

دوره علوم و معارف اسلام
۲

بِسْمِ

جلد سیزدهم

از قیمت

امام شناسی

تألیف

حضرت علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی

قدس الله فیه الزکیة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امام شناسی

جلد سیزدهم

(حدیث ثقلین)

تألیف

حضرت علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی

قدس الله نفسه الزکیة

حسینی طهرانی، سید محمد حسین، ۱۳۴۵-۱۴۱۶ ق.

امام شناسی / تألیف سید محمد حسین حسینی طهرانی . - مشهد: علامه طباطبائی، ۱۴۲۲ ق.

۱۸ ج . - (دوره علوم و معارف اسلام؛ ۲)

طبع اول این جلد: انتشارات حکمت، ۱۴۱۶ ق.

این مجموعه شامل موضوعات: عصمت در ج ۱؛ آیات و روایات وارده در شأن امیرالمؤمنین و ائمه معصومین علیهم السلام در ج ۲، ۳، ۴، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۳؛ فضائل و مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام در ج ۲، ۴، ۱۱، ۱۲؛ ولایت در ج ۱، ۵؛ غدیر در ج ۶، ۷، ۸، ۹؛ شیعه در ج ۳، ۱۴، ۱۶ و ۱۷؛ مکتب علمی امام جعفر صادق علیه السلام در ج ۱۶ و ۱۷، ۱۸؛ و صحیفه سجّادیه در ج ۱۵ می باشد. کتابنامه بصورت زیر نویس.

۱. امامت. ۲. ولایت. ۳. علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین علیه السلام،

۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. - فضائل و مناقب. ۴. شیعه امامیه. ۵. غدیر خم.

الف. عنوان. ب. فروست: علوم و معارف اسلام.

۲۹۷/۴۵

BP۲۲۳

شابک معمولی ۳-۸۳-۶۵۳۳-۹۶۴ (جلد ۱۳) ISBN 964 - 6533 - 83 - 3 (VOL . 13)

شابک زرکوب ۰-۹۳-۶۵۳۳-۹۶۴ (جلد ۱۳) ISBN 964 - 3533 - 93 - 0 (VOL . 13)

شابک معمولی ۷-۰۲-۶۵۳۳-۹۶۴ (دوره ۱۸ جلدی) ISBN 964 - 6533 - 02 - 7 (18 VOL . SET)

شابک زرکوب ۸-۰۷-۶۵۳۳-۹۶۴ (دوره ۱۸ جلدی) ISBN 964 - 6533 - 07 - 8 (18 VOL . SET)

دوره علوم و معارف اسلام (۲)

امام شناسی جلد سیزدهم

تألیف: حضرت علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی

طبع اول (توسط این انتشارات): محرم الحرام ۱۴۲۲ هجری قمری

تعداد: ۲۲۰۰ نسخه

چاپ و صحافی: چاپخانه دانشگاه مشهد

ناشر: انتشارات علامه طباطبائی، مشهد مقدّس، خیابان شهید هاشمی نژاد، جنب

مسجد الهادی، شماره ۲۱۷، تلفن ۲۲۱۰۰۶۲، صندوق پستی ۳۵۵۹-۹۱۳۷۵

این کتاب تحت اشراف «مؤسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام»

از تألیفات حضرت علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی

بطبع رسیده و کلیه حقوق آن محفوظ و مخصوص این مؤسسه می باشد.

هُوَ الْعَلِيمُ

دورهٔ علوم و معارف اسلام

جلد سینہم

از قسمت

امام شناسی

شامل مطالب :

۱- وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَتَّبِعْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ يَلَنْ يَضُرُّهُ شَيْئًا وَسَجَرِي رَمَهُ النَّارُ كَرِيمًا
آمر رسول خدا به کتابت حدیث، و حدیث ثقلین

۲- قُوا تَرْحَدِثُ ثَقَلَيْنِ
وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ

۳- وَأَعْتَمِرُوا بَجَلٍ مِدْحَمًا وَلَا تَفْرَقُوا

مراد صدور، و مواقع احتجاج، و بحث کلامی حدیث ثقلین

درس صد و هشتاد و یکم
تاریخ صد و نوزدهم و بیستم

هو العزیز

ء امام شناسی

بحث های تفسیری فلسفی روایت تاریخی اجتماعی
در بارهٔ امامت و ولایت ^{کلی}

و در بارهٔ امامت و ولایت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب
و ائمهٔ معصومین سلام الله علیهم این حسین ^{بالنص}
درین های علمی و استدلالی مختصر ^{نیم}

و روایات وارده از خاصه و عامه و اجابت ^ب حلی و نقده

پیرامون ولایت

مؤلفهٔ الحیر:

سید محمد حسین ^{حسینی} طهرانی
عفی عنه

اهم مطالب و عناوین برگزیده

جلد سیزدهم امام شناسی (حدیث ثقلین)

۱- تفسیر آیه وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ ... و بیان برخی وقایع غزوه اُحُد و پایداری امیرالمؤمنین علیه السلام در دفاع از جان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

۲- روایات خاصه و عامه در ندای آسمانی: لَا فَتَىٰ إِلَّا عَلِيٌّ لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ

۳- تردیدی در فرار عمر و عثمان در اُحُد نیست

۴- خیانتها و جنایتهای عثمان منحصر در فرار از جنگ، و پناه دادن به مُثله کننده حضرت حمزه، و به شهادت رساندن حضرت رقیه نبوده است

۵- آخرین روزهای عُمر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امر آنحضرت به آوردن قلم و دوات برای نوشتن وصیت، و منع عمر از آن و نسبت یاوه‌گوئی به پیامبر

۶- عمر با علم به اینکه رسول خدا می‌خواهد درباره خلافت امیرالمؤمنین بنویسد جلوگیری نمود

۷- قبول کردن قرآن بدون قبول گفتار رسول خدا غلط فاحش است

۸- ابوبکر و عمر و همدستانشان، نقشه غصب خلافت را از اول داشتند

۹- بیان علامه طباطبائی (ره) در علت عدم تصریح به نام علی علیه السلام در قرآن

۱۰- عمر در زمان خود بیان و بحث از سنت پیغمبر را منع کرد

- ۱۱- جنایات عمر مسیر تاریخ را عوض کرده است
- ۱۲- بحث مشروح و مستوفی در سند حدیث ثقلین و تواتر آن در روایات شیعه و عامّه
- ۱۳- امام باقرآن در همه عوالم معیت دارد
- ۱۴- متون مختلف حدیث ثقلین با آسانید عامّه از بیست و پنج صحابی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
- ۱۵- لزوم شناخت و پیروی امام معصوم
- ۱۶- مقاماتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به حدیث ثقلین لب گشوده‌اند
- ۱۷- موارد استشهاد و احتجاج و استدلال به حدیث ثقلین
- ۱۸- بحث کلامی در مفاد و دلالت حدیث ثقلین و بیان معنای لغوی ثقلین ،
أهل بیت و عترت ، و مراد حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله
و سلم از عترتی **أهل بیتی** در این حدیث
- ۱۹- مفاد حدیث ثقلین ، حجّیت و عصمت أهل بیت و عترت است
- ۲۰- روایات شیعه و عامّه از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در
تعیین عدد ائمه و آسامی یکایک آنها

فہرست

فهرست امام شناسی جلد (۱۳)

صفحه

۱۳

مطلب

مقدمه

درس صد و هشتاد و یکم تا درس صد و هشتاد و پنجم :

أمر رسول خدا به کتابت حدیث ، و حدیث ثقلین

و تفسیر آیه مبارکه :

وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ.

از صفحه ۱۹ تا صفحه ۱۹۲

شامل مطالب:

- ۲۰ آیات سوره آل عمران درباره فراریان جنگ احد
- ۲۲ دلالت آیه بر ارتداد صحابه پس از مرگ پیامبر ﷺ
- ۲۶ معنای شکر در آیه : وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ
- ۲۸ مقام شاکرین مقام مخلصین است که شیطان را بدان راه نیست
- ۳۰ جانبازی و دلاوری علی ع در جنگ احد
- ۳۲ ندای آسمانی: لا فتی إلا علی لا سیف إلا ذوالفقار
- ۳۴ تمثال ذوالفقار مرتضی علی امیرالمؤمنین ع
- ۳۶ در جنگ احد امیرالمؤمنین ع حامل رایت و لواء بود
- ۴۰ خالی کردن سنگر و حمله خالد بن ولید
- ۴۲ پایداری امیرالمؤمنین ع و ابودجانه و دفاع آنها از جان پیامبر ﷺ
- ۴۴ امیرالمؤمنین ع به تنهایی کتیبه‌ها را منهزم ساخت
- ۵۰ اسامی کشته شدگان از مشرکین در احد به دست علی ع

- ۵۲ پایداری علی عَلَيْهِ السَّلَامُ و فرار ابوبکر و عمر و عثمان در اُحد
- ۵۴ زخمهائی که در احد بر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وارد شد
- ۵۸ إقرار عمر به فرار خود در جنگ احد
- ۶۰ برخی از فراریان از مسلمین در جنگ احد
- ۶۲ گفتار خالد بن ولید درباره فرار عمر
- ۶۴ پایداری اُنس بن نضر و زخمهائی که بر او وارد شد
- ۶۵ فرار عثمان و پناه دادن او به معاویه بن مغیره
- ۶۸ معاویه بن مغیره حمزه را مُثله کرده بود
- ۷۰ جریان دستگیری معاویه بن مغیره
- ۷۲ کشته شدن رقیّه دختر رسول خدا به ضرب عثمان
- ۷۴ اعتراف عثمان به فرار خود در جنگ احد
- ۷۶ شماری از خیانتهای عثمان
- ۷۸ آیه قرآن دلالت بر عفو به معنی غفران درباره عثمان ندارد
- ۸۰ تردیدی در فرار عمر و عثمان در احد نیست
- ۸۲ روایات صریحه رسول خدا در فرار عمر در روز احد
- ۸۴ رسول خدا برای ابوبکر شهادت به بهشتی بودن ندادند
- ۸۸ برخورد آیه الله معزّی ملایری با سرهنگ سنبل در جُدّه
- ۹۲ رسول خدا در احد قصد کشتار نداشت
- ۹۶ در مقام عزّت ربوبی، هیچ چیز مقاومت ندارد
- ۹۸ مقام صبر و احسان رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
- ۱۰۰ لحظات آخر عمر رسول خدا و وصیّت به فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ
- ۱۰۲ اشعار اُبی طالب در مدح رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
- ۱۰۴ اشعار اُبی طالب در حمایت از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
- ۱۰۶ امر رسول خدا به سدّ ابواب و آوردن کاغذ و قلم برای نوشتن وصیّت
- ۱۰۸ حزن و اندوه فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ در رحلت پدر
- ۱۱۲ بیان علامه سیّد شرف الدّین در فضیلت حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ
- ۱۱۴ اهمیّت مقام ولایت و جانشینی رسول خدا
- ۱۱۶ امر رسول خدا به خروج و جوه مهاجرین و انصار با لشکر اُسامه
- ۱۱۸ خطبه رسول خدا در تمسک به تقلین
- ۱۲۲ استغفار رسول خدا برای مردگان بقیع و إخبار از روی آوردن فتنه‌ها

- ۱۲۴ خطبه‌ای دیگر از آنحضرت در آخرین روزهای عمر خود
- ۱۲۶ امر رسول خدا به آوردن قلم و دوات برای نوشتن وصیت
- ۱۲۸ منع عمر از آوردن قلم و دوات و نسبت یاوه‌گویی به پیامبر
- ۱۳۰ تکیه دادن رسول خدا به عباس و علی علیهما السلام و ورود به حجره عائشه
- ۱۳۱ روایات وارده در منع عمر از کتابت رسول خدا در مرض موت
- ۱۳۸ مقدمه چینی عمر برای جلوگیری از کتابت رسول خدا
- ۱۴۰ نسبت دادن عمر هجر و هذیان را به رسول خدا صلی الله علیه و آله
- ۱۴۲ تغییر دادن لفظ هجر از سوی طرفداران عمر
- ۱۴۴ منظور رسول خدا از کتابت، وصایت علی علیه السلام بوده است
- ۱۴۶ قبول کردن قرآن بدون قبول گفتار رسول خدا غلط فاحش است
- ۱۵۲ همدستی عمر با ابوبکر در منع از خلافت علی علیه السلام
- ۱۵۴ قرآن به تنهایی کافی نیست
- ۱۵۶ علت ننوشتن رسول خدا نامه را بعد از نسبت هذیان به او
- ۱۵۸ بیان علامه طباطبائی (ره) در عدم تصریح به نام علی علیه السلام در قرآن
- ۱۶۰ علت جلوگیری از کتابت حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۱۶۲ روایت مجعول بخاری در تنقیص منزلت علی علیه السلام
- ۱۶۶ پاسخ روایت مجعول بخاری
- ۱۶۸ بیان مزورانه ابوالفداء دمشقی در جمع میان روایات وصایت
- ۱۷۰ روایات گذشته ساخته عایشه است
- ۱۷۲ پاسخهای علمای عامه در اعتذار عمل عمر همگی مردود است
- ۱۸۰ جنایات عمر مسیر تاریخ را عوض کرده است
- ۱۸۲ صبر و تحمل رسول خدا و علی علیهما السلام در برابر مشکلات
- ۱۸۴ کلماتی چند از امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۱۹۰ اشعاری در مدح امیرالمؤمنین علیه السلام

درس صد و هشتاد ششم تا درس صد و نودم :

تواتر حدیث ثقلین

و تفسیر آیه مبارکه :

وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ الْكَرِيمَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ

از صفحه ۱۹۵ تا صفحه ۳۰۵

شامل مطالب:

- ۱۹۶ وظیفه رسول خدا در بیان آیات برای مردم
- ۱۹۸ حجّیت گفتار ائمه معصومین علیهم السلام
- ۲۰۰ امام باقرآن در همه عوالم معیت دارد
- ۲۰۴ روایات شیعه در حدیث ثقلین
- ۲۰۸ جمع آوری و بردن امیر المؤمنین علیه السلام قرآن را به مسجد، و معرفی ثقلین را به آن قوم
- ۲۱۰ معرفی رسول خدا علی علیه السلام را در حجره
- ۲۱۲ مقام عترت در بیان ائمه علیهم السلام
- ۲۱۴ خطب نهج البلاغه در لزوم تمسک به عترت
- ۲۱۶ روایات الصّواعق المحرقة در امامت ائمه طاهرين
- ۲۲۲ احادیث وارده از عامه در تمسک به ثقلین
- ۲۲۶ بیان علامه سیّد شرف الدین درباره احادیث ثقلین
- ۲۲۸ عبقات الأنوار و شرح حدیث ثقلین
- ۲۳۰ مشاهیر علماء عامه که حدیث ثقلین را روایت کرده اند
- ۲۳۳ متون مختلف حدیث ثقلین با آسانید عامه از بیست و پنج صحابی رسول الله صلی الله علیه و آله
- ۲۳۳ حدیث ثقلین به روایت امیر المؤمنین علیه السلام
- ۲۴۰ حدیث ثقلین به روایت فاطمه زهرا علیها السلام
- ۲۴۱ حدیث ثقلین به روایت امّ هانی و امّ سلمه
- ۲۴۲ حدیث ثقلین به روایت ابوذر غفاری
- ۲۴۳ حدیث ثقلین به روایت ابن عباس
- ۲۴۴ حدیث ثقلین به روایت جابر بن عبدالله انصاری
- ۲۴۷ حدیث ثقلین به روایت حذیفه بن یمان
- ۲۴۹ حدیث ثقلین به روایت حذیفه بن أسید غفاری
- ۲۵۴ حدیث ثقلین به روایت ابورافع
- ۲۵۵ حدیث ثقلین به روایت زید بن ثابت
- ۲۵۷ حدیث ثقلین به روایت ابوسعید خدری
- ۲۶۶ حدیث ثقلین به روایت زید بن ارقم
- ۲۸۴ حدیث ثقلین به روایت عبدالله بن حنطب و جبیر بن مطعم
- ۲۸۶ حدیث ثقلین به روایت براء بن عازب و خزیمه بن ثابت
- ۲۸۸ حدیث ثقلین به روایت انس بن مالک و ابوهریره

- ۲۹۰ حدیث ثقلین به روایت عامر بن لیلی و ضَمیرهُ اَسلمی
- ۲۹۱ حدیث ثقلین به روایت عبد الرَّحمن بن عَوف
- ۲۹۲ حدیث ثقلین به روایت عبد بن حمید و زید بن اَسلم
- ۲۹۴ حدیث ثقلین به روایت امام مجتبیٰ عَلَيْهِ السَّلَامُ
- ۲۹۶ نزد مؤلّف مجموع راویان حدیث ثقلین از صحابه ۳۶ نفرند
- ۳۰۰ منتخبی از احادیث وارده در تمسک به ثقلین
- ۳۰۲ روایات درباره اهل بیت منحصر در حدیث ثقلین نیست
- ۳۰۴ اشعاری درباره امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ

درس صد و نود و یکم تا درس صد و نود و پنجم :

موارد صدور ، و مواقع احتجاج ، و بحث کلامی حدیث ثقلین

و تفسیر آیه مبارکه :

وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا

از صفحه ۳۰۹ تا صفحه ۴۵۲

شامل مطالب :

- ۳۱۰ تفسیر آیه : وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ ...
- ۳۱۲ تفسیر آیه اعتصام از علامه طباطبائی (ره)
- ۳۱۴ روایات وارده در تفسیر «المیزان» درباره حفظ و خلافت اُمّت پیامبر را در ثقلین
- ۳۱۶ روایات افتراق اُمّت اسلام بر هفتاد و سه فرقه
- ۳۲۰ روایات شباهت عملکرد این اُمّت با اُمتهای گذشته
- ۳۲۲ روایات رسول خدا که بعضی از اصحاب را از حوض کوثر دور می‌کنند
- ۳۳۲ لزوم شناخت و پیروی امام معصوم
- ۳۳۶ نتایج تفسیر علامه طباطبائی (ره) از آیات در مورد ثقلین
- ۳۳۷ مقاماتی که رسول خدا به حدیث ثقلین لب گشوده‌اند
- ۳۳۷ مورد اوّل: مطلقات و مواقع غیر خاصّ
- ۳۴۲ مورد دوّم: توصیه به عترت به وفد ثقیف
- ۳۵۰ مورد سوّم: خطبه رسول خدا درباره ثقلین در عرفات
- ۳۵۴ مورد چهارم و پنجم و ششم: خطبه رسول خدا درباره ثقلین در مسجد خیف
- ۳۶۲ مورد هفتم: خطبه رسول خدا درباره ثقلین در غدیر خمّ
- ۳۷۰ مورد هشتم و نهم: خطبه رسول خدا درباره ثقلین بعد از نماز صبح و ظهر

- مورد دهم: خطبه رسول خدا درباره ثقلین در حضور انصار ۳۷۲
- مورد یازدهم: گفتار رسول خدا درباره ثقلین بر منبر در آخرین خطبه خود ۳۷۶
- مورد دوازدهم: گفتار رسول خدا درباره ثقلین در حجره خویش ۳۸۴
- موارد استشهاد و احتجاج به حدیث ثقلین**
- مورد اول: احتجاج امیر المؤمنین علیه السلام در مسجد در زمان خلافت عثمان ۳۸۶
- مورد دوم: احتجاج امیر المؤمنین علیه السلام در رحبه کوفه ۳۸۸
- مورد سوم: احتجاج امیر المؤمنین علیه السلام در مجلس شواری عمر ۳۹۰
- مورد چهارم: احتجاج امیر المؤمنین علیه السلام با طلحه ۳۹۲
- مورد پنجم: احتجاج امیر المؤمنین علیه السلام در صفین در حضور ابوهریره و ابودرداء ۳۹۳
- مورد ششم: احتجاج امام مجتبی علیه السلام پس از بیعت با او ۳۹۴
- مورد هفتم: احتجاج امام مجتبی علیه السلام بعد از صلح با معاویه ۳۹۶
- مورد هشتم: احتجاج سیدالشهداء علیه السلام در سرزمین منی ۳۹۸
- مورد نهم: شهادت ابن عباس ۳۹۹
- مورد دهم: شهادت عمرو عاص ۴۰۰
- مورد یازدهم: شهادت حسن بصری ۴۰۱
- بحث در سند و دلالت حدیث ثقلین**
- رد صاحب عباقت بر گفتار بخاری در منکر بودن حدیث ۴۰۴
- رد صاحب عباقت بر ابن جوزی در این باره ۴۰۶
- بحث درباره مفاد حدیث ثقلین ۴۱۰
- معنای لغوی ثقلین**
- معنای لغوی اهل بیت و عترت ۴۱۵
- مراد از اهل بیت و عترت ۴۲۱
- روایات خاصه و عامه در تعیین دوازده امام ۴۳۴
- بطلان تفسیر زید بن ارقم از اهل بیت ۴۳۸
- مفاد حدیث ثقلین حجیت اهل بیت و عترت است ۴۴۲
- مفاد حدیث ثقلین عصمت اهل بیت و عترت است ۴۴۵
- مؤاخذة رسول خدا از امت در روز قیامت نسبت به ثقلین ۴۴۸
- فضل اهل بیت علیهم السلام به نقل علامه حلی (ره) ۴۵۰
- خاتمه کتاب ۴۵۲

مقدمه مؤلف

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ مقدمه

وعدۀ داده بودیم که به حول و قوۀ حضرت باری تعالی شأنه العزیز دورۀ «امام شناسی» از دورۀ معارف و علوم اسلام، دوازده مجلد می‌گردد که یکصد و هشتاد درس را استیعاب می‌کند. خداوند سبحانه را سپاسگزاریم که توفیق عنایت نمود تا این دروس در دوازده جلد، در روز دهم شهر جمادی الأولى از سنۀ یکهزار و چهار صد و هشت هجریۀ قمریۀ پایان یافت.

چون عازم بر تحریر دورۀ «الله شناسی» شدیم، به خاطر آمد که ابتداءً کتاب «توحید علمی و عینی» را تحریر کنیم، و پس از آن کتاب «نور ملکوت قرآن» از دورۀ أنوار الملکوت تحریر شود، و پس از آن به «الله شناسی» پرداخته شود.

«توحید علمی و عینی» قریب پنج‌ماه طول کشید، و «نور ملکوت قرآن» که بالغ بر چهار مجلد شد نیز قریب یکسال و هفت ماه به طول انجامید، و در نتیجۀ قریب به دو سال کتابت «الله شناسی» به تعویق افتاد.

و امروز که روز بیست و پنجم از شهر ربیع الثانی یکهزار و چهارصد و ده است، چون خواستم این دورۀ از کتاب را شروع کنم، به خاطر گذشت که اگر شش جلد بر مجلّدات «امام‌شناسی» اضافه گردد، بهتر خواهد بود. زیرا اولاً این دورۀ از کتاب گرچه بحمدالله تعالی از هر جهت، کتاب جامع و شاملی است، اما از حدیث ثقلین به طور تفصیل و مستوفی بحث نشده است گرچه در بسیاری از موارد ذکری از این حدیث آمده و حتی با بعضی از آسانید آن نیز ذکر شده است، لیکن به طور مشروح

در سند و دلالت آن که از عظیم ترین مدارک شیعه است بحث نگردیده است، و سزاوار است برای تبصّر اخوان شیعی و سنی به طور مشروح و مفصّل بحث شود. و ثانیاً در تعریف شیعه، و حقیقت تشیع، و امتیازات شیعه بر سائر فرق و لازمه شیعه بودن نیز بحث شود.

و این قسمت خود مسائلی را متضمّن است، مثل مسأله رَجْعَت، و وجود حضرت امام عصر - عَجَل الله تعالی فرجه - و مسأله بَدَا، و مسأله تَوَلَّى وَ تَبَرَّى هر دو، به طوری که اگر کسی تَوَلَّى آل مُحَمَّد را داشته باشد و از اعدائشان تَبَرَّى نداشته باشد شیعه نیست؛ و علاوه بر اینها در تحت ولایت آنها در آمدن، و اوامرشان را واجب الإطاعة دانستن است. و از جمله ممیّزات آن است که عامّه به طور کلی، صلاح و عدالت و رشاد را نفس عمل صالح، مثل نماز و روزه و صدق در حدیث می دانند، و در زیر پرچم مرد متجاوز و طاغی و متعدّی بودن، و برای او قتال نمودن، و معاونت به حکومت او را جور و ستم نمی شمردند، مثلاً احمد بن حنبل، خَالِد بن عَرْفَطَه را که ترجمه اش در «إصابة» آمده است مرد صالحی می شمرد، با آنکه مقدّمه لشکر عمر بن سعد در روز عاشورا به دست وی بود. و همچنین شمر بن ذی الجَوْشَن و عمر بن سعد و أمثالهما را که در تراجم می آورند ثقه می دانند.

اثنا عشریّه از شیعه، امام را واجب الإطاعة می دانند، قیام به شمشیر بکند یا نکند. اما زیدیّه از شیعه شرط امامت امام را قیام به سیف می دانند.

عامّه مسلمانند و طاهرند، حکم به کفرشان نمی توان کرد، مفتون به دنیا هستند و أميرالمؤمنين عَلَيْهِ السَّلَام با آنها به منزله فتنه رفتار می کرد نه به منزله رَدّه.

معنای امام و اشتقاق آن، و اختصاص آن در عرف و مصطلح شیعه به امام معصوم نه بر معنی لغوی که پیشوا باشد؛ معنای غلّو در شیعه - چرا که بسیاری از بزرگان، شیعه را غالی می دانند -، سیر حدیث در شیعه از زمان رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و سیر حدیث در عامّه پس از یکصد سال؛ اجتهاد در شیعه، و انسداد باب اجتهاد در عامّه، و حصر مذاهب در اربعه؛ ولایت امام و حدود آن؛ ولایت فقیه و حدود آن؛

بحث از مقام حضرت صادق علیه السلام و وجه تسمیه مذهب شیعه به جعفری؛ این که جهاد و هجرت در زمان امام به سوی امام است و لَا يَقَعُ اسْمُ الْهَجْرَةِ عَلَى أَحَدٍ إِلَّا بِمَعْرِفَةِ الْحُجَّةِ فِي الْأَرْضِ؛ و ما شباهها از این مسائل در اصول و فروع که ممیز میان شیعه و سنی است باید ذکر شود. فلهذا اینک شروع می‌نمائیم به این مسائل و به حول و قوه خدا پس از انجام این شش جلد در امام شناسی که با مجلّات قبلی هیجده جلد خواهد شد، نوبت به دوره «الله شناسی» می‌رسد. و ما توفیقی إلا بالله، علیه توکلت و ایه اُنیب.

دس صد ہشتاد ویکم تا صد ہشتاد و پنجم

امر رسول خدا بہ کتابت حدیث و حدیث ثعلبیین

درس ۱۸۱ تا ۱۸۵

بسم الله الرحمن الرحيم

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ، وَ
لَعْنَةُ اللهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى
قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ، وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ
الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.

قال الله الحكيمُ في كتابه الكريم:

وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإَيْنَ مَاتَ أَوْ قُتِلَ أُنْقَلَبْتُمْ عَلَى
أَعْقَابِكُمْ وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ.^۱

«و نیست محمد مگر رسولی که پیش از او رسولانی آمده‌اند و در گذشته‌اند؛ پس اگر او بمیرد یا کشته شود، آیا شما بر روی پاشنه‌های پای خود به عقب واژگون می‌شوید؟! و هر کس بر روی دو پاشنه پای خودش به عقب واژگون شود، ابداً به هیچ‌وجه به خداوند ضرری نمی‌رساند، و خداوند بزودی پاداش سپاسگزاران را می‌دهد.»

این آیه در غزوهٔ اُحُد نازل شد دربارهٔ کسانی که در حملهٔ شدید دشمن پا به فرار گذاشته و پیامبر را در آن معرکهٔ خونبار تک و تنها گذاردند و جز وجود مقدس

۱- آیه یکصد و چهل و چهارم، از سوره آل عمران: سؤمین سوره از قرآن کریم.

حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و افراد معدودی همچون ابودجانه انصاری^۱ و سهل بن حنیف، گرداگرد رسول خدا کسی نبود که از جان اقدسش دفاع کند، و آن حضرت را به کام تیرها و نیزه‌ها و شمشیرها و سنگ اندازی دشمنان که همه آماده و متعهد برای کشتن خود رسول الله بودند، نسپارد.

این آیه در میان آیاتی واقع است که مجموعاً در سوره آل عمران آمده و وضعیّت را خوب تشریح می‌کند:

و لَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ . إِنْ يَمَسُّكُمْ فَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ فَرْحٌ مِثْلُهُ وَ تِلْكَ الْأَيَّامُ نَدَاوَلْهَا بَيْنَ النَّاسِ وَ لِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ يَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ . وَ لِيَمَحَّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ يَمْحَقَ الْكَافِرِينَ .
 أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَ يَعْلَمِ الصَّابِرِينَ . وَ لَقَدْ كُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ . وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ .

وَ مَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَاباً مُوَجَّلاً وَ مَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَ مَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَا وَ سَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ . وَ كَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُونَ كَثِيراً فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ مَا ضَعُفُوا وَ مَا اسْتَكَاثُوا وَ اللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ . وَ مَا كَانَ قَوْلُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَ إِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَ ثَبَّتْ أَقْدَامَنَا وَ انصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ . فَآتَاهُمُ اللَّهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَ حُسْنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ .^۲

«و سستی مکنید و غمگین مباشید، در حالی که شما بالاتر و رفیع‌تر از همه

۱- مامقانی در «تنقیح المقال»، ج ۲، ص ۶۸ ترجمه حال وی را آورده است و گفته است: سماک بن خرشه ابودجانه انصاری خزرچی ساعدی در بدر و أحد و جمیع مشاهد رسول خدا حاضر شد.

۲- آیات ۱۳۹ تا ۱۴۸، از سوره ۳: آل عمران.

امتهای جهانید، اگر بوده باشید از ایمان آورندگان! اگر به شما زخمی و جراحتی در جنگ رسید، تحقیقاً همان گونه زخم و جراحتی هم به دشمنان مقابل شما رسید! و این ایام و روزهایی که می‌گذرد، ما آنها را یکی پس از دیگری در میان مردم گردش می‌دهیم (و مصائب و مشکلات و حوادث را به نوبه بر همه مردم وارد می‌سازیم) تا آنکه خداوند بداند: آنان که از شما ایمان آورده‌اند چه کسانی هستند، و برای آنکه خداوند از میان شما گواهانی را اتخاذ کند، و خداوند ظالمین را دوست ندارد. و برای آنکه خداوند مؤمنین را پاک و پاکیزه گردانیده، از عیوب به در کند و برای آنکه کافرین را هلاک و ضایع و نابود سازد.

آیا شما می‌پندارید که داخل بهشت می‌شوید، در صورتی که هنوز خداوند از آنان که از شما جهاد کرده‌اند علمی بهم نرسانیده است؟! و در حالی که هنوز خداوند از صابرین و شکیبایان شما مطلع نگردیده است؟! و هر آینه شما همان کسانی بودید که قبل از معرکه کارزار و غوغای گیرودار، آروزی مرگ در راه خدا را می‌کردید، پس تحقیقاً آن معرکه و مقابله با مرگ را دیدید و نظاره نمودید! (پس چرا پا به فرار گذاردید؟! و نیست محمد مگر فرستاده‌ای از جانب خدا که قبل از او فرستادگانی آمده‌اند و درگذشته‌اند! آیا اگر او بمیرد یا کشته شود شما به همان بربریت و جاهلیت دیرینه خود بازگشت می‌کنید؟! و هر کس بر شرک و جاهلیت خود بازگردد، ابداً به قدر ذره‌ای به خدا ضرری نمی‌رساند، و بزودی خداوند سپاسگزاران و شاکران را اجر جمیل و ثواب لائعد و لاثحصی عنایت می‌کند.

و هیچ ذی روحی را توان آن نیست که بدون اذن و اجازه حتمیه خداوند بمیرد مگر در زمان مقدر و معین و اجل مکتوب و مضبوط. و کسی که بهره و پاداش خود را از جنگ و معرکه و غیرها وصول به امر دنیوی بخواهد ما همان را به او می‌دهیم، و هر کس بهره و پاداش خود را وصول به امر اخروی و رضا و رضوان و لقاء خدا بخواهد، ما همان را به او می‌دهیم و بزودی شاکران و سپاسگزاران را جزا و پاداش می‌دهیم.

و چه بسیاری از پیغمبران که با آنها افراد بسیاری از دست پروردگان مؤمن (و یا از مردان الهی و ربّانی) در راه خدا کارزار کرده‌اند، که از آنچه به آنها در راه خدا از مشکلات رسیده‌است سستی نورزیده‌اند و ضعف و کم قدرتی نشان ندادند و به حال ذلت و استکانت و انفعال و پذیرش دشمن در نیامدند. و خداوند شکیبایان را دوست می‌دارد. و نبود سخن و گفتارشان مگر اینکه گفتند: بار پروردگار ما، از گناهانمان درگذر و از زیاده‌روی و تجاوز در امرمان که نموده‌ایم چشم‌پوش و گامهای ما را استوار بدار و ما را بر گروه کافران پیروزی ده. بنابر این خداوند به آنها ثواب و پاداش دنیوی را عنایت نمود و به نیکوئی ثواب و پاداش آخروی نیز رسانید و خداوند نیکوکاران را دوست دارد.»

حضرت استاذنا الأکرم آیه الله علامه طباطبائی در ذیل آیه وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ در تفسیر فقره اِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلٰی اَعْقَابِكُمْ (اگر او بمیرد یا کشته شود، شما به عقب برمی‌گردید)، فرموده‌اند: مراد از برگشتن به عقب، فرار از جنگ نیست؛ بلکه به معنی ارتداد و کفر بعد از ایمان است، زیرا ارتباطی میان فرار از معرکه بواسطه موت پیغمبر اکرم ﷺ و یا کشته شدن او نیست، بلکه نسبت و ارتباط، میان موت یا قتل او، و ارتداد و رجوع به کفر بعد از ایمان است.

و دلیل بر آنکه مراد، برگشتن از دین است آیاتی است که پس از ذکر چند آیه ذکر نموده است: وَ طَائِفَةٌ قَدْ اَهَمَّتْهُمْ اَنْفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ الْاَمْرِ مِنْ شَيْءٍ قُلْ اِنَّ الْاَمْرَ كُلَّهُ لِلّهِ يُخْفُونَ فِيْ اَنْفُسِهِمْ مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْاَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا ههنا قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِيْ بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِيْنَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ اِلَى مَضَاجِعِهِمْ وَ لِيَبْتَلِيَ اللّهُ مَا فِيْ صُدُوْرِكُمْ وَ لِيَمَحَّصَ مَا فِيْ قُلُوْبِكُمْ وَ اللّهُ عَلِيْمٌ بِذَاتِ الصُّدُوْرِ. اِنَّ الَّذِيْنَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَمَى الْجَمْعَانِ اِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوْا وَ لَقَدْ عَفَا اللّهُ عَنْهُمْ اِنَّ اللّهُ غَفُوْرٌ حَلِيْمٌ.^۱

۱- آیه ۱۵۴ و آیه ۱۵۵، از سوره ۳: آل عمران.

«و گروهی فقط در غم جان خود بوده و وعده خدا را به غلبه دین و گسترش اسلام، از روی جهل و نادانی مانند گمانهای مردم جاهلی، دروغ پنداشتند و از روی انکار و تعجب می گفتند: آیا ممکن است ما صاحب قدرت و امر بشویم؟ بگو ای پیغمبر که تنها خداست که صاحب قدرت است و امر و فرمان به دست اوست. (صحابه سست ایمان که از ترس مؤمنین راستین) خیالات باطل و اندیشه های پلید خود را با تو اظهار نمودند، با خود میگویند: اگر کار ما به وحی خدائی و آئین حق بود و ما صاحب امر و قدرت بودیم شکست نمی خوردیم و گروهی از ما در اینجا کشته نمی شدند. بگو ای پیغمبر: اگر شما در خانه هایمان هم بودید، باز آنان که سرنوشت آنان در قضای حتمیه الهی کشته شدن بود، با پای خود از خانه ها به قتلگاهها می آمدند و در قبور خود می خفتند، و این برای آن است که خداوند نیات و اندیشه های شما را برون ریخته و آنچه در دلها و سینه های پنهان کرده اید بیازماید و آنچه در قلوبتان نهفته اید پاک و خالص کند، و خداوند از راز درونها آگاه است.

تحقیقاً آنان که در روز جنگ احد و معركة کارزار که دو صف اسلام و کفر در مقابل هم واقع شدند و برخورد کردند، از کارزار و رزم فرار کرده پشت به صحنه نمودند، فقط و فقط بواسطه بعضی اعمال و رفتار ناپسند خود آنها، شیطان آنان را به لغزش افکند و دچار تزلزل در ایمان شدند، و هر آینه حقاً خداوند از عقوبتشان درگذشت و تحقیقاً خداوند آمرزنده و شکیباست.»^۱

در این آیات خداوند ایشان را با عنوان تن خواهی و جان پروری و گمان و پندار

۱- سید شرف الدین عاملی در کتاب «النص والاجتهاد» طبع دوم، ص ۲۵۲ و ۲۵۳ آورده است که: رسول اکرم ﷺ در روز احد با اصحاب خود - که هفتصد نفر بودند - در غدوة الوادی (کناره وادی) نزول کردند و کوه احد را پشت سر خود قرار دادند؛ و مشرکین سه هزار نفر بودند که در میانشان هفتصد زره دار، و دویست اسب سوار، و با ایشان پانزده زن بود؛ و در میان مسلمین دویست نفر زره دار و دو نفر اسب سوار بود - انتهى. غدوة و غدوة با ضمّه و کسره و فتحه در لغت به معنای کناره و جانب، و غدوة با ضمّه به معنای مکان دور، و غدوة و غدوة با ضمّه و کسره به معنای مکان مرتفع آمده است.

جاهلی یاد می‌فرماید، که در نتیجه برخی از کارهای نکوهیده خود، لغزش در دین پیدا کردند و پیامبر را در چنین واقعه خطیری تنها گذاردند.

علاوه بر این ما می‌بینیم نظیر این فرار از جنگ و پشت کردن به صحنه رزم در غیر اُحد هم مانند غزوه حُنَین و خَیبر پیدا شد و خداوند آنها را بدینگونه خطاب نکرد و از پشت نمودنشان به دشمن و صحنه کارزار بمانند این کلمه تعبیر نکرد و سخن نگفت؛ فرمود: «وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحَبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُمْ مُدْبِرِينَ^۱» (و در روز غزوه حنین، در وقتی که کثرت سپاهیان و بسیاری لشکریانتان شما را به شگفت انداخت، پس این کثرت، هیچ نتوانست به شما قدرتی بخشد و از خدا بی‌نیاز کند، و زمین با این فراخی و گستردگی بر شما تنگ آمد و شما پشت کرده پا به فرار نهادید.)

بنابراین، گفتار راست و درست این است که: مراد از انقلاب و بازگشت بر أعقاب در آیه مبارکه، رجوع به کفر سابق بوده باشد.

و محصل معنی آیه با وجود سیاق عتاب و مؤاخذه و توبیخی که در آن است این می‌شود که: محمد ﷺ نیست مگر فرستاده و رسولی از سوی خدا به مانند سائر رسولان و فرستادگان دگر؛ وظیفه و قدرتی ندارد مگر تبلیغ رسالت پروردگارش را، و چیزی از قدرت و صاحب اختیاری برای او نیست و فقط قدرت و امر و اختیار از برای خداست و دین هم دین خداست و باقی است به بقای خدا. در این صورت اتکاء و دل بستگی و وابستگی ایمان شما به حیات و زندگی او چه معنی دارد، که از شما چنین مشهود می‌شود که: اگر او بمیرد یا کشته شود، شما قیام به امر دین را ترک می‌کنید و عقبگرد نموده به سوی جاهلیت گذشته خود بازمی‌گردید و بعد از هدایت، غَوایت و ضلالت را می‌پذیرید؟!!

و این سیاق آیه، قوی‌ترین شاهد است بر آنکه: آنان در روز اُحد پس از گرم شدن

۱- آیه ۲۵، از سوره ۹: براءت.

معرکه و کارزار، گمان بردند که: رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کشته شده است و بنابراین دست از جنگ برداشته و از کارزار منصرف شدند و به جانب دیگر گریختند. و این گفتار را تأیید می‌نماید آنچه در روایت و تاریخ وارد است - همچون روایت ابن‌هشام در سیره - که آنس بن نصر که عموی آنس بن مالک است به عمر بن خطاب و طلحة بن عبیدالله و جمعی از مهاجرین و انصار رسید که دست از جنگ برداشته و خود را رها کرده بودند و به آنها گفت: علت دست کشیدن شما از جنگ چیست؟! گفتند: رسول خدا کشته شده است. گفت: شما زندگی را بعد از رسول خدا برای چه می‌خواهید؟! شما هم بمیرید بر آن طریقه‌ای که رسول خدا مرده است. و پس از این در مقابل دشمنان آمد و جنگ کرد تا کشته شد.

و بالجمله، معنی این دست برداشتن از جنگ و رها کردن آن به این برمیگردد که ایمانشان قائم به رسول الله بوده، با حیات او باقی، و با موت او زوال می‌پذیرد. و این، اراده ثواب دنیا و کامیابی از حیات پیامبر است بواسطه ایمان، که خداوند آنان را بدینگونه ایمان عتاب میفرماید. و مؤید این معنی گفتار خداوند است در پایان آیه که: **وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ** (و خداوند بزودی شاکران را پاداش میدهد).

زیرا خداوند تعالی این جمله را در آیه بعدی نیز پس از **وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا** و **مَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَا** (و کسی که مرادش پاداش دنیا باشد ما به او از دنیا می‌دهیم و کسی که مرادش پاداش آخرت باشد ما به او از آخرت می‌دهیم) تکرار فرموده و گفته است: **وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ**. و این دقیقه بسیار شایان دقت است. و این جمله: **وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ** طبق آنچه از سیاق استفاده می‌شود به منزله استثناء است برای جمله قبل. و این دلیل است بر اینکه در میان صحابه رسول خدا کسانی بوده‌اند که انقلاب به قهقری از ایشان ظهور پیدا نکرده، و یا آنچه مشعر به ارتداد و کفر باشد مانند دست برداشتن از جنگ و پشت نمودن به دشمن از آنان به وقوع نپیوسته است، و آنها همان شاکران و سپاسگزارانند.

و حقیقت شکر، اظهار نمودن نعمت است؛ همچنانکه حقیقت کفری که در مقابل

آن است، پنهان کردن آن است. اظهار کردن نعمت عبارت است از: استعمال نعمت در همان محلی که نعمت دهنده اراده کرده است با یاد کردن نعمت دهنده با زبان - که این همان ثناء است - و با دل بدون نسیان. و بناءً علیهذا شکر خداوند متعال در برابر نعمتی از نعمت‌های او عبارت می‌شود از آنکه: بنده خدا را در وقت بکار بردن آن نعمت یاد کند، و آن نعمت را در همان جایی که او معین کرده است مصرف نماید و از آن تجاوز ننماید.

و میدانیم که: چیزی در عالم نیست مگر آنکه نعمتی است از نعمتهای خداوند تبارک و تعالی، و خدا از بندگان خود نمیخواهد مگر آنکه آن نعمت را در راه عبادت او مصرف کنند، و میفرماید: وَ آتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَإِنْ تَعْدُوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ^۱ «و خداوند به شما از هر آنچه که از او خواسته‌اید، (همه یا بعضی را) داده است و اگر نعمت‌های خدا را بشمارید به اندازه و مقدار آن نمی‌رسید، و حقاً انسان ستمکار و پوشاننده نعمت‌های اوست.»

پس شکر خدا بر نعمت وی آن است که: در آن نعمت، امر خدا اطاعت شود و مقام ربوبیت و ألوهیتش در آن نعمت یاد شود.

و بنابر این شکر مطلق خداوند بدون تقیید عبارت است از: یاد کردن او بدون نسیان، و اطاعت او بدون عصیان. و مفاد و مراد از گفتارش که میفرماید: وَ أَشْكُرُوا لِي وَ لَا تَكْفُرُونِ^۲، این می‌شود که: مرا یاد کنید یادی که با آن فراموشی آمیخته نمی‌باشد، و از امر من پیروی نمائید بگونه‌ای که به گناه مشوب نباشد. و نباید به سخن کسی که میگوید: اینگونه امر، امر به مالایطاق است گوش فراداد، زیرا اینگونه سخن ناشی از کمی تدبّر در حقائق دینیّه و دوری از ساحت عبودیت است.

و در برخی از مباحث سابقه معلوم شد که: فعل دلالت بر مجرد تلبّس به مبدأ و مصدر فعل دارد، به خلاف وصف که دلالت بر استقرار تلبّس می‌کند به حیثیتی که

۱- آیه ۳۴، از سوره ۱۴: ابراهیم.

۲- آیه ۱۵۲، از سوره ۲: بقره.

معنی وصفی ملکه انسان شده و هیچگاه از وی مفارقت نمی‌کند. فرق است میان اینکه بگوئیم: **الَّذِينَ أَشْرَكُوا، وَالَّذِينَ صَبَرُوا، وَالَّذِينَ ظَلَمُوا، وَالَّذِينَ يَعْتَدُونَ** (یعنی آنان که شرک آوردند و آنان که شکیبائی نمودند و آنان که ستم کردند و آنان که تجاوز می‌نمایند) و میان این که بگوئیم: **مُشْرِكِينَ، وَصَابِرِينَ، وَظَالِمِينَ، وَمُعْتَدِينَ** (یعنی مشرکان و شکیبایان و ستمکاران و تجاوز کنندگان). و بنابر این شاکرین کسانی هستند که وصف شکر در ایشان ثابت و استوار شده و این فضیلت در آنها استقرار یافته است. و معلوم شد که: شکر مطلق آن است که بنده نعمتی را به یاد نیورد مگر اینکه خدا را با آن نعمت به یاد آورد، و برخورد با چیزی نکند که به آن نعمت گفته می‌شود مگر اینکه امر خدا را در آن اطاعت نماید.

و از آنچه گفتیم به دست آمد که شکر تمام نمی‌شود مگر آنکه بنده علماً و عملاً برای خداوند - سبحانه - اخلاص داشته باشد. پس شاکرین همان برگزیدگان برای خدا (**مُخْلِصِينَ لِلَّهِ**) هستند که شیطان طمعش را از آنان بریده است و در مقام و منزلتی می‌باشند که ابلیس لعین را بدان بارگه راه نیست.

و این حقیقت از آنچه خداوند از زبان ابلیس حکایت کرده است به دست می‌آید، زیرا می‌گوید: **قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ، إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ**.^۱ «ابلیس به خدا گفت: سوگند به مقام عزت تو که من تمام بندگان را اغوا می‌کنم مگر آن بندگان را از میان آنها، که برگزیدگانند.»

و نیز فرمود: **قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ، إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ**.^۲ «ابلیس به خدا گفت: ای پروردگار من! در برابر اغوائی که مرا نمودی، من در زمین برای بنی‌آدم زینت می‌دهم و همه را اغواء و گمراه می‌نمایم، مگر آن دسته از بندگان را از ایشان که برگزیدگانند.»

۱- آیه ۸۲ و ۸۳ از سوره ۳۸: ص.

۲- آیه ۳۹ و ۴۰، از سوره ۱۵: حجر.

شیطان در این آیات از اغوای خود احدى را استثناء ننموده است مگر مُخْلِصِينَ (برگزیدگان) را و خدا هم آن را بدون رد امضا کرد.

و نیز فرمود: قَالَ فِيمَا أَعُوذُ بِكَ لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ. ثُمَّ لَا تَجِدُهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ^۱. «إبليس گفت: به تلافی اغواء و گمراهی که مرا نمودی، من نیز در راه راست و صراط مستقیمت که باید از آن عبور کنند می‌نشینم و پس از آن از طرف روبرو و از طرف پشت سر، و از ناحیه راست و از ناحیه چپ به سویشان می‌آیم و اکثریت آنها را شاکر نخواهی یافت.»

در اینجا قوله: وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ به منزله استثناء است یعنی اقل قلیل از آنها شاکر می‌باشند. و در اینجا تعبیر مخلصین به شاکرین مبدل شده است. و علتی برای این تبدیل نیست مگر اینکه شاکرین همان گروه مخلصین هستند که شیطان را در آنها طمعی نیست و کاری از دستش برای خصوص آنها بر نمی‌آید. و معلوم است که عمل و مکر شیطان، به فراموشی انداختن مقام ربوبیت، و دعوت به معصیت است. و برای مخلصین که به طور ملکه و به حالت استمرار، غرق دریای توجه و ذکر خدا هستند و معصیت از آنها متحقق نمی‌شود، آلت برش و سلاح شیطان بر آنها کُند بوده و کارگر نمی‌شود.

و از چیزهایی که در میان آیات نازلۀ درباره غزوه اُحُد گفتار ما را تأیید می‌نماید، آیه‌ای است که بعداً ذکر فرموده است: إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ^۲. «حقاً و تحقیقاً آن کسانی از شما که در روز برخورد دو سپاه کفر و ایمان، پشت به جنگ نمودند، فقط به سبب بعضی از اعمال خودشان شیطان آنها را لغزانید، و هر آینه

۱- آیه ۱۶ و ۱۷، از سوره ۷: أعراف.

۲- آیه ۱۵۵، از سوره ۳: آل عمران.

خداوند از آنها گذشت و مورد غفران و آمرزش خود قرار داد، حقاً خداوند آمرزنده و بردبار است.»

این آیه اگر باگفتار خداوند در آیه مورد بحث ما: **وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ** و گفتار خدا در آیه بعدی آن: **وَسَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ** ضمیمه گردد - و دانستی که معنی و مفاد استثناء دارد - تأیید خود را بطور ابلغ می‌رساند.

در این آیه تدبّر کن و پس از آن در تعجّب فرور و از گفتار کسی که گفته است: این آیه **إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ** ناظر است به آنچه روایت شده است که: شیطان در روز غزوه احد ندا کرد: **الْأَقْدَقُ قَيْلَ مُحَمَّدٍ** «آگاه باشید که محمد کشته شد» و این موجب سستی مؤمنین و تفرّقشان از معرکه جنگ شد؛ و ببین که چگونه کتاب خدا را از اوج حقائقش فرو میریزند و از مستوای معارف عالی‌اش سقوط میدهند؟!

بنابراین آیه موردگفتار دلالت دارد بر آنکه عده‌ای از مؤمنین در روز احد دست از کارزار نشستند و سستی نکردند و در برابر خدا و اوامرش کوتاهی نورزیدند، و آنان را خداوند به نام و وصف شاکرین ستوده است و تصدیق نموده است که شیطان به آنان راه ندارد و مطمعی در ایشان نمی‌یابد، نه تنها در این غزوه، بلکه این عنوان، وصف ثابت و مستقرّی است که پیوسته با ایشان همراه است.

و لفظ شاکرین در هیچ مورد از موارد قرآن به عنوان توصیف وارد نشده است مگر در این دو آیه یعنی در آیه: **وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ**، و آیه: **وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ**. و نیز در هیچیک از این دو مورد مقدار جزا و پاداش آنها را از جهت عظمت و نفاست بیان نفرموده است.^۱

تمام تواریخ مسلم و مورد قبول عامّه اتفاق دارند بر اینکه: ابوبکر در جنگ احد ابداً زخمی و جراحی ندید، و او با عمر به کوه پناهنده شده، دست از جنگ شستند و محمد را مقتول پنداشتند، و عثمان به طوری فرار کرد که تا سه روز ناپدید

۱- «المیزان فی تفسیر القرآن» ج ۴، ص ۳۶ تا ص ۴۰.

بود و پس از سه روز وارد مدینه شد. و امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و حضرت حمزه سیدالشهداء عَلَيْهِ السَّلَام و ابودجانه و سهل بن حنیف انصاری بودند که قیام و اقدام به از بین بردن و متفرق نمودن لشکر کردند. آنان بودند که از بدء نبرد تا آخرین لحظه با پیامبر بوده و در مقابل آن حضرت جان خود را بر روی کف داشته و از بیضه اسلام و حیات رسول خدا دفاع می نمودند.

واقدی در «مغازی»، و طبری و ابن اثیر در تواریخ خود نقل کرده اند که: چون کبش کتیبه و علمدار سپاه قریش که از بنی عبدالدار بود و نامش طَلْحَة بن ابی طَلْحَة بود در برابر سپاه اسلام ایستاد و مبارز خواست و گفت: ای أصحاب محمد شما می پندارید که خداوند ما را با شمشیرهایتان فوراً به آتش دوزخ می فرستد و شما را با شمشیرهای ما بزودی به سوی بهشت روانه می کند؟ آیا در میان شما یک نفر هست که خدا او را بزودی با شمشیر من به بهشت روانه سازد و یا مرا با شمشیر وی فوراً به دوزخ بفرستد؟!

حضرت أسدالله الغالب شیر بیشه توحید و شجاعت امیرالمؤمنین - علیه افضل صلوات المصلین - به سوی او رفت و می گفت: آری سوگند به خدا دست از تو بر نمی دارم تا با شمشیرم با شتاب به سوی دوزخ بفرستم و یا تو مرا بزودی به سوی بهشت بفرستی! امیرالمؤمنین با شمشیر پایش را قطع کرد، مکشوف العورة بر روی زمین افتاد، و صدای تکبیر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برخاست.^۱

و آنگاه جماعتی از بنی عبدالدار یکی پس از دیگری عَلم مشرکین را برگرفتند و امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام همه را کشت و به دوزخ فرستاد و عَلم آنها بر روی زمین افتاد و کسی دیگر نبود تا عَلم را برگیرد.

طَبْرِي و ابن اثیر آورده اند که: چون علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَام لوداران مشرکین را

۱- «مغازی» واقدی، طبع علمی بیروت، ج ۱، ص ۲۲۵؛ و «تاریخ طبری» طبع دارالمعارف مصر ج ۲، ص ۵۰۹؛ و «الکامل فی التاریخ» طبع دار صادر - دار بیروت، ج ۲، ص ۱۵۲.

کشت رسول خدا ﷺ جماعتی از مشرکین را به وی نشان دادند و گفتند: ای علی بر آنان حمله کن! علی عَلِيٍّ بر آنها حمله کرد و جماعتشان را پراکنده نمود و عمرو بن عبدالله جَمَحِي را کشت. سپس رسول خدا ﷺ نگاهی کرد و جماعتی را به علی عَلِيٍّ نشان داد و فرمود: بر ایشان حمله کن! امیرالمؤمنین عَلِيٍّ بر آنها حمله کرد و جماعتشان را متفرق ساخت و شَيْبَةَ بن مالک را که یکی از بَنِي عامر بن لُؤَي بود کشت. در این حال جبرئیل گفت: يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِنَّ هَذِهِ لَلْمَوَاسَاةُ «ای رسول خدا! این است مواسات!»

رسول خدا ﷺ گفت: إِنَّهُ مِنِّي وَ أَنَا مِنْهُ «او از من است و من از اویم». جبرائیل گفت: وَ أَنَا مِنْكُمْ «و من هم از شما هستم!» در این حال شنیدند صدائی را که: لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ^۱ وَ لَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ^۲ «هیچ شمشیری نیست مگر شمشیر ذوالفقار،

۱- در «قاموس» گوید: ذوالفقار با فتحه، شمشیر عاص بن مَنبَه است که در غزوه بدر در حال کفر کشته شد و شمشیرش به پیغمبر رسید و آن حضرت به علی داد و سیف مُفَقَّر شمشیری است که فيه حُزُوزٌ مَطْمِئِنَةٌ عن متنه. و در «نهایه» ابن اثیر گوید: ذوالفقار اسم شمشیر پیغمبر بوده است لَأنه كان فيه حُفْرٌ صَغَارٌ حَسَانٌ. وَ الْمُفَقَّرُ مِنَ السَّيْفِ الَّذِي فِيهِ حُزُوزٌ مَطْمِئِنَةٌ «چون در آن حفره‌ها و فرورفتگی‌های ریز کوچکی بود نیکو. و شمشیر مُفَقَّر به آن گویند که در آن بریدگی‌ها و دندان‌هائی به شکل استخوان فقرات تعبیه شده باشد که از متن آن (صفحه آن) پائین تر باشد.» و در «لغت‌نامه دهخدا» گوید: ذوالفقار به معنی صاحب فقرات است. و فقره هر یک از مهره‌های پشت است که ستون فقرات از آن مرکب است. و گفته‌اند که چون بر پشت ذوالفقار خراشهای پست و هموار بود از این رو آن را ذوالفقار گفته‌اند. و آن شمشیر که از مختصات رسول خدا بود آن را در روز اُحد به علی بن ابی طالب عَلِيٍّ عطا فرمود. و اینکه گمان برند که ذوالفقار دارای دو تیغه یا دو زبانه بوده است بر اصلی نیست. و در «ترجمه تاریخ طبری» در ذکر خبر غزوه اُحد آمده است که کافران غلبه می‌کردند و گرد مسلمانان اندر گرفتند و پیغمبر ﷺ بر جای ایستاد و بازنگشت و خلق را میخواند و کس اجابت نکرد چنانچه خدای تعالی گفت: حَتَّى إِذَا فُشِلْتُمْ وَ تَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ - الْآيَةَ. و پیغمبر ﷺ از جای نجنبید و مردمان را بر حرب تحریص میکرد و علی عَلِيٍّ اندر پیش حرب بود و کارزار میکرد و شمشیری که داشت بر سر کافری زد و کافر به سپر بگرفت، و خود داشت از آهن قوی، و شمشیر بشکست، امیرالمؤمنین عَلِيٍّ بازگشت و گفت: یا رسول الله حرب همی کردم و شمشیر من بشکست و شمشیر ندارم، پیغمبر ﷺ ذوالفقار به علی

و هیچ جوانمردی نیست مگر مرتضی علی.»

میرخواند در کتاب «رَوْضَةُ الصَّفَا» شرح این حدیث شریف را ذکر کرده است و پس از بیان مفصّلی در ایثار و مواسات امیرالمؤمنین علیه السلام در روز اُحد که تحقیقاً موجب شگفت است گفته است:

حافظ أبو محمد بن عزیز در کتاب «معالم العترة و النبوّة» روایت کرده از مدفوع مادر قیس بن سعد، و او از پدر خویش که از علی شنیدم که در روز اُحد شانزده ضربت به من رسید به طوری که از اثر آن ضربتها به زمین افتادم و هر بار که افتادم^۳ مردی خوش روی و خوش بوی مرا بر پای می کرد و می گفت که: متوجّه کافران شو

← داد و گفت: خذها یا علی! علی گرفت و به حرب اندر شد، پیغمبر او را دید دلیر و کارآمد، ذوالفقار از راست و چپ و پیش و پس می زد و می کشت و پیغمبر صلوات الله علیه گفت: لافتی اِلّا علیّ، لا سیف اِلّا ذوالفقار.

حیدر کزار کو تا به گه کارزار از گهر لطف او آب دهد ذوالفقار

(خاقانی)

در اینجا دهخدا ابیات بسیاری را از شعرای پارسی زبان درباره ذوالفقار آورده است. (مادّه ذوالفقار - حرف ذال)

۲- «تاریخ طبری»، ج ۲، ص ۵۱۴، و «الکامل فی التّاریخ» ج ۲، ص ۱۵۴، و «ارشاد» مفید طبع سنگی ص ۴۵ و ص ۴۷، و أيضاً حمّوئی در «فرائد السّمطین» ج ۱، ص ۲۵۷ و ص ۲۵۸ حدیث ۱۹۸ آورده است و در حدیث ۱۹۹ این سه بیت را از اخطب خوارزم در وصف امیرالمؤمنین علیه السلام آورده است:

کالصّقر یوم صیاله و النّاب	أسدالله و سیفه و قناته
بدم الکماة یلحّ فی التّسکاب	جاء النّداء من السّماء و سیفه
الأعلیّ هازم الأحزاب	لاسیف اِلّا ذوالفقار و لافتی

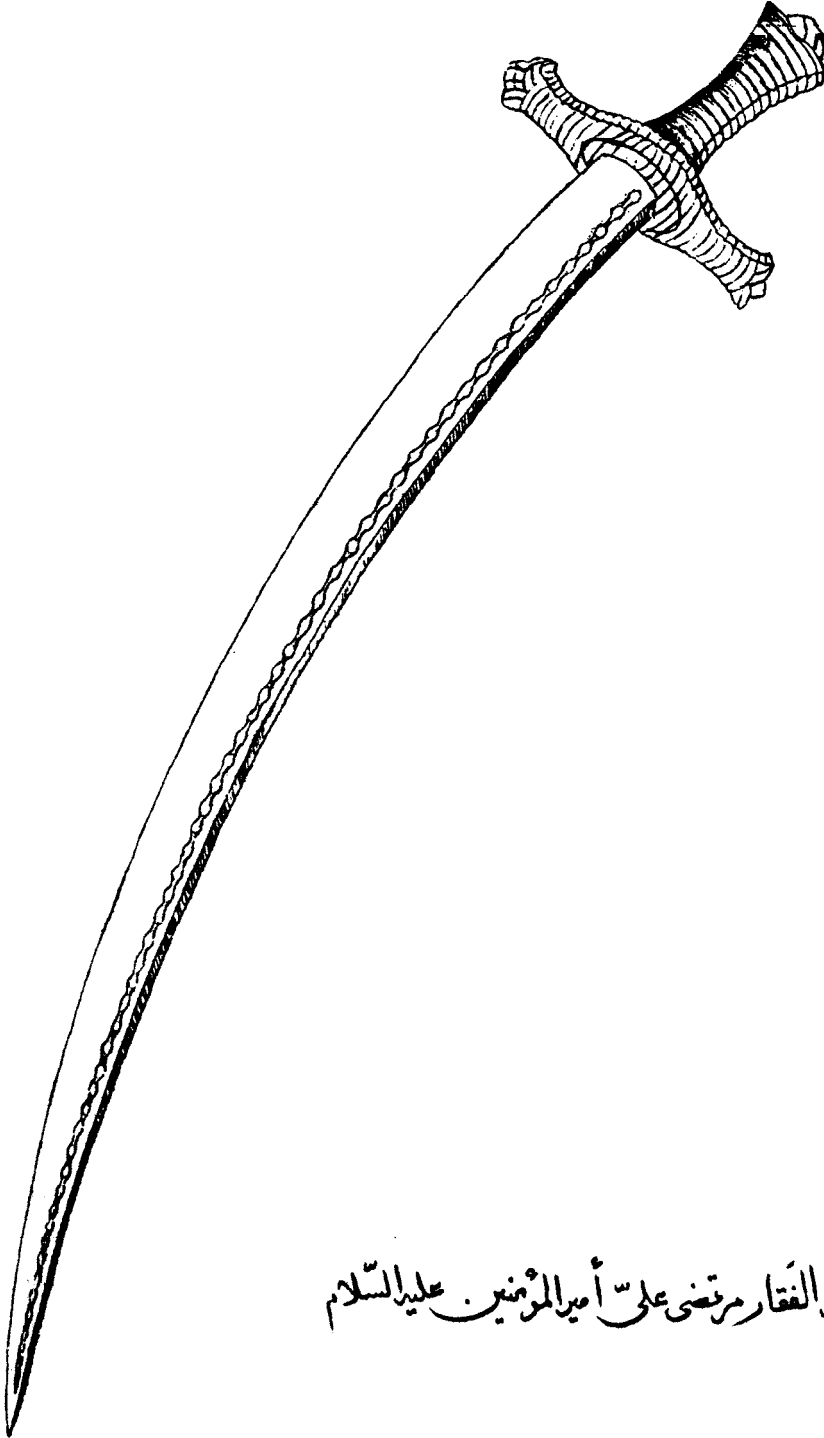
۳- عبدالحلیم جندی مستشار مجلس اعلای شؤون اسلامیّه مصر در کتاب «الإمام جعفر الصّادق» ص ۲۱ گوید: و در روز اُحد، - خطیرترین معارک اسلام - علی در کنار رسول خدا در میان محافظان او بود، در وقتی که در معرکه به پیغمبر زخم رسید، و طبیعی بود که به او شانزده ضربه و زخم برسد که هر زخمی و ضربه‌ای او را به زمین می چسبانید و همان طور که سعید بن مسیب سید التّابعین می گوید: فما کان یرفعه الاّ جبریل علیه السلام. و چون آتش جنگ شدت یافت و حامل رایت، مُصعب بن عمیر کشته شد، رسول خدا رایت را به علی داد.

که در طاعت خدا و رسول اوئی و ایشان هر دو از تو راضی می‌باشند. و چون جنگ به آخر رسید، این حکایات را به عرض حضرت رسانیدم. آن حضرت فرمود که تو او را می‌شناختی؟! گفتم: نه، اما به دَحِیْهٖ کَلْبِیْ مشابَهت داشت. حضرت فرمود که: خدای چشم تو را روشن گرداناد که آن جبرئیل بود.

محمد بن حبیب در «امالی» آورده که: چون معظم سپاه اسلام روی به انهزام آوردند، افواج لشکر کفر مانند موج دریا متوجه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شدند و از آن جمله قریب پنجاه سوار از بنی عبدمناف به نزدیک حضرت رسیده: پسران صفوان عوف و ابوالشعنا و ابوالحمرء و شش کس دیگر از اولاد ابوسفیان؛ علی مرتضی عَلَيْهِ السَّلَام این جمله را به زخم تیغ آبدار به دارالبوار فرستاد.

و بعضی از صاحبان سیر نوشته‌اند که: جبرائیل پس از این به رسول خدا گفت: يَا مُحَمَّدُ إِنَّ هَذَا لِلْمُؤَاسَاةِ وَلَقَدْ عَجِبْتُ لِمُؤَاسَاةِ هَذَا الْفَتَى «ای محمد این است مواسات! و من از مواسات این جوان در شگفتم!»

رسول خدا فرمود: إِنَّهُ مِنِّي وَ أَنَا مِنْهُ «من از او هستم و او از من است.» جبرائیل گفت: وَ أَنَا مِنْكُمْ «و من از شما دو نفر می‌باشم.» وَ سَمِعَ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ صَوْتٌ مِنْ قِبَلِ السَّمَاءِ وَ لَا يَرَى شَخْصَ الصَّارِحِ يَنَادِي مِرَارًا: لَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ، لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ «و در آن روز کراراً از سوی آسمان شنیده شد صدائی بدون آنکه صدا کننده دیده شود که فریاد می‌زد: جوانمردی نیست مگر علی، و شمشیری نیست مگر ذوالفقار.» از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پرسیدند: آن صدا زنده چه کسی بود؟! فرمود: جبرائیل بود.



تمثال ذوالفقار مرتضی علی امیرالمؤمنین علیه السلام

آنگاه صاحب «أمالی»: محمد بن حبیب گفته است: این خبر را جمعی از محدثین روایت کرده اند و از اخبار مشهوره است و من بر برخی از نسخه‌های کتاب «مغازی» محمد بن اسحاق برخورد کردم و بعضی از آنان را از ذکر این حدیث خالی دیدم، و از استاد و شیخ خودم عبدالوهاب (رحمته الله) از این خبر سؤال کردم، در پاسخ گفت: این خبر صحیح است. گفتم: پس چرا در کتب صحاح نیست؟ گفت: **أَوْ كَلُّ مَا كَانَ صَحِيحًا يَشْتَمِلُ عَلَيْهِ كُتُبُ الصَّحَاحِ مِنَ الْخَبَرِ**؟ «مگر کتب صحاح مشتمل بر جمیع خبرهای صحیحه است؟»

و از اینجا معلوم می‌شود که: آنچه در «سیره حلبیه» از ابوالعباس ابن تیمیه نقل کرده است که: این حدیث کذب است^۱، چقدر بی‌انصافی و خروج از جاده حقیقت است. اما از ابن تیمیه که دشمن سرسخت امیرالمؤمنین (علیه السلام) است، و در رذالت و خباثت در زمره ناصبان به شمار می‌رود و حکایات و اخبار صحیحه را منکر می‌شود و به محامل بعیده حمل می‌کند و در هر جا که حدیثی و خبری در فضیلت شاه اولیاء رسیده باشد دامن عناد و لجاج و خصومت بر کمر می‌بندد، جای تعجب نیست. شگفت از بعضی پیروان اوست که با وجود اطلاع و سعه دانش چگونه علی العمیاً کلام وی را می‌پذیرند و بدون تحقیق، حفظاً للسدف، در کتب خود آورده تصدیق می‌نمایند.

ما اینک در اینجا گفتار شیخ مفید (رضوان الله علیه) را در کتاب «ارشاد» می‌آوریم تا درجه کمال و مجاهده امیرالمؤمنین (علیه السلام) در این غزوه، و نیز نزول جبرائیل و آوردن خبر **لَأَفْتَى إِلَّا عَلَيَّ** را بر پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) معلوم شود. مفید می‌فرماید: **رایت جنگ رسول خدا در روز أحد به دست امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود، همانند روز غزوه بدر، و سپس در أحد لواء هم به امیرالمؤمنین (علیه السلام) سپرده شد.** و

۱- «روضة الصفا» طبع سنگی، جلد دوم، در واقعه غزوه احد، و نیز خواندمیر در «حبیب السیر» مجلد اول، ص ۳۴۵ آورده است.

۲- «سیره حلبیه» تصنیف علی بن برهان الدین حلبی شافعی، ج ۲، ص ۲۴۹.

بنابر این هم وی صاحب رایت بود و هم صاحب لواء^۱. و در این غزوه نیز همانند غزوه بدر بدون هیچ تفاوت، فتح و ظفر از آن حضرت بود. و حُسن بلاء و امتحان و صبر و ثبات قدم در وقتی که قدمهای غیر او متزلزل شد، نیز اختصاص به او داشت. و مشکلات و رنجهایی را که در حفظ رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ متحمل شد برای هیچ یک از اهل اسلام نبود. و خداوند به شمشیرش رؤسای اهل شرک و ضلالت را کشت، و

۱- در «مجمع البحرين» طبع سنگی ص ۷۶ در ماده لواء گوید: اللوایة پرچم بزرگ است و لواء، از آن کوچکتر است و عرب لواء را در جای شهرت قرار می‌دهد. و از این قبیل است قول رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لواء الحمد بیدی، یعنی او به حمد خداوند در روز قیامت متفرد است و در میان خلائق بدان اشتها دارد. و در ماده روا در ص ۳۹ گوید: و رایت پرچم بزرگ است و لواء از آن کوچکتر است و رایت همان پرچمی است که صاحب اختیار صحنه کارزار آن را در اختیار دارد و بر آن کارزار می‌کند و جنگجویان به سوی آن می‌گیرانند. و لواء علامت کبکبه و حشمت امیر است. هر جا امیر برود لواء هم با او می‌گردد. و در حدیث عنوان رایت آمده است و آن عبارت است از قلاده‌ای که برگردن غلام فراری می‌گذارند تا شناخته شود او فرار کرده است. و در «لسان العرب» ج ۱۴، ص ۳۵۱ گوید: رایت، عَلَم است و عرب آن را با همزه نمی‌خواند و جمعش رایات و رای است و اصل آن همزه است - تا اینکه گوید: در حدیث خیبر وارد است: سَاعَطَى الرَّايَةَ غَدًا رَجُلًا يَحِبُّهُ اللهُ وَرَسُولُهُ: که مراد عَلَم است، گفته می‌شود: رِيَّيْتُ الرَّايَةَ یعنی رکزتها. و ابن سیده گوید: أَرَأَيْتُ الرَّايَةَ یعنی رکزتها (رایت را به زمین محکم کوبیدم). و در حدیث آمده است: الَّذِينَ رَأَوْهُ فِي الْأَرْضِ يَجْعَلُهَا فِي عُنُقِ مَنْ أَذْلَهُ. و ابن اثیر گوید: رایت، آهنی دائره‌ای شکل است به قدر گردن که برگرد آن می‌نهند. و در ج ۱۵، ص ۲۶۶ گوید: لواء مراد لواء امیر است و ممدود است، و لواء عَلَم است و جمعش أَلْوِيَةٌ و أَلْوِيَاتُ - تا آنکه گوید: لواء رایت است و آن را نگه نمی‌دارد مگر سرلشگر، و در حدیث آمده است: لِكُلِّ غَادِرٍ لَوَاءٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، یعنی علامتی که با آن در میان مردم شناخته می‌شود. چون گذاردن لواء، برای شهرت مکان رئیس است. و جوهری در «صحاح اللغة» در ماده لوی آورده است: و لواء الأمير ممدود. و شاعر گفته است: عِدَاةٌ تَسَائَلَتْ مِنْ كُلِّ أُوْبٍ كَتَاتِبُ عَاقِدِينَ لَهُمْ لَوَايَا، و آن (یعنی لویای بجای لواء) لغت بعضی از عرب است؛ می‌گویند: احْتَمَيْتُ احْتِمَايَا (بجای احتماء). و در ماده روی آورده است: و الرَّايَةَ: العَلَم. انتهى.

و در غزوه احد رایت به دست امیرالمؤمنین بود و لواء مهاجرین به دست مُصْعَبِ بْنِ عُمَيْرٍ، و لواء جمیع انصار به دست سعد بن عبادة. و چون مصعب کشته شد رسول خدا لوی مهاجرین را هم به علی عَلَيْهِ السَّلَام سپرد و از آن پس هم صاحب لواء بود و هم صاحب رایت.

غم و غصه وارد بر پیامبرش صلی الله علیه و آله را با دست او از بین برد و به فضل و فضیلت او در آن مقام خطیر، جبرائیل علیه السلام در میان فرشتگان زمین و آسمان لب گشود و ندا در داد. و پیامبر هدایت صلی الله علیه و آله از مزایا و خصوصیات وی که در ملازمت و جهاد عظیم و اتصال و اختصاص او با وی داشت و از عامه مردم پنهان بود پرده برداشت.

از این باب است آنچه را که یحیی بن عماره، از حسن بن موسی بن ریاح مولی الأنصار، از ابوالبختری قرشی روایت کرده است که او گفت: روایت و لواء قریش هر دو به دست قُصَیِّ بْنِ کِلَاب بود. سپس پیوسته روایت در دست فرزندان عبدالمطلب بود و کسانی از ایشان که در جنگها حاضر بودند آنرا حمل میکردند تا اینکه خداوند پیغمبرش را برانگیخت و روایت قریش و غیر قریش به پیغمبر اکرم رسید، و آن حضرت آن را در بنی هاشم نهاد و در غزوه و دآن که اولین غزوه‌ای است در اسلام که با پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت حمل شد آن را به علی بن ابی طالب علیه السلام عطا فرمود. از آن به بعد در بقیه مشاهده، از بدر که آن را **بَطْشَةُ الْكُبْرَى** گویند و در روز أُحُد، روایت به دست او بود. اما لواء (که کوچکتر از روایت است) در آن هنگام در دست بنی عبدالدار بود، و رسول خدا آن را به مُصْعَبِ بْنِ عُمَيْرِ عطا کرد و او شهید شد و لواء از دستش افتاد؛ در این وقت قبائل مختلفی آرزوی حمل آن را کردند، اما رسول الله صلی الله علیه و آله آن را هم گرفت و به علی بن ابی طالب علیه السلام داد؛ و بنابراین در آنروز هم روایت و هم لواء برای او جمع شد، و از آن به بعد تا به امروز هر دو در بنی هاشم بماند.

در اینجا شیخ مفید (رضوان الله علیه) فصلی را مستقلاً در مزایا و اختصاصات جهاد عظیم امیرالمؤمنین علیه السلام در غزوه احد منعقد نموده و گفته است:

فصل: مَفْضَلُ بَنِ عَبْدِاللَّهِ، از سماک، از عِکْرَمَه، از عبدالله بن عباس روایت کرده است که او گفت: امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام چهار چیز دارد که برای احدی

۱- در «مناقب» ابن شهر آشوب، طبع قم، ج ۱، ص ۱۹۲ گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله لوای مهاجرین را به علی علیه السلام و لوای انصار را به سعد بن عبادة داد، و خود در حالی که دوزره پوشیده بود در زیر لوای انصار نشست.

از امت پیغمبر نیست: هُوَ أَوَّلُ عَرَبِيٍّ وَعَجَمِيٍّ صَلَّى مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ صَاحِبُ لَوَائِهِ فِي كُلِّ زَحْفٍ، وَهُوَ الَّذِي ثَبَّتَ مَعَهُ يَوْمَ الْمُهْرَاسِ يَعْنِي يَوْمَ أَحَدٍ وَفَرَّ النَّاسُ، وَهُوَ الَّذِي أَدْخَلَهُ قَبْرَهُ «او اولین مردی است از عرب و عجم که با رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نماز گزارده است، و اوست صاحب لوائی او در هر جنگ^۱، و اوست کسی که در روز مهراس^۲ یعنی در روز غزوهٔ احد ثابت ماند و همهٔ مردم فرار کردند، و اوست کسی که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را در داخل قبر نهاد.»

زید بن وهب جُهَنِي، از احمد بن عمّار، از شریک، از عثمان بن مغیره، از زید بن وهب روایت کرده است که او گفت: ما روزی عبدالله بن مسعود را سرحال و بانشاط یافتیم و به او گفتیم: ما تمنا داریم از روز احد و کیفیت آن برای ما بیان کنی! گفت: آری. و شروع کرد به بیان آن تا رسید به موقع جنگ و گفت: رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: برای نبرد به سوی کفار با اسم خدا بیرون روید، و ما بیرون شدیم و در مقابل کفار صف طولانی کشیدیم. رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بر گردنهٔ کوه (شِعْبِ جَبَل) پنجاه نفر از انصار را به ریاست مردی از آنها گماشت و گفت: لَا تَبْرَحُوا مِنْ مَكَانِكُمْ هَذَا وَ لَوْ قُتِلْنَا عَنْ آخِرِنَا، فَإِنَّمَا نُؤْتَى مِنْ مَوْضِعِكُمْ هَذَا. «از اینجا که این مکان شماست بجای دگر نروید اگر چه تمام ما یکسره تا آخرین فرد کشته شویم، چرا که دشمن به ما فقط از این موضع می تواند حمله کند.»

ابوسفیان صخر بن حرب در برابر این گروه، خالد بن ولید را گماشت، و لواء کفار

۱- ابن کثیر دمشقی در «البدایة و النّهایة» ج ۴، ص ۲۰ گوید: از ابن اسحق روایت است که در روز احد ابتداء لواء به دست علی بن ابی طالب علیه السلام بود، اما چون رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دید لواء مشرکین با بنی عبدالدار است فرمود: نحن اَحَقُّ بِاللِّوَاءِ مِنْهُمْ، «ما در وفا نمودن سزاوارتر از مشرکین می باشیم». فلهدا لواء را از علی بن ابی طالب علیه السلام گرفت و به مُصْعَبِ بْنِ عَمِيرٍ که از بنی عبدالدار بود سپرد و چون مصعب کشته شد، باز رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لواء را به علی بن ابی طالب علیه السلام سپردند. و داستان لواداری امیرالمؤمنین علیه السلام را در روز احد، ابن هشام در «سیره» ج ۳، ص ۵۹۲ ذکر نموده است.

۲- مهراس آبی است در احد و به همین مناسبت وقعهٔ احد را وقعهٔ مهراس نامند.

قریش در میان طائفهٔ بنی‌الدَّار بود و لوای مشرکین با پنجاه نفر به دست طلحه بن ابی طلحه بود که به او کَبَش کَتیبه (قوچ جنگی سپاه) می‌گفتند.

رسول خدا ﷺ لواء مهاجرین را به علی بن ابی طالب رضی الله عنه داد و خودش آمد تا در زیر لوای انصار توقّف فرمود. و ابوسفیان به نزد لواداران کفار قریش آمد و گفت: ای لواداران شما میدانید که در هر جنگی حمله به جماعت از سوی لوای آنها می‌شود و در روز غزوه بدر هم که شما بنی‌الدَّار لوادار در دست داشتید، از ناحیهٔ لوایتان به شما حمله‌ور شدند، بنابراین اگر در خود فتور و وضعی از جهت نگهداری لواء می‌بینید لواء را به ما بسپارید تا شما را از نگهداری آن کفایت نمائیم.

طلحه بن ابی طلحه به غضب در آمد و گفت: آیا به ما چنین نسبتی می‌دهی؟ سوگند به خدا که امروز در زیر همین لواء آنها را در آبگیرهای مرگ وارد سازم!

ابن مسعود می‌گوید: این طلحه که قوچ جنگی لشگر کفار بود به پیش آمد و علی بن ابی طالب رضی الله عنه نیز به پیش آمد و گفت: کیستی تو؟! گفت: من طلحه بن ابی طلحه‌ام، من کبش کتیبه‌ام! پس بگو بدانم تو کیستی؟! گفت من علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب می‌باشم. در این حال به هم نزدیک شدند و فقط دو ضربه در میانشان ردّ و بدل شد که ناگاه علی بن ابی طالب رضی الله عنه ضربه‌ای در جلوی سر او زد که چشمش بیرون پرید و چنان فریادی زد که مانند آن شنیده نشده بود و لو از دستش بر روی زمین افتاد. برادرش مصعب لواء را برداشت و عاصم بن ثابت با تیری وی را هدف ساخت و کشت، برادر دیگرش عثمان لواء را گرفت و عاصم او را نیز با تیری کشت. در این حال غلامی داشتند به نام صواب، که شدیدترین مردم در عناد و لجاج و پیکار بود. او لواء را برداشت که علی رضی الله عنه دستش را قطع نمود، او لواء را با دست چپ گرفت علی رضی الله عنه آن دست را نیز قطع کرد، لواء را بر سینه گرفت و با دست

۱- چون در عبارت طبع سنگی از «ارشاد» و الله لأوردنکم بها اليوم حياض الموت با ضمیر جمع مخاطب بود و ظاهراً اشتباه به نظر می‌رسید ما از روی عبارت طبع حروفی ص ۷۳ که با ضمیر جمع مغایب ضبط شده بود، ترجمه نمودیم.

مقطوع نگه داشت که علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بر فرقی زد و به روی زمین سقوط کرد و لشکر کفار هزیمت کردند و مسلمین برای جمع آوری غنائم روی آوردند. و چون افرادی که رسول خدا در گردنه کوه گذارده بودند دیدند که مردم به سوی جمع آوری غنائم می روند گفتند: اینها مشغول جمع کردن غنیمت هستند و ما اینجا هستیم؟! به عبدالله بن عمر [و] بن حزم که رئیسشان بود گفتند: ماهم میخواهیم مانند سائر مردم به گردآوری غنیمت پردازیم.

عبدالله گفت: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به من امر فرموده است از این مکان تجاوز نکنم و به جای دگر نروم. گفتند: رسول خدا که به تو چنین امری کرده است چون نمی دانسته است که کار جنگ بدین جا منتهی می شود و اینک که می بینی ظفر با مسلمین است معنی ندارد ما اینجا بمانیم. فلذا حرکت نموده و به سوی گردآوری غنیمت شتافتند و عبدالله را تنها گذاردند. عبدالله در جای خود ماند و خالد بن ولید از گردنه به وی حمله کرد و او را کشت و سپس از ناحیه پشت سر رسول خدا وارد شد. رسول خدا را با جمع قلیلی از اصحابش مشاهده کرد. در این حال به همراهان خود گفت: بگیری! این همان مردی است که شما در طلب او هستید، اینک هر چه می خواهید بر سر او بیاورید!

سواران همراه خالد بن ولید با یک صف واحد، مانند حمله مرد واحد به پیامبر حمله ور شدند با زدن شمشیر و پراندن تیر و کوبیدن نیزه و افکندن سنگ. و یاران پیامبر در حال دفاع از آن حضرت برآمدند تا هفتاد تن از آنها کشته شدند و بقیه فرار کردند، و امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ و ابودجانیه و سهل بن حنیف ثابت بماندند و از پیغمبر اکرم دفاع می نمودند و گروه مشرکین رو به فزونی گذارد.

در این حال که از شدت مصائب و واردات بر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حال إغماء به او دست داده بود چشمان خود را گشود و به امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ نگریست و فرمود: یا علی! مردم چه شدند؟ علی عَلَيْهِ السَّلَامُ عرض کرد: نَقَضُوا الْعَهْدَ وَ لَوَّا الدُّبْرَ «پیمان شکستند و پشت کرده رو به فرار نهادند.» رسول خدا فرمود: اینک شر این دسته را

که دارند به من حمله می‌کنند از من کفایت کن! امیرالمؤمنین علیه السلام به آنها حمله نمود و ایشان را متفرق کرد و به سوی رسول خدا باز آمد. در این حال دسته‌ای دیگر به رسول خدا حمله کردند از ناحیه دیگری. امیرالمؤمنین علیه السلام به آنها نیز حمله ور شد و همه را پراکنده ساخت. در این حملات فقط ابودجانه و سهل بن حنیف بودند که بر سر پیغمبر اکرم ایستاده بودند و بر دست هر کدام شمشیری بود که از آن حضرت دفاع می‌کردند.

از اصحابی که فرار کرده بودند چهارده تن به سوی او برگشتند که از آنها طلحة بن عبیدالله و عاصم بن ثابت بودند؛ و بقیه به بالای کوه رفته بودند. در این حال صدائی در مدینه زده شد که: **قُتِلَ رَسُولُ اللَّهِ** «رسول خدا کشته شد.» در این حال دلها از جای خود کنده شد و فراریان متحیر بماندند، نمی‌دانستند چه کنند، و به راست و چپ می‌رفتند. و هند دختر عتبه برای وحشی مزدی قرار داده بود که چنانچه رسول خدا و یا امیرالمؤمنین و یا حمزه بن عبدالمطلب علیهم السلام را به قتل برساند آن مزد را به او بدهد.

وحشی گفته بود: **أَمَا مُحَمَّدٌ**، مرا به وی دسترس نیست چون یارانش گرداگرد او می‌چرخند. و **أَمَا عَلِيٌّ**، در موقع کارزار از گرگ بیشتر مواظب خود است که بر وی کمین نکنند. و **أَمَا حَمْزَةٌ**، من به او امیدمندم، زیرا چون خشمگین شود جلوی خود را نمی‌بیند. و حمزه در روز اُحُد برای خود نشانی از پر شتر مرغ بر سینه داشت!

وحشی در پای درختی در کمین وی نشست. حمزه او را دید و شمشیری حواله کرد که خطا رفت. وحشی میگوید: من فوراً حربه خودم را تکان دادم تا همین که جای مناسبی یافتم پرتاب کردم، در اُربیه او (کش‌ران که به شکم پیوسته

۱- واقدی در «مغازی» ج ۱، ص ۲۵۹ گوید: چهار نفر از اصحاب رسول اکرم صلی الله علیه و آله در جنگها بر خودشان نشانه و علامتی می‌بستند: یکی از آنها ابودجانه است که بر سرش دستمال قرمز می‌بست، و اقوام او میدانستند وقتی که او این دستمال را می‌بندد، خوب کارزار میکند. و علی امیرالمؤمنین علیه السلام نشانه‌ای از پشم سفید بر خود می‌بست، و زبیر دستمال زرد بر سر می‌بست، و حمزه با پر شتر مرغ علامت می‌نهاد.

است) وارد آمد و نفوذ کرد. من حمزه را رها کردم تا همینکه سرد شد، بسوی او رفتم و حر به ام را برگرفتم در حالی که همه مسلمان در فرار بوده و توجهی به من و حمزه نداشتند. و هند بر جنازه حمزه آمد و امر کرد به شکافتن شکمش و بریدن جگرش و مثله نمودن او. پس دو گوش و بینی اش را بریدند و او را مثله نمودند و رسول خدا ﷺ از توجه به حمزه مشغول بود و نمیدانست چه بر سر حمزه آمده است؟ راوی حدیث که زید بن وهب است می گوید: من به ابن مسعود گفتم: در آن حال همه مردم از رسول خدا ﷺ گریختند و غیر از علی بن ابی طالب علیه السلام و ابودجانة و سهل بن حنیف با او کسی نبود؟!

ابن مسعود گفت: همه مردم گریختند و غیر از علی بن ابی طالب علیه السلام به تنهایی، با او کسی نبود! سپس به سوی رسول خدا چند نفری بازگشتند که اول آنها عاصم بن ثابت و ابودجانة و سهل بن حنیف بودند و به ایشان طلحة بن عبیدالله ملحق شد^۱. من به ابن مسعود گفتم: «وَ اَیْنَ كَانَ أَبُو بَكْرٍ وَ عُمَرُ؟!» «ابوبکر و عمر کجا بودند؟» گفت: از زمره آنان بودند که از رسول خدا دور شده بودند. گفتم: «وَ اَیْنَ كَانَ عَثْمَانُ؟!» «عثمان کجا بود؟!» گفت: بعد از سه روز از این واقعه برگشت^۲ و رسول خدا ﷺ به

۱- در «إعلام الوری»، ص ۹۱ آورده است که در غزوه احد مجموعاً از مسلمان هفتاد نفر کشته شدند، چهار نفر آنها از مهاجرین بودند: حمزه بن عبدالمطلب، و عبدالله بن جحش، و مصعب بن عمیر، و شماس بن عثمان بن شرید، و بقیه آنها از انصار بودند. ابی بن خلف که از مشرکین سرسخت بود در حال سواره به رسول الله حمله کرد و می گفت: این ابن ابی کیشه است. بُوَ بَدْنَبِک، لَانْجُوْتُ إِنْ نَجُوْتَ «ای محمد به گناهت اعتراف کن! من نجات نیابم اگر تو از دست من نجات بیابی». و رسول خدا میان دو نفر از اصحابش: حارث بن صمه و سهل بن حنیف بوده و بر آن دو تکیه کرده بودند. ابی بن خلف به رسول الله حمله کرد، مصعب بن عمیر خود را سپر رسول الله قرار داد، ابی نیزه ای به مصعب زد و او را کشت. سپس رسول خدا ﷺ عذره ای را که در دست سهل بن حنیف بود گرفته و در جریان زره ابی پرتاب کردند که مانند صدای گاو نعره می کشید تا هلاک شد. (عَنْزَةَ کوتاه تر از نیزه و بلندتر از عصاست و در انتهای آن سر نیزه می باشد).

۲- دست از جنگ برداشتن و هزیمت عمر و ابوبکر و فرار عثمان را تا سه روز، خواندمیر در «حبیب السیر» مجلد اول، ص ۳۴۶ آورده است؛ و نیز میخواند با مختصر تفاوتی در «روضه الصفا» ذکر کرده است.

او گفت: لَقَدْ ذَهَبَتْ فِيهَا عَرِيضَةٌ^۱ «تو در این غزوه فرار واسعی کردی!» من گفتم: تو ای ابن مسعود کجا بودی؟! گفت: من هم از زمرهٔ دورشدگان بودم. گفتم: اگر تو خود حاضر نبودی این مطالب را چه کسی برای تو بیان کرد؟! گفت: عاصم و سَهْلُ بْنُ حَنَيْفٍ.

من به ابن مسعود گفتم: ثبات علیؑ در آن روز عجیب است. گفت: اگر تو تعجب کنی جا دارد، عجیب آن است که ملائکه از کار علی به عجب افتادند. مگر نمی‌دانی که جبرائیل در آن روز وقتی می‌خواست به آسمان صعود کند گفت: لَا سَيْفٌ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ، وَلَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ.

گفتم: از کجا دانسته شد که: این سخن از جبرائیل است؟! گفت: مردم صدای صیحه زنده‌ای را از آسمان شنیدند که بدین گفتار صدا بلند کرده بود، چون از رسول خدا ﷺ پرسیدند، فرمود: آن جبرائیل بوده است.

و در حدیث عمران بن حصین آمده است که: چون در روز احد مردم از رسول خدا ﷺ فرار کردند علیؑ با شمشیر حمایل کرده آمد و در برابر رسول خدا ایستاد. رسول خدا ﷺ سرش را به سوی او بالا کرده و گفت: مَا بِالْكَافِرِ لَمْ تَقِرَّ مَعَ النَّاسِ؟! «اندیشه‌ات چه بوده است که با مردم فرار نکردی؟» علیؑ گفت: يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَرَجِعُ كَافِرًا بَعْدَ إِسْلَامِي؟!^۲ «من پس از اسلام خودم آیا به کفر بازگشت کنم؟!» و رسول خدا اشاره فرمود به او قومی را از کفار که از کوه پائین می‌آمدند، علیؑ بر ایشان حمله کرد و آنان را فراری داد. سپس رسول خدا به او قومی دیگر را نشان داد، علیؑ آنها را هم فراری داد و پس از آن قومی دگر را نشان داد، علی به آنها هم حمله کرد و آنان را به هزیمت داد. جبرائیل به سوی پیامبر آمد و گفت:

۱- ابن اثیر در «نهاية» ج ۳، ص ۲۱۰ آورده است که عریض در اینجا به معنی واسع است و گفتار رسول خدا ﷺ در روز احد که لَقَدْ ذَهَبَتْ فِيهَا عَرِيضَةٌ: ای واسعة. این سخن را رسول خدا به منزهین فرمود.

۲- این مطلب را نیز در «روضة الصفا» آورده است.

يَا رَسُولَ اللَّهِ! لَقَدْ عَجِبْتَ الْمَلَائِكَةُ وَعَجِبْنَا مَعَهَا مِنْ حُسْنِ مُوَاَسَاةِ عَلِيٍّ لَكَ بِنَفْسِهِ! «ای رسول خدا، فرشتگان به شگفت آمدند و ما هم با آنها به شگفت آمدیم از حُسنِ مواساتی که علی با نفس خود درباره تو کرد.»

رسول خدا فرمود: وَمَا يَمْنَعُهُ مِنْ هَذَا وَهُوَ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ «چه چیز از این مقام و درجه علی جلوگیری می‌شود در حالی که او از من است و من از او هستم؟!» جبرائیل گفت: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَأَنَا مِنْكُمْ! «من هم از شما دونفر هستم؟!»

و حَكَمَ بن ظهیر، از سُدی، از ابو مالک، از ابن عباس روایت کرده است که: طلحه بن ابی طلحه در آن روز خارج شده و در میان دو صف ایستاد و ندا کرد: يَا أَصْحَابَ مُحَمَّدٍ! إِنَّكُمْ تَزْعُمُونَ أَنَّ اللَّهَ يُعْجَلُنَا بِسُيُوفِكُمْ إِلَى النَّارِ، وَنُعْجَلُكُمْ بِسُيُوفِنَا إِلَى الْجَنَّةِ، فَأَيُّكُمْ يَبْرُزُ إِلَيَّ؟! «ای اصحاب محمد، شما گمان می‌کنید خداوند با شمشیرهای شما ما را با شتاب به آتش می‌فرستد، و ما با شمشیرهایمان شما را شتابان به سوی بهشت می‌فرستیم، اینک کیست از شما به سمت من آید؟!»

امیرالمؤمنین علیه السلام به سوی او رفت و گفت: سوگند به خدا دست از تو بر نمی‌دارم تا با شمشیرم تو را به سوی آتش بفرستم. دو ضربه ردّ و بدل شد که علی علیه السلام با شمشیر دو پای او را قطع کرد و او به روی زمین افتاد و علی رفت که او را بکشد، او به آن حضرت گفت: أَنْشُدُكَ اللَّهَ - يَا بْنَ عَمٍّ (الْعَمَّ - خ ل) - وَالرَّحِمَ! «ای پسر عمویم، تو را به خداوند و حق خویشاوندی قسم می‌دهم که دست از من برداری.» حضرت دست برداشت و به موقف خود بازگشت.

مسلمین به حضرتش گفتند: چراکار او را تمام نکردی؟ حضرت گفت: مرا به خدا و حقّ رحمت سوگند داد و قسم به خدا پس از این ضربه من دیگر زندگی نخواهد کرد. در همان مَصْرَع، طلحه جان داد، و بشارت به پیامبر دادند و خوشحال شد^۲ و

۱- در بعضی از نسخ «ارشاد» يُعْجَلُكُمْ دارد، یعنی: و (خداوند) با شمشیرهای ما شما را شتابان به بهشت می‌فرستد. (و این موافق آن چیزی است که در صفحه ۳۰ از طبری و ابن اثیر نقل شد).
۲- ابن هشام در سیره خود، ج ۳، ص ۵۹۳ این داستان را بتمامه و کماله ذکر کرده است و

گفت: این کبش کتیبه بود^۱ (یعنی سر لشگر و حید).

و محمد بن مروان، از عماره، از عِکْرَمَه روایت کرده است که گفت: شنیدم از علی عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ که می‌گفت: چون در روز احد مردم از پیامبر دست برداشته و همگی منهزم شدند، غصّه و جزعی مرا فراگرفت که در من سابقه نداشت بطوریکه نمی‌توانستم خویشتن‌داری کنم و من پیش روی پیغمبر بودم و در برابر او شمشیر می‌زدم. در این حال بازگشتم که او را بجویم اما وی را نیافتم. با خود گفتم: پیغمبر که اهل فرار نیست و من او را در میان کشتگان ندیده‌ام. پنداشتم که او از میان ما به آسمان صعود کرده است. در این صورت غلاف شمشیرم را شکستم و با خود گفتم: با این شمشیر برای دفاع از پیامبر و آئین او جنگ می‌کنم تا کشته شوم. و بر قوم حمله می‌کردم، ایشان از دور و بر من فرار می‌کردند و راه را برای من باز کردند که دیدم رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ با حالت غش بر روی زمین افتاده است.

بر بالای سرش ایستادم نگاهی به من نمود و گفت: **مَا مَنَعَ النَّاسَ يَا عَلِيُّ «چرا مردم دست از جنگ برداشته‌اند ای علی؟!»** عرض کردم: **كَفَرُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ لَوْ أَنَّ الدُّبْرَ مِنَ الْعَدُوِّ وَ أَسْلَمُوا ك!** «کافر شدند ای رسول خدا، و به دشمن پشت کردند و تو را تسلیم دشمن نمودند!»^۲

پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نظری فرمود به سوی کتیبه‌ای از لشکر که به سمت او روان بود،

← گفته است: در روز احد چون نائره جنگ بالاگرفت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در زیر لوای انصار نشسته بودند، و فرستادند نزد علی بن ابی طالب عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ که رایت را پیش بیاورد. امیرالمؤمنین عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ رایت را پیش آورده و گفتند: منم ابوالقُصَم و یا ابوالقُصَم. ابوسعید طلحة بن ابی طلحة فریاد زد - در حالی که صاحب لوای مشرکین بود - که ای ابوالقُصَم نیازی به مبارزه داری؟! گفت: آری. و آنگاه شروع کردند به ضربه زدن، - و تا آخر داستان را که ذکر شد با قدری تفاوت آورده است.

۱- در «نهایه» ابن اثیر گوید: کتیبه به معنی قسمت معظمی از لشکر است. در ج ۴، ص ۱۴۸ گوید: و در حدیث سقیفه وارد است: **نحن أنصار الله و کتیبة الاسلام**، و جمعش کتاب است - انتهی. و کبش در لغت به معنای سید و سالار آمده است، بنابراین کبش کتیبه را باید به معنی تنها فرمانده سپاه و سرلشگر گرفت.

۲- این قضیه را نیز در «روضه الصفا» با مختصر تغییری در عبارت ذکر کرده است.

گفت: ای علی این کتیبه را از من بگردان! من به آن کتیبه حمله‌ور شدم و از راست و چپ زیر تیغ گرفتم تا پشت کردند و رفتند. رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: **أَمَا تَسْمَعُ يَا عَلِيُّ مَدِيحَكَ فِي السَّمَاءِ، إِنَّ مَلَكَاً يُقَالُ لَهَا رِضْوَانٌ يُنَادِي: لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ، وَلَا فَتَى إِلَّا عَلِيُّ؟!** «آیا مدح خودت را در آسمان نشنیدی ای علی که فرشته‌ای که به او رضوان گفته می‌شود ندا در می‌دهد: شمشیر کوبنده‌ای نیست مگر ذوالفقار و جوانمردی نیست مگر علی؟!»، من از شدت سرور گریستم و حمد و سپاس خداوند سبحان را بر این نعمت گزاردم.

و حسن بن عرفه از عماره بن محمد، از سعد بن طریف، از حضرت أباجعفر: محمد بن علی عَلَيْهِ السَّلَامُ، از پدرانش عَلَيْهِمُ السَّلَامُ روایت کرده است که فرمود: **نَادَى مَلَكٌ مِنَ السَّمَاءِ يَوْمَ أُحُدٍ: لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ، وَلَا فَتَى إِلَّا عَلِيُّ.** «ملکی در روز احد در آسمان ندا می‌کرد: شمشیری همچون ذوالفقار نیست، و جوانمردی همچون علی نیست.»^۱ و نظیر این حدیث را ابراهیم بن محمد بن میمون، از عمرو بن ثابت، از محمد بن عبیدالله بن ابی رافع، از پدرش، از جدش روایت کرده است که قال: **مَا زِلْنَا نَسْمَعُ أَصْحَابَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُونَ: نَادَى فِي يَوْمِ أُحُدٍ مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ: لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ وَلَا فَتَى إِلَّا عَلِيُّ.** «می‌گفت: ما همیشه از اصحاب رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌شنیدیم که می‌گفتند: منادی در روز احد از آسمان ندا داد: شمشیری نیست مگر ذوالفقار و جوانمردی نیست مگر علی.»

و سلام بن مسکین، از قتاده، از سعید بن مسیب روایت نموده است که گفت: **لَوْ رَأَيْتَ مَقَامَ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَ أُحُدٍ لَوَجَدْتَهُ قَائِماً عَلَى مِئْمَنَةِ رَسُولِ اللَّهِ يَدْبُ عَنْهُ بِالسَّيْفِ وَ قَدْ وُلَّى غَيْرَهُ الْأُدْبَارَ.** «اگر بر مقام و موقعیت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ در روز احد نظری بیفکنی او را در سمت راست رسول خدا خواهی یافت که با شمشیرش مردم را از پیامبر دور

۱- ابن هشام در «سیره» ج ۳، ص ۶۱۵ گوید: بعضی از اهل علم از ابن ابی نجیح روایت کرده‌اند که منادی در روز احد ندا داد: **لا سيف الا ذوالفقار و لا فتى الا على.**

می‌کند در حالی که غیر از علی همه فرار کرده بودند.»

و حسن بن محبوب، از جمیل بن صالح، از ابو عبیده، از ابو عبدالله جعفر بن محمد، از پدرش عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت کرده است که فرمود: برپادارندگان لوای مشرکین در روز احد مجموعاً نه نفر بودند که همگی آنها را علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ کشت و سپاهیان منهزم شدند، و طائفه بنی مخزوم به تنگ آمدند و علی عَلَيْهِ السَّلَامُ در آن روز ایشان را رسوا ساخت. و علی عَلَيْهِ السَّلَامُ با حکم بن اخنس مبارزه کرد و او را با شمشیر زد و پایش را از میان ران قطع کرد و از آن ضربه هلاک شد. و چون مسلمین آن جولان معروف را دادند امیه بن ابی حذیفه بن مغیره در حالی که زره بر تن داشت جلو آمد و می‌گفت: **يَوْمَ بِيَوْمِ بَدْرٍ** «این روز برای تلافی روز بدر است.» مردی از مسلمین متعرض او شد، امیه آن مرد را کشت، و علی بن ابیطالب به قصد امیه رفت و با شمشیر به فرق سرش کوفت اما شمشیر در سطح کلاه خود او نشست و امیه با شمشیرش بر امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ ضربتی وارد کرد که آن حضرت با سپر خود گرفت، و آن ضربه او نیز در سپر امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ نشست.^۱

امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ شمشیرش را از کلاه خود او بیرون کشید و او هم شمشیرش را از سپر حضرت خلاص کرد و بعداً با همدیگر به نزاع پرداختند. علی عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌گوید: در این میان نگاه من افتاد بر شکافی که در زره او در زیر بغلش بود، از همان شکاف شمشیر زدم و او را کشتم و بازگشتم.

و چون مردم در روز احد از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ منهزم شدند و امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ ثابت بماند، رسول اکرم به او گفتند: **مَا لَكَ لَا تَذْهَبُ مَعَ الْقَوْمِ؟** «چطور شد که تو با قوم نرفتی؟!». امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ عرض کرد: **أَذْهَبُ وَأَدْعَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟! وَاللَّهِ لَا بَرِحْتُ حَتَّى أُقْتَلَ أَوْ يُنْجِزَ اللَّهُ لَكَ مَا وَعَدَكَ مِنَ النُّصْرَةِ** «ای رسول خدا! من بروم و تو را به

۱- داستان جنگ امیه بن ابی حذیفه بن مغیره را بدین‌گونه و کشته شدن وی را به دست امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ و اقدی در «مغازی» ج ۱، ص ۲۷۹ مفصلاً ذکر کرده است.

دشمن واگذارم؟! قسم به خداوند که نمی‌روم تا کشته شوم و یا وعده‌ای را که خدا به تو از نصرت و ظفر داده است برای تو عملی سازد.»

رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: اَبَشِرْ يَا عَلِيُّ فَإِنَّ اللَّهَ مُنَجِّزٌ وَعَدَهُ وَلَنْ يَنَالُوا لَنَا مِثْلَهَا أَبَدًا^۱. «بشارت باد بر تو ای علی! زیرا که خداوند وعده خود را عملی می‌کند و این کفار و مشرکین دیگر هیچوقت نظیر این مصائب را برای ما پیش نخواهند آورد!» پس رسول خدا دید یک کتیبه از دشمن روی می‌آورد. گفت: چه خوب است ای علی بر اینها حمله کنی! امیرالمؤمنین علیه السلام حمله نمود و هشام بن اُمیّه مخزومی را از میان آنها کشت، آنها فرار کردند.

پس از آن کتیبه دیگری روی آور شد، رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: بر اینها حمله کن! بر آنها حمله کرد و عمرو بن عبدالله جَمَحی را کشت و آنها ایضاً منهزم شدند و سپس کتیبه دیگری روی آورد و رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: بر اینها حمله کن! علی علیه السلام حمله نمود و از ایشان پسر بن مالک عامری را به قتل رسانید و آن کتیبه روی به هزیمت نهاد و دیگر پس از آن برنگشتند^۲.

و مسلمینی که فرار کرده بودند شروع کردند به مراجعت به سوی پیامبر اکرم، و مشرکین هم به سوی مکه بازگشتند؛ و مسلمین با پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله به مدینه مراجعت نمودند. فاطمه علیها السلام به استقبال پدر رفت^۳ و در دست او ظرف آبی بود که پیغمبر با آن صورتش را شست^۴ و امیرالمؤمنین علیه السلام به پیغمبر رسید در حالی که خون

۱ - این مطلب را نیز در «روضه الصفا» آورده است، و «سیره» ابن هشام ج ۳، ص ۶۱۵.

۲ - این مطلب را نیز در «روضه الصفا» آورده است.

۳ - فاطمه زهرا سلام الله علیها در موقع حادثه احد یک ماه بود که حضرت امام حسن علیه السلام را زائیده بودند. چون تولد آن حضرت در ۱۵ رمضان سنه سوم از هجرت است و غزوه احد در ۱۵ شوال همان سنه واقع شد. این مطلب را طبری در «تاریخ» ج ۲، ص ۵۳۷ آورده و نیز گفته است: و در همین سال سوم از هجرت، فاطمه سلام الله علیها به حضرت امام حسین علیه السلام آبستن شد و میان تولد امام حسن و آبستن شدن به امام حسین بیش از پنجاه شب فاصله نبوده است.

۴ - واقدی در «مغازی» آورده است که: فاطمه (سلام الله علیها) خون راز صورت پدرش شست.

دستهایش را تا کنفش خضاب کرده بود و با او ذوالفقار بود، آن را به فاطمه ع داد و به او گفت: **خُذِي هَذَا السَّيْفَ فَقَدْ صَدَقَنِي الْيَوْمَ**. «بگیر این شمشیر را که امروز برای من با شدت و استحکام عمل کرده است.»

و سپس این ابیات را انشاد فرمود:

أَفَاطِمُ هَاكِ السَّيْفِ غَيْرِ ذَمِيمٍ فَلَسْتُ بِرِعْدِيدٍ وَلَا بِمُلِيمٍ ۱
لَعَمْرِي لَقَدْ أَعْدَرْتُ فِي نَصْرِ أَحْمَدٍ وَ طَاعَةَ رَبِّي بِالْعِبَادِ عَلِيمٍ ۲
أَمِيطِي دِمَاءَ الْقَوْمِ عَنْهُ فَإِنَّهُ سَقَى آلَ عَبْدِ الدَّارِ كَأْسَ حَمِيمٍ ۳

۱- «ای فاطمه، این شمشیر را بگیر که امروز حق خود را ادا کرده و مورد مذمت واقع نشده است، زیرا من که آن شمشیر را به کار بستم نه ترسو هستم و نه سزاوار سرزنش و ملامت (و چنان آن را بر دشمنان فرود آوردم که جای سرزنش برای خود نگذاشتم).»

۲- سوگند به جان خودم که در نصرت احمد و در اطاعت پروردگارم که به بندگانش داناست جهد و کوشش خود را به حد کمال رساندم.

۳- خونهای مشرکین را از آن پاک کن، زیرا که این شمشیر امروز به آل عبدالدار کاسه‌های شربت مرگ را چشانیده است.»

۱- این دو بیت را حمّوئی در «فرائد السمّطین» ج ۱، ص ۲۵۲ و در «بشارة المصطفى» ص ۳۴۶ آورده‌اند و در هر دو جا مصرع اخیر بصورت و **مِرْضَاةَ رَبِّ بِالْعِبَادِ رَحِيمٍ** آمده است.
۲- طبری در «تاریخ» خود طبع دوم دارالمعارف مصر ج ۲، ص ۵۳۳ و نیز این شهر آشوب در «مناقب» طبع مطبوعه علمیه قم، ج ۱، ص ۱۹۲ از طبری این ابیات را از امیرالمؤمنین ع چهار بیت ذکر نموده است و بیت سوم و چهارم را بدین عبارت آورده است:

و سِيفِي بِكَفِّي كَالشَّهَابِ أَهْرُهُ أَجْدُ بِهِ مِنْ عَاتِقِي وَصَمِيمِ
فَمَا زِلْتُ حَتَّى قَضَى رَبِّي جُمُوعَهُمْ وَ حَتَّى شَقَقْنَا نَفْسَ كُلِّ حَلِيمِ

«و شمشیر من در کف من، همچون برق شهاب آسمانی است که تکان می‌دهم و با آن هر شانه و هر استخوان محکم را قطع می‌کنم. بنابر این من پیوسته به این کار ادامه می‌دادم تا پروردگار من جماعت‌های ایشان را پراکنده ساخت و تا اینکه ما جان هر انسان بردبار را شفا بخشیدیم.»

در این حال رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: **خُذِيهِ يَا فَاطِمَةُ! فَقَدْ أَدَى بَعْلِكَ مَا عَلَيْهِ، وَ قَدْ قَتَلَ اللَّهُ بِسَيْفِهِ^۱ صَنَادِيدَ قُرَيْشٍ^۲** «ای فاطمه، شمشیر را بگیر، زیرا شوهرت امروز از عهدهٔ انجام پیمان و وظیفه‌ای که بر او بوده است بر آمده است و خداوند با شمشیر او رؤسا و صننادید قریش را کشته است.»

در اینجا شیخ مفید - رضوان الله علیه - در فصل مستقلی نامهای اعلام از مشرکانی را که به دست امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ در غزوهٔ احد به قتل رسیده‌اند ذکر کرده است. و جمهور مقتولین آنروز فقط به دست او بوده است. وی می‌فرماید:

فصل: مورّخین و سیره نویسان، مقتولین أحد از مشرکین را ذکر کرده‌اند و جمهور آن مقتولین، کشته شدگان به دست امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ بوده‌اند:

عبدالملک بن هشام روایت کرده است از زیاد بن عبدالله، از محمد بن اسحق که او گفته است: لواء قریش در روز أحد به دست طلحة بن ابی طلحة بن عبدالعزّی بن عثمان بن عبدالدار بود و وی را علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ کشت و همچنین پسرش ابوسعید بن طلحة، و برادرش خالد (کَلْدَةَ - خ ل) بن ابی طلحة، و عبدالله بن حمید بن زهرة بن حرث بن أسد بن عبدالعزّی، و ابوالحکم بن أحنس بن شریق ثقفی، و ولید بن ابی حذیفه بن مُغیره، و برادرش: أمیة بن ابی حذیفه بن مُغیره، و أوطاة بن شرْحبیل، و

۱- مراد از این سیف همان ذوالفقار است که در روز أحد رسول خدا به امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ عطا فرمود. در «ناسخ التّواریخ» وارد است که چون در پشت آن فقراتی مانند استخوان پشت بود آن را ذوالفقار می‌خواندند. پس از شهادت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ همچنان به میراث در میان سلسلهٔ علوی بود تا به محمد صاحب نفس زکیه پسر عبدالله محض [پسر حسن مشّی] پسر حضرت امام حسن مجتبی عَلَيْهِ السَّلَامُ رسید و او در جنگ با منصور عباسی چون شهادت خود را نزدیک دید، مردی از بنی النّجّار را که چهارصد دینار بدو مدیون بود بخواند و ذوالفقار را بدو داده و گفت: این شمشیر را بگیر و نگهدار که هر یک از آل ابی طالب آن را ببینند از تو بگیرند و حقّت را به تو میدهند. و چون جعفر بن سلیمان عباسی به ولایت مدینه و یمن نامزد شد، آن مرد را طلب کرد و چهارصد دینار بدو داد و تیغ را از او گرفت.

۲- «ارشاد» شیخ مفید، طبع سنگی، ص ۴۲ تا ۴۸. و اصل این قضیه را بدون اشعار، واقدی در «مغازی» ج ۱، ص ۲۴۹ ذکر نموده است.

هشام بن اُمیّه، و عمرو بن عبدالله جَمَحی، و بشر بن مالک، و صواب غلام بنی عبدالدار همگی به دست امیرالمؤمنین علیه السلام کشته شدند. بنابراین فتح در روز اُحداز آن آن حضرت بود؛ و بازگشتن مسلمین به سوی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم - پس از هزیمت آنها - بواسطه ثبات و پایداری امیرالمؤمنین علیه السلام بود که از پیغمبر دفاع می نمود بدون أصحاب. و مؤاخذه و عتاب خداوند تعالی به جهت هزیمتشان در آن روز، به جمیع اصحاب تعلق گرفت بدون تفاوت، مگر به علی بن ابی طالب علیه السلام و چند نفری که با او از اصحاب انصار ثابت ماندند و آنها مجموعاً هشت نفر بودند و بعضی گفته اند: چهار نفر یا پنج نفر بوده اند.

و راجع به کشتاری که آن حضرت از بزرگان و صنایع قریش در روز اُحد کرده است و مشکلات و مصائبی که به او رسیده است و به حُسن بلاء یعنی به نیکوترین وجهی از عهده امتحان خداوندی برآمده است حَجَّاج بن عَلاطِ سُلَمی چنین سروده است:

لِلَّهِ أَيُّ مُذَبِّبٍ عَنِ حَرِيمِهِ ^۱	أَعْنَى ابْنَ فَاطِمَةَ الْمَعَمِّ الْمُخَوَّلَا
جَادَتْ يَدَاكَ لَهُ بِعَاجِلِ طَعْنَةٍ	تَرَكَتْ طُلَيْحَةَ لِلْجَبِينِ مُجَدَّلَا
وَ شَدَّدَتْ شِدَّةً بَاسِلٍ فَكَشَفْتَهُمْ	بِالسَّفْحِ إِذْ يَهُوُونَ أَسْفَلَ أَسْفَلَا
وَ عَلَلَّتْ سَيْفَكَ بِالْذَمَاءِ وَ لَمْ تَكُنْ	لِتَرْدَةِ حِرَانَ حَتَّى يَنْهَلَا ^۲

۱ - «برای خداست که پاداش دهد آن کسی را که از حریمش می زداید و منع

۱- بجای لفظ حریمه، در نسخه بدل جزبه یا حُرْمِته و در بعضی دیگر از نسخ «ارشاد» حُرْمَه آمده است.

۲- «ارشاد» شیخ مفید، طبع سنگی، ص ۴۹. و سه بیت اُول را ابن هشام در «سیره» ج ۳، ص ۶۵۵ ذکر کرده است و در بیت سوّم بجای أَسْفَلَ أَسْفَلَا، أَخْوَلٌ أَخْوَلَا آورده است. ابن اثیر جزری در «کامل التّواریخ» طبع بیروت، ج ۲، ص ۱۵۷ و ۱۵۸ گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در روز اُحد با دست خود به قدری جنگ شدیدی کرد تا همه تیرهایش تمام شد و خَم گوشه کمانش شکست و زه آن پاره شد. و چون آنحضرت جراحت برداشت علی علیه السلام در سپر چرمی خود آب از مهراس که چشمه ای است در اُحد می آورد و می شست و خون بند نمی آمد. فاطمه آمد و پدر را در آغوش گرفت و می گریست و حصیری را آتش زد و از خاکستر آن بر روی زخم گذارد تا خون بند آمد.

می‌کند دشمنان دین را که به ساحت اقدسش گزند نرسانند. مقصودم پسر فاطمه بنت اسد است که عموها و دائیهای کریم و ذوالمجدی داشته است.^۱

۲- دو دست توانا و مقتدرت برای خدا عطا نمود یک ضربه فوری که طلیحه را بر پیشانی‌اش به روی زمین در خاک و خون نشاندا!

۳- و چون شجاعان روزگار و دلاوران یادگار، کار را بر دشمنان سخت گرفتند و آنها را از دامنه کوه که پائین می‌آمدند در پره گرفتند و همه را مغلوب و منکوب نمودند! ۴- و شمشیرت را از خون آنها پی‌درپی سیراب می‌نمودی و نمی‌گذاشتی که آن شمشیر داغ و آتشین برگردد مگر آنکه از خون آن نابکاران سیر و سیراب شود و خنک و گوارا گردد!

ابن شهر آشوب علاوه بر کسانی که مفید در «ارشاد» نام برده و آنها را مقتولین به دست امیرالمؤمنین علیه السلام شمرده است اسامی ذیل را ذکر نموده است: مُحَمَّد و کَلْدَه و مَحَالِس، برادران طلحه بن ابی طلحه (که با برادر دیگرش خالد مجموعاً پنج برادر به دست امیرالمؤمنین علیه السلام به قتل رسیده‌اند)، و ولید بن اُرْطَاة، و مُسَافِع، و قَاسِط. ابن شُرَیْح عَبْدَرِی، و مُغِیْرَة بن مغیره، غیر از آن کسانی که آن حضرت پس از هزیمت دادن آنها به قتل رسانیده است.

آنگاه ابن شهر آشوب گفته است: اِشْکَالِی در هزیمت عمر و عثمان نیست و اِشْکَالِی فقط در هزیمت ابوبکر است که آیا تا وقت فَرَج ثابت بماند و یا اینکه او هم هزیمت کرد.^۲

۱- اعم: ای کرم اعمامه؛ و احوال: ای کان له احوال «أقرب الموارد». المَعِمُّ الْمُخَوَّلُ: الكثير الأعمام و الأحوال و الکریمهم «الصحاح». و در اینجا مراد آنست که اعمام و احوال یعنی عموها و دائیهای حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام همگی مردمان کریم النفس و ذوالمجدد و الاعتبار بوده‌اند.

۲- «مناقب» طبع قم، ج ۲، ص ۸۲. و در «روضة الصفا» نام بعضی از مقتولین به دست حضرت را ذکر کرده است. و واقدی در «مغازی» ج ۱، ص ۳۰۷ و ص ۳۰۸ کشته شدن طلحه بن ابی طلحه، و اُرطَاة بن شرحبیل، و ابوالحکم بن اُخْس بن شریق، و اُمیة بن ابی حذیفه بن مغیره را به دست شاه مردان علی بن ابی طالب علیه السلام آورده است.

باری منظور ما از گسترش این بحث، تنها گذاردن خلفای مدعی است، که همانطور که بعداً با وجود حدیث ثقلین حقّ معادل قرآن را ربودند، اینک خود پیامبر را در شدیدترین لحظات و دقایق - که کتیبه‌های دشمن از هر طرف به سوی او روان بودند و مقصد و مقصودشان کشتن بلکه اسیر کردن و با شکنجه و عذاب زجرکش کردن آن حضرت بود^۱ - تنها گذاردند و فرار را بر قرار اختیار نمودند و جان و نفس کثیف و آلوده خود را از جان پیغمبر، اکرم و اعظم و اعزّ و احبّ دانستند. **فَوَيْلٌ لَهُمْ ثُمَّ وَيْلٌ**.

عرض شد: در این غزوه، ابوبکر و عمر و عثمان هیچ جراحتی ندیدند، بلکه خراشی هم به بدنشان نرسید و بلکه در سایر غزوات رسول خدا همچون بدر و احزاب و حنین نیز اینچنین بوده است. ما در هیچ تاریخی نیافتیم که آنها مجروح شده باشند، در حالی که در غزوه احد به امیرالمؤمنین **علیه السلام** نود زخم رسید و خودش فرموده است: شانزده زخم از آنها زخمهای عمیق و کاری بوده است و در هر شانزده بار به زمین افتادم و از حال می‌رفتم و دیگر مالک خویشتم نبودم، جبرائیل می‌آمد زیر بغل مرا می‌گرفت و بلند می‌کرد و می‌گفت: ای علی برخیز که محمد جز تو یآوری ندارد! و چون جنگ به پایان رسید و رسول خدا و امیرالمؤمنین با مسلمین به مدینه بازگشتند امیرالمؤمنین **علیه السلام** در فراش افتاد و برای معالجه

۱- واقدی در «مغازی» ج ۱، ص ۲۶۰ گوید: کعب بن مالک می‌گفت: در غزوه احد به من زخمهایی رسید، چون مشاهده کردم که مشرکین، مقتولین از مسلمانان را با شدیدترین و قبیح‌ترین وجهی مثله کرده‌اند، برخاستم و از میان کشتگان برکنار آمدم به طوری که از آنجا دور شدم و در همانجا بودم که دیدم خالد بن اعلَم عقیلی زره بر تن کرده در حالی که سرتا پایش از آهن مستور است، مسلمانان را جمع کرده و می‌راند و می‌گوید: مجتمع و منقاد شوید همان طور که گوسفندان گَر منقاد و مطیع صاحبان خود هستند، و فریاد می‌کشد: **یا معشر قریش! لا تقتلوا محمداً ائسروه أسيراً حتّى نعرفه بما صنع** «ای جماعت قریش! محمد را نکشید، او را اسیر کنید تا به او بفهمانیم چکار کرده است». در این حال قزمان قصد او را کرد و یک شمشیر بر کتفش زد که من از آن ضربه ریه او را دیدم.

زخمهائی وی به واسطهٔ عمق جراحت، فتیله گذاشتند.

خود رسول اکرم ﷺ در این غزوه چنان سنگ بر چهره‌اش خورد که استخوان شکست و خون جاری شد و قطع نمی‌شد و حلقه‌های کلاه خود در استخوان سیمای او فرورفته بود و گیر کرده بود و بیرون نمی‌آمد و با سنگ بر لبان مبارکش چنان زدند که دندان رباعیه^۱ او شکست و چندین بار از فشار ضربات وارده و شدت زحمت زره سنگینی که در برداشت بیهوش شد، و در گودالهائی که ابو عامر راهب فاسق به دستیاری مشرکین مکه در زمین اُحُد حفر کرده بود بیفتاد و از حال رفت و نمی‌توانست بیرون آید و چنان تشنگی بر او غلبه کرده بود که بعد از خاتمه جنگ چون آب آوردند و نزدیک دهان برد نتوانست آن را بیاشامد.

و آنقدر تیر و سنگ و نیزه و شمشیر بر او زدند که خدا میدانند، زیرا کتیبه‌های سیدنفری و دوستانفری، سواره و پیاده، به ریاست خالد بن ولید و عکرمه بن ابی جهل و ضرار بن خطّاب و عتبّه بن ابی وقاص و عبدالله بن شهاب و ابن قمیئه و ابی بن خلف، دسته جمعی یکباره به حمله واحد مانند مرد واحدی که حمله کند، حمله میکردند. اما چون رسول خدا دوزره به روی هم در تن کرده بود و کلاه خود بر سر داشت^۲ و یاران باوفائی همچون ابودجانه و سهل بن حنیف و قلیلی از

۱- چهار دندان از جلوی دهان را ثنایا گویند، دو از بالا و دو از زیر؛ و چهار دندان متصل به آنها را رباعیات گویند، دو از بالا و دو از زیر؛ و چهار دندان متصل به رباعیات را انیاب گویند، دو از بالا و دو از زیر.

۲- علامه سید شرف الدین عاملی در کتاب «النص والاجتهاد» طبع دوم، ص ۲۵۴ آورده است که: چون خالد بن ولید دید اصحاب پیغمبر در دهانه کوه کم شده اند بر ایشان یورش آورد و همه را کشت و با همراهان خود بر اصحاب رسول الله از پشت سرشان تاخت. در این هنگام فراریان و منزهان از مشرکین که در خود نشاط جدیدی یافتند مبادرت به جنگ با مسلمین نمودند و پس از آنکه هفتاد نفر از شجاعان آنها را کشتند که از جمله أسدالله و أسد رسوله: حمزه بن عبدالمطلب بود بقیه را فراری دادند. و خود رسول الله در آن روز جنگ شدیدی نمود. آنقدر تیر پرتاب کرد تا تیرهایش تمام شد، و خم گوشه کمان او شکست، و وترش پاره شد و دو گونه اش آسیب دید و پیشانی‌ش نیز

متعهدان، جان خود را در کف داشته و گرداگرد او می چرخیدند و شاه ولایت حیدر کزارِ بیشهٔ عرفان و توحید، چون شیر ژیان بر آنان حمله می کرد و صفوفشان را می شکافت و می برید و می درید و از طرفی خداوند وعدهٔ نصرت داده بود و خود حافظ جان قدسی او بود، نتوانستند او را بکشند.

واقدی در «مغازی» آورده است که: چهار نفر از سران قریش هم عهد و هم پیمان بر قتل رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ شدند و مشرکین هم از این عهد و پیمان مطلع بودند و بدین عنوان آنها را می شناختند - عَبْدُ اللَّهِ بْنُ شِهَابٍ وَ عْتَبَةُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ وَ ابْنُ قَمِيئَةَ وَ أَبِي بِنِ خَلْفٍ.

عتبه در آنروز چهار سنگ به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ پرتاب کرد که كَسَرَ رَبَاعِيَّتَهُ - أَشْطَى بَاطِنَهَا - الْيَمْنَى السُّفْلَى ، وَ شَجَّ فِي وَجْنَتَيْهِ^۱ (حتی غاب حلق المِغْفَرِ فِي وَجْنَتِهِ) «دندان رباعی پائین طرف راست حضرت را شکست، بطوریکه باطن آن دندان شکست؛ و دو استخوان برآمده از دوگونهٔ حضرت شکست، بطوریکه حلقه‌های آویزان از کلاه خود در استخوان گونهٔ او پنهان شد». وَ أَصِيبتُ رُكْبَتَاهُ فَجُحِشَتَا^۲ «او دو زانوی وی آسیب دید و پوستش کنده شد؛ چون أبو عامر فاسق حفره‌هایی مانند خندق حفر کرده بود که مسلمین در آن نادیده بیفتند. و رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بر لب بعضی از آنها ایستاده بود و بدون توجه در آن افتاد.

واقدی میگوید: آنچه در نزد ما به ثبوت رسیده اینست که: آن کسی که دو استخوان گونه‌های پیغمبر را شکست ابن قمیئنه بود، و آن کسی که بر لب آن حضرت سنگ پرتاب کرد و دندان رباعیه‌اش را شکست عتبه بن ابی وقاص بود. و می گفت: محمد را به من بنمایانید، سوگند به آنکه سوگند به او میخورند اگر محمد را بینم

← آسیب دید و دندان رباعیهٔ سفلی او شکست و لبانش - بآبی هو و اُمی - پاره شد، و ابن قمیئنه با شمیر بر او چیره گشت.

۱- وَجْنَةٌ، وَجْنَةٌ، وَجْنَةٌ، وَجْنَةٌ، وَجْنَةٌ، وَجْنَةٌ، وَجْنَةٌ، وَجْنَةٌ: ما ارتفع من الخدين. تمام این لغات به معنی برآمدگی دو گونهٔ انسان است.

۲- جَحَشَ الْجِلْدُ: قَشَرَهُ وَ خَدَّشَهُ، یعنی پوست کندن و مجروح نمودن.

می‌کشم. پس با شمشیرش بر پیغمبر زد، و در همان لحظه‌ای که شمشیر بر پیامبر کشیده بود، عتبه بن ابی وقاص سنگ به آنحضرت زد، و در بدن آنحضرت دوزره بود. در اینحال پیغمبر در حفره‌ای که در برابر او حفر کرده بودند افتاد و پوست از دو زانویش کنده شد. و ضربه‌ای که در این حال ابن‌قمیئه زد بواسطه دوزره بودن آنحضرت کارگر نشد اما بواسطه فشار و سنگینی ضربه شمشیر ابن‌قمیئه، پیامبر بدنش سست شد و بواسطه همین ضربه بود که در گودال بیفتاد.^۱ رسول خدا ﷺ از گودال برخاست و طلحه از پشت کمک کرد و علی [رضی الله عنه] دو دست او را گرفت و از گودال بیرون آورده، سرپا بایستاد.^۲

و نیز واقدی آورده است که: ابوسعید خدری می‌گفت: چهره رسول اکرم ﷺ در روز احد آسیب دید بطوریکه دو حلقه از حلقه‌های کلاه خود در دو استخوان گونه رسول‌الله فرو رفت و چون آنها را بیرون کشیدند خون مانند سیلان مشک جاری شد.^۳

آنگاه با چنین خصوصیات و کیفیاتی، تنها گذاردن پیغمبری که انسان مدعی است از هر جهت باید جان و مال و عرض و ناموس و تمام جهات حیاتی خود را فدای او کند چقدر دور از انصاف است؟! تا آنجا که آیه مبارکه قرآن شرح این فرار را بازگو کند و مسلمین را در برابر این خطیئه عظیمه سرزنش نماید:

۱- در «اعلام الوری» ص ۹۲ آورده است که: چون در غزوه احد به رسول‌الله گفتند: چرا این قوم را نفرین نمی‌کنی؟! گفت: اللَّهُمَّ اهْدِ قَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ «بار پروردگارا قوم مرا هدایت کن زیرا که آنان نمی‌دانند». ابن‌قمیئه که از مشرکین بود، حربه دستي به آنحضرت پرتاب کرد که به دستش اصابت کرد و شمشیر از دستش افتاد، و به رسول‌الله گفت: خُذْهَا مِنِّي وَاَنَا ابْنُ قَمِيئَةَ «بگیر از من این ضربه را! من پسر قمیئه هستم». رسول‌الله ﷺ گفت: أَذْكَ لَكَ اللَّهُ وَأَقْمَاكَ «خدا تو را ذلیل و خوار گرداند». و عتبه بن ابی وقاص چنان ضربه ای به رسول‌خدا زد که دهانش خون‌آلود شد. و عبدالله بن شهاب سنگی از زمین برداشته و به مرفق آنحضرت زد.

۲- «مغازی» واقدی ج ۱، ص ۲۴۳ و ص ۲۴۴.

۳- «مغازی» ج ۱، ص ۲۴۷.

إِذْ تُصْعِدُونَ وَلَا تَلْوُونَ عَلَى أَحَدٍ وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرَائِكُمْ. ۱ «در آن وقتی که به جاهای دور می‌رفتید و به احدی در پشت سر خود نظر نمی‌کردید و رسول خدا هم در پشت سر شما در دسته دیگر شما را فرا می‌خواند.»

این داستان منزه‌مین و فراریان است که می‌فرماید: در حال فرار و هزیمت به کوه بالا می‌رفتند و حضرت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ایشان را ندا میکرد: يَا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ! أَنَا رَسُولُ اللَّهِ! إِلَيَّ إِلَيَّ؛ فَلَا يَلْوِي عَلَيْهِ أَحَدٌ ۲ «ای جماعت مسلمین! من رسول خدایم! به سوی من بیایید! به سوی من بیایید! پس یک نفر به سوی او بر نمی‌گشت.»

واقعی در ضمن آیاتی که در غزوهٔ أُحُد نازل شده است در تفسیر کریمه: وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ ۳ گوید: ابلیس در روز أُحُد به صورت جُعَالِ بْنِ سُرَاقَةَ تَعْلَبِي متصور شد و ندا داد: إِنَّ مُحَمَّدًا قَدْ قُتِلَ «محمد حَقًّا و تحقیقاً کشته شد.» و مردم از هر سو پراکنده شدند. ۴

۱- آیه ۱۵۳، از سورهٔ ۳: آل عمران.

۲- مغازی، ج ۱، ص ۳۲۳.

۳- آیه ۱۴۴، از سورهٔ ۳: آل عمران.

۴- آیه الله سید شرف الدین عاملی در کتاب «النَّصُّ وَالْاجْتِهَاد» طبع دوم، ص ۲۵۴ از «کامل» ابن اثیر حکایت نموده است که چون مردم شروع کردند به گفتن: قُتِلَ مُحَمَّدٌ، قُتِلَ مُحَمَّدٌ، مسلمین رشته کارزار از دستشان رفت و با سرعت و بدون بصیرت و بی هدف پا به فرار گذاشتند. اولین کسی که رسول الله را شناخت کعب بن مالک بود که با بلندترین صدای خود ندا کرد: یا معشر المسلمین! بشارت باد، این رسول خداست زنده است و کشته نشده است. رسول خدا به او اشاره کرد که خاموش باش. (برای آنکه دشمن نداند و به آنحضرت هجوم نیاورد). و در ص ۲۵۵ آورده است که پس از غلبهٔ کفار و کشته شدن حمزه و مثله کردن او، ابوسفیان بر مسلمانان اِشْرَاف پیدا نمود و سه بار گفت: أَمِّي الْقَوْمِ مُحَمَّدٌ؟ «آیا در میان شما محمد هست؟» حضرت فرمود: لَا تُجِيبُوهُ! «پاسخش را ندهید!» ابوسفیان گفت: أَنَشِدُكَ اللَّهُ يَا عَمْرُ أَقْتَلْنَا مُحَمَّدًا؟ قَالَ عَمْرُ: اللَّهُمَّ لَا وَ أَنَّهُ لِيَسْمَعُ كَلَامِكَ! «سوگند میدهم تو را به خدا ای عمر آیا ما محمد را کشتیم؟! عمر گفت: به خدا سوگند نه! و او الآن گفتار تو را می‌شنود!» در اینجا می‌بینیم عمر صریحاً با رسول خدا مخالفت کرده و در این موقع که جان رسول خدا در خطر است، حیات او را به دشمن اعلام نموده است.

عمر می‌گوید: من مانند اُزویّه^۱ (بزماده) از کوه بالا می‌دویدم تا زمانی که به نزد رسول خدا ﷺ رسیدم و بر او این آیه نازل می‌شد: وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ - الآیة.

و معنی وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلَيَّ عَقْبَيْهِ این است که: پشت کند. وَ مَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُؤَجَّلًا^۲ و معنی این آیه این است که: برای هیچ ذی‌روحو این قدرت نیست که بتواند بدون اِذْنِ خدا زودتر از وقت معلوم و مقدر مرگش بمیرد.^۳

و همچنین واقدی، از ضحاک بن عثمان از ضمرة بن سعید آورده است که: رافع ابن خدیج می‌گوید: من در روز غزوهٔ احد کنار ابو مسعود أنصاری ایستاده بودم و او از آنان که از اقوامش شهید شده بودند یاد می‌کرد و می‌پرسید. چندین نفر را برای او شمردند که از جمله آنها سَعْدُ بْنُ رَبِيعٍ، و خَارِجَةُ بْنُ زُهَيْرٍ بود و او اَنَا لِلَّهِ و اَنَا إِلَيْهِ راجعون می‌گفت و برای آنان طلب رحمت می‌نمود. و بعضی از مسلمین از بعضی دیگر دربارهٔ دوستش سؤال میکرد، و بعضی از ایشان بعضی دیگر را خبر می‌دادند. در این حال خداوند مشرکین را برگردانید برای اینکه یاد کشتگان و غم و اندوه آنها را از بین ببرد. مسلمین ناگهان دیدند دشمنانشان بر بالای ایشان آمده و از شعب کوه تفوق پیدا کرده‌اند و ناگهان کتیبه‌های مشرکین یکی پس از دیگری بیامدند و مسلمین فراموش کردند آن مذاکراتی را که با هم داشتند.

پیامبر ﷺ ما را برای جنگ دعوت کرد و بر کارزار و رزم تحریض می‌نمود، و من نگاه می‌کردم که فلان و فلان در دامنهٔ کوه می‌دوند.

عمر می‌گفت: چون شیطان فریاد زد: قُتِلَ مُحَمَّدٌ مِنْ رَاهِ كَوْهٍ رَادٍ فِيهِمْ و از کوه همچون اُزویّه (بزماده) بالا می‌پریدم، تا به سوی پیامبر آمدم و او این آیه را

۱- در «صحاح اللغة» ص ۲۳۶۳ گوید: الأُزویَّةُ: الأُنثی من الوعول (یعنی بز ماده).

۲- آیهٔ ۱۴۵، از سورهٔ ۳: آل عمران.

۳- «مغازی» واقدی، ج ۱، ص ۳۲۱ و ص ۳۲۲.

تلاوت می نمود: **وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ - الآية ۱.**

و ابوسفیان در دامنه کوه بود. رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عرض کرد: **اللَّهُمَّ لَيْسَ لَهُمْ أَنْ يَعْلُونَا^۲** «ای بار پروردگار من! این مشرکین حق ندارند بر ما برتری جویند، و در مکان بالا محیط و مسیطر بر ما باشند.» **فَانْكَشِفُوا^۳**. «با دعای رسول الله مشرکین هزیمت نمودند.»

و همچنین واقدی آورده است که: چون ابلیس ندا در داد: **إِنَّ مُحَمَّدًا قَدْ قُتِلَ**، همه مردم متفرق شدند، بعضی وارد مدینه شدند، و اولین کسی که به مدینه آمد و خبر قتل رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را آورد، سعد بن عثمان ابو عباده بود، و سپس بعد از او مردانی آمدند و در خانه های خود نزد زنان شان رفتند، تا به جائی که زنان به آنان گفتند: **أَعَنْ رَسُولِ اللَّهِ تَفْرُونَ؟! «آیا شما از رسول خدا فرار می کنید؟!»**

ابن امّ مکتوم که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ او را بجای خود در مدینه گماشته بودند و با مردم نماز می خواند، گفت: **أَعَنْ رَسُولِ اللَّهِ تَفْرُونَ؟! «و شروع کرد به أَفَّ أَفَّ گفتن و تعیب و تعییر و سرزنش نمودن، و پس از آن گفت: راه احد را به من نشان دهید! راه احد را به او نشان دادند. در راه که می آمد به هر کس که می رسید از احوال و اوضاع استخبار می نمود تا به احد رسید و از سلامتی پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مطلع شد و برگشت. و از کسانی که فرار کردند فلان،^۴ و حارث بن حاطب، و ثعلبة بن حاطب، و سواد**

۱- آیه ۱۴۴، از سوره ۳: آل عمران.

۲- و طبری در «تاریخ» خود، طبع دوم، ج ۲، ص ۵۲۱ آورده است که: چون ابوسفیان بر رسول خدا و مسلمین مشرف شد و قصد هلاکت آنها را یکسره داشت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عرض کرد: **ليس لهم أن يعلونا. اللهم إن قُتِلَ هذه العصابة لا تُعبَدُ** «بار پروردگار اگر این گروه کشته شوند، دیگر کسی در روی زمین عبادت تو را نمی کند». آنگاه رسول خدا أصحاب خود را فراخواند و آن قدر سنگ به آنها پرتاب کردند تا ناچار از کوه به زیر آمدند.

۳- «مغازی» واقدی، ج ۱، ص ۲۹۵.

۴- در تعلیقه گوید: فی ح بجای لفظ فلان «عمر و عثمان» مضبوط است. و بلاذری از واقدی عثمان را ذکر کرده و عمر را ذکر نکرده است («أنساب الأشراف»، ج ۱، ص ۳۲۶).

ابن غزیّه، و سعد بن عثمان، و عُقَبَة بن عثمان بودند و نیز خارجه بن عامر که به مَلَل^۱ رسید و اوس بن قَیْطی با چند نفر از بنی حارثه که به شُقْرَة^۲ رسیدند. اُم ایمن آنان را دید و خاک بر صورتشان می پاشید و به بعضی از آنها می گفت: هَاكَ الْمَغْزَلُ فَاغْزِلْ بِهِ، وَ هَلُمَّ سَيْفَكَ! «این دوک نخریسی را از من بگیر و بنشین در خانه نخریسی کن و شمشیرت را به من بده!» آنگاه خودش با جماعتی از زنان مدینه حرکت کردند تا به اُحد رسیدند.^۳

و ایضاً واقدی با سند متصل خود از نَمَلَة بن اَبی نَمَلَة (که اسم اَبی نَمَلَة عبدالله ابن معاذ است و پدرش مُعَاذ برادر مادری بَرَاء بن مَعْرور بوده است) روایت نموده است که گفت: چون در آن روز مسلمین فرار کردند، نظرم به رسول خدا ﷺ افتاد و با او هیچکس نبود غیر از نفرات بسیار معدودی، بعداً اصحاب او از مهاجرین و انصار دور او را گرفتند و او را به شُعب بردند. و برای مسلمین نه پرچم برافراشته‌ای بود و نه گروهی و نه اجتماعی، و کتیبه‌های مشرکین در وادی می آمد و می رفت و مسلمین را به این طرف و آن طرف می راند؛ پیوسته جمع می شدند و باز از هم جدا می گشتند. مشرکین یک نفر را نمی دیدند تا آنها را برگرداند و جلویشان را بگیرد.

و من دنبال رسول خدا ﷺ گشتم و او را یافتم که امامت نموده، با اصحاب خود نماز می گزارد. و سپس مشرکین به سوی لشکر خود برگشتند و با همدیگر مشورت نمودند که همدست و همدستان شوند تا به دنبال ما بیایند و برای کشتن و غارت کردن و اسارت زن و مرد مسلمان به مدینه هجوم آورند. ولیکن در این مذاکرات و بحثها در میان خودشان اختلاف داشتند. در این حال چون رسول

۱- مَلَل موضعی است در راه مکه بین الحرمین. ابن سکیت گوید: منزلی است در راه مدینه به سوی مکه که تا مدینه بیست و هشت میل فاصله دارد (معجم البلدان ج ۸، ص ۱۵۳). (تعلیقہ)
 ۲- شُقْرَة موضعی است در راه فید در میان کوههایی سرخ رنگ که با نخیل هجده میل فاصله دارد و تا چاه سائب یک روز راه است و تا مدینه دوروز راه است (وفاء الوفا، ج ۲، ص ۳۳۰). (تعلیقہ)
 ۳- «مغازی» واقدی، ج ۱ ص ۲۷۷ و ص ۲۷۸.

خدا ﷺ به سوی أصحابش بیرون شد و آنها پیغمبر را سالم - یعنی زنده - دیدند، گویا اصلاً گزندى به آنان نرسیده است.^۱

و أيضاً واقدى روایت می‌کند با سند متصل خود از ابوسفیان مولای ابن ابی احمد که گفت: شنیدم از محمد بن مسلمه که می‌گفت: سَمِعْتُ أُذُنَايَ وَ أَبْصَرْتُ عَيْنَايَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ يَوْمَئِذٍ وَقَدْ انْكَشَفَ النَّاسُ إِلَى الْجَبَلِ وَ هُمْ لَا يَلُؤُونَ عَلَيْهِ، وَ إِنَّهُ لَيَقُولُ: إِلَيَّ يَا فُلَانُ! إِلَيَّ يَا فُلَانُ!^۲ اَنَا رَسُولُ اللَّهِ فَمَا عَرَجَ مِنْهُمَا وَاحِدٌ عَلَيْهِ وَ مَضِيَا.^۳ «دو گوش من شنیده است و دو چشم من دیده است رسول خدا ﷺ را که در آن روز می‌گفت، در هنگامی که مردم متواری شده و به سوی کوه فرار می‌کردند و به او بر نمی‌گشتند و چهره خود را به او بر نمی‌گرداندند: به سوی من بیا ای فلان! به سوی من بیا ای فلان! من رسول الله‌ام! پس هیچیک از آن دو نفر درنگ ننموده و به رسول خدا توجهی نکردند و گذشتند.»^۴

۱- «مغازی» واقدی، ج ۱، ص ۲۳۸.

۲- ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه» طبع دار احیاء الکتب، ج ۱۵، ص ۲۳ گوید: من حضور پیدا کردم نزد محمد بن معد علوی موسوی فقیه شیعی امامی در بغداد و کسی نزد او «مغازی» واقدی را می‌خواند، و این روایت را خواند. آن فقیه رو به من کرد و گفت: بشنو! گفتم: در این روایت مگر چه چیز است؟ گفت: یا فلان یا فلان کنایه از ابوبکر و عمر است. گفتم: جائز است که غیر آنها مراد باشد. گفت: در میان صحابه کسی نیست که محترم باشد و از بردن نام او را به فرار و عیوبی مشابه آن حیا کنند تا آنکه گوینده مجبور شود با کنایه اشاره کند مگر آن دو نفر. گفتم: این پنداری بیش نیست. گفت: ما را از جدال و امتناع خود بازدار. و سپس سوگند یاد کرد که واقدی غیر از آن دو نفر را قصد نداشته است، و اگر غیر از این دو بودند صریحاً ذکر می‌کرد. و در چهره آن فقیه آثار ناراحتی از مخالفت و گفتار من پیدا شد.

۳- «مغازی» واقدی، ج ۱، ص ۲۳۷.

۴- طبری در «تاریخ» خود، طبع دوم، ج ۲، ص ۵۱۹ و ص ۵۲۰ با سند متصل خود روایت میکند از سُدّی که گفت: ابن قمیئه حارثی - که یکی از اولاد حارث بن عبدمناة بن کنانه است - به سوی پیغمبر آمد و با سنگ پیغمبر ﷺ را نشانه گرفت و بینی و دندان رباعی او را شکست و صورتش را شکافت و مصیبت شدیدی بر او وارد ساخت به طوری که أصحابش از او متفرق ←

و أيضاً واقدي از ابن أبي سبيرة، از ابوبکر بن عبدالله بن أبي جهم که نام أبي جهم عبید است روایت می‌کند که او گفت: خالد بن ولید وقتی که در شام بود برای مردم می‌گفت: **الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانِي لِلْإِسْلَامِ** «سپاس مر خدای راست که مرا به اسلام رهنمون شد.» من خودم را با عمر بن خطاب دیدم در وقتی که به حرکت آمده و دور می‌گشتند و پا به فرار گذارده بودند در روز أحد، و با عمر بن خطاب یک نفر نبود، و من در میان کتیبه و لشگری انبوه بودم و عمر بن خطاب را احدی از آن کتیبه غیر از من نشناخت، و من راهم را کج کردم و ترسیدم اگر او را به بعضی از کسانی که با من بودند معرفی کنم، به سوی او رفته و قصد هلاکتش را بنمایند^۱، و چون به او نظر کردم دیدم رو به شعب می‌رود^۲.

طبری در تاریخ خود با سند متصل از قاسم بن عبدالرحمن بن رافع روایت کرده است که: **أَنَّسُ بْنُ نَضْرٍ** - عموی أنس بن مالک - در روز أحد، به عمر بن خطاب و طلحة بن عبیدالله در میان مردانی از مهاجر و انصار رسید که همگی دست از جنگ

← شدند و بعضی وارد مدینه شدند و بعضی بر بالای کوه بر روی صخره رفتند و بر روی آن صخره ایستادند و رسول خدا ﷺ شروع کرد که مردم را جمع کند و به کارزار وادارد و می‌گفت: **إِلَىٰ عِبَادِ اللَّهِ إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ** «به سوی من آید ای بندگان خدا» پس سی مرد به سوی او گرد آمدند و در پیش روی او حرکت می‌کردند و هیچ یک از آنها توقف نمودند مگر طلحه و سهل بن حنیف. ۱- عمر بن خطاب پسر عمه خالد بن ولید است (سیره حلبیه ج ۳، ص ۲۲۴ و تاریخ ابوالفداء ج ۷، ص ۱۱۵).

۲- «مغازی» واقدی، ج ۱، ص ۲۳۷. شیخ طبرسی در «إعلام الوری» ص ۹۰ آورده است که: چون خالد بن ولید با جمعی از مشرکین به شعب آمد و آنجا را خالی دید، خود را به عبدالله بن جبیر رسانده و وی را کشت و از آنجا به پشت سر مسلمین حمله کرد و شمشیر در آنها نهاد. مسلمین گریختند و ابلیس لعنه الله صداد زد: **قُتِلَ مُحَمَّدٌ** «محمد کشته شد». در حالی که رسول خدا ﷺ در میان دسته دیگر از مسلمین که عقب‌تر بودند مسلمین را به خود فرامیخواند و می‌گفت: **أَيُّهَا النَّاسُ! أَنَا رَسُولُ اللَّهِ وَإِنَّ اللَّهَ قَدْ وَعَدَنِي النَّصْرَ فَاإِيْنَ الْفِرَارِ؟** و مردم می‌شنیدند اما به رسول خدا منعطف نمی‌شدند. صدای ابلیس تا خانه‌های مدینه رسید و فاطمه سلام الله علیها فریاد برداشت؛ و زن هاشمیّه و زن قرشیّه‌ای در مدینه نماند مگر آنکه دست خود را بر سر گذارده و با فاطمه صیحه‌زنان از مدینه به سوی أحد روان شدند.

برداشته بودند. به آنها گفت: علت دست برداشتن شما از جنگ چیست؟! گفتند: قُتِلَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ «محمد رسول خدا کشته شد». گفت: فَمَا تَصْنَعُونَ بِالْحَيَاةِ بَعْدَهُ؟ قَوْمُوا فَمُوتُوا (کراماً) عَلَيَّ مَا مَاتَ عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ. «پس شما زندگی را بعد از وی برای چه می‌خواهید؟! برخیزید و بزرگوارانه بمیرید بر همان نهجی که رسول خدا ﷺ مرد.» سپس به مقابلهٔ مشرکین شتافت و آنقدر جنگ کرد تا کشته شد. و به واسطهٔ نام او انس بن مالک نامگذاری شده است.^۱

و عجیب اینجاست که برخی از این بی‌غیرتان که بر روی کوه نشسته بودند و خود را یله و رها نموده بودند گفتند: ای کاش کسی بود به نزد عبدالله بن ابی در مدینه می‌رفت تا از ابوسفیان برای ما خط امان بگیرد!

طبری همچنین در تاریخ خود آورده است که: چون خبر قتل رسول الله ﷺ منتشر شد، بعضی از فراریان به کوه که بر روی صخره (تخته سنگ) بودند، گفتند: لَيْتَ لَنَا رَسُولًا إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِيٍّ، فَيَأْخُذُ لَنَا أَمْنَهُ مِنْ أَبِي سُفْيَانَ. يَا قَوْمِ إِنَّ مُحَمَّدًا قَدْ قُتِلَ! فَارْجِعُوا إِلَى قَوْمِكُمْ قَبْلَ أَنْ يَأْتُوَكُمْ فَيَقْتُلُوكُمْ «کاش فرستاده‌ای از ما به نزد عبدالله بن ابی برود و امان نامه‌ای برای ما از ابوسفیان اخذ کند. ای قوم! بدانید: محمد کشته شده است! شما به سوی اقوام خود بازگردید پیش از آنکه بیایند و شما را بکشند.» انس بن نصر به آنها گفت: يَا قَوْمِ إِنْ كَانَ مُحَمَّدٌ قَدْ قُتِلَ فَإِنَّ رَبَّ مُحَمَّدٍ لَمْ يَقْتُلْ، فَقَاتِلُوا عَلَيَّ مَا قَاتَلَ عَلَيْهِ مُحَمَّدٌ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَعْتَدُ إِلَيْكَ مِمَّا يَقُولُ هَؤُلَاءِ وَابْرَأُ إِلَيْكَ مِمَّا جَاءَ بِهِ هَؤُلَاءِ! ثُمَّ شَدَّ بِسَيْفِهِ فَقَاتَلَ حَتَّى قُتِلَ^۲ «ای اقوام و خویشان من! اگر محمد کشته شده است، پروردگار محمد کشته نشده است. شما جنگ کنید بر همان اساسی که محمد بر آن اساس جنگ کرده است. بار پروردگار من! من شرمنده و عذرخواهم به سوی تو از آنچه این جماعت می‌گویند، و براءت می‌جویم به سوی

۱- «تاریخ الأمم و الملوك» للطبري، طبع دوم، دارالمعارف مصر، ج ۲، ص ۵۱۷. و این داستان را ابوالفداء ابن کثیر دمشقی نیز در «البدایة و النّهایة» ج ۴، ص ۳۴ آورده است.
۲- ابن اثیر نیز در «کامل» ج ۲، ص ۱۵۶ و ص ۱۵۷ ذکر کرده است.

تواز آنچه این جماعت ابراز داشته‌اند. این بگفت و سپس شمشیرش را محکم بگرفت و کشتار کرد تا کشته شد.^۱

و رسول خدا ﷺ به راه افتاده بود و مردم را به مبارزه و کارزار تحریض می‌نمود تا رسید به أصحاب صخره (همین افراد دست از جنگ برداشته و روی سنگ کوه لمیده)؛ آنها چون او را دیدند، یکی از آنها تیری در کمان خود نهاد تا او را هدف کند، رسول خدا گفت: منم رسول‌الله.^۲

انس، آن مرد با شخصیت و با غیرت و با حمیت و با منطق استوار و با عزت (یعنی انس بن نصر) که طرز شهادتش را بازگو کردیم، آنقدر تیر و شمشیر خورد که پس از مرگش خواهرش نتوانست جسد او را پیدا کند، عاقبة الأمر از بنان و یا ثنایای او برادرش را شناخت. گویند هفتاد زخم بر بدنش وارد شده بود و جای درستی باقی نمانده بود، فقط از بنان انگشتها و یا از دندانهای پیشین، خواهرش وی را شناخت.^۳

۱- در کتاب «النص و الاجتهاد» طبع دوم، ص ۲۴۸ تصریح دارد که انس بن نصر شنید از جماعتی از فراریان که در میان آنها عمر و طلحه بودند که می‌گفتند: ای کاش ما کسی را داشتیم که به نزد عبدالله بن ابی می‌رفت برای اینکه قبل از آنکه کشته شویم برای ما از ابوسفیان امان بگیرد. آنگاه انس گفت: یا قوم ان کان - إلخ.

۲- «تاریخ» طبری، طبع دوم، ج ۲، ص ۵۲۰.

۳- واقدی در «مغازی» ج ۱، ص ۲۸۰ گوید: و گفتند ما آمدیم و دیدیم عمر بن خطاب در میان گروهی از مسلمین نشسته است، در این حال انس بن نصر بن ضمضم عموی انس بن مالک از آنها عبور کرد و گفت: چرا نشسته‌اید؟ گفتند: رسول خدا کشته شده است. گفت: زندگی را پس از وی برای چه می‌خواهید؟! برخیزید و بمیرید بر همان چیزی که او مرده است. و سپس با شمشیرش به قدری بر مشرکین زد تا کشته شد. عمر می‌گفت: اِنِّی لَأَرْجُو أَنْ یَبْعَثَهُ اللهُ أُمَّةً وَحِدَهُ یَوْمَ الْقِیْمَةِ. «من او را به طوری مشاهده کرده‌ام که امید دارم خداوند او را به تنهایی در روز قیامت به عظمت یک اُمَّت محشور کند». و در چهره او هفتاد ضربه دیدند به طوری که شناخته نشد تا خواهرش از زیبایی سرانگشتان او و یا از زیبایی دندانهای پیشین او وی را شناخت. و ابن اثیر در «کامل» ج ۲، ص ۱۵۶ این داستان انس بن نصر را آورده است.

فرار عثمان و پناه دادن به معاویة بن مغیره

و اما درباره عثمان روایاتی را که از تواریخ معتبر عامه نقل شد، شنیدید. اینک یک سند تاریخی مهم دیگری را از طبری که از معتمدین و موثقین و مورّخین در نزد عامه است ذکر می‌نمائیم:

ابوجعفر طبری می‌گوید: مردم در روز احد چنان از رسول خدا ﷺ فرار کردند تا به حدی که بعضی از ایشان به منقی که پائین تر از أعوص است رسیدند و عثمان ابن عفان و عقبه بن عثمان و سعد بن عثمان (که دو مرد از انصارند) چنان فرار کردند تا به جَلْعَب (کوهی است از نواحی مدینه که در پشت أعوص واقع است) رسیدند و در آنجا سه روز توقف کردند و پس از آن به سوی رسول خدا ﷺ برگشتند و پیامبر درباره ایشان است که فرمود: **لَقَدْ ذَهَبْتُمْ فِيهَا عَرِيضَةً^۱** «شما در این گریز، گریز و فرار وسیعی نموده‌اید!»

عثمان نه تنها فرار کرد، بلکه پس از آمدن به مدینه معاویة بن مُغیره بن اُبی العاص را که از سخت‌ترین دشمنان رسول خدا ﷺ بود و در این جنگ شرکت کرده بود و همان کسی است که خود مدعی است که حمزه سید الشهداء عليه السلام را مثله کرد و لبهای رسول خدا را پاره کرد و رباعی او را شکست و رسول خدا خون او را هدر داده بودند، در منزل خود جا و امان داده و چون حضرت رقیه دختر رسول خدا به اصحابی که در پی او می‌گشتند جای او را در خانه نشان داد، آنقدر چوبه جهاز شتر به آن بضعه رسول الله زد که بر اثر آن مریض شده و در بستر افتاده و بالأخره جان داد.^۲

۱- «تاریخ» طبری، طبع دوم، ج ۲، ص ۵۲۲. و ایضاً در ج ۱ از «سیره حلبیه» ص ۲۴۰ آورده است که از جمله منزهین عثمان بن عفان و ولید بن عقبه، و خارجه بن زید، و رفاعه بن معلی بودند که: **أقاموا ثلاثة أيام ثم رجعوا إلى رسول الله، فقال لهم رسول الله: ذهبتُم فيها عَرِيضَةً.**

۲- ابن اثیر جزری نیز در «کامل التّواریخ» طبع بیروت، ج ۲، ص ۱۶۵ داستان معاویة بن مغیره را مشروحاً ذکر کرده و تصریح نموده است که او بود که بینی حمزه را برید و او را مثله کرد.

ما این قضیه را از «مغازی» واقدی که قدیمی ترین و معتبرترین اسناد تاریخی نزد عامه است ذکر می‌کنیم:

واقدی گوید: معاویه بن مغیره بن ابی‌العاص آن روز فرار کرد و راه را گرفت و می‌رفت، شب را در نزدیکی مدینه بنخوابید. چون صبح شد داخل در مدینه شد و آمد در منزل عثمان بن عفان و در را زد. زوجه او امّ کلثوم^۱ دختر رسول‌الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ گفت: عثمان منزل نیست؛ در نزد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ است.

معاویه گفت: بفروست در پی او بیاید چون در اوّل سال شتری را از وی خریده‌ام و پولش را نداده‌ام، اینک پول شتر را آورده‌ام، اگر می‌گیرد و الا برمی‌گردم. امّ کلثوم فرستاد دنبال عثمان و آمد و چون او را دید گفت: وَيَحْكُ أَهْلَكْتِنِي وَ أَهْلَكْتَ نَفْسَكَ، مَا جَاءَ بِكَ؟ «ای وای بر تو! مرا هلاک کردی و خودت را هلاک کردی! حاجت چیست؟!»

گفت: ای پسر عمو جان! هیچ کس از تو به من نزدیکتر و سزاوارتر نیست! عثمان او را در ناحیه‌ای از خانه داخل کرد و خودش به قصد گرفتن امان برای او از پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به سوی پیغمبر رهسپار شد.

پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قبل از اینکه عثمان بیاید، به اصحاب فرموده بودند: معاویه امروز صبح در مدینه است، او را بیابید. اصحاب، او را طلبیدند و نیافتند و بعضی به بعض دگر گفتند: او را در منزل عثمان بن عفان بیابید. داخل در خانه عثمان شدند و

۱- صحیح رقیه است. چون امّ کلثوم بعد از رقیه به نکاح عثمان درآمد و ارتحال او در سنه نهم از هجرت است. توضیح آنکه: مورّخین آورده‌اند و مجلسی نیز در «بحار الانوار» طبع کمپانی، ج ۶، ص ۷۰۷ و ص ۷۰۸ تصریح دارند بر اینکه رقیه را عتبه و امّ کلثوم را عتیق که دو پسران ابولهب بودند در زمان قبل از اسلام تزویج کرده بودند و قبل از زفاف به امر ابولهب آنها را طلاق دادند. رقیه را عثمان در مدینه تزویج کرد و از او یک پسر آورد به نام عبدالله که در کودکی در شش سالگی، خروس در چشم او منقار زد و پس از آن فوت کرد. و پس از رقیه، عثمان امّ کلثوم را تزویج کرد و او در سنه نهم از هجرت رحلت نمود.

از امّ کلثوم پرسیدند. او اشاره به محلّ او نمود. او را از آن محلّ که در زیر حِمّاره‌ای^۱ بود بیرون کشیده به سوی رسول خدا ﷺ آوردند در حالی که عثمان نزد رسول خدا ﷺ نشسته بود.

چون عثمان دید او را آوردند به رسول الله گفت: سوگند به آن که تو را به حقّ مبعوث کرده است من نزد تو نیامدم مگر از برای آنکه از تو تقاضا کنم به او امان بدهی! پس او را ای رسول خدا به من ببخش!

رسول خدا او را به عثمان بخشیدند و امان دادند و سه روز برای او مهلت قرار دادند به طوری که اگر بعد از سه روز یافت شود، او را بکشند.

عثمان از منزل رسول اکرم بیرون شد و شتری برای او خرید و او را به تمام معنی تجهیز کرد و سپس به او گفت: حرکت کن. و او حرکت کرد. و رسول خدا ﷺ به دنبال و تعقیب مشرکین قریش آمد تا به حمراء الأسد^۲ رسید، و عثمان نیز با مسلمین تا حمراء الاسد بیرون شد. و معاویه بن مغیره در مدینه ماند تا روز سوّم فرارسید، در این حال بر شترش نشست و آمد تا به وسطهای عقیق رسید. رسول خدا ﷺ فرمود: معاویه بن مغیره شب را در همین نزدیکی به روز آورده است، او را بجوئید. مردم در طلب او بیرون شدند، معلوم شد که راه را اشتباه کرده و هنوز از مدینه دور نشده است. به دنبال او گشتند تا او را در روز چهارم گرفتند.

از میان کسانی که در پی او در جستجو بودند زید بن حارثه و عمّار بن یاسر در طلبش سرعت نمودند و در ناحیه جمّاء او را یافتند. زید بن حارثه او را با شمشیر زد و عمّار گفت: من هم در این مرد حقّی دارم. عمّار هم تیری به سوی او افکند و دو

۱- در «نهایه ابن اثیر» ج ۱، ص ۲۵۸ آمده است که حِمّاره سه عدد چوب است که یک طرف از هر سه تا را به هم می‌بندند، و سه پایه آن را باز و جدا می‌گذارند و به آن مشگ و یا ظرف چرمی کوچک را برای خنک شدن آب آویزان می‌کنند. (تعلیقه)

۲- در «شرح مواهب لدنیّه» ج ۲، ص ۷۰ گوید: حمراء الأسد منزلی است در هشت میلی و یا ده میلی مدینه در طرف چپ جاده در صورتی که از ذوالحلیفه مسیر بوده باشد.

نفری او را کشتند، و سپس حضور پیامبر آمده و او را از واقعه باخبر ساختند. و بعضی گفته‌اند: در تَبَيُّهُ الشَّرِيدِ که در هشت میلی مدینه است او را یافتند، و این به جهت آن بود که راه را خطا کرده بود. عَمَّار و زید او را یافتند و پس از یافتن پیوسته به او تیر می‌زدند مانند هَدَفِی که نشانه روند، تا جان داد^۱.

مورّخین گویند: سه روزی که در مدینه ماند پیوسته در جستجوی اوضاع و احوال پیغمبر و مسلمین بود تا آن را برای کَفَّار قریش خبر ببرد.

ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغة» گوید: بَلَاذُری آورده است که: این معاویة ابن مُغیره در روز اُحد، بینی حضرت حمزه سیدالشهداء را برید و او را مثله کرد. و این معنی را از کلبی روایت می‌کند، و می‌گوید: او پسر عموی تحقیقی و نَسَبی عثمان بود. عثمان پسر عَفَّان بن ابی العاص است و او معاویة پسر مُغیره بن ابی العاص. و از او یک دختر بیشتر باقی نماند به نام عائشه که او را مروان حَكَم تزویج کرد و از او عبدالملک بن مروان متولد شد^۲.

و اما داستان کشته شدن رقیه بنت رسول الله ﷺ طبق گفتار محمد بن یعقوب کلینی در کتاب «کافی»^۳ از این قرار است که: با سلسله سند متصل خود روایت می‌کند از یزید بن خلیفه حارثی که گفت: در وقتی که من حضور داشتم، عیسی بن عبدالله از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَام از این مسأله سؤال کرد که: آیا جائز است زنان برای حضور بر جنازه از منزل بیرون روند؟!^۴

حضرت از تکیه گاه خود جلو آمده، درست نشستند و گفتند: این مرد فاسق^۴ پسر عمویش معاویة بن مغیره را با آنکه رسول الله خون او را هدر کرده بودند پناه داد و به دختر رسول خدا گفت: از مکان او پدرت را خبردار مکن! گویا یقین

۱- «مغازی» واقعی، ج ۱، ص ۳۳۳ و ص ۳۳۴.

۲- «شرح نهج البلاغة» طبع دار احیاء الکتب العربیة، ج ۱۵ ص ۴۶ و ص ۴۷.

۳- «کافی» طبع اسلامیة، ج ۳، کتاب الجنائز، باب التّوادر، حدیث ۸، ص ۲۵۱ تا ص ۲۵۳.

۴- مراد عثمان است. و در روایت، عبارت «عموی او مغیره» آمده است که شاید بواسطه إسقاط ناسخان بوده؛ و مادر ترجمه «پسر عمویش معاویة بن مغیره» آوردیم.

نداشته است که وحی می آمده و به او خبر می داده است.

رقیه گفت: من نمی توانم دشمن پدرم را از او پنهان دارم. عثمان معاویه را در زیر مشجب (سه پایه چوبی که بر روی آن رخت پهن می کنند) قرار داده و قطیفه ای بر روی آن کشید. و به رسول الله ﷺ وحی آمد و او را از مکان وی مطلع کرد. رسول خدا به امیرالمؤمنین علیؑ فرمود: شمشیرت را حمایل کن و برو به منزل دختر پسر عمویت، و اگر به معاویه دست یافتی او را بکش.

امیرالمؤمنین علیؑ به منزل عثمان آمدند و گردش کردند و او را نیافتند و به نزد رسول اکرم ﷺ بازگشته، گفتند: من او را نیافتیم. رسول خدا فرمودند: وحی به من رسیده است که در زیر مشجب است.

پس از خروج امیرالمؤمنین علیؑ، عثمان به منزل رفت و دست پسر عموی خود را گرفت و به حضور رسول الله آورد. چون رسول خدا او را دیدند سر به زیر افکنده و توجهی به او نمودند، و رسول خدا ﷺ بسیار با حیا و مهربان و کریم بودند.

عثمان گفت: یا رسول الله این پسر عموی من است: معاویه بن مُغیره بن ابی العاص، و سوگند به آن که تو را به حق برانگیخته است من او را (در جنگ) امان داده ام - سه بار این را تکرار نمود.

حضرت صادق علیؑ سه بار فرمودند: و عثمان دروغ گفت. سوگند به آن که پیغمبر را به حق مبعوث کرده است، او را امان نداده بود. کجا امان داده بود الا اینکه عثمان از جانب راست پیامبر آمد، و از جانب چپ آمد، در مرتبه چهارم رسول خدا سرش را بلند نموده، فرمود: سه روز به او مهلت دادم، اگر در روز چهارم دستم به وی برسد او را خواهم کشت.

چون پشت کردند و رفتند، رسول خدا ﷺ فرمود: اللَّهُمَّ الْعَنَ مُعَاوِيَةَ بْنَ الْمُغِيرَةَ وَالْعَنَ مَنْ يُؤْوِيهِ، وَالْعَنَ مَنْ يَحْمِلُهُ، وَالْعَنَ مَنْ يُطْعِمُهُ، وَالْعَنَ مَنْ يَسْقِيهِ، وَالْعَنَ مَنْ يُجَهِّزُهُ، وَالْعَنَ مَنْ يُعْطِيهِ سِقَاءً أَوْ حِدَاءً أَوْ رِشَاءً، أَوْ وَعَاءً! «خداوندا، معاویه بن مغیره را لعنت کن! و لعنت کن بر کسی که او را جا دهد، و لعنت کن بر کسی که او را بر مرکبی سوار کند، و لعنت کن بر کسی که به او غذا دهد! و لعنت کن بر کسی که به او آب دهد، و لعنت کن بر کسی که اسباب و لوازم سفر او را آماده کند! و لعنت کن بر

کسی که به او مشک دهد یا کفش دهد یا طناب دلو دهد یا ظرف دهد.» و این امور را رسول خدا با انگشتهای دست راست خود یکایک می شمرد.

أما عثمان او را برد و پناه داد و طعام داد و آشامیدنی داد و مرکب سواری داد، و تجهیزات سفرش را تهیه کرد تا حدی که تمام چیزهائی را که پیغمبر بر کننده آنها لعنت فرستاده بودند همه را انجام داد و سپس در روز چهارم او را روانه کرد.

او هنوز از خانه‌های مدینه خارج نشده بود که خداوند مرکبش را خسته کرد، کفشش پاره شد، قدمهایش خون آمد، و با دست و کنده زانوراه می رفت تا سنگینی تجهیزات او را از پای در آورده، خود را کشان کشان به زیر سایه درخت سمره‌ای رسانید که جای مناسبی هم نبود.

بر حضرت رسول اکرم ﷺ وحی رسید و او را از جریان آگاه کرد پس حضرت به امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: شمشیرت را بگیر و تو با عمار یاسر و شخص سوئی حرکت کنی که اینک معاویه در فلان جادرزیر درخت سمره است. امیر المؤمنین علیه السلام آمده و او را کشتند.^۱

۱- مجلسی رحمته الله علیه در «بحار الأنوار» ج ۶ ص ۵۱۶ آورده است که: ابن اثیر در کامل التّواریخ راجع به غزوه حمراء الأسد گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله در بین راه این غزوه به معاویه بن مغیره بن ابی العاص و به ابی عروه جمعی برخورد کرد. ابو غزه همان بود که در جنگ بدر به دست مسلمین اسیر شد و چون عرض حاجت به پیامبر آورد و گفت: تنگدستم و عیالات بسیار دارم، پیغمبر وی را آزاد نمودند و از او پیمان گرفتند که دیگر با رسول خدا جنگ نکند و کفار را نیز در جنگ با آن حضرت کمک نکند. اما او در جنگ اُحُد با کفار مکه خارج شده و آنان را علیه مسلمین ترغیب و تحریض به جنگ می نمود. چون او را گرفته و به نزد پیغمبر آوردند گفت: یا محمد! اَمِنُّ عَلَیَّ «ای محمد بر من منت بگذار». حضرت فرمود: الْمُؤْمِنُ لَا یُلْدَغُ مِنْ جُحْرٍ مَرَّتَینِ «مؤمن دو بار از یک سوراخ نیش نمی خورد». و امر فرمود تا او را کشتند. و اما معاویه همان بود که بینی حمزه را برید و وی را مثله کرد با زمره آنان که حمزه را مثله کردند، و در بازگشت به مکه راه را اشتباه کرد، چون صبح شد به منزل عثمان بن عفان آمد، چون چشم عثمان به وی افتاد گفت: أَهْلَکَتْنِی وَ أَهْلَکَتَ نَفْسَکَ «تو مرا به هلاکت افکندی و خود را هلاک نمودی». او به عثمان گفت: خویشاوندی تو به من از همه نزدیکتر است و من آمده‌ام نزد تو تا به من پناه دهی! عثمان او را به داخل خانه برد و در ناحیه‌ای قرار داد. در اینجا مجلسی مفضلاً قضیه را به همان نحوی که ما از

عثمان، دختر رسول خدا را کتک زد و با چوبه‌جهاز شتر آنقدر به او زد که تو به پدرت خبر دادی، و رسول خدا را از جا و محلّ او در خانه من مطلع گردانیدی. رقیّه به نزد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرستاد و از این جریان موحش او را با خبر کرد. رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به او پیام داد: **إِقْنِي حَيَاءَكَ، فَمَا أَقْبَحَ بِالْمَرْأَةِ ذَاتِ حَسَبٍ وَ دِينٍ فِي كُلِّ يَوْمٍ تَشْكُو زَوْجَهَا!** «ملازم حیای خودت باش! چقدر زشت است برای زنی که دارای حَسَب و دیانت است در هر روز از شوهر خودش شکایت کند!»

رقیّه چندین بار بواسطه این حادثه نزد رسول خدا فرستاد و رسول خدا در هر بار او را امر به تحمّل و صبر می نمود. چون بار چهارم فرستاد پیامبر علی عَلِيٌّ را خواند و به او فرمود: شمشیرت را بگیر و به خانه دختر پسر عمویت برو و او را بیاور و اگر کسی بین تو و او حائل شد با شمشیر خردش کن! و خود رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مانند آدم حیران و واله از منزل خود به طرف منزل عثمان براه افتادند. پس علی عَلِيٌّ دختر رسول خدا را بیرون

← واقدی آورده‌یم، او از ابن اثیر نقل میکند و در پایان آن میگوید: این خبر را ابن ابی الحدید ایضاً نقل کرده و بطور تفصیل آورده است و گفته است: و بعضی گفته‌اند: او را در هشت میلی مدینه یافتند و زیدبن حارثه و عمار بن یاسر آنقدر به وی تیر پرتاب کردند تا جان داد. و وی جدّ مادری عبدالملک بن مروان بود - انتهی کلام ابن ابی الحدید. مجلسی گوید: این قضیه سبب شد که عثمان دختر رسول خدا را بکشد، چنانکه شرحش در باب مثالب عثمان و در باب احوال اولاد رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خواهد آمد. انتهی کلام مجلسی. حقیر گوید: اینگونه جنایات عثمان منحصر و درباره خصوص معاویه نبوده است. مسعودی در «التّنبیه و الإشراف» ص ۲۳۲ و ۲۳۳ گوید: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در وقت فتح مکه امر به قتل ابن اخطلّ و عبدالله بن سعد بن ابی سرح و مقیس ابن حبابه نمود، و عبدالله بن سعد بن ابی سرح برادر مادری عثمان بود و یکی از کاتبین وحی بود که مرتد شد و به مشرکین مکه پیوست. چون رسول خدا امر به قتل وی نمودند عثمان او را پنهان کرد و سپس به حضور پیغمبر آورد و امان خواست، رسول خدا مدّتی دراز سکوت نمودند و پس از آن فرمودند: آری! چون عثمان مراجعت کرد رسول خدا به حاضرین فرمود: من سکوت کردم تا یکی از شما بر خیزد و فوراً گردنش را بزند. مردی از انصار گفت: چرا تو اشاره‌ای ننمودی؟ رسول خدا فرمود: **إِنَّ النَّبِيَّ لَا يَقْتُلُ بِالْإِشَارَةِ** «پیامبر با اشاره کسی را نمی‌کشد». و از این حدیث می‌توان به حرمت ترور در اسلام نیز پی برد. عبدالله بن سعد بن ابی سرح همان است که عثمان او را در زمان خلافت غاصبه خویش معزّز و مکرم داشت و حکومت مصر را به وی سپرد.

آورد. چون نگاه دختر به پدر افتاد صدای خود را به گریه بلند کرد و اشکهای رسول خدا ﷺ نیز سرازیر شد و گریه کرد. و سپس رسول خدا دختر خود را به منزل آوردند. رقیه داخل منزل رسول خدا شد و پشتش را برهنه کرد. چون رسول خدا آن منظره را دید سه بار گفت: **مَا لَهُ؟ فَتَلَّكَ، قَتَلَهُ اللَّهُ!** «چیست او را؟! تو را کشت، خدا او را بکشد!» و این واقعه در روز یکشنبه بود، و شبها را عثمان در منزل در کنار کنیز خود می خوابید. رقیه دوشنبه و سه شنبه درنگ کرد و روز چهارشنبه رخت از جهان برپست. و چون خواستند جنازه را حرکت دهند، رسول خدا ﷺ امر کردند تا دخترشان فاطمه عليها السلام با جمعی از بانوان مؤمنین بیرون روند.

عثمان نیز حاضر شد برای تشییع جنازه. چون رسول خدا نظرشان به او افتاد فرمودند: کسی که دیشب با اهلش و یا با کنیزش همبستر شده است نباید با جنازه خارج شود. حضرت سه بار این سخن را تکرار کردند ولی عثمان برنگشت. در دفعه چهارم فرمودند: باید باز گردد یا اینکه او را به اسم نام می برم. در این حال عثمان در حالیکه بر غلام خود تکیه کرده بود و شکم خود را گرفته بود جلو آمد و گفت: یا رسول الله، من دلم درد میکند؛ اگر اجازه می دهی برگردم. حضرت فرمودند: برگرد. و فاطمه عليها السلام با بانوان مؤمنین و مهاجرین بیرون شده و بر جنازه رقیه نماز گزارند.^۱

علامه امینی در «الغدیر» در رد کتاب «حیة محمد» که مستشرق امیل درمنغم تألیف و یک استاد فلسطینی به نام **مُحَمَّد عَادِل زُعَيْر** ترجمه کرده است، شدیداً از اصل کتاب و از مترجم انتقاد میکند. چون مؤلف میگوید: دو داماد دیگر پیامبر که اموی بودند (عثمان و ابوالعاص) مدارا و رفقشان بیشتر بوده است. علامه در ضمن جواب از این مطلب میگوید: و اینک من مجال تحلیل گفتار این مرد را ندارم که میگوید: دو داماد اموی پیامبر رفقشان بیشتر بوده است. اما همین قدر درباره

۱- این حدیث را از کلینی، مرحوم مجلسی در «بحار الأنوار» طبع کمپانی، ج ۶، در باب احوال اولاد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در ص ۷۰۹ و ۷۱۰ آورده است و نیز در همین کتاب و همین محل در ص ۷۰۹، و در ج ۸، در باب کفر الثلاثة و نفاقهم و فضائح أعمالهم در ص ۲۱۵ از «خرایج و جرایح» راوندی روایتی را قریب به همین مضمون ذکر نموده است.

مدارای عثمان کافی است حدیث آنس از رسول خدا که: چون هنگام دفن رقیّه دختر عزیز خود که می‌خواستند جنازه را داخل قبر بگذارند و خود رسول خدا بر لب قبر نشسته بود و از دو چشمش اشک می‌ریخت، گفت: کدام یک از شما دیشب با زنش همبستر نشده است؟! ابوظلحه أنصاری^۱ گفت: من. رسول خدا به او امر کردند در قبر برود و جنازه رقیّه را بگذارد.

ابن بطّال می‌گوید: رسول خدا ﷺ می‌خواست عثمان را از نزول در قبر رقیّه محروم کند در حالی که سزاوارترین مردم به نزول در قبر رقیّه، عثمان بود چون شوهرش بود و علقه و بستگی خاصی را عثمان از دست داده بود که قابل جبران نبود. اما چون رسول خدا فرمود: کیست از شما که دیشب با اهلش همبستر نشده است؟ عثمان ساکت شد و نگفت: من. او در شبی که زوجه‌اش مرده است غمی از این مصیبت و از انقطاع دامادیش از رسول خدا بر او حاصل نشده و در همان شب از آمیزش خودداری ننموده است و بدین جهت است که پیامبر او را از چیزی که حَقّش بود و از ابوظلحه و غیر ابوظلحه بدان سزاوارتر بود منع کردند.

و این در معنی حدیث روشن است و گویا رسول خدا ﷺ آمیزش او را در آن شب بواسطه وحی میدانستند اما به او چیزی نگفتند چون کار حرامی نکرده بود، کارش حلال بوده است اما این مصیبت تا این اندازه در وی اثر نکرده بود که او را از آمیزش با کنیزک خود منع کند. فلهدا رسول خدا به تعریض غیر صریح او را از داخل شدن در قبر و جنازه زن خود را در قبر نهادن محروم نمودند (الرّوض الأئنف، ج ۲، ص

۱- در «أسدالغابه» در ترجمه ابوظلحه آورده است: او زید بن سهل بن أسود بن حرام انصاری خزرجی بوده است، که در جنگ بدر و عقبه شرکت داشته و در غزوه احد مقام شهودی را داشته است. او با جان خود از جان رسول خدا حمایت می‌کرد، و در مقابل او تیر می‌انداخت، و سینه‌اش را بالا می‌کشید که رسول خدا را حفظ کند و می‌گفت: نحری دون نحرک و نفسی دون نفسک. و رسول خدا می‌فرمود: بانگ ابوظلحه در جنگ از صد نفر مرد بهتر است. رسول خدا میان او و ابوعبیده جراح عقد اخوت بست و در جمیع مشاهد با رسول الله بود. و او شوهر امّ سلیم مادر انس بن مالک است.

۱. (۱۰۷)

درباره فرار کردن عثمان تا سه روز در جنگ احد، خودش به این امر معترف بوده و عمر نیز او را جزء فراریان به شمار می آورده است. واقدی گوید: در میان عبدالرحمن بن عوف و عثمان گفتگویی بود، عبدالرحمن فرستاد در پی ولید بن عقبه و او را طلبید و گفت: برو به سوی برادرت و آنچه را که می گویم به وی ابلاغ کن، چون من جز تو کسی را سراغ ندارم که بتواند ابلاغ کند. ولید گفت: بگو من ابلاغ می نمایم.

عبدالرحمن گفت: بگو: عبدالرحمن می گوید: من در غزوه بدر حضور داشتم و تو حضور نداشتی! و در غزوه احد ثابت قدم بماندم و تو فرار کردی! و در بیعت رضوان بودم و تو نبودی! ولید آمد و او را ابلاغ کرد.

عثمان گفت: برادرم راست می گوید، من در غزوه بدر تخلف ورزیدم چون دختر رسول خدا ﷺ مریضه بود و رسول خدا سهم من و پاداش مرا به من داد، پس من مانند حاضرین بودم. و در روز احد فرار کردم و خداوند از من درگذشت. و اما در بیعت رضوان، رسول خدا ﷺ مرا به سوی مکه فرستاد و گفت: عثمان در طاعت خدا و رسول خداست، و رسول خدا با یکی از دستهایش با دست دیگر بجای من بیعت کرد و دست چپ پیامبر که به جای دست من بوده است حتماً از دست راست من بهتر است. چون ولید، پیغام را برای عبدالرحمن بیاورد، گفت: برادرم راست می گوید.^۲

و واقدی گوید: عمر بن الخطاب نظر به عثمان بن عفان کرد و گفت: این از آن کسانی است که خداوند از او درگذشته است، و قسم به خدا که خدا از چیزی در نمیگذرد و سپس او را رد کند. و عثمان در **يَوْمِ التَّقَى الْجَمْعَانِ** پشت به جنگ کرده بود.^۳

۱- «الغدیر» ج ۳، ص ۲۴.

۲- «مغازی» واقدی، ج ۱، ص ۲۷۸ و ص ۲۷۹ بزیند.

و نیز واقدی گوید: مردی از عبدالله بن عمر درباره عثمان سؤال کرد، او گفت: عثمان در روز احد معصیت عظیمی را انجام داد و خدا از او گذشت، زیرا که او مِمَّنْ تَوَلَّى يَوْمَ التَّقَى الْجَمْعَانِ بود؛ اما در میان شما معصیت کوچکی کرد و شما وی را کشتید!^۱

اینک باید دانست که: آیا عثمان بخشوده شده است؟ و همان طور که عُمَر و ابن عُمَر از آیه کریمه قرآن استفاده کرده اند، خداوند از او گذشته و او را مورد غفران خود قرار داده است؟ یا نه، مطلب اینچنین نیست و از کریمه مبارکه ابدأ استفاده مغفرت و آمرزش درباره او نمی شود؟

قبلاً باید بدانیم که: به طور کلی فرار از صحنه جنگ، بدون عذر شرعی که خدا بیان فرموده است گناه کبیره ای است از اشد اقسام معاصی کبیره که در آیه مبارکه قرآن بدان وعید جهنم داده شده است: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحَفًا فَلَا تُولُوهُمُ الْأَدْبَارَ. وَ مَنْ يُؤَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزًا إِلَىٰ فِتْنَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَ مَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ.^۲ «ای کسانی که ایمان آورده اید، اگر ببینید آنان را که کافر شده اند در سپاهی عظیم به شما هجوم آورده اند پشت به آنها ننموده از صحنه جنگ مگریزید. و هر کس در چنین روزی پشت کرده و دست از کارزار بدارد- مگر آنکه از گوشه ای از میدان به گوشه ای دیگر رود تا بهتر رزم کند، و یا از طائفه ای بخواهد استمداد کند- تحقیقاً مواجه با خشم و غضب خدا شده است و جایگاه او دوزخ بوده و بد بازگشتنی دارد.»

۱- «مغازی» واقدی، ج ۱، ص ۲۷۹. و این سه روایت را ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه»، طبع دار احیاء الکتب العربیة، ج ۱۵ ص ۲۱ و ص ۲۲ آورده است و ابن اثیر جزری در «کامل» طبع بیروت، ج ۲، ص ۱۵۸ گوید: هزیمت گروهی از مسلمین به اعوص رسید که در میان آنها عثمان بن عفان و غیره بودند و در آنجا سه روز درنگ کردند و سپس به نزد رسول خدا آمدند و رسول خدا چون آنها را دید فرمود: لقد ذهبتم فيها عریضة.

۲- آیه ۱۵ و ۱۶، از سوره ۸: أنفال.

در این آیه می‌بینیم: فقط در دو صورت اجازه داده شده است مسلمان به دشمن پشت کند: اول آنکه از روی مصلحت رزمی بخواهد از میمنه مثلاً به میسر و یا از قلب به جناح آید. دوم آنکه بخواهد خود را به گروهی از مسلمین و یا غیر مسلمین برساند و از آنها برای ازدیاد نیرو و عده و عده کارزار استمداد کند. در غیر این دو صورت گریختن از جنگ با کفار جائز نیست و وعده آتش دوزخ و غضب خداوندی داده شده است.^۱

این مطلب که دانسته شد اینک می‌گوئیم: فرار عثمان تا سه روز در جایی که نقطه دور دست از مدینه است، چه محملی دارد جز غضب خدا و آتش جهنم و بازگشتن بد؟ چگونه خدا او را آمرزیده است؟ آیا آیه قرآن درباره او و همقطارانش منسوخ

۱- خیانتها و جنایت‌های عثمان منحصر در فرار از زحف و پناه دادن معاویه بن مغیره مثله کننده حضرت حمزه و به شهادت رساندن حضرت رقیه را با ضرب نبوده است. از جمله جنایات او پناه دادن (در پنهان نگهداشتن) و آوردن به مدینه عبدالله بن ابی سرح برادر رضاعی او بوده است. طبری و ابن اثیر در تاریخ خود در باب خلافت عثمان گویند: چون در زمان عثمان بن عفان معارضات بر علیه او زیاد شد و مردم، بسیاری از امور را بر وی منکر شمردند، با مروان بن حکم و معاویه مشورت کرد. آنها به او گفتند: لشگر برای فتح افریقا بفرست تا مردم بدان مشغول شوند و مجال آن را پیدا نکنند تا درباره تو گفتگو داشته باشند، فلا تكون همّة أحدهم الا دبره خيله و القمّل یجری علی ظهره «در این صورت اهتمام مردم منحصر در آن می‌شود که اسبان خود را تدبیر کنند و شپش را که بر پشتشان روان می‌شود بزدايند». و نیز طبری و ابن اثیر و صاحب «استیعاب» در ترجمه عبدالله بن ابی سرح آورده‌اند که عثمان سپاهی به قیادت عبدالله بن ابی سرح برای فتح افریقا روانه نمود. چون عبدالله افریقا را فتح کرد، عثمان تمام خراج آنجا را یکجا به او داد و هیچ کس را با او شریک ننمود. و عبدالله همان کسی است که پس از ایمانش مرتد و کافر شد و رسول خدا خونس را هدر کردند. و چون حضرت رسول الله برای فتح مکه حرکت کردند به اصحاب خود سفارش کردند که هر کجا وی را بیابند بکشند گرچه خودش را به پرده کعبه آویخته باشد. اما در مکه عثمان او را پنهان کرد. چون فتح مکه به پایان رسید عثمان او را نزد رسول خدا آورد و شفاعت کرد. رسول خدا هیچ نگفت و انتظار می‌کشید که یکی از مصاحبان برخیزد و او را بکشد. عمر گفت: چرا ای رسول خدا با گوشه چشم اشاره‌ای به کشتن او نمودی؟! حضرت فرمود: نحن معاشر الأنبياء لا نبلغی أن تكون لنا خائنة الأعین «برای ما جماعت پیامبران سزاوار نیست با غمز و گوشه چشمی کاری را انجام دهیم».

شده است؟ و حتی از عثمان هم چنین به ما نرسیده است که از فعل خود شرمنده شده و در بارگاه خداوند توبهٔ نصوح کرده باشد.

و اما اینکه در غفران وی استدلال کرده‌اند به آیهٔ مبارکه: **وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ** «هر آینه تحقیقاً خداوند از آنها گذشت، و خداوند آمرزنده و شکیبا است»، این آیه دلالتی بر غفران ندارد. عفو در اینجا به معنی عدم مؤاخذهٔ دنیوی و عدم اجراء کفّاره و حکم اعدام دربارهٔ اوست. در اسلام حکم متخلف از صحنهٔ کارزار با کفّار اعدام است. این حکم را خدا در بارهٔ عثمان و هم طرازانش اعمال نکرد و نمی‌توانست اعمال کند و گرنه باید بیش از نیمی از سپاه اسلام حاضر در غزوهٔ أحد، اعدام شوند و این به صلاح اسلام نوپا نبود و گرنه علی می‌ماند و حوضش، همچنانکه علی ماند و حوضش.

در آیات وارده در سورهٔ آل عمران در دو آیه حکم عفو خدا آمده است و عفو در

این دو مورد تفاوت دارد:

مورد اول این آیات است: **ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ وَ لَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ وَ اللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ. إِذْ تَضَعُدُونَ وَ لَا تَلْوُونَ عَلَى أَحَدٍ وَ الرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرَاكُمْ فَأَثَابَكُمْ غَمًّا بِغَمٍّ لَكِيْلَاتٍ تَحْزَنُونَ عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَ لَا مَا أَصَابَكُمْ وَ اللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ. ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ أَمْنَةً نَاعَسَاءَ يَغْشَى طَائِفَةً مِنْكُمْ**^۱. «و سپس خداوند شما را از مشرکین قریش منصرف نمود، برای اینکه شما را بیازماید و در بوتۀ ابتلاء بگذارد و تحقیقاً خداوند شما را عفو نموده مورد غفران و رحمت خود قرار داد و خداوند بر مؤمنین بخشایندهٔ فضل است. در آن زمانی که شما به راههای دور دست می‌گریختید و چهرهٔ خود را به کسی بر نمی‌گردانیدید تا وی را ببینید، و پیامبر: رسول خدا در میان آن طائفهٔ دیگر که عقب‌تر بودند، شما را صدا می‌زد؛ پس شما را غصه‌ای بر روی غصه‌ای بهم رسید، برای آنکه بر آنچه از دست شما رفته است و بر

۱- آیهٔ ۱۵۲ تا مقداری از آیهٔ ۱۵۴، از سورهٔ ۳: آل عمران.

آنچه از مصیبت به شما رسیده است محزون نشوید و خداوند از آنچه بجای می‌آورد با خبر است. و سپس خداوند پس از این غم و غصه برای شما حال امن و آرامشی آورد که پینگی و چُرت خواب، دسته‌ای از شما را فراگرفت.»

در این آیات می‌بینیم آنان که فرار کردند، دسته‌ای از آنها به سوی پیامبر برگشتند و در حضور پیامبر بودند، و خداوند ترحم فرموده غصه‌ای را بر غصه‌شان افزود، و سپس آرامش و پینگی خواب آنها را فراگرفت. اینها افرادی هستند که مورد عفو به معنی غفران واقع شده‌اند. و از اینکه به دنبال عفو می‌فرماید: «و خداوند بخشاینده فضل و رحمت به مؤمنین است» این معنی تأیید می‌شود.

أما آن کسانی که فرار کردند و به حضور پیامبر در معرکه کارزار برگشتند آنان هستند که درباره آنها می‌فرماید: وَ طَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ. «و دسته‌ای به دنبال حفظ جان بودند و بر خداوند گمانی نداشتند، گمان جاهلی می‌بردند.»

تا این که می‌فرماید: إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَمَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَ لَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ^۱. «آنانی از شما که در روز کارزار که دو لشکر ایمان و کفر با هم روبرو شدند، پشت کرده و فرار نمودند فقط به علت آن بود که شیطان به واسطه برخی از اعمالی که انجام داده بودند ایشان را لغزیند، و خداوند آنها را عفو نمود، و حَقّاً خداوند آمرزنده و بردبار است.»

درباره اینها یعنی آنان که فرار کردند و برگشتند و در مقام حفظ و مصونیت خود بودند، غفران و رحمتی نیامده است؛ و عفو به معنی گذشت و عدم محاکمه دنیوی است. و شاهدش آن که می‌فرماید: خداوند پوشاننده و بردبار است، در برابر اعمالشان شکیبائی می‌کند، و نمی‌فرماید: رحیم است یعنی رحمت و عطوفت می‌دارد.

۱- مقداری از آیه ۱۵۴ و آیه ۱۵۵، از سوره ۳: آل عمران.

بنابر این آن عفو اوّل راجع به کسانی است که از فرار خود نادم شدند و به پیامبر بازگشتند و این در وقتی بود که رسول خدا ﷺ از مشرکین مفارقت کرده به سوی شِعب آمد، اگر چه بازگشتن این دسته از مؤمنین تدریجاً و پس از علم به عدم قتل رسول الله بوده است. و درباره آنها است: **وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ.**

و عفو دوّم راجع به کسانی است که بر فرار ادامه دادند و به پیامبر گمان بد بردند و گفتند: اگر ما بر حق بودیم نمی بایست کشته شویم. و درباره آنهاست: **وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ.**

البته سخن در اصحاب رسول الله و مؤمنین است که به این دو گروه تقسیم شدند، و این مربوط به منافقین نیست. زیرا حال منافقین همچون عبدالله بن ابی و دار و دسته اش را خداوند مستقلاً در آیات آتیه بیان می کند.^۱

عمر نیز خودش معترف است که در روز اُحد فرار کرده است. ابن ابی الحدید می گوید: کسانی که استدلال می کنند به فرار عمر در روز اُحد، شاهد می آورند روایتی را که وارد شده است که: در ایّام خلافت عمر زنی نزد او آمد و یکی از بُردهائی را که در حضور وی بود طلب نمود و با آن زن دختر عمر بن خطّاب نیز آمده بود، او هم طلب بُرد می کرد. عمر به آن زن بُرد را داد و به دخترش نداد. از علّت این کار پرسیدند، گفت: پدر آن زن در روز اُحد ثابت بماند و پدر این زن فرار کرد و ثابت نماند.^{۲، ۳، ۴}

۱- در این مطالب استفاده از «المیزان فی تفسیر القرآن» ج ۴، ص ۴۳ تا ص ۵۴ شده است که به طور خلاصه و فشرده بیان شد.

۲- «شرح نهج البلاغة» طبع دار احیاء الکتب العربیّة، ج ۱۵، ص ۲۲.

۳- ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغة» از طبع دار احیاء الکتب العربیّة، ج ۱۱، ص ۱۰۰ از فضیل بن عیاض روایتی را درباره عمر نقل می کند از جمله می گوید: **أَعْطَى رَجُلًا عَطَاءَ أَرْبَعَةِ أَلْفِ دِرْهَمٍ ثُمَّ زَادَهُ أَلْفًا. فَقِيلَ لَهُ: أَلَا تَزِيدُ ابْنَكَ عَبْدَ اللَّهِ كَمَا تَزِيدُ هَذَا؟ فَقَالَ: إِنَّ هَذَا ثَبِتَ أَبُوهُ يَوْمَ أُحُدٍ، وَإِنَّ عَبْدَ اللَّهِ فَرَّ أَبُوهُ وَلَمْ يَثْبِتْ.**

۴- واقدی در «مغازی» ج ۱، ص ۲۷۱ گوید: حدیث کرد از برای ما یعقوب بن محمّد از

و از جمله ادله متقنه بر فرار عمر بن خطاب روایتی است که واقدی در کتاب «مغازی» خود در قصه حدیبیه ذکر کرده است^۱ از ابوسعید خدری که می‌گوید: من روزی نزد عمر بن خطاب نشسته بودم و گفتم: در روز حدیبیه در رسالت پیغمبر

← موسی بن ضمره بن سعید از پدرش که گفت: چند عدد مرط (کسائی است از خز یا کتان) برای عمر بن خطاب آوردند که در میان آنها یک عدد آن خوب و وسیع بود. بعضی گفتند: خوب است این را برای صفیه دختر ابی عُبَید که زوجه عبدالله بن عمر است بفرستی، چون او دختری است جوان و هنوز با عبدالله زفافشان واقع نشده است. چون این مرط (شبییه پتوهای امروز ما) فلان و فلان مقدار ارزش دارد. عمر گفت: من آن را می‌فرستم برای کسی که بدان سزاوارتر است و او ام‌عمارة نسبیة دختر کعب است. من از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: در روز اُحد: ما التفت یمیناً و لا شمالاً إلا و انا اراها تقاتل دونی. «من به راست یا چپ متوجه نمی‌شدم مگر اینکه می‌دیدم ام‌عمارة برای حفظ من مشغول جنگ است.» این داستان نیز با داستان قبل بی شباهت نیست.

۱- و از جمله ادله فرار عمر و عثمان نسبت تشیعی است که بعضی به واقدی داده‌اند به جهت آنکه در بسیاری از مواضع کتابش عمر و عثمان را در مکانت مورد نظر قرار نمیدهد، از جمله آنکه در کتاب خود عثمان و عمر، و یا عمر، و یا عثمان را با اسم نام برده است و جزء فراریان از غزوه اُحد شمرده است. دکتر مارسدن جونس که مقدمه‌ای بر کتاب «مغازی» واقدی نوشته است در ص ۱۸ می‌گوید: مثلاً در نسخه خطی ما که ما آن را اصل و مصدر برای این طبع «مغازی» قرار داده‌ایم یک ستونی را ملاحظه می‌کنیم که نام فراریان از غزوه اُحد را برده است و با این کلمات شروع می‌کند: «و از جمله فراریان فلان، و حارث بن حاطب و ثعلبة بن حاطب، و سواد بن غزیه، و سعد بن عثمان و عقبه بن عثمان، و خارجه بن عامر که به ملل رسید، و اوس بن قیظی در میان جمعی از بنی حارثه بوده‌اند» در صورتی که می‌بینیم ابن ابی‌الحدید، به جای لفظ فلان، عمر و عثمان را ذکر کرده است و بلاذری از واقدی عثمان را ذکر کرده است. و از اینجا با روشنی و وضوح ظاهر می‌شود که صریح عبارت واقدی در نسخه خطی اصل، عثمان و عمر و یا عمر تنها یا عثمان تنها بوده است که در روز احد پشت کرده و فرار نموده‌اند اما ناسخ از روی آن نسخه اصل دلش حاضر نشده است این فرار را در حق عمر یا عثمان بپذیرد فلهاذا نام آن دو نفر و یا نام یکی از آنها را به لفظ فلان تبدیل نموده است. و ما شک نداریم که عبارت نص و صریح واقدی به دست جماعتی از شیعه افتاده است، و در آن این اخباری را که در حق عمر و عثمان ذکر کرده است، خوانده‌اند و بر این اساس معتقد شده‌اند که او شیعه بوده است. تمام شد محل حاجت از گفتار دکتر مارسدن جونس.

اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای من شک پیدا شد و چنان بر خوردی با پیغمبر نمودم که نظیر آن برخورد از من مشاهده نشده است و برای کفاره آن خیال باطلی که آن روز در دل من آمد، بندگانی را آزاد کرده‌ام و پیوسته روزه گرفته‌ام.

در اینجا داستان را مفصلاً نقل می‌کند تا می‌رسد به اینجا که می‌گوید: عمر و مردانی که با او همراه بودند از اصحاب رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفتند: یا رسول الله! مگر تو به ما نگفتی که داخل مسجد الحرام می‌شوی و کلید کعبه را می‌گیری و با واقفین در زمین عرفات وقوف می‌کنی؟! و ما اینک می‌بینیم قربانی ما به بیت الله نرسیده است و ما نیز نرسیده‌ایم!

رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: قُلْتُ لَكُمْ فِي سَفَرِكُمْ هَذَا؟! «آیا من به شما گفتم که در این سفرتان داخل می‌شوید؟!» عمر گفت: لا. «نه» رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: أَمَا إِنَّكُمْ سَتَدْخُلُونَهُ، وَ آخِذُ مِفْتَاحِ الْكَعْبَةِ، وَ أَحِلُّ رَأْسِي وَ رُؤُوسِكُمْ بَيْطَنِ مَكَّةَ، وَ أَعْرِفُ مَعَ الْمُعَرِّفِينَ «آگاه باشید! شما داخل مکه خواهید شد و من کلید کعبه را می‌گیرم و سر خود و سر شما را در داخل مکه می‌تراشم و با کسانی که در عرفات وقوف دارند من نیز وقوف می‌کنم!»

سپس رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رو کردند به عمر، گفتند: أَنْسَيْتُمْ يَوْمَ أَحَدٍ إِذْ تُصْعِدُونَ وَ لَا تَلَوُونَ عَلَى أَحَدٍ وَ أَنَا أَدْعُوكُمْ فِي أَخْرَاكُمْ؟! أَنْسَيْتُمْ يَوْمَ الْأَحْزَابِ إِذْ جَاؤُكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَ مِنْ أَسْفَلِ مِنْكُمْ وَ إِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَ بَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ؟! أَنْسَيْتُمْ يَوْمَ كَذَا؟! وَ

۱- مستشار عبدالحلیم جندی در کتاب «الامام جعفر الصادق» ص ۲۱ گوید: و در روز خندق اُزفت الازفة (قیامتی پیا شد) در وقتی که مشرکین جای تنگی را در خندق قصد کرده و از آن مکان تنگ با فشار با اسبانشان وارد شدند و علی بن ابی طالب با اندی از مسلمین به سوی ایشان بیرون جست تا آن شکافی را که از آن داخل شده بودند بر آنها بست. و عمرو بن عبدود -فارس العرب- می‌خواست جلالت و منزلت خود را نشان دهد؛ از فراز اسبان فریاد برداشت: هَلْ مِنْ مِبَارِزٍ؟ علی در برابرش ظاهر شد. عمرو به او گفت: مَا أَحَبَّ أَنْ أَقْتَلَكَ لِمَا بَيْنِي وَ بَيْنَ أَيْك. علی اصرار کرد و عمرو از اسبش فرود آمد و با هم در آویختند. هنوز گرد و غبار ننشسته بود که علی او را کشت و اصحاب آن شکاف همه با اسبهایشان پا به فرار گذارند.

جَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُذَكِّرُهُمْ أُمُورًا أَنْسَيْتُمْ يَوْمَ كَذَا؟ «آیا فراموش کرده‌اید روز احد را در وقتی که به مکان دور فرار می‌کردید و چهره خود را به احدی بر نمی‌گردانیدید و من در دسته دیگر در پشت سر شما، شما را صدا می‌زدم؟! آیا فراموش کرده‌اید روز غزوه خندق را در وقتی که دشمنان از بالای شما و از پائین شما آمدند و در وقتی که چشمها از اضطراب بدین سو و آن سو حرکت می‌کرد و دلها به حنجره‌ها رسیده بود؟! آیا فراموش کردید روز فلان را؟ و شروع کرد رسول خدا ﷺ اموری را برای آنها می‌شمرد و متذکرشان می‌ساخت که آیا فراموش کردید روز فلان را؟»

و مسلمین شروع کردند به گفتار به اینکه: خدا راست گفت، و رسول خدا راست گفت. ای پیغمبر خدا، ما فرمان نمی‌رسید به آنچه تو در آن فکر می‌کردی. تو داناتری به خدا و امر خدا از ما.

و چون در سال قضیه (عمره القضاء) رسول خدا ﷺ داخل مکه شد و سر خود را تراشید، فرمود: این است وعده‌ای که به شما داده‌ام، و چون روز فتح مکه شد و کلید کعبه را گرفت، گفت: بگوئید عمر بن خطاب نزد من بیاید؛ به او گفت: این است آنچه به شما گفتم. و چون در حجة الوداع در زمین عرفات وقوف کرد، گفت: ای عمر، این است آنچه به شما گفتم.^{۱، ۲}

۱- «مغازی» واقدی، ج ۲، ص ۶۰۹.

۲- شیخ مفید در «ارشاد» طبع سنگی ص ۸۲ آورده است که چون بعد از فتح مکه رسول خدا ﷺ طائف را محاصره کرد، در حال حصار طائف که ده روز و اندی طول کشید، آن حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را برای شکستن بتهای اطراف فرستاد. امیر المؤمنین بتها را شکست و به حضور رسول خدا برگشت. چون رسول خدا او را دید تکبیر گفت و دستش را گرفت و با وی خلوت کرد و به پنهانی مدتی دراز با وی نجوی کرد و راز می‌گفت. عمر بن خطاب آمد و به رسول خدا گفت: اُتَاجِیْهِ دُونَنا، وَ تَخْلُو بِهِ؟! «تو بدون معیت ما با علی سخن به تنهایی می‌گوئی و بدون ما با او خلوت کرده‌ای؟!» حضرت فرمود: یا عمر ما انا انتحیته، بل الله انتحاه! «من با او نجوی نکردم بلکه خدا با او نجوی کرد.» عمر روی خود را بگردانید و می‌گفت: هَذَا كَمَا قُلْتُ لَنَا يَوْمَ الْحُدَيْبِيَّةِ: لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِِنْ شَاءَ اللَّهُ آمَنِينَ، فَلَمْ نَدْخُلْهُ وَ صُدُّدْنَا عَنْهُ. «این مانند همان

استدلال کنندگان بر فرار عمر می‌گویند: اگر عمر در روز احد فرار نکرده بود، رسول خدا به او نمی‌گفت: آیا فراموش کرده اید روز اُحدر در وقتی که به مکان دور می‌گریختید و چهره خود را به کسی بر نمی‌گردانید؟^۱

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شهادت داد بر اینکه جمیع کشته شدگان در غزوه اُحد اهل بهشت‌اند و نامه عمل آنها به خیر خاتمه یافته و از عهده امتحان برآمده‌اند و سعادت در دار آخرت برای آنها حتمی است.

اما این اختصاص به شهداء اُحد دارد نه هر کس که در اُحد شرکت کرده و مجاهده هم نموده باشد. زیرا ممکن است پس از احد امتحاناتی پیش آید و مغرورین به شخصیت و مقام و مدعیان به تقوا و صلاح از عهده آن آزمایش بر نیامده باشند و در نتیجه در آن نکات دقیق و باریک، متوجه عالم غرور بوده و نفس آنان با تمام سرمایه‌های سابقه به صورت یک فرعون در اُمت طلوع کند و در آن مرحله باریک انکار حق کند و انانیت خود را در برابر حق و انقیاد محض در برابر آن مقدم بدارد. در این صورت چگونه عاقبتشان به خیر خواهد بود اگر با این استکبار و بلندمنشی و خودپسندی چشم از جهان بر بسته باشند؟ گرچه در تزهّد شاخص و به علوم قرآن، وارد و سالیان دراز در صحبت رسول الله بسر برده باشند، همچنانکه شهدای بدر نیز اهل بهشتند نه هر کس که در بدر حضور داشته گرچه بعداً دچار امتحان شده و از آزمایش به سلامت رها نشده باشد.

← سخن تو در روز حدیبیه است که به ما گفتی: انشاءالله با امن و امان داخل مسجد الحرام می‌شوید، و ما داخل نشدیم و ما را از ورود در آن باز داشتند.» فناداه النَّبِيُّ: لِمَ أَقْلَ لَكُمْ أَنْتُمْ تَدْخُلُونَهُ فِي ذَلِكَ الْعَامِ «در این حال پیغمبر با صدای بلند از پشت سرش فریاد زد: من به شما نگفتم که شما در آن سال داخل مسجد الحرام می‌شوید!»

درباره نجوای رسول الله با امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام در «غایه المرام» از ص ۵۲۶ از طریق عامه هشت حدیث، و از ص ۵۲۷ از طریق خاصه هجده حدیث وارد است.

۱- «شرح نهج البلاغه» ابن ابی الحدید، طبع دار احیاء الکتب العربیّه، ج ۱۵، ص ۲۵. ابن ابی الحدید به طور تفصیل شرح غزوه اُحدر در همین مجلد از ص ۳ تا ص ۶۰ ذکر کرده است.

آیات وارده در قرآن راجع به مجاهدین بدر و بیعت رضوان (تحت شجره)، تمجید و تعریف فعلی و موقتی به حسب حال ایشان است نه مطلقاً و إلى الأبد، و در قضیه بدر شواهدی است و در أحد نیز شواهدی است.

از کسانی که در غزوه أحد نگریخت و به پیامبر هم کمک بسیار نمود طلحه بن عبیدالله است، اما پس از رسول خدا با امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ نقض بیعت کرد و خون هزاران بیگناه ریخته شد. و همچنین زُبَيرُ بْنُ عَوَّامٍ و عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص، باختلاف مراتبهم و درجاتهم.

روایت عجیبی را مالک در «موطأ» خود آورده است که از آن می توان به مناط کلبی، استفاده های بیشتری نمود:

حَدَّثَنِي عَنْ مَالِكٍ، عَنْ أَبِي النَّضْرِ مَوْلَى عُمَرَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ أَنَّهُ بَلَغَهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لِشُهَدَاءِ أُحُدٍ: هُوَلَاءِ أَشْهَدُ عَلَيْهِمْ. فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقُ: أَلَسْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ إِخْوَانَهُمْ؟ أَسَلَمْنَا كَمَا أَسَلَمُوا، وَ جَاهَدْنَا كَمَا جَاهَدُوا؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: بَلَى وَلَكِنْ لَا أُدْرِي مَا تُحَدِّثُونَ بَعْدِي؟! فَبَكَى أَبُو بَكْرٍ ثُمَّ بَكَى ثُمَّ قَالَ: أَيْنَا لِكَائِنُونَ بَعْدَكَ؟!^۱

۱- «موطأ» مالک، با تحقیق و تعلیق محمد فؤاد عبدالباقی، ج ۲، کتاب جهاد، باب الشهداء فی سبیل الله، ص ۴۶۱ و ص ۴۶۲، حدیث شماره ۳۲. و کتاب «تنویر الحوالک» سیوطی در شرح «موطأ» مالک، ج ۲، همین کتاب و همین باب، ص ۱۸ در صدر صفحه اصل حدیث و در ذیل آن شرح و تفسیر آن است.

و نظیر این روایت را با زیادتی، محمد بن عمر واقدی متوفی در سنه ۲۰۷ در کتاب «مغازی» ج ۱، ص ۳۱۰ ذکر کرده است. او می گوید: طلحه بن عبیدالله و ابن عباس و جابر بن عبدالله گفته اند: رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بر کشتگان أحد نماز خواند و گفت: انا علی هؤلاء شهید. «من بر سعادت و صحت طریق و ایمان و اسلام و بهشتی بودن این گروه گواهی می دهم!» ابوبکر گفت: یا رسول الله! ایسوا! اخواننا! اسلموا کما اسلموا، و جاهدوا کما جاهدوا؟ «ای پیامبر خدا! آیا این گروه برادران ما نیستند که اسلام آورده اند به مانند اسلام ما و جهاد کرده اند به مانند جهاد ما؟!» قال: بلی، ولكن هؤلاء لم يأكلوا من أجورهم شيئاً ولا أدري ما تحدثون بعدی؟! «گفت: آری ولیکن آنها هیچ چیز از مزدهای اعمالشان نخورده اند و من نمی دانم شما پس از من چه بدعت ها و حوادثی در دین ایجاد

←

«یحیی بن یحیی لیشی می‌گوید: حدیث کرد برای من مالک از ابونضر هم پیمان عمر بن عبیدالله که به او چنین رسیده است که: رسول خدا ﷺ درباره شهدای احد فرمود: اینها جمعیتی هستند که من شهادت می‌دهم بر آنها. ابوبکر گفت: ای رسول خدا! آیا ما برادران آنها نیستیم که اسلام آوردیم همان طور که آنان اسلام آوردند، و جهاد کردیم همان طور که آنان جهاد کردند؟! رسول خدا ﷺ گفت: آری! ولیکن من نمی‌دانم شما پس از من چه کاری را انجام می‌دهید؟! در اثر این کلام رسول خدا، ابوبکر گریه کرد باز هم گریه کرد و سپس گفت: آیا ما پس از تو زنده ایم؟!»^۱

محمد فؤاد عبدالباقی در تعلیقه خود گوید: ابن عبدالبر گفته است: این روایت در نزد جمیع روات، مرسل است ولیکن معنی آن مستند است از وجوه صحاح کثیری.^۲ و نیز این عبارت را سیوطی در شرح خود آورده است.^۳

و سیوطی در شرح خود در معنی هَوْلَاءِ أَشْهَدُ عَلَيْهِمْ می‌گوید: أَى أَشْهَدُ لَهُمْ بِالْإِيمَانِ الصَّحِيحِ وَ السَّلَامَةِ مِنَ الذُّنُوبِ الْمُؤَبِّقَاتِ وَ مِنَ التَّبْدِيلِ وَ التَّغْيِيرِ وَ الْمُنَافَسَةِ فِي الدُّنْيَا وَ نَحْوِ ذَلِكَ. قَالَ ابْنُ عَبْدِالْبَرِّ^۴. «ابن عبدالبر این قسمت حدیث را اینطور معنی کرده است که: یعنی من درباره شهدای احد شهادت می‌دهم به ایمان صحیح و سلامت از گناهان هلاک کننده و از تبدیل و تغییر و تنافس در دنیا طلبی و امثال

← می‌کنید؟! فبکی ابوبکر و قال: إنا لكائنون بعدك؟! «پس ابوبکر گریه کرد و گفت: آیا ما پس از تو زنده می‌مانیم؟!» و نیز واقدی در همین کتاب در ص ۳۰۹ آورده است که: رسول الله ﷺ درباره حمزه و سائر شهدای معرکه احد فرموده است: أنا الشَّهِيدُ عَلَى هَوْلَاءِ يَوْمِ الْقِيَمَةِ! «من گواه بر عاقبت به خیری این جماعت هستم در روز قیامت.»

۱- نظیر این روایت را ملاً علی متقی در «کنز العمال» طبع بیروت، ج ۱۱، ص ۱۷۹، حدیث ۳۱۱۲۲ از رسول خدا ﷺ آورده است که فرمود: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ الْقُبُورِ! لَوْ تَعْلَمُونَ مَا نَجَّاهُمْ اللَّهُ مِنْهُ مِمَّا هُوَ كَانَتْ بَعْدَكُمْ! هَوْلَاءِ خَيْرٌ مِنْكُمْ، إِنَّ هَوْلَاءِ خَرَجُوا مِنَ الدُّنْيَا وَ لَمْ يَأْكُلُوا مِنْ أَجُورِهِمْ شَيْئاً وَ خَرَجُوا وَ أَنَا الشَّهِيدُ عَلَيْهِمْ، وَ أَنْكُمْ قَدْ أَكَلْتُمْ مِنْ أَجُورِكُمْ وَ لَا أُدْرِي مَا تَحْدُثُونَ مِنْ بَعْدِي. (ابن المبارک - عن الحسن مرسلًا)

۲- «موطأ» مالک، با تحقیق محمد فؤاد عبدالباقی، ج ۲، ص ۴۶۱.

۳ و ۴- «تنویر الحوالک» ج ۲، ص ۱۸.

اینها.»

از این روایت اولاً می‌فهمیم که: جهاد در احد برای ابوبکر فائده‌ای نداشته و رسول خدا ﷺ امضای سلامت در دین، و رهائی از گناهان موبقه مهلکه، و از تغییر و تبدیل در عقیده و نیت، و حوادث، و تنافس و پیش افتادن در ریاست و حبّ جاه، و ایمان صحیح را درباره‌ی وی ننموده‌اند، و به عبارت مختصر امضای بهشتی بودن او را نکرده‌اند.

و ثانیاً چون پیامبر عالم به غیب بوده و از وقایع و حوادث سالیان درازی قبل از آن حادثه و واقعه خبر داده‌اند، عبارت ایشان که می‌گویند: من نمی‌دانم پس از من چه کاری انجام می‌دهید و چه حادثه‌ای می‌آفرینید، به منزله این است که: چون می‌دانم پس از من چه بدعت‌هایی به وجود می‌آورد و چه حوادثی پیا می‌کنید، فلهدا شما مانند شهدای احد که پاک و پاکیزه از جهان رفتند نیستید و بنابراین حتماً دوزخی خواهید بود!

و ثالثاً اگر ابوبکر مرد حقّ جو و حقّ طلبی بود، می‌بایست پس از این اخبار رسول خدا و گریه‌اش، از پیامبر پرسد: ما چه کاری انجام می‌دهیم؟ شما به ما راه نجات از آن حوادث و کوارث را نشان دهید، تا ما دچار به آن گناهان موبقه و مهلکه نگردیم و آن بدعتها را پیش نیاوریم و به سلامت بمانیم تا هم‌تراز شهدای احد روسپید و سرفراز باشیم! اما او سخن رسول خدا را قطع کرد و با گریه و گفتار به اینکه: ما پس از تو زنده نباشیم، مطلب را برید.^۱

۱- شیخ مفید در «امالی» طبع جامعة المدرّسین ص ۳۷ و ص ۳۸ با سند متصل خود روایت می‌کند از ابن ابی ملیکه از عائشه که گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌گفت: اِنِّي عَلِي الْحَوْضِ اَنْظُرُ مِنْ يَرِدُ عَلَيَّ مِنْكُمْ وَ لِيُقَطَّعَنَّ بِرِجَالِ دُونِي، فَاَقُولُ: يَا رَبُّ اَصْحَابِي اَصْحَابِي، فَيُقَالُ: اِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا عَمِلُوا بَعْدَكَ! اِنَّهُمْ مَا زَالُوا يَرْجِعُونَ عَلَيَّ اَعْقَابَهُمُ الْفَهْقَرَى. «من بر کنار حوض کوثر هستم که می‌نگرم افرادی از شما بر من وارد می‌شوند و بعضی از مردان را از من می‌بُزند و از دسترسی به من باز می‌دارند و من می‌گویم: ای پروردگار من! اینان اصحاب منند، اصحاب منند، در این

اینک که گفتار ما بدینجا رسید سزاوار است که یادی از آیه‌الله العظمی بروجردی - تغمده الله برضوانه و نعیمه - بنمائیم و مطلبی را که دوست ارجمند و گرامی و رفیق شفیق و راستین ما که صحبت بیش از چهل سال با ایشان داریم، یعنی حضرت آیه‌الله حاج شیخ اسمعیل معزّی ملایری - دامت برکاته - از ایشان نقل نمود، بیاوریم.

ایشان قریب به سی سال قبل برای من شفهاً بیان فرمودند و سپس به تقاضای

← حال گفته می‌شود: تو نمی‌دانی کارهایی را که پس از تو کرده‌اند! ایشان پیوسته و به طور مداوم به قهقری و جاهلیت برگشتند و از دین و آئین تو دست شستند.»

در تعلیقه گوید: مجلسی می‌گوید: بدانکه اکثر عامه برآنند که اصحاب پیغمبر همگی عادل می‌باشند، و گفته شده است: آنها هم مانند غیرشان هستند مطلقاً، و گفته شده است: آنها مانند غیرشان هستند تا هنگام ظهور فتنه‌ای که در میان علی و معاویه پیدا شد و اما پس از این واقعه، کسانی که در این قضیه داخل شده‌اند مطلقاً قبول نمی‌شوند. معتزله می‌گویند: صحابه همگی عادل هستند مگر آنان که دانسته شود که با علی علیه السلام جنگ کرده‌اند در این صورت مردود می‌باشند. و امامیه می‌گویند: صحابه مانند سایر افراد مردم هستند، در میان آنها (همچنانکه عادل وجود دارد) منافق و فاسق و گمراه نیز وجود دارد بلکه اکثریت آنها از این قبیل می‌باشند! و من گمان نمی‌کنم پس از اخبار متواتر معنوی‌ای که وارد شده است و از دو جانب شیعه و عامه به ثبوت رسیده است تو در صحت گفتار ما شکّی داشته باشی! - انتهی کلام مجلسی رضوان الله علیه.

شیخ محمد جواد مغنیه در کتاب «السّیعة والتّشیع» ص ۱۳ آورده است که در حدیث نبوی آمده است: انّ محمّداً یری یومَ القیمةِ أكثرَ أمتهِ تدخلُ النَّارَ. و حین یسألُ عن السّببِ یقالُ له: إنهم ارتدوا بعدك علی أذبارهم القهقری (کتاب الجمع بین الصّحیحین، الحدیث ۲۶۷). در «صحیح» بخاری ج ۴، ص ۱۴۴ و در ج ۸ ص ۱۵۱ آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به اصحابش فرمود: ستّبعون سنن من کان قبلکم شبراً بشبر و ذراعاً بذراع حتّی لو دخلوا جحر ضبّ لدخلتموه! قالوا: أتراهم اليهود والنّصارى؟! قال: فمن إذن؟ و در «صحیح بخاری» ج ۷، ص ۲۰۹ و «صحیح» مسلم در باب حوض آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: یوتی بأصحابی یوم القیمةِ إلى ذات السّمالم. فأقول: الی آینَ، فیقالُ إلى النَّارِ واللّه، فأقول: یا ربّ هؤلاء أصحابی! فیقال: أنّک لاتدری ما أحدثوا بعدک! فأقول: سحقاً لمن بدّل بعدی و لا أراه یخلص منهم إلّا مثل همّال النّعم. و در «سنن» ترمذی کتاب ایمان و «مسند» أحمد بن حنبل، ج ۳، ص ۱۲۰ و «سنن» ابن ماجه کتاب «فتن» ج ۲ حدیث شماره ۳۹۹۳ آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ستفترق أمتی إلى ثلاث و سبعین فرقة، کلّها فی النَّارِ إلّا فرقة واحدة.

بنده در نامه‌ای آن مطالب شفاهی را نوشته و به وسیله پست از قم به طهران فرستادند. و اینک دستخط ایشان حاضر است و حقیر مطلب زیر را از عین سواد نوشته ایشان ذکر می‌کنم:

بعد از بسمله و تحمید و صلوات و سلام و احوالپرسی و تعارفات معموله، این طور مرقوم داشته‌اند:

«و اما جریان حدیث: ظاهراً در سال ۱۳۷۸ هجری قمری بود که حقیر عازم زیارت بیت‌الله اعظم بودم. برای خداحافظی به محضر مرحوم آیه‌الله العظمی آقای بروجردی رحمته‌الله شرفیاب شدم و کتاب «مُوطَأ» مالک در دست ایشان بود. چند ورق زدند و کتاب را به بنده مرحمت فرمودند و گفتند: فلانی این حدیث را حفظ کن به دردت می‌خورد! و در ضمن مذاکرات فرمودند: ابوبکر از بس زیرک و ناقل بود خودش را به گریه زد و دنبال مطلب را قطع کرد. بنده هم حدیث را حفظ و ضبط کردم و پس از مشرف شدن به مکه، به جُدّه آمدم که به ایران حرکت کنیم، سرهنگی بود به نام سُنْبُل و سرپرست اداره امور حُجّاج بود، و هنگامی که من برای تسریح گذرنامه پیشش رفتم، کم‌کم سخن و گفتگو به اینجا کشید که ایشان سؤال کردند: شما شیخین را جزء حاضرین در بیعت رضوان می‌دانید؟!^۱

۱- در کتب عامّه بسیار به چشم می‌خورد که: شیخین در بیعت رضوان بوده‌اند و وعده رضی الله عن المؤمنین درباره آنها داده شده است، بنابراین از اهل بهشت می‌باشند. ما در پیرامون این موضوع به تفصیل بحث نموده‌ایم و گفته‌ایم که: اولاً رضایت در اینجا رضایت مقطعی و موقتی است بحسب حال فعلی. و آنچه در بهشت لازم است عدم عدول، و رضایت دائمی است که مسلماً با انحراف و گناه و آلودگی پس از این بیعت سازگار نمی‌باشد. و ثانیاً روایتی از رسول خدا نقل شد درج ۱۰ «امام‌شناسی» درس ۱۴۲ تادرس ۱۴۸، ص ۳۷۴ از «مستدرک» حاکم که در آنجا رسول اکرم به عمر می‌گویند: آیه اعملوا ماشتم اِنَّه بما تعملون بصیر از بهشتی بودنشان جلوگیری می‌کند. اینک در اینجا می‌گوئیم: به اجماع شیعه و عامّه عبدالله بن ابی رئیس المنافقین و الجاحدین اهل جهنّم است، و او در بیعت رضوان حضور داشته و با رسول خدا بیعت کرده است. اگر بنا بود مجرد بیعت در حدیبیه در تحت شجره، موجب بهشتی شدن باشد،

←

بنده گفتم: در بعضی احادیث وارد است که آنها حضور داشته‌اند و با رسول خدا ﷺ نیز بیعت کرده‌اند. گفت: با این وصف چرا آنها را اهل جهنم می‌دانید؟!

من گفتم: نه، اهل جهنم نمی‌دانیم. گفت: اهل بهشت می‌دانید؟! گفتم: نه؛ بهشت و جهنم مال خداست. ما نمی‌دانیم چه کسی را به بهشت و چه کسی را به جهنم می‌برد. **يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يَحْكُمُ بِمَا يُرِيدُ**. گفت: شما هیچ کس را یقین ندارید که به بهشت می‌رود؟ گفتم: چرا، ما یقین داریم که رسول خدا به بهشت می‌رود. گفت: از چه راه این را می‌گوئی؟ گفتم: اگر او که برگزیده خلاق است بهشت نرود، پس برای چه بهشت را خداوند خلق فرموده است؟! گفت: جز رسول‌الله کسی دیگر را یقین ندارید که به بهشت می‌رود؟

گفتم: **حَسَنٌ وَ حُسَيْنٌ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ** را نیز یقین داریم. گفت: به چه دلیل؟ گفتم: چون رسول خدا ﷺ فرمود: آن دو، آقایان جوانان اهل بهشتند. گفت: دیگر غیر از این دو هیچ کس را یقین ندارید که به بهشت می‌رود؟ گفتم: علی بن ابی طالب را نیز یقین داریم که به بهشت می‌رود. گفت: به چه دلیل؟ گفتم: چون ذیل این حدیثی که پیغمبر درباره حَسَنِین فرموده‌اند دارد که: رسول خدا فرمود: **أَبُوهُمَا خَيْرٌ مِنْهُمَا**. اگر آنها بهشت بروند، پدرشان که از آن دو بهتر است، به طریق اولی باید بهشت برود.

← باید وی هم از اهل بهشت باشد.

آیه‌الله سید شرف‌الدین عاملی در کتاب «النَّصُّ وَ الاجتهاد» طبع دوم ص ۱۵۳ در متن و تعلیقه گوید: در اَوَّل ذوالقعدة سنه ۶ از هجرت رسول خدا مهاجرین و انصار و غیر ایشان را از اعراب برای عمره تجهیز نمود. مجموعاً یکهزار و چهارصد نفر بودند؛ و از کسانی که با او بودند، مغیره بن شعبه و عبدالله بن ابی بن سلول بودند، و آنها با رسول خدا در زیر درخت بیعت نمودند. و در ص ۱۵۶ گوید: پیامبر از همگی که هزار و چهارصد تن بودند بیعت گرفت تا پای مرگ همگی بایستند، و در میان اینها کَهْفُ الْمُنَافِقِينَ: ابن سلول بود؛ و از تمام این جمعیت کثیر فقط یک نفر بیعت نمود، و او جد بن قیس انصاری بود.

گفت: دیگر کسی را باور ندارید که حتماً بهشت برود؟ گفتم: فاطمه زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ را نیز یقین داریم. گفت: به چه دلیل؟ گفتم: چون در حدیث دارد که پیغمبر فرمود: **فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي، مَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي، وَمَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللَّهَ - إِيخ.** اگر فاطمه را خدا به جهنم ببرد، فاطمه و پیغمبر را اذیت کرده و هرگز خدا پیغمبر را اذیت نمی‌کند.

گفت: خبیث، فقط ابوبکر و عمر را قطع نداری که به بهشت می‌روند؟ گفتم: من خبیث تراز خودم را نگاه می‌کنم و آن تو هستی! شما باید همیشه از روی دلیل و مدرک صحبت کنی و تعصب را کنار بگذاری. اگر پیغمبر و ابوبکر در بهشت رفتن ابوبکر شک داشته باشند تو می‌گوئی: من یقین داشته باشم؟ گفت: در کجا دارد که این دو در بهشت رفتن او شک داشته‌اند؟! من حدیث را خواندم و گفتم: نه تنها از این حدیث معلوم می‌شود که پیغمبر شک داشته‌اند، بلکه استشمام عدم ایمان و دخول در جهنم آنان نیز می‌شود. چون بالصّراحه رسول الله می‌فرماید: شهادت نمی‌دهم.

علی ایّ حال با این حدیث شما به من می‌گوئی: یقین داشته باشم؟! اگر ابوبکر شک ندارد، چرا سؤال کرد؟ اگر رسول خدا شک ندارد چرا فرمود: نه؟ و نیز از این حدیث معلوم می‌شود که بیعت با رسول و قتال با دشمنان دین و أداء سائر فرائض، نفعش موقوف به این است که انسان تا آخر عمر کاری که بر خلاف رضای خدا و پیغمبر است انجام ندهد و الاً ممکن است بعضی معاصی اثر عبادات سابق را خنثی کند.

بعداً ایشان گفتند: این حدیث را به من نشان دهید! گفتم: «مَوْطَأً» مالک را بیاور تا به تو معرفی کنم. خلاصه بنده در برگشتن، قضیه را خدمت مرحوم آیه الله العظمی عرض کردم و ایشان هم خیلی مسرور شدند.»

تا اینجا نامه ایشان درباره این حدیث خاتمه می‌یابد. ایشان گفتند: چون سال بعد به حج مشرف شدم، سرهنگ سنبل را ملاقات کردم و از حال او پرسیدم. گفت:

من حدیث را در «موطأ» مالک پیدا کرده‌ام.^۱

در اینجا اشاره به چند نکته لازم است:

نکته اول: دهخدا در «لغتنامه» خود در ماده ذوالفقار از ترجمه «تاریخ طبری»

۱- عالم خبیر و متضلع مصری شیخ محمود ابوریّه در کتاب گرانقدر «أضواء علی السنّة المحمّدیّة» طبع دوم ص ۲۹۵ و ۲۹۶ گوید: شافعی گوید: صحیح‌ترین کتاب پس از کتاب الله، «موطأ» مالک است.* و دهلوی در «حجّة الله البالغة» گوید: طبقه اول از کتب حدیث منحصر است در سه کتاب: «موطأ»، و «صحیح» بخاری و «صحیح» مسلم. و طبقه دوم به قدر و قیمت طبقه اول نمی‌رسد ولیکن در رتبه پس از آنهاست و عبارتند از «سنن» ابی داود، و ترمذی، و نسائی. و طبقه سوم مسانید و مصنفاتی است که قبل از بخاری و مسلم تصنیف شده است و یا در آن زمان و بعد از آن بوده است اما میان احادیث صحیحه و حسنه و ضعیفه و معروفه و غریبه و شاذّه و منکره و خطا و صواب را جمع نموده است. و در میان آنها نیز ثابت و مقلوب وجود دارد. و عمل و کار محدثین مستند به طبقه دوم از احادیث است. سیوطی در «تنویر الحوالک» از قاضی ابوبکر بن عربی نقل کرده است که او گفته است: اولین اصل در کتب حدیث «موطأ» است، و بخاری اصل دوم شمرده می‌شود. مالک یکصد هزار حدیث روایت کرده است و از میان آنها ده هزار حدیث برگزیده است. و سپس پیوسته آنها را بر کتاب و سنّت (یعنی سنّت عملیّه) عرضه می‌داشته است تا آنکه به ۵۰۰ حدیث رسید - یعنی حدیث مسند** در روایت ابن الهباب آمده است که: پیوسته مالک آن روایات را بر کتاب و سنّت عرضه می‌داشت و با آثار و اخبار می‌سنجید و آزمایش می‌نمود تا به ۵۰۰ حدیث بازگشت.

* و در اینجا روایات دیگری آمده است که: در روی زمین پس از کتاب خدا کتاب صحیحی همچون «موطأ» نیامده است و من در روی زمین کتابی را که صواب آن بیشتر باشد از کتاب مالک نیافته‌ام. کتابی در روی زمین نزدیکتر به قرآن از کتاب مالک نیست. پس از کتاب الله کتابی ثمر بخش‌تر از «موطأ» نیست. و گروهی بر «موطأ» نام صحیح نهاده‌اند. (شرح زرقانی بر موطأ، ج ۱، ص ۹).

** حدیث مسند حدیثی است که صحابی به رسول اکرم نسبت می‌دهد و سند آن تا صحابی در ظاهر متصل می‌باشد، و حدیث مرسل حدیثی است که از سلسله سندش صحابی ساقط شده است و راوی تابعی آن را مباشرة از رسول خدا روایت می‌نماید، و حدیث موقوف حدیثی است که به صحابی نسبت داده شده است قولاً یا فعلاً و یا مانند آن، متصل باشد یا منقطع. و حدیث مرفوع حدیثی است که صحابی در آن از رسول خدا خبر می‌دهد. (شیخ محمود ابوریّه)

حکایت کرده است که: در غزوه احد به ابوبکر و عمر جراحت رسید و بازگشتند.^۱ بازگشتن ابوبکر و عمر از جنگ معلوم شد ولی جراحت رسیدن به آنها کذب محض است. یا در ترجمه «تاریخ طبری» تعمد بر تحریف شده است و یا در نقل از ترجمه. به هر حال اینک نزد حقیر دو دوره مختلف از «تاریخ طبری» موجود است و در هیچکدام چنین مطلبی نیست و نیز در تاریخ «البدایة و النهایة» ابن کثیر دمشقی با شدت تعصبش در سنی‌گری نیست و در «سیره حلبیه» و «سیره ابن هشام» نیست و در تاریخ «کامل التواریخ» ابن اثیر جزری و «روضه الصفا» میر خوانند، و «حسیب السیر» خواند میر و «تاریخ مسعودی» و «تاریخ یعقوبی» و حسی در «مغازی» واقدی که قدیم‌ترین اسناد تاریخی است به این مطلب اشاره‌ای هم نشده است، و ابن ابی‌الحدید در «شرح نهج البلاغه» نیاورده است.^۲

نکته دوم: ما در اینجا فقط از آیه: و ما محمد الرسول و شأن نزول آن در غزوه احد ذکری نمودیم اما تمام خصوصیات و وقایع روز احد بسیار است، هر کس به تاریخ مفصل آن بپردازد می‌بیند که مشرکین قریش در این روز با مسلمین جنگ نکرده‌اند بلکه قصابی نموده‌اند و در زیر ساطور خود تکه‌تکه کرده‌اند. معذک پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در صدد خونریزی و کشتار نبود و در مقام تلافی و فرونشاندن احساسات نبود، فقط او دفاع می‌کرد. هر وقت حمله می‌کردند دفاع می‌نمودند، و پس از پایان جنگ دستور قتل و غارت و یورش نداد. زیرا مأموریت او از جانب خداوند کشتار نبود، مأموریت او هدایت و ارشاد آنان به اسلام بود که با اخلاق عظیم و صفات کریمه خود همانها را مسلمان کرد و بسیاری از سرکردگان آن جیش همچون خالد بن ولید و عکرمة بن ابی‌جهل مسلمان شدند. حالا شما ببینید چقدر مأموریت او دقیق است، که هم باید دفاع کند و بکشد و هم باید دست نگه دارد به

۱- حرف ذال، ص ۸۶ ستون سوم.

۲- همانطور که قبلاً گذشت داستان غزوه احد را ابن ابی‌الحدید مفصلاً در «شرح نهج البلاغه» از طبع داراحیاء الکتب العربیة ج ۱۵، از ص ۳ تا ص ۶۰ آورده است.

امید اسلام و هدایتشان.

همه آن کافران از ارحام بلکه بعضی از ارحام قریب رسول خدا بودند و در حقیقت حکم وصله تن و فرزند را داشتند اما فرزند خودخواه و مغرور، که برای اطفاء نور پیامبر قریب پانصدکیلومتر از مکه به مدینه حرکت می‌کنند آن هم با چنین کیفیتیی برای آنکه ریاست و امارت دست تو نیفتد و مازیر بار حکم تو نرویم.

اما این جهالت بود، جهالت عمیق توأم با صفات کبر و حسد و کینه توزی و انتقام و طمع. و در برابر این همه زشتیها پیامبر می‌فرمود: **اللَّهُمَّ اهدِ قَوْمِي فَاِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ**.^۱ «بار پروردگار من! قوم مرا هدایت کن، زیرا این کردار آنها ناشی از جهل است.»

ابن ابی الحدید، از واقدی نقل می‌کند که: سعد بن ابی وقاص می‌گوید: سوگند

۱- «روضة الصفا» میرخواند طبع سنگی، جلد دوم و در «سفينة البحار» ج ۱، ص ۴۱۲ گوید: قال القاضي عياض في «الشفاء»: وروى أنه لما كسرت رباعيته و شجَّ وجهه يوم أُحد، شقَّ ذلك على اصحابه شديداً و قالوا: لو دعوت عليهم! فقال: إني لم أبعث لَعاناً ولكني بعثت داعياً و رحمة. اللهم اهد قومي فإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ! ثم قال القاضي بعد رواية أخرى قريية من ذلك، انظر ما في هذا القول من جماع الفضل و درجات الإحسان و حسن الخلق و كرم النفس و غاية الصبر و الحلم اذ لم يقتصر صلى الله عليه وآله على السكوت عنهم حتى عفى عنهم ثم أشفق عليهم و رحمهم و دعا و شفع لهم فقال: اللهم اغفر أو اهد، ثم أظهر بسبب الشفقة و الرحمة بقوله: لقومي، ثم اعتذر عنهم بجهلهم فقال: فإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ.

أقول: چه خوب شاعر پارسی زبان در وصف آنحضرت سروده است:

ای قمر طلعت و مکی مطلع	مَدَنی مهد و یمانی برقع
شَقَّةٔ برقع تو برق افروز	لمعة نور رُخت برقع سوز
لیسلة القدر ز مویت تاری	وحی منزل ز لب ت گفтары
با تو آنان که در جنگ زدند	دُر دندنان تو را سنگ زدند
گوهرین جام لب ت را خستند	ساغر دولت خود بشکستند
دُر دندانت به خون پنهان شد	رشتهٔ لؤلؤ تو مرجان شد
گوئیا صیرفی مُلک و مَلک	زد از آن سنگ زرت را به محک
لاجرم حَقَّةٔ از ضربت سنگ	اهد قومی به برون داد آهنگ

به خدا که من خیلی حریص بودم در غزوه احد برادرم عُبْتَبَةُ بن ابی وقَّاص را که از معاندین سرسخت و دشمنان صلیبی اسلام و پیامبر بود، بکشم و به قدری به اینکار حریص بودم که مانند آن برای من پیش نیامده است و می دانستم که برادرم عاق پدر است و بسیار بد اخلاق است. دوبار صفوف مشرکین را شکافتم تا به او دست یابم اما وی مانند روباه خود را به این طرف و آن طرف می زد و از من مخفی می داشت. در بار سوم که خواستم حمله کنم و او را به چنگ آورم، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به من گفت: يَا عَبْدَ اللَّهِ مَا تُرِيدُ؟! أَتُرِيدُ أَنْ تُقْتَلَ نَفْسَكَ؟! «ای بنده خدا چکار می خواهی بکنی؟ آیا می خواهی خودت را بکشی؟!» من دست برداشتم. و رسول خدا فرمود: خداوندا، تا یکسال آنها را زنده مگذار!^۱

ابن ابی الحدید از واقعی نقل می کند که: چون رسول خدا بر سر جنازه حمزه مثله شده شکم پاره شده آمدند و آن منظره فظیح و فجیع را دیدند، ابوقتاده انصاری برخاست و شروع کرد به سب و لعن و شتم قریش؛ و در تمام این گفتارها پیامبر به او اشاره می کرد: بنشین تا سه بار فرمود: بنشین! آنگاه رسول خدا فرمود: يَا أَبَا قَتَادَةَ! إِنَّ قُرَيْشًا أَهْلُ أَمَانَةٍ، مَنْ بَغَاهُمْ الْعَوَاثِرُ كَبَّهُ اللَّهُ لِفِيهِ! وَعَسَى أَنْ طَالَتْ بِكَ مُدَّةٌ أَنْ تَحْقِرَ عَمَلَكَ مَعَ أَعْمَالِهِمْ، وَفِعَالِكَ مَعَ فِعَالِهِمْ! لَوْلَا أَنْ تَبْطُرَ قُرَيْشٌ لِأَخْبَرْتَهُمَا بِمَا لَهَا عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى «ای ابوقتاده! قریش اهل امانت هستند، کسی که برای آنها دامهائی بگسترد خداوند او را بر روی دهانش واژگون میکند. و امید است که اگر خداوند به تو عمر دهد عملت را در مقابل اعمال آنها حقیر بشماری و کارهایت را در برابر کارهایشان کوچک بدانی. و اگر کبر و خودپسندی قریش را نمی گرفت من آنان را به مقامات و درجاتشان در نزد خدا خبر میدادم.»

ابوقتاده گفت: واللہ یا رسول اللہ! من غضب نکردم مگر از برای خدا و رسول او

۱- «شرح نهج البلاغه» طبع دار احیاء الکتب العربیة ج ۱۵، ص ۵.

۲- عاشر، حفره ای است که برای شیر حفر می نمایند. به معنی چاه نیز آید. جمعش عواثر و عواثر است.

در وقتی که دیدم بر سر حمزه چه آورده‌اند! رسول خدا ﷺ فرمود: راست می‌گوئی! **بِئْسَ الْقَوْمُ كَانُوا لِنَبِيِّهِمْ** «بدقومی برای پیغمبرشان بوده‌اند»^۱

نکته سوم: ابن ابی الحدید از واقدی آورده است که: گویند: آن کس که پیشانی رسول الله را شکافت **ابن شهاب** بود، و آن کس که باطن دندان رباعی او را شکست و لبان پیامبر را خون آورد **عُتْبَةُ بن ابی وقاص** بود، و آن کس که دو برآمدگی استخوانهای گونه‌های حضرت را شکست تا حلقه‌های کلاه خود در آن فرو رفت **ابن قَمِیْئَةَ** بود و خون از شکست پیشانی حضرت به طوری جاری شد که محاسنش را آغشته کرد. و سالم غلام ابوحدیفه خون را از چهره او می‌شست و رسول خدا می‌فرمود: **كَيْفَ يُفْلِحُ قَوْمٌ فَعَلُوا هَذَا بِنَبِيِّهِمْ وَ هُوَ يَدْعُوهُمْ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى؟** «چگونه ممکن است سعادت‌مند شوند قومی که اینگونه با پیغمبرشان عمل می‌کنند در حالی که او آنها را به خدا می‌خواند؟!»

پس این آیه نازل شد: **لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبُهُمْ فَأِنَّهُمْ ظَالِمُونَ**^۲،^۳ «تو به هیچ وجه صاحب اختیار نیستی! خداست که اگر بخواهد از آنان می‌گذرد و اگر بخواهد ایشان را عذاب می‌کند به سبب آنکه ستمکارند.»

در اینجاست که مقام عزت و عظمت ذات اقدس احدیت حتی یک خواهش هم برای پیامبرش باقی نمی‌گذارد و حکم به عدم رستگاری و فلاح را از او می‌گیرد و جداً می‌گوید: تو بنده من هستی و حق دخالت در امر مرا نداری! به چه مناسبت حکم به عدم فلاح ایشان کردی؟! منم که خداوندم. منم که دارای عزت و جلالم. در

۱- «شرح نهج البلاغة» طبع داراحیاء الکتب العربیة، ج ۱۵، ص ۱۷ و ص ۱۸.

۲- آیه ۱۲۸، از سوره ۳: آل عمران.

۳- «شرح نهج البلاغة» ج ۱۵، ص ۴، و نیز ابن هشام در «سیره»، ج ۳، ص ۵۹۷، و میرخواند در «روضه الصفا» طبع سنگی ج ۲، و طبری در «تاریخ» طبع دارالمعارف مصر، ج ۲، ص ۵۱۵ آورده است. و واقدی در «مغازی» ج ۱، ص ۳۲۰ پس از ذکر این آیه مبارکه تا **فَأِنَّهُمْ ظَلِمُونَ** در تفسیر آن گوید: یعنی آن کسانی که در روز اُحد هزیمت نمودند.

عظمت من حتی یک خواهش و یک حکم غیر، گرچه از پیامبر خاتم الانبیاء و المرسلین باشد، وارد نمی‌شود.

نکته چهارم: شیخ طبرسی: امین الاسلام ابوعلی فضل بن حسن، در کتاب «إعلام الوری» از حضرت صادق علیه السلام آورده است که: در روز أحد همه مردم از رسول خدا فرار کردند و رسول خدا خشمگین شد به خشم شدیدی، و كَانَ إِذَا غَضِبَ انْحَدَرَ مِنْ وَجْهِهِ وَ جَبْهَتِهِ مِثْلَ اللُّؤْلُؤِ مِنَ العَرَقِ. «و عادت پیغمبر این بود که چون غضب می‌کرد از صورت و پیشانی‌اش مانند دانه‌های لؤلؤ عرق می‌ریخت.»

پیامبر نگاهی نمود، دید فقط علی علیه السلام در کنار اوست، گفت: مَا لَكَ لَمْ تَلْحَقْ بِبَنِي أَبِيكَ؟ «چرا تو به پسران پدرت ملحق نشدی؟!» علی علیه السلام عرض کرد: يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَكْفُرُ بَعْدَ الإِسْلَامِ؟ إِنَّ لِي بِكَ أُسْوَةً^۱ - الحديث^۱ «آیا بعد از اسلام، کافر شوم؟ من به تو تأسی دارم.»

با اینکه می‌دانیم آن مقام و عظمت و ایثار و برادری و فداکاری و آن سوابق رخشنده مولای متقیان علیه السلام را، ولی اینجا جای عزت است، و رسول خدا در آن مقام وحدت منیع نمی‌تواند غیری را حتی به عنوان علی ببیند. و لهذا می‌گوید: چرا تو زرفتی؟! مگر اینکه علی در اینجا عین نفس پیامبر شود و همین هم شد و عرض کرد: من با تو هستم! من تأسی به تو دارم!

این خطاب از جانب رسول خدا باید بشود و آن پاسخ هم از امیر موحدین باید داده شود، نظیر خطاب سید الشهداء علیه السلام در ليله عاشورا به برادرش ابوالفضل و اولاد عقیل.

نکته پنجم: ابن هشام در «سیره» آورده است که: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله بدن مثله شده حمزه را دیدند گفتند: لَوْلَا أَنْ تَحَزَنَ صَفِيَّةُ، وَ يَكُونُ سُنَّةً مِنْ بَعْدِي لَتَرَكْتُهُ حَتَّى يَكُونَ فِي بُطُونِ السَّبَاعِ وَ حَوَاصِلِ الطَّيْرِ، وَ لَئِنْ أَظْهَرَنِي اللَّهُ عَلَى قُرَيْشٍ فِي مَوْطِنٍ مِنْ

۱- «إعلام الوری بأعلام الهدی» ص ۹۱.

الْمَوَاتِنِ لَمْ تُكَلِّمْ بِثَلَاثِينَ رَجُلًا مِنْهُمْ! «اگر صفیه خواهر حمزه غمگین نمی شد، و اگر این عمل بعد از من سنت نمی شد، من جسد حمزه را وامی گذاردم تا مکانش شکم درندگان و معده های مرغان آسمان باشد. و اگر در محلی از محل ها خداوند مرا بر قریش نصرت دهد، به ازاء مثله ای که از حمزه نمودند سی تن از آنان را مثله می کنم.»

ابن هشام از ابن اسحاق آورده است که این آیه فرود آمد: **وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ. وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِمَّا يَمْكُرُونَ.**^{۲، ۳}

«و اگر شما پاداش عقوبت به کسی می دهید باید عقوبتتان به مقدار و اندازه ای باشد که خودتان عقوبت شده اید، و هر آینه اگر صبر و تحمل کنید و از عقوبت صرف نظر کنید البته آن برای صابرین و شکیبایان خوب و مورد انتخاب و اختیار است. و شکیبا باش؛ و نیست شکیبائی تو مگر به واسطه مدد و نیرو از جانب خدا، و بر مشرکان غمگین مباش و از آنچه مکر و خدعه بجای می آورند خودت را در ضیق و تنگی میفکن.»

در اینجا نیز می بینیم در سایه ذلّ عبودیت محضه، خداوند پیامبرش را قرار داده است و به وی خطاب می کند که: تو حقّ حکفرمائی نداری، حکم به دست خداست و او این طور معین کرده است که جزا و مکافات باید به قدر جرم باشد نه بیشتر اما در عین حال، رفع ید از مکافات بسیار بهتر و برای مؤمنین به خدا

۱- «سیره» ابن هشام، ج ۳، ص ۶۱۰ و ص ۶۱۱، و طبری در «تاریخ» طبع دارالمعارف مصر، ج ۲، ص ۵۲۹ آورده است که: صفیه خواهر پدر و مادری حمزه بود و رسول خدا به زبیر پسر صفیه فرمود: مادرت را دیدار کن و او را برگردان و مگذار جسد مثله شده حمزه را ببیند. زبیر مادر را دیدار کرد و پیام را داد. اما صفیه گفت: چرا برگردم؟ این در راه خدا کم و کوچک است. فما أرضانا بما كان من ذلك! لا تحسبن ولا صبرن إن شاء الله.

۲- آیه ۱۲۶ و ۱۲۷، از سوره ۱۶: نحل.

۳- «سیره» ابن هشام، ج ۳، ص ۶۱۱.

پیوسته پسندیده است.

این آیه هم بر اساس قانون عدالت و هم بر اصل قانون اخلاق کریم است، و این دو قانون هر دو محمود و پسندیده است و به طریق اولی باید در پیغمبر خدا که متخلّق به اخلاق خداست تجلّی کند، و بهتر و بیشتر از همه کس باید او عامل بدین عمل گردد. فلذا در ناحیه عبودیت مطلقه اش اظهار می کند: صبر می کنم. و در هر موطن و محلّی رسول خدا صبر می نمود و کارهای خود را بر اساس انتقام انجام نمی داد و پیوسته با جمیع خلق خدا با نظر مواسات و مساوات رفتار می نمود. صَلَّی اللَّهُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ!

در تواریخ همگی آمده است که رسول الله ﷺ فرمود: اگر دستم برسد سی نفر از آنان را مثله می کنم؛ مگر در «رَوْضَةُ الصِّفَا» که هفتاد نفر وارد است. و شاید درجه و مقام احسان از این گونه صبرها و تحمّل ها نصیب مؤمن شود، چون بلافاصله پس از این دو آیه می فرماید: إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ.^۱ «خداوند معیت دارد با کسانی که تقوی پیشه دارند و با کسانی که محسن هستند.»

در روایت از رسول خدا ﷺ از مقام احسان پرسیدند، در جواب فرمود: اَعْبُدِ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ، فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ! «معنی و مفاد احسان آن است که: طوری خدا را عبادت کنی که گوئی او را می بینی، و اگر نمی توانی بدین گونه عبادت کنی، لااقل او را طوری عبادت کن که بدانی او تو را می بیند.»

باری، مراد و منظور ما در اینجا از تطویل قضیه غزوه احد در شرح آیه وافی هدایه: وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ^۲ این بود که دانسته شود: یگانه فاتح و دلسوز صمیم و فداکار و از خود گذشته و دلباخته و دل و جان داده به

۱- آیه ۱۲۸، از سوره ۱۶: نحل.

۲- آیه ۱۴۴، از سوره ۳: آل عمران.

رسول خدا، و یگانه حامی و محامی و مدافع حقیقی اسلام و قرآن، امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بود، و ابوبکر و عمر و عثمان از فراریان بوده‌اند، و آیه: **وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ... أَفَأَنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا** درباره ایشان و همقطاران و هم مرزانشان فرود آمده است.

اینان که پس از رسول خدا سنگ اسلام را به سینه می‌زدند و فریاد وا اسلامای آنان بلند بود دیروز پیغمبر را تنها گذاشته و در میان صفوف آهن و آتش به دست دلیران و رزمجویان مشرک قریش سپردند و جان شیرین خود را برداشته و به گفتار خود مانند آرزویّه (بزماده) بر فراز کوه پای به هزیمت نهادند.

بدون جهت و علت نیست که رسول خدا صلی الله علیه و آله در بستر مرگ که کاغذ و کتف و دوات می‌طلبد تا امر علی بن ابی طالب را محکم کند، او را به هجر و هذیان و یاوه نسبت می‌دهند؛ در این حال رسول خدا این آیه را برای پاره جگرش فاطمه زهرا علیها السلام می‌خواند و به او می‌گوید: فاطمه جان! این آیه را بخوان: **وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ** تا آخر آیه.

شیخ کبیر، مفسر عظیم صاحب «مجمع البیان»: امین الاسلام ابی علی فضل بن حسن طبرسی - قدس الله نفسه - در کتاب نفیس و ممتع خود «اعلام الوری» گوید: علی بن ابی طالب علیه السلام سر رسول خدا را در دامن خود گذارد. رسول خدا بیهوش شد و فاطمه با تمام وجود خود بدو روی آورده در سیمایش نگاه می‌کرد و ناله می‌نمود و می‌گریست و می‌گفت:

وَ أَيْبُضُ يُسْتَسْقَى الْغَمَامَ بِوَجْهِهِ **ثِمَالُ الْيَتَامَى عِصْمَةٌ لِلْأَرَامِلِ**

«او سپیدروئی است که از برکت سیمای او از ابر، باران طلب می‌شود. اوست ملاذ و پناه یتیمان، و حافظ و پاسدار بیوه‌گان و ضعیفان.»

رسول خدا صلی الله علیه و آله چشمان خود را گشود و با آواز ضعیف و آرامی فرمود: **يَا بَيْتِي! هَذَا قَوْلُ عَمِّكَ أَبِي طَالِبٍ، لَا تَقُولِيهِ! وَلَكِنْ قَوْلِي: وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَأَنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ.** «ای نور چشمم، دخترکم! این سخن

عمویت ابوطالب است، آن را مگو، ولیکن بگو: و نیست محمّد مگر فرستاده‌ای از جانب خدا که پیش از وی فرستادگانی آمده‌اند و گذشته‌اند، پس اگر بمیرد و یا کشته شود آیا شما به همان جاهلیت و دوران بربریت پیش خود بازگشت می‌کنید؟!۱

فاطمه گریه‌ای طولانی نمود. رسول خدا به او اشاره کرد که جلو بیا. فاطمه نزدیک پیامبر شد و رسول خدا با او در پنهانی رازی گفت که چهره‌اش برافروخته و خوشحال شد.^۱ و در این حال که دست راست امیرالمؤمنین علیه السلام در زیر حَنَك رسول خدا بود، رسول خدا جان داد و امیرالمؤمنین علیه السلام نفس رسول خدا را که بیرون آمد به سوی چهره خود برده و صورت خود را با آن مسح نمودند. و سپس جسد او را مستقیم و راست نموده و چشمانش را بهم نهادند، و ازارش را بر رویش گسترده و مشغول امر تجهیزات از غسل و کفن او شدند.

چون از فاطمه علیها السلام پرسیدند: رسول خدا به تو چه گفت که غصّه‌ات زدوده شد و خوشحال شدی؟! فاطمه گفت: پدرم به من خبر داد که: تو اولین کسی می‌باشی از اهل بیت من که به من ملحق می‌شود و بعد از من مدّت زیادی عمر نخواهی کرد تا به من می‌رسی. این خبر رسول خدا بشارتی بود برای من که مرا خوشحال نمود.^۲

۱- بخاری در «صحیح» خود، طبع بولاق ج ۶ باب مرض النبی از کتاب النبی ص ۱۰ با سند خود از عائشه روایت می‌کند که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در آن مرضی که به رحلتش انجامید فاطمه علیها السلام را به نزد خود خواست و با او در پنهانی راز گفت. فاطمه گریه کرد، و سپس او را خواند و با او در پنهانی راز گفت، و فاطمه علیها السلام خندید، و ما از فاطمه علتش را جویا شدیم. فاطمه گفت: پیامبر به من در پنهانی گفت من در این مرض می‌میرم و من گریه کردم و سپس به من در پنهانی گفت: من اولین کسی هستم از اهل بیت او که به دنبال او می‌روم و من خندیدم.

۲- «إعلام الوری بأعلام الهدی» ص ۱۴۳. و این داستان را نیز شیخ مفید در «ارشاد» طبع حروفی اسلامیّه سنه ۱۳۶۴، در ص ۱۷۳ ذکر نموده است. و ابن سعد در «طبقات» ج ۲، ص ۱۹۳، با سند خود از ابن عباس آورده است که چون سوره **إذا جاء نصر الله و الفتح** نازل شد رسول الله صلی الله علیه و آله فاطمه را طلب کردند و به او گفتند خبر مرگ من به من داده شده است. فاطمه می‌گوید: من گریه کردم، رسول خدا فرمود: گریه مکن چون تو اولین کسی هستی که به من ملحق

در اینجا معلوم است که رسول خدا نمی‌خواهد فاطمه را از حقیقت و مفاد آن‌شعر راقی و عالی ابوطالب علیه السلام منع کند. می‌خواهد بفهماند که روزگار خطیری در پیش‌داری و به عقب برگشتگان از اسلام طبق این آیه تو را می‌کشند و حَقَّت و حَقُّ شوهرت را غصب می‌کنند و همه آنها به بربریت و جاهلیت بازمی‌گردند و تو و علی بن ابیطالب از شاکرین هستید و ذیل آیه **وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ** برای شما خواهد بود.

چگونه متصور است رسول خدا دخترش را از شعر یگانه حامی و مُعین و ناصرش در مکه منع کند در حالی که خودش وقتی که یاد این شعر ابوطالب نمود به قدری فرحناک شد که از شدت فرح خندید؟

علی بن عیسی اربلی درباب معجزات رسول خدا آورده است که: از جمله معجزات، آمدن باران است به دعای رسول‌الله صلی الله علیه و آله در وقتی که اهل مدینه را خشکی رسید، و از وی طلب باران کردند و شکایت به سوی او بردند. آن حضرت دعا فرمود، باران آمد به حدی که ترسیدند خانه‌هایشان خراب شود.

دوباره از او خواستند تا دعا کند و باران بایستد. آن حضرت به خدا عرض کرد: **اللَّهُمَّ حَوَالَيْنَا وَ لَا عَلَيْنَا. فَاسْتَدَارَ حَتَّى صَارَ كَالْإَكْلِيلِ وَ الشَّمْسُ طَالِعَةٌ فِي الْمَدِينَةِ، وَ الْمَطَرُ يَجِيءُ عَلَيَّ مَا حَوْلَهَا. يَرَى ذَلِكَ مُؤْمِنُهُمْ وَ كَافِرُهُمْ.** «بار پروردگارا، این باران بر اطراف ما ببارد نه بر ما. در این حال ابرها کنار رفتند و به صورت دایره‌ای شکل همچون تاج اطراف مدینه را احاطه کردند، و در مدینه خورشید درخشان بود، و در

← می‌شوی! فاطمه می‌گوید: من خندیدم و رسول‌الله فرمود: «اذا جاء نصر الله و الفتح» و جاء اهل الیمن و هم ارق أفئدة و الايمان یمان، و الحکمة یمائیة. «زمانی که نصرت و ظفر خداوند بیاید...» و در این حال اهل یمین بیایند که ایشان دارای عواطف لطیف هستند و ایمان از مردم یمین است و حکمت از ناحیه یمین می‌باشد «تو حاضر برای ارتحال به سوی خدایت باش، و با حمد و ستایش پروردگارت تسبیح گوی که حَقًّا او بسیار قبول کننده توبه و رجعت به سوی اوست.»

حومه مدینه باران می بارید. و این داستان را مؤمن و کافر مشاهده نمودند.»
 در این حال رسول خدا خندید و گفت لِلَّهِ دَرُّ أَبِي طَالِبٍ لَوْ كَانَ حَيًّا قَرَّتْ عَيْنَاهُ.
 «خدا رحمتش را بر ابوطالب بریزد، اگر زنده بود چشمانش خنک و روشن می شد.»
 امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب رضی الله عنه بر خاست و گفت: یا رسول الله! گویا مراد تو
 این شعر ابوطالب بوده است:

وَ أْبْيَضَ يُسْتَسْقَى الْعَمَامَ بِوَجْهِهِ
 تَمَالُ الْيَتَامَى عِصْمَةً لِلْأَرَامِلِ
 يَطُوفُ بِهِ الْهَلَاكُ مِنْ آلِ هَاشِمٍ
 فَهَمَّ عِنْدَهُ فِي نِعْمَةٍ وَ فَوَاضِلِ ١

«او سپیدروئی است که از برکت سیمای او از ابرها طلب باران می شود و اوست
 پناه و ملجأ یتیمان و پاسدار و محافظ ضعیفان و مستمندان و بیوه گان. تمام آل هاشم
 از مردمان مستمند و از دست رفته به گرداگرد وجود او دور می زنند، و از ناحیه
 برکات او از نعمت ها و بهره های سرشار متمتع می گردند.»

بخاری در «صحیح» خود از عبدالله بن عمر تخریح کرده است که او گفت: چه
 بسا از اوقات به یاد می آورم گفتار ابوطالب را در حالی که من نظر می کردم به چهره
 رسول خدا صلی الله علیه و آله که بر فراز منبر باران می طلبد و هنوز از منبر فرود نیامده بود که از
 ناودانهای مدینه از هر سو، آب فراوان می ریخت:

وَ أْبْيَضَ يُسْتَسْقَى الْعَمَامَ ٢ بِوَجْهِهِ
 تَمَالُ الْيَتَامَى عِصْمَةً لِلْأَرَامِلِ ٣

۱- «کشف الغمّة» طبع سنگی، ص ۹.

۲- در «جامع الشواهد» گوید: غمام منصوب است به نزع خافض. یعنی من الغمام - انتهى.
 و بنابراین بوجه نائب فاعل برای فعل مجهول يستسقى خواهد شد.

۳- «شرح شواهد المغنی» جلال الدین سیوطی، ج ۱، ص ۳۹۸. باید دانست که ابن هشام
 صاحب کتاب «مغنی اللیب» این بیت را در مغنی در باب اول حرف رُب آورده است و گفته است
 که: و أْبْيَضَ در اینجا مجرور است به رَبِّ محذوف یعنی و رَبِّ أْبْيَضَ. و رَبِّ در اینجا به معنای
 تقلیل است. و بر همین نهج در «جامع الشواهد» این بیت را با ضمیمه دو بیت ذکر کرده است. اما
 سیوطی در «شرح شواهد مغنی» گوید: أْبْيَضَ در اینجا منصوب است بنا بر عطف بر گفتار سَيِّدًا و
 ←

و بیهقی در «دلائل النبوة» از انس روایت کرده است که: یک مرد اعرابی به حضور رسول خدا آمده و گفت: مَا لَنَا بَعِيرٌ يَنْطُ ۱ وَ لَا صَبِيٌّ يَصِيحُ «دیگر از شدت خشکسالی در میان ما شتری نمانده است که بتواند به صحرا رود و کودکی نمانده است که گریه و صدا کند.»

رسول خدا ﷺ بر منبر بالا رفتند و دستهای خود را بلند نموده، عرضه داشتند: اللَّهُمَّ اسْقِنَا عَيْثًا مُعَيْثًا، مَرِيًّا مَرِيعًا، عَدَقًا طَبَقًا، عَاجِلًا غَيْرَ رَابِثٍ ۲، نَافِعًا غَيْرَ ضَارٍّ! «بار خدایا! باران عام و شامل خود را بر ما ببار که ما را سیراب کند، باران فراوان و حاصل دهنده آباد کننده، سرشار و شیرین، فراگیر و گسترده، فوری و بدون درنگ، و سودمند بدون ضرر.»

هنوز رسول خدا دستهای بالا برده خود را تا گردن خود پائین نیاورده بود که ابرهای پشت سر هم در آسمان پیدا شدند و چنان بارانی آمد که آمدند و با ضجه و التماس می گفتند: الْعَرَقُ الْعَرَقُ «در سیلاب آب غرق خواهیم شد.»

رسول خدا ﷺ به طوری خندید که دندانهای کرسی اش ظاهر شد و فرمود: لِلَّهِ دَرٌّ أَبِي طَالِبٍ لَوْ كَانَ حَيًّا قَرَّتْ عَيْنَاهُ. مَنْ يُشِدُّنَا قَوْلُهُ؟! «خداوند رحمت سرشار و فائز خود را بر ابوطالب بریزد، اگر زنده بود دو چشمانش روشن می شد. کیست که اینک سخن او را برای ما انشاد کند؟!»

علیؑ بر خاست و گفت: یا رسول الله! گویا شما منظورتان این اشعار اوست که می گوید:

← مجرور نیست به رب محذوف، و او در اینجا واو عطف است نه واو رب. و از کسانی که متوجه این امر شده اند یکی دمامینی است و یکی ابن حجر در شرح بخاری - (انتهی). أقول: این کلام وقتی تمام است که سیداً در بیت قبل از بیت و ایض بوده باشد و اما بنا بر فرض بعد بودن همان طور که از عبارات سیوطی پیداست تمام نیست.

۱- در «أمالی» مفید: يَنْطُ است، وَأَطَّ الْإِبِلُ: حَنْت. یعنی ناله کرد.

۲- در «أمالی» مفید: غیر راث است، و راث: أَبْطَأ. یعنی تأخیر کرد.

وَ أَبْضَ يُسْتَسْقَى الْعَمَامَ بِوَجْهِهِ
ثَمَالَ الْيَتَامَى عِصْمَةً لِّلْأَرَامِلِ
يُلَوِّدُ بِهِ الْهَلَاكَ مِنَ الْهَاشِمِ
فَهُمْ عِنْدَهُ فِي نِعْمَةٍ وَ فَوَاضِلِ^۱

و نیز سیوطی گوید: این بیت از قصیده ابوطالب است که رسول خدا ﷺ را در آن مدح می‌کند، و دشمنی و عداوت قریش را با او توصیف می‌کند، و اول آن این است:

وَلَمَّا رَأَيْتُ الْقَوْمَ لَا وُدَّ فِيهِمْ
وَ قَدْ قَطَعُوا كُلَّ الْعُرَى وَ الْوَسَائِلِ

«و چون من دیدم که در میان قبیله قریش و اولاد عبدمناف یک نفر نیست که با محمد دوست یگانه باشد و قریش تمام دستاویزهای یگانگی را بریده‌اند و جمیع اسباب اتصال و پیوند را گسیخته‌اند...»

تا می‌رسد به این ابیات که می‌گوید:

كَذَبْتُمْ وَ بَيْتَ اللَّهِ تُبْزِي مُحَمَّدًا
وَ لَمَّا نَطَاعَنْ حَوْلَهُ وَ نَضَلِ
وَ نُسَلِمُهُ حَتَّى نُصْرَعَ حَوْلَهُ
وَ نَذْهَلَ عَنَّا أَبْنَانَنَا وَ الْحَالِلِ

«سوگند به بیت‌الله الحرام که شما دروغ می‌گوئید که بتوانید ما را وادار کنید که محمد را مقهور و ذلیل نموده و ما برای حفظ و مصونیت او با تیرهای خود پیوسته گرداگرد او نگریدیم و تیر و نیزه نزنیم و با تیرها و کمانهای خود به دفاع برنیامده و آنچه را که در ترکش داریم به سوی شما پرتاب ننمائیم!»

و دروغ می‌گوئید که بتوانید ما را مجبور کنید که او را به شما تسلیم نمائیم و ما برای پاسداری و نگهداری او آغشته به خون در خاک نیفتیم، و فرزندان و زندهای خود را در راه او فراموش ننمائیم!»

تامی‌رسد به این بیت که می‌گوید:

وَ مَا تَرَكَ قَوْمٍ لَا أَبَا لَكَ سَيِّدًا
يُحَوِّطُ الذَّمَّارَ فِي مَكْرٍ وَ نَائِلِ^۲

۱- «شرح شواهد المغنی» سیوطی، ج ۱، ص ۳۹۸.

۲- «شرح شواهد المغنی» سیوطی، ج ۱، ص ۳۹۵ تا ص ۳۹۸.

«ای بی‌پدران! سبب آن چیست که قومی و گروهی سید و سالار خود را ترک کرده‌اند؟ سید و سالاری مثل محمد که پیوسته متعهد در حمایت و حفظ حقوق ذوی الحقوق و ذوی‌الحمایت است، در مرآت عدیده و کرات کثیره، در کارهای معروف و پسندیده؟!»

و علامه امینی پس از دو بیت: **وَ أَبْيَضُ، وَ يَلُودُ بِهِ الْهَلَاكُ** این بیت را هم اضافه دارد:

وَ مِيزَانُ عَدْلٍ لَا يَخِيسُ شَعِيرَةً **وَ وَزَانُ صِدْقٍ وَزْنُهُ غَيْرُ هَائِلٍ^۱**

«محمد ترازوی عدلی است که به قدر وزن یک دانه جو انحراف ندارد و میزانگر راستینی است که وزن او صحیح بوده و به هیچ‌وجه در آن جای نگرانی نیست.»
از این مطالب روشن می‌شود که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به حضرت ابوطالب کمال علاقه را داشته است، و به شعرش کمال توجه و عنایت را داشته است، اما در این وهله و مرحله خطیر، رسول خدا در بستر مرگ وقایعی را مشاهده می‌کند که به قدری نگران‌کننده است که شعر ابوطالب فراموش می‌شود.^۲

۱- «الغدیر» ج ۷، ص ۳۴۶ از «شرح صحیح بخاری» قسطلانی، ج ۲، ص ۲۲۷، و «المواهب اللدنیة» ج ۱، ص ۴۸، و «الخصائص الكبرى» ج ۱، ص ۸۶ و ۱۲۴، و «شرح بهجة المحافل» ج ۱، ص ۱۱۹، و «السيرة الحلیبة» ج ۱، ص ۱۲۵، و «السيرة النبویة» زینی دحلان در حاشیة حلییه، ج ۱، ص ۸۷، و «طلبة الطالب» ص ۴۲.

۲- و شاهد و دلیل روشن بر آنکه منظور حضرت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از نخواندن شعر ابوطالب و خواندن این آیه، عطف توجه مسلمین را به ارتداد و کفر صحابه ریاست طلب بوده است، آنست که در قرآن کریم آیات بسیاری در مقام و شأن و عظمت پیغمبر و مؤمنین واقعی وارد شده است مثل آیه ۲۹، از سوره ۴۸: فتح: **مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللّٰهِ وَ الَّذِیْنَ مَعَهُ اَشْدٰءٌ عَلٰی الْکٰفِرِیْنَ رُحَمَآءٌ بَیْنَهُمْ تَرْبِیْهِمْ رُکْعًا سُّجَّدًا یَتَّبِعُوْنَ فِضْلًا مِّنَ اللّٰهِ وَ رِضْوَانًا سِیْمَاهُمْ فِیْ وُجُوْهِهِمْ مِّنْ اَثْرِ السُّجُوْدِ** - تا آخر آیه، و مثل آیه ۲ از سوره ۴۷: محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: **وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ وَ اٰمَنُوْا بِمَا نَزَّلَ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ هُوَ الْحَقُّ مِّنْ رَّبِّهِمْ كَفَّرَ عَنْهُمْ سَیِّئَاتِهِمْ وَ اَصْلَحَ بَالِهِمْ**. در این صورت چه داعی برای رسول خدا بود که از خواندن این آیات صرف نظر کند و آیه‌ای را که دلالت بر ارتداد و کفر اصحاب پس از رحلت خود می‌کند، بخواند؟

آیا خطری از آن بالاتر متصوّر است که به رسول خدا نسبت هذیان و یاوه‌گوئی دهند؟ و برای ریاست و زعامت بر مسلمین، ولیّ والای دین: علیّ مرتضی سیدالوصیّین را که یکی از دو ثقل است، خانه‌نشین کنند؟ و چون رسول خدا کتف و دوات می‌خواهد تا امر علی را محکم کند، و وصایتش را - گذشته از خطبه‌ها و خطابه‌های شفاهی - اینک با دستور اُکید کتباً به مردم اعلان نماید، او را منسوب به یاوه سرائی و هذیان گوئی نمایند؟ و با بلند کردن صدا به کَفْمَانَا كِتَابُ اللّهِ و ایجاد مغلطه و هیاهو و اضطراب، جنجال به راه اندازند؟ و رسول خدا را آزرده و دل‌شکسته نمایند، تا در پی بیست و سه سال تحمّل نبوّت الآن با یک دنیا غم و غصّه، و اندوه و حُزن رخت از جهان بریندد؟

میرخواند که خود سنّی مذهب است در کتاب «روضه الصفا» آورده است که: اُمّ سَلَمَة گوید که: رسول الله در حین مرض عصابه‌ای بر سر مبارک بسته، بر بالای منبر رفت و نخست جهت شهدای احد آمرزش طلبید، بعد از آن فرمان داد که ابواب بیوت اصحاب را که به طرف مسجد مفتوح بود مسدود گردانند، الا در خانه علی. و فرمود که: مرا از صحبت او گریز نیست و او را از صحبت من.

عمر گفت: یا رسول الله! مرا رخصت فرمای تا آن مقدار سوراخی بگذارم که برون آمدن تو را از خانه به مسجد از آن شکاف ببینم!

حضرت تجویز این معنی نفرمود. یکی از یاران گفت: یا رسول الله! مراد به فتح ابواب چه بود؟! و سبب مسدود ساختن آنها چیست؟!

پیغمبر فرمود که: نه گشادن به فرمان من بود و نه بستن.

(تا آنکه گوید: علماء سیر روایت کرده‌اند که: در زمانی که مرض رسول‌الله اشتداد یافت و اصحاب در حجره همایون او مجتمع بودند فرمود که: دوات و صحیفه را بیاورید تا از جهت شما چیزی بنویسم که بعد از من هرگز گمراه نشوید. ایشان اختلاف کردند. بعضی گفتند که آنچه فرموده بدان عمل باید کرد، و برخی گفتند که: آیا این سخنان مثل آن سخنانی است که در شدّت مرض گویند، یا از سر

جدّ می‌گوید؟ عمر گفت: درد و آلم بر رسول الله مستولی شده و قرآن در میان ماست که ما را پسندیده است. و جمعی با عمر در این باب اتفاق کردند و زمره‌ای بر مخالفت اصرار نمودند و گفتند: آنچه فرمود حاضر باید کرد؛ و مهمّ به خصومت و نزاع انجامیده، در مجلس همایون اصوات مرتفع شده و اختلاف از حد اعتدل تجاوز نمود.

پس حضرت مقدس نبوی ﷺ فرمود که: برخیزید از پیش من که لایق نیست منازعت در حضور هیچ پیغمبری! و معذک گفت: سه وصیّت می‌کنم شما را: یکی آنکه مشرکان را از جزیره عرب إخراج کنید! دیگر آنکه وفود عرب که نزد شما آیند، ایشان را جوایز و صلّات بدهید چنانچه من به آن جماعت می‌دادم. سلیمان این حکایت را از سعید بن جبیر روایت کرده و می‌گوید: نمی‌دانم که وصیّت سیّم را سعید بن جبیر مصلحت گفتن ندید، یا آنکه گفت و عَنَّا کِب نسیان در خاطر من تنید؟

ابن عباس گوید: مصیبت عظیم آن بود که بعضی از اصحاب نگذاشتند که رسول الله وصیّت نامه نویسد! (تا آنکه گوید:)

أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ گوید که: پیغمبر در مرض موت وصیّت فرمود و چون از آن امر فارغ گشت سوره اِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ نَازِلٌ شَدَّ. گفتم: يَا رَسُولَ اللَّهِ! این وصیّت به وصیّت وداع کنندگان می‌نماید!

فرمود: آری ای علی! دل من از این عالم به تنگ آمده. آنگاه تکیه کرده، لحظه‌ای

۱- تمام مطالب میرخواند را در اینجا که در «روضه الصفا» است خواند میر در «حبيب السیر» ج ۱، ص ۴۱۹ آورده است. و نیز گوید: عقیده علمای شیعه آن است که سبب عدم رضای اصحاب به تحریر آن کتاب، آن بود که رسول ﷺ می‌خواست که در باب ولایت امیر المؤمنین علی - کرم الله وجهه - وصیّت نامه‌ای قلمی گرداند و این دو بیت که در «کشف الغمّة» ثبت شده مشعر به این معنی است. شعر

قد ضلَّ يَهْجُر سَيِّدَ الْبَشَرِ
يَهْجُرُ وَقَدْ أَوْصَى إِلَى عَمْرٍ

أَوْصَى النَّبِيُّ فَقَالَ قَائِلُهُمْ
وَادَى أَبَابِكْرَ أَصَابَ وَ لَمْ

چشم بر هم نهاد و چون بیدار شد گفت: ای جبرئیل! مرا دریاب و به وعده‌ای که نموده‌ای وفا نمای! بعد از آن مرا پیش خود طلبید و سر مبارک برکنار من نهاد و رنگ رخسار همایونش متغیر گشت، و جبین مُبینش غرق عرق شد. فاطمه که این حالت مشاهده کرد از بی طاقتی بر جست، و دست حسن و حسین گرفته افغان برآورد که: یا اَبْتَاهُ بعد از این بر حال دختر تو فاطمه نظرِ مرحمت که اندازد؟! و به تیمار فرزندان تو حسن و حسین که پردازد؟! و به صیانت طبقات اُمم که از اطراف آفاق بیایند که اهتمام نماید؟! یا اَبْتَاهُ جان من فدای تو باد! وای بر گوش من که گفتار شیرین تو را نشنود و چشم من رخسار رنگین تو را نبیند!

حضرت مقدس نبوی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چون نوحه و زاری فاطمه را شنید، دیده‌ها بگشاد و او را نزد خود آواز داد، دست مبارک بر سینهٔ فرزند ارجمند خود نهاده فرمود: بار خدایا، فاطمه را صبری کرامت فرمای! بعد از آن فرمود: ای فاطمه بشارت باد تو را که پیش از همه به من خواهی پیوست!

علی عَلَيْهِ السَّلَام گوید: گفتم که: فاطمه خاموش باش و نمک بر جراحت رسول الله میاش! آن سرور فرمود که: بگذار آب چشم خود بر پدر خویش بریزد! بعد از آن دیده‌های خسته بر هم نهاد. فاطمه با حسن و حسین گفت: برخیزید و پیش پدر مهربان خویش آئید! شاید که شما را نصیحتی کند که موجب آرام دل شما شود. و دو قرهٔ العین به قول مادر نزد رسول الله آمدند، حسن گفت: ای پدر مصابرت بر مفارقت تو چگونه توان نمود؟! و راز خاطر پریشان پیش که توان گشود؟! و بعد از تو به مراسم مهربانی من و برادر و پدرم که پردازد؟!...

علی بن ابیطالب گوید که: من از بی طاقتی گریان شدم...^۱

۱- سلیم بن قیس در کتاب خود طبع سَوَم نجف ص ۲۱۳ از ابن عباس آورده است که از علی عَلَيْهِ السَّلَام حدیثی شنیدم که معنی و مفادش را نفهمیدم. شنیدم که می‌گفت: ان رسول الله اَسْرَّ إِلَيَّ فِي مَرَضِهِ وَعَلَّمَنِي مِفْتَاحَ الْاَلْفِ بَابِ مَن الْعِلْمُ يَفْتَحُ كُلَّ بَابِ الْاَلْفِ بَابِ. و اِنِّي لَجَالِسٌ بَدِي قَارِئِي
←

رسول خدا به عائشه فرمود که: ای عائشه بر شما باد که کنج خانه‌های خویش بنشینید، و دست در عروة الوثقی صبر و ستر و صیانت زنید چنانچه حق تعالی می‌فرماید: وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ^۱ «و در خانه‌های خود مستقر باشید!»

این سخن گفته، چنان گریست که از آب دیده آن حضرت آتش مصیبت در کانون همگان اشتعال یافت. اُمُّ سَلَمَةَ گفت: چون مجموع جرایم تو مغفور است، سبب این گریه از چیست؟!

فرمود: إِنَّمَا بَكَيْتُ رَحْمَةً لِأُمَّتِي یعنی گریه من جز برای اُمت نیست، بعد از آن فاطمه را بشارت داد. فاطمه پرسید که: در روز فزَعُ أَكْبَرَ تورا کجا یابم؟! آن حضرت جواب داد که: بر در جَنَّتِ در زیر لواء الْحَمْدِ مرا دریابی، در آن زمان که من از رحمت رحمن به استغفار جرایم اُمتان مشغول باشم...

← فسَاطَ عَلِيٌّ وَ قَدْ بَعَثَ الْحَسَنُ وَ عَمَّارًا يَسْتَنْفِرَانِ النَّاسَ إِذْ أَقْبَلَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: يَا بَنَ عَبَّاسِ! يَقْدُمُ عَلَيْكَ الْحَسَنُ وَ مَعَهُ أَحَدُ عَشَرَ أَلْفَ رَجُلٍ غَيْرِ رَجُلٍ أَوْ رَجُلَيْنِ. فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: إِنْ كَانَ كَمَا قَالَ فَهُوَ مِنْ تِلْكَ الْأَلْفِ بَابٍ. فَلَمَّا أَظْلَمْنَا الْحَسَنُ بِذَلِكَ الْجَنْدِ اسْتَقْبَلْتُ الْحَسَنَ، فَقُلْتُ لِكِتَابِ الْجَيْشِ الَّذِي مَعَهُ أَسْمَاؤُهُمْ: كَمْ رَجُلٌ مَعَكُمْ؟ فَقَالَ: أَحَدُ عَشَرَ أَلْفَ رَجُلٍ غَيْرِ رَجُلٍ أَوْ رَجُلَيْنِ.

«رسول خدا ﷺ در مرض خود با من به پنهانی راز گفت و هزار باب علم بر من گشود که از هر یک آنها هزار باب گشوده می‌شود. من در ذی قار در خیمه علی نشسته بودم و این هنگامی بود که حسن و عمار را فرستاده بود تا مردم را برای جنگ با معاویه حرکت دهند. در این حال علی آمد و گفت: ای ابن عباس! حسن اینک بر تو وارد می‌شود و با او یازده هزار مرد غیر از یکی یا دو نفر می‌باشد. من با خود گفتم: این جیش اگر طبق سخن او باشد، بدون شک از همان هزار باب از علم است. چون حسن با آن سپاه وارد شد من به استقبالش رفتم و از لشگرنویس که مأمور نوشتن اسامی سپاه بود پرسیدم چند تن با شماست؟! گفت: یازده هزار نفر غیر از یکی یا دو نفر.»

۱- آیه ۳۳ از سوره ۳۳: أَحْزَابُ: وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَ لَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى. «و در خانه‌های خود متمکن و مستقر گردید و مانند دوران جاهلیت با خود آرایی بیرون مشوید.» این آیه خطاب به زنه‌ای رسول خدا ﷺ است و رسول خدا با نصیحت به عائشه اشاره می‌فرماید که تورا با جنگ جَمَل و شتر سواری در میدان جنگ به عنوان سرکرده سپاه چکار؟! ای زن در خانه خود بنشین و بر اساس شهوت و حب ریاست و کینه دیرینه با علی ﷺ از قعر خانه خود بیرون مشو!

عزرائیل به صورت اعرابی به در حجره همایون رسول الله بایستاد و گفت:
السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَهْلَ بَيْتِ النَّبُوَّةِ وَ مَوْضِعِ الرَّسَالَةِ! رخصت می فرمائید که در آئیم که
رحمت خدا بر شما باد؟!

در آن حین فاطمه زهراء بر بالین آن حضرت نشسته، جواب داد که: رسول الله به
حال خود مشغول است و اکنون ملاقات با او میسر نیست.

بار دیگر ملک الموت طلبیده جواب اول شنید. در بار سیم آواز خویش
چنان بلند برداشت و رخصت طلبید که هر که در منزل مقدس بود از هیبت آن بر
خویش بلرزید.

در آن اثناء حضرت رسالت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که بیهوش شده بود، به حال خود باز آمده،
چشمهای مبارک باز کرده استفسار نمود که: چه می شود؟! صورت واقعه معروض
داشتند. فرمود که: ای فاطمه! دانستی که با که سخن می کردی؟! جواب داد که: اللَّهُ
وَ رَسُولُهُ أَعْلَمُ.

فرمود که: این ملک الموت است هَادِمُ اللَّذَاتِ است و قاطع آرزوها و متمنیات
است، مفرق جماعات، بیوه کننده زنان و یتیم سازنده فرزندان.

فاطمه که این حدیث استماع نمود گفت: يَا مَدِينَتَاهُ! خَرِبَتِ الْمَدِينَةُ «ای وای بر
شهر مدینه؛ شهر مدینه خراب شد.»

آنگاه رسول خدا دست فاطمه را گرفته بر سینه مبارک خویش ضم نمود، و
زمانی ممتد چشمهای خود نگشود چنانچه حاضران تصور کردند که مرغ روحش بر
فراز کنگره عرش پرواز نموده. فاطمه سر در پیش گوش آن سرور برده گفت: يَا أَبَتَاهُ!
هیچ جوابی نشنید. گفت: جان من فدای تو باد! به حال من نظر کن و یک سخن با من
بگوی!

حضرت مقدس نبوی چشمها باز کرده فرمود: ای دختر من! گریه را موقوف دار
که حمله عرش بر بُکاء تو می گریند و به دست خود قطرات عبرات از رخسار آن
فرزند ارجمند پاک کرد و در تسکین خاطر فاطمه زهراء کوشیده او را بشارتها داد و

گفت: بار خدایا وی را در فرقت من صبرکرامت فرمای! و با وی گفت: چون روح مرا قبض کنند بگوی: **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** ای فاطمه هر مصیبتی که به کسی رسد در برابر آن عوضی خواهد یافت.

فاطمه گفت: یا رسول الله! کدام کس و کدام چیز تو را عوض تواند بود؟! بعد از آن، حضرت باز دیده‌های مبارک بر هم نهاده، فاطمه گفت: **وَ أَكْرَبَاهُ!** رسول الله فرمود که: هیچ کرب و غم بعد از این بر پدر تو نخواهد بود. یعنی اندوه و پریشانی که بر افراد انسان روی می‌نماید به واسطه تعلقات جسمانی است و اکنون قطع علائق بشریت دست داد، **نَدَايَ اِرْجِعِي اِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً** به گوش جان رسید. جان نازنین به جوار رحمت رب العالمین خواهد شتافت. همه رُوح و ریحان و جنت و نعیم مشاهده گشت، هیچ حسرت و اندوه و آلم باقی نخواهد ماند.^۱

۱- آیه الله سید شرف الدین عاملی در کتاب ارزشمند خود «النص و الاجتهاد» طبع دوم ص ۹۳ تا ص ۹۵ در متن و تعلیقه مطالبی آورده است که حاصلش این است: **أولاً** فاطمه زهراء سلام الله علیها هموزن و هم مقام حضرت مریم دختر عمران است به دلالت نصوص صریحه در اخبار متظافره صحیحه، از جمله روایتی است که ابن عبدالبر در «استیعاب» و غیر او از اعلام صاحب نظران عامه آورده‌اند که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به دیدن فاطمه رَضِيَ اللهُ عَنْهَا در حالی که فاطمه مریض بود به عیادت رفت و فرمود: ای نور چشم من! ای دخترک من! حالت چطور است؟! فاطمه گفت: دردناکم و علاوه طعامی ندارم که بخورم. رسول خدا فرمود: ای دخترکم! آیا راضی نیستی که سیده و سرور و سالار زنان جهانیان باشی؟! گفت: ای پدر جان! پس مریم بنت عمران کجاست؟! فرمود او سید و سالار زنان عالم خود است و تو سید و سرور زنان عالم خودت هستی! آگاه باش که من تو را به شوهری دادم که او سید و سالار است در دنیا و آخرت - تا آخر روایت. ثانیاً فاطمه سلام الله علیها از مریم افضل است و افضلیت او بر مریم نزد ائمه عترت طاهره و اولیاء آنها چه از امامیه و غیر امامیه مسلم است. و بر افضلیت وی بر سایر زنان حتی سیده مریم بسیاری از محققین اهل سنت و جماعت تصریح کرده‌اند مانند تقی سبکی، و جلال سیوطی، و بدر، و زرکشی، و تقی مقریزی، و ابن ابی داود، و مناوی بنابر آنچه علامه نهبانی در کتاب «الشرف المؤبد» در فضایل زهراء ص ۵۹ آورده است. ثالثاً فاطمه و مریم و خدیجه و آسیه افضل زنان اهل بهشتند. و این خبر را امام احمد از حدیث ابن عباس در ص ۲۹۳ از ج ۱ «مسند»

←

میرخواند مطلب را دنبال می‌کند تا می‌رسد به اینجا که: چون رسول خدا را دفن کردند و جمله یاران از سر خاک برگشتند نخست به در خانه فاطمه زهرا علیها السلام آمده،

← خود آورده و ابو داود در ترجمه خدیجه از «استیعاب» و قاسم بن محمد در ترجمه زهراء ايضاً از «استیعاب» روایت نموده است رابعاً فاطمه و آن سه زن بزرگوار سیده و بهترین زنان جهانیان هستند. این خبر را ابو داود در ترجمه خدیجه با اسناد خود به انس در «استیعاب» آورده است. و عبدالوارث بن سفیان در ترجمه زهراء و خدیجه ايضاً در «استیعاب» روایت کرده است. خامساً فاطمه سیده زنان مؤمنین و یا سیده زنان این امت است. و این خبر را بخاری در ص ۶۴ از جزء ۴ از «صحیح» خود و مسلم در باب فضایل زهراء از جزء دوم از «صحیح» خود، و ترمذی در «صحیح» خود، و صاحب «جمع بین صحیحین» و صاحب «جمع بین صحاح سته» و امام أحمد از حدیث زهراء ص ۲۸۲ از جزء ششم از «مسند» خود، و ابن عبدالبرّ در ترجمه زهراء از «استیعاب» خود، و محمد بن سعد در ترجمه زهراء از جزء هشتم از «طبقات» خود، و ايضاً در «طبقات» در باب ما قاله النبی فی مرضه، در مجلد ثانی آورده‌اند. و ما اینک این خبر را با لفظ بخاری در آخرین ورقه از کتاب استیذان از جزء چهارم از «صحیح» او در اینجا می‌آوریم: حدیث کرد برای ما موسی از ابوعوانه از فراس از عامر از مسروق که گفت: أم المؤمنین عائشه برای ما روایت کرده و گفت: ما همگی زنان پیغمبر در نزد او جمع بودیم و هیچ یک از ما نبود که نباشد. در این حال فاطمه روی آورد و سوگند به خدا که راه رفتنش عین راه رفتن رسول خدا بود. رسول خدا چون وی را دید، مرحبا گفت: آنگاه در طرف راست و یا چپ خود بنشانند. و سپس با فاطمه به طور پنهانی راز گفت. فاطمه گریه شدیدی کرد. چون رسول خدا وی را گریان یافت، برای بار دوم راز گفت و فاطمه بخندید. من از میان زن‌های رسول خدا به او گفتم: رسول خدا از میان ما همه زنان تو را اختصاص به راز داده است و در عین حال گریه می‌کنی؟ چون رسول خدا برخاست، من از او پرسیدم: رازی که به تو گفت چه بود؟! فاطمه گفت: من راز رسول خدا را افشا نمی‌کنم! چون رسول خدا رحلت نمود من به او گفتم: به حقی که من بر تو دارم، رازی که به تو گفت، چه بود؟! فاطمه گفت: اینک من به تو می‌گویم. أما رازی را که در مرتبه اول گفت آن بود که جبرئیل در هر سال یکبار قرآن را بر من عرضه می‌داشت و در این سال دو بار عرضه داشته است و من چنین می‌دانم که اجل من نزدیک شده است، پس ای فاطمه خود را به خدا بسپار و صبر را پیشه کن، زیرا که من سلف خوبی بودم و برای تو هستم! فلهاذا من گریه کردم گریه‌ای را که تو دیدی. رسول خدا چون مرا گریان دید برای مرتبه دوم به من راز گفت و چنین فرمود: یا فاطمة الأترضین أن تکونی سیده نساء المؤمنین، او نساء هذه الأمة؟! و من خندان شدم. باید دانست که این دو روایت را سید شرف‌الدین در کتاب دیگر خود که به نام «الکلمة الغراء» است در ص ۲۴۲ و ص ۲۴۳ ايضاً آورده است.

شرایط تعزیت بجای آوردند.

قرّة‌العین رسول‌الله از ایشان پرسید که: پیغمبر را دفن کردید؟! جواب دادند که: آری! فرمود که: چون از دل خود رخصت یافتید که خاک بر آن حضرت پاشیدید؟! آخر او نَبِیِّ الرَّحْمَةِ بود! گفتند: ای دختر رسول خدای! خاطر ما نیز از این صورت ملول و محزون است، اما نسبت به حکم باری سبحانه و تعالی جز انقیاد امر تصوّر نمی‌گردد.

و در «مُقَصَّد أَقْصَى» مذکور است که: فاطمه هر ساعت در روی حسن و حسین نگاه می‌کرد و بر یتیمی خود و نامرادی فرزندان خویش ناله و آه می‌کرد، به طوری که آتش از دل خویش می‌انگیخت و خون دل از دیده مردم می‌ریخت، همه اُحباب و اصحاب به موافقت ایشان می‌گریستند و در مخاطبه خواجه کاینات و خلاصه موجودات این ابیات می‌خواندند:

ای خواجه! زین شکسته دلان تا چه دیده‌ای کز ما رمیده جای دگر آرمیده‌ای؟
 نشناختم قدر تو ای سایه خدای زان روی سایه از سر ما درکشیده‌ای
 این تنگنای فرش چو در خور تو نبود مسکن فراز عرش مُعَلَّاً گزیده‌ای
 بی بدرقه به کوی وصالش گذشته‌ای بی واسطه به حضرت خاصش رسیده‌ای
 تو مرغ آشیانه قدسی! غریب نیست گرباز ازین قفس سوی گلشن پریده‌ای
 ما را شمامه‌ای بفرست ای گل امید زان شمه کز ریاض حقایق شنیده‌ای
 در کام جان تشنه دلان جرعه‌ای بریز زان خمر بی‌خمار که از حقّ چشیده‌ای
 باری گرفتاری و شدّت حال رسول خدا در مرض مرگ، عمده به واسطه رحمتی بود که بر مسلمین داشته و اُمّت را بدون حامی و سرپرست می‌دیده و نقشه‌های از پیش طرح شده برای به عُزلت درآوردن و خانه‌نشین نمودن امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ و

۱- «روضه الصفا» طبع سنگی، جلد دوم، باب رحلت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ. و نیز خواند میر در «حبيب السیر» ج ۱، ص ۴۱۹ تا ص ۴۲۲ حالات آن حضرت را در ایام مرض موت ذکر کرده است.

بدون امام و ولی گذاردن اُمت را خوب ادراک می‌کرده و می‌دانسته است. پیامبر مانند آفتابِ روشن ملاحظه می‌نموده است که: بقاء و پاسداری نبوت خویشتن و برقراری و استحکام قرآن فقط منوط و مربوط به وجود علی بن ابیطالب است، و اینک سران و سرشناسان با نقشه های مرموز کمر بسته‌اند تا این درخت را از ریشه برکنند و خود در مقام و مسند امامت بنشینند. و ای به حال اُمت بخت برگشته اگر شخص غیر بصیر و مَطَّلَع، زمام امورشان را به دست گیرد، و در این گلستان نور و وحدت و عرفان و معرفت بخواهد زاغ و زغن برشاخسار بلبل قرار گیرد و طوطی شکرخای بوستان علم و درایت و بصیرت در کنج قفس با بال و پر شکسته زندانی گردد، و جلّادان و صیّادان تیغ بر کف به نام یار و حامی و معین و ناصح و دلسوز و حمیم بر آریکه امر و نهی و حکومت تکیه زده و نبوت را به حکومت و ریاست ظاهری تبدیل کنند.

ابوبکر و عُمَر و عُثْمَان و عَبَّیدَةَ بن جَرَّاح و مُعِیرَةَ بن شُعْبَةَ و أُسَیْدِبن حُضَیْر و خالِدِبن ولید و قُنْفُذِبن عُمیر و سالم مولی اُبی حذیفه از افراد معروفی بوده‌اند که برای درهم کوبیدن نور ولایت، دیوانه‌وار سر از پا نشناختند.^۱

۱- شیخ مفید در «امالی» طبع جامعه‌المدرّسین ص ۴۹ و ص ۵۰ با سند متصل خود روایت می‌کند از مروان بن عثمان که گفت: چون مردم با ابوبکر بیعت کردند علی علیه السلام و زبیر و مقداد داخل خانه فاطمه علیها السلام شدند و از خروج امتناع نمودند. عمر بن خطاب گفت: اضرموا علیهم البیت ناراً «خانه را بر سرشان آتش زنید». زبیر با شمشیر بر آنها خروج نمود. ابوبکر گفت: علیکم بالکلب «این سگ را بگیرید». همه متوجه زبیر شدند پای زبیر بلغزید و روی زمین افتاد و شمشیر از دستش رها شد. ابوبکر گفت: شمشیر را به سنگ بزیند، آنقدر آن را به سنگ زدند تا شکست. و علی بن ابیطالب علیه السلام از منزل بیرون آمده و به سمت عالیه روان شد (نواحی اطراف مدینه را از قراء و قصبات تا برسد به تهامه از جانب نجد عالیه گویند و اطراف پائین تر از آن را سافله نامند). در راه او را ثابت بن قیس بن شماس دیدار کرد و گفت: ما شأنک یا اباالحسن؟! «وضعیتت چطور است ای اباالحسن؟!». حضرت فرمود: أرادوا أن یُحرقوا علیّ یتی و ابوبکر علی المنبر یبایع و لا یدفع عن ذلک و لاینکره! «خواستند خانه ام را بر سرم آتش زنند، و ابوبکر بر روی

ابن ابی الحدید می‌گوید: افرادی که با عُمَر و جماعتش وارد خانه فاطمه شدند عبارت بودند از: اُسَیدبن حُصَیْر و سَلَمَة بن سَلَامَة بن قُرَیْش، و قَیْس بن شماس، و عبدالرحمن بن عَوف، و محمّد بن مَسَلَمَة و این همان کسی است که شمشیر زُبَیر را گرفت و شکست.^۱

اینها مردمان معروف و مشهور و سرشناس بودند که با اقدامشان، توده عوام مردم، گول خورده و چون سیاهی لشگر به دنبالشان دویدند. حرکت به سوی کفر و ضلالت و ارتداد از محور ولایت که روح و حقیقت نبوت بود، فقط توسط چند نفر صورت گرفت و بقیه مردم چون هَمَجِّ رَعَاغ از آنها پیروی نمودند.

پیامبر در بستر مرگ برای نوجوانی به نام اَسامه لوای جنگ می‌بندد و او را فوراً مأمور به خروج از مدینه می‌کند و امر حتمی و جدی صادر می‌نماید که: تمام این وجوه و سرشناسان، که یکایک نام می‌برد، باید در تحت لوای اَسامه بیرون روند. این تأکید و ابرام و اصرار بعد از اصرار، و لعنت بر تخلف کنندگان از لشکر اَسامه با این فوریت و تشدید فقط و فقط برای آن است که رسول خدا که خود را در آستانه مردن می‌بیند، مدینه را از شرّ وجود این مدعیان و دایگان مهربانتر از مادر خالی کند و زمینه را به تمام معنی برای برقراری و استقرار حکومت و ولایت امیرالمؤمنین

← منبر است و مردم با او بیعت می‌کنند، و از آتش زدن خانه منعی نمی‌نماید و آن را ناپسند نمی‌دارد!» ثابت بن قیس به حضرت گفت: لا تفارق کفی یدک حتی اُقتل دونک! «من دستم را از دست تو جدا نمی‌کنم تا در نصرت تو کشته شوم!» هر دو به مدینه برگشتند که دیدند فاطمه علیها السلام در خانه خود ایستاده است و خانه خالی است و هیچ یک از آن قوم در منزل نیست و می‌گفت: لا عهد لی بقوم اسوأ محضراً منکم، ترکتم رسول الله صلی الله علیه و آله جنازه بین ایدینا و قطعتم امرکم بینکم لم تستأمرونا و صنعتم بنا ما صنعتهم و لم تروا لنا حقاً «من هیچ به یاد ندارم گروهی را که حضورشان و برخوردشان از شما زشت‌تر باشد! شما جنازه رسول خدا صلی الله علیه و آله را بر روی دست ما گذاردید و امر امارت را خودتان در میان خود بریدید و قاطعانه تحکیم نمودید بدون آنکه از ما امیری بخواهید (و یا با ما در این امر مشورت ننماید) و با ما این گونه عمل کردید که کردید و حتی برای ما ندیدید.»

۱- «شرح نهج البلاغه» ۴ جلدی، ج ۲، ص ۱۹.

علی بن ابیطالب علیه السلام آماده و مهیا سازد تا امر خلافت بدون هیچ منازعی بر او تحقق گیرد و خاری سد راه نباشد.

آیا حرکت دادن این سپاه عظیم به سرداری نوجوانی همچون اسامه که پیران سالخوردهگان را در زیر پرچم و فرمان او قرار داده و به فوریت امر به حرکت و خروج می‌کند، جز این غرض و منظور، محملی دارد؟^۱

ابن سعد در «طبقات» می‌گوید: در اواخر ماه صفر از سنه دهم از هجرت روز چهارشنبه رسول خدا صلی الله علیه و آله ابتدای مرضش بود که تب کرد و سردرد گرفت. چون روز پنجشنبه شد با دست خود لوائی برای اسامه بست و گفت: در راه خدا جنگ کن و با کافرین به خدا مقاتله نما!

اسامه از مدینه بیرون رفت و در جُزف آماده جمع‌آوری سپاه شد. رسول خدا از هیچ یک از وجوه و سرشناسان صرف‌نظر ننمود مگر آنکه او را به این غزوه و تحت لوای اسامه فرا خواند که میانشان ابوبکر، و عمر بن خطاب، و ابوعبیده جراح، و سعد بن ابی وقاص، و سعید بن زید، و قتاده بن نعمان، و سلمه بن اسلم بن حریش بودند. در اینجا جمعی سخن به اعتراض گشودند و گفتند: این نوجوان را بر مهاجرین اولین امارت و ریاست می‌دهد. رسول خدا صلی الله علیه و آله به شدت خشمگین شد و در حالی که دستمالی بر سر بسته بود و قطیفه‌ای بر دوش افکنده بود بیرون شد و بر منبر رفت و حمد و ثنای خداوند را بجای آورد و سپس گفت:

أَمَّا بَعْدُ: ای مردم این گفتار چه سخنی است که از بعضی از شما درباره امارت اسامه به من رسیده است؟! شما که اکنون بر امارت او به من طعن می‌زنید و ایراد

۱- در «غایة المرام» ص ۶۰۲ تا ص ۶۰۶ باب ۷۵ و ۷۶ از طریق عامه دوازده حدیث و از طریق خاصه یک حدیث درباره جیش اسامه آورده است که رسول خدا در آن ابوبکر و عمر و عثمان و ابوعبیده جراح و عبدالرحمن بن عوف و طلحه و زبیر و غیرهم را قرار داده بودند؛ و درباره آنان که از جیش اسامه تخلف نمودند، و درباره گفتار رسول خدا که: إِذَا بُوِعَ لَخَلِيفَتَيْنِ فَاقْتُلُوا الْأَخِيرَ مِنْهُمَا، و این درباره ابوبکر روایت شده است، ذکر نموده است.

می‌گیرید، همانهایی هستند که قبلاً بر امارت پدرش زیدبن حارثه طعن زده، خرده می‌گرفتید! سوگند به خدا او لایق امارت بود و اینک پسرش پس از او لایق امارت است، و اَسامه از محبوبترین مردمان نزد من است. اَسامه و پدرش حقاً نشانه و علامت هر خیری هستند. شما سفارش و وصیت مرا در باره وی به خوبی بپذیرید! چون اسامه از خوبان شماست!.

این بگفت و از منبر فرود آمد و این در روز شنبه بود...

کم‌کم حال پیغمبر سنگین می‌شد و پیوسته می‌فرمود: **أَنْفِذُوا بَعْثَ أُسَامَةَ**^۲ «سپاه اسامه را حرکت دهید! سپاه اسامه را روان سازید! سپاه اسامه را بیرون برید!» این هشام در «سیره» آورده است که: رسول خدا ﷺ دید که مردم در حرکت به سوی جیش اسامه کُندی می‌نمایند. در حالی که در شدت مرض خود بود دستمالی بر سر بسته، و از منزل بیرون شد، تا بر روی منبر نشست؛ و مردم گفته بودند درباره امارت اسامه: جوان تازه‌ای را بر تمام مهاجرین و انصار حاکم کرده است. پیامبر حمد و ثنای خداوندی را بجای آورده آن‌طور که خداوند سزاوار حمد و ثنا بود، و سپس گفت: ای مردم لشگر اسامه را حرکت دهید! سوگند به جان خودم که شما همین ایرادی را که درباره پدرش داشتید درباره او دارید. او مرد لایقی است برای

۱- ابن سعد در «طبقات» ج ۲، ص ۲۴۸ تا ص ۲۵۰ در تحت عنوان ما قال رسول الله ﷺ فی مرضه لأَسَامَةَ بن زید رحمه الله، پنج روایت درباره تأکید و اصرار حضرت رسول اکرم به اَسامه در تجهیز جیش روایت کرده است و از جمله همین روایت است و از جمله روایتی با سند خود از عروه بن زبیر ذکر می‌کند که او گفت: رسول خدا ﷺ اسامه را برای جنگ برانگیختند و او را امر کردند تا با اسبان جنگی تا بَلْقَاء همان جایی که پدرش و جعفر کشته شده بودند برود. اسامه و اصحابش مجهز حرکت شدند و لشکرگاه خود را در جُرف قرار دادند. در این حال پیامبر مریض شد و بر حال مرض بود سپس فی الجملة راحتی در خود احساس کرد، در این حال دستمالی بر سر بسته از منزل بیرون رفت و گفت: **أَيُّهَا النَّاسُ أَنْفِذُوا بَعْثَ أُسَامَةَ** - ثَلَاثَ مَرَّاتٍ. ثم دخل النبي ﷺ فاستعز به فتوفى رسول الله ﷺ. «ای مردم! جیش اسامه را حرکت دهید! سه بار فرمود. آنگاه داخل منزل شد، و از شدت درد بیهوش شد و از دنیا رحلت کرد.»

۲- «طبقات» طبع بیروت ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۱۹۰.

ریاست لشکر همانند پدرش که لایق بود^۱.

آنگاه رسول خدا ﷺ از منبر پائین آمد و مردم در رفتن و تجهیز لشکر سرعت کردند^۲.

ابن سعد با سند خود از ابوسعید خُدَری از رسول خدا ﷺ روایت می‌کند که فرمود: **إِنِّي أُوشِكُ أَنْ أَدْعَى فَأَجِيبَ، وَإِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترَتِي، كِتَابُ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَ عِترَتِي أَهْلُ بَيْتِي. وَ إِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ أَخْبَرَنِي: أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ، فَانظُرُوا كَيْفَ تَحُلِفُونِي فِيهِمَا!**^۳

۱- «السيرة النبوية» طبع بيروت، دار إحياء التراث العربي، ج ۴، ص ۲۹۹ و ص ۳۰۰، و «تاریخ طبری» طبع استقامت، ج ۲، ص ۴۳۱.

۲- «طبقات» ابن سعد، طبع بيروت، ج ۲، ص ۱۹۴.

۳- از ادله عظمت و امامت امیرالمؤمنین عليه السلام آنست که او را رسول خدا ﷺ در هیچ لشگری تحت فرمان کسی قرار نداد و در هر لشگری که او را می‌فرستاد، فرمانده بود. در سپاهی که برای فتح خیبر ابوبکر و سپس عمر را فرمانده کرد و آنها پا به هزیمت و فرار نهادند، امیرالمؤمنین عليه السلام نبود. اما فردا که فرمود: علم جنگ را به کسی می‌دهم که فرار نیست و کزار است و محب و محبوب خدا و رسول خداست، و به علی عليه السلام داد و او را فرمانده نمود، ابوبکر و عمر را در زیر لوای آن حضرت مأمور کرد. در سریه اسامه بن زید که وجوه و اعلام مهاجرین و انصار را تحت فرمان و مأمور امر اسامه نمود امیرالمؤمنین عليه السلام را مأمور نکرد. و این برای آن بود که به همه نشان دهد اسامه هفده ساله - و یا هجده ساله و یا نوزده ساله، و یا بیست ساله، و هیچ‌کس از این مقدار بیشتر نگفته است - را فرمانده کرده و دیگران را از قابلیت فرماندگی انداخته است. در اینجا می‌بینیم ابن ابی الحدید معتزلی در قصیده راثیه خود که از قصائد سبع علویات است در مقام افضلیت امیرالمؤمنین عليه السلام می‌گوید:

و لا كان في بعث ابن زيد مؤمرا	عَلَيْهِ لِيُضْحِيَ لابن زيد مؤمرا
و لا كان يوم الغار يهفو جنانه	حِذاراً و لا يوم العريش تسترا
و لا كان معزولاً غداة براءة	و لا في صلوة أم فيها مؤخرأ
فتى لم يعرق فيه نيم ابن مرة	و لا عبد اللات الخبيثة أعصوا
إمام هدى بالقرص أتر فاقضى	له القرص رد القرص أبيض أزهرأ
يزاحمه جبريل تحت عباءة	لها قيل: كل الصيد في جانب الفراء

←

«نزدیک است که من از طرف پروردگارم دعوت شوم و اجابت کنم، و من در میان شما دو متاع نفیس و گرانقدر باقی می‌گذارم: کتاب خدا و عترت خود را! کتاب خداوند که ریسمانی است که میان آسمان و زمین کشیده شده است، و عترت من که اهل بیت من می‌باشند. و تحقیقاً خداوند لطیف و خبیر به من خبر داده است که: آن دو از هم جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند. اینک شما بنگرید که چگونه حقّ مرا در این دو یادگار بجامانده، رعایت می‌کنید؟!»

شیخ مفید در «ارشاد» گوید: و از اموری که بر فضیلت و برتری امیرالمؤمنین علیه السلام می‌افزاید و او را به جلالت رتبه و منزلت اختصاص می‌دهد، امور مختلف و

← (از قصیدهٔ دوم ابن ابی الحدید، با شرح سید محمد صاحب «مدارک» که با معلقات سبعة و قصیدهٔ برده در یک مجموعه طبع سنگی شده است.)

در اینجا ابن ابی الحدید در برابر منال ابوبکر، مناقب آن حضرت را می‌شمرد و می‌گوید که او در سپاه اسامه بن زید که او را رسول خدا امیر قرار داده بود قرار نگرفت تا اسامه امیر وی باشد. و در وقت هجرت که امیرالمؤمنین تا صبح در بستر پیامبر خسبید و ابوبکر در غار به پیغمبر پیوست و قلبش از ترس می‌تپید، دلش نتپید. و در جنگ بدر که امیرالمؤمنین به تنهایی سی و پنج نفر را کشت و سی و پنج نفر دیگر را مسلمانان با معاونت ملائکه کشتند، و ابوبکر در سایبانی که برای پیغمبر درست کرده بودند و خود را پنهان نموده بود؛ امیرالمؤمنین خود را پنهان نکرد. و در وقتی که ابوبکر را برای ارسال سورهٔ براءت به مکه فرستاد و سپس او را عزل نمود و مأموریت را به امیرالمؤمنین داد، امیرالمؤمنین را معزول نساخت و هرگز در نماز جماعت مؤخر قرار نگرفت. علی آن جوانمردی است که رگ و ریشهٔ تیم بن مروه در خون او نبوده چون از طائفه و قبیلهٔ ابوبکر نبود، و رگ و ریشهٔ اجداد رسول خدا در او بود، و او در زمانهای دراز و عصرهای متوالی همانند ابوبکر در مقابل بت لات خبیث به سجده در نیامد و آن را نپرستید. علی پیشوا و امام هدایت است که در حال افطار قرص نان خود را به سائل داد و بدین سبب قرص خورشید سپید و درخشان برای او برگشت. علی کسی است که در روز مباحله با نصارای نجران پیامبر او را با خود و فاطمه و حسنین علیهم السلام در زیر کسای یمانی برد و جبرائیل نیز خود را در زیر کسا داخل کرد و به افتخار همنشینی با وی مفتخر آمد. بدین جهت است که علی جامع فضایل و مناقب است، چنانچه در مثل مشهور آمده است که: تمام و کمال تمام صیدها و شکارهای خوش خوراک صحرائی را که بخواهی بیابی آن را در داخل شکم حمار وحشی جستجو کن که از همه لذیذتر و شکارش مشکل تر است.

متعددی است که بعد از حجّه الوداع برای رسول الله رخ داد و قضایا و حوادثی است که به قضا و قدر خداوندی اتفاق افتاد. از جمله آنکه چون رسول الله دانست که ارتحالش از این جهان نزدیک است بنابراین آنچه را که بیانش لازم بود برای امت خویش بازگو کرد؛ فلذا برای خود قائم مقام و خلیفه‌ای در میان مسلمین قرار داد و آنها را از اختلاف و فتنه پس از خود بر حذر داشت، و اکیداً آنان را به تمسک به سنت خود و اجماع و اتفاق توصیه و سفارش نمود، و بر اقتداء به عترت خود و اطاعت و نصرت و حراست و محافظت از آنها، و اعتصام و تمسک به ایشان در دین توصیه نمود، و از مخالفت و کناره‌گیری بر حذر داشت. و از جمله بیاناتی که به اتفاق و اجماع بیان فرمود و روایات بر آن دلالت دارد این است که فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي فَرَطُكُمْ وَأَنْتُمْ وَارِدُونَ عَلَيَّ الْحَوْضَ. أَلَا وَإِنِّي سَأَلْتُكُمْ عَنِ الثَّقَلَيْنِ! فَاَنْظُرُوا كَيْفَ تَخْلُقُونِي فِيهِمَا، فَإِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ نَبَأَنِي أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَلْقَيَانِي. وَ سَأَلْتُ رَبِّي ذَلِكَ فَأَعْطَانِيهِ. أَلَا وَإِنِّي قَدْ تَرَكْتُهُمَا فِيكُمْ: كِتَابَ اللَّهِ وَ عَثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، لَا تَسْبِقُوهُمْ فَتَفَرَّقُوا، وَلَا تَقْصُرُوا عَنْهُمْ فَتَهْلِكُوا، وَلَا تَعْلَمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ!

أَيُّهَا النَّاسُ! لَا الْفَيْسَنُكُمْ بَعْدِي تَرْجِعُونَ كُفَّارًا يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ! فَتَلْقَوْنِي فِي كِتَابَةِ كَبْحَرِ السَّبِيلِ الْجَرَّارِ! أَلَا وَإِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِيطَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَخِي وَ وَصِيِّي، يُقَاتِلُ بَعْدِي عَلَى تَأْوِيلِ الْقُرْآنِ كَمَا قَاتَلْتُ عَلَى تَنْزِيلِهِ.

وَ كَانَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُومُ مَجْلِسًا بَعْدَ مَجْلِسٍ بِمِثْلِ هَذَا الْكَلَامِ وَ نَحْوِهِ.

«ای مردم! من جلو دار شما هستم و پیشاپیش شما می‌روم، و شما پس از من بر من در کنار حوض کوثر وارد می‌شوید! آگاه باشید که من از دو چیز ذقیمت و پربها از شما مؤاخذه می‌کنم، پس بنگرید که چگونه مرا در آن دو حفظ نموده، شرائط خلافت را بجای می‌آورید؟! چون خدای لطیف و خبیر به من خبر داده است که آن دو از هم تفرق پیدا نمی‌کنند تا مرا دیدار کنند، و من از خدایم این تمتی را نموده‌ام و او مسئلت مرا برآورده و خواهم را به من عطا نموده است. آگاه باشید که من آن دو چیز را در میان شما باقی گذاردم: کتاب خدا و عترت من که اهل بیت من هستند،

شما از ایشان سبقت نگیرید که متفرّق و متشتّت می‌گردید، و از آنها عقب نیفتید و عمداً کوتاهی نکنید که هلاک می‌شوید، و شما به آنان چیزی را نیاموزید چرا که از شما داناترند.

ای مردم من پس از خودم شما را چنین نیابم که به کفر برگشته و بعضی گردن دیگر را بزنید آنگاه در میان سپاهی همانند دریای سیل خروشان مرا دیدار کنید! آگاه باشید که علی بن ابیطالب برادر من و وصی من است، بعد از من با مردم برای قبول مفاد و تأویل قرآن جنگ می‌کند همان طور که من برای قبول ظاهر و تنزیل آن جنگ نمودم.

و رسول خدا ﷺ پیوسته در مجلسی پس از مجلس دیگر این گفتار را تکرار نموده و تذکر می‌داد.

سپس پرچم امارت را برای اُسامة بن زید بن حارثه بست، و به او امر کرد تا با تمامی اُمّت حرکت کند، و به سوی همان جائی که پدرش در بلاد روم شهید شد، برسد. و رأی رسول الله بر این شد که جماعتی از متقدّمان از مهاجرین و أنصار در عسکر اسامه باشند، تا اینکه هنگام رحلتش در مدینه کسی نباشد تا در ریاست اختلاف کند و طمع بر تقدّم در ریاست بر مردم داشته باشد، و امر خلافت و امامت برای آن کسی که خودش معین کرده است، محکم و مستحکم گردد و مُنازعی در این بین پیدا نشود.

رسول خدا ﷺ روی همین منظور عقد امارت را برای اسامه بست و در بیرون رفتن مخالفان و إخراجشان از مدینه جدّ و جَهْد داشت و اُسامه را مأمور نمود که مَعْسُکَر خود را در یک فرسخی (جُرْف) خارج مدینه قرار دهد و مردم را تحریض و ترغیب بر خروج می‌نمود و از دو دلی و تلوّن و کندی و سستی جدّاً منع می‌نمود. رسول خدا در همین امر بود که مرضی که در آن رحلت کرد به او عارض شد. و

چون احساس مرض مرگ نمود^۱ دست علی را گرفت و به دنبال او جماعتی از مردم بودند و متوجه به سوی بقیع شد و به همراهانش گفت: من مأمور شده‌ام برای مردگان بقیع استغفار کنم. مردم با پیامبر آمدند تا در میان قبور بقیع رسیدند. پیامبر گفت: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ الْقُبُورِ، لِيَهْنِئَكُمْ مَا أَصْبَحْتُمْ فِيهِ مِمَّا فِيهِ النَّاسُ! أَقْبَلَتِ الْفِتْنُ كَقَطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ يَتَّبِعُ أَوْلَاهَا آخِرَهَا. «سلام بر شما خفتگان در میان قبرها! گوارا باد برای شما سعادت و نجاتی که با آن از دنیا رفته‌اید و به فساد و فتنه امروز مردم مبتلا نشدید! فتنه‌ها همانند پاره‌های سیاه شب ظلمانی روی آورده است که آخرین آنها به دنبال و پیرو اولین آنهاست!»

پس از آن رسول خدا ﷺ برای اهل بقیع استغفار و طلب غفران طولانی نمود و روی به امیرالمؤمنین عليه السلام کرده گفت: جبرائیل در هر سال قرآن را یکبار عرضه می‌داشت و در امسال دوبار عرضه داشته است و من محملی برای آن نمی‌یابم مگر

۱- علامه آیه الله سیّد عبدالحسین شرف الدین عاملی در «الفصول المهمّة» طبع دوم، ص ۸۶ گوید: روزی که رسول اکرم ﷺ جیش اسامه را تجهیز کردند و مرتب نمودند و وجوه مهاجرین و انصار مثل ابوبکر و عمر و ابو عبیده و سعد و امثالهم را در آن نهادند، چهار شب به آخر ماه صفر (۲۶ صفر) از سنه یازدهم هجرت بوده است. و فردای آن روز (۲۷ صفر) اسامه را طلبیدند و فرمودند: برو به سوی مقتل پدرت و با اسبان غازی آن زمین را فراگیر، من تو را امیر بر این لشکر قرار دادم. و در فردای آن روز (۲۸ صفر) مرض بر رسول خدا ﷺ روی داد و تب کرد، و در روز (۲۹ صفر) رسول خدا دید که آن جماعت در حرکت سنگینی می‌کنند حضرت به سوی آنان بیرون شد و آنها را بر سیر و حرکت ترغیب نمود و با دست مبارک خود، لواء جنگ را برای اسامه بست. و در ص ۸۷ گوید: جیش اسامه تا روز دهم شهر ربیع الأول از حرکت کندی و خودداری کرد تا حضرت در این روز که روز شنبه بود و دوروز به ارتحالش مانده بود، دستمال بر سر بسته و با حالت شدت مرض بیرون رفت و خطبه خواند و با حال غضب آنان را در طعن بر امارت اسامه نکوهش و سرزنش فرمود:

و در ص ۸۸ گوید: در روز ۱۲ ربیع الأول اسامه با عمر و ابو عبیده به مدینه برگشتند در حالی که آنحضرت در حال جان دادن بود. فرجع الجیش باللواء إلى المدينة. أقول: این بنا بر مشهور نزد عامه است ولیکن خاصه رحلت آنحضرت را در روز ۲۸ از ماه صفر گفته‌اند.

رسیدن اجل و مردنم را.

و سپس فرمود: ای علی! مرا مخیر گردانیدند میان خزائن دنیا و جاودان زیستن در دنیا و میان بهشت، و من لقاء پروردگارم و بهشت را اختیار نمودم. چون مرگ من فرارسید، مرا غسل بده و عورت مرا بیوشان، زیرا اگر کسی چشمش بدان افتد کور می شود.

در این حال رسول خدا به منزل مراجعت نمود و سه روز به حالت تب گذراند، و سپس در حالی که سر خود را با دستمالی بسته بود و با دست راست بر امیرالمؤمنین علیه السلام و بر دست چپ بر فضل بن عباس تکیه داده بود به سوی مسجد روان شد و بر منبر بالا رفت و بروی آن نشست و گفت:

مَعَاشِرَ النَّاسِ! قَدْ حَانَ مِنِّي حُقُوقٌ مِنْ بَيْنِ أَظْهَرِكُمْ، فَمَنْ كَانَ لَهُ عِنْدِي عِدَةٌ فَلْيَأْتِنِي أُعْطِهِ إِيَّاهَا! وَمَنْ كَانَ لَهُ عَلَيَّ دَيْنٌ فَلْيُخْبِرْنِي بِهِ! مَعَاشِرَ النَّاسِ! لَيْسَ بَيْنَ اللَّهِ وَبَيْنَ أَحَدٍ شَيْءٌ يُعْطِيهِ بِهِ خَيْرًا أَوْ يَصْرِفُ عَنْهُ شَرًّا إِلَّا الْعَمَلُ! أَيُّهَا النَّاسُ! لَا يَدْعِي مُدَّعٍ وَلَا يَتَمَتَّى مُتَمَنَّئًا، وَالَّذِي بَعْتَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا لَا يُنْجِي إِلَّا عَمَلٌ مَعَ رَحْمَةٍ، وَلَوْ عَصَيْتُ لَهَوَيْتُ. اللَّهُمَّ هَلْ بَلَّغْتُ؟!^۱

«ای جماعت مردم نزدیک است که من از میان شما پنهان شوم! به هر کس که وعده‌ای داده‌ام بیاید وعده‌اش را بدهم. و کسی که از من طلبی دارد مرا اعلام نماید! ای جماعت مردم! میان خدا و مردم واسطه و سببی نیست که خداوند بدان علت خیری را بدون عنایت کند و یا شری را از او برگرداند، مگر عمل. ای جماعت مردم!

۱- این روایت را ابن ابی‌الحدید نیز در «شرح نهج البلاغه» خود از طبع مصر در دار احیاء الکتب العربیة الکبری، ج ۲، ص ۵۶۱ در شرح خطبه شماره ۱۹۵ از «نهج البلاغه» روایت نموده است و آن خطبه در دعوت آن حضرت است به جهاد مردم و بیان منزلت و خصوصیت خود نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و کیفیت مرگ رسول خدا و هبوط و صعود فرشتگان. و خطبه با این عبارت شروع می‌شود: وَلَقَدْ عَلِمَ الْمُسْتَحْفَظُونَ مِنْ أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله: أَنِّي لَمْ أَرِدْ عَلَى اللَّهِ وَعَلَى رَسُولِهِ سَاعَةً قَطُّ.

بنابر این هیچ مدعی نمی‌تواند ادعا کند و هیچ آرزومندی نمی‌تواند آرزو داشته باشد که وی بدون عمل به جهت دیگری به بهشت می‌رود و یا از جهنم برکنار می‌شود. قسم به آن خدائی که مرا به حق برانگیخته است، چیزی نمی‌تواند نجات دهد مگر عمل انسان توأم با رحمت خداوند. و اگر من هم گناه کنم سقوط می‌کنم. بار پروردگارا! تو گواه باش که آیا من تبلیغ کردم و آنچه بر عهده داشتم رساندم؟!^۱ پس از این خطبه، پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از منبر به زیر آمد و با مردم نماز خفیفی ادا کرد و داخل منزلش شد و در آن وقت، در حجرهٔ اُمّ سلمه بود، و یکروز یا دوروز در آنجا توقف فرمود. آنگاه عائشه به سوی اُمّ سلمه - رضی الله عنها - آمد، و از او درخواست کرد تا رسول خدا را به حجرهٔ خود برد و خود مباشرت مرض او کند، و از سایر زنان رسول الله نیز درخواست کرد، همگی اِذْن دادند، و رسول خدا به حجره‌ای که عائشه در آن سکنی داشت منتقل شد، و چندروز مرضش به طول انجامید و شدت کرد. بلال هنگام نماز صبح آمد و رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در تاب مرض بود، بلال ندا کرد: **الصَّلَاةَ يَرْحَمُكُمُ اللَّهُ**. رسول خدا از ندای بلال متوجه موقع نماز شد و گفت: بعضی از مردم با مردم نماز بخوانند. من الآن به توجه نفس خویش

۱- در «غایة المرام» ص ۲۱۷ و ص ۲۱۸ حدیث اول از خاصه از شیخ صدوق با سند متصل خود از حدیفة بن اَسید روایت می‌کند که گفت: شنیدم از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که می‌فرمود: معاشر الناس! اِنِّي فَرَطُكُمْ و اَنْتُمْ و اَرْدُونَ عَلَيَّ الْحَوْضَ، حَوْضًا مَا بَيْنَ بُصْرَى و صَنْعَاءَ، فِيهِ عَدَدُ النُّجُومِ قَدْحَانِ مِنْ فِضَّةٍ، و اِنِّي سَأَلْتُكُمْ حَتَّى تَرُدُونَ عَلَيَّ الْحَوْضَ عَنِ الثَّقَلَيْنِ، فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلِفُونِي فِيهِمَا؟ النُّقْلُ الْاَكْبَرُ كِتَابُ اللَّهِ سَبَبُ طَرَفِهِ بِيَدِ اللَّهِ و طَرَفِهِ بِيَدِكُمْ، فَاسْتَمْسِكُوا بِهِ و لَنْ تَضَلُّوا و لَا تَبْدَلُوا فِي عَتْرَتِي اَهْلَ بَيْتِي فَانَّهُ قَدْ نَبَأَنِي اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ اَنْهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ. مَعَاشِرِ اَصْحَابِي! كَأَنِّي عَلَى الْحَوْضِ اُنْتَظِرُ مِنْ يَرِدُ عَلَيَّ مِنْكُمْ؛ و سَوْفَ تُوَخَّرُ اُنَاسٌ دُونِي فَأَقُولُ يَا رَبِّ! مَنِّي و مِنْ أُمَّتِي. فَيَقَالُ: يَا مُحَمَّدُ هَلْ شَعَرْتَ بِمَا عَمِلُوا؟ اِنَّهُمْ مَا رَجَعُوا بَعْدَكَ يَرْجِعُونَ عَلَيَّ اَعْقَابِهِمْ. ثُمَّ قَالَ: اَوْصِيكُمْ فِي عَتْرَتِي خَيْرًا و اَهْلَ بَيْتِي. فَقَامَ اِلَيْهِ سَلْمَانَ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! مِنَ الْاُئِمَّةِ بَعْدَكَ؟ اَمَّا هُمْ مِنْ عَتْرَتِكَ؟ فَقَالَ: هُمُ الْاُئِمَّةُ مِنْ بَعْدِي مِنْ عَتْرَتِي عَدَدُ نَقَبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ تِسْعَةً مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ، اَعْطَاهُمُ اللَّهُ عِلْمِي و فَهْمِي، فَلَاتَعْلَمُوهُمْ فَانَّهُمْ اَعْلَمُ مِنْكُمْ، و اتَّبِعُوهُمْ فَانَّهُمْ مَعَ الْحَقِّ و الْحَقُّ مَعَهُمْ بِالْحَقِّ.

مشغولم. عائشه گفت: امر کنید ابوبکر نماز کند، حفصه گفت: امر کنید عمر نماز کند. رسول خدا ﷺ چون دید این دو نفر در حالی که هنوز خودش زنده است این طور حریصند در اینکه آوازه پدر خود را بلند کنند و جلال و عظمتش را بنمایانند، و مفتون و شیفته این نام و نشان هستند، فرمود: **أَكْفُنْ فَإِنَّكَ صَوِيحِبَاتُ يُوسُفَ!** «دست از این شخصیت طلبی بردارید، شما تحقیقاً مانند زنان فتنه‌گر زمان یوسف می‌باشید که هر یک در پنهانی برای یوسف پیغام عمل شنیع و مراوده فرستادند!» پیامبر خدا ﷺ از ترس آنکه مبدا یکی از آن دو نفر با مردم نماز بخوانند، خود برخواست که به مسجد برود. پیامبر آن دو را امر کرده بود که با اسامه از مدینه خارج گردند، و خبری از تخلف آنها نداشت. اما چون از عائشه و حفصه آن گفتارشان را شنید، دانست که آنها از امر وی تخلف نموده‌اند.

پیامبر ﷺ در رفتن به مسجد مبادرت کرد برای آنکه فتنه را بخواباند و شبهه را زایل نماید. و چون ایستاد از شدت ضعف قدرت آن را نداشت که بر روی زمین قرار گیرد. دستهای او را علی بن ابیطالب رضی الله عنه و فضل بن عباس گرفتند و او بر آنها تکیه داده و در حالی که از شدت مرض و ضعف پایهای مبارکش بر زمین کشیده می‌شد داخل مسجد شد.

چون داخل مسجد شد، دید ابوبکر مبادرت به نماز کرده است و در محراب ایستاده است. حضرت با دست خود اشاره فرمود که: عقب برو! ابوبکر عقب رفت، و رسول خدا جای او ایستاد و تکبیر گفت و همان نمازی را که ابوبکر خوانده بود از اوّل شروع کرد و اعتنائی بر مقداری از نماز که ابوبکر خوانده بود ننمود.

چون رسول خدا به منزل بازگشت ابوبکر و عمر را با جماعتی که در مسجد حضور داشتند نزد خود فراخواند، و سپس فرمود: **أَلَمْ أَمُرْكُمْ أَنْ تُنْفِدُوا جَيْشَ أَسَامَةَ؟!** «آیا من به شما امر نکردم که لشکر اسامه را روان سازید؟!»

گفتند: **بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ** «آری ای رسول خدا!»

حضرت فرمود: **فَلِمَ تَأَخَّرْتُمْ عَنْ أَمْرِي؟!** «پس چرا از اجراء امر من تأخیر کردید؟!»

ابوبکر گفت: من خارج شدم پس از آن برگشتم تا دیدار و عهدم را با تو تجدید نمایم! عمر گفت: من از مدینه بیرون نرفتم برای آنکه دوست نداشتم احوال تو را از قافله بپرسم!

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: **نَفِّذُوا جَيْشَ أُسَامَةَ! نَفِّذُوا جَيْشَ أُسَامَةَ!** سه بار فرمود: «جیش اسامه را بیرون برید! جیش اسامه را حرکت دهید.» و سپس از ناراحتی و تَعَبی که پیدا کرده بود و از غصه و اَسَفی که بر وی عارض شده بود، بیهوش شد.^۱ لحظه‌ای بیهوش ماند و مسلمین صدا به گریه بلند کردند و ناله و زاری از زنان و اولاد آن حضرت و زنان مسلمین و جمیع حضار از مسلمانان بالا گرفت. در این حال رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به هوش آمد و نگاهی به آنها نمود و گفت: **اَنْتُونِي بِدَوَاةٍ وَكَتِفٍ لَا كُتِبَ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضِلُّوْا بَعْدَهُ اَبَدًا!** «دوات و کتف برای من بیاورید تا من برای شما نوشته‌ای بنویسم که در اثر آن ابداً گمراه نشوید!»

در این حال نیز پیامبر بیهوش شد. بعضی از حاضران بر خاستند تا دوات و کتفی بیاورند. عُمَرُ گفت: **اِرْجِعْ فَاِنَّهُ يَهْجُرُ** «برگرد! او هذیان می‌گوید.» آن مرد برگشت و

۱- آیه الله سید شرف‌الدین عاملی در «الفصول المهمة» طبع دوم ص ۹۰ گوید: اسامه هفده ساله بود که رسول خدا وی را بر آنان امارت داد بنابر قول اظهر. و گفته شده است: هجده ساله، و گفته شده است: نوزده ساله، و گفته شده است بیست ساله. و کسی نگفته است که از بیست سال بیشتر داشته است. رسول اکرم این جوان نوحاسته را امیر آنها نمود برای آنکه گردن بعضی از گردنکشان را بپیچد و سرکشی و شموسی (چموشی) چموشان و قلداران را برگرداند و زمینه امن و ایمنی فراهم آورد برای آینده که در صورت تأمیر یکی از آنان تنافس و نزاعی پیدا نشود. اما ایشان به خوبی از تدبیر رسول خدا آگاه بودند، و اولاً در تأمیر اسامه طعن زدند، و ثانیاً از سیر و حرکت با وی تثاقل ورزیدند، و ثالثاً از جُرْف تجاوز نکردند تا رسول خدا به پروردگارش ملحق شد، و رابعاً اهتمام نمودند تا بعث اسامه را لغو کنند و لواء برافراشته را بگشایند و فرود آورند و اسامه را عزل نمایند، و خامساً افراد کثیری از ایشان از معیت و همراهی با اسامه تخلف نمودند. این پنج مورد است که در این سَرِيَّة نصوص صریح رسول الله و تأکید جلیّ او را زیر پا گذاشتند و رأی خود را در این گونه از امور سیاسی بر رأی رسول خدا مقدم داشتند و اجتهاد روشن در برابر تعبد و نص نمودند.

حاضران در مجلس از کوتاهی کردن در احضار دوات و کتف پشیمان بودند و در میان خود زبان به ملامت یکدیگر گشوده می‌گفتند: **إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**. ما از مخالفت امر رسول خدا ترسناکیم.

چون رسول خدا به هوش آمد، بعضی گفتند: اینک برای تو دوات و کتف بیاوریم ای رسول خدا؟!

فرمود: **أَبْعَدَ الَّذِي قُلْتُمْ؟! لَا، وَلَكِنِّي أُوصِيكُمْ بِأَهْلِ بَيْتِي خَيْرًا**. «آیا پس از آنچه گفتید؟! نه، ولیکن من به شما سفارش می‌کنم که با اهل بیت من به خوبی عمل کنید!» پیامبر روی خود را از آن مردم برگردانید. آنها برخاستند و عباس و فضل بن عباس و علی بن ابیطالب ع و اهل بیت او فقط باقی ماندند.

عباس گفت: اگر امارت پس از تو در ما مستقر می‌شود ما را بدان بشارت بده و اگر می‌دانی که ما محکوم امارت‌های غیر خواهیم شد، سفارش ما را به آنها بنما! رسول خدا فرمود: **أَنْتُمْ الْمُسْتَضَعْفُونَ مِنْ بَعْدِي!** «شما بعد از من مورد تعدی و ستم قرار خواهید گرفت.» و دیگر رسول خدا سکوت کرد^۱.

جماعت حاضر برخاستند و از حیات رسول الله مأیوس شده و در حال گریه بیرون رفتند^۲.

۱- شیخ مفید در «امالی» طبع جامعة المدرّسین، ص ۲۱۲ با سند متصل خود از زید بن علی بن الحسین از پدرش ع روایت کرده است که گفت: رسول خدا در مرضی که با آن رحلت نمود، سرش را در دامن امّ الفضل گذارد و بیهوش شد، قطره‌ای از قطرات اشک امّ الفضل بر گونه رسول خدا افتاده چشمان خود را گشود و گفت: **مَالِكِ يَا أُمَّ الْفَضْلِ!** «چرا گریه می‌کنی ای امّ الفضل؟! امّ الفضل گفت: **نُعَيْتَ إِلَيْنَا نَفْسَكَ، وَ أَخْبَرْتَنَا أَنَّكَ مَيِّتٌ**. فان یکن الامر لنا فبشرنا، و إن یکن فی غیرنا فأوص بنا. «خبر مرگت به ما رسیده است، و تو ما را مطلع نموده‌ای که می‌میری! پس اگر امارت در ماست ما را بشارت بده! و اگر در غیر ماست سفارش ما را بکن.» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: **أَنْتُمْ الْمُقَهْوَرُونَ الْمُسْتَضَعْفُونَ بَعْدِي!** «شما پس از من مقهور می‌شوید و مورد ظلم و تعدی قرار می‌گیرید بدون آنکه یار و یاورى داشته باشید!»

۲- «ارشاد مفید» طبع سنگی ص ۹۷ تا ص ۱۰۱ و طبع حروفی ص ۱۶۵ تا ص ۱۷۱، فصل ۵۲.

آنچه را که ما در اینجا آوردیم از عالم بصیر فقیه و متکلم شیعه ابو عبد الله محمد بن محمد بن دُعمان، شیخ مفید است که در سال ۳۳۶ و یا ۳۳۸ متولد، و در سنه ۴۱۳ هجری قمری رحلت کرده و عظمت و جلالش از توصیف بیرون است. علمای شیعه می‌گویند: عمر می‌دانست که رسول خدا ﷺ می‌خواهند کتباً وصیت به امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب و امامان از ذریه او تا حضرت قائم بنمایند فلهمذا از آوردن دوات و کتف جلوگیری کرد و مجلس را بهم زد و نسبت هذیان و یاوه‌گویی به رسول الله داد و به همین جهت در مدینه ماند و از خارج شدن با جیش اُسامه تخلف کرد و صریحاً نقض سنت رسول خدا را نموده، و به گفتار آن حضرت: **إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي** نه تنها ترتیب اثر نداد، بلکه با تمام قوا خود و دستیارانش در هدم آن کوشیدند.

ما در اینجا اینک به حول الله و قوته از معتبرترین کتب و صحاح اهل سنت همین مطالب را می‌آوریم و اثبات می‌کنیم جمیع این مطالب و قضایا را خودشان ذکر کرده‌اند و معذک کورکورانه و علی العمیاء بنابر تعصب جاهلی از او تبعیت می‌کنند و از آن زمان تا به حال و تا ظهور امام بحق حضرت مهدی - عجل الله فرجه الشریف - ظالمانه و ستمگرانه شیعه را منکوب و مخذول و مظلوم قرار داده و می‌دهند. و بنابر این اثبات امام شناسی ما بر اساس قول جماعی و اتفاق است نه بر اساس خصوص اقوال علماء شیعه و روایات و منهاج آنها عليهم السلام.

ما در اینجا به طوری بحث خواهیم نمود که هر عالم متتبع از اهل سنت را متقاعد کند و خواه ناخواه او را در سلک تشیع و امامت کشد. زیرا بحث اجتهادی بر اساس مبانی مسلمة خود آنها در اصول عقائد برای آنها الزامی است.

ابن سعد در «طبقات» با سند خود از ابو مؤیبه غلام رسول خدا روایت می‌کند که رسول خدا ﷺ در وسط شب گفتند: من مأمور شده‌ام برای اهل بقیع استغفار کنم، بیا با هم برویم!

آن حضرت به راه افتاد، من هم با او بودم تا به بقیع آمد و برای مردگان آنجا دعا

و استغفار طولانی نمود و سپس خطاب به آنها گفت: لِيَهْنِكُمْ مَا أَصْبَحْتُمْ مِمَّا أَصْبَحَ فِيهِ النَّاسُ فِيهِ! أَقْبَلَتِ الْفِتْنُ كَقَطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ يَتَّبِعُ بَعْضُهَا بَعْضًا، يَتَّبِعُ آخِرُهَا أَوْلَهَا، الْآخِرَةُ شَرٌّ مِنَ الْأُولَى^۱، ۲. «گوارا باد برای شما سعادت و نجاتی که با آن از دنیارفته‌اید و به فساد و فتنه امروز مردم مبتلا نشدید! فتنه‌ها به مثابه پاره‌های ظلمانی شب تاریک روی آورده است بعضی به دنبال بعضی دگر، فتنه آخر به دنبال و پیرو فتنه اول است، و فتنه آخر از فتنه اول بدتر و شرّ آفرین تر است.»

این دعا و استغفار همان مطلب شیخ مفید است، منتهی در آنجا می‌گوید با علی بن ابیطالب به بقیع رفته و در اینجا با ابومویبه. اصل مطلب که اخبار از فتنه‌های تاریک و ظلمانی است، در هر دو تفاوتی ندارد.

حاکم در «مستدرک» با سند خود از جماعتی از عائشه نقل می‌کند که: اولین وقتی که مرض بر رسول الله عارض شد در حجره می‌مونه بود. از آنجا بیرون آمد در

۱- «الطبقات الكبرى» ج ۲، ص ۲۰۴ در ذکر خروج رسول الله ﷺ الى البقيع و استغفاره لأهله و الشهداء. و «تاریخ طبری» طبع مطبوعه استقامت، ج ۲، ص ۴۳۲، و «مستدرک» حاکم ج ۳، ص ۵۲.

۲- در «تاریخ المدینه» ابن شُبَّه ابو زید عمر بن شُبَّه النمیری البصری که تولدش در ۱۷۳ و وفاتش در ۲۶۲ هجری بوده است از طبع منشورات دارالفکر قم سنه ۱۴۱۰ هجری قمری، در ج ۱، ص ۸۷ با سند متصل خود روایت کرده است از عبدالله بن عمرو بن العاص از ابومویبه که گفت: أهْبَنِي رَسُولُ اللَّهِ يَعْنِي بِيَدَارِ كَرْدٍ مَرَا رَسُولَ اللَّهِ وَ أَيْنَ دَرِ دَلِّ شَبِّ بُوَدٍ وَ كَفْت: مِنْ مَأْمُورٍ شَدَهَامِ كَهْ بَرَايْ اَهْلِ بَقِيْعِ اسْتِغْفَارِ كَنَم. مِنْ بَا اَوْ بَه رَاهِ افْتَادَم. چُون بَرِ بَقِيْعِ مَشْرَفِ شَدِ كَفْت: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ الْمُقَابِرِ، لَوْ تَعْلَمُونَ مَا نَجَّاهُمُ اللَّهُ مِنْهُ لَيَهْنُ مَا أَصْبَحْتُمْ فِيهِ مِمَّا أَصْبَحَ النَّاسُ فِيهِ. أَقْبَلَتِ الْفِتْنُ كَقَطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ يَتَّبِعُ آخِرُهَا أَوْلَهَا. الْآخِرَةُ شَرٌّ مِنَ الْأُولَى. و سپس برای آنها طلب مغفرت نمود و سپس فرمود: ای ابومویبه! به من کلیدهای خزائن دنیا را دادند به طوری که در آن جاودان بمانم و مرا بین آن و بین لقاء پروردگارم که در دنبالش بهشت است مخیر کردند. من به رسول خدا گفتم: پدر و مادرم به فدایت! کلید خزائن دنیا و مخلد زیستن در آن را بگیر و پس از آن بهشت را! فرمود: لا والله ای ابومویبه من لقاء پروردگارم را برگزیدم و پس از آن بهشت را.

حالی که دستمالی بر سر بسته بود در میان دو مرد به طوری که پایهایش به زمین کشیده می‌شد. در طرف راست او عباس بود و در طرف چپ مردی دگر. عبیدالله راوی روایت گوید: ابن عباس به من گفت: آن مرد دگر که در طرف چپ حضرت بود علی بود^۱.

و طبری در تاریخ خود، با سند خود از عائشه روایت می‌کند که گفت: چون مرض به رسول الله رسید و او در حجره‌های همسرانش به نوبه خودشان گردش می‌نمود، و در حال بدو مرض در حجره میمونه بود، از زنان خود خواست در حجره من پرستاری شود، آنها اجازه دادند.^۲ رسول خدا از آنجا در میان دو مرد که از اهلش بودند خارج شد، یکی فضل بن عباس و مردی دیگر، به طوری که گامهایش بر روی زمین کشیده می‌شد و سر خود را بسته بود، تا در حجره من داخل شد. عبیدالله راوی حدیث می‌گوید: من این حدیث را برای ابن عباس نقل کردم. گفت: می‌دانی آن مرد دگر که بود؟! گفتم: نه. گفت: او علی بن ابیطالب بود، ولیکن عائشه قدرت ندارد نام علی را به نیکی برد، در حالی که می‌توانست بگوید میان فضل بن عباس و علی بن ابیطالب^۳.

این روایات نیز به مضمون همان روایت شیخ مفید است لیکن در اینجا فقط عائشه بجای زبان باز کردن به نام علی که طاقتش را نداشته است به عبارت رَجُلٌ آخِر (مردی دیگر) بیان کرده است.

۱- «المستدرک علی الصحیحین فی الحدیث» ج ۳، ص ۵۶.

۲- در «طبقات» ابن سعد، ج ۲ ص ۲۳۲ گوید: در روایت ابن شهاب است که گوید: فاطمه زهراء سلام الله علیها به زنان رسول خدا گفت: در خانه‌های زنها گردیدن برای رسول خدا مشقت دارد، و از آنها اذن گرفت تا از حجره میمونه در حجره عائشه بیاید.

۳- «تاریخ طبری» طبع مطبوعه استقامت، ج ۲، ص ۴۳۳. و نظیر این روایت را ابن سعد در «طبقات» ج ۲، ص ۲۳۱ و ص ۲۳۲ آورده است. و ابن هشام در «سیره» طبع چهارم بیروت، ج ۱، ص ۲۹۸.

روایات وارده در منع عمر از کتابت

رسول خدا ﷺ در مرض موت

۱- بُخاری در «صحیح» خود، با سند خود از عبیدالله بن عبدالله از ابن عباس روایت می‌کند که او گفت: لَمَّا حَضَرَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَ فِي الْبَيْتِ رِجَالٌ فِيهِمْ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: هَلُمَّ أَكْتُبْ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضِلُّوْا بَعْدَهُ! فَقَالَ عُمَرُ: إِنَّ النَّبِيَّ قَدْ غَلَبَ عَلَيْهِ الْوَجَعُ، وَ عِنْدَكُمْ الْقُرْآنُ. حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ، فَاخْتَلَفَ أَهْلُ الْبَيْتِ فَاخْتَصَمُوا، مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: قَرَّبُوا يَكْتُبْ لَكُمْ النَّبِيُّ كِتَابًا لَنْ تَضِلُّوْا بَعْدَهُ، وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ مَا قَالَهُ عُمَرُ.

فَلَمَّا أَكْثَرُوا اللَّغْوَ وَ الْأَخْتِلَافَ عِنْدَ النَّبِيِّ، قَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: قَوْمُوا.

فَكَانَ ابْنُ عَبَّاسٍ يَقُولُ: إِنَّ الرِّزْيَةَ كُلَّ الرِّزْيَةِ مَا حَالَ بَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ بَيْنَ أَنْ يَكْتُبَ لَهُمْ ذَلِكَ الْكِتَابَ مِنْ اخْتِلَافِهِمْ وَ لَعَطِهِمْ.^{۲، ۳}

«چون زمان مرگ رسول خدا ﷺ فرارسید و در حجره آن حضرت مردانی بودند که از جمله آنها عمر بن خطاب بود، رسول خدا ﷺ فرمود: بیایید برای شما نوشته‌ای بنویسم که پس از آن گمراه نشوید! عمر گفت: تحقیقاً مرض و درد بر

۱- هَلُمَّ به معنای تَعَالَ است یعنی بیا، و لازم است و گاهی متعدی استعمال می‌شود، مثل هَلُمَّ شُهَدَاءَكُمْ یعنی گواهانتان را بیاورید. هَلُمَّ از اسماء افعال است و در آن واحد و جمع و مذکر و مؤنث یکسان است. و آن را صرف می‌کنند و فعل قرار می‌دهند و به آن ضمیر را ملحق می‌نمایند، و در تشبیه هَلُمَّ و در مؤنث هَلُمَّ و در جمع هَلُمَّوا می‌گویند.

۲- لَعَطُ بِا فَتَحَهُ غَيْنٌ بِهْ مَعْنَى دَرَهْمٍ شَدْنَ صَدَاهَا وَ فَرِيَادٌ اسْت.

۳- این حدیث را بخاری در کتاب طَبِّ و مرضی، در باب قول المریض: قوموا عَنِّي، ذکر کرده است، از طبع بولاق سنه ۱۳۱۲ هجریه قمریه، ج ۷، ص ۱۲۰، و از طبع مطبعه عثمانیه مصریه سنه ۱۳۵۱ ج ۴، ص ۵، و از طبع مطبعه داراحیاء الکتب العربیه با حاشیه سندی، ج ۴، ص ۶. و ایضاً بخاری در کتاب النبی، باب مرضه، از طبع بولاق ج ۶، ص ۹ و ۱۰ آورده است و بجای «قال عمر»، «قال بعضهم» ذکر کرده است.

پیغمبر غلبه کرده است و در نزد شما قرآن است و ما را کتاب خدا بس است. اهل خانه اختلاف کردند و کار به منازعه کشید. بعضی از آنها می‌گفتند: نزدیک بیاورید تا پیغمبر برای شما نوشته‌ای بنویسد که پس از آن گمراه نشوید! و بعضی از آنها می‌گفتند همان گفتار عمر است.

چون کار منازعه و خصومت بالا کشید و در حضور پیغمبر اختلاف و سخنان لغو و ردّ و بدل‌ها را زیاد کردند رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: برخیزید! عادت ابن عباس این بود که پیوسته می‌گفت: حقیقهٔ مصیبت بزرگ که تمام مصیبت‌ها را در برداشت این بود که میان رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و میان اینکه آن نوشته را برای آنان بنویسد، حائل شده و به واسطهٔ اختلافشان و سخنان در هم و برهم و غیر مفهوم و مبهم نگذارند، منظور رسول الله عملی گردد.»

این حدیث از آحادیثی است که در نزد عامهٔ شکی در صحّت و صدور آن نیست،^۱ زیرا بخاری از ابراهیم بن موسی، از هشام، از معمر، و نیز از عبدالله بن محمد، از عبدالرزاق، از معمر، از زهری، از عبیدالله بن عبدالله، از ابن عباس روایت کرده است. و در توثیق و تعدیل اینها در نزد عامهٔ شبهه‌ای نیست.

۲- و نیز بخاری در «صحیح» خود، از یحیی بن سلیمان، از ابن وهب، از یونس بن شهاب، از عبیدالله بن عبدالله، از ابن عباس روایت کرده است که او گفت: **لَمَّا اشْتَدَّ بِالنَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَجَعُهُ قَالَ: اِنَّنِي بَكِتَابٍ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضِلُّوْا بَعْدَهُ! قَالَ عُمَرُ: اِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ غَلَبَهُ الْوَجَعُ وَعِنْدَنَا كِتَابُ اللهِ حَسْبُنَا. فَاخْتَلَفُوا وَكَثُرَ اللَّغَطُ.**

۱- و أيضاً این روایت را شیخ مفید در «امالی» طبع جامعهٔ المدرّسین ص ۳۶ و ۳۷ با سند متصل خود از عبیدالله بن عبدالله بن عتبة از ابن عباس با عین همین متن آورده است و پس از کلمهٔ «بعده» کلمهٔ «أبداً» آمده، و بجای «قربوا»، «قوموا» آمده، و در گفتار عمر: «لا تأتوه بشيء» نیز اضافه دارد و در تعلیقه گوید: علامهٔ مجلسی (ره) گوید: خبر طلب رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ دوات و کتف و منع کردن عمر از آن با اختلافی که در الفاظ آن است از جهت معنی متواتر است. بخاری و مسلم در صحیحشان آن را روایت نموده‌اند و دیگر از محدّثین عامه در کتبشان آورده‌اند و بخاری در جاهای متعدّد از «صحیح» خود آورده است، از جمله در صفحهٔ دوم از ابتدای آن کتاب است.

قَالَ: قَوْمُوا عَنِّي وَ لَا يَنْبَغِي عِنْدِي التَّنَازُعُ. فَخَرَجَ ابْنُ عَبَّاسٍ يَقُولُ: إِنَّ الرِّزِيَّةَ كُلَّ الرِّزِيَّةِ مَا حَالَ بَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ بَيْنَ كِتَابِهِ^۱.

«چون مرض و درد عارض بر رسول خدا ﷺ شدت یافت فرمود: کتابی برای من بیاورید تا برای شما نوشته‌ای بنویسم که پس از آن گمراه نشوید! عمر گفت: تحقیقاً بر رسول ﷺ درد و مرض غلبه کرده است و در نزد ما کتاب خداست که ما را کافی است. پس اختلاف کردند و سخنان بلند و داد و فریاد زیاد شد.

رسول خدا فرمود: از نزد من برخیزید و در حضور من تنازع و مخاصمه سزاوار نیست! ابن عباس از مجلس خارج شده می‌گفت: تحقیقاً مصیبت بزرگ، آن مصیبتی که تمام مصائب را در بردارد آن است که: در میان رسول الله ﷺ و میان نوشته‌ای که می‌خواست بنویسد جدائی افتاد.»

این حدیث نیز از احادیث صحیحه در نزد عامه است و در روایت آن شبهه و تردیدی وجود ندارد.

۳- و همچنین بخاری از قَبِيصَةَ، از ابن عُيَيْنَةَ، از سُليمانِ أَحول، از سعید بن جبیر، از ابن عباس روایت کرده است که او گفت:

يَوْمَ الْخَمِيسِ وَ مَا يَوْمَ الْخَمِيسِ؟ ثُمَّ بَكَى حَتَّى خَضَبَ دَمْعُهُ الْحَضْبَاءَ. فَقَالَ: اَشْتَدَّ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ جَعَهُ يَوْمَ الْخَمِيسِ فَقَالَ: اَتْتُونِي بِكِتَابٍ اَكْتُبُ لَكُمْ كِتَابًا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ اَبَدًا. فَتَنَازَعُوا - وَ لَا يَنْبَغِي عِنْدَ نَبِيِّ تَنَازُعٌ - فَقَالُوا: هَجَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ.

قَالَ: دَعُونِي! فَالَّذِي اَنَا فِيهِ خَيْرٌ مِمَّا تَدْعُونِي اِلَيْهِ. وَ اَوْصَى عِنْدَ مَوْتِهِ بِثَلَاثٍ: اَخْرَجُوا الْمُشْرِكِينَ مِنْ جَزِيرَةِ الْعَرَبِ، وَ اَجِزُوا الْوَفْدَ بِنَحْوِ مَا كُنْتُ اُجِزُهُمْ، وَ نَسِيتُ الثَّلَاثَةَ^{۲، ۳}.

۱- «صحیح بخاری» کتاب العلم، باب کتابة العلم، از طبع بولاق مصر، ج ۱، ص ۳۰، و از طبع مطبعة عثمانیة مصریة، ج ۱، ص ۲۲ و ص ۲۳، و از طبع داراحیاء الکتب العربیة با حاشیة سندی، ج ۱، ص ۳۲ و ص ۳۳.

۲- «صحیح بخاری» کتاب الجهاد و السیر، باب جوائز الوفد. از طبع بولاق، ج ۴، ص ۶۹ و

«روز پنجشنبه، و هیچ می‌دانی روز پنجشنبه چیست؟! در این حال به قدری ابن عباس گریه کرد که اشکهایش ریگهای زمین را تر کرد. آنگاه گفت: مرض و درد رسول الله ﷺ در روز پنجشنبه شدت کرد، فلذا گفت: کتابی بیاورید تا برای شما نوشته‌ای بنویسم که پس از آن هیچ وقت گمراه نشوید. در این حال حاضران با هم تنازع کردند - در صورتی که به هیچ گونه و هیچ قسم در حضور پیغمبری تنازع و دعوا جایز نیست - پس گفتند: رسول خدا ﷺ یاوه و هذیان می‌گوید.

پیامبر گفت: واگذارید مرا، زیرا آنچه من در آن هستم بهتر است از آنچه شما مرا به سوی آن می‌خوانید. و در وقت مرگش درباره سه چیز وصیت نمود: اول آنکه مشرکین را از جزیره العرب خارج کنید! دوم آنکه: به میهمانان وارد که دسته جمعی از نقاط مختلف می‌آیند، به همان طوری که من جایزه می‌دادم شما هم جایزه بدهید! و سوم وصیتی را که نمود من فراموش کرده‌ام.»

مُسْلِم نیز در «صحیح» خود، در آخر کتاب وصایا، سه روایت در این باره ذکر کرده است. اولی بعینها همین مضمون روایت سومی است که ما از بخاری ذکر کردیم، با این تفاوت که اولاً بجای عبارت فَقَالُوا: هَجَرَ رَسُولُ اللَّهِ دارد: وَقَالُوا: مَا شَأْنُهُ؟ أَهَجَرَ؟ اسْتَفْهَمُوهُ!

«و گفتند: رسول خدا در چه حالی است؟ آیا هذیان می‌گوید؟ از او سؤال کنید!» و ثانیاً در عبارت وَ نَسِيتُ الثَّالِثَةَ آورده است: وَ سَكَتَ عَنِ الثَّالِثَةِ، أَوْ قَالَهَا

← ص ۷۰ و از طبع مطبعة عثمانیة مصر، ج ۲، ص ۱۱۷، و از طبع داراحیاء الکتب العربیة، ج ۲، ص ۱۷۸.

۳- تتمه حدیث این است که: یعقوب بن محمد می‌گوید: من از مغیره بن عبدالرحمن پرسیدم که جزیره العرب کجاست؟ گفت: مکه و مدینه و یمامه و یمن. و یعقوب گفت: عرج، اول تهامه است.

فَأُنْسِيَتْهَا.^۱ «و از سومی ساکت شد و یا اینکه آن را گفت و من فراموش کردم.»
و سومی بعینها همین مضمون روایت اولی است که ما از بخاری نقل کردیم.^۲
باید دانست که این دو روایت را مسلم با اسناد دیگری غیر از اسناد بخاری ذکر کرده است، و فقط در جهت مضمون تطابق دارند. و دومی را از اسحاق بن ابراهیم، از وکیع، از مالک بن مغول، از طلحة بن مُصَرِّف از سعید بن جبیر، از ابن عباس روایت می‌کند که او گفت: يَوْمَ الْخَمِيسِ وَ مَا يَوْمُ الْخَمِيسِ؟ ثُمَّ جَعَلَ تَسِيلُ دُمُوهُ حَتَّى رَأَيْتُ عَلَى خَدَيْهِ كَأَنَّهَا نِظَامُ اللَّوْلُؤِ. قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: انْتُونِي بِالْكَتْفِ وَ الدَّوَاةِ (أَوِ اللُّوحِ وَ الدَّوَاةِ) أَكْتُبْ لَكُمْ كِتَابًا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ أَبَدًا. فَقَالُوا: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَهْجُرُ^۳.
«روز پنجشنبه، و اگر بدانی روز پنجشنبه چیست؟ در این هنگام اشکهای ابن عباس چنان جاری شد که من بر سیمای او دوگونه او دیدم گویا دو رشته از لؤلؤ سرازیر است. ابن عباس گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: برای من کتف و دواتی (یا لوح و دواتی)^۴ بیاورید، تا من برای شما نوشته‌ای بنویسم که ابداً پس از آن گمراه نشوید! گفتند: تحقیقاً رسول خدا ﷺ هذیان می‌گوید.»
احمد بن حنبل سه حدیثی را که از بخاری ذکر کردیم، به عین همان اسناد و همان عبارات به ترتیب در ص ۳۲۵ و ص ۲۲۲ و ص ۳۵۵ از جزء اول «مُسْنَد» خود روایت کرده است.

باری این حدیث خواستن دوات و کتف، و منع عمر و نسبت یاوه سرائی به رسول خدا، و رزیه یوم الخمیس که ابن عباس بر آن می‌گریست هرگاه که یاد آن روز و

۱ و ۲ و ۳ - «صحیح» مسلم، از طبع عیسی البابی الحلبي بمصر، ج ۲، ص ۱۵ و ص ۱۶، و از داراحیاء التراث العربی با تحقیق محمد فؤاد عبدالباقی، ج ۳، ص ۱۲۵۷ و ص ۱۲۵۸، احادیث شماره ۲۰ و ۲۱ و ۲۲. و معنای سکت عن الثالثة این است که ابن عباس از بیان آن خودداری نمود، و معنای اُنْسِيَتْهَا این است که سعید بن جبیر فراموش کرده است.

۴- در «مصباح» گوید: لوح صفحه‌ای است چوبی و یا از کتف، که چون بر روی آن بنویسند به آن لوح گویند؛ و دوات عبارت است از ماده‌ای که با آن می‌نویسند.

آن داستان را می‌نمود، از قضایای مشهوره و معروفه در نزد اصحاب سیر و سنن و اخبار است. بزرگان از عامه در کتب خود ذکر کرده‌اند و بدان اعتراف دارند^۱.

ابن سعد در «طبقات» در این زمینه، نه حدیث ذکر می‌کند. حدیث اول و سوم را که ما از بخاری آوردیم با حدیث مروی از مسلم، و حدیثی از یحیی بن حماد با سند خود از سعید بن جبیر از ابن عباس، که در آن بدین عبارت است: **فَقَالَ بَعْضُ مَنْ كَانَ عِنْدَهُ: إِنَّ نَبِيَّ اللَّهِ لَيَهْجُرُ.** «پس بعضی از آنان که نزد رسول خدا بودند، گفتند: تحقیقاً پیغمبر خدا هذیان می‌گوید.»

و یک حدیث از محمد بن عبدالله انصاری، با سند خود از جابر بن عبدالله انصاری، و یک حدیث از حفص بن عمر حوضی، با سند خود از امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب عليه السلام، و یک حدیث از محمد بن عمر با سند خود از جابر با دو حدیث دیگر: اول از محمد بن عمر، از هشام بن سعد، از زید بن أسلم، از پدرش، از عمر بن خطاب که او گفت:

كُنَّا عِنْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ النِّسَاءِ حِجَابٌ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: اغْسِلُونِي بِسَبْعِ قِرْبٍ وَ أَتُونِي بِصَحِيفَةٍ وَ دَوَاةٍ أَكْتُبُ لَكُمْ كِتَابًا لَنْ تَضَلُّوا بَعْدَهُ أَبَدًا! فَقَالَ النِّسْوَةُ: ائْتُوا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِحَاجَتِهِ! قَالَ عُمَرُ: فَقُلْتُ: اسْكُتْنِ فَإِنَّكِ صَوَاحِبُهُ، إِذَا مَرَضَ عَصْرْتُنَّ أَعْيَنْكِ، وَ إِذَا صَحَّ أَخَذْتُنَّ بِعُنُقِهِ! فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: هُنَّ خَيْرٌ مِنْكُمْ!

«ما در نزد رسول الله صلى الله عليه وسلم بودیم در میان ما و زنان پرده و حجابی فاصله بود. رسول خدا صلى الله عليه وسلم گفت: مرا با هفت مشک آب غسل دهید و صحیفه و دواتی بیاورید تا برای شما نوشته‌ای بنویسم که پس از آن به هیچ وجه گمراه نشوید؟ زنان گفتند:

۱- روایت سوم را که ما از بخاری نقل کردیم، ابن اثیر جزری در «الکامل فی التاریخ» طبع بیروت ۱۳۸۵ هجری قمری، ج ۲، ص ۳۲۰ ذکر کرده است. و ابوالفداء دمشقی در «البدایة و النهایة» ج ۵ و ص ۲۲۷، حدیثی را که ما از مسلم در صحیحش آوردیم که در آن عبارت ما شأنه؟ بهجو استفهموه آمده است، او از مسلم و بخاری هر دو آورده است، و حدیث اولی را که ما از بخاری و مسلم آوردیم، او نیز از بخاری و مسلم آورده است.

حاجت رسول الله ﷺ را برآورید! عُمر گفت: من به آنها گفتم: ساکت شوید! زیرا که شما همخوابگان او هستید که چون مریض شود چشمهای خود را می فشارید به ریختن اشک! و چون صحت یابد دست به گردن او می برید (و معاشقه می کنید)¹. رسول خدا ﷺ فرمود: این زنان از شما بهترند!

این روایت را نیز طبرانی در «أوسط» خود از عمر تخریج کرده است².

دوم از محمدبن عمر با سند خود از عکرمه، از ابن عباس که او گفت: إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ فِي مَرَضِهِ الَّذِي مَاتَ فِيهِ: ائْتُونِي بِدَوَاةٍ وَ صَحِيفَةٍ أَكْتُبُ لَكُمْ كِتَابًا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ أَبَدًا! فَقَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ: مَنْ لِفُلَانَةٍ وَ فُلَانَةٍ مَدَائِنِ الرُّومِ؟ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَيْسَ بِمَيِّتٍ حَتَّى نَفْتَحَهَا، وَ لَوْ مَاتَ لَأَنْتَظِرْنَاهُ كَمَا أَنْتَظَرْتُمْ بَنُو إِسْرَائِيلَ مُوسَى. فَقَالَتْ زَيْنَبُ زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ: أَلَا تَسْمَعُونَ النَّبِيَّ ﷺ يَعْهَدُ إِلَيْكُمْ؟! فَلَغَطُوا، فَقَالَ: قَوْمُوا! فَلَمَّا قَامُوا قَبِضَ النَّبِيُّ ﷺ مَكَانَهُ³.

«رسول خدا ﷺ در همان مرضی که رحلت کردند فرمودند: دوات و صحیفه‌ای بیاورید تا برای شما کتابی بنویسم که ابداً پس از آن گمراه نگردید! عمر بن خطاب گفت: کیست برای فتح فلان شهر و فلان شهر، شهرهای روم؟ رسول خدا ﷺ نمی میرد تا وقتی که ما آن شهرها را فتح نمائیم. و اگر بمیرد انتظار وی را خواهیم کشید همان طور که بنی اسرائیل انتظار موسی را کشیدند. زینب زوجه رسول خدا ﷺ گفت: آیا شما نمی شنوید که پیغمبر ﷺ دارد به شما وصیت می کند؟! آنان صدای خود را بلند کرده و به داد و بیداد و منازعه و دعوا پرداختند. رسول خدا ﷺ فرمود: برخیزید! چون برخاستند، در همان لحظه رسول خدا ﷺ جان

- ۱- و ممکن است معنی آن این طور باشد که: چون مریض شود بر او گریه می کنید، و چون صحت یابد گردن او را می گیرید (کنایه از آنکه او را به زحمت و مشقت می اندازید).
- ۲- بنابر روایت ملا علی متقی هندی در «کنز العمال» طبع اول، ج ۳، ص ۱۳۸.
- ۳- «الطبقات الكبرى» طبع بیروت سنة ۱۳۷۶ ج ۲، ص ۲۴۲ تا ص ۲۴۵: ذکر الكتاب الذي أراد رسول الله ﷺ أن يكتبه لأُمَّته في مرضه الذي مات فيه.

تسلیم کرد.»

الآن که مصادر این حدیث در این رزیه از کتب صحاح و سنن معتبر و درجه اول اهل سنت مشخص شد،^۱ مادر پیرامون مفاد و ماحصل از آن چند بحث داریم. بحث اول: از این روایات به دست می آید که: این واقعه، واقعه دفعیه نبوده است که به مجرد طرح رسول خدا بر کتابت، آنها هم بدآءاً^۲ اینکار نموده باشند بلکه از قرائن مشهوده به دست می آید که رسول خدا از توطئه آنان بر ضد حکومت علی^{علیه السلام} خیر داشته، و بنابر همین اساس جیش اسامه را بعث فرموده است. و چون از اخبار داخل منزل حضرت از سوی حزب نسوان مخالف، و از اخبار خارج که به سمع مبارکش در تأخیر جیش اسامه و تخلف ابوبکر و عمر می رسید، خوب فهمیده بود که چه نقشه‌هایی در کار است، فلذا بر اساس این شواهد و مشهودات، در چنین زمینه‌ای دوات و کتف طلب فرمود.

عمر و دستیارانش نیز بدآءاً و ابتداءً در این مجلس به طور تصادف و ناگهانی جمع نشده‌اند بلکه آنها پیوسته در مجالس خود گرد هم آمده و در راه اخذ ولایت و امارت مسلمین نقشه‌ها می کشیدند، و این اجتماع او با همقطاران و همصداها با نقشه قبلی بوده است. چطور متصور است که حضور عمر با تمام أعوانش که به

۱- بسیاری از مطالب شیخ مفید در «ارشاد» که مادر اینجا آوردیم و روایات عامه از بخاری و مسلم را مرحوم آیه الله حاج سید محسن جبل عاملی رحمه الله در کتاب «اعیان الشیعة» طبع دوم، ج ۲، ص ۲۲۶ تا ص ۲۳۲ ذکر کرده است. و بسیاری از این روایات را سید بن طاووس در «طرائف» طبع مطبوعه خیام قم از ص ۴۳۱ تا ص ۴۳۵ تحت عنوان: «منع عمر النبی صلی الله علیه و آله عند وفاته أن یکتب کتاباً لایضل بعده أبداً» از محمد بن علی مازندرانی در کتاب «اسباب نزول قرآن» و از حمیدی در «جمع بین الصحیحین» و از «مسند» احمد حنبل و «صحیح» مسلم و «صحیح» بخاری ذکر نموده است و بحث کلامی دقیق فرموده است. خود به نام عبدالحمود عمر را در چندین مورد، مورد خطاب و محاکمه و عتاب قرار داده است و با محکومیت قطعیه وی، گناه تمام امت و علت جمیع اختلافات و پیدایش جنگها و کشتارها و نهب و غارتها و گمراهی‌های امت را پس از رسول خدا بر دوش عمر می‌نهد و او را یگانه علت و سبب انحراف معرفی می‌کند.

قدری بوده‌اند که در مجلس رسول الله ایجاد دو دستگی کردند و فریاد برآوردند و حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ گفتند، تا به جائی که با اصحاب مؤمن و مطیع که در حجره رسول خدا بودند دو صَف متمایز شده و بر آنها غلبه کند، صدفه بوده و به طور عادی خود بخود تحقق یافته باشد؟ آن هم در این مجلسی که پیشدار حاضران عمر است، و متکلم اوست و رفقاییش به دنبال سخن او برگفتار رسول الله اعتراض کردند^۱.

در حدیث اَوَّل بخاری دیدیم که ابن عباس می‌گوید: اهل حجره اختلاف کردند و کار به خصومت کشید. بعضی از ایشان گفتار رسول الله را تأیید می‌نمودند که: قَرَّبُوا يَكْتُبُ لَكُمْ النَّبِيُّ كِتَابًا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ، و بعضی از ایشان قول عمر را می‌گفتند یعنی «رسول خدا هذیان می‌گوید.» از اینجا معلوم می‌شود: او پیشوا و پیشدار اعتراض بوده، و او اَوَّل ناطق به هَجْر رسول الله بوده است.

بحث دوم: بدون هیچ شبهه جمله‌ای را که عمر گفته است، عبارت اِنَّ رَسُولَ اللَّهِ يَهْجُرُ «رسول خدا یاوه و هذیان می‌گوید» بوده است، اما اصحاب سنن و اخبار

۱- از اخبار و احادیث عامه به دست می‌آید که عمر در مقابل رسول خدا که اصحابی داشته است، خود او نیز اصحاب و پیروان و دارودسته‌ای داشته است. در کتاب «النص و الاجتهاد» طبع دوم ص ۱۷۷ از «سنن» ابی داود که در هامش شرح زرقانی بر «موطأ» مالک است و أيضاً در ص ۱۰۳ از جزء دوم شرح زرقانی که در هامش صفحه است در باب حج تمتع و کراهت عمر از تمتع بانسوان در میان عمره تا زمان حج روایت می‌کند که: و هذا ما كَرِهَهُ عُمَرُ و بعضُ أتباعِهِ فقال قائلهم: اَنْنَطَلِقُ و ذكورنا تقطر؟ «این امری بود که عمر و بعضی از مریدان و پیروان او نپسندیدند و گوینده آنان گفت: آیا ما برای حج به راه بیفتیم و از آلت‌های ما آب منی قطره قطره بریزد؟!» و از طرفی چون ابوموسی اشعری از این مسأله از عمر پرسید بنابر روایت امام احمد در ص ۵۰ از جزء اول مسندش از حدیث عمر، عمر در پاسخ او می‌گوید: قد علمت انَّ النَّبِيَّ ﷺ قد فعله هو و أصحابُهُ ولكن كرهتُ انَّ يضلُّوا بهنَّ معرِّسين في الأراك ثم يروحون بالحج تقطر رؤوسهم! «من دانستم که پیغمبر و اصحابش این کار را کرده‌اند، و اما من ناپسند داشتم که مردان با زانشان در زیر درخت‌های اراک آمیزش کنند و سپس در حالی که از سرهایشان آب غسل جنابت جاری است به سوی حج رهسپار شوند!» در اینجا درست می‌بینیم که عمر و اصحابش یک جانب و رسول خدا و اصحابش در جانب دیگر قرار گرفته‌اند. فافهم و تأمل و اغتنم.

چون دیدند که این عبارت از عمر بسیار مستهجن است به جهت تقلیل استهجان و دفاع از ادب عمر، این عبارت را به کلمه **إِنَّ النَّبِيَّ قَدْ غَلَبَ عَلَيْهِ الْوَجَعُ** «درد و مرض بر پیغمبر غلبه کرده است» تبدیل کردند.

شاهد گفتار ما روایتی است که ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغة» با تخریح ابوبکر أحمد بن عبدالعزیز جوهری در کتاب «السقیفة» با إسناد خود به ابن عباس آورده است که او گفت: **لَمَّا حَضَرَتْ رَسُولَ اللَّهِ الْوَفَاةَ وَفِي الْبَيْتِ رِجَالٌ فِيهِمْ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: ائْتُونِي بِدَوَاةٍ وَصَحِيفَةٍ أَكْتُبُ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضِلُّونَ بَعْدَهُ** (قال): **فَقَالَ عُمَرُ كَلِمَةً مَعْنَاهَا أَنْ الْوَجَعَ قَدْ غَلَبَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، ثُمَّ قَالَ: عِنْدَنَا الْقُرْآنُ، حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ.**

فَاخْتَلَفَ مَنْ فِي الْبَيْتِ وَ اخْتَصَمُوا فَمِنْ قَائِلٍ: قَرَّبُوا يَكْتُبُ لَكُمْ النَّبِيُّ، وَ مِنْ قَائِلٍ: مَا قَالَ عُمَرُ. فَلَمَّا أَكْثَرُوا اللَّغَطَ وَ اللَّعُوَ وَ الْأَخْتِلَافَ غَضِبَ ﷺ فَقَالَ: قَوْمُوا! إِنَّهُ لَا يَنْبَغِي لِنَبِيِّ أَنْ يُخْتَلَفَ عِنْدَهُ هَكَذَا. فَقَامُوا، فَمَاتَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ.

فَكَانَ ابْنُ عَبَّاسٍ يَقُولُ: إِنَّ الرِّزِيَّةَ مَا حَالَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ كِتَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَعْنِي الْأَخْتِلَافَ وَ اللَّغَطَ.

ابن ابی الحدید می‌گوید: این حدیث را شیخین: محمد بن اسمعیل بخاری و مسلم بن حجاج قشیری در دو «صحیح» خود تخریح کرده‌اند، و کافه محدثین بر روایت آن اتفاق دارند^۱.

چون ترجمه معنای این حدیث از جهت مضمون و مفاد با احادیثی که در اینجا آوردیم مشابه است، لهذا از ترجمه آن خودداری نموده، و فقط به ذکر این نکته که شاهد ماست اکتفا می‌کنیم و آن این است که:

در اینجا می‌گوید: عمر کلمه‌ای گفت که معنایش آن است که درد و مرض بر رسول‌الله غلبه کرده است. و این صریح است در آنکه سخن عمر چیز دیگری بوده

۱- «شرح نهج البلاغة» طبع دارالکتب العربیة الکبری مصر، ج ۲، ص ۲۰.

است و چون نخواستند عین آن سخن را بیاورند آن را تبدیل به مفاد و معنی نموده‌اند. و آن کلمه همان هَجْر^۱ است که در پارسی به آن هذیان و یاوه گویند.

شاهد دیگر ما مقایسه و مقارنه فیما بین همین روایات مذکوره است که چون آنها را ردیف نموده و با هم مقایسه کنیم بدون شبهه به دست می‌آید که: گفتار عمر **إِنَّ النَّبِيَّ يَهْجُرُ** بوده است.

بخاری در صحیحته **أَوَّلُ** و دوم که نام معترض را صریحاً ذکر کرده است که عمر بوده است گفته است که: سخن او **قَدْ غَلَبَ عَلَيْهِ الْوَجَعُ** (بر او درد غلبه کرده است) بوده است و **أَمَّا** او در صحیحته سوم و نیز مسلم در صحیحته خود، نام او را بخصوصه نبرده، و با عنوان **كَلَى قَالُوا** (گفتند) ذکر کرده است و عین مقول قول عمر را که **يَهْجُرُ** بوده است آورده‌اند. **فَقَالُوا: هَجَرَ رَسُولُ اللَّهِ. فَقَالُوا: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ لَيَهْجُرُ^۲**. و ابن سعد در «طبقات» در روایتی که از سعید بن جبیر ذکر کردیم می‌گوید: **فَقَالَ بَعْضُ مَنْ كَانَ عِنْدَهُ: إِنَّ نَبِيَّ اللَّهِ لَيَهْجُرُ** (بعضی از آنان که در حضور او بودند گفتند: پیغمبر خدا هذیان می‌گوید). در اینجاها چون گوینده **يَهْجُرُ** بخصوصه مشخص نشده است و با عبارت **قَالُوا** (گفتند) و **يَا قَالِ بَعْضُ مَنْ كَانَ عِنْدَهُ** (بعضی از کسانی که در حضور او بودند) ذکر شده است، آوردن کلمه **هَجَرَ** و **يَهْجُرُ** (هذیان گفت، و هذیان می‌گوید) را مستهجن نشمرده‌اند و ذکر کرده‌اند.

أما ما که این روایات را تطبیق و مقایسه می‌نمائیم به خوبی برای ما روشن است که: گوینده **يَهْجُرُ** در **قَالُوا**، و **يَا بَعْضُ مَنْ كَانَ عِنْدَهُ**، همان عمر است که در آن روایات، **حِمَايَةً** له و **لِشَأْنِهِ** این محرفین و مُبَدِّلِينَ و محامیان از اریکه استبداد و ستم، آن را

۱- هَجَرَ يَهْجُرُ هَجْرًا فِي نَوْمِهِ أَوْ مَرَضِهِ: خَلَطَ وَهَدَى.

۲- و حتی بخاری روایت اول را که ما از او از کتاب طب فی باب قول المريض: قوموا عني با عبارت فقال عمر ذکر کرده است آوردیم، عین این روایت را با همین لفظ و سند در کتاب النبی باب مرضه از طبع بولاق ج ۶، ص ۹ و ۱۰، قال بعضهم آورده است و بجای «و من قائل: ما قال عمر»، «و منهم من يقول غير ذلك» آورده است.

تبدیل به قَدْ غَلَبَ عَلَيْهِ الْوَجْعُ کرده‌اند.

و ما در یکی از روایات مُسْلِمِ بْنِ حَجَّاجٍ دیدیم که: از عُمَرُ با عبارت أَهْجَرَ؟ اسْتَفْهَمُوهُ! (آیا هذیان می‌گویید؟ از او پرسید!) آورده است. و معلوم است که عبارت عمر استفهام و تردید نبوده است و او به طور قطع گفته است، هَجَرَ (یاوه گفت). آنگاه بعضی از محامیان گفته‌اند: شاید هَجَرَ را به عنوان استفهام گفته است، و در کتابت که فرق ندارد، آنگاه بعضی دیگر برای تثبیت و تأیید این استفهام آمده‌اند و یک همزه استفهام بر سرش درآوردند و أَهْجَرَ گفته‌اند و نوشته‌اند، و سپس محامیان دیگر برای تثبیت أَهْجَرَ یک جمله اسْتَفْهَمُوهُ (بروید و از رسول خدا سؤال کنید که آیا سخنش راست و جدی بوده و یا هذیان می‌گفته است؟) را زیاد کرده‌اند.

و ما از این قبیل تصرّفات، در روایات بسیار داریم که برای شخص خبیر، مواقع و مواضع تغییر و تحریف روشن می‌شود. و با بحثی که ما در اینجا نمودیم و آن عبارت از مقارنه و مقایسه روایات بخاری و مسلم و ابن سعد بود، خوب روشن شد که کلام عمر هَجَرَ و يَهْجُرُ بوده است، و بدون شک تغییرات در کیفیت عبارت روایات مختلفه ناشی از دستبرد و دخالت راویان و حدیث پردازان می‌باشد.

بحث سوم: مراد و منظور رسول خدا ﷺ از نوشته چه بوده است؟ رسول خدا

چه مطلبی را می‌خواسته است بنویسد تا اُمّش پس از او ابداً گمراه نشوند؟ ما بدهاء این جواب را می‌توانیم از خود گفتار عمر که گفت: عِنْدَكُمْ الْقُرْآنُ حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ (در نزد شما قرآن است! برای ما کتاب خدا کافی است) که در صحیحۀ اوّل بخاری آمده است و دیگر: عِنْدَنَا كِتَابُ اللَّهِ حَسْبُنَا (در نزد ما کتاب خداست که ما را بس است) که در صحیحۀ دوم وی آمده است، استخراج کنیم. یعنی بدون مراجعه به اخبار و شواهد تاریخ، و روایات و قرائن موجوده، از خود کلام عمر می‌توان مقصود رسول‌الله را از خواستن دوات و کتف به دست آورد که چه می‌خواستند بنویسند؟ و آن عبارت حَسْبُنَا وَ كَفَانَا است. چون او در مقام اعتراض بر نوشته رسول الله می‌گوید: قرآن برای ما بس است، کتاب الله برای ما کفایت می‌کند. معلوم

می‌شود رسول خدا ﷺ می‌خواست است چیز دیگری را ضمیمه قرآن کند، و یا آن را حجّت برای مسلمین قرار دهد، و عمر از ضمیمه آن به قرآن و یا حجّیت و ولایت آن مستقلاًّ جلوگیری می‌نماید و آن غیر از عترت و وجود مقدّس علی بن ابیطالب و فرزندان معصومش چیز دیگر نیست.

و این همان روایات متواتره، بلکه ما فوق تواتر است که شیعه و عامّه با صدها سند در کتب خود ذکر کرده‌اند که رسول‌الله در مواقع متعدّدی از جمله در همین مرض مرگ به مسجد رفته و خطبه خواند و فرمود: **إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابِ اللَّهِ وَعِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي!** «من دو چیز ذیقیمت و متاع نفیس در میان شما می‌گذارم: کتاب خدا و عترت من که اهل بیت من است.» و ما در همین بحث از شیخ مفید در «ارشاد»^۱، و از ابن سعد در «طبقات»^۲ خطبه رسول‌الله را در حال مرض در مسجد در پیرامون حجّیت و خلافت قرآن و عترت با همین عبارت ذکر کردیم.^{۳، ۴}

۱- «ارشاد»، طبع سنگی، ص ۹۷.

۲- «طبقات» طبع بیروت، ج ۲، ص ۱۹۴.

۳- همین کتاب، درس ۱۸۱ تا ۱۸۵ ص ۷۵ و ۷۶.

۴- از جمله ادله فاضحه و واضحه، اعتراف شهرستانی و کلام اوست بر اینکه: گوینده آن سخن عمر بوده است. علامه حلی در کتاب «منهاج الکرامه» از طبع عبدالرحیم، ص ۴۸ و ص ۴۹ گوید: و قد ذکر شهرستانی و هو أشدّ المتعصّبين على الامامية: إن منشأ الفساد بعد إبليس الاختلافات الواقعة في مرض النبي ﷺ، فأول تنازع في مرضه في ما رواه البخاري بإسناده الى ابن عباس قال: لما اشتدّ بالنبي ﷺ مرضه الذي توفّي فيه، قال: اتتوني بدواة و قرطاس اكتب لكم كتاباً لاتضلّوا بعدى! فقال عمر: إن صاحبكم ليهجر حسبنا كتاب الله! و كثر اللّغظ. فقال النبي ﷺ: قوموا عني لا يبغي عدى التنازع!

«شهرستانی که از مخالفین سرسخت شیعه امامیه است می‌گوید: منشأ افساد و خرابی پس از ابلیس، اختلافی بود که در مرض رسول خدا ﷺ واقع شد. زیرا اولین نزاعی که بنابر روایت بخاری با اسناد خود از ابن عباس روی داده است آن بود که: چون مرض رسول خدا - همان مرضی که در آن رحلت کرد - شدت یافت، فرمود: برای من کاغذ و دواتی بیاورید تا برای شما چیزی بنویسم که بعد از آن پس از من گمراه نشوید! عمر گفت: تحقیقاً این صاحب مصاحب شما ←

ولی چون نگذاشتند آن خطبه‌های شفاهی صورت عمل ببوشد، و در صدد معارضه و برکندن آن برآمدند و رسول‌الله این موضوع را می‌دانست، برای تحکیم آن اینک در بستر رحلت خواست کتباً آن را تحکیم کند و روز پنجشنبه که به گفتار ابن عباس روز رزیه است، عمر با هیاو و جنجال و غلطاندازی و لغط و فریاد و سخنان لغو، اختلاف انداخت و رسول‌الله را آزرده خاطر ساخت، تا چهره خود را از آنها برگردانید و گفت برخیزید!

فلهذا چون گفتند: آیا اینک برای تو دوات و کتف را بیاوریم؟ فرمود: **أَبْعَدَ الَّذِي قُلْتُمْ؟ لَا، وَلَكِنِّي أَوْصِيكُمْ بِأَهْلِ بَيْتِي خَيْرًا!** «آیا بعد از اینکه شما چنان سخنانی گفتید؟ نه. ولیکن شما را وصیت می‌کنم که با اهل بیت من به نیکی رفتار کنید!» معلوم می‌شود مورد کتابت همان اهل بیت بوده‌اند که رسول خدا پس از عدم قدرت بر وصیت کتبی، به وصیت شفاهی نیز اکتفا فرموده است.

و در روایت سوم بخاری و أول مسلم که ما در اینجا آوردیم، پیامبر سه وصیت می‌کند، و راوی خبر، سعیدبن جبیر از ابن عباس است و می‌گوید: **وَسَكَتَ عَنِ الثَّالِثَةِ أَوْ أُنْسِيَّتْهَا** و ابن عباس از بیان وصیت سوم ساکت شد، و یا گفت: و من که سعیدبن جبیر راوی روایتیم، فراموش کرده‌ام. واضح است که آن وصیت همان امر به تمسک به عترت، و حجیت امارت و ولایت امیرالمؤمنین و ذریه او تا امام دوازدهمین علیه السلام است که در حدیث ثقلین آمده است. و محققاً نه ابن عباس ساکت شده و نه ابن جبیر فراموش کرده است، اما تاریکی زمان سیاست و ظلمت استبداد زمان که منتهی به تیغ حجاج بن یوسف ثقفی شد، سعیدبن جبیر را از ذکر آن بازداشته است.^۱

← هذیان می‌گوید، برای ما کتاب الله کافی است. و سخنانی مبهم که خصوصیت آنها فهمیده نمی‌شد در این حال در میان جالسین از صحابه از طرفین زیاد درگرفت. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از نزد من برخیزید! چرا که تنازع و داد و بیداد کردن در نزد من سزاوار نیست.»

۱- آیا معقول است که اصحاب حاضر در مجلس، وصیت رسول خدا را فراموش کنند در

←

و أمّا احتمال آن چیز سوّم که توصیه به جیش أسامه باشد، در اینجا بی مورد است به طوری که محمّد فؤاد عبدالباقی در تعلیقہ «صحیح مُسلم» از مهلب نقل کرده است؛ این امری نبوده است که از جهت گرانی ابن عبّاس را إسکات دهد و یا ابن جبیر را به فراموشی اندازد.^۱

دلیل روشن و واضحی که مراد از نوشته رسول الله ﷺ، وصیّت به خلافت امیرالمؤمنین (علیه السلام) بوده است آن است که خود عمر میگوید: من میدانستم که رسول خدا در مرضش میخواهد وصیّت به علی بن ابی طالب کند فلهمذا مخالفت کردم و نگذاشتم وصیّتش عملی شود.

ابن ابی الحدید در بیان مسافرتی که ابن عبّاس با عمر به شام کرد و در راه، عمر به ابن عبّاس از امیرالمؤمنین (علیه السلام) گله می کند که او در جزو همراهان من با من در این سفر به شام نیامد و من او را خشمگین می بینم، می رسد به اینجا که می گوید: جواب عمر به ابن عبّاس، به طریقی دگر نیز ذکر شده است و آن این است که: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَرَادَ أَنْ يَذْكَرَهُ لِلْأَمْرِ فِي مَرَضِهِ فَصَدَدْتُهُ عَنْهُ خَوْفًا مِنَ الْفِتْنَةِ وَانْتِشَارِ أَمْرِ الْإِسْلَامِ، فَعَلِمَ مَا فِي نَفْسِي وَ أَمْسَكَ، وَ أَبِي اللَّهِ إِلَّا إِمْضَاءَ مَا حَتَمَ ۲. «رسول خدا ﷺ در مرض ارتحالش اراده کرد او را برای خلافت نصب کند، من او را از این کار بازداشتم به جهت ترس از فتنه و انتشار امر اسلام. رسول خدا از نیت من مطلق شد و

← حالیکه از جودت حفظ و قدرت ذهنی آنها مطالبی بیان شده است که قصائد شعری طویل را چون یک بار بر آنان خوانده می شد حفظ می شدند، و خطبه های بدیع و مفصل را بدون اندک تغییر حفظ می شدند؟ آیا این چنین کسانی متصوّر است که وصیّت سوّم رسول خدا را فراموش کرده باشند؟! ابدأ این طور نیست، امّا سیاست حاکم جائر ایشان را مجبور به نسیان و عدم ذکر کرده است، آن سیاستی که ملعبه دست بازیگران و محلّ تمسخر آن صحابه بی مایه قرار گرفت. بدون اندکی تردید آن وصیّت، وصیّت به استخلاف امیرالمؤمنین (علیه السلام) بوده است که راوی آن را ذکر نموده است.

۱- «صحیح» مسلم، طبع دار احیاء التراث ج ۳، ص ۱۲۵۸، تعلیقہ شماره ۴.

۲- «شرح نهج البلاغه» طبع دار احیاء الکتب العربیة الکبری، ج ۳، ص ۱۱۴، سطر ۲۷ و ۲۸.

دست از اراده خود برداشت، و خداوند هم در تقدیر همان راکه حتمی بود پیش آورد.^۱ ما شرح این مسافرت را در ج ۷ از «امام شناسی» مفصلاً آورده ایم. و نیز در بعضی از موارد از داستان منع عمر کتابت رسول الله را سخن به میان آورده ایم^۲ ولی در هر جا به جهت و مناسبت مخصوصی بوده است و اینک در اینجا نیز به جهت امر به کتابت و حدیث ثقلین است. بنابر این علاوه بر آنکه در هر جا بخصوصه مطالب بدیع و روشنی به کار رفته است در اینجا نیز با این تفصیل فی الجمله، ابداً جنبه تکراری ندارد و مطالب بدیع است.

بحث چهارم: از وصایت به امیرالمؤمنین علیه السلام بگذریم، عبارت **حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ وَعِنْدَكُمْ الْقُرْآنُ فِي حَدْ نَفْسِهِ**، غلط است چه پیامبر درباره امیرالمؤمنین و خلافتش وصیتی بکند یا نکند، زیرا به نص قرآن کریم، کلام رسول الله حجیت دارد در هر موضوعی از موضوعات: **مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ**^۳. «آن کسی که از این پیغمبر اطاعت کند از خداوند اطاعت کرده است.» **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ**^۴. «ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا اطاعت کنید! و از پیغمبرتان و صاحبان امرتان که از شما هستند اطاعت کنید!» **وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ**^۵. «و ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر آنکه مردم از وی به اذن خدا

۱- در «غایة المرام» ص ۵۹۵ تا ص ۶۲۰ درباره جرات عمر بن خطاب بر رسول خدا چون دانست که آنحضرت می خواهد نصی بر ولایت علی علیه السلام بنویسد در مرض موت، از طریق عامه هفده روایت، هشت تا از ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه» و هفت تا از صاحب کتاب «سیر الصحابة»، و از طریق خاصه دو روایت: یکی بسیار مفصل از کتاب سلیم بن قیس هلالی و دیگری از صاحب کتاب «الصراط المستقیم» ذکر نموده است.

۲- مانند ص ۲۷۰ تا ص ۲۷۲ درس ۱۴، از ج ۱ «امام شناسی» و ص ۳۱ تا ص ۳۳ درس ۹۱ تا ۹۳ از ج ۷، و ص ۱۴۴ تا ص ۱۵۱ درس ۱۱۰ تا ۱۱۵ از ج ۸ «امام شناسی».

۳- آیه ۸۰، از سوره ۴: نساء.

۴- آیه ۵۹، از سوره ۴: نساء.

۵- آیه ۶۴، از سوره ۴: نساء.

اطاعت کنند.» و مَا آتَيْكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَيْكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا. «و آنچه را که پیغمبر به شما می دهد بگیرید، و از آنچه شما را بر حذر می دارد، اجتناب ورزید!» إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ. ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ. مُطَاعٌ ثَمَّ أَمِينٍ. وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ^۲. «تحقیقاً قرآن گفتار فرستاده ای بزرگوار (جبرئیل) است که دارای قوت است و در نزد خدای ذی عرش دارای مکنّت و مقام است، و در آنجا مورد اطاعت است و مورد امانت، و صاحب و همنشین شما (پیغمبر) دیوانه نیست.»

بنابر این آیات و آیات کثیره دیگری که در قرآن است، اطاعت از رسول واجب است به عین اطاعت از خدا که کتاب الله است. تفکیک میان حجّیت قرآن و حجّیت گفتار رسول، به جمع میان متناقضین برمی گردد.^۳

علاوه خود قرآن و کتاب الله، اثبات و جوب قبول گفتار پیغمبر را می کند، و عمل به کتاب بدون اطاعت از رسول، نقض عمل به کتاب است. بنابر این عمر اولین کسی است که رفض سنّت کرده است یعنی گفتار رسول خدا را نادیده گرفته است. و بنابر این به حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ هَمَّ عَمَلٍ نَكْرَدَه، هم رفض کتاب و هم رفض سنّت نموده، هر دو را بوسیده و کنار زده است. شیعه هم عمل به کتاب نموده و هم به سنّت. در حقیقت شیعیان سنّیان حقیقی هستند، و سنّیان نه کتاب دارند نه سنّت.

۱- آیه ۷، از سوره ۵۹: حشر.

۲- آیه ۱۹ تا ۲۲، از سوره ۸۱: تکویر.

۳- احمد امین مصری کتابی در آخر عمر خود نوشته است و در آن از بسیاری از آنهاماتی که در «فجر الاسلام» و «ضحی الاسلام» به شیعه زده است، رفع ید کرده است و در حقیقت توبه نامه ای است از او بدون آنکه لفظ توبه و عذرخواهی را بر زبان آورده باشد. در ص ۱۲ از این کتاب می گوید: و أَمَّا السُّنَّةُ فَهِيَ أَمُّ مَصْدَرٍ بَعْدَ الْقُرْآنِ، وَ قَدْ تَجَرَّأَ قَوْمٌ فَأَنْكَرُوا وَ اِكْتَفَوْا بِالْعَمَلِ بِالْقُرْآنِ وَحْدَهُ. وَ هَذَا خَطَأٌ. فَفِي السُّنَّةِ تَفْسِيرٌ كَثِيرٌ مِنَ النَّبِيِّ ﷺ فِي الْقُرْآنِ. «و اما سنّت پس آن مهمترین مصدر است پس از قرآن. و حقاً بعضی از مردم تجرّی و تعدّی نمودند تا سنّت را انکار کردند و تنها به عمل به قرآن اکتفا نمودند. و این کار، کار خطا و غلط است. زیرا در سنّت تفسیر بسیاری از رسول اکرم ﷺ درباره آیاتی که در قرآن است وجود دارد.» آنگاه احمد امین شرحی نسبت به مفصل راجع به این موضوع می دهد.

خود، رفض سنت و بالتیجه رفض کتاب کرده‌اند، معذک نام خود را بدون مسمی و محتوی سنی یعنی اهل سنت و پیرو گفتار رسول خدا گذارده‌اند و شیعیان را رافضی می‌گویند، با آنکه رافضی خودشان هستند و شیعیان سنی واقعی و حقیقی. اینهم یکی از ترفندهای آنهاست که با اسم و نسبت غیر صحیح، خود را مُحِقِّ و شیعه را مبطل می‌شمرند.

بحث پنجم: آیا نسبت هجر و هذیان به رسول‌الله، و یا گفتار **قَدْ غَلَبَ عَلَيْهِ الْوَجَعُ**، و بلند کردن صدا و فریاد و رأی رسول‌الله را کنار زدن و رأی خود را مقدم داشتن از روی هر نظریه و هر نیّتی باشد، موافق قرآن است؟ قرآن که می‌گوید: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدُمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ**.^۱ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، جلوی خدا و پیغمبر نیفتید!» در عمل و اراده اظهار نظر نکنید، رأی و عقیده خود را مقدم ندارید و پیوسته از آنها تبعیت کنید و تابع و پیرو باشید!

قرآن که می‌گوید: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَ لَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ**.^۲ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، صداها را بلندتر از صدای پیغمبر نکنید، و با گفتار معمولی خود که با یکدیگر سخن می‌گوئید و تَنِ صدا شنیده می‌شود، با وی گفتگو نکنید، زیرا در این صورت، بدون توجه و ادراک خودتان، تمام اعمال حسنه و نیک شما حَبُط و نابود می‌گردد.»

و به دنبال آن می‌گوید: **إِنَّ الَّذِينَ يَغْضُونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ**.^۳ «تحقیقاً آنان که صداها را خود را

۱ تا ۳- به ترتیب آیه ۱ تا ۳ از سوره ۴۹: حجرات.

۴- حقیقه شگفت آور است که شأن نزول خود این آیات درباره ابوبکر و عمر است که در محضر رسول‌الله داد و فریاد راه انداخته و با هم نزاع کردند. سید شرف‌الدین عاملی در کتاب «النص و الاجتهاد» طبع دوم ص ۱۹۶ و ۱۹۷ گوید: سبب نزول این آیات، آن بود که بر رسول
←

در حضور رسول خدا پائین آورده فروکش می دهند، آنها هستند کسانی که خداوند دل‌هایشان را برای تقوی و پاکی آزمایش نموده است؛ برای ایشان غفران الهی و اجر عظیمی است.»

در این صورت برای از بین بردن امامت علی معصوم و خاندان طاهرینش، صدا بلند کردن و غوغا و جنجال راه انداختن با موازین قرآن چه مناسبت دارد؟ آنها لَغَط و صداهای بلندی که رسول الله را آزرده کند!

بحث ششم: عمر می دانست که رسول الله ﷺ یگانه اسوه حق و حقیقت و الگوی واقعیت و نفی باطل است: لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا.^۱ «و از برای شماست در رسول خدا ماده و منشأ تأسی نیکو، برای کسی که امید در خدا و آخرت بندد، و خدا را زیاد یاد کند.» و می دانست که هر دعوت رسول الله ﷺ خواندن به سوی حیات و زندگی

← خدا ﷺ جماعتی از بنی تمیم وارد شدند و درخواست نمودند از آن حضرت که از میان خودشان امیری را بر آنان بگمارد. بخاری در «صحیح» خود ص ۱۲۷، از جزء سوم در تفسیر سوره حجرات تخریج کرده است که ابوبکر گفت: ای رسول خدا قعقاع بن معبد را امیرشان گردان! به این گفتار مبادرت کرد و رأی خود را فوراً زودتر از رأی خود رسول الله وانمود کرد. پس از او عمر بدون درنگ فوراً گفت: بلکه أقرع بن حابس أخوا بنی مجاشع را ای رسول خدا امیرشان گردان! ابوبکر گفت: ای عمر! تو پیوسته راه خلاف مرا داری! ابوبکر و عمر، مراء و جدال و مخاصمه کردند و صداهایشان بلند شد. خداوند به پیرو آن، این آیات را نازل فرمود. به علت سرعت ایشان در رأی و مقدم داشتن نظریه خود در برابر رسول خدا و بلند نمودن صدای خود را بالاتر از صدای رسول خدا.

آنگاه سید شرف‌الدین آیه لاترفعوا أصواتکم فوق صوت النبی را این طور تفسیر کرده است که خداوند آنان را از گفتاری که مشعر باشد که ایشان در امور دخالت دارند نهی نموده است و یا گفتاری که مشعر باشد که ایشان عندالله و رسوله دارای وزنی هستند، چون کسی که صدایش را بلندتر از صدای دیگری می کند برای خود اعتبار خاصی قائل است و صلاحیت مخصوصی می داند و این امر از هیچ کس در نزد رسول خدا جایز و نیکو نیست.

۱- آیه ۲۱، از سوره ۳۳: احزاب.

واقعی است. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ^۱ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چون خدا و رسول او شما را بخوانند برای امری که در آن حیات شماس، اجابت کنید!»

و می‌دانست که مخالفت و ستیزه با رسول خدا ﷺ نتیجه‌اش دوزخ است، وَ مَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَ نُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا^۲. «و کسی که با پیغمبر مخالفت و معاندت کند پس از آنکه راه هدایت برای او مبین شده است، و از راهی غیر از راه مؤمنین به رسول خدا پیروی کند ما او را بازگشت می‌دهیم به آن بازگشتی که خود برای خودش انتخاب می‌کند و ما مأوی و مسکن وی را جهنم قرار دهیم، و بد بازگشتی است جهنم.»^۳

و می‌دانست که: وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ. مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَ مَا غَوَىٰ. وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ. إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ. عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ.^۴ «سوگند به ستاره آسمانی در وقتی که پائین می‌آید، که همنشین شما (رسول خدا) نه گمراه شده است و نه دچار خبط و اشتباه؛ او از روی دل بخواه و هوای نفس خود سخن نمی‌گوید، نیست قرآن مگر وحیی که به او نازل شده است، و آن وحی را خداوند با تمکین و پر قدرت و قوت به او تعلیم نموده است.»

و می‌دانست که: ابدأ گفتار پیامبر گفتار شاعرانه و تخیلانه و درهم‌بافی نیست. إِنَّهُ

۱- آیه ۲۴، از سوره ۸: انفال.

۲- آیه ۱۱۵، از سوره ۴: نساء.

۳- آیه‌الله علامه سید شرف الدین عاملی در خطبه کتاب «النص و الاجتهاد» طبع اول، ۱۳۷۵، ص ۵۰ پس از استشهد به این آیه در تعلیقه گوید: ابن مردویه در تفسیر این آیه تخریج کرده است که مراد از مشافقه با رسول خدا در اینجا مشافقه در شأن علی بن ابیطالب است. و مراد از هدایت در قول خدا: بعد ما تبین له الهدی نیز، شأن او عليه السلام است. و عیاشی در تفسیر خود به همین گونه تخریج نموده است، و صحاح متواتره از طریق عترت طاهره وارد است که سبیل مؤمنین فقط سبیل ایشان عليهم السلام است.

۴- آیه ۵۳ تا ۵۵، از سوره ۵۳: و النجم.

لَقَوْلِ رَسُولٍ كَرِيمٍ. وَ مَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ. وَ لَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ. تَنْزِيلٌ مِّنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ^۱ «تحقیقاً آن گفتار، سخن رسول و فرستاده‌ای بزرگوار است و گفتار شاعرانه شاعری نیست، بسیار کم شما بدین نکته ایمان می‌آورید! و گفتار غیب‌گویی مرتبط با شیطان و نفوس خبیثه نیست، و بسیار کم است که بدین نکته متذکر می‌گردید! بلکه گفتاری است که از ناحیه پروردگار عالمیان فرود آمده است.»

عمر همه اینهارا به خوبی می‌دانست، اینها آیاتی است که هرروز و شب تلاوت می‌شد و شاید بچه‌های مدینه هم می‌دانستند، و نسبت هجر و هذیان و یا گفتاری که ناشی از شدت درد، سرزند و از پیامبر بدون معنی و عبث و لغو بیرون آید، ابداً برای احدی از مسلمین معقول نبود.

عمر همه اینهارا می‌دانست و نسبت هجر و یاوه‌ای که به رسول الله داد خودش هم از روی صدق نمی‌گفت یعنی خودش هم پیامبر را هذیان‌گو نمی‌دانست، اما این کلام را بدین عبارت رکیک به میان آورد تا مغلطه کند، و ایجاد آشوب و غلغله نماید و خود با دستیارانش که در مجلس حاضر شده بودند، با ایجاد این صحنه زشت، پیغمبر را آزوده کنند و بالتیجه نگذارند مقصود آن حضرت لباس عمل بپوشد و به این منظور هم رسیدند.

فلهذا وقتی پیغمبر فرمود: قُومُوا (برخیزید) همه برخاستند و رفتند و هیچ یک از آنها نگفت این سخن پیغمبر که می‌گوید: برخیزید، هذیان است، و ما باید بنشینیم و نرویم.

نامه رسول خدا بر وصایت امیرالمؤمنین - علیه افضل صلوات المصلین - باید در چنین مجلسی که سران قوم و معنویان از قریش و دست اندرکاران، و به عباره آخری اهل حلّ و عقد هستند، نوشته شود تا حجّت باشد و گرنه پیغمبر می‌توانست

۱- آیه ۴۰ تا ۴۳، از سوره ۶۹: الحاقه.

در پنهان و یا در حضور بعضی از صحابهٔ پاکدل و روشن ضمیر خود بنویسد، ولی آن نامه را انکار می‌کردند. نه اینکه بگویند: املاء و مهر پیغمبر نیست، بلکه می‌گفتند از روی هجر و غلبهٔ مرض نوشته است. آنان که با جمعیت متشکلهٔ خود در حضور پیغمبر، او را به یاوه‌گویی نسبت دهند، آیا در غیابش چنین کاری را نمی‌کنند؟

همچنانکه دعوت بر وصایت و خلافت علی رضی الله عنه را پیغمبر در مدت طولانی دوران نبوت خویش از اولین روز دعوت عمومی، در خانهٔ ابوطالب و دعوت عشیره با آیهٔ اِنذار و حدیث عشیره شروع کرد و تا آخرین رمق حیات بر آن اصل ادامه داد، اما برای رسمیت آن مأمور شد در زمین غدیر خم درنگ کند، و تمام قافله را نگهدارد و آن خطبهٔ غراء و شامل و کامل را بخواند.

اما اینک چون می‌بیند آن مدعیان خلافت با هم مرزانشان به آن خطبه ترتیب اثر نمی‌دهند و جان و روح نبوت به واسطهٔ انعزال علی در خطر است بر خود لازم می‌بیند آن صورت شفاهی را مسجّل نماید فلذا به نوشتن نامه و مهر کردن به مهر نبوت مبادرت می‌ورزد.

عمر در زمان خلافت خود روزی که با ابن عباس از موضوع علی بن ابیطالب سخن به میان می‌آورد و اعتراف می‌کند که بعد از رسول خدا کسی مانند وی سزاوار خلافت نبود و علت برکنار گذاردن او حوادث سنّ و محبتش به بنی عبدالمطلب بود^۱ صریحاً می‌گوید: ابوبکر از روز نخست بر سرهمین موضوع با خلافت علی مخالف بود^۲.

۱- «شرح نهج البلاغه» ابن ابی الحدید، طبع دارالاحیاء، ج ۲، ص ۵۷ ضمن خطبهٔ ۲۶، که عمر به ابن عباس می‌گوید: خشیناه علی حدائت سنّه و حبهٔ بنی عبدالمطلب.

۲- «شرح نهج البلاغه» طبع دارالاحیاء، ج ۲، ص ۵۸ ضمن خطبهٔ ۲۶ که عمر به ابن عباس می‌گوید: یا بن عباس! انّ اول من ریئتم عن هذا الأمر ابوبکر! انّ قومکم کرهوا انّ یجمعوا لکم الخلفه و النبوة. «ای پسر عباس اولین کسی که شما را از خلافت دور داشت و در رسیدن خلافت به شما کندی نمود، ابوبکر بود. قوم شما نمی‌پسندیدند که نبوت و خلافت را در شما جمع کنند.»

و روی همین امر است که ما همیشه عمر را با ابوبکر چه در حیات رسول خدا و چه در مماتش یار و شفیع و رفیق همدیگر می‌یابیم و در وقت عقد اُخوت، دو برادر و در آستانه رحلت رسول خدا هر دو از جیش اُسامه تخلف کردند و تائی و سستی و عذر و بهانه آوردند، تا رسول الله جان سپرد و آن وقت به قدری تند و سریع به سوی سقیفه می‌رفتند که طبق نقل ابن اُبی الحدید: **وَ كَانَا يَتَسَابِقَانِ** (از هم جلو می‌زدند). بر اساس همین مطلب است که عمر در حضور رسول الله که زنده است در همین مجلس رزیه می‌گوید: پیغمبر اگر بمیرد ما انتظار او را می‌کشیم تا بیاید و فلان و فلان شهر روم را فتح کند، مانند اُصحاب موسی که انتظارش را کشیدند و او برگشت. این گفتار عمر برای آن است که بمجرّد ارتحال پیغمبر بگوید پیغمبر نمرده است و همین کار را هم کرد و شمشیرش را برهنه کرد و در کوچه‌های مدینه می‌گشت و می‌گفت: پیغمبر نمرده است، هر کس بگوید مرده است سرش را با این شمشیرم برمی‌دارم. چرا؟ برای اینکه ابوبکر در مدینه نبود. در یکفرسخی مدینه به نام **سُنْح** نزد زوجه‌اش رفته بود.

بدون آمدن ابوبکر کار خلافت تمام نمی‌شد، و نگران بود از آنکه به مجرّد خیر ارتحال رسول خدا مردم روی به امیرالمؤمنین آورند، انصار و مهاجر به خانه رسول الله که در آن امیرالمؤمنین است بیایند و بیعت کنند، و تمام رشته‌های بافته آنها پنبه شود و نقشه‌ها و زمینه‌چینی‌ها هدر رود. فلهمذا با شمشیر کشیده و فریادی که پیغمبر نمرده است به حدی که از دو طرف دهان او کف جاری شده بود، مردم را نگاه‌داشت تا ابوبکر از **سُنْح** رسید.

همین که ابوبکر گفت: پیغمبر مرده است **وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ** تا آخر آیه، عمر گفت: صحیح است، پیغمبر مرده است. و نه او و نه ابوبکر به طرف خانه پیغمبر نیامدند، و جنازه او را ندیده و نمازی نگزارده، به سوی سقیفه بنی ساعده رفتند و با تردستی و عباراتی که در تاریخ ضبط است، خود را خلیفه المسلمین کردند. روشن است که این راه ضلال و گمراهی است. اگر آنها به نص رسول الله

تعبّر دداشتند، و به آن نوشته تن درمی دادند **أَمِنُوا مِنَ الضَّلَالِ**، تحقیقاً از ضلالت مصون بوده و در وادی خصب امن و امان و در جاده هموار و صراط مستقیم بودند. زیرا پیغمبر فرمود: **لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي أَبَداً** «پس از نوشتن من دیگر أبداً گمراه نخواهید شد.»^۱ اما در ضلالتی غرق شدند که اولین مرتبه آن نسبت هجر و هذیان به رسول الله است.

ای کاش فقط به عدم امتثال امر رسول خدا، و نیاوردن دوات و کتف اکتفا می کردند و دیگر سخن پیامبر را به گفته شان: **حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ** «کتاب خدا ما را بس است» ردّ نمی کردند. گویا پیغمبر مکانت و منزلت کتاب الله را در میان آنها نمی دانسته است! و یا آنها از پیامبر داناتر به خواصّ و فوائد و آثار کتاب الله بوده اند و خواسته اند پیغمبر را بدین نکته توجه دهند!

و ای کاش فقط به گفتار **حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ** اکتفا می کردند و در سیمای آن پیامبر

۱- عمر با علم و ادراک اینکه پس از رسول خدا ﷺ علی بهترین افراد بشر است، اقدام به غضب خلافت نمود، مرحوم سید بن طاووس در «طرائف» طبع مطبوعه خیّام در قم ص ۱۳۳ از کتاب فقیه شافعی ابن مغزالی در کتاب «مناقب» خود با اسنادش به نافع غلام پسر عمر روایت می کند که گفت: من به ابن عمر گفتم - و می دانیم که نظریه ابن عمر با خود عمر در این گونه مسائل یکی است - من خیر الناس بعد رسول الله ﷺ؟ «بهترین مردم بعد از رسول خدا کیست؟» ابن عمر گفت: ما انت و ذاک، لأمّ لک؟ «تو را به این پرسش چکار ای بی مادر؟» سپس گفت: أستغفر الله، خیرهم بعده من کان یحلّ له ما یحلّ له، و یحرم علیه ما یحرم علیه. «من از خدا مغفرت می طلبم، بهترین مردم پس از رسول خدا آن کسی است که برای او حلال است آنچه برای رسول خدا حلال بوده است و حرام است برای او آنچه برای رسول خدا حرام بوده است.» گفتم: آن کیست؟ گفت: علی بن ابیطالب (رضی الله عنه). **سَدَّ ابْوَابَ الْمَسْجِدِ وَ تَرَكَ بَابَ عَلِيٍّ وَ قَالَ لَهُ: لَكَ فِي هَذَا الْمَسْجِدِ مَالِي وَ عَلِيكَ فِيهِ مَا عَلِيٌّ، وَ اَنْتَ وَارِثِي وَ وَصِيٌّ تَقْضِي دِينِي وَ تَنْجِزُ عِدَاتِي وَ تَقْتُلُ عَلِيَّ سَنَتِي، كَذِبٌ مِنْ زَعْمِ اَنَّهُ يَبْغِضُكَ وَ يَحْبِيْنِي.** «پیغمبر دستور داد درهای مسجد را بستند و در علی را بازگذازد و به او گفت: برای تو در این مسجد جایز است آنچه برای من جایز است، و تو وارث من هستی و وصی من هستی، دین مرا آدا می کنی و به وعده های من وفا می کنی و بر سنت من جنگ می کنی، دروغ می گوید کسی که می پندارد تو را دشمن دارد و مرا دوست دارد.» این روایت در «مناقب» ابن مغزالی ص ۲۶۱، و «بحار الأنوار» طبع حروفی، ج ۳۹، ص ۳۳ موجود است.

مهربان رحمةً للعالمین، در دم مرگ و حالت احتضار کلمه زشت هَجَرَ رَسُولُ اللَّهِ را نمی‌گفتند. آنها در این لحظات آخر عمر پیغمبر اکرم کلمه وداعشان با او چه بوده است؟ با هَجَرَ رَسُولِ اللَّهِ بر خاستند و مجلس را ترک کردند!

و ای کاش یک لحظه می‌فهمیدند که نیاز مبرم و قطعی به همان نصّ و کتابت رسول‌الله دارند و قرآن بر ایشان کفایت نمی‌کند. زیرا قرآن است که گفتار رسول خدا را حجّت کرده، و مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا را با صدای بلند در خود گنجانیده است، و می‌فهمیدند که پیغمبر و امام روح قرآن است، گفتار پیامبر و امام سند قرآن است، قرآن بدون امام همچون مشک خالی و بدون آب است. اما ای کاش و صدهزار کاش که می‌فهمیدند و خودشان و اُمّت را به دنبال آرائشان تا روز بازپسین به ضلالت نمی‌بردند.

ما چون به گفتار رسول‌الله ﷺ: اَتُّونِي أَكْتُبْ لَكُمْ كِتَابًا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ «کاغذ و قلمی بیاورید تا برای شما نوشته‌ای بنویسم که پس از آن گمراه نخواهید شد!» و به گفتار دیگرش در حدیث ثقلین: اِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ مَا اِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي اَهْلَ بَيْتِي! «من در میان شما دو متاع پربها و گرانقدر را به یادگار از خود باقی می‌گذارم، هنگامی که شما بدان تمسک جستید گمراه نخواهید شد: کتاب خدا، و عترت من که اهل بیت من است» نگاه می‌کنیم، و این دو را با هم تطبیق و مقایسه می‌نمایم، هر دو تای آنها دارای مفاد واحدی هستند که عدم گمراهی و ضلالت ابدی، به یک نهج در هر دو تضمین شده است. بنابراین وجود ثقلین (کتاب و عترت) لازم است و در آن نوشته‌ای که رسول خدا می‌خواست بنویسد، بدون شک «عَلَيْكُمْ بَعْلِي بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ وُلْدِهِ الْمَعْصُومِينَ مِنْ بَعْدِي اِمَامًا وَ خَلِيفَةً» و امثال این عبارات بوده است. و در حقیقت این نوشته، تفصیل اجمال حدیث ثقلین است که رسول‌الله می‌خواسته است آن ثقل دیگر را مشخص و معین و با نام

و نشان کتباً اعلام کند.^۱

بحث هفتم: علت عدم کتابت رسول خدا ﷺ است در وقتی که عمر و همراهانش برنخاسته بودند و نرفته بودند، که چون بعضی از حضار از پیامبر خواستند که: اینک ما برای تو آنچه را خواسته بودی بیاوریم؟! فرمود: نه! بعد از این سخنانی که گفتید، لازم نیست.

در اینجا ممکن است کسی بگوید: چه اشکال داشت که رسول خدا ﷺ بعداً چنین مکتوبی را مرقوم می فرمودند و نزد امیرالمؤمنین و یا عباس عموی خود می گذاردند تا برای همه حجّتی قاطع باشد، آن هم در مثل این موضوع خطیر که سعادت امت را متکفل است و ایشان را از ضلالت نجات می دهد؟

پاسخ آن است که: شرائط و موقعیت چنان بود که اگر رسول خدا ﷺ این کار را می کردند حزب مخالف می گفت این کاغذ را رسول خدا از روی هجر و خبط دماغ - عِيَاذًا بِاللَّهِ - نوشته است و در این صورت تمام کلمات او در حال مرض حجّیت ندارد. قرائن و شواهد طوری نشان می دهد که بدین مرحله تعدی می نمودند. آن کسی که در حضور رسول خدا و در نزد جمعیت اصحاب و زنان در پشت پرده چنین نسبتی بدهد آن انکار و نسبت هجر نیز برای او آسان بود کما اینکه به صدیقه کبری

۱- ابن حجر در «الصواعق المحرقة» در اواخر فصل ۲ از باب ۹، ص ۷۵ گوید: رسول خدا ﷺ در مرض موت در حجره مبارکه خود در وقتی که مملوّ از جمعیت بود فرمود: أَيُّهَا النَّاسُ يُوشِكُ أَنْ أَقْبِضَ قَبْضًا سَرِيعًا فَيُنْطَلِقُ بِي، وَ قَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْكُمْ الْقَوْلَ مَعْدِرَةً إِلَيْكُمْ، أَلَا إِنِّي مُخَلَّفٌ فِيكُمْ كِتَابَ رَبِّي عَزَّوَجَلَّ وَ عَتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي. ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ فَرَفَعَهَا فَقَالَ: هَذَا عَلِيٌّ مَعَ الْقُرْآنِ، وَ الْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ لَا يَفْتَرِقَانِ حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ. الْحَدِيثُ. (ای مردم نزدیک است مرا به زودی و به سرعت قبض کنند و ببرند و برای رفع عذر شما نزد خدا من گفتارم را برای شما تقدیم می کنم: آگاه باشید که من در میان شما دو جانبین از خود می گذارم، کتاب پروردگارم و عترتم که اهل بیت منند. و سپس دست علی را گرفت و بلند کرد و گفت: این علی با قرآن است و قرآن با علی است و این دو تا از هم جدا نمی شوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.) این حدیث را نیز در «المراجعات» طبع اول، ص ۱۵ و ۱۶ از «الصواعق» نقل کرده است.

فاطمه زهرا سلام الله علیها که تمام مجامیع و کتب اصول اهل سنت پر است درباره او که رسول خدا فرموده است: «او سیده زنان اهل بهشت است» و آیه تطهیر در قرآن کریم درباره او و حسنین دو فرزندش، و شوهرش و پدرش فرود آمده است، ابوبکر صریحاً نسبت دروغ داد و درباره فدک از او شاهد خواست، و با روایت ساختگی و مجعول که معلوم است خودش ساخته و پرداخته و به یک اعرابی بوال علی عقیبه نسبت داده است که «ما جماعت انبیاء از خود ارث نمی‌گذاریم، آنچه از ما باقی می‌ماند صدقه برای مسلمین است» فدک را از او گرفت.

آن کسی که با ریسمان به گردن امیرالمؤمنین ع انداختن آنحضرت را برای بیعت به مسجد می‌برد، و صدیقه‌اش را در میان خاک و خون می‌کشاند، و جنینش را سقط می‌کند، و تازیانه بر بازوی او می‌زند که تا دم مرگ همچون بازوبند نمایان بود، از انکار نوشته رسول خدا چه باک دارد؟ و از هجر و یاوه شمردن و پنداشتن تمام نوشته‌ها و کلمات او در حال مرضش چه باک دارد؟ مطلب مهم این است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به جهت احترام سنت و نشکستن این حریم و حجیت گفتارش که عدل و هم ترازوی کتاب الله است از این امر درگذشت به جهت حفظ اجتماع و شوکت مسلمین، به جهت بقاء کتاب الله از این مهم صرف نظر نمود. همچنانکه از خوف شقاق و انشقاق در مسلمین، خطبه غدیریّه را که قبلاً مأمور بود بخواند و علی را معرفی کند به تأخیر می‌انداخت تا جائی که جبرائیل با تهدید وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ^۱ فرود آمد.

عمر در موارد متعددی با رسول الله روبرو شد و با آن حضرت با خشونت شدید رفتار کرد. قضیه یوم الخمیس که ابن عباس برای آن گریه می‌کند تا جائی که زمین تر می‌شود و دانه‌های اشک از صورتش می‌ریزد، اولین برخورد خشونت آمیز او با مقام رسالت نبوده است.

۱- آیه ۶۷، از سوره ۵: مائده.

در صلح حدیبیه، آن واقعه تاریخی را پیش آورد و خود جلودار و سردسته مخالف و اِتهام رسول الله به دروغ بود.^۱ به طوری که خودش برای کفاره آن می گوید: *مَازِلْتُ أَصُومَ وَ أَتَصَدَّقُ وَ أَصَلِّي وَ أَعْتَقُ مَخَافَةَ كَلَامِي الَّذِي تَكَلَّمْتُ بِهِ*^۲ «پیوسته از آن روز تا امروز، من روزه می گیرم و صدقه می دهم و نماز می خوانم و بنده آزاد می کنم از ترس آن کلامی که به رسول خدا گفته ام.»^۳

در قضیه نمازگزاردن پیامبر بر جنازه عَبْدُ اللَّهِ بْنِ أَبِي چنان با پیغمبر برخورد زشت و ناهنجار نمود و پیغمبر را از نماز بر جنازه او بازداشت که بر مرد منافق چرا نماز می خوانی؟ و این را همه تواریخ نوشته اند.^۴

اما در رزیه یوم الخمیس شدت، قدری بیشتر بود زیرا خود و همراهانش همگی در مجلس رسول خدا حاضر شدند و مجلس را بهم زدند، و خود او نسبت هجر و یاوه و هذیان داد، و همقطاران او را تأیید کردند، یعنی همگی نسبت هجر و یاوه و هذیان دادند به طوری که مجلس را فلج کردند، و پیامبر نتوانست به مرادش برسد.

۱- داستان نفاق و ارتداد عمر را در صلح حدیبیه با تفصیل، اصحاب سیر و تواریخ در کتب خود ذکر کرده اند، از جمله بخاری در «صحیح» خود، در کتاب شروط، باب شروط در جهاد، ج ۲، ص ۱۲۲، و مسلم در «صحیح» خود، در باب صلح حدیبیه ج ۲ ذکر کرده است.

۲- سیره حلبیه، باب صلح حدیبیه ج ۲، ص ۷۰۶.

۳- آیه الله سید شرف الدین عاملی در کتاب «النص و الاجتهاد» طبع دوم ص ۱۶۰ گوید: امام احمد در مسندش از حدیث مسور بن مخرمه و مروان بن حکم تخریح کرده است و حلبی در سیره خود و بسیاری دیگر از راویان اخبار در غزوه حدیبیه، تصریح نموده اند که عمر شروع کرد به رد کردن گفتار رسول خدا. در این حال ابو عبیده جراح به او گفت: *أَلَا تَسْمَعُ يَا بِنَ الْخَطَّابِ* رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ *يَقُولُ مَا يَقُولُ؟! نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ!* «آیا نمی شنوی ای پسر خطاب که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می گوید آنچه را که می گوید. از شیطان رانده شده به خداوند پناه می بریم.» و حلبی و غیر او گفته اند که: رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در آن روز به عمر گفت: *يَا عَمْرُ إِنِّي رَضِيْتُ وَ تَأْتِي!* «ای عمر من راضی شدم به حکم خدا و تو امتناع ورزیدی!»

۴- ما داستان عبدالله بن ابی را مفصلاً در ج ۱۰، از «امام شناسی» در درس ۱۴۲ تا ۱۴۸ از ص ۳۲۱ تا ص ۳۴۵ آورده ایم.

آیا در چنین وضعیتی و زمینه‌ای اگر پیامبر نامه‌ای هم می‌نوشت، پاره نمی‌کردند؟ مگر عمر سند فدک را که فاطمه علیها السلام از ابوبکر گرفته بود، در راه پاره نکرد؟ و با خشونت نزد ابوبکر آمد و گفت: در این موقعیتی که مسلمین نیاز به مال دارند چرا سند را به فاطمه برگردانیدی؟!

حقیق روزی در محضر مبارک حضرت سیدالأساتید، آیه‌الله علامه طباطبائی قدس الله نفسه الزکیة عرض کردم: اگر خداوند نام علی را صریحاً مانند نام محمد در قرآن می‌آورد تا این اختلاف عمیق پیدا نشود، چه می‌شد؟ فرمودند: به آسانی آن را از قرآن برمی‌داشتند. فلهمذا خداوند حفظاً لکتابه العظیم آن را در آنجا ذکر نفرمود. بنابراین با عدم ذکر نام علی در قرآن ضرری به اسلام و ایمان و ولایت و مؤمنین نمی‌رسد، آنان که تابع سنت و گفتار رسول‌الله هستند، در زمان خود آنحضرت شیعه و شیفته علی بوده‌اند. اینک هم در یوم الخمیس که رسول خدا نتوانست مکتوب را بنویسد، باز هم از آن زمان تا به حال مؤمنین حقیقی شیعه و شیفته او می‌باشند و امروز تشیع چنان در سطح مورّب به طوری صعودی بالا می‌رود که در هر سال مبالغ خطیری از اصناف و مذاهب مختلف دنیا، بدین مکتب و مذهب روی می‌آورند!.

۱- همچون عالم جلیل و علامه کبیر مجاهد قاضی قضاة سوریا - حلب، الشیخ محمد مرعی امین انطاکی که به مذهب تشیع درآمد و کتاب «لماذا اخترت مذهب الشيعة مذهب أهل البيت» را نوشت و این اشعار از اوست:

و حاربت الأرقاب فی ولاها	لماذا اخترت مذهب آل طه
و عیشاً کان ممتلئاً رفاها	و عفت دیار آبائی و اهلی
و ربّ البيت لم یألف سواها	لأنی قد رأیت الحقّ نصّاً
لمن رام الحقیقة و امتطایها	فمذهبی التشیع و هو فخرّ
مشی فی غیر مذهب آل طه	و هل ینجو بیوم الحشر فردّ

حقیق این کتاب را مطالعه نموده‌ام الحقّ کتاب نفیس و ارزشمندی است. و همچون دکتر سید محمد تیجانی سماوی که از اهل قفصه تونس است و کتابش به نام «ثمّ اهتدیّت» می‌باشد، در

←

بحث هشتم: با تقدّم عمر بر کلام و سنّت رسول خدا ﷺ در یوم الخمیس، ولایت شکست و باب اجتهاد در برابر نصّ باز شد. عمر و ابوبکر به عنوان مصلحت بین مسلمین آراء خود را بر سنّت رسول الله مقدّم داشتند، و بالتّیجه هم سنّت و هم کتاب الله کنار رفت، و آراء فاسده در مقابل قرآن صف زدند و در هر موضوعی از موضوعات به بهانه مصلحت، حقایق را از بین بردند و باب اجتهاد در برابر کتاب الله و در مقابل سنّت رسول الله که تا آن روز ابداً سابقه نداشت باز شد و هر روزه مطلبی تازه بر خلاف کتاب و سنّت به چشم خورد و در پوشش و لایه مصلحت روز حقایق و اصل دین در خطر افتاد، تا نوبت به عثمان رسید او هم صریحاً نظر خود را بر کتاب مقدّم داشت و عملاً سنّت رسول الله را شکست، و معاویه در شام کوس انا اللّهی و فرعونیت زد، و بالأخره در مدّت هشتاد سال بنی امیه و پانصد سال بنی عباس به عنوان امارت و ولایت و مصلحت بین مسلمین، بر کتاب و سنّت تاختند و حقیقت کتاب و ولایت را مهجور و غریب و مستمند شمردند، و این بابی بود که تا قیام قائم آل محمد ﷺ باز شد.

فقهای عامّه و شریح‌ها به عنوان **تَأْوَلٌ فَأَخْطَأُ** (این طور معنی را فهمید و خطا کرد) تمام جنایات حکام جور و امرای ستم‌پیشه را امضا نموده و صحّه نهادند و در باب ولایت فقیه و حاکم، احکام مسلمّه قرآن و سنّت قطعیه رسول الله را حَبْط و خراب کردند یا نسیان نموده و یا تناسی کردند که ولایت فقیه در موضوعات شخصیّه اجتماعیه است، نه در تبدیل و تغییر کتاب و احکام سنّت. و امرای جور را

← این کتاب سفر خود را به حجاز و عراق و ملاقات با علمای شیعه در نجف اشرف بیان کرده است و بیشتر تحت تأثیر منطق و گفتار مرحوم آیه الله سید محمّد باقر صدر شهید حزب بعث - اعلی الله مقامه - قرار گرفته است و سپس با تحقیق عمیق خود در کتب صحاح و سنن عامّه پس از سه سال تحقیق و مطالعه مذهب تشیع را اختیار نموده است، این کتاب در همین سال جاری به دست حقیر رسید از اوّل تا آخر مطالعه کردم، بسیار شیرین و جالب و در عین حال مستدلّ نوشته است. اطلال الله بقاه و نصرالله به الحقّ فی تأیید المذهب المبین.

طبق سنت عمر و ابوبکر، خلفای واجب‌الإطاعة خواندند و نام اولوالأمر بر آنها گذاردند. و مخالفین را به اتهام خلاف رأی فقیه و حاکم واجب‌الطاعة زیر مهمیز تازیانه و شلاق و شکنجه و حبس و اعدام و دارآویختن و خانه بر سر خراب کردن، نابود نمودند.

بحث نهم: معلوم است که با چنین وضعی که حزب مخالف امیرالمؤمنین علیه السلام از آن هنگام پیش آوردند، و این حزب در داخل خانه رسول (عائشه و حفصه و بعضی دیگر) و در خارج از خانه به طور شبکه‌اتصالیه از هم خبر داشتند و کار می‌کردند و با ندائی که به هذیان و یاوه‌گوئی رسول‌الله، عمر به میدان آورد و سنت را شکست، دیگر این حزب پیروز اگر بخواهد سرکار بماند، نمی‌تواند بر همان نهج زمان رسول خدا کار کند، زیرا آن منهج قرائت و تدبیر کتاب الله و نقل و بیان حدیث رسول‌الله بود. در هر مجلس و محفل ذکر رسول‌خدا و بیان مواعظ و احکام و خطبه‌های او بود. اینک این حزب اگر بخواهد مردم را در بیان حدیث و سنت آزاد بگذارد، بدون شک سخن از مقام و منزلت اهل بیت عترت و علوم بی‌پایان و فضائل و مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام و سیره و منهاج صدیقه کبری، و طهارت و عصمت آل‌عبا و امثال این مطالب را که مؤمنین پیوسته از رسول‌خدا از ابتدای نبوت تا به حال شنیده‌اند، پیش می‌آید و از مثالب و سیئات خلفای بر روی کار آمده و حزبشان در داخل خانه (عائشه و حفصه) و در خارج خانه از فراریان در جنگها، و از تعدیات به رسول‌الله و کشتن رقیه دختر رسول‌خدا به دست عثمان، و کشتن صدیقه کبری با حمله و هجوم حزب پیروز بر خانه فاطمه برای اخراج متحصنین در آن برای بیعت و سرسپردگی به این نظام ظالمانه، و از تفسیر آیات قرآن که همه به وسیله پیغمبر بیان شده است و همه مشحون از ذکر و نام و مقام و شأن نزول آن درباره مولای متقیان، و از بیان حقایق و اسراری که طبعاً این حزب با آن سر و کار ندارد، گفتگو می‌شود.

فلهذا همین که دوران دو ساله ابوبکر سپری شد و نوبت به عمر رسید، بیان سنت رسول‌الله را به کلی قدغن کرد، و تا یکصد و پنجاه سال ذکری از آن در مساجد

و محافل و مدارس و در خطبه‌های عید و جمعه نمی‌شد، و تا قریب یکصد سال کتاب حدیث و سنتی نوشته نشد.

یعنی ردّ عمر کلام رسول خدا را، این لوازم گسترده و وسیع را به دنبال آورد و سپس در زمان معاویه حدیث سازان درباری او همچون ابوهریره و ابودرداء که از اصحاب رسول خدا بوده‌اند، به قدری حدیث در منقبت ابوبکر و عمر و عثمان ساختند و در شأن عایشه بالأخصّ روایت ساختند که در کتب و طوامیر مسانید و صحاحشان جا گرفت، و از احادیث فضائل امیرالمؤمنین و آل عبا به قدری کاستند که به ندرت روایتی در آنها گنجانیده شد.

بر این اساس، جمیع روایات وارده در این زمینه، ساختگی و مجعول است و شیعه در امثال این موارد نگاه به صحّت سند نمی‌کند متن روایت را دلیل کذبش می‌داند، زیرا پر واضح است حزبی که پیروز شده و مخالفانش را زیر تیغ و نیزه و شمشیر و سنگ و قتل صبر می‌برد همچون روز عاشورا، و واقعه محمد و ابراهیم فرزندان عبدالله محض، و واقعه زید بن علی بن الحسین و یحیی، و واقعه حسین بن علی در واقعه فحّ قریب به مدینه که مثابه واقعه طف بود، و سپس بنی عبّاس که خود را حاکم و آمر داشته و تا حدّ امکان در اطفاء نور و حیات و علم و حتّی زندگی مادّی رقیبشان که از اولاد فاطمه علیها السلام بودند می‌کوشند، از دستبرد به سنت رسول خدا دریغ نمی‌کند و تا سر حدّ قدرت در جعل و تزویر روایات دروغین و نسبت آنها به رسول خدا که همه مردم می‌پذیرند و قبول می‌نمایند دریغ نمی‌نماید.

از جمله روایات مجعول و دروغین که با تردستی هرچه تمامتر جعل شده و آثار کذب به قرائن و شواهد عدیده‌ای در آن مشهود است روایتی است که بخاری در «صحیح» خود آورده است، و ماعین آن را با سندش می‌آوریم و سپس ترجمه و بحث می‌کنیم:

حدیث کرد از برای من إسحق از بشر بن شعیب بن ابی حمزه، گفت: حدیث کرد برای من پدرم از زهری، گفت: خبر داد به من عبّدالله بن کعب بن مالک أنصاری - و کعب بن مالک یکی از آن سه نفر بوده است که توبه‌شان بخشیده شد - که عبدالله

ابن عباس به او خبر داد که:

إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِيطَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ خَرَجَ مِنْ عِنْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي وَجَعِهِ الَّذِي تُوفِّي فِيهِ فَقَالَ النَّاسُ: يَا أَبَا حَسَنٍ! كَيْفَ أَصْبَحَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؟! فَقَالَ: أَصْبَحَ بِحَمْدِ اللَّهِ بَارِئًا! فَأَخَذَ بِيَدِهِ عَبَّاسُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فَقَالَ لَهُ: أَنْتَ وَاللَّهِ بَعْدَ ثَلَاثِ عِبْدِ الْعَصَا! وَإِنِّي وَاللَّهِ لَأَرَى رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سَوْفَ يُتَوَفَّى مِنْ وَجَعِهِ هَذَا. إِنِّي لَأَعْرِفُ وَجُوهَ بَنِي - عَبْدِ الْمُطَّلِبِ عِنْدَ الْمَوْتِ، إِذْ هَبَّ بِنَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَلَنَسَأَلُهُ فِيمَنْ هَذَا الْأَمْرُ؟ إِنْ كَانَ فِيمَنَا عَلِمْنَا ذَلِكَ وَإِنْ كَانَ فِي غَيْرِنَا عَلِمْنَاهُ فَأَوْصِي بِنَا!

فَقَالَ عَلِيٌّ: إِنَّا وَاللَّهِ لِنُحِبُّ سَأَلِنَاهَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَمَنَعَتْنَاهَا لَا يُعْطِينَاهَا النَّاسُ بَعْدَهُ، وَإِنِّي وَاللَّهِ لَأَسْأَلُهَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.^۱

«علی بن ابیطالب (علیه السلام) از نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در همان مرضی که با آن وفات یافت بیرون آمد. مردم پرسیدند: ای ابوالحسن حال رسول الله چطور است؟! گفت: بحمدالله حالش خوب است. عباس بن عبدالمطلب دست علی را گرفت و به او گفت: سوگند به خدا تو پس از سه روز بنده ای خواهی شد که با عصا تو را حرکت دهند!^۲ و قسم به خدا من رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را چنین می بینم که بزودی در اثر این مرض فوت می کند. من از چهره و سیمای فرزندان عبدالمطلب هنگام مرگشان را می شناسم. ما را به نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ببر! تا از او بپرسیم امر حکومت درباره که خواهد بود؟ اگر راجع به ماست که آن را بدانیم، و اگر در غیر ماست نیز بدانیم و پیغمبر درباره ما سفارش کند.

۱- «صحیح» بخاری، طبع بولاق، ج ۶، کتاب النبئی، باب مرضه ص ۱۲. و این روایت را ابن ابی الحدید، در ج ۲، ص ۵۱ از شرح بر «نهج البلاغه» ذکر نموده است. و ایضاً مقریزی در کتاب «النزاع و التخاصم فی ما بین بنی امیه و بنی هاشم» طبع نجف، سنه ۱۳۸۶، ص ۳۲ از بخاری از حدیث زهری نقل کرده است.

۲- یعنی پس از سه روز چنان خواهی شد که مورد آزار و اذیت قرارگیری و تو را به وحشت اندازند. در «اقراب الموارد» آورده است: الناس عبیدالعصا: یهابون من آذاهم.

علی علیه السلام گفت: سوگند به خدا اگر ما از امر خلافت از رسول خدا سؤال کنیم و او ما را از خلافت منع کند، دیگر پس از او مردم هیچ وقت آن را به ما نمی دهند، و من قسم به خدا که از رسول الله سؤال نخواهم کرد.»

این روایت را فقط بخاری آورده است و در هیچ یک از کتب اهل سنت و صحاح آنها دیده نمی شود و کتب سیر و تاریخی که پس از بخاری آمده اند همه از او اخذ کرده اند. حالا بخاری خودش جعل کرده است و یا از جاعل دیگری اخذ کرده است خدا می داند؟ در اینکه بخاری با شخص امیر المؤمنین علیه السلام خرده حسابی داشته و در روایات مناقب و فضایل آن حضرت تقطیع به عمل می آورد، جای شبهه نیست. ما خودمان موارد بسیاری را از این گونه سراغ داریم.

ابن کثیر در کتاب تاریخش که این روایت را نقل می کند می گوید: **أَنْفَرَدَ بِهِ الْبُخَارِيُّ^۱**. «فقط از بخاری است.»

این داستان را میرخواند در «روضه الصفا» به وجه تقریباً معقولی ذکر کرده است و شاید اصل روایت هم همین بوده است آنگاه در روایت بخاری دست برده شده و بدان صورت غیر معقول درآمده است.

میرخواند می گوید: نقل است که در ایام مرض موت، روزی علی علیه السلام از پیش آن سرور بیرون آمده، أصحاب با او گفتند که: یا أبا الحسن حال رسول الله امروز بر چه وجه است؟! جواب داد که شکر مرخدای را که بر وجه احسن است. عباس دست علی را گرفته آهسته با او گفت که بعد از سه روز پیغمبر به جوار رحمت رب العالمین واصل می شود، چه من علامت مرگ در روی مبارک او مشاهده می کنم. اکنون مصلحت آنکه نزد وی رفته پرسیم که امر خلافت بعد از آن سرور به که مفضوض خواهد بود؟! اگر از ما باشد فیهما و إلا از دیگری باشد تا ما را به او سفارش نماید.

۱- «البدایة و النّهایة» أبو الفداء ابن کثیر دمشقی، ج ۵، ص ۲۲۷، و ابن سعد در «طبقات» طبع بیروت، ج ۲، ص ۲۴۵، و «السیرة النبویة» ابن هشام طبع چهارم بیروت، ج ۴، ص ۳۰۴.

علی عَلَيْهِ السَّلَامُ از این معنی سرباز زده جواب داد: به خدا سوگند که من از آن حضرت این سؤال نکنم و دنیا طلب ننمایم^۱.

در جعل این حدیث در پاسخی که علی عَلَيْهِ السَّلَامُ به ابن عباس می دهد چند نکته مهم تزویر و تدسیس شده است:

نخست آنکه: می رساند که علی عَلَيْهِ السَّلَامُ از خلافت خویش خبر نداشته و به طور کلی تعیین خلیفه ای برای رسول خدا نشده بود و نیاز به سؤال و پرسش از آن حضرت داشت، و این مهمترین دقیقه ای است که حزب مخالف بر آن تکیه می زند و می خواهد حَقانیت خود را بر همین اصل اثبات کند.

دوم آنکه: احتمال می رود پس از پرسش از رسول الله، وی علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را از خلافت منع کند و در این صورت دیگر خلافت نصیب او نخواهد شد، و این نیز از بدیعترین ترفندهای تزویر است و احتمال جَوَلان بیشتری را برای حزب مخالف می دهد و مجال اَوْسَعی در تحکیم اساس خود به او می بخشد.

سوم آنکه: علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را یک مرد طالب دنیا و ریاست و امارت قلمداد می کند که در صورت منع رسول الله، مردم دیگر او را خلیفه نمی کنند، پس بگذار تا نپرسیم، زیرا در آن صورت احتمال ریاست و امارت گرچه در زمان های دور هم باشد می رود. این احتمالات وارده در این حدیث، و این موارد تزویر به قدری روشن است که

هر کس از تاریخ و سیره رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و از تاریخ و سیره امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ فی الجمله خبردار باشد، می فهمد که این مطالب دروغ است. خلافت او از قبل تعیین شده است و رسول خدا او را یگانه خلیفه وحید و فرید خود می شمرد و خود علی از این مطلب مطلع بود، و ایجاد سقیفه بنی ساعده و کاندیدا شدن ابوبکر برای خلافت، در نزد او امری مبهم و غیر قابل قبول به نظر می رسید. حُطَب «نهج البلاغه» و سایر خطبه ها و سایر روایات وارده از شیعه و عامه از این مطلب حاکی است و

۱- «روضة الصفا» طبع سنگی، جلد دوم، تاریخ رسول الله، ذکر مرض موت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ.

تمام عالم می‌دانند حتی مورّخین از یهود و نصاری و مستشرقین، که علی‌علیه‌السلام طالب ریاست نبود. او یک مرد به تمام معنی الکلّمه الّهی بود و ریاست و خلافت برای او زینت نبود، او بود که به خلافت زینت بخشید. و حتی بعضی از عامّه اعتراف دارند که علی‌علیه‌السلام اهل سیاست نبود و او و أصحاب خاصّ خودش همچون حضرت مسیح با حواریانش بودند که باید پیوسته به امور معنوی و روحانی و الهیات مشغول باشند. علی‌علیه‌السلام به مثابه فرشته آسمانی بود، او را به سرگرم کردن به امور دنیوی و رتق و فتق و سیاست بازی چکار؟

این روایت و أمثال آن به قدری روشن است که مجعول و دروغ است که هر شخص مختصر مطلع از اخبار و تاریخ، تا آن را ببیند حکم به تزویرش می‌کند. وقتی ما از طرف رسول خدا ﷺ مأموریم که اخبار را به کتاب خدا عرضه کنیم آنچه موافق بود بپذیریم و آنچه مخالف بود ردّ کنیم، در این صورت که می‌بینیم غالب آیات قرآن در شأن و فضائل او آمده است و حتی به تصدیق معاریف و اثبات عامّه رسول خدا ﷺ فرموده است: مَا أَنْزَلَ اللَّهُ آيَةً فِيهَا يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِلَّا وَعَلَىٰ رَأْسِهَا وَ أَمِيرُهَا^۱ «خداوند آیه‌ای را در قرآن که در آن یا ایها الذین آمنوا باشد نازل ننموده است مگر آنکه علی سردسته و امیر در آن آیه است»؛

وقتی می‌بینیم معاریف عامّه درباره او روایت کرده اند که رسول خدا ﷺ به انصار گفت: يَا مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ! أَلَا أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ مَا إِن تَمَسَّكُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ أَبَدًا؟! قَالُوا: بَلَىٰ يَا رَسُولَ اللَّهِ! قَالَ: هَذَا عَلِيٌّ فَأَحْبُّهُ بِحُبِّي وَ أَكْرَمُوهُ بِكَرَامَتِي، فَإِنَّ جِبْرِيلَ أَمَرَنِي بِالَّذِي قُلْتُ لَكُمْ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ^۲.

۱- حافظ ابونعیم احمد بن عبدالله اصفهانی متوفی در سنه ۴۳۰ در کتاب «حلیة الأولیاء» ج ۱، ص ۶۴ و «مناقب خوارزمی» طبع سنگی، ص ۱۷۹ با سند متصل خود از ابن عباس از رسول خدا ﷺ.

۲- «حلیة الأولیاء» ج ۱، ص ۶۳ با سند متصل خود از رسول خدا که فرمود: ادعوا لی سید

«ای جماعت انصار! آیا من شمارا راهنمایی نکنم به چیزی که اگر به آن تمسک جوئید پس از آن ابداً گمراه نشوید؟! گفتند: آری ای رسول خدا! گفت: این علی است! پس او را به دوستی من دوست داشته باشید و به کرامتی که از من دارید کریم و بزرگواری بدانید. زیرا جبرائیل مرا امر کرده است که از طرف خداوند عزوجل این را به شما بگویم»؛

وقتی می بینیم، معاریف عامه روایت می کنند که رسول خدا ﷺ به او گفت: **يَا عَلِيُّ اُخْصِمَكَ بِالنُّبُوَّةِ وَلَا تُبُوَّةَ بَعْدِي!**^۱ «ای علی فقط من از جهت نبوت می توانم با تو خصومت کنم و بر تو غالب آیم، زیرا نبوتی پس از من نیست» و تو با هفت خصلت از جمیع مردم برتری؛

و آیات وارده در قرآن شأن نزول آنها را در تفاسیر معتبره اهل سنت همچون **تَعْلِيٍّ وَ قُرْطُبِيٍّ** و «الدُّرِّ الْمَثُورِ» درباره امیرالمؤمنین **عَلِيٍّ** می بینیم، درمی یابیم که این حدیث مجعول است.

از مقارنه و مقایسه میان روایات می توان به صدق و کذب آن پی برد، و آن را رد یا قبول نمود.

همچنین چون می بینیم که در قرآن مجید جزا و پاداش کسانی را که در برابر پیغمبر صدا بلند کنند، حَبْطُ عمل قرار داده است یعنی به مجرد این عمل تمام حسنات و کارهای خوبی که سابقاً انجام داده اند همگی فرو می ریزد و نابود و فانی می شود (این است معنی حَبْطُ عمل)، و از طرفی می بینیم که عمر صدای خود را در

← العرب! یعنی علی بن ابیطالب. عائشه گفت: أَلَسْتَ سَيِّدَ الْعَرَبِ؟! فقال: انا سيّد ولد آدم و عليّ سيد العرب. و چون علی آمد به طائفة انصار گفت: يا معشر الانصار...

۱- «حلیة الاولیاء» ج ۱، ص ۶۵ و ص ۶۶ با سند متصل خود از معاذبن جبل، قال: قال رسول الله ﷺ يا علي اخصمك بالنبوة و لا نبوة بعدي، و تخصم الناس بسبع و لا يحاجك فيها أحد من قريش: أنت أولهم ايماناً بالله، و أوفاهم بعهد الله، و أقومهم بأمر الله، و أقسمهم بالسوية، و أعدلهم في الرعية، و أبصرهم بالقضية، و أعلمهم عند الله مزيةً.

برابر رسول الله به بلندی کشانده و نسبت هَجْر و یاوه داده است و در حقیقت مجلس تعدی و تجاوز فراهم آورده‌اند، در این صورت به جمیع روایاتی که در فضایل و مناقب او در کتب عامه برخورد می‌نمائیم می‌فهمیم همه مجعول و ساختگی است. زیرا رسول خدا فرموده است: صحّت روایت را با کتاب الله بسنجید! وقتی کتاب الله پاداش رفع صوت را در حضور رسول حَبُط و نابودی اعمال مقرر داشته است، چگونه می‌توانیم به این مناقب ساختگی تن دردهیم؟!

بحث دهم، أَبُو الْفِدَاءِ ابن کثیر دمشقی در تاریخ خود پس از آنکه روایت اولی را که ما از بخاری نقل کردیم، و سپس از مسلم آوردیم، او نیز از بخاری و مسلم روایت می‌کند و روایت اولی را که از مسلم نقل کردیم و در آن عبارت مَا شَأْنُهُ؟ أَهَجَرَ؟ اِسْتَفْهِمُوهُ! آمده بود، او از مسلم و بخاری هر دو روایت می‌کند، آنگاه می‌گوید: وَ هَذَا الْحَدِيثُ مِمَّا قَدْ تَوَهَّم بِهِ بَعْضُ الْأَغْيَابِ مِنْ أَهْلِ الْبِدْعِ مِنَ الشَّيْعَةِ وَ غَيْرِهِمْ؛ كُلُّ مُدَّعٍ أَنَّهُ كَانَ يُرِيدُ أَنْ يَكْتَبَ فِي ذَلِكَ الْكِتَابِ مَا يَرْمُونَ إِلَيْهِ مِنْ مَقَالَاتِهِمْ. «و این حدیث از آن روایاتی است که بعضی از احمقان از اهل بدعت از شیعیان و غیر آنها پندار باطل نموده و همگی ادعا کرده‌اند که رسول خدا در آن کتاب می‌خواست عقائد و مقالات آنها را که خود پنداشته‌اند و مذهب خود قرار داده‌اند، بنویسد.» سپس می‌گوید: این توهم باطل، أخذ به متشابه و ترک محکّمات است و اهل سنت پیوسته حدیث محکم را أخذ می‌کنند، و متشابهات را به محکّمات ارجاع می‌دهند. و این طریقه راسخین در علم است همان طور که خداوند عزّوجلّ در کتابش آنان را توصیف نموده است.

آنگاه می‌گوید: و این جائی است که قدم‌های بسیاری از اهل ضلال و گمراهان لغزیده شده است. و اما اهل سنت، مذهبی ندارند مگر پیروی از حقّ، هر جا حق بگردد آنها هم با حقّ می‌گردند.

و آن مطلبی که رسول خدا ﷺ می‌خواسته است بنویسد در بسیاری از احادیث صحیحه آمده و مرادش مکشوف افتاده است. امام احمد حنبل از مؤمل، از نافع، از

ابن عمر، و ابن ابی‌ملیکه از عائشه برای ما روایت می‌کنند که رسول خدا ﷺ در مرض مرگش گفت: **أَدْعُوا لِي أَبَا بَكْرٍ وَابْنَهُ لِكَيْ لَا يَطْمَعَ فِي أَمْرِ أَبِي بَكْرٍ طَامِعٌ وَلَا يَتَمَنَّاهُ مُتَمَنَّئٌ**. «به سوی من ابوبکر و پسرش را بخوانید، برای اینکه در امر خلافت او کسی طمع نبندد، و آرزو کننده‌ای آرزو ننماید.» و سپس گفت: **يَأْبَى اللَّهُ ذَلِكَ وَالْمُؤْمِنُونَ مَرَّتَيْنِ**. «دو بار فرمود: خداوند و مؤمنین ابا دارند از اینکه کسی در خلافت او طمع کند و آرزو نماید.» اُحمد حنبل در این طرق روایتی که ما ذکر کردیم متفرد است. و نیز اُحمد حنبل از ابومعاویه، از عبدالرحمن بن ابی‌بکر قرشی، از ابن ابی‌ملیکه از عائشه روایت می‌کند که او گفت: چون مرض رسول‌الله سنگین شد، به عبدالرحمن بن ابی‌بکر گفت: **اِئْتِنِي بِكِتَابٍ أَوْ لَوْحٍ حَتَّى أَكْتُبَ لِأَبِي بَكْرٍ كِتَابًا لَا يَخْتَلِفُ عَلَيْهِ أَحَدٌ**. «برای من کتفی یا لوحی بیاورید تا برای ابوبکر نوشته‌ای بنویسم تا یک نفر درباره‌ او اختلاف نکند.»

همینکه عبدالرحمن خواست از جا برخیزد پیغمبر گفت: **أَبَى اللَّهُ وَالْمُؤْمِنُونَ أَنْ يَخْتَلِفَ عَلَيْكَ يَا أَبَا بَكْرٍ!** «ای ابوبکر! خداوند و مؤمنین ابا دارند از اینکه کسی درباره‌ تو اختلاف کند!» باز در این طریق روایت، اُحمد متفرد است.

و بخاری از یحیی بن یحیی، از سلیمان بن بلال، از یحیی بن سعید، از قاسم بن محمّد، از عائشه روایت می‌کند که او گفت: رسول‌الله گفت: **لَقَدْ هَمَمْتُ أَنْ أُرْسِلَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ وَابْنِهِ فَأَعْهَدَ أَنْ يَقُولَ الْقَائِلُونَ أَوْ يَتَمَنَّيَ مُتَمَنَّوْنَ، فَقَالَ: يَا بَى اللَّهِ - أَوْ يَدْفَعُ الْمُؤْمِنُونَ، أَوْ يَدْفَعُ اللَّهُ وَيَأْبَى الْمُؤْمِنُونَ**.^۱ «من قصد کردم که به سوی ابوبکر و پسرش بفرستم و خلافت را برای او قراردهم تا اینکه گویندگان چیزی نگویند و آرزومندان آرزو نمایند. پس پیغمبر گفت: خداوند ابا می‌کند - و یا مؤمنین نمی‌گذارند، و یا خداوند نمی‌گذارد، و مؤمنین ابا دارند از اینکه خلافت به غیر ابوبکر برسد.»

ما شک نداریم که این روایات ساخته و پرداخته خود عائشه است که برای

۱- «البدایة و النهایة» ج ۵، ص ۲۲۷ و ۲۲۸.

تحکیم پدرش، و برادرش عبدالرحمن که در قرآن کریم عذاب ابدی برای او طبق آیه: **وَالَّذِي قَالَ لَوْلَاذِيهِ أَفَّ لَكُمْ أَتَعِدَانِي أَنْ أُخْرَجَ وَقَدْ خَلَتِ الْقُرُونُ مِنْ قَبْلِي وَهُمَا يَسْتَعْجِلَانِ اللَّهَ وَيَلِكَ آمِنْ أَنْ وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا فَيَقُولُ مَا هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ. أُولَئِكَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنَّهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ**،^۱ مقرر شده است جعل و وضع نموده است، همان عائشه‌ای که جنگ جمل را به راه انداخت و دوازده هزار نفر از نفوس مسلمین را به کشتن داد و خود سوار شتر شده ریاست لشگر را به عهده داشت برای کشتن و نابود ساختن نور امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب امام به حق و حجت بر خلق و کانون ولایت و مصدر صدق و حقیقت. همان عائشه‌ای که گفت: عثمان را بکشید کافر شده است (اقتُلُوا نَعَشًا فَقَدْ كَفَرَ). اما پس از آنکه مردم با امیرالمؤمنین **عَلِيٍّ** بیعت کردند، گفت: علی قاتل عثمان است و به شهرها نامه نوشت و آنها را برای جنگ با امیرالمؤمنین به بهانه اینکه عثمان مظلوم کشته شده است و علی قاتل اوست، دعوت کرد.

۱- آیه ۱۷ و ۱۸، از سوره ۴۶: احقاف: «و آن کسی که به پدر و مادرش گفت: اف باد بر شما، آیا شما مرا وعده می‌دهید که سر از قبر بیرون می‌آورم و مبعوث می‌شوم در حالی که مردمان در قرون عدیده مرده‌اند و ابداً برنگشته‌اند؟! و آن پدر و مادر استغاثه به خدا می‌نمودند که ای پسر وای بر تو، ایمان بیاور، حَقًّا وعده خدا حق است. و او در جواب می‌گفت: این عقیده شما نیست مگر خرافات و عقیده‌های سخیف پیشینیان. آنها که منکر معادند کسانی هستند که کلمه عذاب حق بر آنها محقق شده است در زمره افرادی که قبل از آنها از جن و انس بوده‌اند. حَقًّا آنان از زیانکارانند.»

در «المیزان» ج ۱۸، ص ۲۲۵ از تفسیر «الدَّرَّ المَثُور» روایتی را نقل می‌کند که این آیه درباره عبدالرحمن بن ابی‌بکر نازل شده است و می‌فرماید: داستان خطبه مروان در مسجد مدینه و دعوت مردم به پذیرش استخلاف معاویه یزید را و انکار عبدالرحمن بر او و جواب او به این که: **أَلَسْتُ الَّذِي قَالَ لَوْلَاذِيهِ أَفَّ لَكُمْ؟** و پاسخ عبدالرحمن به اینکه: **أَلَسْتُ ابْنَ اللَّعِينِ الَّذِي لَعَنَ آبَاكَ رَسُولُ اللَّهِ؟** معروف است. علامه می‌خواهند از این آیه استفاده کنند که چون به عنوان **حَقِّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ** آورده شده است می‌توان فهمید که اسلام عبدالرحمن صوری بوده و اثری نداشته است و وی از مخلصین در آتش و از خاسرین است مگر اینکه این روایات و تاریخ را درباره او انکار کنیم همچنانکه خواهرش عائشه انکار نمود.

اما چه کنیم که این برادران سنی ما، عائشه را نه تنها راستگو، بلکه صدیقه می‌دانند و با نام و لقب حبیبیه رسول‌الله، او را طاهر و مطهر و پاک و امین و صادق می‌دانند و روایات وارده از او را صحیح می‌شمرند.

ما برای روشن شدن احوال و روایات او، خوانندگان ارجمند را به مطالعه دوره کتابهای «احادیث اُم المؤمنین عائشه» که توسط علامه مجاهد و عالم جلیل‌القدر، دائی‌زاده مکرّم ما، حضرت آیه‌الله آقای سیدمرتضی عسگری^۱ اطال‌الله بقائه و امدّ فی عمره الشریف و نفع المسلمین بدوام حیاته و مؤلّفاته، تألیف شده است دعوت می‌کنیم. ما اینک با عائشه و روایات مجعوله و موضوعه او در اینجا و سایر جاها کار نداریم، سخن ما فقط با صاحب «البدایه و النهایه» ابوالفداء دمشقی است که روایات رَزِيَّةَ یوم الخمیس را از ابن عباس که رسول‌الله کتف و دوات طلید متشابه شمرده و این احادیث مجعوله عایشه را محکم، و آنها را به اینها رجاع داده است و نسبت غباوت و حماقت به شیعه داده است که آنها را دلیل بر ولایت و خلافت امیرمؤمنان گرفته‌اند.

ما در شرح و توضیح بطلان کلام این مرد متعصب، فقط و فقط بدین جمله اکتفا می‌کنیم که: شما آنها را متشابه گرفتید، و اینها را از محکّمات پنداشتید بسیار خوب. ما هم هیچ نمی‌گوئیم اما با دُم خروس چه می‌کنید؟! اگر مراد رسول خدا از آن نوشته، وصیت ابوبکر بود، چرا عمر و یارانش پرخاش کردند؟ چرا عمر نسبت هجر و هذیان به رسول‌الله داد؟ چرا مجلس را بهم زدند و لَغَط و فریاد بلند شد؟ چرا رسول خدا گفت: این زنان بهتر از شما هستند؟ چرا پیغمبر گفت: قُومُوا بِرِخِيزِید بروید؟ چرا ابن عباس آن رازیه یعنی مصیبت خواند؟ چرا با یَوْم الخمیس و ما یوم الخمیس شدت و صعوبت آن مصیبت را یادآور شد؟ چرا آنقدر گریه کرد که ریگهای

۱- علامه حاج سید مرتضی عسگری، سبط و نوه دختری مرحوم محدّث عظیم آیه‌الله میرزا محمد طهرانی شریف عسگری است و مرحوم آقای میرزا محمد - قدس الله نفسه - دائی پدر حقیر که نامشان سید محمد صادق بوده است، بوده‌اند.

زمین تر شد و از صورت او دانه‌های اشک همچون لؤلؤ می‌ریخت؟

عمر که یگانه یار و معین و ناصر و برادر و مدیرعامل ابوبکر بود! در این صورت که می‌دید پیامبر می‌خواهد به او وصیت کند، باید خوشحال شود، و پیغمبر را تأیید کند، و گفتارش را وَحِي مُنْزَل بدانند. چرا این آشوب را بر خلاف رسول الله برپا کرد تا بعداً بعضی بگویند: طبق گفته رسول الله کتف و کاغذ بیاورید و بعضی بگویند: طبق گفتار عمر لازم نیست؟

اینها همه قرائن و شواهدی است که چون آفتاب، روشن می‌کند که مراد از نوشته رسول الله، کتابت خلافت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب عَلِيٍّ و تفصیل حدیث مکرّره ثَقَلَيْن است.

اگر آن روایات وارده از عایشه هم صحیح بود، شما می‌بایستی با این قراین کثیره، در این روایات عدیده که بخاری و مسلم و احمد و غیرهم آورده‌اند، و سندشان هم صحیح است، اینها را محکم بدانید و آن روایات احمد را متشابه، و آنها را به اینها ارجاع دهید، تا هم کار عقلانی کرده باشید، و هم خودتان و مسلمین پیرو مکتبتان را راحت کنید و با شهادت **أَنَّ عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ سَيِّدَ الْوَصِيِّينَ وَ خَلِيفَةَ رَسُولِ اللَّهِ** از پرده جهل و اصرار بر عناد بیرون آئید! این است صراط مستقیم. اما چنین نکردید! و با نسبت غباوت و حماقت به شیعه، آنان را اهل ضلال و گمراهی دانستید و تصوّر کردید کار به همین جا خاتمه پیدا می‌کند! هیئات هیئات! این دم خروس علامت پنهان کردن خروس است. ما شیعیان، گناه اُمّت بیچاره را به عهده شما علماء و مصنّفین و مؤلّفین می‌دانیم که با وجود علم و تدبیر، تزویر به کار می‌برید! شما با این روایات صحیحه مرویه از ابن عباس در کتب صحاح خودتان که از جهت دلالت **أَظْهَرَ مِنَ الشَّمْسِ** است نتوانستید کاری بکنید! نتوانستید در صحّت آنها خدشه کنید! نتوانستید آنها را نادیده گرفته خود را از شرّش خلاص کنید! آمدید آنها را بدین تزویر متشابه انگاشتید و خود را اسخ در علم شمرده بر کرسی **وَالرَّاسِخُونَ**

فِي الْعِلْمِ^۱ نشستید. اما صد حیف که ندانستید از این کرسی شما را فرومی‌کشند.
 بحث یازدهم: پاسخهایی است که علماء عامّه از این حدیث داده‌اند که مراد رسول الله ﷺ از این کتابت وصیّت به علی بن ابیطالب عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ نبوده است، و حاصل آن پاسخها به چند جواب برمی‌گردد:

أول آنکه ممکن است امر رسول خدا به احضار دوات و کتف، این نبوده است که بخواهد چیزی را بنویسد بلکه فقط مقصودش این بوده است که بخواهد آنها را آزمایش کند که آیا کسی امر وی را اطاعت می‌کند یا نه؟ نظیر امر آزمایشی که خداوند به حضرت ابراهیم در ذبح فرزندش نمود، که مراد حقیقت ذبح نبوده بلکه امتحان ابراهیم بوده است.

و در اینجا عمر فاروق بدین نکته متوجه شد، و صحابه دیگر نفهمیدند که امر امتحانی است، فلذا آنها را از احضار منع کرد، و این را باید از جمله کرامات عمر و موافقاتش با اراده پروردگار تعالی به شمار آورد.

این جواب نادرست است زیرا اولاً عبارت **لَا تَضِلُّوا** (گمراه نخواهید شد) با این توجیه منافات دارد چون **لَا تَضِلُّوا** جواب دوم است برای امر رسول الله که **اَنْتُونِي** باشد و جواب اولش **اُكْتُبْ** است، یعنی بیاورید دوات و کتفی برای اینکه بنویسم، و برای اینکه در اثر نوشتن گمراه نشوید! یعنی اگر بنویسم گمراه نمی‌شوید! و بدیهی است که این گونه اخبار برای مجرد امتحان، نوعی از کذب واضح است که ساحت انبیاء عَلَيْهِمُ السَّلَامُ از آن منزّه است بالأخص در جائی که ترک احضار دوات و کتف از احضار آنها بهتر باشد.

و علاوه، صریح حدیث دلالت دارد بر آنکه این واقعه در حال احتضار و ارتحال رسول الله بوده است و این وقت، وقت امتحان نیست، وقت إعدار و انذار است، وقت وصیّت به مهمّات است، وقت رسیدگی به امور فوت شدنی و واجب الذکر

۱- آیه ۷، از سوره ۳: آل عمران.

است، وقت نصیحت تامّ و تمام برای اُمّت است.

محتضر در این حال از شوخی و سخنان فکاهی دور است، مشغول به خود و مهمّات خود است، مشغول به امور ضروریّه بستگان خود است، بخصوص آنکه پیغمبر باشد. و چنانکه در مدّت طولانی رسالتش وقت آن را نداشته است که آنها را امتحان کند چگونه در این ساعات کوتاه احتضار چنین فرصتی را دارد؟

علاوه بر این، از این سخن پیامبر که در وقتی که در مجلس لَعُو و لَعَط و اختلاف زیاد شد، فرمود: «برخیزید»، فهمیده می شود که پیغمبر از آنها ناراحت شده است و اگر منع کنندگان در منعشان مصیب بودند، باید پیغمبر خوشش بیاید و این منع را مستحسن بشمارد و اظهار راحتی بنماید.

و کسی که به اطراف و جوانب این قضیه نظر کند، بالأخص به قول عمر که گفت: هَجَرَ رَسُولُ اللَّهِ، یقین پیدا می کند که پیغمبر اراده نوشتن چیزی را داشته است که اینها ناپسند داشته اند، فلذا زبان به هَجَرَ رَسُولُ اللَّهِ گشودند و لغو و لَعَط و اختلاف را بالا بردند، و گریه ابن عبّاس پس از این حادثه و اینکه آن را رَزِيَه (مصیبت) شمرده است، دلیل است بر بطلان این جواب.

دیگر آنکه: اگر این امر امتحانی هم بوده است باز هم دلیل بر نکوهش عمر است نه ستایش او، زیرا وی در این امر امتحانی مردود شده است! مادر امر امتحانی مانند داستان ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام مشاهده می کنیم که آنحضرت مطابق دستور عمل کرد و خداوند مانع از انجام عمل وی شد. ولی در اینجا عمر پی دستور نرفت و از همان آغاز مخالفت کرد. اگر وی برمی خاست و در پی آوردن کاغذ و قلم می شد و رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جلو او را می گرفت، این توجیه وجیه بود، ولی مطلب برعکس است!

دوم آنکه امر رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در اینجا امر ایجابی و عزیمتی نبوده است که ردّش جایز نباشد و ردّ کننده اش گنهکار به حساب آید بلکه امر مشورتی بوده است زیرا مردم در بعضی از امثال این موارد سخن پیغمبر را ردّ می کرده اند بالأخصّ عمر که خود را در تشخیص این گونه از امور موقّق می دانست که رأیش مطابق صواب

است، و در ادراک مصالح به واقع می‌رسد، و از طرف پروردگار دارای الهام بود. در این صورت خواست تا بر مشقّتی که بر پیغمبر به سبب اِملاء کتاب در حال درد و مرض عارض می‌شود از محبّتی که بر او داشت تخفیفی حاصل شود، فلذا دید ترک احضار دوات و بیاض بهتر است.

و چه بسا می‌ترسید پیغمبر چیزی را بنویسد که مردم از بجا آوردنش عاجز باشند و بدین جهت مستحقّ عقوبت گردند، زیرا در صورت نوشتن در زمرهٔ امور منصوصه در می‌آمد و راهی برای اجتهاد و اظهار نظر باقی نمی‌گذارد.

و شاید عمر از منافقین می‌ترسید که بگویند: چون این نوشته، در حال مرض رسول الله بوده است اعتبار ندارد؛ و این موجب فتنه گردد، لذا گفت: **حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ** بر اساس قول خداوند تعالی: **مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ**^۱. و قول دیگر او: **الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ اتَّمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي**^۲. و چون عمر به واسطهٔ کامل بودن دین و تمام بودن نعمت بر اُمّت، نگرانی خاطر نداشت که آنها در ضلالت افتند لذا **حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ** گفت.

این جواب نیز نادرست است، زیرا گفتار رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که می‌فرماید: **لَا تَضَلُّوا** (در آن صورت گمراه نمی‌شوید) می‌رساند که امر، امر ایجاب و عزیمت است نه مشورت. چون بدون شک سعی و کوشش در آنچه موجب اُمنیّت از ضلالت و گمراهی شود، در صورت قدرت، واجب است. و ناراحت شدن پیغمبر و گفتارش به اینکه **قَوْمُوا** (برخیزید) در وقتی که امثال امر او را نمودند، دلیل دگری است بر اینکه امر رسول‌الله برای ایجاب بوده است نه مشورت.

و علاوه این که گفته‌اند عمر در ادراک مصالح مصیب بوده است، و از طرف خدا دارای الهام بوده است، از جمله سخنانی است که حتّی از خود ایشان در امثال این

۱- آیهٔ ۳۸، از سورهٔ ۶: انعام: «مادر کتاب از هیچ چیز کوتاهی نکرده‌ایم.»

۲- آیهٔ ۳، از سورهٔ ۵: مائده: «امروز من دینتان را برایتان کامل کردم و نعمتم را برایتان تمام

نمودم.»

مقام نباید بدان توجّهی نمود، زیرا لازمه‌اش این است که صدق و راستی در این واقعه در جانب او قرار گیرد نه در جانب پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، و الهام عمر در این داستان از وحیی که به پیغمبر صادق امین می‌رسیده است، راست‌تر باشد.

در اینجا اگر کسی به جهت شکستن امر ایجابی بگوید: اگر آوردن دوات و لوح واجب بود، و نوشتن بر پیغمبر واجب بود، پیغمبر آن را به مجرّد مخالفت آنها ترک نمی‌نمود همچنانکه تبلیغ در امر دین را به مجرّد مخالفت کافرین ترک نکرد.

جوابش آن است که این دلیل اگر تمام باشد می‌رساند که کتابت آن نوشته بر پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ واجب نبوده است. و این منافات ندارد با اینکه آوردن دوات و لوح بر آنها واجب باشد در جایی که پیغمبر به آنها امر کرده است و فایده‌اش را برایشان بیان فرموده است که مصونیت از گمراهی و دوام هدایتشان است.

زیرا معنی امر، ایجاب بر شخص مأمور است، نه بر شخص آمر، خصوصاً جایی که فایده‌اش منحصر در مأمور باشد، و گفتار ما و محلّ کلام ما در وجوب نوشتن و آوردن است بر حضار مجلس نه بر خود پیغمبر.

علاوه ممکن است بگوئیم نوشتن بر پیغمبر هم واجب بوده است اما این وجوب به واسطه عدم امتثالشان، و گفتارشان به اینکه پیغمبر یاوه و هذیان می‌گوید، ساقط شده باشد زیرا کتابت رسول‌الله در این صورت غیر از فتنه و فساد چیزی بجای نمی‌گذاشت.

سوم آنکه از کلام رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، عمر نفهمید که آن نوشته یکایک از افراد اُمّت را از ضلالت حفظ می‌کند به طوری که دیگر یک فرد هم گمراه نشود، بلکه فهمید که اُمّت من حیث المجموع گمراه نمی‌شوند و چون خودش می‌دانست که اجتماع اُمّت بر ضلالت محال است فلذا اثری برای نوشته رسول خدانیافت و پنداشت که از شدت رحمتی که در آن حضرت است مرادشان زیادی احتیاط در امر اُمّت است. و بنابر آنکه امر آن حضرت را برای وجوب نپنداشت، آن معارضه از او سر زد.

این جواب نیز نادرست است، زیرا گفتار آن حضرت به **لَا تَضَلُّوا** دلیل بر آن است

که آن امر برای وجوب بوده است، و ناراحت شدن حضرت دلیل دیگری است برای آنکه آنان واجبی از واجبات را ترک کرده‌اند، و معنی این حدیث همان معنی متبادری است که از آن فهمیده می‌شود و بیابانی و شهری می‌فهمند که مراد از آن عدم گمراهی یکایک از امت است نه عدم گمراهی مجموع امت. و عمر هم اینقدر کم فهم نبوده است که مراد حضرت را عدم اجتماع امت بر ضلالت بفهمد.

عمر یقیناً می‌دانست که: حضرت رسول اکرم ﷺ از آن نمی‌ترسند که امتشان بر ضلالت مجتمع شوند، چون از آنحضرت شنیده بود که: «لَا تَجْتَمِعُ أُمَّتِي عَلَى ضَلَالٍ. «امت من بر گمراهی اجتماع نمی‌کنند.» و لَا تَجْتَمِعُ عَلَى الْخَطَاءِ. «امت من بر خطا اجتماع نمی‌کنند.» و شنیده بود که فرموده‌اند: لَا تَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي ظَاهِرِينَ عَلَى الْحَقِّ. «پیوسته گروهی از امت من بر حق تظاهر دارند.» و آیه قرآن را نیز خوانده بود که: وَعَدَالِلُهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لِيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَ لِيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا.^۱ «خداوند به افرادی که از شما ایمان آورده‌اند و عمل صالح بجای آورده‌اند وعده داده است که آنان را خلیفه در روی زمین گرداند همان طور که افراد پیشین از آنها را خلیفه کرده بود، و دینی را که رضایت و خوشایندی آنان باشد در تحت تمکین آنان قرار دهد، و پس از خوف و ترسشان زمان امن و امان پیش بیاورد، به طوری که خدا را به قسمی که شایسته اوست بدون شائبه‌ای از شرک عبادت کنند.» الی غیر ذلک از نصوص وارده در کتاب و سنت که صراحت دارند بر آنکه امت رسول خدا همگی اجتماع بر ضلالت نمی‌کنند. بنابر این متصور نیست که در ذهن عمر و یا غیر او این آمده باشد که رسول اکرم ﷺ در هنگام طلب کردن دوات و کتف از اجتماع امت بر گمراهی خائف بودند. سزاوار فهم عمر آن است که همان را که به ذهن می‌رسد بفهمد نه

۱- آیه ۵۵، از سوره ۲۴: نور.

آنچه را که سنّت صحیحه و محکّمات قرآن آن را نفی کرده‌اند.

علاوه بر این، ناراحت شدن رسول الله، دلیل بر آن است که آنچه را ترک کرده‌اند بر آنها واجب بوده است. و اگر معارضه عمر با رسول خدا، ناشی از اشتباه وی در فهم حدیث بود همان طور که این مدافعان از او می‌گویند، پیغمبر از او ازاله شبهه می‌نمود، و مرادش را به او می‌فهماند بلکه اگر در طاقّت رسول خدا بود که ایشان را اقناع کند به آنچه که به آن امر کرده است، اقناع می‌کرد و إخراجشان از حجره خود نمی‌نمود.

گریه ابن عباس و جَزَع او از بزرگترین أدله است برگفتار ما، و انصاف آن است که این رزیّه و مصیبت از اعظم رزایا و مصائبی است که بر پیغمبر و اسلام و شرف و انسانیت وارد شد، و کجا می‌تواند کمر بند این عذرخواهی‌ها از جانب عمر و در دفاع از ساحت او، به اطراف آن برسد و آن را دربرگیرد؟

و اینکه گفته‌اند عمر از منافقین می‌ترسید که به واسطه مرض پیغمبر، در صحّت آن نوشته مبارک خرده بگیرند و آن موجب فتنه شود، سخنی است گزاف و بی‌محتوا، چرا که با وجود نصّ رسول الله ﷺ بر آنکه آن نوشته سبب امنیت از ضلالت است، چگونه ممکن است به واسطه قرح منافقین سبب فتنه گردد؟

اگر عمر از منافقین ترسان بود که در صحّت آن نوشته قرح کنند، چرا خودش تخم قرح و خرده را به دست خود پاشید، در وقتی که مانع از آوردن شد و گفت:

هَجَرَ رَسُولُ اللَّهِ!؟

و اینکه در تفسیر گفتارش **حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ** گفته‌اند: خداوند می‌فرماید: ما در کتاب از بیان هیچ چیز مضایقه ننموده‌ایم، و می‌فرماید: «امروز من دین شما را برای شما کامل گردانیدم» نیز نادرست است، زیرا این دو آیه مبارکه متضمّن ضمانت مأمون کردن از گمراهی نیست، و ضمانت هدایت مردم را نمی‌نماید. پس چگونه جایز است دنبال آن نوشته رسول خدا نرفت، به اعتماد بر این دو آیه؟

اگر نفس وجود قرآن عزیز، موجب امن از ضلالت بود، چرا در میان این اُمّت

ضلالت و تفرّق به گونه‌ای پیش آمد که امید زوال آن نمی‌رود؟
و مراد رسول خدا از آن نوشته، کتابت احکام نبود، تا در پاسخش حَسْبُنَا كِتَابُ
الله گفته شود. و اگر فرضاً مراد آن حضرت کتابت احکام بود، باز شاید نصّ حضرت
بر آنها سبب مصونیت از ضلالت می‌شد، بنابراین وجهی برای ترک سعی در انجام
آن نوشته نیست، و اکتفای به قرآن غلط است.

و اگر فرض کنیم آن نوشته رسول خدا هیچ اثری نداشت مگر اینکه به مجرد
نوشته، مصونیت از ضلالت بود، باز هم ترکش جایز نبود و اعراض از آن به اعتماد
آنکه کتاب الله جامع هر چیزی است، کلامی است غیر معقول.

أُمَّتِ اسْلَامِ نِیَازِ مَبْرَمٍ بِهٖ سُنَّتِ مَقْدَسَهٗ دَارِنْدِ، وَ بِي نِیَازِ اَزْ اَنْ بِهٖ كِتَابِ اللّٰهِ تَعَالٰی
نیستند، زیرا گرچه قرآن عظیم کتاب جامع و مانعی است اما استنباط از آن برای
همه کس مقدور نیست.

اگر کتاب خدا ما را بی‌نیاز از گفتار رسول خدا می‌نمود خداوند به پیغمبرش امر
نمی‌کرد تا آن را برای مردم بیان کند آنجا که فرموده است: وَ اَنْزَلْنَا اِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ
لِلنَّاسِ مَا نَزَّلَ اِلَيْهِمْ^۱،^۲ «ما قرآن را به سوی تو فرو فرستادیم تا آنچه را که به سوی
مردم فرو آمده است، روشن و مبین سازی!»

و بعضی پاسخ داده‌اند از فعل عمر که این کار برخلاف سیره آنها صورت گرفته

۱- آیه ۴۴، از سوره ۱۶: نحل.

۲- پاسخهایی که در بحث یازدهم، علماء عامّه در دفاع از عمر در ردّ نوشته رسول خدا
داده‌اند، و جوابهای آن همگی از کتاب نفیس و ارزشمند «المراجعات» طبع اول ۱۳۵۵ قمری
مراجعة ۸۷ و ۸۸ ص ۲۴۶ تا ص ۲۵۱ می‌باشد که مرحوم آیه‌الله سید شرف الدین عاملی در
سنه ۱۳۲۹ به مصر مسافرت نموده و با یکی از اعلام علمای آنجا که شیخ الاسلام مصر بوده
بنای بحث را گذارده و بعداً بحث‌ها توسط نامه ردّ و بدل می‌شده است. این کتاب شریف تا حالا
که سنه ۱۴۱۰ هجریه قمریه است بیست بار طبع شده است. مطالب آن مورد استقبال همه قرار
گرفته و بسیاری از اهل تسنن به برکت مطالعه آن شیعه شده‌اند. این کتاب از کتب جاودانی است
و مطالعه آن بر همه لازم است.

است كَفَرَطَةَ سَبَقَتْ وَ فَلْتَةَ نَدَرَتْ (قصوری است که گذشته، و لغزشی است که ظاهر شده است) و ما وجه صحّت آن را تفصیلاً نمی دانیم.

این نیز درست نیست، زیرا واقعاً اگر مسأله فقط به همین لغزش موقّتی ختم می شد و پی آمدی نداشت مطلب قابل اغماض بود ولی نه تنها به اینجا ختم نشد بلکه نتایج سوء آن برای نبوّت و ولایت و برای حیات بشریّت و مسلمین تا قیام قائم آل محمّد صلی الله علیه و آله باقی است.

این فَرَطَه و فَلْتَه مانند کار کوچک و مختصری است که یک فرمانده سپاه دستور می دهد، و در نتیجه جمیع آن سپاه را در کام مرگ فرو می برد، مانند انگشت نهادن بر روی کلید یک بمب نیدروژنی و یا اتمی است، که ناگهان یک قارّه را خاکستر می کند. نباید گفت کار کوچکی بود و قابل عفو، باید دید اثر آن تا چه شعاعی عالم بشریّت را فرا گرفت. و علاوه ما هم ندیدیم عمر پشیمان شود، بلکه روز بروز بر مرام خود و تعدّیات خود که بر اساس همان مجلس نهاده بود افزود. آیا این گناه هم قابل اغماض است؟!

جنایات عمر بالأخص نه فقط به خاندان نبوّت و بنی عبدالمطلب و در رأس آنها علی بن ابیطالب و دخترگرمی رسول خدا فاطمه زهراء بود بلکه عمر مسیر تاریخ اسلام را عوض کرد، عمر به اصل مَمَشای نبوّت لطمه زد. عمر به مسیح و موسی و ابراهیم خیانت کرد، عمر به ریشه انسانیّت صدمه زد، به شرف و بقاء آدمیّت لطمه وارد کرد، به قافله راهروان طریق معرفت شبیخون زد، عمر دنیا را به جهنم گذاخته باقی گذاشت، و نقشه ای را که رسول الله به امر خدا برای بهشتی نمودن آورده بود، عقیم گذارد، اگر مسأله عمر جنایت به شخص امیرالمؤمنین و فاطمه زهراء بود، قابل اغماض بود.

عمر مکتب صدق و امانت را بهم ریخت، و با نسبت یاهو گوئی به اولین قطب عالم وجود، و تشکیل آن صحنه منع، و ردّ اعتراض، با روح نبوّت در افتاد، عمر چشمه آفتاب را گل اندود ساخت.

شور بختان به آرزو خواهند	مُقَبِّلان را زوال نعمت و جاه
گر نبیند به روز شب پره چشم	چشمه آفتاب را چه گناه
راست خواهی هزار چشم چنان	کور، بهتر که آفتاب سیاه ^۱

امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام جان رسول خدا بود، روح و سرّ او بود، نفس نفیس او بود، عالم به کتاب و سنّت او بود، عارف به خدا و مبدأ و معاد او بود، و به تصدیق همه اُمت مانند او کسی نبود. عمر تیشه بر ریشه چنین درخت می‌زند، و او را از مقام شامخ به خاک می‌افکند. عمر امیرالمؤمنین را یا حقیقت علم و معلّم ثانی اُمت نسبت به رسول الله را، برای اسلام و اسلامیّت نه تنها بیست و پنج سال، بلکه تا ظهور حضرت مهدی خانه‌نشین می‌کند. عمر معنی قرآن و تفسیر و تأویلش را می‌زداید، و قرآن رابه صورت کالبدی بی‌جان همچون کاغذ و مقوا، دست بشر می‌دهد. اگر این کار جزئی و فلتّه و فرّطه است، ما معنائی برای کار کلی و مهم سراغ نداریم.

اینجاست که سخن رسول خدا: «مَا أُوذِيَ نَبِيٍّ مِثْلَ مَا أُوذِيَتْ قَطُّ» «هیچ پیغمبری را به مقداری که مرا اذیت کردند، اذیت نمودند» ظاهر می‌شود. آزارهای روحی است که پیامبر از چنین نزدیکانی به خود می‌بیند که در حال مرگش باید بگوید: برخیزید بروید؛ و چهره‌اش را از آنها برگرداند و برای فاطمه‌اش بهترین تحفه را پس از خودش مرگ بداند و چون به او خبر دهد که اولین کسی هستی که به من ملحق شوی، فاطمه خندان گردد. کدام فاطمه؟ آن فاطمه‌ای که:

مِشْكَاءُ نُورِ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ	زَيْتُونَةٌ عَمَّ الْوَرَى بَرَكَاتُهَا
هِيَ قُطْبُ دَائِرَةِ الْوُجُودِ وَ نُقْطَةُ	لَمَّا تَنْزَلَتْ أَكْثَرَتْ كَثْرَاتِهَا
هِيَ أَحْمَدُ الثَّانِي وَأَحْمَدُ عَصْرَهَا	هِيَ عُنْصُرُ التَّوْحِيدِ فِي عَرَصَاتِهَا ^۲

۱- «گلستان» سعدی، طبع عبدالعظیم گرگانی، ص ۱۵.

۲- نقل از کتاب «خصائص الفاطمیة» میرزا محمد باقر واعظ طهرانی که از شیخ حرّ عاملی ذکر کرده است.

۱ - «محلّ تجمّع نور خداست جلّ جلاله، و درخت مبارک زیتونی است که برکاتش همه انسانها را فرا گرفته است.

۲ - او قطب دائره وجود است، و نقطه مجرد وحدتی است که چون پائین آمد کثراتش رو به فزونی گرفت.

۳ - اوست احمد دوم و اوست نیکوترین اهل عصر و زمان خود، اوست عنصر توحید در زمین‌های متعلّق به او.»

رسول خدا برای حفظ اسلام و بقاء شرف انسان به علی بن ابی طالب علیه السلام وصیّت به صبر و استقامت می‌کند، و علی چنان صبر و استقامتی می‌ورزد که صبر و استقامت از او در تحیّر می‌مانند.

شجاعت علی را نباید با شمشیر در اُحد و بدر و اُحزاب و حنین دید، شجاعت او در اینجاست که شمشیر در کف دارد و نمی‌زند، یک قطره خون هم نمی‌ریزد گرچه فاطمه‌اش را میان فشار در و دیوار له کنند، چرا که حبیب او رسول خدا به او گفته است در صورت عدم اعوان کافی دست به شمشیر مبر!

غیر از علی، که لایق پیغمبری بُدی؟ گر خواجه رسل نبُدی ختم انبیاء فردا که هرکسی به شفیع زبند دست دست من است و دامن معصوم مرتضی قاضی نورالله شوشتری در «مجالس المؤمنین» در باب تشیع سعدی شیرازی می‌نویسد: از جمله اشعار شیخ بزرگوار که دلالت بر صحّت عقیده او دارد این دو بیت است که مؤلف در یکی از دیوان‌های کهنه او دیده است.

و نیز سعدی اشعاری را که در دیباچه «بوستان» خود آورده است، می‌توان شاهد بر تشیع او دانست:

خدایا به حقّ بنی فاطمه که بر قول ایمان کنم خاتمه

اگر دعوتم ردّ کنی یا قبول من و دست دامان آل رسول

و نیز از اشعار ولایت او نسبت به امامت و ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام این بیت

صریح است:

سعدیا شرمی بدار آخر چه می ترسی بگو: نیست بعد از مصطفی مولاى ما الا علی^۱
 أبو نَعِيمِ اصفهانی با سند متصل خود روایت می کند از ابوصالح حَنَفِی از علی
 بن ابیطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ که می گوید: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَوْصِنِي! قَالَ: قُلْ رَبِّيَ اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقِمْ!
 «گفتم: ای رسول خدا، مرا وصیتی کن! گفتم: بگو: پروردگار من خداست، و سپس
 استقامت داشته باش!» قَالَ: قُلْتُ: اللَّهُ رَبِّيَ وَ مَا تُوَفِّقُنِي إِلَّا بِاللَّهِ، عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ
 أُتِيَّبُ! «می گوید: گفتم: الله پروردگار من است، اما توفیق من برای استقامت در امر،
 امکان ندارد مگر به واسطه خدا. من بر خدا توکل کردم و به سوی او باز می گردم!»
 فَقَالَ: لِيَهْنِكَ الْعِلْمُ أَبَا الْحَسَنِ لَقَدْ شَرِبْتَ الْعِلْمَ شُرْبًا، وَ نَهَلْتَهُ نَهْلًا.^۲ «رسول خدا گفت:
 ای ابوالحسن، علم گوارایت باد، حَقًّا تَوَاز حَقِيقَتِ عِلْمِ أَشَامِيْدِهِ اِي وَ از آن سیراب
 گشته ای!»

ما در هیچ یک از صحابه نمی یابیم که به قدر امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ به سر عالم
 هستی و راه خیر و سعادت و طریق مصونیت از آفات و عاهات روحی و معنوی آگاه
 باشد، خُطَب و سخنان او عیناً مانند سخنان و خطب رسول الله است، گویا او و
 رسول خدا از یک ریشه روئیده اند. پس علی و محمد - علیهما الصلوة و السلام - از
 نقطه نظر تحلیل علمی در یک مسیرند، لذا باید علی جانشین او باشد.
 در این عبارات زیر بنگرید که از امیرالمؤمنین آمده، و اما در قوّت و قدرت به

۱- بعضی سعدی را از اهل سنت می دانند و ظاهر عبارات و اشعارش مخصوصاً قصیده ای
 را که در رثاء مستعصم سروده و وی را با امیرالمؤمنین خطاب کرده دلیل می گیرند: (آسمان را
 حق بودگر خون ببارد بر زمین - بر زوال ملک مستعصم امیرالمؤمنین). بسیاری از دانشمندان
 وی را شیعه دانسته و اشعار و عبارات او را درباره خلفا حمل بر تقیه نموده اند، مخصوصاً قاضی
 نورالله شوشتری در «مجالس المؤمنین» دو بیت اولی را که ما آوردیم ذکر می کند و می افزاید که
 من آنها را در یکی از دیوان های کهنه او دیده ام. حقیر امثال سعدی و عطار و محیی الدین عربی را
 در اوائل عمر سنی و در اواخر که در اثر مطالعات بسیار و یا تابش نور عرفان حقیقت را
 دریافته اند شیعه می دانم.

۲- «حلیة الأولیاء» ج ۱، ص ۶۵ تا ۷۵.

مثابه سخنان رسول الله است :

ابونعیم با سند متصل خود روایت می‌کند از قیس بن ابی حازم که گفت: علی علیهما السلام گفت: **كُونُوا لِقَبُولِ الْعَمَلِ أَشَدَّ اِهْتِمَامًا مِنْكُمْ بِالْعَمَلِ! فَإِنَّهُ لَنْ يَقِلَّ عَمَلٌ مَعَ التَّقْوَى، وَكَيْفَ يَقِلُّ عَمَلٌ يُتَقَبَلُ؟**^۱ «اهتمام و کوشش شما در قبولی اعمالتان بیشتر باشد از خود اعمالتان، چرا که با تقوای خداوندی هیچ عملی کم نیست، و چگونه می‌شود عملی که مقبول خدا باشد کم محسوب شود؟»

و نیز روایت می‌کند از عبد خیر از علی علیهما السلام که گفت: **لَيْسَ الْخَيْرُ أَنْ يَكْثُرَ مَالُكَ وَ لَدُكَ وَ لَكِنَّ الْخَيْرَ أَنْ يَكْثُرَ عِلْمُكَ، وَ يَعْظَمَ حِلْمُكَ، وَ أَنْ تُبَاهِيَ النَّاسَ بِعِبَادَةِ رَبِّكَ. فَإِنْ أَحْسَنْتَ حَمِدَتَ اللَّهَ، وَ إِنْ أَسَأْتَ اسْتَغْفَرَتَ اللَّهَ. وَ لَا خَيْرَ فِي الدُّنْيَا إِلَّا لِأَحَدٍ رَجُلَيْنِ: رَجُلٌ أَذْنَبَ ذَنْبًا فَهَوَّ تَدَارَكَ ذَلِكَ بِتَوْبَةٍ، أَوْ رَجُلٌ يُسَارِعُ فِي الْخَيْرَاتِ، وَ لَا يَقِلُّ عَمَلٌ فِي تَقْوَى، وَ كَيْفَ يَقِلُّ مَا يُتَقَبَلُ؟**^۲

«خیر آن نیست که مالت و اولادت زیاد شود، خیر آن است که علمت زیاد شود و حلمت بزرگ گردد و بر مردمان، با عبادت پروردگارت مباحات کنی. پس اگر نیکوئی کردی خدا را سپاس‌گوئی، و اگر بدی نمودی از خدا طلب غفران نمائی! در دنیا خیر منحصرأ از آن دو گروه است: مردی که گناه کند و گناهِش را به توبه تدارک بخشد، و مردی که در خیرات مسارعت نماید. هر عملی که با تقوی توأم باشد اندک نیست، و چگونه متصور است عمل مقبول درگاه خدا اندک باشد؟»

و نیز با سند متصل خود از عکرمه بن خالد روایت می‌کند که گفت، و نیز با سند متصل دیگر از ابی زغل که گفت: **عَلَىٰ بِنِ ابِطَالِبِ علیه السلام كَقَوْلِهِ: إِحْفَظُوا عَنِّي خَمْسًا! فَلَوْ رَكِبْتُمْ الْإِبِلَ فِي طَلِبِهَا لَأَنْضَيْتُمُوهُنَّ قَبْلَ أَنْ تُدْرِكُوهُنَّ: لَا يَرْجُو عَبْدٌ إِلَّا رَبَّهُ، وَ لَا يَخَافُ إِلَّا ذَنْبَهُ، وَ لَا يَسْتَحْيِي جَاهِلٌ أَنْ يَسْأَلَ عَمَّا لَا يَعْلَمُ، وَ لَا يَسْتَحْيِي عَالِمٌ إِذَا سُئِلَ عَمَّا لَا يَعْلَمُ أَنْ يَقُولَ: اللَّهُ أَعْلَمُ. وَ الصَّبْرُ مِنَ الْإِيمَانِ بِمَثَرَةِ الرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ، وَ لَا إِيْمَانُ**

۱ و ۲- «حلیة الأولیاء» ج ۱، ص ۶۵ تا ۷۵.

لِمَنْ لَصَبْرَ لَهُ^۱.

«از من پنج مطلب را فراگیرید که اگر در طلب آنها سوار بر شتران گردید قبل از وصول به آنها شتران را لاغر و رنجور نموده‌اید: هیچ عبدی امید نبندد مگر در پروردگارش، و هراس نداشته باشد مگر از گنااهش، و هیچ جاهلی از پرسش مجهولات خود حیا نکند، و هیچ عالمی در وقت سؤال از هر چیزی که نمی‌داند حیا نکند از اینکه بگوید: خدا داناتر است. و نسبت صبر با ایمان به منزله سر است با بدن، و ایمان ندارد کسی که صبر ندارد.»

و نیز با سند متصل خود روایت کرده است از مهاجر بن عمیر که او گفت علی بن ابیطالب علیه السلام گفت: **إِنَّ أَخَوْفَ مَا أَخَافُ اتِّبَاعَ الْهَوَىٰ وَ طُولَ الْأَمَلِ. فَأَمَّا اتِّبَاعَ الْهَوَىٰ فَيَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ، وَأَمَّا طُولَ الْأَمَلِ فَيُنْسِي الْآخِرَةَ.**

أَلَا وَ إِنَّ الدُّنْيَا قَدْ تَرَحَّلَتْ مُدْبِرَةً، أَلَا وَ إِنَّ الْآخِرَةَ قَدْ تَرَحَّلَتْ مُقْبِلَةً، وَ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا بُنُونٌ. فَكُونُوا مِنْ أَبْنَاءِ الْآخِرَةِ، وَ لَا تَكُونُوا مِنْ أَبْنَاءِ الدُّنْيَا، فَإِنَّ الْيَوْمَ عَمَلٌ وَ لَا حِسَابٌ، وَ غَدًا حِسَابٌ وَ لَا عَمَلٌ^۲.

«تحقیقاً آن چیزی که از همه چیز بیشتر مرا نگران می‌کند، پیروی از هوای نفس و آرزوی طولانی است. اما پیروی از هوای نفس، انسان را از حق بازمی‌دارد، و اما آرزوی طولانی انسان را از آخرت به فراموشی می‌اندازد.»

آگاه باشید که دنیا پشت کرده می‌رود، آگاه باشید که آخرت روی کرده می‌آید، و از برای هر یک از آندو فرزندان است؛ شما از فرزندان آخرت باشید و از فرزندان دنیا نباشید، چراکه امروز روز عمل است و حسابی نیست، و فردا روز حساب است و عملی نیست.»

و نیز با سند متصل خود روایت کرده است از عاصم بن ضمره که او گفت: **عَلَىٰ بِنِ ابِطَالِبٍ علیه السلام فَرَمُودَ: أَلَا إِنَّ الْفَقِيهَ كُلَّ الْفَقِيهِ الَّذِي لَا يُقْنِطُ النَّاسَ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ،**

۱ و ۲- «حلیة الأولیاء» ج ۱، ص ۷۵ و ص ۷۶.

وَلَا يُؤْمِنُهُمْ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ، وَلَا يَرْخِصُ لَهُمْ فِي مَعَاصِي اللَّهِ، وَلَا يَدْعُ الْقُرْآنَ رَغْبَةً عَنْهُ إِلَىٰ غَيْرِهِ. وَلَا خَيْرَ فِي عِبَادَةٍ لَا عِلْمَ فِيهَا، وَلَا خَيْرَ فِي عِلْمٍ لَا فَهْمَ فِيهِ، وَلَا خَيْرَ فِي قِرَاءَةٍ لَا تَدَبُّرَ فِيهَا.^۱

«آگاه باشید که شخص فقیه آن که در فقاہت کامل است، کسی است که مردم را از رحمت خدا مأیوس نکند، و از عذاب خدا مأمون ننماید، و مردم را در معاصی خدا آزاد نگذارد، و به جهت رغبت به علوم دیگر قرآن را کنار نگذارد. خیری نیست در عبادتی که در آن علم نیست، و خیری نیست در علمی که در آن فهم نیست، و خیری نیست در قرائتی که در آن تدبّر نیست.»

و نیز با سند متصل خود روایت می‌کند از عمرو بن مُرّة از علی بن ابیطالب علیه السلام که گفت: كُونُوا يَتَابِعِ الْعِلْمَ، مَصَابِيحَ اللَّيْلِ، خَلِقَ الثِّيَابِ، جُدَدَ الْقُلُوبِ، تُعْرَفُوا بِهِ فِي السَّمَاءِ، وَ تَذَكَّرُوا بِهِ فِي الْأَرْضِ.^۲

«بوده باشید چشمه‌های جوشان علم، چراغهای شب، با لباسهای کهنه، و دل‌های تازه، تا بدین نشانه در آسمان شناخته شوید، و در زمین از شما نام برند.»

و نیز با سند متصل خود روایت می‌کند از ابورآکه، که گفت: صَلَّى عَلَيَّ الْغَدَاةَ ثُمَّ لَبِثَ فِي مَجْلِسِهِ حَتَّىٰ اِزْتَفَعَتِ الشَّمْسُ فَيَدُ رُمَحٍ كَأَنَّ عَلَيْهِ كَابَةٌ. ثُمَّ قَالَ: لَقَدْ رَأَيْتُ أَثْرًا مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله فَمَا أَرَىٰ أَحَدًا يُسَبِّهُهُمْ. وَاللَّهِ إِنْ كَانُوا لَيُضْبِحُونَ شُعْنًا غُبْرًا صُفْرًا، بَيْنَ أَعْيُنِهِمْ مِثْلَ رُكْبِ الْمَعْرَى. قَدْ بَاتُوا يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ، يُرَاوِحُونَ بَيْنَ أَقْدَامِهِمْ وَ جِبَاهِهِمْ. إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ مَا دَاوَا كَمَا تَمِيدُ الشَّجَرَةُ فِي يَوْمِ رِيحٍ، فَانْهَمَلَتْ أَعْيُنُهُمْ حَتَّىٰ تَبَلَّ وَاللَّهِ ثِيَابَهُمْ، وَاللَّهِ لَكَانَ الْقَوْمَ بَاتُوا غَافِلِينَ.^۳

«علی علیه السلام نماز صبح را بجای آورد، پس از آن در همانجای خود نشست تا آفتاب به اندازه درازی یک نیزه از افق بالا آمد، و گویا در سیمای علی اثر غصّه و

۱- «حلیة الأولیاء» ج ۱، ص ۷۷. و نیز این روایت را کلینی در «اصول کافی» ج ۱، از طبع حیدری ص ۲۶ از کتاب العلم، باب صفة العلماء، با دو سند آورده است.
۲ و ۳- «حلیة الأولیاء» ج ۱، ص ۷۷ و ص ۷۶.

اندوه بود سپس گفت: سوگند به خدا من آثاری را از اصحاب رسول خدا ﷺ مشاهده کرده‌ام و اینک نمی‌بینم یک نفر را که شبیه آنان باشد. سوگند به خدا صبح می‌کردند در حالی که موهایشان ژولیده، و رویشان غبار آلوده و رنگ سیمایشان زرد بود، و در میان دو چشمشان از اثر سجده مثل زانوی بُز پینه بسته بود. شب را تا صبح به تلاوت کتاب الله مشغول بودند، میان پیشانی و قدمهایشان نوبت می‌گذازدند (گاه در سجده و گاه در قیام بودند)،^۱ چون ذکری از خدا می‌شد مانند درخت در روز طوفانی، به این طرف و آن طرف خم می‌شدند و آنقدر از دیدگانشان اشک می‌ریخت که قسم به خدا لباسشان تر می‌شد. قسم به خدا گویا این قوم امروز ما در حال غفلت شب را سپری می‌کنند.»

و نیز با سند متصل خود روایت می‌کند از نوف بکالی که گفت: علی بن ابیطالب را دیدم که خارج شد و نظری به ستارگان نمود و گفت: يَا نَوْفُ! اُرَاقِدُ اَنْتَ اَمْ رَامِقٌ؟! «ای نوف، خوابی تو یا بیدار هستم!» قُلْتُ: بَلْ رَامِقٌ يَا اَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! گفتم: «ای امیر مؤمنان، بلکه من بیدار هستم!» فَقَالَ: يَا نَوْفُ! طُوبَى لِلزَّاهِدِينَ فِي الدُّنْيَا، الرَّاغِبِينَ فِي الْآخِرَةِ، اُولَئِكَ قَوْمٌ اتَّخَذُوا الْاَرْضَ بَسَاطًا، وَ تَرَابَهَا فِرَاشًا، وَ مَاءَهَا طِيبًا، وَالْقُرْآنَ وَ الدُّعَاءَ دِنَارًا وَ شِعَارًا، قَرَضُوا الدُّنْيَا عَلٰى مِنْهَاجِ الْمَسِيحِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

يَا نَوْفُ! اِنَّ اللّٰهَ تَعَالٰى اَوْحٰى اِلٰى عِيسٰى اَنْ مَّرُّ بَنِي اِسْرَائِيلَ اَنْ لَا يَدْخُلُوْا بَيْتًا مِنْ بِيُوْتِيْ اِلَّا بِقُلُوْبٍ طَاهِرَةٍ، وَ اَبْصَارٍ خَاشِعَةٍ، وَ اَيْدٍ نَقِيَّةٍ، فَاِنِّيْ لَا اَسْتَجِيبُ لِاَحَدٍ مِنْهُمْ وَ لِاَحَدٍ مِنْ خَلْقِيْ عِنْدَهُ مَظْلَمَةٌ.

يَا نَوْفُ! لَا تَكُنْ شَاعِرًا، وَ لَا عَرِيفًا، وَ لَا شُرْطِيًّا، وَ لَا جَابِيًّا، وَ لَا عَشَارًا، فَاِنَّ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَامَ فِي سَاعَةٍ مِنَ اللَّيْلِ فَقَالَ: اِنَّهَا سَاعَةٌ لَا يَدْعُو عَبْدٌ اِلَّا اَسْتَجِيبَ لَهُ فِيهَا، اِلَّا اَنْ يَكُوْنَ عَرِيفًا، اَوْ شُرْطِيًّا، اَوْ جَابِيًّا، اَوْ عَشَارًا، اَوْ صَاحِبَ عُرْطَبَةٍ - وَ هُوَ الطُّنْبُورُ - اَوْ صَاحِبَ

۱- یعنی قرآن را در رکعات نمازهای شب ایستاده می‌خواندند، و پس از قرائت آن به رکوع و سجده می‌رفتند، و این است کیفیت خواندن نماز شب و قرائت قرآن، و ما از این موضوع مفصلاً در کتاب «نور ملکوت قرآن» بحث نموده‌ایم. (ج ۳، بحث ششم، ص ۲۱۷ تا ص ۲۲۲).

کُوبَةَ - وَ هُوَ الطَّبْلُ.^۱

«پس گفت: ای نوف خوشا به حال زاهدان در دنیا، راغبان در آخرت، آنان گروهی هستند که زمین را فرش سکونت خود قرار دادند، و خاکش را زیر انداز خود، و آبش را عطر خوشبو، و قرآن و دعا را لباس و پوشش رو و زیر خود، و از دنیا مانند مسیح علیه السلام عبور کردند.

ای نوف! خداوند تعالی به عیسی بن مریم وحی فرستاد که به بنی اسرائیل امر کن تا در خانه‌ای از خانه‌های من داخل نشوند مگر با دل‌های پاک، و چشمان خاشع، و دست‌های پاکیزه، زیرا من دعای احدی از آنان را که برای احدی از بندگانم نزد او مظلومه‌ای باشد مستجاب نمی‌کنم.

ای نوف! شاعر و خیال‌باف مباش! و جاسوس و خبرچین مباش! و رئیس لشکر و فرمانده و یا مأمور و پاسبان مباش! و مأمور جمع‌آوری خراج و مالیات مباش! و مأمور تعیین مالیات مباش! زیرا داود علیه السلام در ساعتی از شب برخاست و گفت: این ساعتی است که هر کس در آن دعا کند دعایش مستجاب می‌شود، مگر اینکه جاسوس باشد و یا فرمانده لشکر و پاسبان باشد و یا مأمور جمع‌آوری مالیات باشد، و یا مأمور تشخیص میزان بندی مالیات، و یا از اهل موسیقی باشد، یا طنپوری داشته باشد و یا طبلی.»

می‌دانید چرا ابوبکر و عمر و همدستانشان از قریش زیر بار امیرالمؤمنین - علیه افضل صلوات المصلین - نرفتند؟ برای آنکه می‌دانند علی بن ابیطالب این گونه مردی است. این است رویه و منهجش، این است علوم و زهدش، این است انصاف و عدالتش، این است کلمات و اندرزهایش.

آنها در حکومت علی باید بساط خود را جمع کنند و باید مأمور به سیر در این طرق باشند، اما این گونه نمی‌خواهند، می‌خواهند آمر باشند، آمر به لشکرکشی

۱- «حلیة الأولیاء» ج ۱، ص ۷۹.

و تعدی و تجاوز و غارت و اسارت، نه بالله و فی الله، بل حباً لریاستهم گرچه توأم باهزار ستم و تعدی باشد. بنابر این آنها حکومت علی را هجو و بی معنی می دانند.

الآن که مشغول نوشتن این کلمات هستم معنائی برای عبارت: هَجَرَ رَسُولِ اللَّهِ (رسول خدا هذیان می گوید) به نظر آمد و آن این است که می خواهد بگوید ریاست و امارت و حکومت علی هذیان است، مانند ما که می گوئیم فلان مطلب، ناشی از خواب آشفته است. او می گوید گفتار رسول الله بر ابدیت ثقلین که محتوای آن عترت است، به قدری غیر قابل قبول است که عین هجر و هذیان است. علی گذشته از آنانیت هوی و هوس و پیوسته به حق، و مندرک شده در ذات احدیت، و جان باخته در راه خدا و رسول خدا، چه مناسبت دارد با شیطنت و خدعه و نیرنگی که آنان در برقراری حکومت خود به کار بردند. حضرت اُستاذنا الأکرم آیه الله علامه طباطبائی - قدس الله نفسه الشریف - چه خوب سروده است:

دامن از اندیشه باطل بکش	دست از آلودگی دل بکش
کار چنان کن که در این تیره خاک	دامن عصمت نکنی چاک چاک
یا به دل اندیشه جانان میار	یا به زبان، نام دل و جان میار
پیش نیاور سخن گنج را	ور نه فراموش نما رنج را
یا منگر سوی بتان تیز تیز	یا قدم دل بکش از رستخیز
روی بتان گرچه سراسر خوش است	کشته آنیم که عاشق کش است
عشق بلند آمد و دلبر غیور	در ادب آویزرها کن غرور
چرخ بدین سلسله پا در گل است	عقل بدین مرحله لایعقل است
جان و جسد سوخته زین برهمند	مُلک و مَلک سوخته این غمند ^۱

۱- این اشعار را در روزنامه قدس مشهد سال دوم شماره ۵۴۹ در روز چهارشنبه ۱۵ ربیع الثانی ۱۴۱۰ هجریه قمریه که روز ۲۴ آبان ۱۳۶۸ شمسی است از علامه طباطبائی رحمته الله علیه طبع کرده ←

آری علی است که از کون و مکان گذشته، و سر تسلیم در برابر عبودیت حق نهاده است. صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ وَعَلَى زَوْجَتِكَ الطَّاهِرَةِ وَأَوْلَادِكَ الطَّاهِرِينَ مَا بَقِيَ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ.

مهر تو را به عالم امکان نمی‌دهم
 یک قطره از سرشگ که ریزم به یادشان
 گر انتخاب جنت و کوثر به من دهند
 نام تو را به نزد اجانب نمی‌برم
 من را غلامی تو بود تاج افتخار
 دست طلب ز دامنشان من نمی‌کشم
 دُرّ ولایتی که نهفتم ازو به دل
 در عاریت سرای جهان! جان عاریت
 آل علی است جان جهان و جهان جان
 جان می‌دهم به شوق وصال تو یا علی
 امروز هر کسی به بُتی جان سپرده است
 أَبُو نُعَيْمٍ اصفهانی با دو سند متصل خود از حذیفه بن یمان روایت کرده است که

این گنج پربهاست من ارزان نمی‌دهم
 آن قطره را به گوهر غلطان نمی‌دهم
 کوی تو را به جنت و رضوان نمی‌دهم
 چون اسم اعظم است، به دیوان نمی‌دهم
 این تاج را به افسر شاهان نمی‌دهم
 دل را به غیر عترت و قرآن نمی‌دهم
 تابنده گوهری است من ارزان نمی‌دهم
 جز در ثنای حضرت جانان نمی‌دهم
 بی مهرشان به قابض جان، جان نمی‌دهم
 تا بر سرم قدم نهی جان نمی‌دهم
 من سر به غیر قبله‌ایمان نمی‌دهم^۱

← است، و مع الاسف این روز را به حساب شمسی سالروز رحلت علامه طباطبائی پنداشته است و سالروز را بر خلاف جمیع موازین شرعی به سال شمسی به حساب آورده است. روز رحلت علامه هجدهم محرم الحرام است، نه ۱۵ ربیع الثانی. فتأمل وافهم. اما ضلالت انسان را به اینجاها می‌کشاند.

خشت اول چون نهد معمار کج تا ثریا می‌رود دیوار کج

۱- از کتاب «مصیبة الاولیاء» طبع اقبال، سروده احمد حسینی فیروزآبادی است. و این اشعار را درباره حضرت امام حسین ع سروده است فلذا بعد از بیت چهارم این بیت را دارد:
 ای خاک کربلای تو مهر نماز من آن مهر را به مهر سلیمان نمی‌دهم
 و در شعر ما قبل آخر دارد: (جان می‌دهم به شوق وصال تو یا حسین). اما چون مادر اینجا این ابیات را درباره امیرالمؤمنین ع آوردیم، به صورت اقتباس و استخدام به این طرز یاد کردیم.

گفت: قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَلَا تَسْتَخْلِفُ عَلَيْنَا؟ قَالَ: إِنْ تَوَلَّوْا عَلَيْنَا تَجِدُوهُ هَادِيًا مَهْدِيًا يَسْلُكُ بِكُمْ الطَّرِيقَ الْمُسْتَقِيمَ^۱. «گفتند: ای رسول خدا آیا علی را خلیفه خود می‌کنی؟ گفت: اگر ولایت امر خود را بدو بدهید می‌یابید او را هدایت کننده و هدایت شده‌ای که شمارا در راه راست حرکت می‌دهد.»

و ایضاً ابونعیم با دو سند متصل از حذیفه روایت می‌کند که گفت: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنْ تَسْتَخْلِفُوا عَلَيْنَا - وَ مَا أَرَاكُمْ فَاعِلِينَ - تَجِدُوهُ هَادِيًا مَهْدِيًا يَحْمِلُكُمْ عَلَى الْمَحَبَّةِ الْبَيْضَاءِ^۲.

«رسول خدا ﷺ گفت: اگر علی را خلیفه گردانید- و من شمارا چنین نمی‌بینم که این کار را بکنید- او را هدایت کننده و هدایت شده‌ای خواهید یافت که شمارا در جاده و طریق روشن سیر خواهد داد.»

حَفِظْتُ رَسُولَ اللَّهِ فِيْنَا وَ عَهْدَهُ إِلَيْكَ وَ مَنْ أَوْلَىٰ بِهِ مِنْكَ مَنْ وَ مَنْ
الْسَّتْ أَخَاهُ فِي الْهُدَىٰ وَ وَصِيَّهُ وَ أَعْلَمَ مِنْهُمْ بِالْكِتَابِ وَ بِالسُّنَنِ^۳

«تو رسول خدا را در میان ما حفظ کردی و وصیت او به خلافت برای تو بود؛ و کیست که برای خلافت از تو سزاوارتر باشد، او و او (ابوبکر باشد یا عمر)؟ آیا تو در هدایت برادر او و وصی او نبودی؟! و داناتر از آنها به کتاب خدا و به سنت پیغمبر نبودی؟!»

وَ إِنْ وَلِيَ الْأَمْرِ بَعْدَ مُحَمَّدٍ عَلِيٌّ وَ فِي كُلِّ الْمَوَاطِنِ صَاحِبُهُ
وَ وَصِيٌّ رَسُولِ اللَّهِ حَقًّا وَ صِنُوهُ وَ أَوْلَىٰ مَنْ صَلَّىٰ وَ مَنْ لَانَ جَانِبُهُ^۴

«بدرستی که صاحب اختیار مردم پس از محمد، علی است، و اوست که در هر موطن از موطن با او همراه بوده است. علی حقاً وصی رسول خداست و هم پایه

۱ و ۲- «حلیة الأولیاء» ج ۱، ص ۶۴.

۳- «المراجعات» طبع اول ص ۲۸۷. و ابیات از حسان بن ثابت است.

۴- «المراجعات»، ص ۲۸۶. و ابیات از عبدالله بن ابی سفیان بن حارث بن عبدالمطلب است.

اوست^۱، و اولین کسی است که نماز گزارده است و کسی است که پیوسته خود را تسلیم و مطیع و در برابر رسول خدا نرم و سبک می‌داشته است.»

۱- مراد در اینجا هم مقام با پیغمبر است، یعنی ما دو شاخه هستیم که از یک بُن روئیده‌ایم. به دلیل آنکه فرموده است: و أنا من رسول الله كالصَّنَو من الصَّنَو و الذَّرَاع من العُضد. و صنوان همان طور که در «أقرب الموارد» گوید: اذا خرج نخلتان أو أكثر من أصل واحد، فكل واحد منهنَّ صِنْوٌ.

درس صد و هشتاد و ششم تا صد و نودم

تواتر حدیث عقلین

درس ۱۸۶ تا ۱۹۰

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

و صَلَّى اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّآلِهِ الطَّاهِرِیْنَ، و
لعنة الله على أعدائهم أجمعين، من الآن إلى
قیام یوم الدّین، و لاحول و لا قوّة الا بالله
العلیّ العظیم.

قَالَ اللّٰهُ الْحَكِیْمُ فِی كِتَابِهِ الْكَرِیْمِ:

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُّوحِي إِلَيْهِمْ فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ،
بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ.^۱

«و ما فرستادیم پیش از تو مگر مردانی را که به آنها وحی می کردیم، پس شما اگر
از این قضیه اطلاع ندارید از مطلعین پرسید! ما آن مردان را با بیّنه و حجّت قاطعه و
با کتاب فرستادیم، و قرآن را به سوی تو نازل کردیم برای آنکه آنچه را که به سوی
مردم نازل شده است برای آنها بیان کنی و به امید اینکه آنها تفکر کنند.»

شاهد ما ذیل آیه دوم است که می فرماید: وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ یعنی ما قرآن را
تدریجاً برای مردم فرستادیم و نزول دفعی آن برای تو به جهت این بوده است که آن
را برای ایشان مبین سازی و شرح دهی و تفسیر کنی. نفس تو دریچه و آیه ای است

۱- آیه چهل و سوم و چهل و چهارم، از سوره نحل، شانزدهمین سوره از قرآن کریم.

برای عبور وحی برای نفوس مردم؛ و در حقیقت قرآن به آنها و بر آنها فرود آمده است از راه آئینه و آیه و دریچه منحصراً نفس تو! و بدین ترتیب بیان و توضیح و شرح و تفسیر آن برتوست!

حضرت استادنا الأکرم آیه الله علامه طباطبائی رحمته الله در تفسیر این جمله این طور فرموده‌اند:

شکّی نیست در آنکه تنزیل کتاب بر مردم، و انزال ذکر بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله یکی است به معنی اینکه تنزیلش بر مردم همان انزال آن است به رسول اکرم به جهت آنکه مردم اخذ کنند و آن را به مورد عمل گذارند.

همان طور که می‌فرماید: يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا.^۱ «ای مردم تحقیقاً به نزد شما آمد برهان و حجّت قویمی از سوی پروردگارتان و ما به سوی شما نور روشنی را فرو فرستادیم.»

و همچنین می‌فرماید: لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ.^۲ «تحقیقاً هر آینه ما به سوی شما کتابی را فرو فرستادیم که در آن ذکری است از شما! آیا شما تعقل نمی‌نمائید؟!»

بنابراین محصل معنی این می‌شود که مقصود از نزول این قرآن جمیع افراد بشر هستند و تو و مردم در این امر یکسان می‌باشید و تو را برای توجیه خطاب و القاء گفتار برگزیدیم نه برای آنکه قدرت غیبیه و اراده تکوینی الهیه به تو داده باشیم و تو را مسلط و مسیطر بر مردم و بر هر چیز نموده باشیم! بلکه برای دو جهت:

أول برای آنکه معارف الهیه را که مردم بدون واسطه نمی‌توانند بدان دست یابند تو برای آنها تدریجاً بیان کنی! زیرا چاره‌ای از برانگیختن شخص واحدی برای تبیین و تعلیم نیست، و این است منظور از رسالت که وحی به او نازل می‌شود و او تحمل

۱- سورهٔ ۴: نساء، آیهٔ ۱۷۴.

۲- سورهٔ ۲۱: انبیاء، آیهٔ ۱۰.

وحی را می‌کند، سپس مأمور به تبلیغ و تبیین و تعلیم آن می‌گردد. دوم برای امید به آنکه مردم در تو تفکر کنند و بدانند که آنچه را که از جانب خداوند آورده‌ای حق است. زیرا تمام شرائط اوضاع و احوالی که بر تو حکمفرما بود و حوادث و احوالی که بر تو جاری شد در تمام مدت حیات از یتیمی، و بی‌نام و نشانی، و حرمان از تعلّم و کتابت، و فقدان مُرَبّی صالح، و فقر، و زندانی بودن در میان گروهی جاهل و رذل و پست و تهیدست از مزایای تمدّن و فضایل انسانی، ایجاب می‌نمود که تو از سرچشمه کمال قطره‌ای را هم نتوانی بیاشامی و از بندهای سعادت دستت به خیر قلیلی بند نشود، اما خداوند سبحانه و تعالی قرآن را به تو نازل کرد تا با آن بر جنّ و انس تحدّی کنی، و آن را مَهْمِین و محیط بر سایر کتب سماویّه قرار داد و تبیان هر چیز فرمود و آن را هدایت و رحمت و برهان و نور مبین نمود.

(تا آنکه فرموده‌اند:) و از لطائف تعبیر در این آیه آن است که در **أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ وَمَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ** (به سوی تو فرستادیم، و به سوی مردم فرستادیم) دو فعل انزال و تنزیل را که اولی دلالت بر نزول دفعی، و دومی دلالت بر نزول تدریجی دارد، استعمال نموده‌است.

و شاید سرّ این گونه تعبیر آن باشد که: عنایت در **أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ** به تعلق انزال آن به پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است فقط بدون توجّه و نظری به خصوصیت خود انزال، و بدین سبب ذکر را جمله واحدّه گرفته، و از نزولش از جانب خداوند متعال با عبارت انزال تعبیر آورده‌است.

و اما مردم، آن حظّی که از قرآن دارند أخذ و تعلّم و عمل است، و این امر تدریجی است، فلهدا در کیفیت آن از عبارت تنزیل استفاده شده است. و در این آیه، دلیل واضحی است بر حجّیت گفتار رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در بیان آیات قرآنیّه مطلقاً.

و اما آنچه را که بعضی گفته‌اند که حجّیت کلام رسول‌الله در غیر از نصوص و

ظواهر قرآن است از متشابهات، و یا در آن اموری که به اسرار کلام الهی برمی‌گردد و در مواردی است که نیاز به تأویل دارد، این گفتار سخیف است و نباید بدان گوش فرا داشت.

این حجیت در خود گفتار آن حضرت است، و به گفتار حضرت ملحق می‌شود بیان اهل بیتش بر اساس حدیث ثَقَلَيْنِ که متواتر است و ادله دگر. و اما سایر اُمت از صحابه، و یا تابعین، و یا علماء، گفتارشان حجیت ندارد، زیرا خود آیه شامل آنها نمی‌شود و نص قابل اعتمادی که بتوان از آن حجیت بیانشان را مطلقاً استفاده کرد نیز در دست نداریم.

و اما قول خداوند تعالی: فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ که در صدر آیه آمد ارشاد به حکم عقلاء بر وجوب رجوع جاهل به سوی عالم است بدون اختصاص حکم به طائفه‌ای غیر از طائفه دیگر.

این مطالب همه درباره عین گفتارشان می‌باشد که شفاهاً بیان می‌کنند، و اما اخباری که گفتارشان را برای ما حکایت می‌کند، اگر متواتر یا محفوف به قرینه قطعیه باشد و یا مُلْحَق به محفوف، حجّت است، زیرا این عین بیانشان می‌باشد. و اما آن که مخالف کتاب الله باشد، و یا مخالف نباشد ولی متواتر و یا محفوف به قرینه نباشد، حجّت نیست. چون در صورت اول بیان نیست و در صورت دوم بیان بودن آن احراز نشده است. و تفصیل این مطلب در جای دگر است.^۱

قرآن کلام خداست و تجلی اوست در این لباس برای جمیع خلائق از جنّ و انس، همچنانکه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: فَتَجَلَّى لَهُمْ سُبْحَانَهُ فِي كِتَابِهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونُوا رَأَوْهُ^۲ «هر آینه تحقیقاً خداوند در قرآن کریم برای مخلوقاتش ظاهر شده است بدون اینکه او را ببینند.»

۱- «المیزان فی تفسیر القرآن»، ج ۱۲، ص ۲۷۵ تا ص ۲۷۸.

۲- «نهج البلاغه» از طبع مصر، با تعلیقه محمد عبده، ج ۱، ص ۲۶۵، خطبه ۴۵.

و نیز حضرت صادق علیه السلام می فرماید: لَقَدْ تَجَلَّى اللَّهُ لِيَخْلُقِهِ فِي كَلَامِهِ وَلَكِنَّهُمْ لَا يُبْصِرُونَ.^۱ «هر آینه تحقیقاً خداوند در گفتارش برای خلقتش ظاهر شده است ولیکن آنان نمی بینند.»

و معلوم است که معنی تجلّی ظهور است و ظهور غیر از جدائی است همچنانکه تجلّی غیر از تجافی است. در تجلّی، متجلّی با متجلّی فیه و با حقیقت تجلّی یکی است و نیز در ظهور، ظاهر با مظهر و با حقیقت ظهور یکی است.

بنابر منطق قرآن، عالم وجود و از جمله خود قرآن تجلّی خداست، و در مکتب اهل بیت این مطلب از مسلمات است، و جزو ابجد و الفبای آن به حساب می آید. خلقت به مفهوم جدائی و تولّد و بینونت مخلوق از خالق نیست. خداوند سبحانه و تعالی با جمیع موجودات و مخلوقاتش معیت وجودی و ذاتی دارد، در این صورت انفصال و جدائی غیر متصور است. اما بیخردان و ناآشنایان به معارف قرآن و اهل بیت، این معنی را در نیافته اند و اهل وحدت در وجود را نسبت به کفر می دهند در حالی که خودشان از پا تا سرشان در شرک غوطه ورنند.

ایشان معنی وحدت وجود را در لباس اتّحاد و یا حلول و امثال ذلک پنداشته اند که لازمه اش تکثّر ذات اقدس حق تعالی است. این معنی وحدت نیست. معنی آن، وحدت در ذات و اسم و صفت، و معیت حقیقی نه اعتباری اوست و این دقیقه ای است عالی که اصل توحید قرآن بر آن است.

و چون قرآن تجلّی خداست، خداوند با آن در تمام عوالم نازلّه پنجگانه که آن را حَضْرَاتِ خَمْسٍ گویند وجود دارد تا برسد به این عالم حسّ و شهادت.

همچنین معنی و حقیقت قرآن که پاسدار و حافظ اوست، و مَهِیْمِن و واقف بر اوست، از حضرت روح القدس که اعظم از ملائکه است، تا این عالم ماده که اَظْلَم

۱- «بحار الأنوار» طبع حروفی طهران، ج ۹۲، ص ۱۰۷.

العوالم است با قرآن است. یک سرش در و إِنَّكَ لَتَلْقَى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ.^۱ «به درستی که تو قرآن را از نزد حکیم علیم اخذ کرده‌ای، و از آن مقام منبع قرآن به تو تلقین شده است!» می‌باشد و یک سرش در این عالم گیرودار و هیاهو و انسان مبتلای به آفات و عاهات و غرائز و حواس. قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ.^۲ «بگو قرآن را روح القدس به حق از سوی پروردگارت پائین آورد تا کسانی را که ایمان آورده اند تثبیت کند و برای مسلمین هدایت و بشارت باشد.»

پیامبر و امام که حامل و حافظ و پاسدار قرآن است، با قرآن است در جمیع مراحل ملکوتی و ملکی، و این مطلب لازمه ولایت کلیه اوست که با هر موجودی در هر عالمی معیت دارد و ابداً قابل افتراق نمی‌باشد.

علی بن ابراهیم قمی در تفسیر خود، و نیز مجلسی در «بحار الأنوار» از «غیبت» نعمانی با سه سند متصل خود از حضرت امیرالمؤمنین و حضرت باقر و حضرت صادق علیهم‌السلام روایت می‌کند که رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در خطبه مشهوره خود که در حجة الوداع در مسجد الخیف ایراد نموده‌اند گفته‌اند: إِنِّي وَ إِنْكُمْ وَارِدُونَ عَلَي الْحَوْضِ، حَوْضاً عَرْضُهُ مَا بَيْنَ بَصْرَى إِلَى صَنْعَاءَ، فِيهِ قِدْحَانٌ^۳ عَدَدَ نُجُومِ السَّمَاءِ، وَ إِنِّي مُخَلَّفٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: الثَّقَلُ الْأَكْبَرُ الْقُرْآنُ، وَ الثَّقَلُ الْأَصْغَرُ عَثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، هُمَا حَبْلُ اللَّهِ مَمْدُودٌ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَمْ تَضِلُّوا، سَبَبٌ مِنْهُ بِيَدِ اللَّهِ وَ سَبَبٌ بِأَيْدِيكُمْ.^۴

۱- آیه ۶، از سوره ۲۷: نمل.

۲- آیه ۱۰۲، از سوره ۱۶: نحل.

۳- در جمیع کتب لغت جمع قَدْح، أَقْداح آمده است همان طور که در «مصباح المنیر» و «لسان العرب» و «مجمع البحرین» وارد است مثل سَبَب و أسباب.

۴- «تفسیر قمی»، ص ۴ و ص ۵، و «بحارالانوار»، ج ۹۲، ص ۱۰۲ و ۱۰۳ از «غیبت نعمانی» ص ۱۷.

«من و شما وارد بحوض خواهیم شد، حوضی که وسعتش مابین بُصْرَى^۱ است تا صَنْعَاء. در آن حوض کاسه‌هایی است به شمارش ستارگان آسمان، و من در میان شما به عنوان خلیفه، دو متاع نفیس و پر بها باقی می‌گذارم: متاع بزرگتر قرآن است، و متاع کوچکتر عترت من که اهل بیت من هستند. آن دو متاع پر بها ریسمان خدا می‌باشند که در میان شما و خدا کشیده شده است، تا وقتی که شما به آن ریسمان چنگ زیندگمراه نمی‌شوید. یک جانب از آن وسیله به دست خداست و یک جانب دیگر به دست شماست!»

و در روایت دیگر است: طَرْفٌ مِنْهُ بِبِدَالِهِ وَ طَرْفٌ مِنْهُ بِأَيْدِيكُمْ - إِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ قَدْ نَبَّأَنِي أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ، كَأَصْبَعَيْ هَاتَيْنِ - وَ جَمَعَ بَيْنَ سَبَابَتَيْهِ - وَ لَا أَقُولُ كَهَاتَيْنِ - وَ جَمَعَ بَيْنَ سَبَابَتَيْهِ وَ الْوُسْطَى - فَتَفْضُلَ هَذِهِ عَلَيَّ هَذِهِ.^۲

«یک طرف آن به دست خداست و یک طرف آن به دست شماست. بدرستی که خداوند لطیف خبیر مرا آگاه کرده است که آن دو از هم جدا نمی‌شوند تا در حوض بر من وارد شوند، و آن دو متاع گرانقدر مانند این دو انگشت من هستند - در این حال رسول خدا دو انگشت سَبَابَةُ دست راست و دست چپ را پهلوی هم نهاد - و نمی‌گویم مانند این دو انگشت - و در این حال رسول خدا انگشت سَبَابَةُ و وسطی را نشان داد - تا اینکه یکی از دیگری برتر باشد.»

و مجلسی از کتاب «علل» که تألیف محمد بن علی بن ابراهیم است، نقل کرده است که عَلْتُ اینک رسول خدا فرموده است: آن دو از هم جدا نمی‌شوند تا در حوض بر من وارد شوند، آن است که قرآن با آنهاست؛ در دنیا در قلوب آنهاست و

۱- بُصْرَى قریه‌ای است نزدیک دمشق، و صنعاء شهری است آبادان و پرآب و درخت در یمن، و منظور حضرت وسعت حوض است که از بزرگی تمام مساحت شبه جزیره عربستان را فرامی‌گیرد، زیرا صنعاء در جنوب و بُصْرَى در شمال آنست.

۲- «تفسیر قمی»، ص ۴ و ص ۵، و «بحارالانوار»، ج ۹۲، ص ۱۰۲ و ۱۰۳ از «غیبت نعمانی» ص ۱۷.

چون به سوی خدا بروند قرآن با آنهاست و در روز قیامت که وارد حوض شوند قرآن با آنهاست.^۱

نکته جالب در این خبر آن است که می‌فرماید: هُمَا حَبْلُ اللَّهِ مَمْدُودٌ بَيْنَكُمُ وَ بَيْنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ. «آن دو تا، کتاب و اهل بیت، ریسمان خدا هستند که بین شما و خدا کشیده شده است.» یعنی همان طور که قرآن از خداست برای خلق خدا، و کلام خداست که از عالم تجرّد است برای شما آدمیان از عالم طبیعت، و بنا بر این ریسمانی است که از آنجا تا به اینجا کشیده شده است، همین طور عترت رسول خدا، از خدا هستند و کلمه تکوینیّه الهیّه او هستند از عالم تجرّد برای شما آدمیان مغمور در عالم حسّ و شهادت، و ریسمان معنوی و حقیقی و واسطه فیض از خدا به خلق خدا، و هدایت خلق خدا به سوی خدا، به امر ملکوتی خدا می‌باشند.

و این عین معنی و مراد از ولایت کلیّه و سیطره تکوینی و وجودی آن ذوات مقدّسه بر جمیع عوالم وجود است. و بودن قرآن را با آنها، و آنها را با قرآن، در هر عالمی از این عوالم می‌رساند، به طوری که فرضاً اگر بخواهیم قرآن را در نقطه‌ای از نقاط بدون آنها بیابیم اصلاً چنین قرآنی نداریم، و اگر آنها را در موطنی از موطن بدون قرآن بیابیم اصلاً چنین امامی نداریم.

روی این منطقی، گفتار عِنْدَكُمُ الْقُرْآنُ، حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ (در نزد شما قرآن وجود دارد کتاب خدا ما را کافی است) خلاف ضرورت عقل و پایه های قویم شرع مبین است. کتاب الله منهای عترت رسول الله = کتاب الله منهای کتاب الله. چون کتاب الله کلام و سنّت رسول الله را حجّت کرده است، و گفتار رسول الله است که به کتاب الله زبان گشوده است. و خوب اتباع و عمل به کتاب الله نزد احدی از مسلمین جای شبهه و تردید نیست و در حالی که این کتاب الله امر و نهی و سخن و سنّت و رویه و منهاج و وصیّت رسول الله را حجّت کرده است و فقط و فقط بر این اساس،

۱- «بحار الأنوار» ج ۹۲، ص ۱۰۶.

رسول الله عترت خود را که اهل بیت او هستند به عنوان قائم به امر و امام و امیر و سپهدار و سید و سرور و سالار و پاسبان و حافظ و مُبیین و مُفسّر و حامل و نگهبان و عالم و معلّم کتاب الله معرفی کرده است و عیناً به مثابه زمان و عصر خود که بر مردم واجب بود به آن حضرت رجوع کنند و کتاب الله را علماً و عملاً از او اخذ کنند و او را امام و پیشوا و مقتدا و واجب الطّاعه بدانند، به همان گونه رسول الله، عترت خود را پس از خود به چنین منزلت و مکانتی معرفی فرموده و امامت را یکی پس از دیگری تا حضرت مهدی قائم آل محمد ﷺ در آنها قرار داده است.

نتیجه: عمل به کتاب الله واجب، و عمل به سنت رسول الله بر اساس کتاب الله واجب. در این صورت عمل به منهاج و روئیه عترت و پیروی از آنها بر اساس سنت رسول الله واجب است.

مقدم چون پدر، تالی چو مادر نتیجه هست فرزند ای برادر

در اینجا اگر فرضاً ما در وجوب اطاعت عترت و امامت و خلافت اهل بیت، روایت و تاریخ و تفسیر و سیره‌ای از کتب عامّه نداشتیم - در حالی که سراسر آنها مشحون است و به قدری فراوان است که شاید تا این سرحدّ در کتب شیعه پیدا نشود - و فقط حقانیت و وصایت و خلافت بلا فصل و لزوم اتّباع و پیروی از آنها را از کلام خودشان، و در کتب خودشان همچون اصول اربعه‌آمّه، و «نهج البلاغه» و «صحیفه سجّادیّه» و «مصحف فاطمه» و کتاب علی و روایات متقنه معتبره از طرق شیعه، همچون سُلَیْمُ بْنُ قَیْسِ هَلَالِی ثابت می‌کردیم باز کافی بود و حجّت بر عامّه مسلمین تمام بود و دور لازم نمی‌آمد که آنها بگویند اثبات امامت آنها مبتنی است بر صحّت این مطالب، و صحّت این مطالب مبتنی است بر اثبات امامت آنها، و این دور است.

زیرا ما مطالب آنها و لزوم پیروی از ایشان را از گفتار رسول الله اثبات می‌کنیم که او آنها را حجّت قرار داده است مانند حدیث غدیر، و حدیث ثقلین، و حدیث سفینه، و حدیث باب حطّه بنی اسرائیل، و امثالها که به تواتر به ما رسیده است و

جمع مسلمین از اهل علم و اطلاع باید قائل به تواتر و ثبوت آن باشند. و علیهذا اثبات گفتار امیرالمؤمنین در «نهج البلاغه» و یا سایر مطالب امامان و پیشوایان شیعه و حدیث ثقلین ثابت است که مورد تصدیق طرفین است. و این کجا مستلزم دور می شود؟

در «عیون اخبار الرضا» با سه سند متصل از حضرت رضا از پدرانش عليه السلام روایت می کند که گفت: رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: كَانِي قَدْ دُعِيْتُ فَأَجَبْتُ، وَ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخَرِ: كِتَابَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ، وَ عَتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي. فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلُقُونِي فِيهِمَا! ^۱

۱- «بحار الأنوار» طبع حروفی طهران، ج ۹۲، ص ۱۳، «عیون الاخبار» ج ۲، ص ۳۱. باید دانست: خَلَفَ يَخْلُفُ خِلَافَةً از باب (نصر ینصر) به معنی خلیفه و جانشین بودن است. یعنی کان خلیفته - صار خلیفته فی اهله. و (خَلَفَ تَخْلِيفًا) از باب تفعیل به معنی خلیفه و جانشین قرار دادن است. خَلَفَ فَلَانًا یعنی جعله خلیفه. و اَمَا صِبْغَةً تَخْلُقُونِي در اصل تَخْلُقُونِي بوده است که به واسطهٔ إدغام نون إعراب در نون وقایه تَخْلُقُونِي شده است. یعنی بنگرید تا چگونه شما در میان آن دو (کتاب الله و عترت) جانشین و خلیفه قرار می گیرید؟! یعنی چه قسم مرا و حقیقت مرا و آثار مرا و بالأخره تمام شئون و خصوصیات مرا در آن دو نگهداری می کنید و حق جانشینی مرا ادا می نمایند؟! در «صحاح اللغة» گوید: جمع الخلیفة الخلائف آید بر قاعدهٔ اصلی مثل کریمه و کرائم، و خُلفاء نیز گفته اند به جهت آنکه استعمال نمی شود مگر در مذکر. و در آن هاء است و آن را بنابر اسقاط او جمع بسته اند مثل ظریف و ظرفاء زیرا که فعیله با هاء بر وزن فعلاء جمع بسته نمی شود. و گفته می شود: خَلَفَ فَلَانٌ فَلَانًا در وقتی که خلیفه او شود. و گفته می شود: خَلَفَهُ فی قومه خِلَافَةً، و از این قبیل است قوله تعالی: وَ قَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ أَخْلُفْنِي فِي قَوْمِي. وَ خَلَفْتُهُ همچنین به معنی جئت بعده آمده است. و در «لسان العرب» (ج ۹، ص ۸۳ ستون چپ) آمده است: وَ خَلَفَ فَلَانٌ فَلَانًا إِذَا كَانَ خَلِيفَتَهُ. و سپس آنچه را که ما از «صحاح» آوردیم آورده است. و در (ص ۸۲ ستون چپ) گوید: وَ خَلَفَهُ يَخْلُفُهُ: صَارَ خَلَفَهُ. وَ اخْتَلَفَهُ: أَخَذَهُ مِنْ خَلَفِهِ. اخْتَلَفَهُ وَ خَلَفَهُ وَ اخْلَفَهُ: جَعَلَهُ خَلَفَهُ. ابن اثیر در «نهایه» ج ۲، ص ۶۹ پس از شرحی در معنی خلف گوید: در حدیث آمده است که مرد اعرابی نزد ابوبکر آمد و گفت: أَنْتَ خَلِيفَةُ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله؟ گفت: نَهْ! اعرابی گفت: فَمَا أَنْتَ؟ تو کیستی؟! گفت: أَنَا الْخَالِفَةُ بَعْدَهُ. آنگاه ابن اثیر گوید: الخلیفة من يقوم مقام الذاهب و یسد مسده. و الهاء فيه للمبالغة. و جمعه الخلفاء علی معنی التذکیر لاعلی اللفظ مثل

←

← ظریف و ظرفاء. و جمع آن بر اساس لفظ خلافت آید مثل ظریفه و ظرائف. آنگاه گوید: فَمَا الْخَالِفَةُ فَهِيَ الَّذِي لَا غِنَاءَ عِنْدَهُ وَلَا خَيْرَ فِيهِ؛ وَكَذَلِكَ الْخَالِفُ. و قيل: هُوَ الْكَثِيرُ الْخِلَافِ (وَأَمَّا خَالِفَةٌ وَ خَالِفٌ بِه كَسِي گويند كه حاجتي از وي برآورده نشود و خيري در او نباشد. و بعضی گفته‌اند به معنی کسی است كه خلاف بسيار مي‌كند).

در اینجا صاحب «نهایه» گوید: ابوبکر خَلَفْتِش - با فتحه - روشن بود، و این جمله را از روی تواضع و شکستگی نفس گفته است در وقتی كه به او گفته شد: أَنْتَ خَلِيفَةُ رَسُولِ اللَّهِ. در «لسان العرب» (ص ۸۹ ستون راست و چپ) این كلام را با ذیل آن از ابن اثیر حكایت نموده است. و در «مجمع البحرين» پس از نقل این واقعه از ابن اثیر گوید: وَهُوَ لِعَمْرِي عَذْرٌ فَاضِحٌ غَيْرِ وَاضِحٍ. «این عذر رسوا كننده‌ای است» و به قول ما: عذر بدتر از گناه است. ابوبكر خودش معترف به خالف و متخلف بودن است و این بادنجان دور قاب‌چینان به فكر تبهكار او دروغ تلقین می‌كنند.

در شرح فارسی «قاموس» گوید: وَ خَلَفَ فَلَانٌ خَلَاْفَةً بِفَتْحِ أَوَّلِ وَ خُلُوفٍ بَرْوَزْنِ سُورِ يَعْنِي گول كم خرد شد؛ پس آن كس خالف بر وزن كامل و خالفة بر وزن كامله است. مترجم گوید كه: این نیز سابق بر این گذشت آنجا كه گفت: وَ بِالضَّمِّ الْعَيْبُ وَ الْحُمُقُ كَالْخِلَافَةِ. و بعد از آن به اندك فاصله گفت: وَ الْخَالِفَةُ الْأَحْمَقُ كَالْخَالِفِ پس مكرّر است. وَ خَلَفَ عَنِ خُلُقٍ أَيْبِهِ يَعْنِي گشت او از خوی و سرشت پدر خود. وَ خَلَفَ فَلَانًا صَارَ خَلِيفَتَهُ. انتهى كلام شرح قاموس.

در «لسان العرب» (ص ۹۱ ستون چپ) گوید: در حدیث آمده است كه يهود گفتند: لَقَدْ عَلِمْنَا أَنَّ مُحَمَّدًا لَمْ يَتْرِكْ أَهْلَهُ خُلُوفًا. اَي لَمْ يَتْرِكْهُمْ سُدًى لَارَاعِي لَهُنَّ وَ لَا حَامِي. «ما دانسته‌ايم كه محمد اهل خود را يله و رها نمی‌گذارد بدون راعي و چوپان و بدون حامی و سرپرست.»

باری پیامبر هم سفارش اهل بیت را به مردم نمود كه از آنها اطاعت كنند و هم توصیه به اهل بیت نمود كه ولایت و امامت مردم را بر عهده گیرند. و قرآن و اسلام حقیقی را بر آنان تحكیم و تثبیت كنند. بنابراین اهل بیت خلیفه رسول خدا هستند در ولایت و امامت، و مردم هم خلیفه رسول خدا می‌باشند در نگهداری و حفظ و صیانت و پاسداری از اهل بیت به همان گونه كه از رسول خدا پاسداری می‌نموده‌اند. اینست معنی این فقره كه می‌فرماید: فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلُقُونَ فِيهِمَا؟! «بنگرید تا چگونه پس از من حق مراد در میان آن دو تَقَل مراعات می‌كنید؟!» اما اهل بیت در حفظ خلافت پیغمبر به قدری كوشیدند كه در این راه جان دادند، و مردم در تباه كردن خلافت رسول خدا تا حدی رسیدند كه اهل بیت رازیر شمشیر گرفتند. در «لسان العرب» (ص ۸۹ ستون راست) گوید: در مَادَّةِ فِعْلٍ از خلیفه گفته می‌شود: خَلَفَ فِي قَوْمِهِ وَ فِي أَهْلِهِ يَخْلُفُهُ خَلْفًا وَ خِلَافَةً وَ ←

«گویا مرا خوانده‌اند و من اجابت کرده‌ام و من باقی گذارنده می‌باشم در میان شما دو چیز پر بهارا که یکی از آن دوازده دیگری بزرگتر است، کتاب‌الله تبارک و تعالی که ریسمانی است کشیده شده از آسمان به سوی زمین، و عترتم را که اهل بیت می‌باشند. پس بنگرید تا چگونه حق مرا در این دو خلیفه حفظ می‌کنید؟!»

ابن شهر آشوب در «مناقب» گوید که: رسول خدا ﷺ فرمود: لَمْ يَمُتْ نَبِيٌّ قَطُّ إِلَّا خَلَفَ تَرَكْتَهُ، وَ قَدْ خَلَفْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي.^۱ «هیچ پیامبری نمرده مگر آنکه از خود ترکه‌اش را باقی گذاشت، و من در میان شما دو چیز ارزشمند و گوهر نفیس را باقی گذاشتم: کتاب خدا و عترتم اهل بیت را.»

در «تفسیر عیاشی» از مسعدة بن صدقه روایت است که گفت: حضرت صادق ع ایستاد گفت: إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ وَلَا يَتَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ قُطْبَ الْقُرْآنِ، وَ قُطْبَ جَمِيعِ الْكُتُبِ، عَلَيْهَا يَسْتَدِيرُ مُحْكَمُ الْقُرْآنِ، وَ بِهَا يُوهَبُ الْكُتُبُ، وَ يَسْتَبِينُ الْإِيمَانُ، وَ قَدْ أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ يُقْتَدَى بِالْقُرْآنِ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ ذَلِكَ حَيْثُ قَالَ فِي آخِرِ خُطْبَةِ خُطْبَتِهَا: إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: الثَّقَلَ الْأَكْبَرَ وَ الثَّقَلَ الْأَصْغَرَ، فَأَمَّا الْأَكْبَرُ فَكِتَابُ رَبِّي، وَ أَمَّا الْأَصْغَرُ فَعِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي، فَاحْفَظُونِي فِيهِمَا فَلَنْ تَضِلُّوا مَا تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا.^۲

«خداوند ولایت ما اهل بیت را قطب قرآن قرار داده است و قطب همه کتب آسمانی قرار داده است. محکمات قرآن بر دور ولایت ما می‌چرخد، و به واسطه ولایت ماست که کتب آسمانی به پیامبران داده شده است، و به واسطه ولایت ماست که ایمان در عالم آشکار شد، و رسول خدا ﷺ در آخرین خطبه‌ای که

← خَلَفْنِي فَكَانَ نِعْمَ الْخَلْفُ أَوْ بَشَسَ الْخَلْفُ. وَ مِنْهُ خَلَفَ اللَّهُ عَلَيْكَ بِخَيْرِ خَلْفًا وَ خِلَافَةً. وَ الْفَاعِلُ مِنْهُ خَلِيفٌ وَ خَلِيفَةٌ وَ الْجَمْعُ خُلَفَاءُ وَ خِلَانِفٌ. فَالْخَلْفُ فِي قَوْلِهِمْ: نِعْمَ الْخَلْفُ وَ بَشَسَ الْخَلْفُ، وَ خَلْفٌ صِدْقٌ وَ خَلْفٌ سُوءٌ، وَ خَلْفٌ صَالِحٌ وَ خَلْفٌ طَالِحٌ، هُوَ فِي الْأَصْلِ مَصْدَرٌ سُمِّيَ بِهِ مَنْ يَكُونُ خَلِيفَةً، وَ الْجَمْعُ أَخْلَافٌ كَمَا تَقُولُ: بَدَلٌ وَ أَبْدَالٌ لِأَنَّهُ بِمَعْنَاهُ. از اینجا به دست می‌آید که: اهل بیت رسول خدا پس از او نعم الخلف بوده‌اند؛ و مردم درباره اهل بیت او بَشَسَ الخلف بوده‌اند.

۱- «غایة المرام» ص ۲۳۰ حدیث چهل و نهم از خاصه.

۲- «بحار الأنوار» ج ۹۲، ص ۲۷، «تفسیر عیاشی» ج ۱، ص ۶.

خواند مردم را امر فرمود تا به قرآن و آل محمد اقتدا کنند و چنین گفت: من در میان شما دو چیز ارزشمند باقی می‌گذارم: چیز ارزشمند بزرگتر و چیز ارزشمند کوچکتر. اما آن بزرگتر، کتاب پروردگار من است و اما آن کوچکتر، عترت من اهل بیت من می‌باشند. پس شما مرا در آن دو چیز ارزشمند حفظ نمائید و مادامی که به آن دو تمسک جوئید گمراه نمی‌شوید!»

مجلسی در جای دیگر گفته است، در احتجاج حضرت حسن بن علی علیه السلام و اصحابش با معاویه گذشت که آن حضرت فرمود: نَحْنُ نَقُولُ أَهْلَ الْبَيْتِ: إِنَّ الْأَئِمَّةَ مِنَّا، وَ إِنَّ الْخِلَافَةَ لَا تَصْلُحُ إِلَّا فِينَا، وَ إِنَّ اللَّهَ جَعَلَنَا أَهْلَهَا فِي كِتَابِهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَ إِنَّ الْعِلْمَ فِينَا وَ نَحْنُ أَهْلُهُ، وَ هُوَ عِنْدَنَا مَجْمُوعٌ كُلُّهُ بِحَدِّ أَفْرِهِ، وَ إِنَّهُ لَا يَحْدُثُ شَيْءٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ حَتَّى أَرُشَ الْخَدَشِ إِلَّا وَ هُوَ عِنْدَنَا مَكْتُوبٌ بِأَمْلَاءِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ خَطٌّ عَلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي تَالِبٍ بِيَدِهِ.^۱

«ما اهل بیت این‌گونه می‌گوئیم که: ائمه از ما هستند و خلافت صلاحیت پیدا نمی‌کند مگر در میان ما، و خداوند ما را در کتاب خود و سنت رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اهل ولایت و خلافت قرار داده است، و تمام مراتب علم در ماست و ما اهل علم می‌باشیم. همه علم به تمام معنی الکلمه در میان ماست، و اینکه چیزی پدید نمی‌آید تا روز قیامت حتی حکم دیه خراشی که بر پوست وارد شده است مگر آنکه در نزد ماست و به انشاء و املاء رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و خط علی عَلِيِّ بْنِ أَبِي تَالِبٍ که با دست خود نوشته است موجود می‌باشد.»

و از «مناقب» ابن شهر آشوب، از ابونعیم در «حلیه» و از خطیب در «اربعین» با إسناد خود از سُدّی از عبید خیر از امیرالمؤمنین عَلِيِّ بْنِ أَبِي تَالِبٍ روایت کرده است که فرمود: لَمَّا قَبِضَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَسْمَتُ - أَوْ حَلَفْتُ - أَنْ لَا أُضْعَ رِدَائِي عَلَى ظَهْرِي حَتَّى أَجْمَعَ مَا

۱- «بحار الأنوار» ج ۹۲، ص ۳۷.

بَيْنَ اللَّوْحَيْنِ. فَمَا وَضَعْتُ رِدَائِي حَتَّى جَمَعْتُ الْقُرْآنَ.^۱ «هنگامی که رسول خدا صلى الله عليه وآله رحلت فرمود، من سوگند خوردم که ردایم را بر دوشم نیفکنم تا قرآن را که میان دو لوح (صفحه چوبی یا سنگی) بود جمع کنم، بنابراین من ردایم را بردوشم نیفکنم تا همه قرآن را جمع نمودم.»

و در اخبار اهل بیت عليهم السلام آمده است که: إِنَّهُ أَلَى أَنْ لَا يَضَعَ رِدَاءَهُ عَلَى عَاتِقِهِ إِلَّا لِلصَّلَاةِ حَتَّى يُؤَلَّفَ الْقُرْآنَ وَيَجْمَعَهُ. فَانْقَطَعَ عَنْهُمْ مُدَّةٌ إِلَى أَنْ جَمَعَهُ ثُمَّ خَرَجَ إِلَيْهِمْ بِهِ فِي إِزَارٍ يَحْمِلُهُ وَهُمْ مُجْتَمِعُونَ فِي الْمَسْجِدِ، فَانْكُرُوا مَصِيرَهُ بَعْدَ انْقِطَاعِ مَعَ التَّيْبِ^۲ فَقَالُوا: لِأَمْرِ مَا جَاءَ أَبُو الْحَسَنِ!؟

فَلَمَّا تَوَسَّطَهُمْ وَضَعَ الْكِتَابَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله قَالَ: إِنِّي مُخَلِّفٌ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضَلُّوا، كِتَابَ اللَّهِ وَعَثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي! وَهَذَا كِتَابُ اللَّهِ وَأَنَا الْعِثْرَةُ؟ فَقَامَ إِلَيْهِ الثَّانِي فَقَالَ: إِنْ يَكُنْ عِنْدَكَ قُرْآنٌ فَعِنْدَنَا مِثْلُهُ، فَلَا حَاجَةَ لَنَا فِيكُمْ! فَحَمَلَ عليه السلام الْكِتَابَ وَعَادَ بِهِ بَعْدَ أَنْ أَلَزَمَهُمُ الْحُجَّةَ.^۳

«امیرالمؤمنین عليه السلام قسم یاد کرد که ردایش را بر شانه‌اش نیندازد مگر برای نماز تا وقتی که قرآن را مرتب و منظم سازد و در مجموعه‌ای گردآورد. پس مدتی از آن قوم جدا شد تا اینکه قرآن را مرتب نموده، در مجموعه‌ای گردآورد و سپس در میان ملحفه‌ای (پارچه بزرگ شبیه چادرشب) گذارده و در حالی که آنها در مسجد مجتمع بودند به سوی آنها روانه شد. آن قوم، آمدن او را بعد از انقطاع و بعد از بزرگ‌منشی و بی‌اعتنائی که او داشت امر غیر عادی و غیر مترقب شمردند و با خود گفتند: ابوالحسن برای چه امر مهمی آمده است؟!»

۱- «بحار الأنوار» ج ۹۲، ص ۵۲.

۲- تیه به معنی بلندمنشی و استکبار است. و در بعضی از نسخه‌های «بحار» بجای این لفظ، کلمه الإلیه آمده است. و آن به معنی اجتماع قوم است بر اصل واحدی که بر آن عداوت می‌نمایند.

۳- «بحار الانوار»، ج ۹۲، ص ۵۲.

چون امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شد و در میان آنها قرار گرفت کتاب الله را در میان نهاد و گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: من در میان شما چیزی را به یادگار می‌گذارم، مادامی که به آن تمسک کنید ابداً گمراه نخواهید شد: کتاب خدا و عترت من اهل بیت من. این است کتاب خدا و من هستم عترت رسول خدا!

دومی (عمر) به سوی او برخاست و گفت: اگر در نزد تو قرآن هست در نزد ما نیز مثل آن هست! و بنابراین ما نیازی به شما دو تا نداریم! امیرالمؤمنین علیه السلام کتاب الله را با خود برداشت و بعد از اتمام حجّت آن را بازگردانید.

و در خبر طولانی از حضرت صادق علیه السلام آمده است که حضرت آن کتاب را برداشته و به سوی حجره خود برگشت و با خود می‌گفت: **فَتَبَدُّوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَ اشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَبِئْسَ مَا يَشْتَرُونَ^۱**. «این قرآن را به پشت سرشان افکندند و قرآن را به قیمت بخیسی فروختند پس بد معامله‌ای کردند.»

و به همین مناسبت ابن مسعود این طور قرائت کرده است: **إِنَّ عَلِيًّا جَمَعَهُ وَقَرَأَ بِهِ وَإِذَا قَرَأَ فَاتَّبِعُوا قِرَاءَتَهُ^۲**،^۳ «بدرستی که علی قرآن را جمع کرد و آن را قرائت نمود و چون او قرآن را خواند از قرائت او پیروی کنید.»^۴

و شیخ طوسی در «أمالی» با سند متصل خود از ابوثابت غلام ابوذر از اُمّ سلمه

۱- آیه ۱۸۷، از سوره ۳: آل عمران.

۲ و ۳- رجوع شود به آیه ۱۷ و ۱۸، از سوره ۷۵: قیامت. «بحارالانوار» ج ۹۲، ص ۵۳.

«مناقب» ص ۴۱.

۴- شیخ مفید در «ارشاد» گوید که: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: **أَيُّهَا النَّاسُ! أَنَا فَرَطُكُمْ وَ أَنْتُمْ وَارِدُونَ عَلَيَّ الْحَوْضِ، أَلَا إِنِّي سَأَلْتُكُمْ عَنِ الثَّقَلَيْنِ، فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلُقُونَنِي فِيهِمَا؟! فَإِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ بِنَأْيِ أَنْهَمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَلْقَيَانِي، وَ سَأَلْتُ رَبِّي ذَلِكَ فَأَعْطَانِيهِ. أَلَا وَ أَنِّي قَدْ تَرَكْتُهُمَا فِيكُمْ:** کتاب الله و عترتی اهل بیته، فلا تسبقونی فتمرقوا، و لاتقصروا عنهم فتهلكوا، و لا تعلموهم فانهم أعلم منكم. (غایة المرام ص ۲۲۹، ص ۲۳۰ حدیث چهل و ششم) و نیز شیخ مفید در «ارشاد» حدیث غدیر خم را که در آن امر به تمسک ثقلین شده است بطور تفصیل ذکر نموده است. (غایة المرام ص ۲۳۰ حدیث چهل و هفتم از خاصه. و نیز گوید: این حدیث را طبرسی در «إعلام الوری» روایت کرده است.)

رضی الله عنها روایت کرده است که او گفت: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي مَرَضِهِ الَّذِي قُبِضَ فِيهِ، يَقُولُ وَقَدْ اِمْتَلَأَتِ الْحُجْرَةَ مِنْ أَصْحَابِهِ: أَيُّهَا النَّاسُ! يُوشِكُ أَنْ أُقْبَضَ قَبْضًا سَرِيعًا فَيَنْطَلِقَ بِي، وَقَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْكُمْ الْقَوْلَ مَعْذِرَةً إِلَيْكُمْ، أَلَا إِنِّي مُخَلَّفٌ فِيكُمْ كِتَابَ رَبِّي عَزَّوَجَلَّ وَعِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي.

ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ عَلِيٍّ فَرَفَعَهَا فَقَالَ: هَذَا عَلِيٌّ مَعَ الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ، خَلِيفَتَانِ بَصِيرَتَانِ لَا يَمْتَرِقَانِ حَتَّى يَرِدَا عَلِيَّ الْحَوْضَ، فَأَسْأَلُهُمَا مَاذَا خُلِّفْتُ فِيهِمَا.^۱ «شنیدم از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که در مرضی که در آن از این دنیا ارتحال نمود می‌گفت در حالی که حجره آن حضرت مملو از اصحاب او بود: ای مردم! نزدیک است که مرا به سرعت قبض روح کنند و مرا از اینجا ببرند و من به جهت اتمام حجّت و باقی نگذاشتن عذر در نزد شما این سخن را پیشاپیش می‌گویم. آگاه باشید که من در میان شما به عنوان خلیفه، کتاب پروردگارم عزّ و جلّ، و عترتم اهل بیتم را می‌گذارم!

پس از آن دست علی را گرفت و بلند کرد و گفت: این است علی که با قرآن است، و قرآن با علی است. اینها دو خلیفه من می‌باشند که هر دو بصیرند و از هم جدا نمی‌شوند تا بر من در حوض کوثر وارد شوند، و من از این دو می‌پرسم که پس از من خلافت و جانشینی من در آندو چگونه بود؟»

این حدیث را به عین همین الفاظ ابن حجر در «الصواعق المحرقة» آورده است و فقط در آخرش وارد است: فَأَسْأَلُهُمَا مَا خُلِّفْتُ فِيهِمَا.^۲ «پس شما از آن دو پرسید که خلافت و جانشینی من در آندو چگونه بود؟» و نیز آیه‌الله سید شرف‌الدین عاملی

۱- «بحار الأنوار» ج ۹۲، ص ۸۰، و «امالی» طوسی ج ۲، ص ۹۲. و نیز این روایت را میر سید حامد حسین هندی در «عبقات» در کتاب «ثقلین» ج ۲، ص ۶۴۵ از «جواهر العقدين» سمهودی با تخریج ابن عقده از جعفر بن محمد رزّاز، از امّ سلمه آورده است، و در «ینابیع المودّة» ص ۴۰ با تخریج ابن عقده از طریق عروبة بن خارجه از فاطمه زهرا عَلِیْهَا السَّلَامُ روایت نموده است.

۲- «الصّواعقُ المحرقة» ابن حجر هیتمی، فصل سوّم، باب نهم، بعد از چهل حدیث که در این فصل آورده است، ص ۷۵.

در ابتدای کتاب «المراجعات» ذکر کرده است.^۱

و این حدیث نیز بسیار جالب است زیرا گفتار امّ سلمه از رسول الله ﷺ: عَلِيٌّ مَعَ الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ فقط با همین عبارت بدون ضمّ ضمیمه‌ای در بسیاری از کتب آورده شده است، اما با این خصوصیات و بیان ثقلین، و سپس استشهاد به معیت آن حضرت با قرآن با این عبارت، و از آن گذشته بلند کردن دست آن حضرت را و نشان دادن بعینه و شخصه و بیان اینکه این گفتارم به عنوان آخرین اتمام حجت است، از مزایا و شواهدی است که در تأکید بر معیت علی و قرآن، و عدم امکان انفکاک آنها تا در سر حوض کوثر، و ورود با هم متفقاً بر رسول الله، می‌افزاید.

و شاید بر اساس همین مجلس باشد که شیخ طوسی در «امالی» خود با سند دیگر از ابو ثابت غلام ابوذّر از امّ سلمه روایت می‌کند که از رسول خدا شنیدم که می‌گفت: إِنَّ عَلِيًّا مَعَ الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ، لَا يَفْتَرِقَانِ حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.^۲

«حقاً علی با قرآن است و قرآن با علی است، از همدیگر افتراق ندارند تا بر من در حوض وارد شوند.»

در «تفسیر علی بن ابراهیم» آورده است که امیرالمؤمنین گفته‌اند: أَلَا إِنَّ الْعِلْمَ الَّذِي هَبَطَ بِهِ آدَمُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَ جَمِيعَ مَا فَضَّلْتَ بِهِ النَّبِيِّونَ إِلَى خَاتَمِ النَّبِيِّينَ عِنْدِي وَ عِنْدَ عِترَةِ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ، فَأَيْنَ يُنَاهُ بِكُمْ بَلْ أَيْنَ تَذْهَبُونَ؟^۳ «آگاه باشید! آن علمی را که آدم با خود از آسمان به زمین آورد، با جمیع آنچه را که پیغمبران بدان برتری جستند تا خاتم پیامبران، در نزد من است و در نزد عترت خاتم النبیین است! پس چرا در وادی ضلالت گم می‌شوید؟! بلکه شما کجا می‌روید?!»

و عیاشی از مرزوم آورده است که گفت: شنیدم که حضرت صادق علیه السلام

۱- «المراجعات» طبع اول، ص ۱۵ و ص ۱۶.

۲- «بحار الأنوار» ج ۹۲، ص ۸۰، «امالی» طوسی ج ۲، ص ۱۲۰، و «غایة المرام» ص ۲۳۰ حدیث ۴۸ از خاصّه از کتاب «اربعین».

۳- «بحار الأنوار» ج ۹۲، ص ۸۰، «تفسیر قمی» ص ۵.

می فرمود: **إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ لَمْ يَزَلِ اللَّهُ يَبْعَثُ فِيْنَا مَنْ يَعْلَمُ كِتَابَهُ مِنْ أَوَّلِهِ إِلَى آخِرِهِ. وَإِنَّ عِنْدَنَا مِنْ حَلَالِ اللَّهِ وَ حَرَامِهِ مَا يَسْعُنَا مِنْ كِتْمَانِهِ، مَا نَسْتَطِيعُ أَنْ نُحَدِّثَ بِهِ أَحَدًا.**^۱ «به درستی که ما اهل بیتی می باشیم که پیوسته خداوند در میان ما برمی انگیزاند کسی را که کتاب او را از اول تا آخر بداند. و در نزد ما از حلال خدا و حرام خدا علمی است که باید آنها را کتمان کنیم و قدرت نداریم که آن را برای کسی بگوئیم.»

و نیز عیاشی از یوسف بن بخت بصری آورده است که او گفت: من دیدم توفیق را به خطأ ابن محمد بن علی^۲ و در آن بود که: **الَّذِي يَجِبُ عَلَيْكُمْ وَلَكُمْ أَنْ تَقُولُوا: إِنَّا قُدُوءٌ وَأَيْمَةٌ وَ خُلَفَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، وَ أَمَنَاءُ عَلَى خَلْقِهِ، وَ حُجْبُهُ فِي بِلَادِهِ، نَعْرِفُ الْحَلَالَ وَ الْحَرَامَ، وَ نَعْرِفُ تَأْوِيلَ الْكِتَابِ وَ فَضْلَ الْخِطَابِ.**^۳ «آنچه واجب است بر شما و حق شماست که بگوئید آن است که: ما پیشوایان و امامان و خلفای خداوند در روی زمین می باشیم و أمنای وی بر خلایق هستیم و حجّت های او در شهرهای او. حلال و حرام را می دانیم و تأویل کتاب، و خطاب قاطع و مایز بین حق و باطل را می شناسیم.»

امیر المؤمنین علیه السلام در «نهج البلاغه» می فرماید: **أَيُّهَا النَّاسُ خُدُّوْهَا عَنْ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِنَّهُ يَمُوتُ مَنْ مَاتَ مِنَّا وَ لَيْسَ بِمَيِّتٍ، وَ يَبْلَى مَنْ بَلَى مِنَّا وَ لَيْسَ بِسَالٍ، فَلَا تَقُولُوا بِمَا لَا تَعْرِفُونَ، فَإِنَّ أَكْثَرَ الْحَقِّ فِيمَا تُنْكِرُونَ، وَ أَعْدِرُوا مَنْ لَا حُجَّةَ لَكُمْ عَلَيْهِ وَ أَنَا هُوَ. أَلَمْ أَعْمَلْ فِيكُمْ بِالثَّقَلِ الْأَكْبَرِ وَ أَتْرُكُ فِيكُمْ الثَّقَلَ الْأَصْغَرَ؟ وَ رَكَزْتُ فِيكُمْ رَايَةَ الْإِيمَانِ؟ وَ وَقَفْتُكُمْ عَلَى حُدُودِ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ؟ وَ الْبَسْتُكُمْ الْعَافِيَةَ مِنْ عَدْلِي؟ وَ**

۱- «بحار الأنوار» ج ۹۲، ص ۹۶، و «تفسیر عیاشی» ج ۱، ص ۱۶.

۲- در تعلیقه گوید: در اصل نسخه «بحار» این طور است، و در «تفسیر عیاشی» نیز در ذیل این حدیث گفته است: در دو نسخه اصل و در نسخه «بحار» به همین گونه است. و در نسخه «برهان» ج ۱، ص ۱۷ «محمد بن محمد بن الحسن بن علی» ذکر کرده است و ظاهراً «محمد بن الحسن بن علی» باید بوده باشد که مقصود حضرت حجّت منتظر مهدی صلوات الله علیه و علی آبائه الطاهریین می باشد.

۳- «بحار الأنوار» ج ۹۲، ص ۹۶، «تفسیر عیاشی» ج ۱، ص ۱۶.

فَرَشْتُمْ الْمَعْرُوفَ مِنْ قَوْلِي وَفِعْلِي؟ وَ أَرَيْتُمْ كَرَائِمَ الْأَخْلَاقِ مِنْ نَفْسِي؟! فَلَا تَسْتَعْمِلُوا
الرَّأْيَ فِيمَا لَا يَدْرِكُ قَعْرَهُ الْبَصَرُ، وَلَا تَتَغَلَّغُ إِلَيْهِ الْفِكْرُ.^۱

«ای مردم این مطلب را از خاتم پیغمبران بگیرید که گفت: به درستی که کسانی از ما اهل بیت که می‌میرند، مرده نیستند و کسانی از ما که کهنه می‌شوند، کهنه نیستند؛ بنابراین زبان به آنچه که بدان معرفت و شناسائی ندارید نگشایید! چون اکثر حق در آن چیزهائی است که شما انکارش را می‌نمائید، و عذر آن کس را بپذیرید که حجّتی بر علیه او ندارید و آن کس من هستم.

آیا من در میان شما به ثقل اکبر (کتاب خدا) عمل نکردم؟! و آیا در میان شما ثقل اصغر را^۲ باقی نگذاشتم؟ و آیا من پرچم ایمان را در میان شما نکویدم؟! و آیا من شما را بر حدود حلال و حرام واقف نمودم؟! و آیا من لباس عافیت را بر اثر داد و عدلی که نمودم، بر قامت شما نپوشانیدم؟! و آیا من با گفتار و با کردارم کارهای شایسته و پسندیده را در میان شما گسترش ندادم؟ و آیا من اخلاق کریمانه و بزرگووانه خودم را به شما نشان ندادم؟! بنابراین شما هم در آنچه چشم انداز دیده نمی‌تواند به قعرش برسد رأی و فکر شخصی خود را به کار نبنیدید، و به آراء و اندیشه‌های خود عمل نکنید! و در آنچه فکرها و فهم‌ها را توان آن نیست که سرعت کنند و آن را دریابند، قدم مگذارید!»

و همچنین در «نهج البلاغه» می‌فرماید: وَ إِنِّي لَعَلَى بَيْتِهِ مِنْ رَبِّي، وَ مِنْهَاجٍ مِنْ نَبِيِّي، وَ إِنِّي لَعَلَى الطَّرِيقِ الْوَاضِحِ الْقُطْبَةَ لَقَطًّا.

أَنْظَرُوا أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ! فَالْزَمُوا سَمَتَهُمْ، وَ اتَّبِعُوا أَثَرَهُمْ، فَلَنْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ هُدًى، وَ لَنْ يُعِيدُوكُمْ فِي رَدًى، فَإِنْ لَبِدُوا فَالْبَدُوا، وَ إِنْ نَهَضُوا فَانْهَضُوا! فَلَا تَسْبِقُوهُمْ فَتَضِلُّوا، وَ

۱- از خطبه ۸۵ و از طبع مصر و تعلیقه شیخ محمد عبده، ج ۱، ص ۱۵۴ و ص ۱۵۵.
۲- شیخ محمد عبده در تعلیقه گوید: مراد حضرت از ثقل اصغر دو فرزندش می‌باشند، و گفته شده است عترت او هستند که مقتدای مردم می‌باشند. و در حدیث از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وارد است که قال: ترکت فیکم الثقلین: کتاب الله و عترتی. یعنی دو چیز نفیس.

لَا تَتَأَخَّرُوا عَنْهُمْ فَتَهْلِكُوا!^۱

«و حَقًّا و تحقیقاً من دارای بینه و حجّتی از جانب پروردگارم می باشم و دارای منهاج و روشی از سوی پیغمبرم هستم، و من تحقیقاً در جاده صاف و هموار قدم برمی دارم، و آن را بر می گزینم و انتخاب می نمایم.^۲

شما به اهل بیت پیغمبرتان نظر اندازید و ملازم روش و طریقه ایشان باشید و دنبال گامهای آنها قدم زنید، زیرا ابداً آنها شما را از هدایت برون نمی کنند و در پستی و رذالت باز نمی گردانند. اگر آنها درنگ کردند شما هم درنگ کنید! و اگر برخاستند شما هم برخیزید! شما از آنها جلو نیفتید که گم می شوید، و عقب نمانید که هلاک می گردید!»

و همچنین در «نهج البلاغه» می فرماید: عِثْرَتُهُ خَيْرُ الْعِثْرِ، وَ أُسْرَتُهُ خَيْرُ الْأَسْرِ، وَ شَجَرَتُهُ خَيْرُ الشَّجَرِ، نَبَتْ فِي حَرَمٍ، وَ بَسَقَتْ فِي كَرَمٍ. لَهَا فُرُوعٌ طَوَالٌ وَ ثَمَرَةٌ لَا تُنَالُ. فَهُوَ إِمَامٌ مَنِ اتَّقَى، وَ بَصِيرَةٌ مَنِ اهْتَدَى.

سِرَاجٌ لَمَعَ ضَوْؤُهُ، وَ شِهَابٌ سَطَعَ نُورُهُ، وَ زَنْدٌ بَرَقَ لَمَعُهُ. سِيرَتُهُ الْقَصْدُ، وَ سُنَّتُهُ الرُّشْدُ، وَ كَلَامُهُ الْفَضْلُ، وَ حُكْمُهُ الْعَدْلُ.^۳

«اهل بیت او بهترین اهل بیتها هستند، و خاندان او بهترین خاندانها، و شجره و درخت او بهترین شجره است که در حرم خدا روئیده است و در کرم و بزرگواری بالا رفته و رشد نموده است. آن درخت شاخه های بلند دارد، و میوه ای که دست کسی بدان نمی رسد. پس این پیغمبر امام کسی است که تقوا پیشه کند و بصیرت و روشنی است برای کسی که راه را بیابد.»

۱- از خطبه ۹۵، و از طبع مصر و تعلیقه عبده، ج ۱، ص ۱۸۹.

۲- شیخ محمد عبده در شرح خود آورده است که: حضرت پیروی خودش را از منهاج حق، لقط نامید، زیرا که حق واحد است و باطل دارای رنگهای مختلفی است، بنابراین حضرت، حق را از میان اقسام باطل التقاط می کند (برمی گزیند و انتخاب می فرماید).

۳- از خطبه ۹۲، و از طبع مصر و تعلیقه عبده، ج ۱، ص ۱۸۵.

چراغی است که روشنی آن در لَمَعَان است، و شهابی است که نور آن بالا و بلند است، و آتش گیرانه‌ای است که نورش می‌جهد و برق می‌دهد. سیره و روش او میانه‌روی است، و سنت او رُشد و تکامل است، و گفتار او قاطع و فاصل میان خیر و شر است، و حکم او عدل و داد است.»

و أيضاً در «نهج البلاغه» می‌فرماید: **بِنَا اهْتَدَيْتُمْ فِي الظُّلْمَاءِ، وَ تَسَنَّمْتُمُ العُلْيَاءِ، وَ بِنَا انْفَجَرْتُمْ عَنِ السَّرَارِ. وَ قَرِ سَمِعَ لَمْ يَفْقَهِ الوَاعِيَةَ.**^۱ «به واسطه ما بود که شما از تاریکی بخت و شدید هدایت یافتید، و بر بالای سنام شتر راهوار هدایت سوار شدید، و به واسطه ما بود که از ظلمت آخرین شب ماه بیرون آمده، فجر صادق ما طالع شد و شما را در نور و درخشش گرفت. کَرُ است گوشی که صدای صیحه و فریاد را ادراک نمی‌کند.»

مقصود حضرت از **بِنَا اهْتَدَيْتُمْ** رسول خدا و خود اوست که همگام با او در تمام مراحل تعلیم و ارشاد و هدایت و هجرت و جهاد و تحمل مشکلات و سختی‌های آن، قدم برمی‌داشت.

و أيضاً در «نهج البلاغه» در خطبه‌ای پس از بیان فضائل رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید: **أَيُّهَا النَّاسُ اسْتَصْبِحُوا مِنْ شُعْلَةٍ مِصْبَاحٍ وَاعْظُوا مُتَّعِظًا، وَ امْتَاخُوا مِنْ صَفْوِ عَيْنٍ قَدْ رُوِّقَتْ مِنَ الكَدْرِ.**^۲ «ای مردم چراغ خود را برافروزید از شعله چراغ واعظی که خود مُتَّعِظ است و پند دهنده‌ای که خود پند گرفته و به کار بسته است، و برای رفع عطش و تشنگی خود آب بطلبید از چشمه صافی و عین زلالی که از کدورت پاک شده است.» و مراد علوم خود آن حضرت است که سرچشمه پاک و زلال معارف است.

و أيضاً در «نهج البلاغه»، در خطبه‌ای بعد از بیان زهد رسول‌الله و اعراض او از

۱- از خطبه ۴، و از طبع مصر و تعلیقه عبده، ج ۱، ص ۳۸.

۲- از خطبه ۱۰۲، و از طبع مصر و تعلیقه عبده، ج ۱، ص ۲۰۱.

زینتهای دنیا می فرماید: نَحْنُ شَجَرَةُ النَّبُوَّةِ، وَ مَحَطُّ الرِّسَالَةِ، وَ مُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ، وَ مَعَادِنُ الْعِلْمِ، وَ يَنَابِيعُ الْحِكْمِ. نَاصِرُنَا وَ مَحِبُّنَا يَنْتَظِرُ الرَّحْمَةَ، وَ عَدُوْنَا وَ مَبْغُضُنَا يَنْتَظِرُ السَّطْوَةَ.^۱ «مائیم که تنها درخت نبوت هستیم، و محل پائین آمدن رسالت خداوندی، و محل رفت و آمد فرشتگان سماوی، و معدنهای دانش، و چشمه های جوشان حکمت. یار و ناصر و دوست ما در انتظار رحمت خداوند است، و دشمن ما و مبغض ما در انتظار سخط و خشم وی.»

در کتاب «الصواعق المحرقة» از ابن عباس نقل می کند که گفت: نَحْنُ أَهْلُ الْبَيْتِ شَجَرَةُ النَّبُوَّةِ وَ مُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ وَ أَهْلُ بَيْتِ الرِّسَالَةِ وَ أَهْلُ بَيْتِ الرَّحْمَةِ، وَ مَعْدِنُ الْعِلْمِ.^۲ «ما اهل بیت هستیم که درخت نبوت می باشیم، و محل رفت و آمد فرشتگان، و اهل بیت رسالت، و اهل بیت رحمت، و معدن دانش.»

و أيضاً در خطبه «نهج البلاغه» در بعثت انبیاء، و سپس وصف اهل بیت، و پس از آن وصف گروه دگر فرماید: أَيْنَ الَّذِينَ زَعَمُوا أَنَّهُمُ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ دُونَنَا، كَذِبًا وَ بَغْيًا عَلَيْنَا؟ أَنْ رَفَعْنَا اللَّهَ وَ وَضَعَهُمْ، وَ أَعْطَانَا وَ حَرَمَهُمْ، وَ أَدْخَلْنَا وَ أَخْرَجَهُمْ. بِنَا يُسْتَعْتَبُ الْهُدَى، وَ يُسْتَجَلَى الْعَمَى. إِنَّ الْأَيُّمَةَ مِنْ قُرَيْشٍ، غُرِسُوا فِي هَذَا الْبَطْنِ مِنْ هَاشِمٍ، لَا تَصْلُحُ عَلَى سِوَاهُمْ، وَ لَا تَصْلُحُ الْوَلَاةُ مِنْ غَيْرِهِمْ.

(مِنْهَا) أَثْرُوا عَاجِلًا وَ أَخْرُوا آجِلًا، وَ تَرَكُوا صَافِيًا، وَ شَرِبُوا آجِنًا.^۳

«کجا هستند آنان که پنداشتند ایشانند راسخان در علم و ما نیستیم، از روی دروغ و دشمنی که با ما داشتند؟ اینکه خداوند ما را بالا برد و آنها را پست نموده پائین آورد، و خداوند به ما عطا نمود و ایشان را محروم کرد، و ما را داخل نمود و آنان را اخراج کرد.»

۱- از خطبه ۱۰۷، و از طبع مصر و تعلیقه عبده، ج ۱، ص ۲۱۵.

۲- «الصواعق المحرقة» ابن حجر هیتمی، ص ۱۴۲ در آخر باب خصوصیات اهل بیت. و این عبارات را از ابن عباس، بزرگان عامه در کتب خود نقل کرده اند.

۳- از خطبه ۱۴۲، و از طبع مصر و تعلیقه محمد عبده، ج ۱، ص ۲۶۲.

به واسطهٔ ماست که هدایت به مردم عنایت می‌شود و کوری و نابینائی آنها زدوده می‌گردد و دیدگان‌شان جلا می‌گیرد. به درستی که امامان از طائفهٔ قریش می‌باشند، در خصوص این گروه از طائفهٔ بنی‌هاشم روئیده شده‌اند و نما یافته‌اند. امامت برای غیر آنها مصلحت نیست؟ و صلاحیت آن را غیر از بنی‌هاشم ندارند.» (تا می‌رسد به این که می‌فرماید) «آن گروه دگر، منفعت مُعَجَّلِ دنیوی را اختیار کردند و خیرات و نتایج اُخروی را پشت سر گذاردند، و از چشمهٔ پاک و صافی دریغ کردند و به نوشیدن از آب متعفن مشغول شدند.»

در این عبارات که حضرت از انبیاء سخن به میان می‌آورد، و سپس بخصوصه از ولایت و خلافت بنی‌هاشم نه همهٔ قریش گفتگو دارد و به دنبال آن مذمت غیر را می‌کند که غیر از بنی‌هاشم بودند و ظلم و ستم کرده مقام خلافت را غصب کردند به خوبی پیداست که مرادش خلفای سه‌گانهٔ پیشین بوده‌اند که با استدلال به اِنَّ الْاِئِمَّةَ مِنْ قُرَيْشٍ در سقیفه، اُنصار را محکوم کردند، ولیکن خیانت نموده و خصوص فرع بنی‌هاشم را به زبان نیاوردند. فلهمذا چون استدلالشان به حضرت رسید، فرمود: استدلال به درخت کردند ولیکن میوه‌اش را ضایع و خراب نمودند.^۱

و نیز در «نهج البلاغه» دربارهٔ سعادت و نجات متمسکین به ولایت اهل بیت فرماید: فَإِنَّهُ مَنْ مَاتَ مِنْكُمْ عَلَى فِرَاشِهِ وَ هُوَ عَلَى مَعْرِفَةِ حَقِّ رَبِّهِ وَ حَقِّ رَسُولِهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ مَاتَ شَهِيداً وَ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ، وَ اسْتَوْجَبَ ثَوَابَ مَا نَوَى مِنْ صَالِحِ عَمَلِهِ، وَ قَامَتِ النَّيَّةُ مَقَامَ إِصْلَاتِهِ لِسَيِّفِهِ. وَ إِنْ لِكُلِّ شَيْءٍ مُدَّةٌ وَ أَجْلاً.^۲ «زیرا هر کس از شما در رختخواب خود بمیرد و بر حق پروردگارش و حق رسولش و اهل بیتش آگاه باشد شهید مرده است و پاداش وی به عهدهٔ خدا خواهد بود و مستحق ثواب آن اعمالی است که در نیت داشته است بجا آورد و موفق نشده است و همین نیت او در این

۱- احتجوا بالشجرة و أضعوا الثمرة.

۲- از خطبهٔ ۱۵۸، و از طبع مصر و تعلیقهٔ محمد عبده، ج ۱، ص ۳۶۸.

هنگام جایگزین شمشیر کشیدن و برهنه کردن شمشیر در راه خدا خواهد شد. و از برای هر چیزی مدّت و زمانی معین و مقدرّ شده است که تا اجل و سر رسید آن نرسد نباید زودتر بدان دست برد.»

و در «الصّواعق المحرقة» این عبارت را از آن حضرت ذکر کرده است که: نَحْنُ النَّبِيَاءُ،^۱ وَ أَفْرَاطُنَا^۲ أَفْرَاطُ الْأَنْبِيَاءِ، وَ حِزْبُنَا حِزْبُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، وَ الْمُنَّةُ الْبَاغِيَّةُ حِزْبُ الشَّيْطَانِ، وَ مَنْ سَوَى بَيْنَنَا وَ بَيْنَ عَدُوِّنَا فَلَيْسَ مِنَّنَا.^۳ «تنها ما هستیم که نوع نفیس و ممتازیم، و از نظر گفتار و کردار محمود و پسندیده خصال من جمیع الجهات می‌باشیم، و هادیان و دلالت کنندگان از ما به حق تعالی که مردم به دنبال آنان می‌روند و به دلالت آنها راه را می‌یابند جلوداران و هادیان در گروه پیغمبران می‌باشند، و حزب و دسته ما حزب الله است عزّوجلّ، و این گروه ستمگر و متجاوز حزب شیطانند، و هر کس ما را با دشمنانمان مساوی بداند از ما نیست.»

و أيضاً ابن حجر در «الصّواعق المحرقة» در تفسیر آیه پنجم: وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا^۴ از آیاتی که در فصل اول از باب یازدهم در فضائل اهل بیت پیغمبر ذکر نموده است چنین می‌گوید: ثعلبی در تفسیرش از حضرت صادق (ع) آورده است که: و رویه و دأب امام ابو محمد علی بن الحسین زین العابدین و سیّد الساجدین این بود که چون این آیه را تلاوت می‌نمود: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ

۱- نجیب به معنی شخص پسندیده در نظر یا در گفتار و یا در کردار است و به معنی نوع ممتاز و نفیس در آن جنس آمده است. جمع: نجباء.

۲- فَرَطٌ به معنی پرچی است که برای هدایت و دلالت استعمال می‌کنند، و جمع آن أَفْرَاطٌ است. و یکی از معانی آن شخص پیشداری است که در بیابان زودتر از همراهانش به جستجوی آب می‌رود تا آن را پیدا کند. و یکی دیگر از معانی آن طفل نابالغ است که زودتر از پدر و مادرش به ثواب و بهشت می‌رود. ولیکن در اینجا معنایی را که ما نمودیم انطباق است.

۳- «الصّواعق المحرقة» ص ۱۴۲.

۴- آیه ۱۰۳، از سوره ۳: آل عمران.

الصَّادِقِينَ^۱ دست به دعا بر می داشت و از خداوند عزوجل در دعای طولانی که مشتمل بر طلب لحوق به درجات صادقان و درجات رفیعۀ ایشان بود و متضمّن وصف محنت‌ها و سختی‌ها و چیزهایی بود که گروه مخالف با ائمه دین و شجرۀ نبوت به نام دین و مذهب منتحل شده و به خود بسته بودند و در صدد آزار امامان دین بودند حقایقی را بیان می کرد. سپس می گفت: وَ ذَهَبَ آخِرُونَ إِلَى التَّقْصِيرِ فِي أَمْرِنَا وَ احْتَجَبُوا بِمُتَشَابِهِ الْقُرْآنِ فَتَأَوَّلُوا بِأَرَائِهِمْ وَ اتَّهَمُوا مَا قُورَ الْخَبَرِ فِيْنَا.

«و دسته دیگر در امر ما تقصیر کردند، و به متشابهات قرآن دست برده آنها را با آراء خود تأویل کردند و در اخبار صریحه و احادیث مستنده از رسول الله درباره ما، شک بردند.»

تا اینکه حضرت می فرماید: فَالِي مَنْ يَفْرَعُ خَلْفَ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ قَدْ دَرَسَتْ أَعْلَامُ هَذِهِ الْمِلَّةِ، وَ دَانَتْ الْأُمَّةُ بِالْفُرْقَةِ وَ الْإِخْتِلَافِ يُكْفَرُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا وَ اللَّهُ تَعَالَى يَقُولُ: وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَ اخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ.^۲

فَمَنْ الْمُؤْتَوِّقُ بِهِ عَلَى إِبْلَاحِ الْحُجَّةِ وَ تَأْوِيلِ الْحُكْمِ إِلَّا أَعْدَالُ الْكِتَابِ، وَ أَبْنَاءُ أُمَّةِ الْهُدَى، وَ مَصَابِيحِ الدُّجَى، الَّذِينَ احْتَجَّ اللَّهُ بِهِمْ عَلَى عِبَادِهِ، وَ لَمْ يَدْعِ الْخَلْقَ سُدَى مِنْ غَيْرِ حُجَّةٍ. هَلْ تَعْرِفُونَهُمْ أَوْ تَجِدُونَهُمْ إِلَّا مِنْ فُرُوعِ الشَّجَرَةِ الْمُبَارَكَةِ، وَ بَقَايَا الصَّفْوَةِ الَّذِينَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ الرُّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِيرًا، وَ بَرَّاهُمْ مِنَ الْآفَاتِ، وَ افْتَرَضَ مَوَدَّتَهُمْ فِي الْكِتَابِ؟^{۳، ۴}

۱- آیه ۱۱۹، از سوره ۹: توبه.

۲- آیه ۱۰۵، از سوره ۳: آل عمران.

۳- «الصّواعق المحرقة» ص ۹۰ گوید: ثعلبی در تفسیرش از حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) روایت کرده است که فرمود: نحن حبل الله الذي قال الله: و اعتصموا بحبل الله جميعاً و لا تفرقوا. (ما هستیم ریسمان خداوند که خداوند فرمود: همگی مجتمعاً به ریسمان خدا تمسک کنید و چنگ زبید و متفرق نشوید.) و جدش حضرت زین العابدین چون این آیه را تلاوت می نمود می گفت- الخ.

۴- قندوزی در «ینابیع المودّة» ص ۲۷۳ و ۲۷۴ گوید: حافظ عبدالعزیز بن اخضر تخریج

«پس نسل آتیه این امت به چه کسی پناه برد، در حالی که نشانه‌های این دین و آئین کهنه شده است؟ و امت به تفرقه و جدائی گرائیده است، بعضی بعضی دیگر را تکفیر می‌کنند و خداوند تعالی می‌گوید: و نبوده باشید مثل کسانی که تفرق پیدا کردند و اختلاف نمودند پس از اینکه بینات و ادله روشن و قاطع بدانها رسید. پس کیست که مورد وثوق باشد در رسانیدن حجت و معنی و مرجع احکام مگر آنان که عدل و هم لنگه کتاب خدا و قرآن، و فرزندان ائمه هدی، و چراغهای درخشان در تاریکی می‌باشند؟ آنان که خداوند به آنها بر بندگانش حجت را تمام کرده، و سرمشق و معلم نموده، و از روی کردار آنها از بندگان مؤاخذه می‌کند، و خداوند خلایقش را مهمل و رها و یله و بدون حجت نگذارده است.

آیا شما می‌شناسید و یا می‌یابید که غیر از شاخه‌های شجره مبارکه و بقایای برگزیده شده از نبوت باشند؟ آنان که خداوند از ایشان هرگونه رجس و پلیدی را برده است و به مقام طهارت و پاکی مطلق رسانده است و از آفت‌ها مصون داشته و مودت آنان را در کتابش بر همه فرض و لازم نموده است؟»

و أيضاً در «الصواعق المحرقة» گوید: حضرت امام حسن مجتبی علیهما السلام بدین معنی تصریح نموده است در وقتی که خلیفه بود، در وقتی که مردی از بنی اسد بر جست، و در حالی که آن حضرت در سجده بود خنجری به او زد - اما او با آن جراحت از

← روایت کرده است از ابوظفیل عامرین واثله- و او به اتفاق جمیع علماء آخرین نفر از اصحاب بود که وفات یافت - او می‌گوید: چون حضرت علی بن الحسین بن علی علیهما السلام این آیه را تلاوت می‌نمود. که: یا ایُّها الذین آمنوا کونوا مع الصادقین می‌گفت: اللهم ارفعنی فی درجات هذه النُّدبة، و اَعِنِّي یوم الإِرادة حَتَّى تنجرد خواطر الدنیا عن قلبی. در اینجا حضرت مقداری از چیزهایی که مشتمل بر مشکلات و محنت‌ها بود و مقداری از آراء و مذاهب بعضی از طوایف را که بعد از مفارقتشان از ائمه دین و شجره نبوت بدان منتحل شده بودند بیان می‌فرمود، و پس از آن می‌فرمود: و ذهب آخرون الی التَّقصیر فی أمرنا تا آخر آنچه قندوزی در متن از تفسیر ثعلبی آورده است، و در آخرش وارد است که حضرت می‌فرمود: هُم العُروة الوثقی و معدن التَّقوی و خیر حبال العالمین و وثیقها.

دنیا نرفت و ده سال دیگر عمر کرد - حضرت به خطبه برخاست و گفت:

يَا أَهْلَ الْعِرَاقِ اتَّقُوا اللَّهَ فِينَا! فَإِنَّا أُمَرَاءُكُمْ وَضَيْفَانُكُمْ وَنَحْنُ أَهْلُ الْبَيْتِ الَّذِينَ قَالَ
اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فِيهِمْ: إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيَطَهِّرَ كُمْ تَطْهِيراً.
قَالُوا: وَلَا أَنْتُمْ هُمْ؟! قَالَ: نَعَمْ!

«ای اهل عراق! از خدا بپرهیزید درباره ما، زیرا ما امیران شما هستیم، و میهمانان شما، و ما اهل بیتی هستیم که خدای عزوجل راجع به ما آیه تطهیر را نازل نموده است. گفتند: آیا شما ایشان هستید؟! گفت: آری.»

ترمذی در «سنن» خود از زیدبن ارقم تخریج روایت کرده است که رسول خدا ﷺ فرمود: إِنِّي تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضَلُّوا بَعْدِي، أَحَدُهُمَا أَعْظَمُ مِنَ الْآخَرِ: كِتَابَ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ، وَ عِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي، وَ لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ، فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلِفُونِي فِيهِمَا.^۱

«من در میان شما باقی می‌گذارم چیزی را که اگر بدان تمسک کنید پس از من گمراه نمی‌شوید، یکی از آن دو از دیگری اعظم است: کتاب خدا ریسمان پیوسته از آسمان به سوی زمین، و عترت من اهل بیت من! و آندو هیچ‌گاه جدا نمی‌شوند تا هر دو با هم بر من در حوض وارد شوند. پس بنگرید تا چگونه حق مرا در این دو خلیفه بجای می‌آورید!»^۲

۱- «الصواعق المحرقة»، ص ۱۳۷.

۲- «کنز العمال» ملاً علی متقی، ج ۱، ص ۴۴، حدیث ۸۷۴، و از طبع حیدرآباد سنه ۱۳۶۴، ج ۱، ص ۱۵۴.

۳- در کتاب جمع میان صحاح سته از جزء سوم از چهار جزء از «صحیح» ابوداود که کتاب «سنن» است و از «صحیح» ترمذی با اسنادشان از رسول خدا ﷺ روایت کرده است که گفت: إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوا بَعْدِي، أَحَدُهُمَا أَعْظَمُ مِنَ الْآخَرِ، وَ هُوَ كِتَابُ اللَّهِ، حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ، وَ عِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي، لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلِفُونِي فِيهِمَا؟! این حدیث را ترمذی در صحیحش ج ۱۳ ص ۲۰۰، و سیدبن طاوس در «طرائف»

ترمذی و نسائی از جابر بن عبدالله أنصاری تخریج روایت کرده است که: رسول خدا ﷺ فرمود: يَا أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي.^۱ «ای مردم! من در میان شما چیزی را می‌گذارم که پس از من مادامی که بدان تمسک کنید گمراه نشوید: کتاب الله، و عترت من اهل بیت من!»^۲

أحمد بن حنبل از حدیث زید بن ثابت به دو طریق صحیح تخریج کرده است که رسول خدا ﷺ فرمود: إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ خَلِيْفَتَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ - أَوْ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ - وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ.^۳ «من دو خلیفه در میان شما می‌گذارم: کتاب الله که ریسمانی است کشیده شده ما بین آسمان و زمین - یا ما بین آسمان تا زمین - و عترتم اهل بیتم؛ و آن دو ابتدا از هم جدائی ندارند تا بر من در حوض وارد شوند.»

حاکم در «مستدرک» بدین عبارت آورده است که رسول خدا ﷺ فرمود: إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَ أَهْلَ بَيْتِي، وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ.^۴ «من باقی گذارنده هستم در میان شما دو چیز نفیس را، کتاب خدا و اهل بیتم را، و

← ص ۱۱۵، و در کتاب «عمدة» ص ۳۶، و در «بحار الأنوار» طبع حروفی ج ۲۳، ص ۱۰۸ آورده است.

۱- «کنز العمال»، ج ۱ ص ۴۴ باب اعتصام بالکتاب و السنّة حدیث ۸۷۱ و ۸۷۲ و از طبع حیدرآباد، ج ۱ ص ۱۵۳.

۲- ابن مغازلی با طرق متعددی با آسانید آنها روایت کرده است از جمله آنکه: رسول خدا ﷺ فرمود: إِنِّي أَوْشِكُ أَنْ أُدْعَى فَأُجِيبُ، وَ إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ، حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ، وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، وَ إِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ أَخْبَرَنِي أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ، فَانظُرُوا مَاذَا تَخْلَفُونِي فِيهِمَا؟! این حدیث را سید بن طاووس در «طرائف» ص ۱۱۵ و ص ۱۱۶ آورده است و در «مناقب» ابن شهر آشوب ص ۲۳۵ و در «بحار الأنوار» طبع حروفی، ص ۱۰۸ نیز آورده است.

۳- «مسند» احمد حنبل، ج ۵، ص ۱۸۲ و ص ۱۸۹، و طبرانی در «معجم کبیر» و «کنز العمال»، حدیث ۸۷۳، ج ۱، ص ۴۴ و از طبع حیدرآباد، ج ۱، ص ۱۵۴.

۴- حاکم در «مستدرک» ج ۳، ص ۱۴۸.

آندو از هم جدا نمی‌شوند تا بر من در حوض وارد شوند.»

حاکم پس از بیان این حدیث می‌گوید: این حدیث صحیح الإسناد است بر شرط شیخین و آن دو این را تخریج نکرده‌اند، و نیز ذَهَبی در «تلخیص المستدرک» این را آورده است و علی شرط الشیخین اعتراف به صحّت سندش نموده است.

مُلا عَلی مَتَّقی از باوردی از ابوسعید خُدَری روایت کرده که رسول خدا ﷺ فرمود: **إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ: كِتَابَ اللَّهِ سَبَبَ طَرَفُهُ بِيَدِ اللَّهِ وَ طَرَفُهُ بِأَيْدِيكُمْ، وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.**^۱ «من در میان شما می‌گذارم چیزی را که مادامی که بدان تمسک جوئید پس از آن گمراه نشوید: کتاب‌الله که واسطه و سببی است که یک طرف آن به دست خداست و طرف دیگرش به دست شماست، و عترتم را که اهل بیتم می‌باشند، و آن دو از هم جدا نمی‌گردند تا بر من در حوض وارد شوند.»

احمد حَنْبَلُ، و ابوشَيْبَةَ، و ابویَعْلَى، و ابنِ سَعْدٍ، از ابوسعید خُدَری روایت کرده‌اند که گفت: رسول الله ﷺ گفت: **إِنِّي أَوْشِكُ أَنْ أُدْعَى فَأَجِيبَ وَ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ عِثْرَتِي. كِتَابُ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَ عِثْرَتِي أَهْلُ بَيْتِي. وَ إِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ أَخْبَرَنِي أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ، فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلُقُونِي فِيهِمَا؟**^۲ «تحقیقاً نزدیک است که مرا بخوانند و من اجابت دعوت کنم، و من در میان شما دو متاع ارزشمند باقی می‌گذارم: کتاب‌الله عزوجل و عترتم را. کتاب‌الله ریسمانی است ممدود از آسمان تا زمین، و عترت من اهل‌بیت من هستند. و خداوند لطیف خبیر مرا خبر داده است که آن دو از هم انفکاک ندارند تا بر من در حوض کوثر وارد گردند، پس شما ملاحظه کنید که چگونه مرا در آن دو جانشین نگهداری می‌نمائید؟!»

۱- «کنز العمال» حدیث ۹۴۴، ج ۱، ص ۱۶۵ از طبع حیدرآباد.

۲- «مسند» احمد حنبل، ج ۳، ص ۱۷ و ص ۲۶، و «کنز العمال» حدیث ۹۴۵، ج ۱، ص ۴۷، و از طبع حیدرآباد، ج ۱، ص ۱۶۵ و ص ۱۶۶.

حاکم در «مستدرک» با دو طریق صحیح از زیدبن ارقم تخریح کرده است که گفت: رسول خدا ﷺ چون از حَجَّةُ الْوَدَاعِ بازگشتند و در غدیر خم فرود آمدند، امر کردند تا در زیر درختی که در آنجا بود جارو کردند و سپس فرمود: كَأَنِّي قَدْ دُعِيتُ فَأَجَبْتُ، إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخَرِ: كِتَابَ اللَّهِ تَعَالَى وَ عِترَتِي، فَأَنْظُرُوا كَيْفَ تَخْلُقُونِي فِيهِمَا، فَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.

ثُمَّ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ مَوْلَايَ وَ أَنَا مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ. ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ فَقَالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا وَ لِيئِهِ. اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ تَأْخِرَ حَدِيثِ كِطَابِ طَوْلَانِي است.^۱

«گویا مرا به عالم بقاء خوانده‌اند و من اجابت نموده‌ام. من در میان شما دو چیز گرانبیست از خود به یادگار باقی می‌گذارم که یکی از دیگری بزرگتر است، کتاب الله تعالی و عترت من. پس شما بنگرید تا مرا در این دو یادگار چگونه حفظ می‌کنید؟! زیرا آن دو از همدیگر افتراق ندارند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند.

و پس از آن فرمود: خداوند عزوجل مولای من است و من مولای هر مؤمن هستم. سپس دست علی را گرفت و گفت: هر کس که من مولای او هستم پس این ولی اوست. بارپروردگارا، تو ولایت آن را داشته باش که او ولایت علی را دارد و دشمن بدار آن را که او را دشمن دارد.»

ذَهَبِي در «تلخیص المستدرک» این حدیث را تخریح و اعتراف به صحیح سندش نموده است.

طَبْرَانِي و سَيُوطِي و نَبْهَانِي از عبدالله بن حنطب روایت کرده‌اند که گفت: خَطْبَانَا رَسُولُ اللَّهِ بِالْجُحْفَةِ فَقَالَ: أَلَسْتُ أَوْلَى بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؟! قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ! قَالَ:

۱- «المستدرک علی الصحیحین» ج ۳، ص ۱۰۹ و ص ۵۳۳. و در حدیث اول مرفوعاً آن را تخریح کرده است و گفته است: این حدیث صحیح است بر شرط شیخین و آنها این را - با وجود طولانی بودنش - تخریح نکرده‌اند. و در حدیث دوم نیز گفته است: این حدیث صحیح الاسناد است و آن دو نفر این را تخریح نکرده‌اند.

فَإِنِّي سَأَلْتُكُمْ عَنِ اثْمَنِ: الْقُرْآنِ وَ عِثْرَتِي.^۱ «رسول خدا در جُحُفَه برای ما خطبه خواند و گفت: آیا ولایت من بر شما از ولایت خودتان بر خودتان قوی تر نیست؟! گفتند: آری ای رسول خدا! فرمود: بنابر این، من از دو چیز از شما مؤاخذه و سؤال می‌کنم: قرآن و عترتم!»

آیه‌الله سید شرف‌الدین عاملی پس از ذکر بسیاری از این اخبار گوید: و صحاح اهل سنت که حاکم است بر وجوب تمسک به ثقلین متواتر می‌باشد، و طرق این حدیث از بیست و اندی نفر صحابی رسول الله متصافر است. رسول خدا ﷺ در مواقع گوناگونی بدین سخن با صدای بلند اعلام نموده است، بعضی را در روز غدیر خم، و بعضی را در روز عرفه در حجة الوداع، و بعضی را در حین مراجعت از طائف، و بعضی را بر فراز منبر در مدینه، و بعضی را در حجره مبارک خود در مرض موت در وقتی که حجره مملو از صحابیان بود.

و بدین حقیقت جمعی از اعلام جمهور اهل تسنن اعتراف نموده‌اند. حتی ابن حجر در جائی که حدیث ثقلین را آورده است گفته است:

ثُمَّ أَعْلَمَ: حدیث تمسک به ثقلین دارای طرق کثیری است که از بیست و اندی صحابی روایت شده است، و طرق مبسوطی از آن را در ضمن یازدهمین شبهه شیعیان و رافضیان ذکر کردیم.^۲ و در بعضی از این طرق است که این حدیث را رسول خدا در حجة الوداع در عرفه فرموده است و در بعضی دیگر در مدینه در مرض رحلت در حالی که حجره‌اش از اصحاب پر بود، و در بعضی دیگر در غدیر خم، و در بعضی دیگر در

۱- «المراجعات» طبع اول ص ۱۵ از «معجم» طبرانی و «احیاء المیت» سیوطی و «اربعین الأربعین» نَبْهَانِي؛ و پس از آن فرموده است: تو می‌دانی که خطبه آن حضرت در آن روز منحصر در این چند جمله نبوده است، زیرا به کسی که این چند جمله را بگوید، نمی‌گویند: حَطَبْنَا (برای ما خطبه خواند) اما سیاست چه بسیار از زبان‌ها را بست و قلم‌های کاتبان را نگه داشت و با وجود این وصف، این قطره از آن دریا، و این دانه از آن خرمن کافی و وافی است و الحمد لله.

۲- ابن حجر در «الصواعق» در فصل پنجم از باب اول، شبهات شیعیان را که مجموعاً پانزده شبهه است ذکر میکند و به نظر خود پاسخ می‌دهد.

حال خطبه بعد از رجوع از طائف - همچنانکه گذشت - و تنافی بین این روایات نیست، زیرا مانعی ندارد که رسول‌الله در این موطن و غیرها به جهت اهتمام به شأن کتاب عزیز و عترت طاهره این توصیه را مکرراً فرموده باشد.^۱ - تا آخر کلامش.

و کافی است برای ائمهٔ عترت طاهره که عندالله و عندالرسول به منزلهٔ کتاب خدا باشند که لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ.^۲ «باطل به سراغ کتاب خدا نمی‌آید، نه از برابرش و نه از پشت سرش.»

و این حجّتی است کافی و متقن که گردنهارا بگیرد و بر باید و خاضع برای تسلیم در برابر مذهب اهل بیت بنماید. زیرا هیچ مسلمانی راضی نمی‌شود کتاب خدا را با چیز دیگری عوض کند، پس چگونه می‌تواند عوضی برای عدل و هم‌لنگه کتاب خدا بجوید؟

و علاوه بر این، مفهوم از سخن رسول‌الله: إِنْ تَارَكَ فَيْكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ وَعِزَّتِي أَنْ أَسْتَكْتَمُ بِهَا هَلْ تَمَسُّكُ نجوید گمراه می‌شود و این واضح است.

مؤید این مطلب آن است که در حدیث طبرانی در ذکر ثقلین آمده است: فَلَا تَقْدَمُوهُمَا فَتَهْلِكُوا، وَلَا تُقْصِرُوا^۳ عَنْهُمَا فَتَهْلِكُوا، وَلَا تَعْلَمُوهُمَ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ. «شما از آن دو تا پیش نیفتید که هلاک می‌شوید، و کوتاه‌تر نیائید که هلاک می‌شوید! و به آنها چیزی را نیاموزید چرا که آنها از شما داناترند.»

ابن حجر می‌گوید: این گفتار رسول خدا ﷺ که می‌گوید: فَلَا تَقْدَمُوهُمَا فَتَهْلِكُوا، وَلَا تُقْصِرُوا عَنْهُمَا فَتَهْلِكُوا، وَلَا تَعْلَمُوهُمَ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ، دلیل است بر آنکه هر کدام از اهل بیت که اهل بیت برای مراتب عالی و وظائف دینی را داشته باشد

۱- «الصواعق المحرقة» ص ۸۹ آخر صفحه در تفسیر آیه چهارم: وَقَفُوهُمْ أَنَّهُمْ مَسْئُولُونَ از آیاتی که در فصل اول از باب یازدهم در شأن و فضائل اهل بیت آورده است.

۲- آیه ۴۲ از سوره ۴۱: فَصَلَتْ.

۳- أَقْصَرَ از باب إفعال اگر با عَنْ متعدی شود به معنی امساک و کوتاه آمدن است با فرض قدرت بر آن چیز. أَقْصَرَ عَنْ الْأَمْرِ: أَمْسَكَ عَنْهُ مِنَ الْقُدْرَةِ عَلَيْهِ.

مقدم است بر غیر خودش.^{۱، ۲}

باری حدیث ثقلین چنانکه اشاره شد، از محکمترین اسناد شیعه بر امامت و خلافت بلافصل حضرت مولی الموحّدين أمير المؤمنين علی بن ابی طالب علیه السلام است. علمای شیعه - رضوان الله علیهم - از صدر اسلام تا به حال در کتب کلامیه خود این حدیث صحیح السند و متواتر و مقطوع الصدور را آورده‌اند، و بر مفاد و محتوای آن استدلال نموده‌اند؛ تا این زمان ما که حضرت آیه الله العظمی بروجردی - رضوان الله علیه - کتاب نفیس و ممتّع «جامع احادیث الشیعة» را تدوین فرمودند و بخش اعظم از مقدمه آن را بحث کافی و شافی در سند و دلالت این حدیث استیعاب نموده است.^۳

و این قسمت از مقدمه گرچه به تتبع و به قلم حضرت آیه الله حاج شیخ اسمعیل

۱- «الصّواعق المحرقة» ص ۱۳۵ در باب وصیة النبی بهم.

۲- «المراجعات»، طبع اول، ص ۱۵ تا ص ۱۷. و آنگاه در تعلیقه در ردّ ابن حجر گوید: «شما که به این مطالب اعتراف دارید چگونه اشعری را در اصول دین و فقهی اربعه را در فروع، بر ائمه مقدم میدارید؟! و چگونه عمران بن حطان و امثال او از خوارج را در حدیث، و مقاتل بن سلیمان مرجی مجسم را در تفسیر، و معروف و نظائر او را در علم اخلاق و سلوک و بیماریهای نفسانی و علاج آنها، بر ایشان مقدم میدارید؟! و چگونه در خلافت عامه و نیابت از پیغمبر، برادر او و ولی او را که کسی جز او نمی‌تواند تأدیة حقوق رسول خدا را بنماید مؤخر میدارید؟ آنگاه ابناء وزغ را بر ابناء رسول خدا مقدم میدارید؟ و کسی که در تمام این مراتب علیه و وظائف دینیّه از عترت طاهره إعراض کند و در این امور از مخالفین آنها پیروی کند، با صحاح ثقلین و امثالها چکار خواهد کرد؟ و چگونه این گفتار از وی مقبول است که او متمسک به عترت، و راکب سفینه آنها، و داخل در باب حطه آنهاست؟»

این ایراد را به ابن حجر مرحوم آیه الله علامه کبیر مجاهد: شیخ محمد مرعی امین انطاکی قدس الله نفسه نیز در کتاب نفیس و ارزشمند خود به نام «لماذا اخترت مذهب الشیعة مذهب أهل البيت علیهم السلام» - پس از آنکه در حلب سوریا قاضی القضاة بر مذهب اهل تسنن بوده است و سپس به مذهب شیعه اهل بیت علیهم السلام عدول نموده و راه حق را برگزیده است - در تعلیقه ص ۱۵۵ و ۱۵۶ (از طبع سوم) از آیه الله عاملی: سید عبدالحسین شرف الدین از کتاب «المراجعات» ایشان نقل کرده است.

۳- «جامع احادیث الشیعة» طبع رحلی، جلد اول، مقدمه، ص ۲۹ تا ص ۵۲.

ملایری دامت برکاته میباید و ایشان از اعزّ اصدقاء و رفقای سابق مادر دوران تحصیل علوم دینیّه در حوزه مقدّسه علمیّه قم هستند، امّا تماماً محصول افادات خود استاد آیه الله بروجردی است. (همچنانکه تألیف اصل کتاب نیز با دستور و طرح اولیّه و با ارشادات خصوصی و تنبیهات خود ایشان صورت گرفته و از نظرشان گذشته است.) در این مقدمه این حدیث را به سی و چهار نفر صحابی و صحابیّه نسبت میدهد. امّا برای حقیر تاکنون در اثر تتبع بیش از سی و چهار نفر شناخته شده‌اند؛ با وجود آنکه در «الصّواعق المّحرّقة» بیست و اندی را ذکر میکند، و علامّه خبیر متضلع و متبّع و تحریر بحث و نقاد حضرت آیه الله میرحامد حسین لکهنوئی هندی نیشابوری نیز در کتاب نفیس و ارزشمند خود «عبقات الأنوار» از بیست و پنج نفر تجاوز نمی‌کنند. میرحامد حسین - رضوان الله علیه - جزء اوّل از مجلّد دوازدهم «عبقات» را منحصراً در بحث از سند این حدیث قرار داده‌اند و از یکصد و هشتاد و هفت نفر از مشاهیر علمای اهل سنّت که این حدیث را روایت کرده و یا اثبات نموده و یا تصحیح کرده‌اند، بحث کافی و تمامی به عمل آورده‌اند که مجموع آن قریب یکهزار صفحه است. میرحامد حسین شرح حال و ترجمه این ۱۸۷ نفر را بطور تفصیل ذکر فرموده و متن روایت را با عبارات مختلفه و تعابیر متفاوتّه آن، با ذکر کتبی که در آنجا درج شده است، با نام راوی روایت، بطوری جالب و جاذب و دلنشین آورده‌اند، و با اشارات و تبّعات زیبا و لطیف و متقن و مستحکم حدیث را اثبات می‌کنند، که صرف نظر از بقیه مجلّدات این مجموعه مبارکه، میتوان همین مجلّد ثقلین را گنجینه‌ای از علم و بصیرت و خبرویّت دانست^۱. این کتاب نام علمای اهل سنّت را که این حدیث را آورده‌اند، به ترتیب قرون از قرن دوّم تا سیزدهم هجری آورده است. گرچه بعد از این آیت بزرگ، بسیاری از علماء اعلام درباره این حدیث کتابهای

۱- طبع اوّل این کتاب در دو مجلّد در سنه ۱۳۱۴ هجری قمری در هند و طبع دوّم آن در اصفهان توسط مؤسسه نشر نفائس مخطوطات اصفهان در سنه ۱۳۷۹ و ۱۳۸۰ هجری قمری صورت گرفته است.

مستقل نوشتند، اما همه مقتبس از مشکوة أنوار این مجاهد عظیم و آیت کبرای علمی الهی است و باید گفت: **كُلُّ الصَّيْدِ فِي جَوْفِ الْفَرَا**. زیرا بسیاری از مصادر تحقیق و تألیف او نسخه‌های خطی منحصر به فرد بوده است.

مرحوم دائی زاده حقیر آیه الله حاج میرزا نجم‌الدین شریف عسکری - قدس الله نفسه - کتاب زیبا و لطیفی به نام «**مُحَمَّدٌ وَعَلِيٌّ وَ حَدِيثُ الثَّقَلَيْنِ وَ حَدِيثُ السَّفِينَةِ**» نوشته‌اند که الحقیق نیز جالب است ولی همان طور که خود اشاره بلکه تصریح دارند، در اکثر از موارد از «عبارات» استفاده نموده‌اند.

این مجلد از کتاب «عبارات»، از گفتگوی مؤلف آن با صاحب «**تُحْفَةُ اثْنَا عَشْرِيَّة**» در خصوص حدیث ثقلین بحث می‌نماید و مغالطات و تخدیعات^۱ و تحریفات دهگانه او را در هنگام نقل حدیث واضح و آشکارا می‌سازد.

سخن ما در این حدیث شریف که بدین جا کشید، سزاوار است برای مزید اطلاع مؤمنین و استبصار مستبصرین قدری از جهت قوت سند و عظمت و إتقان مفاد و معنی روایت، گفتار را در این مقام توسعه دهیم.

از جمله مشاهیر علماء و رواتی که این حدیث را روایت و یا اثبات و یا تصحیح کرده‌اند عبارتند از:

- ۱- ابن راهویه اسحق بن ابراهیم حَنْظَلِي استاد بخاری، که از أمير المؤمنين عَلِيِّ بْنِ ابِي تَالِبٍ روایت کرده است، و عامه او را در فن حدیث، امیر المؤمنین گویند.
- ۲- مُسْلِمُ بْنُ حَبَّاجٍ قَشِيرِي در «صحیح» که از زیدبن ارقم روایت نموده است.
- ۳- أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ مَاجَةَ قَزْوِينِي صاحب «سنن»، از زیدبن ارقم.

۱- حَدَّعَهُ بِالسَّيْفِ: ضربه ضرباً لاینفد و لایحیک، یعنی حملات صاحب کتاب «اثنا عشریه» غیر از حمله‌های بیفائده چیزی نیست، همچون کسی که با شمشیر کسی را بزند ولی در آن کس نفوذ نکند و اثری بجای نگذارد. باری استعمال لفظ تخدیعات در لسان میرحامد حسین بسیار است. از جمله در ص ۷ از ج ۱ حدیث ثقلین گوید: اول تخدیعی که از مخاطب در اینجا سرزده است - إلخ.

- ۴- ابوداود سجستانی صاحب «سُنن» از زیدبن ارقم.
- ۵- تِرْمَذِی ابو عیسی محمد بن عیسی صاحب «صحیح»، از جابر بن عبدالله انصاری و ابو ذرّ، و ابوسعید خُدْری، و زیدبن ارقم، و حُدَیْفَةُ بن اُسَید.
- ۶- عبدالله بن احمد بن حَنْبَلِ صاحب «زیاداتِ مُسَنَد» از زیدبن ارقم.
- ۷- نَسَائِی ابو عبدالرَّحْمَن صاحب «سُنن» از زیدبن ارقم.
- ۸- طَبْرِی ابو جعفر صاحب تاریخ، از امیرالمؤمنین علیه السلام و ابوسعید و زیدبن ارقم.
- ۹- ابن عَبْدِ رَبِّهِ قُرْطُبِی اَنْدَلُسِی صاحب «العَقْدُ الْفَرِید» و بیان مأخذ روایت او.
- ۱۰- ابن عَقْدَةَ حافظ احمد بن محمد بن سعید کوفی از امیرالمؤمنین علیه السلام، و جابر، و ابو ذرّ، و اُمّ سَلِمة، و ابورافع، و اُمّ هانی، و خُزَیْمَةُ بن ثابت، و ضَمِیرَةُ اسْلَمِی.
- ۱۱- طَبْرَانِی صاحب «معجم کبیر و اوسط و صغیر»، از ابوسعید، و زیدبن ارقم، و زیدبن ثابت، و عبدالله بن حَنْطَب.
- ۱۲- دَارْقُطْنِی حافظ ابوالحسن علی بن عمر، از اُمّ سلمة.
- ۱۳- ذَهَبِی ابوطاهر محمد بن عبدالرَّحْمَن، از ابوسعید.
- ۱۴- حَاکِم نیشابوری ابو عبدالله، صاحب «مُسْتَدْرَک» از زیدبن ارقم.
- ۱۵- ثَعْلَبِی ابواسْحَق احمد، صاحب تفسیر «الکَشْفُ و البیان» از ابوسعید.
- ۱۶- ابُو نَعِیْم اصفهانی صاحب «حِلِیَةُ الْأَوْلِیَاء» در «مَنْقَبَةُ الْمُطَهَّرِین» از جُبَیْر بن مُطْعِم، و ابوسعید، و زیدبن ارقم، و انس بن مالک، و براء بن عَازِب، و در «حِلِیَةُ الْأَوْلِیَاء» به طور تفصیل از حُدَیْفَةُ بن اُسَید.
- ۱۷- بَیْهَقِی حافظ ابوبکر صاحب «سُنن» از زیدبن ارقم.
- ۱۸- قُرْطُبِی اَنْدَلُسِی ابو عبدالله ابن عبدالبرّ صاحب «استیعاب» و «تمهید» و «جامع بیان العلم» از زیدبن ارقم.
- ۱۹- خَطِیْب بغدادی صاحب «تاریخ بغداد» از جابر.
- ۲۰- ابن مَغَازِلِی صاحب «مناقب» با اسناد عدیده‌ای از زیدبن ارقم، و ابوسعید.

- ۲۱- سَمْعَانِي ابوالْمُظَفَّر صاحب «فضائل الصَّحَابَةِ» از ابوسعید.
- ۲۲- رَزِين بن معاوية عَبْدَرِي صاحب «الْجَمْع بَيْن الصَّحَابِ السُّنَّةِ» از زیدبن ارقم.
- ۲۳- قَاضِي عِيَاض يَحْضَبِي صاحب «الشَّفا بتعريف حقوق المصطفى» بدون سند.
- ۲۴- خوارزمي: اخطب خوارزم صاحب «مناقب» از زیدبن ارقم.
- ۲۵- ابن عَسَاكِر حَافِظ ابوالقاسم صاحب «تاريخ دمشق» از حُدَيْفَةَ بن أُسَيْد غِفَارِي، و زیدبن ارقم.
- ۲۶- ابوالفتوح عَجَلِي اصفهانی صاحب «فضائل الخلفاء» از عامر بن لیلی بن ضمرة.
- ۲۷- ابن أَثِير جَزَرِي مجدالدین صاحب «جامع الأصول» و «نهایه» از جابر و زید ابن ارقم.
- ۲۸- ابن أَثِير جَزَرِي عَزَّالِدِين صاحب «أَسْدُالْغَابَةِ» که برادر مجدالدین است، از زید بن ارقم و عبدالله بن حَنْطَب.
- ۲۹- مُحَمَّدِبن طَلْحَةَ شَافِعِي، صاحب «مطالب السُّؤْلِ» از زیدبن ارقم.
- ۳۰- سَبِطُ ابنِ جَوْزِي، صاحب «تذكرة خواص الأمة»، از زیدبن ارقم.
- ۳۱- مُحَمَّدِبن يوسُفِ كُنْجِي، صاحب «كفاية الطالب»، از زیدبن ارقم.
- ۳۲- محبِّ الدِّينِ طَبْرِي، صاحب «ذخائر العقبى» از ابوسعید، و زیدبن ارقم.
- ۳۳- حَمَوِي صدرالدین ابراهیم بن مؤید، صاحب «فرائد السَّمْطَيْنِ» از ابوسعید خُدْرِي و حُدَيْفَةَ بن أُسَيْدِ غِفَارِي، و زیدبن ارقم.
- ۳۴- خَازِنِ بَغْدَادِي علاءالدین علی صاحب «تفسیر» از زیدبن ارقم.
- ۳۵- ذَهَبِي شمس الدِّين محمد صاحب «میزان الاعتدال»، تصحیح روایت زیدبن ارقم.
- ۳۶- زَرْنَدِي مَدَنِي جمال الدِّين محمد صاحب «نظم دُرِّ السَّمْطَيْنِ» از جابر، و زیدبن ارقم.

۳۷- ابن کثیر دمشقی اسمعیل بن عمّر صاحب «تفسیر» با اسناد کثیری در آیه تطهیر، و در آیه مؤدّت، از زیدبن ارقم، و جابر، و ابوسعید، و ابوذر، و حذیفه بن اُسَید.

۳۸- سیّد علی همدانی بن شهاب‌الدین صاحب «مَوَدَّة الْقُرْبَى» از ابوسعید، و جُبیر بن مُطْعَم.

۳۹- تفتازانی سعدالدین صاحب «شرح مقاصد» اثبات حدیث را نموده است.

۴۰- هِیْتَمِی نورالدین علی صاحب «مجمع الزوائد» بدون سند.

۴۱- فیروز آبادی مجدالدین، صاحب «قاموس» در ماده ثقل در قاموس.

۴۲- خواجه محمد پارسا صاحب «فصل الخطاب» از جابر و حذیفه بن اُسَید و

زیدبن ارقم.

۴۳- سَخَاوی شمس الدین صاحب «الصَّوَاءُ اللَّامِع» در «استجلاب ارتقاء العُرف»

از جمع کثیری از صحابه.

۴۴- مَلاَحِین واعظ کاشفی صاحب «تفسیر» بدون سند.

۴۵- سُبُوطِی حافظ جلال‌الدین عبدالرحمن در کتب عدیده: «إحیاء المِیْتِ

بِفَضَائِلِ أَهْلِ الْبِیْتِ»، و «نِهَايَةُ الْإِفْضَالِ فِي شَرَفِ الْآلِ»، و «الْأَسَاسُ فِي مَنَاقِبِ بَنِي

الْعَبَّاسِ»، و «الْإِنَافَةُ فِي رُتْبَةِ الْخِلَافَةِ»، و «الْبُدُورُ السَّافِرَةُ فِي أُمُورِ الْآخِرَةِ»، و «الْجَامِعُ

الصَّغِيرُ» و «الدُّرُّ الْمَنْتُورُ»، و «الدُّرُّ النَّثِيرُ»، از زیدبن ارقم، و ابوهریره، و ابوسعید، و

ابوذر، و عبدالله بن حنطب و حنطب پدر عبدالله، و زیدبن ثابت، و جابر بن عبدالله

انصاری.

۴۶- ابن حجر هِیْتَمِی شهاب‌الدین صاحب «الصَّوَاعِقُ الْمُحْرِقَةُ» به سند صحیح

چند روایت از زیدبن ارقم.

۴۷- سَمُودِی نورالدین علی شریف صاحب «جواهرُ العقیدین» از

أمیر المؤمنین (عَلِيٍّ) و أمّ هانی و أمّ سلمه و ابوذر و حذیفه بن اُسَید و ابوطُفَیْل و زیدبن

ارقم و زیدبن ثابت.

۴۸- روزبَهان فضل الله خَمَجی شیرازی، در شرح رساله اعتقادیّه.

۴۹- قَسْطَلانی مَدَنی شهاب الدّین احمد صاحب «مَوَاهِب لَدُنِّيهِ»، از زیدبن ارقم.

۵۰- شاه وَلِيّ الله دَهْلَوِي، صاحب «ازالة الخفاء» از زیدبن ارقم.

۵۱- زیددی سیّد محمّد مرتضی، صاحب «تاج العروس»، شارح قاموس، بدون

سند.

۵۲- عَجَبِيّی احمد بن عبدالقادر، صاحب «ذخيرة المال» در مواضع متعددی از

زیدبن ارقم.

اینک ما بحول الله و قوته جميع رواياتی را که با طرق و اسانید مختلفه عامه از این بیست و پنج صحابی رسول الله ﷺ رسیده است، بدون تکرار متن، و با اکتفا از متن بر مقدار لازم از حدیث ثقلین را در اینجا ذکر می‌کنیم، و آن مقداری که حقیر به شمارش آورده‌ام قریب به یکصد متن مختلف العبارة می‌باشد و نیز به جهت عدم تکرار. از ترجمه که غالباً قریب المضمون هستند خودداری می‌نمائیم، مگر در بعضی از عبارات تازه وارد.

أول: حدیث ثقلین به روایت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب عليه السلام:

۱- قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنِّي مَقْبُوضٌ، وَإِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَ أَهْلَ بَيْتِي، وَ إِنَّكُمْ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُمَا. ۱

۲- قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: إِنِّي مُخَلَّفٌ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ طَرْفُهُ بِيَدِ اللَّهِ وَ طَرْفُهُ بِأَيْدِيكُمْ، وَ عِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي، وَ لَنْ يَنْفَرَقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ. ۲

۱- به روایت سیوطی در کتاب «احیاء المیت بفضایل اهل البیت» که در حاشیه «الاتحاف بحب الاشراف» شبروی طبع شده است، ص ۲۴۷ حدیث شماره ۲۳، و به تخریح هیتمی در «مجمع الزوائد»، ج ۹، ص ۱۶۳ و فقط بعد از لفظ ثقلین، کلمه یعنی آمده است.

۲- شیخ عبیدالله حنفی در کتاب «أرجح المطالب» ص ۳۳۷ با تخریح بزّاز و دولابی و در «عقبات» ج ۲، ص ۵۸۱ با روایت جعابی نیز آورده است؛ و «ینابیع المودّة» ص ۳۹ از جعابی.

۳- إِنِّي مَقْبُوضٌ، وَإِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي. وَ
إِنَّكُمْ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُمَا، وَإِنَّهُ لَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ حَتَّى يُبْتَغَى أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ كَمَا
يُبْتَغَى الضَّالَّةَ فَلَا تَوَجُّدٌ.^۱

۴- تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ سَبَبُهُ بِيَدِهِ وَ سَبَبُهُ بِأَيْدِيكُمْ، وَ
أَهْلَ بَيْتِي.^۲

۵- قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ سَبَبٌ طَرَفُهُ بِيَدِ اللَّهِ وَ طَرَفُهُ
بِأَيْدِيكُمْ.^۳

۶- قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ سَبَبٌ بِيَدِهِ وَ سَبَبٌ بِأَيْدِيكُمْ،
وَ أَهْلَ بَيْتِي.^۴

۷- إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترَتِي، وَ لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ
الْحَوْضَ.^۵

۸- أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي تَرَكْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ، لَنْ تَضِلُّوا مَا تَمَسَّكْتُم بِهِمَا، الْأَكْبَرُ مِنْهُمَا
كِتَابُ اللَّهِ، وَ الْأَصْغَرُ عِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي، وَ إِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ عَهْدَ إِلَيَّ أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى

۱- «عبقات» مجلد ثقلین طبع اصفهان، ج ۲، ص ۵۸۱ به تخریج بزّاز.

۲- «عبقات» ج ۲، ص ۵۸۱ از شمس الدین محمد بن عبدالرحمن سخاوی قاهری شافعی
در کتاب «استجلاب ارتقاء الغرف بحبّ أقرباء الرسول ذوی الشرف» به تخریج اسحق بن راهویه
استاد بخاری در «مسند» خود و به روایت دولابی در کتاب «الذُّریَّة الطَّاهرة».

۳- «ینابیع المودة» شیخ سلیمان قندوزی حنفی، طبع اول اسلامبول سنه ۱۳۰۱، ص ۳۹
از «مسند» اسحق بن راهویه. و گفته است: این سند جید است. و نیز دولابی در «الذُّریَّة الطَّاهرة»
آورده است.

۴- «أرجح المطالب» ص ۳۳۷ از «مسند» اسحق بن راهویه و «کنز العمال» ج ۱، ص ۹۶ و
گفته است ابن جریر در «تهذیب الآثار» آورده و صحیح دانسته است.

۵- «فرائد السمطین» حموی ج ۲، باب ۳۳ از سمط دوم ص ۱۴۷ با تخریج شیخ صدوق
ابن بابویه، و این حدیث را صدوق در کتاب «اکمال الدین» ج ۱، ص ۱۳۸ از طبع اول در اواسط
باب ۲۲ آورده است و سید هاشم بحرانی در «غایة المرام» ص ۲۱۵ حدیث ۲۹ از طریق عامه از
«فرائد السمطین» حموی با عین این عبارت و سند آورده است.

يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ كَهَاتَيْنِ - وَ أَشَارَ بِالسَّبَابَتَيْنِ - وَ لَا أَنَّ أَحَدَهُمَا أَقْدَمَ مِنَ الْآخَرِ .
فَتَمَسَّكُوا بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا، وَ لَا تَقْدَمُوا مِنْهُمْ، وَ لَا تَخْلَفُوا عَنْهُمْ، وَ لَا تَعْلَمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ
مِنْكُمْ^۱.

۹- اِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي، وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى
يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ، وَ إِنَّكُمْ لَنْ تَضِلُّوا إِنْ اتَّبَعْتُمْ وَ اسْتَمَسَكْتُمْ بِهِمَا.^۲
۱۰- اِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: يَعْنِي كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي، وَ إِنَّكُمْ
لَنْ تَضِلُّوا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا.^۳

۱۱- أَيُّهَا النَّاسُ، اِنِّي تَرَكْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: الثَّقَلَ الْأَكْبَرَ وَ الثَّقَلَ الْأَصْغَرَ، فَأَمَّا الْأَكْبَرُ
هُوَ حَبْلُ فَيْبِدِ اللَّهِ طَرَفُهُ، وَ الطَّرْفُ الْآخِرُ بِأَيْدِيكُمْ وَ هُوَ كِتَابُ اللَّهِ، إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ
لَنْ تَضِلُّوا، وَ لَنْ تَذِلُّوا أَبَدًا، وَ أَمَّا الْأَصْغَرُ فَعِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي.

إِنَّ اللَّهَ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ أَخْبَرَنِي أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ، وَ سَأَلْتُ
ذَلِكَ لَهُمَا فَأَعْطَانِي. وَ اللَّهُ سَائِلُكُمْ كَيْفَ خَلَقْتُمُونِي فِي كِتَابِ اللَّهِ وَ أَهْلِ بَيْتِي؟!^۴

«ای مردم! من در میان شما به یادگار گذاشتم دو چیز نفیس و پر بهارا: چیز نفیس
بزرگتر، و چیز نفیس کوچکتر را. اما بزرگتر، ریسمانی است که یک طرف آن به دست
خداست و طرف دیگر آن به دست شما، و آن کتاب الله است، اگر بدان تمسک
نمائید ابداً گمراه نمی شوید و ابداً پست و ذلیل نمی گردید. و اما چیز نفیس

۱- «ینابیع المودة» ص ۳۴ از «مناقب» ابن شهر آشوب از کتاب سلیم بن قیس در روز عرفه
بر ناقة قصوی و در مسجد خیف، و روز غدیر و در روز رحلت از امیرالمؤمنین از پیغمبر روایت
است.

۲- «ینابیع المودة» ص ۳۵ از «مناقب» ابن شهر آشوب از ابودر که گفت: امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ به
طلحة و عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص فرمود: آیا می دانید که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ چنان
فرمود؟! قالوا: نَعَمْ.

۳- «ینابیع المودة» ص ۳۹ به روایت بزّاز.

۴- «ینابیع المودة» ص ۳۹ از ابن عقده از طریق سعد بن طریف از اصبع بن نباته از
امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ و از ابورافع غلام رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ.

کوچکتر، عترت من است که اهل بیت من است.

خداوند لطیف و خبیر تحقیقاً به من خبر داده است که آن دوازدهم جدا نمی‌شوند تا در حوض بر من وارد شوند و من این عدم جدائی را برای آنها از خدا خواستم و او به من مرحمت فرمود. و خداوند باز پرس و مؤاخذ شما خواهد بود که چطور مرا در کتاب خدا و اهل بیتم نگهداری نمودید؟!»

۱۲- ثُمَّ قَامَ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ مَا أَنْتُمْ قَائِلُونَ؟! قَالُوا: قَدْ بَلَغْتَ! قَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ -ثَلَاثَ مَرَّاتٍ - ثُمَّ قَالَ: إِنِّي أَوْشِكُ أَنْ أَدْعِيَ فَأُجِيبَ، وَ إِنِّي مَسْئُولٌ وَ أَنْتُمْ مَسْئُولُونَ!

ثُمَّ قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا، فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلُقُونِي فِيهِمَا؟! وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ. نَبَأَنِي بِذَلِكَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ.

ثُمَّ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ مَوْلَايَ وَ أَنَا مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ. أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنِّي أَوْلَى بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؟! قَالُوا: بَلَى ذَلِكَ ثَلَاثًا.

ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! فَرَفَعَهَا وَ قَالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلَيٌّ مَوْلَاهُ. اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ!

فَقَالَ عَلِيُّ: صَدَقْتُمْ وَ أَنَا عَلَيٌّ ذَلِكَ مِنَ الشَّاهِدِينَ!

ابونعیم در «حلیة الأولیاء» و غیره، از ابوطقیل روایت کرده است که علی بن ابیطالبؑ ایستاد و حمد و ثنای خدای را بجای آورده و سپس گفت: من با سوگند اکید بر شما خدا را گواه و شاهد می‌گیریم که هر کس در روز غدیر خم شاهد جریان بوده است بر خیزد! و نباید کسی بر خیزد و بگوید به من چنین رسیده و یا چنین به من خبر داده‌اند! باید آن کس بر خیزد که دو گوش او شنیده باشد، و دلش آن را در حفظ نگه داشته باشد.

۱- «ینابیع المودة» ص ۳۸ از ابونعیم در «حلیة الأولیاء».

هفده نفر برخاستند که از جمله ایشان بود خُزَیْمَةُ بْنُ ثَابِتٍ، وَ سَهْلُ بْنُ سَعْدٍ، وَ عَدِيُّ بْنُ حَاتَمٍ، وَ عَقْبَةُ بْنُ عَامِرٍ، وَ ابُوایُوبُ انصاری، و ابوسعید خُدَری، و ابوشَرِیحُ خُزَاعی، و ابوقُدَامَةُ انصاری، و أَبُو عَلَی انصاری، و ابوالهَیْثَمُ بْنُ التَّیْهَانِ و مردانی از قریش. در این حال علی عَلِیُّ بْنُ عَلِیٍّ به آنان گفت: بیاورید آنچه را شنیده‌اید!

گفتند: ما شهادت می‌دهیم که با رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از حَجَّة الوداع باز می‌گشتیم که در غدیر خم پیاده شدیم، در اینجا ندا برای نماز بلند شد، ما با رسول الله نماز گزاردیم.^۱

«سپس ایستاد و حمد و ثنای خداوند را بجای آورد و گفت: ای مردم شما چه می‌گوئید؟! گفتند: تو تبلیغ رسالات خود را نمودی! سه بار رسول خدا گفت: خدایا شاهد باش! پس از آن گفت: نزدیک است که مرا بخوانند و من اجابت می‌کنم و من مسئول هستم، و شما هم مسئول می‌باشید!

پس گفت: ای مردم! من در میان شما دو شیء ارزشمند باقی می‌گذارم: کتاب خدا و عترتم را که اهل بیت من می‌باشند. اگر شما به آن دو متمسک گردید گمراه نمی‌شوید! پس ببینید چگونه حق مرا در آن دو خلیفه و جانشین حفظ می‌کنید؟! و آن دو از هم جدا نمی‌شوند تا بر من در حوض کوثر وارد آیند. خداوند لطیف و خبیر مرا به این اتصال آگاه کرده است.

پس از آن فرمود: خداوند صاحب اختیار من است و من صاحب اختیار مؤمنین. آیا شما نمی‌دانید که اولویت من به شما، از خود شما به خودتان شدیدتر و قوی‌تر است؟ سه بار گفتند: آری!

و سپس دست تو را ای امیرالمؤمنین گرفت و بلند کرد و گفت: هر کس که من مولا و صاحب اختیار او هستم، پس این علی مولا و صاحب اختیار اوست. بار پروردگارا! تو ولایت کسی را داشته باش که او ولایت علی را دارد و دشمن بدار

۱- «ینابیع المودة» ص ۳۸ از ابونعیم در «حلیة الأولیاء».

کسی را که علی را دشمن دارد!

علی علیه السلام گفت: راست گفتید، ومن هم بر این قضیه از گواهان می باشم!^۱

۱۳- إني تارك فيكم الثقلين: كتاب الله وعترتي أهل بيتي، لن تضلوا ما إن تمسكتم بهما، لن يفترقا حتى يردا علي الحوض؟ قالوا: اللهم نعم.^۲

۱۴- يا أيها الناس! إني تارك فيكم الثقلين: كتاب الله وعترتي أهل بيتي. فتمسكوا بهما لن تضلوا! فإن اللطيف الخبير أخبرني وعهد إلي أنهما لن يفترقا حتى يردا علي الحوض. در اینجا در روایت وارد است که: فقام عمر بن الخطاب شبهه المغضب فقال: يا رسول الله! أكل أهل بييتك؟! (پس عمر بن خطاب برخاست در صورت و چهره شبیه غضب کننده و گفت: ای رسول خدا آیا تمام اهل بیت تو هستند؟! فقال: لا، ولكن أوصيائي منهم، أولهم أخي ووزيري وخليفتي في أمتي وولي كل مؤمن بعدي، هو أولهم، ثم ابني الحسن (ثم ابني الحسين) ثم تسعة من ولد الحسين واحداً

۱- محمد بن یعقوب با سند متصل خود از سلیم از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت مفصلی را درباره ادنی ما یكون به العبد مؤمناً بیان می کند و در پایانش حضرت می فرماید: رسول خدا صلی الله علیه و آله در آخرین خطبه ای که ایراد کرد فرمود: إني قد تركت فيكم أمرين لن تضلوا بعدي إن تمسكتم بهما: كتاب الله عزوجل وعترتي أهل بيتي فإن اللطيف الخبير قد عهد إلي أنهما لن يفترقا حتى يردا علي الحوض- و جمع بين مسبحتيه - و لأقول: كهاتين - و جمع بين المسبحة و الوسطى - فتسبق إحديهما الاخرى، فتمسكوا بهما لاتزلوا و لا تضلوا، و لا تقدموهم ففضلوا. («غاية المرام» ص ۲۳۰ حدیث پنجاهم از خاصه) و در ص ۲۳۲ و ص ۲۳۳ از خاصه از صدوق با سند متصل خود از امیرالمؤمنین آورده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: إني مقبوض و أوشك أن أدعى فأجيب، و إني قد تركت فيكم الثقلين أحدهما أفضل من الآخر: كتاب الله و عترتي أهل بيتي، لن يفترقا حتى يردا علي الحوض. (حدیث شصت و چهارم).

۲- «مناقب» خوارزمی، طبع سنگی ص ۲۱۸ و ص ۲۱۹ در ضمن مناشده امیرالمؤمنین علیه السلام با اصحاب شوری بیان کرده اند که پس از اتمام مناشده همه آن جماعت گفتند: اللهم نعم! «بار پروردگارا تو شاهدی که این سخن، گفتار راست است.» این مناشده بسیار مهم است و شاهد و متضمن مقالات و درجات مولی الموحدین است و ما به جهت اکتفا به حدیث ثقلین، بر این مقدار از آن اقتصار نمودیم.

بَعْدَ وَاحِدٍ حَتَّى يَرِدُوا عَلَيَّ الْحَوْضِ، شُهِدَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ حُجَجُهُ عَلَى خَلْقِهِ وَ خُرَّانُ عِلْمِهِ وَ مَعَادِنُ حِكْمَتِهِ. مَنْ أَطَاعَهُمْ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ، وَ مَنْ عَصَاهُمْ فَقَدْ عَصَى اللَّهَ.^۱

«حضرت رسول الله ﷺ فرمودند: نه، ولیکن خصوص اوصیای من از اهل بیت من می باشند که اول آنان برادرم و وزیرم و خلیفهام در میان اُمَّتَم و ولی هر مؤمن پس از من است، اوست اول آنها، و پس از آن پسر حسن (و سپس پسرم حُسنین) و سپس نه نفر از اولاد حسین یکی پس از دیگری تا همگی بر من در حوض کوثر وارد گردند. اینها شهیدان و گواهان و حاضران و ناظران خدا هستند در زمین خدا، و حجت های او هستند برخلائق خدا و گنجینه داران علم او و معدنهای حکمت او می باشند. کسی که ایشان را اطاعت کند خدا را اطاعت کرده است و کسی که عصیان ایشان را کند خدا را عصیان کرده است.»

۱۵- أَيُّهَا النَّاسُ! أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؟! قَالُوا: بَلَىٰ! قَالَ: فَإِنِّي كَأَنَّ لَكُمْ

عَلَى الْحَوْضِ فَرَطًا وَ سَأَلْتُكُمْ عَنِ اثْنَيْنِ: عَنِ الْقُرْآنِ وَ عَنِ عِزَّتِي!^۲

۱۶- أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي، فَإِنَّهُمَا

لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ. نَبَأَنِي بِذَلِكَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ. ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْتُ مَوْلَاهُ.^{۳، ۴}

۱- «فرائد السمطين» حمّوئی، ج اول، باب ۵۸ ص ۳۱۷ و ص ۳۱۸ و این روایت مناشد و احتجاج قوی و مستدلّ امیرالمؤمنین عليه السلام در عهد عثمان در مسجد رسول خدا صلى الله عليه وآله و بسیار مفصل و حاوی مطالب عالیّه است و مجموع این روایت از ص ۳۱۲ تا ص ۳۱۸ می باشد، و در «غایة المرام» ص ۳۷ تا ص ۳۹ باب ۳۴ از طریق عامّه از «فرائد السمطين» از سلیم بن قیس هلالی روایت کرده است.

۲- «حلیة الأولیاء»، ج ۹، ص ۶۴ با سند خود از امیرالمؤمنین عليه السلام روایت کرده است که رسول خدا در جحفه خطبه خواندند و چنین فرمودند.

۳- «أرجح المطالب» ص ۳۳۹ از ابوظفیل آورده است که امیرالمؤمنین عليه السلام برخاست و خطبه خواند و فرمود: هر کس در روز غدیر شنیده است و حفظ کرده است برخیزد. هفده نفر برخاستند و چنین شهادت دادند و حضرت در پایان آن فرمود: صدقتم و أنا ذلک من الشاهدين.

۴- در «غایة المرام» ص ۲۲۲ حدیث یازدهم از خاصّه، از ابن بابویه با سند متصل خود از

دوم: حدیث ثقلین به روایت فاطمه زهرا علیها سلام الله:

۱۷- قَالَتْ سَمِعْتُ أَبِي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي مَرَضِهِ الَّذِي قُبِضَ فِيهِ يَقُولُ وَقَدْ امْتَلَأَتِ الْحَجْرَةُ مِنْ أَصْحَابِهِ: أَيُّهَا النَّاسُ! يُوشِكُ أَنْ أَقْبِضَ قَبْضًا سَرِيعًا وَقَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْكُمْ الْقَوْلَ مَعْدِرَةً إِلَيْكُمْ، أَلَا إِنِّي مُخَلَّفٌ فِيكُمْ كِتَابَ رَبِّي عَزَّوَجَلَّ وَعِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي!
ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ فَقَالَ: هَذَا عَلِيٌّ مَعَ الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ لَا يَفْتَرِقَانِ حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ فَأَسْئَلُكُمْ مَا تَخْلُقُونَنِي فِيهِمَا.^۱

سوم: حدیث ثقلین به روایت امّ هانی خواهر امیرالمؤمنین ع:

۱۸- فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي أُوْشِكُ أَنْ أَدْعَى فَأَجِيبَ وَقَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا أَبَدًا: كِتَابَ اللَّهِ حَبْلٌ طَرَفُهُ بِيَدِ اللَّهِ وَطَرَفُهُ بِأَيْدِيكُمْ، وَعِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي. أَذْكَرُكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي، أَلَا إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.^۲
۱۹- أَمَّا بَعْدُ أَيُّهَا النَّاسُ! فَإِنِّي مُوشِكُ أَنْ أَدْعَى فَأَجِيبَ وَقَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ أَبَدًا: كِتَابَ اللَّهِ طَرَفٌ بِيَدِ اللَّهِ وَطَرَفٌ بِأَيْدِيكُمْ، وَعِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي، أَلَا إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.^۳

۲۰- عین همین مضمون را با اختلاف یوشک بجای موشک و با اضافه عبارت

← امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب ع روایت می کند که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: انی مخلف فیکم الثقلین: کتاب الله و عترتی اهل بیتی، و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض کھاتین، و ضم بین سبابتیه، فقام الیه جابر بن عبدالله، فقال: یا رسول الله! من عترتک؟ قال: علی و الحسن و الحسین و الأئمة من ولد الحسین الی یوم القيمة.

۱- «ینابیع المودة» ص ۴۰ گوید: ابن عقده از طریق عروة بن خارجه از فاطمه زهراء سلام الله علیها این حدیث را تخریح کرده است.

۲- «ینابیع المودة» ص ۴۰، گوید: بزآز در مسندش از امّ هانی دختر حضرت ابوطالب تخریح نموده است که او گفت: چون رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از حجّة الوداع مراجعت کردند و در غدیر خم نازل شدند در وقت شدت گرمای روز به خطبه برخاستند و سپس چنان فرمودند.

۳- «عبارات»، ج ۲، ص ۵۸۲ گوید: حدیث امّ هانی را سخاوی را با تخریح ابن عقده از حدیث عمر بن سعید بن (عن ظ) عمر بن جعدة بن هبیره از پدرش از امّ هانی روایت کرده است.

أَذْكُرْكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي پس از جمله وَ عِترتی أَهْلِ بَيْتِي آورده است.^۱
و در حقیقت این عبارت با عبارت «ینابیع المودّة» بجز لفظ یوشک که در آن
اوشک آمده است تفاوتی ندارد.

چهارم: حدیث ثقلین به روایت امّ المؤمنین امّ سلمه:

۲۱- امّ سلمه گفت: رسول خدا ﷺ دست علیؑ را در روز غدیر خم گرفت
و بلند کرد تا به قدری که ما سپیدی زیر بغل رسول خدا را دیدیم، آنگاه گفت: مَنْ
كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ. ثُمَّ قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي مُخَلِّفٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَ
عِترتی، وَلَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلِيَّ الْحَوْضَ.^۲

۲۲- متن روایت وارده از فاطمه زهراؑ در مرض موت رسول خدا که حجره
مملوّ از جمعیت بود و ما در شماره ۱۷ آوردیم با سه تفاوت مختصر ۱- أَخَذَ بِيَدِ
عَلِيٍّ فَرَفَعَهَا ۲- فَبَضًّا سَرِيعًا فَيَنْطَلِقُ بِي ۳- فَأَسْأَلُهُمَا مَا خَلَّفْتُ فِيهِمَا.^{۳، ۴}
پنجم: حدیث ثقلین به روایت ابوذر غفاری:

۱- «عبقات» ج ۲، ص ۶۴۴ و ص ۶۴۵ روایت را از «جواهر العقدين» سمهودی با تخریج
ابن عقده از حدیث عمرو بن سعید بن عمرو بن جعدة بن هبيرة از پدرش از جدش آورده است که
او از امّ هانی چنان شنید.

۲- «ینابیع المودّة» ص ۴۰ روایت را با تخریج ابن عقده از طریق عمرو بن سعید بن
عمرو بن جعدة بن هبيرة از پدرش از جدش از امّ سلمه آورده است، و در «عبقات» ج ۲، ص ۵۸۲
از کتاب «استجلاب ارتقاء الغرف» سخاوی با تخریج ابن عقده از حدیث هرون بن خارجه از
فاطمه بنت علیؑ از امّ سلمه آورده است. و نیز در «أرجح المطالب» ص ۳۳۸ آورده است و نیز
در «عبقات» ج ۲، ص ۶۴۵ از «جواهر العقدين» سمهودی با مختصر اختلاف لفظی آورده است.
۳- «عبقات»، ج ۲، ص ۶۴۵ از «جواهر العقدين» سمهودی با تخریج جعفر بن محمد رزّاز
از امّ سلمه و «عبقات» ج ۱، ص ۲۹۵ با تخریج دارقطنی و «غایة المرام» ص ۲۳۱ حدیث ۵۴ از
خاصّه.

۴- در «غایة المرام» از کتاب اربعین حدیث فی الأربعین با سند متصل خود از ابوثابت غلام
ابوذر از امّ سلمه روایت کرده است که رسول خدا فرمود: علیّ مع القرآن و القرآن معه لن یفترقا حَتَّى
یردا علیَّ الحوض.

۲۳- اِنِّی تَارِكٌ فِیْكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللّٰهِ وَ عِثْرَتِیْ، فَانَّهُمَا لَنْ یَقْتَرِفَا حَتّٰی یَرِدَا عَلَیَّ الْحَوْضَ، فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلُفُوْنِیْ فِیْهِمَا؟^۱

۲۴- یَا اَیُّهَا النَّاسُ! اِنِّیْ قَدْ تَرَكْتُ فِیْكُمْ مَا اِنْ اَخَذْتُمْ بِهٖ لَنْ تَضِلُّوْا: كِتَابَ اللّٰهِ وَ عِثْرَتِیْ
 اَهْلَ بَیْتِیْ.^۲

۲۵- مَثَلُ اَهْلِ بَیْتِیْ كَمَثَلِ سَفِیْنَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَا، وَ مَنْ تَرَكَهَا هَلَكَ. وَ یَقُوْلُ: مَثَلُ اَهْلِ بَیْتِیْ فِیْكُمْ مَثَلُ بَابِ حِطَّةٍ فِیْ بَنِیْ اِسْرَائِیْلَ مَنْ دَخَلَهُ غُفِرَ لَهُ. وَ یَقُوْلُ: اِنِّیْ تَارِكٌ فِیْكُمْ مَا اِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهٖ لَنْ تَضِلُّوْا: كِتَابَ اللّٰهِ وَ عِثْرَتِیْ، وَ لَنْ یَقْتَرِفَا حَتّٰی یَرِدَا عَلَیَّ الْحَوْضَ.^۳ (مثل اهل بیت من، مثل کشتی نوح است کسی که سوار شود نجات می یابد، و کسی که ترک کند هلاک می شود. و می گفت: مثل اهل بیت من در میان شما مثل درِ حِطَّة است در بنی اسرائیل که هر کس از آن وارد شود آمرزیده می شود. و می گفت: من در میان شما به خلافت می گذارم چیزی را که اگر بدان تمسک جوئید ابدآگمراه نمی شوید، کتاب الله و عترت من، و از هم جدا نمی شوند تا در حوض بر من وارد شوند.)

۲۶- یَا اَیُّهَا النَّاسُ اِنِّیْ قَدْ تَرَكْتُ فِیْكُمْ مَا اِنْ اَخَذْتُمْ بِهٖ لَنْ تَضِلُّوْا: كِتَابَ اللّٰهِ وَ عِثْرَتِیْ
 اَهْلَ بَیْتِیْ.^۴

۱- «ینابیع المودة» در ص ۳۹ آورده و گفته است: آن را ترمذی در جامع خود با سند متصل از ابوذر تخریح کرده است که: وی حلقه در کعبه را گرفت و گفت: من از رسول خدا چنان شنیدم که می گفت. و در «عبقات» ج ۱، ص ۲۶۹ از سخاوی از ترمذی با تخریح ابن عقده آورده است.
 ۲- در «أرجح المطالب» ص ۳۳۵ تا ص ۳۴۱ پس از آنکه این حدیث را از جمعی از اصحاب روایت کرده است، با عین این عبارت از جابر روایت کرده است و پس از آن گفته است: در این باب از ابوذر و ابی سعید و زیدبن أرقم و حذیفه روایت است.
 ۳- در «ینابیع المودة» ص ۲۸ از سلیم بن قیس هلالی روایت کرده است که در وقتی که ابوذر و حبیش بن معتمر در مکه بود، ابوذر برخاست و حلقه در کعبه را گرفت و چنان گفت. و «غایة المرام» ص ۲۲۷ حدیث ۳۶ از خاصه به روایت سلیم.
 ۴- «ینابیع المودة» ص ۳۰ از ترمذی در باب مناقب اهل بیت از جابر در روز عرفه آورده است و گفته است: در این باب ابوذر نیز روایت دارد.

۲۷- اِنِّی تَارِكٌ فِیْكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللّٰهِ وَ عِتْرَتِیْ اَهْلَ بَيْتِیْ، فَاِنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتّٰی یَرِدَا عَلَیَّ الْحَوْضَ. اِلَّا وَ اِنَّ اَهْلَ بَيْتِیْ فِیْكُمْ مَثَلُ بَابِ بَنِیْ اِسْرَائِیْلَ، وَ مَثَلُ سَفِیْنَةِ نُوحٍ.^۱

۲۸- اِنِّی تَارِكٌ فِیْكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللّٰهِ وَ عِتْرَتِیْ، فَاِنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتّٰی یَرِدَا عَلَیَّ الْحَوْضَ، فَاَنْظُرُوا كَيْفَ تَخْلُفُوْنِیْ فِیْهِمَا!^{۲، ۳}

ششم: حدیث ثقلین به روایت ابن عباس:

۲۹- یَا مَعْشَرَ الْمُؤْمِنِیْنَ! اِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ اَوْحٰی اِلَیَّ اَنِّیْ مَقْبُوْضٌ، اَقُوْلُ لَكُمْ قَوْلًا اِنْ عَمِلْتُمْ بِهٖ نَجُوْثُمْ وَ اِنْ تَرَكْتُمْوْهُ هَلَكْتُمْ. اِنَّ اَهْلَ بَيْتِیْ وَ عِتْرَتِیْ هُمْ خَاصَّتِیْ وَ حَامَّتِیْ، وَ اِنَّكُمْ مَسْتُوْلُوْنَ عَنِ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابِ اللّٰهِ وَ عِتْرَتِیْ، اِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهَمَا لَنْ تَضِلُّوْا، فَاَنْظُرُوْا كَيْفَ تَخْلُفُوْنِیْ فِیْهِمَا.^۴

«ای جماعت مؤمنین! خداوند عزوجل به من وحی فرستاده که مرا می‌گیرند و می‌برند، من به شما گفتاری را می‌گویم اگر بدان عمل کنید نجات می‌یابید، و اگر آن

۱- «زین الفتی فی تفسیر سورة هل آتی»، تألیف عاصمی با سند خود از ابواسحق از حَشَش که گفت: ابوذر را دیدم که به در کعبه آویزان شده بود و می‌گفت: کسی که مرا می‌شناسد که می‌شناسد، و کسی که مرا نمی‌شناسد من ابوذر هستم. حشش می‌گوید: بعضی از یاران من گفتند که ما شنیدیم او چنان می‌گفت. و در «عباقت» ج ۱، ص ۳۹۸ عین این روایت را از عاصمی روایت کرده است.

۲- «عباقت» ج ۲، ص ۵۸۱ از سخاوی در «استجلاب ارتقاء الغرف» روایت می‌کند که او در این حدیث از ترمذی در جامع خود، و به تخریج ابن عقده از حدیث سعدبن طریف از اصبع بن نباته از ابوذر آورده است که دست در حلقه در کعبه گرفت و چنان گفت.

۳- در «غایة المرام» ص ۲۳۳ حدیث ۷۰ از خاصه از ابن بابویه با سند متصل خود از عیسی بن معتمر روایت کرده است که گفت: من دیدم ابوذر غفاری را در حالی که حلقه کعبه را گرفته بود و می‌گفت: اَلَا مِنْ عَرَفْنِیْ فَقَدْ عَرَفْنِیْ وَ مِنْ لَمْ یَعْرِفْنِیْ فَاَنَا جَنْدَبُ بْنُ السَّكَنِ مِنْ اَزْ رَسُوْلِ خَدَا شَنِیْدِمُ کِهْ مِیْ فَرَمُوْد: اِنِّیْ مَخْلُفٌ فِیْكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابِ اللّٰهِ وَ عِتْرَتِیْ اَهْلَ بَيْتِیْ وَ اِنَّهُمَا لَنْ یَفْتَرَقَا حَتّٰی یَرِدَا عَلَیَّ الْحَوْضَ وَ اَنْ مِثْلَهُمَا کَسْفِیْنَةِ نُوحٍ مِنْ رُكْبٍ فِیْهَا نَجَا وَ مِنْ تَخْلُفٍ عَنْهَا عَرَق.

۴- «ینابیع المودة» ص ۳۵، با اسناد خود از عطاء بن سائب از ابویحیی از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا ﷺ خطبه خواند و چنان گفت. و در «غایة المرام» ص ۲۱۹ حدیث ۸ از خاصه به طور تفصیل آورده است.

را ترک نمائید هلاک می شوید! تحقیقاً اهل بیت من و عترت من آن خاصان و اقربای من می باشند، و تحقیقاً شما مورد مؤاخذه و سؤال هستید از دو چیز گرانقدر: کتاب خدا و عترت من، اگر بدان دو تا چنگ زنید گمراه نمی شوید. پس ببینید و بنگرید تا حقّ مراد در آن دو چگونه نگه می دارید؟!»

هفتم: حدیث ثقلین به روایت جابر بن عبدالله انصاری:

۳۰- يَا أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي: كِتَابَ اللَّهِ وَ

عِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي.^۱

۳۱- أَيُّهَا النَّاسُ! قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي. فَلَا تَنَافِسُوا وَ لَا تَحَاسَدُوا وَ لَا تَبَاغُضُوا وَ كُونُوا إِخْوَانًا كَمَا أَمَرَكُمُ اللَّهُ. ثُمَّ أَوْصِيكُمْ بِعِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي، ثُمَّ أَوْصِيكُمْ بِهَذَا الْحَيِّ مِنَ الْأَنْصَارِ.^۲

۳۲- أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي مَسْئُولٌ وَ أَنْتُمْ مَسْئُولُونَ، فَمَا أَنْتُمْ قَائِلُونَ؟! قَالُوا: نَشْهَدُ أَنَّكَ بَلَغْتَ وَ أَدَيْتَ! قَالَ: إِنِّي لَكُمْ فَرَطٌ وَ أَنْتُمْ وَارِدُونَ عَلَيَّ الْحَوْضَ! وَ إِنِّي مُخَلَّفٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي، وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.

ثُمَّ قَالَ: أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنِّي أَوْلَى بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؟! قَالُوا: بَلَى! فَقَالَ أَخِذْ بِيَدِي عَلَى: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ. ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ وَالِ مِنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مِنْ عَادَاهُ.^۳

۱- «أرجح المطالب» ص ۳۳۶ از حدیث جابر که گفت: در حجة الوداع در روز عرفه دیدم که رسول خدا بر روی ناقهٔ عضباء خود سوار شده بود، و چنان می گفت. و در «ینابیع المودة» ص ۳۰ از ترمذی در باب مناقب اهل بیت نیز از جابر آورده است، و نیز در «ینابیع» ص ۴۱ از ترمذی از جابر با سند دیگر آورده است.

۲- «ینابیع المودة» ص ۴۰ با تخریج سید ابوالحسین یحیی بن حسن در کتاب خود «اخبار مدینه» از محمد بن عبدالرحمن از خالاد از جابر که رسول خدا در مرض وفاتش دست علی و فضل بن عباس را گرفت و بر آنها تکیه کرد تا در روی منبر نشست و چنان گفت.

۳- «ینابیع المودة» ص ۴۱ با تخریج ابن عقده از جابر بن عبدالله که گفت: ما در حجة الوداع

«ای مردم من مسئول هستم و شما نیز مسئول می‌باشید! پس چه خواهید گفت؟! گفتند: ما شهادت می‌دهیم که تو تبلیغ رسالات خدایت را نمودی و نصیحت کردی و اداء وظیفه نمودی! فرمود: من جلودار شما هستم که زودتر می‌روم، و شما در حوض وارد بر من می‌شوید، و من به عنوان خلیفه و جانشین در میان شما می‌گذارم دو چیز نفیس و گرانقدر را؛ اگر به آن دو چیز تمسک جوئید گمراه نمی‌شوید: کتاب خدا و عترتم که اهل بیتم هستند، و حَقّاً آن دو از هم جدا نمی‌شوند تا با هم بر من در حوض کوثر وارد شوند.

سپس فرمود: آیا شما این طور نبودید که بدانید ولایت من به شما از شما به شما بیشتر است؟! گفتند: چرا! در این حال دست علی را گرفت، فرمود: هر کس که من مولای او بودم پس علی مولای اوست. و پس از آن فرمود: خداوند! در ولایت خود بگیر آن کس را که ولایت علی را دارد، و دشمن بدار آن کس را که وی را دشمن دارد!»

۳۳- أَمَا بَعْدُ، أَيُّهَا النَّاسُ! فَإِنِّي لَأَرَانِي يُوشِكُ أَنْ أَدْعَى فَاجِيبَ، وَإِنِّي مَسْئُولٌ وَأَنْتُمْ مَسْئُولُونَ، فَمَا أَنْتُمْ قَائِلُونَ؟! قَالُوا: نَشْهَدُ أَنَّكَ بَلَغْتَ الرَّسَالَهَ وَنَصَحْتَ وَأَدَيْتَ!
 قَالَ: إِنِّي لَكُمْ فَرَطٌ وَأَنْتُمْ وَارِدُونَ عَلَيَّ الْحَوْضِ، وَإِنِّي مُخَلَّفٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ:
 كِتَابَ اللَّهِ (وَعِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي - ص ۵۷۸).

← با رسول خدا بودیم چون برگشت در جحفه نزول کرد و سپس برای مردم خطبه خواند و چنان گفت.

۱- در «عقبات» ج ۱، ص ۲۶۷ گوید: ابو العباس ابن عقده در کتاب «ولایت» از طریق یونس بن عبدالله بن ابی فروه از ابوجعفر محمد بن علی از جابر تخریج کرده است که گفت: ما با رسول خدا در حج بودیم چون به جحفه مراجعت نمود امر کرد تا زیر درختان را جارو کردند و سپس چنان گفت. این روایت را از ابن عقده، علامه شمس الدین سخاوی در کتاب «استجلاب ارتقاء الغرف» حکایت نموده است. باری تمام این مطالب مذکور را صاحب «عقبات» در ترجمه احوال ابن عقده ذکر کرده است. باید دانست که صاحب «عقبات» در ج ۲، ص ۵۷۸ عین این مطالب و ←

با تأمل در متن این روایت روشن می‌شود که متن این روایت همان متن روایت شماره ۳۲ است که ما از «ینابیع المودّة» آوردیم، ولیکن دست تحریف در روایات مناقب اهل بیت آن را به صورت ناقص و ابتر درآورده است. ممکن است به دست سخاوی، ناقص رسیده باشد و ممکن است ناسخان پس از سخاوی ذیل آن را بریده و ناقص نموده باشند.

و این متن وارد در این روایت اخیر از جهت مضمون، بهترین و عالی‌ترین مضمونی است که در احادیث این باب رسیده است. زیرا می‌فرماید: **وَإِنِّي مُخَلَّفٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ** «من آن دو چیز ارزشمند و پر بهارا به عنوان خلیفه و جانشین از خود در میان شما می‌گذارم.» که هم جمع میان عبارت ثقلین نموده، و هم عبارت تخلیف را که دارای مفاد و مفهوم از خود به یادگار به عنوان خلیفه باشد استعمال نموده است. و از این صریحتر عبارتی است که بعداً خواهد آمد که: **إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ خَلِيفَتَيْنِ**. «من در میان شما دو جانشین از خود می‌گذارم و می‌روم.»^۱

روایت شماره ۳۰ را که از جابر آوردیم، با همان عبارت و متن را بدون کلمه **بَعْدِي** در «کنز العمال»،^۲ و «جامع الأصول»،^۳ و «مصابیح السنة»^۴ و «استجلاب ارتقاء

← عین این روایت را در ترجمه احوال سخاوی که از ابن عقده روایت می‌کند آورده است و گفته است: سخاوی این مطالب را در کتاب «استجلاب ارتقاء الغرف بحبّ أقرباء الرسول ذوی الشرف» که نسخه عتیقه آن بحمدالله المنعم المفضل به حسن سعی و لطف اقبال یکی از متمسکین باذیال سادات قادات اقیال، لازال ناهلاً من مناهل العلم و الکمال بحرمتهم الباهرة الجلال علیهم آلاف السّلام من الملک المتعال، پیش نظر این قاصر کئیب‌البال حاضر و موجود است.

۱- این حدیث را در «کنز العمال» طبع حیدرآباد سنه ۱۳۶۴، ج ۱، ص ۱۵۴ از زیدبن ثابت به روایت احمد حنبل در «مسند» و طبرانی در «معجم کبیر» خود آورده است به شماره ۸۷۳.

۲- «کنز العمال» ج ۱، ص ۱۵۲ و ص ۱۵۴ به شماره ۸۷۲.

۳- «جامع الأصول» ابن اثیر جزری: مبارک بن محمد بن محمد بن عبدالکریم حدیث جابر را بدین عبارت مذکور در روز عرفه حجة الوداع از رسول‌الله در حالی که بر ناقه قُصوی سوار بودند تخریح کرده است. و در پایان گفته است: آن را ترمذی تخریح نموده است ح.غ.ز.ت.

الْعُرْف»،^۱ و «نَظْمُ دُرِّ السَّمْطَيْنِ»^۲ آورده است و با عبارت:

۳۴- إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ مَا إِنِ اخَذْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي وَ بَا

اضافه عبارت فَاظُنُّوا كَيْفَ تَخْلُقُونِي فِيهِمَا^۳ در کتاب «شفا» آورده است.

۳۵- تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا لَنْ تَضِلُّوا إِنِ اعْتَصَمْتُمْ بِهِ: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي.^۴

هشتم: حدیث ثقلین به روایت حُدَيْفَةُ بْنُ يَمَانَ:

۳۶- مَعَاشِرَ أَصْحَابِي! أَوْصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ وَ الْعَمَلِ بِطَاعَتِهِ، وَ إِنِّي أُدْعَى فَاجِبٌ، وَ

إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهَا لَنْ تَضِلُّوا، وَ إِنَّهُمَا

۴- «مصابیح السنّة» بغوی، ج ۲، ص ۲۰۶ از جابر از رسول الله ﷺ، بر روی نافه قصوی در

روز عرفه.

۱- «عباقت»، ج ۲، ص ۵۷۷ و ص ۵۷۸ در ترجمه احوال سخاوی گوید: سخاوی در کتاب «استجلاب» گوید: این حدیث جابر را بدین عبارت، ترمذی در جامع خود از طریق زیدبن الحسن الأنماطی از جعفر بن محمد بن علی بن الحسین از پدرش از جابر بن عبدالله رضی الله عنهما روایت کرده است که گفت: دیدم رسول خدا را در روز عرفه سوار بر شتر قصوی بود و چنان می گفت.

۲- «نظم دُرِّ السمطين» زرنندی شافعی، طبع نجف، ص ۲۳۲ عین عبارت مذکور را از جابر

در روز عرفه بر روی نافه قصوی روایت نموده است.

۳- کتاب «الشفا بتعريف حقوق المصطفى» قاضی عیاض بن موسی یحصبی، این عبارت

را از او در «عباقت» ج ۱، ص ۳۷۸ در ترجمه احوال وی آورده است.

۴- «کنز العمال» ج ۱، ص ۱۶۷ از ابن ابی شیبّه، و خطیب در «متفق و مفترق» از جابر.

۵- در «غایة المرام» ص ۲۲۴ حدیث نوزدهم از خاصه، از سعد بن عبدالله اشعری قمی در

کتاب «بصائر الدرجات» با سند متصل خود از حضرت باقر عليه السلام از جابر بن عبدالله روایت می کند که گفت: رسول خدا عليه السلام گفت: یا ایها الناس انی تارک فیکم الثقلین: الثقل الاکبر و الثقل الاصغر ان تمسکتُم بهما لن تضلوا و لن تبدلوا، فانی سألت الله اللطیف الخبیر لایفترقان حتی یردا علی الحوض فأعطیت ذلک. فقیل: فما الثقل الاکبر؟ و ما الثقل الاصغر؟ فقال: الثقل الاکبر کتاب الله عزوجل، سبب طرفه بیدالله عزوجل، و الثقل الاصغر عترتی اهل بیتی.

۶- مصدر نقل ما «ینایع المودّة» طبع اسلامبول (مطبعة اختر) سنه ۱۳۰۱ هجریه قمریه

است و در آنجا ضبط کلمه «بهما» می باشد. اما در «غایة المرام» «بهما» مضبوط است و آن روایت

←

لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ؛ فَتَعَلَّمُوا مِنْهُمْ وَلَا تَعَلَّمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ^۱، ۲.

به امامت رسول خدا ﷺ نماز ظهر را انجام دادیم، سپس با صورت مبارک خود به جانب ماروکرد و فرمود: «ای جماعت اصحاب من، من شمارا به تقوای خداوند و عمل به طاعت او وصیت می‌نمایم، و من دعوت می‌شوم و اجابت دعوت می‌کنم، و من در میان شما دو امر ارزشمند و ذیقیمت را باقی می‌گذارم: کتاب خدا و عترتم که اهل بیتم می‌باشند؛ اگر شما به اهل بیت من متمسک شوید هیچ وقت گمراه نمی‌گردید و تحقیقاً آن دو از هم جدا نمی‌شوند تا بر من در حوض وارد آیند. شما از ایشان یادگیری و ایشان را یاد ندهید، زیرا آنها از شما عالم تر می‌باشند.»
عجیب است در این حدیث می‌گوید: اگر شما به اهل بیت متمسک شوید گمراه نمی‌شوید در مقابل بقیه احادیث که تمسک به هر دورا توصیه می‌کند، و سرش آن است که کسی که به عترت تمسک جوید تحقیقاً به کتاب الله تمسک جسته است.

نهم: حدیث ثقلین به روایت حذیفه بن اسید الغفاری^۳:

← دگری است از خاصه با سند دگری؛ گرچه آوردن بدون فاصله عبارت: و من تمسک بعترتی من بعدی کان من الفائزین، و من تخلّف عنهم کان من الهالکین در آن هم فی الجمله تأیید ضمیر مؤنث مفرد را در «بها» می‌کند.

۱- «ینایع المودة» ص ۳۵ از «مناقب» احمد بن حنبل از احمد بن عبدالله بن سلام از حذیفه بن یمان تخریج روایت کرده است که گفت...

۲- در «غایة المرام» ص ۲۱۸ حدیث دوم از خاصه به طور تفصیل این خطبه را با نام یکایک از امامان از حذیفه روایت نموده است.

۳- در «فراند السمطین» ج ۲، ص ۲۷۴ و ص ۲۷۵، باب ۵۵ روایت حذیفه بن اسید غفاری را با سند متصل خود از ابوظفیل از حذیفه بدین گونه نقل می‌کند که: چون رسول خدا از حجة الوداع بر می‌گشت بدین عبارت خطبه‌ای ایراد نمود: أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّهُ قَدْ نَبَأَنِي اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ أَنَّهُ لَنْ يُعْمَرَ نَبِيٌّ إِلَّا مِثْلَ نَصْفِ عَمْرٍاءِ بْنِ لَهَيٍّ مِنْ قَبْلِي، وَأَنْتِي أَظَنَّ أَنْ يُوشِكَ أَنْ أُدْعَى فَأَجِيبْ وَابْنِي فَرَطِكُمْ عَلَى الْحَوْضِ وَأَنْتِي سَائِلِكُمْ حِينَ تَرُدُونَ عَلَيَّ مِنَ الثَّقَلَيْنِ. فَاظْطَرُّوا كَيْفَ تَخْلُفُونِي فِيهِمَا؟! الثَّقَلَيْنِ ←

۳۷- يَا أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي قَدْ نَبَّأَنِي اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ أَنَّهُ لَنْ يُعَمَّرَ نَبِيٌّ إِلَّا نَصَفَ عُمَرَ الَّذِي يَلِيهِ مِنْ قَبْلِهِ. وَإِنِّي يُوشِكُ أَنْ أُدْعَى فَأَجِيبْ، وَإِنِّي مَسْئُولٌ وَأَنْتُمْ مَسْئُولُونَ، فَمَاذَا أَنْتُمْ قَائِلُونَ؟ «ای مردم، پروردگار لطیف خبیر مرا آگاه کرده است که هیچ پیغمبری عمر نمی‌کند مگر به مقدار نصف عمر پیغمبری که قبل از او بوده است. و نزدیک است که من خوانده شوم و اجابت نمایم، و من مورد بازخواست و سؤال قرار می‌گیرم از اعمالی که انجام داده‌ام و شما نیز مورد بازخواست و سؤال قرار می‌گیرید، و در هنگام بازپرسی شما درباره من چه خواهید گفت؟!»

قالوا: نَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ بَلَّغْتَ وَ جَاهَدْتَ وَ نَصَحْتَ! «گفتند: شهادت می‌دهیم که تو تبلیغ کردی و جهاد نمودی و نصیحت و خیر خواهی نمودی!»
 قَالَ: أَلَيْسَ تَشْهَدُونَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، وَأَنَّ جَنَّتَهُ حَقٌّ، وَ نَارَهُ حَقٌّ، وَأَنَّ الْمَوْتَ حَقٌّ وَ أَنَّ الْبَعْثَ حَقٌّ بَعْدَ الْمَوْتِ، وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا، وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ؟! «فرمود: آیا شما این طور نیستید که شهادت دهید خداوند واحد است و معبودی غیر از او نیست، و محمد بنده او و رسول اوست، و اینکه بهشت او حق است، و آتش او حق است، و اینکه مرگ حق است، و اینکه بعث پس از مرگ حق است، و اینکه ساعت قیامت آمدنی است بدون شک، و اینکه خداوند برمی‌انگیزاند کسانی را که در میان قبرها هستند؟!»

يَا أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ اللَّهَ مَوْلَايَ وَ أَنَا مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ أَوْلَى بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا مَوْلَاهُ - يَعْنِي عَلِيًّا - اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ. «ای مردم! به درستی که خداوند مولای من است و من مولای مؤمنین می‌باشم که اختیار ولایت من به آنها از اختیار و ولایت آنها به خودشان شدیدتر است. بنابراین هرکس که من مولای او هستم پس این مولای اوست - و از لفظ این، علی مقصودش بود -

← الاکبر کتاب الله سبب طرف (منه) بید الله و طرف بأیدیکم، فاستمسکوا به و لاتضلوا و لاتبدلوا، و عترتی اهل بیتی، فانی قد نبأنی اللطیف الخبیر أنهما لن یتفرقا حتی یردا علی الحوض.

خداوندا ولایت کسی را داشته باش که او ولایت علی را دارد، و دشمن بدار کسی را که علی را دشمن بدارد!»

يَا أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي فَرَطُكُمْ وَإِنَّكُمْ وَارِدُونَ عَلَيَّ الْحَوْضَ، أَعْرَضُ مَا بَيْنَ بَصْرَى إِلَى صَنْعَاءَ، فِيهِ عَدَدُ التُّجُومِ قِدْحَانٌ مِنْ فِضَّةٍ، وَإِنِّي سَأُثَلِّكُمْ حِينَ تَرِدُونَ عَلَيَّ عَنِ الثَّقَلَيْنِ، فَاَنْظُرُوا كَيْفَ تَخْلُفُونِي فِيهِمَا، الثَّقَلُ الْأَكْبَرُ كِتَابُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ - سَبَبُ طَرَفُهُ بِيَدِ اللَّهِ وَ طَرَفُهُ بِأَيْدِيكُمْ، فَاسْتَمْسِكُوا بِهِ لَا تَضِلُّوا وَلَا تُبَدِّلُوا- وَ عِترتي أهل بيتي فإنه قد نبأني اللطيف الخبير أنهما لن ينقضيا حتى يردا عليَّ الحوض^۱.

۱- در «کنز العمال» طبع حیدرآباد سنه ۱۳۶۴، ج ۱، ص ۱۶۸ و ص ۱۶۹ از «نوادراصول» حکیم ترمذی واز «معجم کبیر» طبرانی با سندهای خودشان از ابوظفیل از حذیفه بن اسید روایت کرده است که گفت: رسول خدا ﷺ چنان گفت. ودر «ینایع الموده» ص ۳۷ از طبرانی در «معجم کبیر» و از ضیاء در «مختار» تخریج کرده است و مختصر آن را در «غایه المرام» ص ۲۱۶ حدیث ۳۳، از عامه به روایت حموی آورده است.

باید دانست که راوی این حدیث از حذیفه بن اُسَید، ابوظفیل: عامر بن واثله بن عبدالله بن عمرو لیثی مکئی است که شرح حال او را در «المراجعات» ص ۷۱ بدین گونه آورده است: در سال غزوه احد به دنیا آمد، و هشت سال حیات رسول الله را ادراک کرد ابن قتیبه در کتاب «معارف» وی را اول غالی از رافضه شمرده است، و گفته است: رایت مختار به دست او بود، و آخرین کس از اصحاب بود که فوت کرد ابن عبدالبر در باب الکُنی از «استیعاب» او را ذکر کرده است و گفته است: وارد کوفه شد و در تمام جنگها مصاحب علی رضی الله عنه بود. چون آن حضرت کشته شد وی به مکه رفت، تا آنکه گفته است: او مردی فاضل و عاقل و حاضر جواب و فصیح بود، و از شیعیان علی بود. روزی بر معاویه وارد شد. معاویه از او پرسید: در فراق دوستت علی چقدر غصه داری؟ گفت: مانند غصه مادر موسی بر موسی، و من به خدا شکوه دارم که این مقدار از غصه کم است؟ معاویه گفت: تو از آن کسانی هستی که عثمان را محاصره کردند؟ گفت: نه ولیکن از آنان بودم که حاضر قضیه بودم. معاویه گفت: چرا او را یاری نکردی؟ گفت: تو چرا او را یاری نکردی تا انتظار کشیدی مرگ او را دریابد. و تو در میان اهل شام بودی و همه تابع اراده تو هستند. معاویه گفت: این خونخواهی مرا از او، یاری درباره او نمی بینی؟! ابوظفیل گفت: مثال تو مثل گفتار اُخوجعف است که گفت:

و فی حیاتی ما زودتني الزادا

لأفسینک بعد الموت تسدبني

←

«ای مردم! من به عنوان عَلم هدایت پیشدارم و جلوی شما می‌روم، و شما بر من در حوض وارد می‌شوید! حوضی است که مساحتش به قدر فاصلهٔ صنعاء در یَمَن و بُصری در شام است، در آن حوض قدحهایی از نقره به اندازهٔ ستارگان آسمان است. و چون شما در آنجا بر من وارد شوید من از شما راجع به ثَقَلین (دو چیز نفیس و گرانبدر) پرسش می‌کنم، پس شما بنگرید تا چگونه حقّ خلافت مرا در آن دو چیز بجای می‌آورید؟! ثَقَل بزرگتر کتاب‌الله است عزّوجلّ، واسطه سببی است که یک جانبش به دست خداست و جانب دگرش به دست شماست! شما بدان باید تمسک کنید تا گمراه نشوید و تغییر و تبدیل در آن ننمائید! و دیگر عترت من اهل بیت من است. چون خداوند لطیف خبیر مرا آگاه کرده است که آندو سپری نمی‌شوند تا در حوض بر من وارد شوند.»

باید دانست که این حدیث شریف را جمعی از اکابر علمای عامّه در کتب خود به همین عبارات مرقوم تخریج نموده‌اند، از جمله ابن‌عساکر که دربارهٔ او گویند احادیث خود را از یک‌هزار و سیصد شیخ، و هشتاد و اندی شیخه أخذ کرده است، و این حدیث را از وی ابن‌کثیر در تاریخش در محلّ ذکر حدیث تخریج کرده است.^۱

و از جمله شمس‌الدین سخاوی در کتاب «استجلاب ارتقاء العُرف»^۲ و از جمله

← «من تو را می‌یابم که بعد از مردنم بر من گریه می‌کنی، اَمّا در حال زندگانیم به من غذا ندادی تا مردم!»

۱- در «عَبَقَات الْأَنْوَار» طبع هند، ج ۸، ص ۲۷۲ است که ابن‌عساکر حدیث خود را از معروف بن خَرَبُود مالکی از ابوظفیل عامر بن واثله از حذیفه بن اسید روایت کرده‌است.

۲- «عَبَقَات» طبع اصفهان سنهٔ ۱۳۶۴، ج ۲، ص ۵۷۸ و ۵۸۸ از سخاوی این حدیث را از طبرانی در «معجم کبیر» خود از طریق سلمة بن کهیل از ابوظفیل از حذیفه بن اسید غفاری و از زیدبن ارقم روایت کرده است و در پایان آن گوید: و از این وجه ضیاء در «مختارة» و ابونعیم در «حلیة» و غیره از حدیث زیدبن حسن أنماطی از معروف بن خَرَبُود از ابوظفیل از حذیفه به تنهایی روایت کرده‌اند.

«نورالدین سمهودی» در کتاب «جَوَاهِرُ الْعِقَدَيْنِ»^۱ و از جمله شیخ سلیمان قُنْدُوْزِی در کتاب «یَنَابِيعِ الْمَوَدَّةِ»^۲ می‌باشند، و شیخ الاسلام حَمُوْئِی در «فَرَائِدُ السَّمَطِيْنَ» آورده است.^۳

و نیز باید دانست که ابوموسی مداینی صاحب «سِيْرُ الصَّحَابَةِ» حدیث ثَقَلَيْنِ را در کتاب خود با سند متصل از ابوظفیل، از حذیفه بن اَسید فزازی، روایت کرده است و در این حدیث زیاده‌هایی که در روایت «کنز العمال» است که مابه شماره ۳۷ آورده نیست. اما در «غایة المرام» ص ۲۱۴ حدیث شماره ۱۹ از طریق عامه کاملاً وجود دارد و ما به جهت عدم تطویل از ذکر آن خودداری می‌کنیم و فقط به ذکر جملات ذیل آن اکتفا می‌نمائیم و آن این عبارت است:

۳۸- أَلَا وَإِنِّي سَأَلْتُكُمْ حِينَ تَنْزِلُونَ عَلَيَّ عَنِ الثَّقَلَيْنِ! فَاَنْظُرُوا كَيْفَ تَخْلُقُونِي فِيهِمَا حِينَ تَلْقَوْنِي؟! قَالُوا: وَمَا الثَّقَلَانِ يَا رَسُولَ اللَّهِ!؟
 قَالَ: الثَّقَلُ الْأَكْبَرُ كِتَابُ اللَّهِ - سَبَبَ طَرْفَهُ بِيَدِ اللَّهِ وَ طَرْفَهُ بِأَيْدِيكُمْ، فَاسْتَمْسِكُوا بِهِ وَ لَا تَضِلُّوا وَ لَا تَبَدَّلُوا - وَ الثَّقَلُ الْأَصْغَرُ عِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي.
 قَدْ نَبَأَنِي اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَلْقَيَانِي. وَ سَأَلْتُ رَبِّي لَهُمَا ذَلِكَ فَأَعْطَانِي. لَا تَسَابِقُوهُمْ فَتَهْلِكُوا، وَ لَا تُفَصِّرُوا عَنْهُمْ فَتَهْلِكُوا، وَ لَا تَعْلَمُوهُمْ فَهُمْ أَعْلَمُ

۱- «عِباة» طبع اصفهان، ج ۲، ص ۶۴۰ و ۶۴۱ از سمهودی از حذیفه و یازیدبن ارقم، و در پایان سمهودی گوید: طبرانی در «معجم کبیر» و ضیاء در «مختارة» از طریق سلمة بن کهیل از ابوظفیل - و این دو نفر از رجال صحیح‌اند - از حذیفه با شک در صحابی بودن او روایت کرده‌اند و اما ابونعیم در «حلیة» و غیره از حدیث زیدبن حسن أنماطی - که او را ترمذی حسن و غیر ترمذی ضعیف شمرده‌اند، از معروف بن خربوذ از ابوظفیل - که این دو نفر از رجال صحیح‌اند - از حذیفه به تنهائی بدون شک در صحابی بودن او روایت کرده است.

۲- «ینابیع المودة» ص ۳۷ و ص ۳۸ با تخریج طبرانی در «معجم کبیر» و ضیاء در «مختارة».

۳- «فرائد السمطین» ج ۲، ص ۲۷۴ حدیث ۵۳۹ از باب ۵۵ از سمط دوم.

مِنْكُمْ^۱.

۳۹- أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ اللَّهَ مَوْلَايَ وَ أَنَا أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ. أَلَا وَ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا مَوْلَاهُ - وَ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ فَرَفَعَهَا حَتَّىٰ عَرَفَهُ الْقَوْمُ أَجْمَعُونَ ثُمَّ قَالَ: - اللَّهُمَّ وَالِّ مَنْ وَالَاهُ، وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ.

ثُمَّ قَالَ: وَ إِنِّي سَأَلْتُكُمْ حِينَ تَرُدُونَ عَلَيَّ الْحَوْضَ عَنِ الثَّقَلَيْنِ! فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلُقُونِي فِيهِمَا؟! قَالُوا: وَ مَا الثَّقَلَانِ؟!^۲

قَالَ: الثَّقَلُ الْأَكْبَرُ كِتَابُ اللَّهِ - سَبَبَ طَرَفُهُ بِيَدِ اللَّهِ وَ طَرَفُهُ بِأَيْدِيكُمْ - وَ الْأَصْغَرُ عَمْرِي. وَ قَدْ نَبَأَنِي اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ أَنْ لَا يَفْتَرِقَا حَتَّىٰ يَلْقَيَانِي. سَأَلْتُ رَبِّي لَهُمْ ذَلِكَ فَأَعْطَانِي. فَلَا تَسْبِقُوهُمْ فَتَهْلِكُوا، وَ لَا تَعْلَمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ.^۳

با اندک توجهی به مضمون این احادیث و ارده از حذیفه بن أسید روشن می‌گردد که روایت او یکی بیشتر نبوده است و همان قضیه غدیر خم را بیان می‌کند بالأخص که راوی روایت از او یکی بیش نیست و آن ابوطیفیل عامر بن وائله می‌باشد، و این روایت همان است که مدائنی در کتاب «سیر الصحابة» آورده است و «غایة المرام» از او به طور تفصیل نقل کرده است، اما دست تحریف و تبدیل آن را به صورتهای فوق به اختصار درآورده است و اصل آن با حدیث و ارده از زیدبن ارقم که مفصل است در نهایت شباهت است.

دهم: حدیث ثقلین به روایت ابورافع غلام رسول الله ﷺ:

۱- در «عقبات» ج ۲، ص ۶۴۲ و ص ۶۴۳ از نورالدین سمهودی در «جواهر العقدين» با تخریح ابن عقده در کتاب «موالات» از طریق عبدالله بن سنان از ابوطیفیل از حذیفه بن اسید و زیدبن ارقم و نیز ابوموسی مدینی در کتاب «سیر الصحابة» از طریق ابن عقده آورده است و گفته است: غریب جداً. و حافظ ابوالفتح عجلی در کتاب خود «الموجز فی فضائل الخلفاء» ذکر کرده است.

۲- «ینابیع المودة» ص ۳۸ و ص ۳۹ با دو تخریح ابن عقده در کتاب «موالات» اول از عامر بن ابی لیلی بن ضمرة و حذیفه بن اسید، دوم از عبدالله بن سنان از ابوطیفیل از عامر و حذیفه بن اسید.

باید دانست که علامه بزرگ میرسید حامدحسین هندی - اعلی الله تعالی مقامه الشریف - حدیث ثقلین را به روایت ابورافع در سه جای از کتاب شریف «عبارات الأنوار» ذکر کرده است که از جهت مضمون و عبارت کاملاً مانند همدیگرند و هر سه روایت با تخریح ابن عقیله می باشد در کتاب «موالات» خود.

در دو جا بیان تخریح ابن عقده را از طریق محمد بن عبیدالله (عبدالله) بن ابی رافع، از جدش ابورافع غلام رسول خدا ﷺ می نماید،^۱ و در یک جا از طریق سعد بن طریف از اصبع بن نباته از ابوذر و از ابورافع^۲، و متن روایت این طور است:

۴۰- قَالَ: لَمَّا نَزَلَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (و آله) وَ رَضِيَ عَنْهُ - عِنْدَ

غَدِيرِ خَمٍّ مَضْرَبِهِ مِنْ حِجَّةِ الْوَدَاعِ قَامَ خَطِيبًا بِالنَّاسِ بِالْهَاجِرَةِ فَقَالَ:
أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي تَرَكْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: الثَّقَلَ الْأَكْبَرُ وَ الثَّقَلَ الْأَصْغَرَ، فَأَمَّا الثَّقَلُ الْأَكْبَرُ
فَبَيْدِ اللَّهِ طَرْفُهُ وَ الطَّرْفُ الْآخِرُ بِأَيْدِيكُمْ وَ هُوَ كِتَابُ اللَّهِ، فَإِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ فَلَنْ تَضِلُّوا وَ
لَنْ تَذَلُّوا (تَزَلُّوا) أَبَدًا. وَ أَمَّا الثَّقَلُ الْأَصْغَرُ فَعِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي.

إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْخَبِيرُ أَخْبَرَنِي أَنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ، وَ سَأَلْتُهُ ذَلِكَ
لَهُمَا. وَ الْحَوْضُ عَرْضُهُ مَا بَيْنَ بُصْرَى وَ صَنْعَاءَ، فِيهِ مِنَ الْآيَةِ عَدَدُ الْكَوَاكِبِ. وَ اللَّهُ
سَائِلُكُمْ كَيْفَ خَلَقْتُمُونِي فِي كِتَابِهِ وَ أَهْلَ بَيْتِي - الحديث.

و ایضاً با همین عبارت، شیخ عبیدالله الأمر تسری هندی از ابن عقده تخریح نموده است.^۳

و اما شیخ سلیمان قندوزی در «ینایع المودّة» با تخریح ابن عقده از طریق سعد بن طریف از اصبع بن نباته از امیرالمؤمنین (علیه السلام)، و از ابورافع به همین عبارت

۱- مجلد ثقلین از «عبارات»، ج ۱، ص ۲۶۹ از سخاوی در کتاب «استجلاب ارتقاء الغرف»
و تخریح ابن عقده و ج ۲ «عبارات»، ص ۵۸۱ و ص ۵۸۲ نیز از سخاوی و تخریح ابن عقده.
۲- مجلد ثقلین از «عبارات»، ج ۲، ص ۶۴۴ از سمهودی در «جواهرالعقیدین فی فضل
الشرفین شرف العلم الجلیّ و النسب العلیّ» و تخریح ابن عقده.
۳- «ارجح المطالب» ص ۳۳۷.

آورده است. و اما با تخریح ابن عقده از طریق محمد بن عبدالله بن ابی رافع از پدرش از جدش، و از ابوهریره به لفظ ذیل آورده است:

۴۱- إِنِّي خَلَقْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوا أَبَدًا: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي، وَلَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.^۱ و با ملاحظه متن این روایت، از طریق محمد بن عبدالله بن ابی رافع که ما ذکر کردیم، معلوم می شود: در این طریق که به دست شیخ الاسلام قندوزی رسیده است، چقدر تحریف به عمل آمده و تا چه حد روایت را ناقص نقل کرده اند!

یازدهم: حدیث ثقلین به روایت زید بن ثابت:

۴۲- إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَ أَهْلَ بَيْتِي، وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.^۲

۴۳- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ خَلِيفَتَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ - حَبْلٌ مَمْدُودٌ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ - وَ عِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي، وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.^{۳، ۴}

۱- «ینابیع المودّة» ص ۳۹ و ۴۰.

۲- این حدیث را به عین این الفاظ احمد حنبل از حدیث زید بن ثابت به دو طریق صحیح: اول در ابتدای ص ۱۸۲ و دوم در انتهای ص ۱۸۹ از جزء پنجم از «مسند» خود نقل کرده است. و با زیادی کلمه «من بعدی» بعد از لفظ «الثقلین»، طبرانی در «معجم کبیر» خود به نقل میرزا محمد بدخشانی در «مفتاح النجا» و در «نزل الأبرار» تخریح کرده است (عبقات، ج ۱، ص ۲۸۰) و مجلسی در «بحار الأنوار» طبع کمپانی، ج ۷، ص ۳۱ از سیوطی در «الدرر المثور» از احمد بن حنبل از زید بن ثابت روایت نموده است و بحرانی در «غایة المرام» ص ۲۱۲ حدیث سوم از عامه آورده است.

۳- این حدیث را در «کنز العمال» طبع حیدرآباد سنه ۱۳۶۴ ج ۱، ص ۱۵۴ در تحت شماره ۸۷۳ از «مسند» احمد حنبل و طبرانی در «معجم کبیر» از زید بن ثابت نقل کرده است و در «عبقات»، ج ۱، ص ۲۸۰ و ص ۲۸۱ عین متن این حدیث را از سیوطی در «جامع صغیر» و «احیاء المیت» ص ۲۷۰ شماره ۵۶ و از ابن باکثیر در «وسيلة المال» از «مسند» احمد و از طبرانی در «معجم کبیر» خود نقل کرده و از بدخشانی در «مفتاح النجا» از طبرانی و بدون لفظ حبل ممدود از ابن باکثیر از طبرانی و با اضافه او ما بین السماء الی الارض پس از لفظ ما بین السماء و الارض از

۴۴- إني لكم فرط، وإنكم واردون عليّ الحوض، عرضهُ ما بين صنعاء إلى بصرى،
فيه عدد الكواكب من قَدْحانِ الذهبِ وَ الفِضَّةِ.

فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلُقُونِي فِي الثَّقَلَيْنِ؟! قِيلَ: وَ مَا الثَّقَلَانِ يَا رَسُولَ اللَّهِ!؟

قَالَ: الْأَكْبَرُ كِتَابُ اللَّهِ، سَبَبُ طَرْفِهِ بِيَدِ اللَّهِ وَ طَرْفُهُ بِأَيْدِيكُمْ، فَتَمَسَّكُوا بِهِ لَنْ تَزُولُوا وَ
لَا تَضِلُّوا؛ وَ الْأَصْغَرُ عِترَتِي. وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ. وَ سَأَلْتُ لَهُمَا ذَلِكَ
رَبِّي، وَ لَا تَقْدَمُوهُمَا فَتَهْلِكُوا، وَ لَا تَعْلَمُوهُمَا فَإِنَّهُمَا أَعْلَمُ مِنْكُمْ.^۱

۴۵- إني تارك فيكم ما إن تمسكنم به بعدى لن تضلوا: كتاب الله و عترتي أهل
بيتي، و إنهما لن يتفرقا حتى يردا عليّ الحوض.^۲

حموئی در «فرائد السمطين» از طریق متصل ابوجعفر ابن بابویه، این حدیث را
از زیدبن ثابت بدین عبارت روایت کرده است که او گفت:

۴۶- قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: إني تارك فيكم الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ عِترَتِي أَهْلَ
بَيْتِي. أَلَا وَ هُمَا الْخَلِيفَتَانِ مِنْ بَعْدِي، وَ لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.^۳ «بیغمبر

← طبرانی بنا به نقل سمهودی در «جواهر العقدين» و از احمد حنبل آورده است، و در «ینابيع
المودة» ص ۱۸۳ از احمد و طبرانی در «معجم كبير» آورده است.

۴- سیّدین طاووس در «طرائف» ص ۱۱۴ از احمدبن حنبل در مسندش از زیدبن ثابت
روایت می کند که رسول خدا ﷺ فرمود: انی تارک فیکم الثقلین خلیفتین: کتاب الله حبل ممدود ما
بین السماء إلى الارض، و عترتی أهل بیتی و انهما لن یفترقا حتی یردا علیّ الحوض.

۱- این حدیث را در «کنز العمال» ج ۱، ص ۱۶۶ در تحت شماره ۹۴۷ از طبرانی در معجم
کبیرش از زید بن ثابت نقل کرده است.

۲- این حدیث را در «کنز العمال» ج ۱، ص ۱۶۶ در تحت شماره ۹۴۶ از عبدبن حمید و ابن
الأبناری از زیدبن ثابت نقل کرده است. و در «ینابيع المودة» ص ۳۸ پس از آنکه حدیث شماره
۴۳ را با تخریج ابن عقده آورده است، این حدیث (شماره ۴۵) را بدون کلمه بعدی با سند جید از
احمد حنبل آورده و در پایان گفته است: طبرانی در «معجم كبير» با رجال موثق تخریج روایت
کرده است که رسول الله فرمود: انی تارک فیکم خلیفتین: کتاب الله و أهل بیتی و انهما لن یفترقا حتی
یردا علیّ الحوض فانظروا کیف تَخْلُقُونِي فیهِمَا!؟

۳- «فرائد السمطين»، ج ۲، ص ۱۴۴، باب ۳۳، حدیث شماره ۴۳۷ و «غایة المرام» ص

←

اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: من باقی گذارنده دو چیز نفیس در میان شما هستم: کتاب خداوند عزوجل، و عترتم که اهل بیت من می‌باشند. آگاه باشید که آن دو تا، دو جانشین و خلیفه پس از من هستند و ابداً تفرق پیدا نمی‌کنند، تا بر من در حوض کوثر فرود آیند.»

این حدیث از جهت متن و مضمون عبارت عالی‌ترین و رشیق‌ترین حدیثی است که در این باب آمده است، زیرا اولاً با لفظ تارک فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ، و ثانیاً با لفظ أَوَّ هُمَا الْخَلِيفَتَانِ مِنْ بَعْدِي با اصرح عبارات و اوضح دلالات به یگانه خلیفه و جانشین خود تصریح فرموده است و حتی صراحت این حدیث از صراحت دو حدیث سابق الذکر: إِنِّي مُخَلَّفٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ، وَإِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ خَلِيفَتَيْنِ بیشتر است. دوازدهم: حدیث ثقلین به روایت ابوسعید خدری:

طرق و مضامین روایات وارده از ابوسعید خدری بسیار است. ابراهیم بن محمد حموی در «فرائد السمطين» سه روایت از او نقل می‌کند. اول با سند متصل خود از عطیه عوفی از او که گفت:

۴۷- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ، أَحَدُهُمَا أَطْوَلُ مِنَ الْآخِرِ: كِتَابُ اللَّهِ - حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ، طَرَفٌ بِيَدِ اللَّهِ - وَ عِترَتِي. أَلَا وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ. فَقُلْتُ: مَنْ عِترَتُهُ؟ قَالَ: أَهْلُ بَيْتِهِ. ^۱ عطیه که راوی روایت است می‌گوید: «من از ابوسعید پرسیدم: عترت او کیانند؟! گفت: اهل بیت او.»

دوم نیز با سند متصل خود از ابوسعید روایت می‌کند که گفت:

۴۸- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ، أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخِرِ: كِتَابُ

← ۲۱۵ حدیث ۲۶ از عامه به روایت حموی با لفظ یفترقا و در ص ۲۲۲ حدیث ۱۰ از خاصه به روایت صدوق از یزیدبن ثابت آورده است

۱- «فرائد السمطين»، ج ۲، باب ۳۳، ص ۱۴۴ و ص ۱۴۵ حدیث شماره ۴۳۸ و «غایة المرام» ص ۲۱۵ حدیث ۲۷ از عامه.

اللَّهِ - حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ - وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.^۱

این حدیث را عبدالله بن احمد حنبل با سند متصل خود از ابواسرائیل از عطیه از ابوسعید در «مسند» احمد حنبل روایت می‌کند.^۲

و طبرانی در «معجم صغیر» خود با سند متصل از کثیر النواء از عطیه از ابوسعید روایت می‌کند.^۳ و گفته است: از کثیر النواء غیر از مسعودی روایت نکرده است.

و ابونعیم اصفهانی در کتاب «مَنْقَبَةُ الْمُطَهَّرِينَ» از زیدبن ارقم و ابوسعید خدری روایت می‌کند و در آخرش دارد: فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلَفُونِي فِيهِمَا؟!^۴

سوم نیز از شیخه صالحه زینب دختر قاضی عمادالدین ابوصالح نصر بن عبدالرزاق، با سند متصل خود از محمدبن طلحه از اعمش از ابوسعید روایت می‌کند که:

۴۹- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنِّي أَوْشِكُ أَنْ أَدْعَى فَأَجِيبَ، وَ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ [حَبْلٌ] مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ، وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، وَ إِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ أَخْبَرَنِي [أَنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا] حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ. فَانظُرُوا مَا تَخْلَفُونِي فِيهِمَا؟!^۶

این روایت را ابن مغزلی با سند متصل خود از محمدبن طلحه از عطیه از

۱- «فرائد السمطين»، ج ۲، باب ۳۳، ص ۱۴۶ حدیث شماره ۴۴۰ و «غایة المرام» ص ۲۱۵ حدیث ۲۸ از عامه.

۲- «مسند» احمد بن حنبل، ج ۳، ص ۱۴ و طبرانی در «معجم صغیر».

۳- «عقبات»، طبع اصفهان، ج ۱، ص ۲۷۵ و ص ۲۷۶.

۴- «عقبات»، ج ۱، ص ۳۱۰ و ص ۳۱۱ و گوید: این حدیث علی ما نقل عن ابی نعیم روایت شده است.

۵- این حدیث را که در «غایة المرام» ص ۲۱۵ و ص ۲۱۶ حدیث ۳۲ از عامه از «فرائد السمطين» روایت کرده است با لفظ لن یفترقا می‌باشد.

۶- «فرائد السمطين» ج ۲، باب ۵۴، ص ۲۷۲، شماره حدیث ۵۳۸.

ابوسعید روایت کرده است^۱، و ایضاً احمد حنبل^۲ و ابن سعد کاتبِ واقدی^۳ و «غایة المرام» از سَمْعَانی در کتاب «فضائل الصّحابة»،^۴ و نورالدین سَمْهُودی در «جواهرالعقْدین»،^۵ و شمس‌الدین سخاوی در «استجلاب ارتقاء الغرف»،^۶ و سیوطی در «احیاء المیت بفضائل اهل البیت»،^۷ و ابونعیم در «منقبه المطهرین»،^۸ و طبری در «تاریخ»^۹ و قندوزی در «ینابیع المودّة»^{۱۰} آورده‌اند.

ملاً علی متقی هندی در «کنز العمال» از ابوسعید خدری چهار روایت آورده است: اوّل:

۱- «مناقب» ابن مغزلی، ص ۲۳۵ و ۲۳۶، حدیث ۲۸۳ و بجای لفظ ما لفظ ماذا آمده است.

۲- «مسند» احمد بن حنبل، ج ۳ ص ۱۷ و در آن لفظ ممدود من السماء الى الأرض نیامده است.

۳- «طبقات» ابن سعد از طبع مصر، ج ۲، ص ۱۹۴ و از طبع لیدن ۲ ق ۲، ص ۲.

۴- «غایة المرام» ص ۲۱۳ حدیث ۱۵ از عامّه، و «عبارات» ج ۱، ص ۳۵۸ از رساله قوامیه معروف به «فضائل الصحابة».

۵- «عبارات» ج ۲، ص ۶۳۸ از سمهودی، و در پایانش سمهودی گوید: این روایت را طبرانی در «معجم اوسط» و ابویعلی با سند خوب آورده‌اند و حافظ ابومحمّد عبدالعزیز ابن الاخضر در «معالم العترة النبویة» آورده است.

۶- «عبارات» ج ۲، ص ۵۷۵ و ص ۵۷۶ از سخاوی، و در پایان آن سخاوی گوید: حدیث ابوسعید در مسند احمد از طریق اعمش است و نیز از طریق ابی اسرائیل ملاءئی اسمعیل بن خلیفه، و عبدالملک بن ابی سلیمان، و طبرانی در «اوسط» آن را از کثیرالنّواء و چهار نفر اینها از عطیه روایت کرده‌اند و ابویعلی و دیگران نیز روایت نموده‌اند و من تعجب دارم از ایراد ابن جوزی در «علل متناهیة» و عجیب‌تر گفتار اوست که: این حدیث صحیح نیست.

۷- «احیاء المیت بفضائل اهل البیت» در حاشیة الإتحاف بحبّ الأشراف ص ۲۶۹.

۸- «عبارات» ج ۱، ص ۳۱۰ بدون حبل ممدود از ابونعیم علی مانقل عنه و با اضافه فاتتوا الله بعد از کلمة الحوض.

۹- ابوجعفر محمد بن جریر طبری در «تاریخ» بنابر «عبارات» ج ۱، ص ۲۲۴.

۱۰- «ینابیع المودّة» ص ۳۶، و گفته است: طبرانی و ابویعلی ایضاً تخریج کرده‌اند و در سندش باسی نیست.

۵۰- إِنِّي أَوْشِكُ أَنْ أُدْعَى فَأَجِيبَ، وَإِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترَتِي؛ كِتَابُ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ، وَ عِترَتِي أَهْلُ بَيْتِي. وَإِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ خَبَّرَنِي أَنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ. فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلِفُونِي فِيهِمَا؟

این حدیث را از «مُسْنَد» ابن ابی شیبیه، و ابن سعد، و احمد بن حنبل و ابویعلی از ابوسعید روایت کرده است^۱ و علامه آیه الله میرحامد حسین فرموده است: احمد بن فضل بن محمد با کثیر در کتاب «وسيلة المآل» گفته است: این حدیث را احمد در «مسند» و طبرانی در «أوسط» و ابویعلی و غیرهم تخریج نموده‌اند و در سندش باسی نیست.^۲ و در «غایة المرام» به عین عبارت فوق از سمعانی در «فضائل الصّحابة» روایت کرده است.^۳

و سیوطی در کتاب «احیاء المیت» به عبارت زیر روایت نموده است:

۵۱- إِنِّي أَوْشِكُ أَنْ أُدْعَى فَأَجِيبَ، وَإِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترَتِي أَهْلُ بَيْتِي، وَإِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ خَبَّرَنِي أَنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ. فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلِفُونِي فِيهِمَا؟^۴

دوم:

۵۲- كَانِي قَدْ دُعِيتُ فَأَجَبْتُ، إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ، حَبْلٌ مَمْدُودٌ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ، وَ عِترَتِي أَهْلُ بَيْتِي، وَإِنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ. فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلِفُونِي فِيهِمَا؟! آنگاه ملاحظه کنید: این حدیث را ابویعلی و طبرانی از ابوسعید روایت نموده‌اند.^۵

۱- «کنز العمال» طبع حیدرآباد، ج ۱، ص ۱۶۵ و ۱۶۶ حدیث شماره ۹۴۵ و «ذخائر العقبی» ص ۱۶ باب فضل اهل البیت از احمد حنبل و ایضاً در «عبقات» ج ۱، ص ۴۷۲ عین این حدیث را از محب‌الدین طبری صاحب «ذخائر العقبی» آورده است.

۲- «عبقات» ج ۱، ص ۲۷۶ و در «عبقات» ج ۱، ص ۲۹۸ از ذهبی آورده است.

۳- «غایة المرام» ص ۲۱۳ حدیث شماره ۱۵، از عامه.

۴- «احیاء المیت» در حاشیه «اتحاف» ص ۲۴۱ حدیث هشتم.

۵- «کنز العمال» ط حیدرآباد، ج ۱، ص ۱۶۷ حدیث ۹۵۳ و «غایة المرام» ص ۲۳۲، حدیث

و أيضاً این حدیث را میرزا محمد بدخشانی در کتاب «مفتاح النجا» با تخریح ابویعلی و طبرانی در «معجم کبیر» خود از ابوسعید خدری روایت نموده است.^۱
سوم:

۵۳- يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ مَا إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي: أَمْرَيْنِ، أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخَرِ: كِتَابَ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ، وَ عِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي. وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَمْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ. ملاعلی متقی در اینجا گفته است: این حدیث را ابویعلی و طبرانی از ابوسعید تخریح نموده‌اند.^۲

باری این حدیث را سیوطی در «الدر المنثور»^۳ و طبرانی در «معجم کبیر»^۴ و علامه میرزا محمد بدخشانی در «مفتاح النجا»^۵ و ابن کثیر دمشقی در «تاریخ»^۶ و ترمذی در «صحیح»^۷ آورده‌اند.

چهارم:

۵۴- إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ: كِتَابَ اللَّهِ - سَبَبٌ طَرَفُهُ بِيَدِ اللَّهِ وَ طَرَفُهُ بِأَيْدِيكُمْ - وَ عِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي. وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَمْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ. ملاعلی گفته است: این حدیث را باوردی از ابوسعید تخریح نموده است.^۸

← ۶۱ از خاصه.

- ۱- «عبارات»، ج ۱، ص ۲۷۷، و میرحامد حسین در اینجا گوید: و نیز در «در منثور» ثابت است که طبرانی این حدیث شریف را به روایت ابی سعید اخراج نموده است.
- ۲- «کنز العمال» طبع حیدرآباد، ج ۱، ص ۱۶۶ و ص ۱۶۷ حدیث ۹۵۰ و ایضاً در «بحار الانوار» طبع کمپانی ج ۷، ص ۳۱ از سعید و احمد و طبرانی آورده است.
- ۳- تفسیر «الدر المنثور» ج ۲، ص ۶.
- ۴ و ۵- «عبارات» ج ۱، ص ۲۷۷.
- ۶- «عبارات» ج ۲، ص ۵۱۵ و ص ۵۱۶ و گفته: ترمذی در روایت این حدیث متفرد است.
- ۷- «عبارات» ج ۱، ص ۲۰۱ و ص ۲۰۲ و در پایان ترمذی گفته است: هذا حسن غریب.
- ۸- «کنز العمال» طبع حیدرآباد ج ۱، ص ۱۶۵ حدیث ۹۴۴ و این حدیث را سیوطی در «احیاء المیت» درهامش «الإتحاف بحب الأشراف» ص ۲۶۹ شماره ۵۵ از باوردی بدون کلمه بعده تخریح کرده است.

روایت ابوجعفر محمد بن جریر طبری بنا به گفته علامه میرحامد حسین از روایت «کنز العمال» بدین گونه است:

۵۵- كَأَنَّ (كَانِي ظ) قَدْ دُعِيْتُ فَأَجَبْتُ (و ظ) إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ، أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخِرِ: كِتَابَ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ، وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي. فَاَنْظُرُوا كَيْفَ تَخْلُقُونِي فِيهِمَا؟! فَإِنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.^۱

عبدالله بن احمد بن حنبل در «مسند» پدرش روایتی را از او بدین عبارت روایت می‌کند از ابوسعید خدری که:

۵۶- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ، أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخِرِ: كِتَابَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ - حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ - وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي. أَلَا إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.^۲

و ایضاً عبدالله بن احمد بن حنبل حدیث دیگری از پدرش با سند متصل به ابوسعید خدری روایت می‌نماید که:

۵۷- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ - مَا إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي -: الثَّقَلَيْنِ، أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخِرِ: كِتَابَ اللَّهِ - حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ - وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي. أَلَا وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.^۳

و ابواسحق احمد بن محمد بن ابراهیم ثعلبی در تفسیر خود که معروف است به «الْكَشْفُ وَالْبَيَانُ عَنْ تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ» در تفسیر آیه وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً گفته است: حدیث کرد برای ما حسن بن محمد ابن حبیب مفسر، که او گفت: من در کتاب جدم که به خط او بود یافتم که حدیث کرد برای ما احمد بن احجم قاضی

۱- «عبارات» ج ۱، ص ۲۲۴.

۲- «مسند» احمد حنبل، ج ۳، ص ۲۶.

۳- «مسند» احمد حنبل، ج ۳، ص ۵۹ و این متن را بدون لفظ ثقلین و با لفظ و الأرض بجای الی الأرض علامه زرنندی در کتاب «نظم در السمطين» ص ۲۳۲ آورده است و سید بن طاوس در «طرائف» ص ۱۱۴ فقط با تغییر و جابجا شدن لفظ ثقلین آورده است.

مرفدی (مرندی ظ) که او گفت: حدیث کرد برای ما فضل بن موسی شیبانی که گفت: حدیث کرد برای ما عبدالملک بن ابی سلیمان از عطیة عوفی از ابی سعید خُدَری که:

۵۸- قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ خَلِيفَتَيْنِ إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي، أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخِرِ: كِتَابَ اللَّهِ - حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ - وَعِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي. أَلَا وَإِنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.^۱

شیخ الاسلام قندوزی حنفی در «ینابیع المودة» این حدیث را از تفسیر ثعلبی از عطیة از ابوسعید روایت می‌کند با سه تفاوت در لفظ، اولاً یا در أَيُّهَا النَّاسِ نیست. ثانیاً به جای خلیفتین، ثقلین آورده است. ثالثاً لفظ بَعْدِي پس از کلمه لَنْ تَضِلُّوا در آن نمی‌باشد.^{۲، ۳}

و ایضاً قندوزی روایتی دیگر را از تفسیر ثعلبی با سند متصل خود از عطیة از

۱- «عبقات»، ج ۱، ص ۳۰۷ و ص ۳۰۸ در ترجمه احوال ثعلبی، و ایضاً صاحب «عبقات» گوید: و نیز ثعلبی در کتاب «الکشف و البیان» به تفسیر آیه: سَنَفَعُ لَكُمْ أَيُّهَا الثَّقَلَانِ گفته: بعضی از اهل معانی گفته‌اند: هر چیزی که دارای قدر و قیمتی باشد به طوری که در اخذ آن مردم تنافس کنند آن را ثَقْل نامند و از همین جهت است که به تخم شتر مرغ (نعامة) ثقل گویند، چون صیاد و جوینده آن چون آن را بیابد خوشحال می‌شود. شاعر گوید: «فَتَذَاكِرًا ثَقَلًا رَثِيدًا بَعْدَ مَا - أَلَقْتَ ذَكَاءَ يَمِينِهَا فِي كَافِرٍ» و قال النبی ﷺ: إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كتاب الله و عترتي. پس کتاب و عترت را ثقل قرار داد به جهت تعظیم قدر آن دو.

۲- «ینابیع المودة» ص ۳۲.

۳- علامه میرزانجم‌الدین شریف عسکری در کتاب «علی و الوصیة» ص ۵۷ حدیث ۲۴ گوید: ما بربیک جزء از تفسیر ثعلبی در خزانه کتب امام ثامن علی بن موسی الرضا (ع) در خراسان برخورد کردیم که در آن در تفسیر آیه و اعتصموا بحبل الله جمیعاً ولا تفرقوا با سند متصل خود از ابوسعید روایت کرده بود که او گفت: من شنیدم از رسول خدا ﷺ که می‌گفت: أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي تَرَكْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ خَلِيفَتَيْنِ إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي، أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخِرِ: كِتَابَ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ - أَوْ قَالَ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ - وَ عِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي: أَلَا وَإِنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.

ابوسعید بدین مضمون نقل می‌کند:

۵۹- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي، أَحَدُهُمَا أَعْظَمُ مِنَ الْآخِرِ: كِتَابُ اللَّهِ - حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ - وَعِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، وَلَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ. فَانظُرُوا كَيْفَ تُخْلِفُونِي فِيهِمَا؟^۱

قندوزی روایت دیگری را از «مسند» احمد حنبل با سند متصلش به ابوسعید

بدین مضمون روایت می‌کند که او گفت:

۶۰- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنِّي أَوْشِكُ أَنْ أَدْعَى فَأُجِيبَ، وَإِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا: الثَّقَلَيْنِ، أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخِرِ، أَمَّا الْأَكْبَرُ كِتَابُ اللَّهِ - حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ - وَعِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي. أَلَا إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.^۲

ابن نمیر می‌گوید: بعضی از اصحاب ما می‌گویند: رسول خدا فرمود: انظُرُوا كَيْفَ

تَخْلِفُونِي فِيهِمَا؟!^۳

قندوزی از عبدالله بن احمد بن حنبل در «زیادات مسند» احمد با سند متصل از

ابوسعید خدری روایت می‌کند که او گفت:

۶۱- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابُ اللَّهِ - حَبْلٌ مَمْدُودٌ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ - وَعِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي. وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.^۴

علامه شمس‌الدین سخاوی حدیث ثقلین را از جمعی از صحابه و تابعین با

۱- «ینابیع المودّة» ص ۳۰.

۲ و ۳- «ینابیع المودّة» ص ۳۱ و ۳۲.

۴- «ینابیع المودّة» ص ۳۲. در «عیقات» ج ۲، ص ۵۱۸ و ص ۵۱۹ حدیث ثقلین را بنا به روایت صاحب کتاب «مودّة القربی» از ابوسعید خدری چنین آورده است که: رسول خدا ﷺ فرمود: إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابُ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَأَهْلُ بَيْتِي. (ویروی: عترتی). لم (لن) يفترقا حتى يردا عليّ الحوض.

الفاظ مختلفی و اسانید متفاوتی جمع کرده است، از جمله در حدیث مُناشدهٔ امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ با آن قوم که برخیزید و شهادت دهید! و شهادت ندهد مگر کسی که گوشش شنیده و در خاطرش محفوظ مانده است! و هفده نفر برخاستند و شهادت دادند و از جملهٔ ایشان ابوسعید خدری بود که در ضمن بیان خطبهٔ غدیر خم گفتند:

۶۲- ثُمَّ قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي، فَإِنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ. نَبَأَنِي بِذَلِكَ اللَّطِيفُ الْحَبِيرُ.^۱

و علامه آیه الله میرحامد حسین هندی در ترجمهٔ احوال طبرانی گوید: و نیز طبرانی در «معجم صغیر» روایت ابوسعید را به سند دیگر آورده است چنانکه گفته: حدَّثنا... از ابوسعید خدری از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که فرمود:

۶۳- إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترَتِي. وَإِنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ. روایت نکرده است این را از هارون بن سعد مگر یونس.^۲ و نیز طبرانی این حدیث شریف را به روایت ابوسعید خدری در «مُعْجَم أَوْسَطَ» اخراج نموده است...

و نورالدین سمهودی در «جواهر العقدین» بعد از نقل حدیث ثقلین از لفظ تِرْمِذِي گفته: معنی آن را احمد در مسندش از ابوسعید خدری روایت کرده است و عبارت آن این است که:

۶۴- إِنْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: قَالَ: إِنِّي أَوْشِكُ أَنْ أَدْعَى فَأَجِيبَ، وَإِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ - حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ - وَ عِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي، فَإِنَّ اللَّطِيفَ الْحَبِيرَ (ظ) أَخْبَرَنِي أَنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ، فَانظُرُوا بِمَا تَخْلُقُونِي فِيهِمَا؟ این حدیث را ایضاً طبرانی در «اوسط» و ابویعلی و غیرهما

۱- «عبارات»، ج ۲، ص ۵۷۹ در ضمن بیان حدیث خزیمه. «ینابیع المودّة» ص ۲۴۵ از کتاب «مودّة القربی» میرسید علی بن شهاب همدانی با لفظ من السماء مرفوعاً از ابوسعید خدری.
۲- «عبارات»، ج ۱، ص ۲۷۶.

استخراج کرده‌اند و در سندش باکی نیست. ۱، ۲

سیزدهم: حدیث ثقلین به روایت زید بن ارقم:

مضامین روایات و اسناد روایات وارده از طریق زید بن ارقم از همه طرق آن زیادتر است؛ و همچنین علمائی از عامه که حدیث وی را روایت کرده‌اند بیشترند. اینک ما در اینجا به برخی از روایات وارده از او که علمای عامه در کتب خود آورده‌اند می‌پردازیم:

سمهودی در «جواهر العقدين في فضل الشرفين: شرف العلم الجليلي والنسب العلي»^۳ گوید: طبرانی در «اوسط» و ابویعلی و غیرهما با سند خوب، و حافظ ابومحمد عبدالعزیز در «معالم العترة النبوية»، و در «صحیح» مسلم و غیره از زید بن ارقم روایت است که رسول خدا ﷺ در کنار آبی که میان مکه و مدینه بود و به خم نامیده می‌شد، برای خطبه برخاست و حمد و ثنای خداوند را بجای آورد و مردم را به مواظب و یادآوریهای خود متمتع ساخت و سپس فرمود:

۶۵- أَلَا يَا أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ يُوشِكُ أَنْ يَأْتِيَ رَسُولُ رَبِّي فَأُجِيبُ، وَإِنِّي تَارِكٌ

۱- «عقبات»، ج ۱، ص ۲۷۶. و این حدیث را حمّوئی در «فرائد السمطين» ج ۲، ص ۲۷۲ باب ۵۴ آورده است و «غایة المرام» ص ۲۱۲ حدیث ۸ ذکر نموده است.

۲- قندوزی در «ینایع المودة» ص ۲۴۱ در حدیث ۶۸ از جمله هفتاد مناقبی که برای امیرالمؤمنین عليه السلام ذکر کرده است روایتی را بدین عبارت از ابوسعید خدری آورده است که او گفت: خطب رسول الله صلى الله عليه وآله فقال: يا ايها الناس! اني تركت فيكم الثقلين خيلتي ان اخذتم بهما لن تضلوا بعدى، احدهما اكبر من الآخر: كتاب الله حبل ممدود من السماء إلى الارض و عترتي و هم اهل بيتي لن يفترقا حتى يردا على الحوض. آنگاه قندوزی گوید: این حدیث را ثعلبی و امام احمد بن حنبل در مسندش آورده است. أقول: این روایت را علامه میرزا نجم‌الدین شریف عسگری در کتاب «علی و الوصیة» ص ۵۴ آورده است و در نقل آن لفظ هم حذف شده است، و عترتی ذکر شده در حالی که عترتی و هم اهل بیته است.

۳- قندوزی در «ینایع المودة» ص ۳۶ درباره او گوید: «جواهرالعقدین» از سمهودی مصری علامه در بلاد مصر و حجاز مصنف «تاریخ مدینه منوره نبویه» علی صاحبها آلاف التحية و التّصليّة است.

فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ، أُولَهُمَا كِتَابُ اللَّهِ فِيهِ الْهُدَىٰ وَ النُّورُ، فَخُذُوا بِكِتَابِ اللَّهِ وَ اسْتَمْسِكُوا بِهِ - فَحَثَّ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ رَغَبَ فِيهِ. ثُمَّ قَالَ: - وَ أَهْلُ بَيْتِي! أَذْكُرْكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي، أَذْكُرْكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي!

«آگاه باشید ای مردم که من فقط بشری مثل شما هستم، و نزدیک است فرستاده پروردگارم بیاید و من دعوت وی را اجابت نمایم، و من در میان شما دو چیز ارزشمند و نفیس را می‌گذارم، اول آن دو چیز کتاب خداست که در آن هدایت و نور است، پس کتاب خدا را بگیرید و بدان استمساک نمائید! - در این حال پیغمبر مردم را بر کتاب خدا تشویق و ترغیب نمود و سپس فرمود: - و اهل بیت من! من خدا را به یاد شما می‌آورم درباره اهل بیتم! من خدا را به یاد شما می‌آورم درباره اهل بیتم!»

دوم حدیثی که مسلم در «صحیح» خود آورده است همان متن اول است به اضافه تخریجی که جریر از ابوحیان از زیدبن ارقم نموده، و در آن زیاد نموده است که:

۶۶- كِتَابُ اللَّهِ فِيهِ الْهُدَىٰ وَ النُّورُ، مَنِ اسْتَمْسَكَ بِهِ وَ أَخَذَ بِهِ كَانَ عَلَى الْهُدَىٰ، وَ مَنْ أَخْطَأَهُ ضَلَّ. ۲، ۳

- ۱- «عبارات» ج ۲، ص ۶۳۷ و ص ۶۳۸ و «صحیح» مسلم طبع محمد فؤاد، ج ۴، ص ۱۸۷۳ کتاب فضائل الصحابة، باب من فضائل علی بن ابیطالب (رضی الله عنه) حدیث ۳۶ و نیز در «عبارات» ج ۱، ص ۳۴۲ از ازدی حمیدی صاحب کتاب «الجمع بین الصحیحین» آورده است. و ایضاً در «عبارات» ج ۱، ص ۳۷۴ و ۳۷۵ از رزین عبدری صاحب کتاب «الجمع بین الصحاح الستة» آورده است. و ایضاً در «عبارات»، ج ۱، ص ۴۲۵ از ابن اثیر جزری صاحب «جامع الأصول» روایت کرده است. و ایضاً در «ینابیع المودة» ص ۲۹ این روایت را از مسلم آورده است. و ایضاً محب الدین طبری در «ذخائر العقبی» ص ۱۶ آورده است. و ایضاً ابن حجر هیتمی در «الصواعق المحرقة» ص ۸۹ آورده است. و سیدبن طاووس در «طرائف» ص ۱۱۵ و بحرانی در «غایة المرام» ص ۲۱۲ حدیث چهارم از عامه آورده است و حموئی در «فرائد السمطین» ج ۲، ص ۲۶۸ ذکر کرده است.
- ۲- «صحیح» مسلم، همین موضع ص ۱۸۷۴ حدیث (...)
- ۳- در «ینابیع المودة» ص ۱۸۳ این حدیث را با همین متن اخیر و با یکبار اذکرکم الله فی

سوم حدیثی که مسلم آورده است با سند دگری از ابن مسروق از یزید بن حیان از زید بن ارقم؛ که ابن مسروق گفت: من و یزید بن حیان بر زید وارد شدیم، و یزید به او گفت: تو به خیر بسیاری رسیده‌ای؛ با رسول خدا ﷺ مصاحبت نمودی و در پشت سر او نماز خواندی! در اینجا حدیث را به مانند حدیث ابو حیان می‌آورد مگر آنکه گفتار رسول خدا ﷺ را بدین گونه روایت می‌کند:

۶۷- أَلَا وَ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ ثَقَلَيْنِ: أَحَدُهُمَا كِتَابُ اللَّهِ هُوَ حَبْلُ اللَّهِ، مَنِ اتَّبَعَهُ كَانَ عَلَى الْهُدَى، وَمَنْ تَرَكَهُ كَانَ عَلَى ضَلَالَةٍ.^۱ و در این روایت است که ما به زید گفتیم: مراد از اهل بیت او زنهای او می‌باشند؟!

زید گفت: نه قسم به خدا! زن‌روزگاری با شوهر خود است پس از آن، او را طلاق می‌دهد و به سوی پدرش و خویشاوندانش برمی‌گردد. مراد از اهل بیت رسول خدا، اصل او و عصبه او هستند که پس از پیغمبر صدقه بر ایشان حرام شده است.^۲

ابن مغزالی در «مناقب» خود با سند متصلش یک روایت با عبارت: إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ ثَقَلَيْنِ: كِتَابُ اللَّهِ وَ عَثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرَقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ^۳ آورده است، که حاکم در «مستدرک»^۴ و حافظ ترمذی در «جامع»^۵ و ایضاً حاکم در

← اهل بیتی، از احمد و عبد بن حمید و مسلم تخریح کرده است.

۱ و ۲- «صحیح مسلم»، ج ۴، ص ۱۸۷۴ حدیث ۳۷ و در «ینابیع المودة» ص ۲۹ با اضافه کلمه: و عثرتی اهل بیتی از مسلم آورده است و در «غایة المرام» ص ۲۱۲ حدیث ششم از عامه عین عبارت متن را آورده است.

۳- «مناقب» ابن مغزالی ص ۲۳۴ حدیث ۲۸۱. و این عبارت را قندوزی در «ینابیع المودة» ص ۳۷ بدون لفظ عثرتی از «صحیح» مسلم در طریق روایت سؤم صاحب کتاب «معالم العترة النبویة» آورده است و در «غایة المرام» ص ۲۳۲ حدیث ۵۹ از خاصه به روایت ابن بابویه آورده است؛ و حموی در «فراند السمطين» ج ۲، ص ۱۴۲ و ص ۱۴۳ باب ۳۳ آورده است بدون لفظ اهل بیتی و بجای لن یفترقا لفظ لن یفترقا را آورده است.

۴- «المستدرک علی الصحیحین» ج ۳، ص ۱۴۸ و حاکم گوید: این حدیث بر شرط شیخین صحیح السند است و این دو نفر آن را تخریح ننموده‌اند.

«مستدرک»^۱ و طبرانی در «معجم کبیر»^۲ خود آورده‌اند.

و روایت دیگری با سند متصلش آورده است که از جهت عبارت بعینها مثل روایت اول از «صحیح» مسلم می‌باشد که ما به شماره ۶۵ ذکر نمودیم.^۳

و این روایت را حافظ دارمی در «سنن» خود^۴ کتاب فضائل القرآن، و احمد بن حنبل در «مسند» خود^۵ با ذکر نص حدیث و در جای دیگر^۶ با اعتراف به مسلمیت و ثبوت آن، و حافظ بیهقی^۷ همگی با عین سند و عبارت از ابوحیان تیمی روایت کرده‌اند. ابن مغزلی روایت دیگری دارد که ما به شماره ۸۰ خواهیم آورد.

ملاً علی متقی در «کنز العمال» چهار روایت از زیدبن ارقم ذکر می‌کند:

اول همان مضمونی است که ما به شماره ۴۳، از روایات مرویه از زیدبن ثابت آوردیم، او نیز از «مسند» احمد بن حنبل و طبرانی در «معجم کبیر» و «سنن» سعید بن منصور از زیدبن ثابت، و از طبرانی در «معجم کبیر» از زیدبن ارقم روایت می‌کند.^۸ دوم از «مستدرک» حاکم از زیدبن ارقم روایت می‌کند که رسول خدا فرمود:

۶۷- أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ لَنْ تَضِلُّوا إِنْ اتَّبَعْتُمُوهُمَا: كِتَابَ اللَّهِ وَأَهْلَ بَيْتِي عِزَّتِي.^۹ تَعْلَمُونَ أَنِّي أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ! مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْئُ

۵- جامع صحیح ترمذی، طبع صاوی ۲۰۰/۱۳.

۱- «المستدرک» ج ۳، ص ۱۰۹ با عبارت انی قد ترکت و با اضافه جمله اهدهما اکبر من الآخر و گفته است: این حدیث نیز بر شرط شیخین صحیح است و آن را تخریج نموده‌اند.

۲- نسخه دانشگاه طهران شماره ۱۳۷.

۳- «مناقب» ابن مغزلی، ص ۲۳۶، حدیث ۲۸۴.

۴- «سنن» دارمی، ج ۲، ص ۴۳۱.

۵- «مسند» احمد، ج ۴، ص ۳۶۷.

۶- «مسند» احمد، ج ۴، ص ۳۷۱.

۷- بیهقی در «سنن»، ج ۱۰، ص ۱۱۳ و ج ۲، ص ۱۴۸ و در کتاب «اعتقاد» ص ۱۶۴.

۸- «کنز العمال» طبع حیدرآباد، ج ۱، ص ۱۶۶ شماره ۹۴۸.

۹- تا اینجا را قندوزی در «ینابیع الموده» ص ۳۷ با عبارت طریق دوم از «صحیح» مسلم بنا به نقل از کتاب «معالم العترة النبویة» آورده است.

مَوْلَاهُ. ۱

«ای مردم من در میان شما دو امر را باقی می‌گذارم که اگر از آن دو پیروی کنید گمراه نمی‌شوید: کتاب خدا و اهل بیت من که عترت من می‌باشند. شما می‌دانید که ولایت من به مؤمنین از ولایت خودشان به خودشان شدیدتر و اکیدتر است! هر کس که من مولای او هستم، پس علی مولای اوست.»

سوم روایتی است که از طبرانی در «معجم کبیر» و از «مستدرک» حاکم از ابوظیفیل از زیدبن ارقم آورده است که:

۶۹- كَانِي قَدْ دُعِيْتُ فَأَجَبْتُ! إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ، أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخِرِ: كِتَابَ اللَّهِ وَعِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي. فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلُفُونِي فِيهِمَا؟! فَإِنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ. إِنَّ اللَّهَ مَوْلَايَ وَأَنَا وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ، مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ. اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ.^۲

چهارم روایتی است که از طبرانی در «معجم کبیر» از ابوظیفیل^۳ از زیدبن ارقم

۱- «کنز العمال»، ج ۱، ص ۱۶۷ حدیث شماره ۹۵۱.

۲- «کنز العمال»، ج ۱، ص ۱۶۷ حدیث شماره ۹۵۴ و «عقبات»، ج ۱، ص ۲۷۸ و ص ۲۷۹

از طبرانی.

۳- ابوظیفیل خودش از اصحاب رسول خداست ولی خودش بلاواسطه این حدیث را روایت نکرده است، زیرا در زمان رسول خدا شاید در غدیر نبوده است، شرح حال وی را آیه‌الله سید حسن صدر در کتاب «تأسیس الشيعة لعلوم الاسلام» ص ۱۸۶ در ضمن شعرای شیعه ذکر کرده و فرموده است: و از شعرای شیعه ابوظیفیل عامر بن واثله صحابی است که ترجمه حال او را در کتاب «نسمة السحر فی ذکر من تشیع و شعر» آورده است گوید: او فاضلی است که در وی صحبت رسول خدا با محبت اهل بیت گرد آمده است، ابوالفرج اصفهانی گوید: ابوظیفیل از خیار اصحاب رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بوده است و از آنحضرت روایت حدیث کرده است و سپس عمر طولانی نموده است و از اصحاب علی عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ و از وجوه شیعه شمرده می‌شده است و در نزد آنحضرت مکان و موقعیتی خاص داشته است و اسب سوار چیره و ماهر و مرد کریم و شجاع و شاعر بوده است. او پس از امیرالمؤمنین عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ زندگی کرد و با مختار به طلب خونخواهی حسین عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ برخاست و با او بود تا مختار کشته شد و پس از آنهم عمر کرد. قطرب بن خلیفه ←

روایت می‌کند؛ آنگاه خطبه رسول‌الله را در غدیر خم و شهادت طلبدن آن حضرت را از مؤمنین بیان می‌کند، تا می‌رسد به اینجا که رسول خدا می‌فرماید:

أَلَا هَلْ تَسْمَعُونَ؟! فَإِنِّي فَرَطُكُمْ عَلَى الْحَوْضِ وَأَنْتُمْ وَارِدُونَ عَلَيَّ الْحَوْضَ، وَإِنَّ عَرَضَهُ أَبَعْدُ مَا بَيْنَ صَنْعَاءَ وَبُصْرَى، فِيهِ أَقْدَاحٌ عَدَدَ النُّجُومِ مِنْ فِضَّةٍ. فَاَنْظُرُوا كَيْفَ تَخْلِفُونِي فِي الثَّقَلَيْنِ؟!

قَالُوا: وَمَا الثَّقَلَانِ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟!

قَالَ: كِتَابُ اللَّهِ - طَرَفُهُ بِيَدِ اللَّهِ وَطَرَفُهُ بِأَيْدِيكُمْ، فَاسْتَمْسِكُوا بِهِ وَلَا تَضِلُّوا - وَالْآخَرُ عَثْرَتِي. وَإِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ بَنَانِي أَنْهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ. فَسَأَلْتُ ذَلِكَ لِهَمَّا رَبِّي. فَلَا تَقْدَمُ مَوْهَمًا فَتَهْلِكُوا، وَلَا تُقْصِرُوا عَنْهُمَا فَتَهْلِكُوا، وَلَا تَعْلَمُوهُمَ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ.^۱

مَنْ كُنْتُ أَوْلَى بِهِ مِنْ نَفْسِهِ فَعَلِيٌّ وَلِيَّهُ. اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ.^۲

حاکم نیشابوری در «مستدرک» پس از بیان حدیث زیدبن ارقم همان طور که در شماره ۶۹ از «کنز العمال» بیان کردیم، بعد از قول رسول‌الله (وَ أَنَا وَلِيُّ كُلِّ مَوْمِنٍ) می‌گوید: در این حال دست علی را گرفت و گفت: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا مَوْلَاهُ (فَهَذَا وَلِيُّهُ) اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ.^۳

← می‌گوید: شنیدم از ابوظفیل که می‌گفت: از شیعه غیر از من کسی نمانده است، و بدین بیت تمثیل جست:

«و خَلَّفْتُ سَهْمًا فِي الْكِنَانَةِ وَاحِدًا سِيرِمِي بِهِ أَوْ يَكْسِرُ السَّهْمَ كَاسِرَهُ»

تا آنکه صاحب «نسمه السحر» گوید: وفات وی در سنه صد بوده است و او آخرین صحابی است که مرده است - انتهى. و ابن قتیبه در کتاب «معارف» در حال ابوظفیل گوید: با علی ع در تمام مشاهد حرکت کرد و صاحب رأیت مختار بود و به رجعت اعتقاد داشت، آنگاه این دو بیت مذکور را با دو بیت دیگر ذکر کرده است.

۱- در «بحار الانوار» طبع کمپانی ج ۷، ص ۳۱ این روایت را تا اینجا از سیوطی از طبرانی آورده است.

۲- «کنز العمال» ج ۱، ص ۱۶۸ حدیث شماره ۹۵۸.

۳- «مستدرک»، ج ۳، ص ۱۰۹ و در پایان، حاکم گوید: این حدیث بنا بر شرط شیخین

و نیز حاکم در پایان روایتی که به شماره ۶۸ از «کنز العمال» آوردم بدین عبارت آورده است: **ثُمَّ قَالَ: اَتَعْلَمُونَ اَنِّي اَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ اَنْفُسِهِمْ؟! -ثَلَاثَ مَرَّاتٍ - قَالُوا: نَعَمْ، فَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ.^۱**

و ذهبی نیز در «تلخیص المستدرک» این دو روایت را تخریح کرده و در ذیل صفحه مطبوع به طبع رسیده است.

خوارزمی: **مُوقَفٌ** بن احمد **اخْطَبَ** خوارزم، با سند متصل خود از زیدبن ارقم روایت کرده است که: چون رسول خدا ﷺ در مراجعت از حجة الوداع در غدیر خم نزول کردند و امر کردند تا زیر درختهای آنجا را پاکیزه و جارو نمایند فرمودند: **۷۰- كَانِي قَدْ دُعِيْتُ فَاَجَبْتُ؛ اِنِّي تَرَكْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ، اَحَدُهُمَا اَكْبَرُ مِنَ الْاٰخِرِ: كِتَابَ اللّٰهِ وَ عَرَّتِي اَهْلَ بَيْتِي. فَاَنْظُرُوا كَيْفَ تَخْلِفُونِي فِيهِمَا؟! فَاِنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.**

ثُمَّ قَالَ: اِنَّ اللّٰهَ عَزَّوَجَلَّ مَوْلَايَ وَاَنَا وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ^۲ وَ مُؤْمِنَةٍ. ثُمَّ اَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ فَقَالَ: مَنْ كُنْتُ وَلِيًّا فَهَذَا وَلِيُّهُ. اللّٰهُمَّ وَاِلَ مِنْ وَاِلَاهُ وَاَعَادِ مِنْ عَادَاةً.

ابوطیفیل که راوی روایت از زیدبن ارقم است می‌گوید: من به او گفتم: تو عین این گفتار را از رسول خدا شنیدی؟! گفت: آری و هیچ کس در زیر آن درختان عظیم نبود مگر آنکه با چشمش دید و با گوشش شنید.^۳

← (بخاری و مسلم) صحیح است، و آن را تخریح ننموده‌اند.

۱- «مستدرک» ج ۳، ص ۱۱۰ و گوید: حدیث بریده اسلمی صحیح است بر شرط شیخین.
۲- تا اینجا قندوزی در «ینابیع المودة» ص ۳۷ با لفظ طریق اول از «صحیح» مسلم بنا به نقل از کتاب ابومحمد عبدالعزیز الأخضر در «معالم العترة النبوية» آورده است.

۳- «مناقب» خوارزمی، طبع سنگی ص ۱۳ و طبع نجف حروفی ص ۹۳ و «عبارات» ج ۱، ص ۳۹۹ در ترجمه احوال خوارزمی، و «ینابیع المودة» ص ۳۲ از خوارزمی و «غایة المرام» ص ۲۳۲ شماره ۶۰ از خاصه، و ابوالفداء ابن کثیر دمشقی در کتاب «البدایة و النهایة» ج ۵، ص ۲۰۹ بدون عبارت **اَحَدُهُمَا اَكْبَرُ مِنَ الْاٰخِرِ** آورده است و نسائی در «خصائص» مولانا امیرالمؤمنین عليه السلام ص ۲۱ با عبارت **تَارِكٌ** بجای **تَرَكْتُ** آورده است.

أَبُو نَعِيمٍ اصفهانی در کتاب «مَنْعَبَةُ الْمُطَهَّرِينَ» بنا بر نقل علامه آیه الله میرحامد حسین هندی از منقول آن کتاب سه روایت ذکر نموده است. اول از ابوسعید و زیدبن ارقم که رسول خدا فرمود:

۷۱- إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ، أَحَدُهُمَا أَثْقَلُ مِنَ الْآخِرِ: كِتَابَ اللَّهِ - حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ - وَ عِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي، فَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ. فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلُفُونِي فِيهِمَا؟!^۱

دوم از زیدبن ارقم که می گوید: پس از حج با رسول خدا به جُحُفِه مراجعت کردیم و آن حضرت در غدیر خمّ نماز ظهر را انجام داد و پس از آن به خطبه برخاست و گفت:

۷۲- يَا أَيُّهَا النَّاسُ! هَلْ تَسْمَعُونَ؟! إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ، إِنِّي أَوْشِكُ أَنْ أَدْعَى، إِنِّي مَسْئُولٌ وَإِنَّكُمْ مَسْئُولُونَ، إِنِّي مَسْئُولٌ هَلْ بَلَّغْتُمْ؟ وَ أَنْتُمْ مَسْئُولُونَ هَلْ بَلَّغْتُمْ؟! فَمَاذَا أَنْتُمْ قَائِلُونَ؟!^۲

قَالَ: قُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ بَلَّغْتَ وَ جَهَدْتَ. قَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ وَ أَنَا مِنَ الشَّاهِدِينَ. أَلَا هَلْ تَسْمَعُونَ؟ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ، مُخَلَّفٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ، فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلُفُونِي فِيهِمَا؟!^۱
قَالَ: قُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا الثَّقَلَانِ؟!^۲

قَالَ: الثَّقَلُ الْأَكْبَرُ كِتَابُ اللَّهِ، سَبَبُ طَرَفِهِ بَيْدُ اللَّهِ وَ طَرَفُهُ بِأَيْدِيكُمْ فَتَمَسَّكُوا بِهِ لَنْ تَهْلِكُوا وَ تَضِلُّوا، وَ الْآخِرُ عِزَّتِي، فَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.^۲

سوم نیز از زیدبن ارقم آورده است که رسول خدا روزی در بین مکه و مدینه در جائی که آب بود و به آن خمّ می گفتند توقف نمود و در میان ما به خطبه قیام فرمود، و پس از حمد و ثنای خداوندی و پند و اندرز به ما فرمود:

۷۳- أَمَّا بَعْدُ، أَلَا يَا أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ يُوشِكُ أَنْ يَأْتِيَنِي رَسُولُ رَبِّي عَزَّوَجَلَّ

۱- «عبقات»، ج ۱ ص ۳۱۰ و ص ۳۱۱ و «ذخائر العقبی» ص ۱۶ با عبارت أعظم من الآخر

از ترمذی و «صواعق محرقة» ص ۸۹.

۲- «عبقات» ج ۱، ص ۳۱۱.

فَأَجِيبَ. وَإِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ، أَوْلُهُمَا كِتَابُ اللَّهِ فِيهِ الْهُدَىٰ وَ النُّورُ. فَخُذُوا بَكِتَابِ اللَّهِ فَاسْتَمْسِكُوا بِهِ!

فَحَثَّ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ رَغَبَ فِيهِ وَ قَالَ (ثُمَّ قَالَ: وَ ظ) أَهْلَ بَيْتِي، أَذْكَرُكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي! أَذْكَرُكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي!

حُصَيْنٌ که یکی از حاضران و پرسش کنندگان است به او می‌گوید: ای زید، اهل بیت رسول خدا چه کسانی هستند؟ آیا زنان او اهل بیت او نیستند؟ زید می‌گوید: زنان او از اهل بیت اویند ولیکن اهل بیت او کسی است که پس از وی صدقه بر او حرام است. حصین می‌گوید: گفتم: کیانند ایشان؟ زید گفت: آل علی و آل جعفر و آل عقیل و آل عباس.^۱

تفسیری که از اهل بیت نموده است گفتار خود زید است، و به دلائل عدیده‌ای تفسیری باطل است و بعضی از علماء عامه هم بر این تفسیر اشکال نموده‌اند، و ما انشاءالله تعالی در این موضوع بحث خواهیم نمود.^۲

باید دانست که روایت اخیری را که ما از منقول ابونعیم از منقول صاحب «عقبات» آوردیم و به شماره ۷۳ موسوم گشت، بسیاری از علمای عامه از جمله زرنندی در «نظم دُرِّ السَّمْطَيْنِ»،^۳ و بیهقی در «سنن»،^۴ و ابن حَجَر هیتمی در «الصواعق المحرقة»^۵ و علامه شیخ رضی‌الدین صغانی در کتاب «مشارق الانوار النبویة من صحاح الأخبار المصطفویة» آورده‌اند با این تفاوت که عبارت أَذْكَرُكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي را سه بار ذکر نموده‌اند.

۱- «عقبات» ج ۱، ص ۳۱۱ و «غایة المرام» ص ۲۱۵ حدیث ۳۰ از عامه با روایت حمّوئی در «فرائد السمطين».

۲- آخر همین کتاب ص ۴۳۸ و ص ۴۳۹.

۳- «نظم در السمطين» طبع نجف ص ۲۳۱.

۴- «سنن» بیهقی، ج ۱۰، ص ۱۱۳ و ص ۱۱۴ و در پایان گوید: مسلم در «صحیح» خود از حدیث ابوحنیان تیمی تخریج کرده است.

۵- «الصواعق المحرقة» ص ۱۳۶.

زرنندی در «نظم دُرِّ السَّمْطِین» علاوه بر این روایت، و علاوه بر روایتی که ما در شماره ۵۹ از ابوسعید خُدَری آوردیم، و در اینجا به جهت عدم تکرار مضمون آن به روایت زیدبن ارقم صرف نظر شد، روایت دیگری از زیدبن ارقم از رسول خدا ﷺ در روز حجّة الوداع بدین مضمون نقل می‌کند که:

۷۴- إِنِّي فَرَطُكُمْ عَلَى الْحَوْضِ وَأَنْتُمْ تَبِعِي، وَإِنَّكُمْ تَوْشِكُونَ أَنْ تَرِدُوا عَلَيَّ الْحَوْضَ فَاسْأَلْكُمْ عَنْ ثَقَلِي كَيْفَ خَلَفْتُمُونِي فِيهِمَا؟! در این حال مردی از مهاجرین بر خاست و گفت: مراد از دو چیز نفیس چیست؟ قَالَ: الْأَكْبَرُ مِنْهُمَا كِتَابُ اللَّهِ سَبَبَ طَرَفُهُ بِيَدِ اللَّهِ وَ سَبَبَ طَرَفُهُ بِأَيْدِيكُمْ فَتَمَسَّكُوا بِهِ؛ وَ الْأَصْغَرُ عِثْرَتِي.

فَمَنْ اسْتَقْبَلَ قِبَلْتِي وَ أَجَابَ دَعْوَتِي فَلَيْسَتْوَصٍ لَهُمْ خَيْرًا - أَوْ كَمَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ - فَلَا تَقْتُلُوهُمْ، وَ لَا تَقَهْرُوهُمْ وَ لَا تَقْصِرُوا عَنْهُمْ، وَ إِنِّي سَأَلْتُ لَهُمُ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ، فَأَعْطَانِي أَنْ يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ كَهَاتَيْنِ - وَ أَشَارَ بِالْمُسَبِّحَتَيْنِ -؛ نَاصِرُهُمَا لِي نَاصِرٌ، وَ خَاذِلُهُمَا لِي خَاذِلٌ، وَ وَلِيَّهُمَا لِي وَلِيٌّ، وَ عَدُوَّهُمَا لِي عَدُوٌّ.^۱

رسول خدا ﷺ بعد از فقره‌ای که توصیه به کتاب به عترت است می‌فرماید: «پس کسی که رو به قبله‌ای نماز می‌گزارد که من نماز می‌گزارم، و دعوتی را که من نمودم اجابت می‌نماید پس حتماً باید نسبت به عترت من بر اساس توصیه من اراده خیر و عمل خیر داشته باشد - یا همان طور که رسول خدا فرمود- نباید ایشان را

۱- «نظم در السمطين» ص ۲۳۳ و ص ۲۳۴ و در عبارت کتاب ناصرهما الی و خاذلهما الی وارد است که ما به عبارت ناصرهما الی و خاذلهما الی تصحیح نمودیم و در «ینابیع المودة» ص ۳۷ این روایت را از زرنندی در «نظم در السمطين» نقل می‌کند بدون لفظ او کما قال رسول الله؛ و با لفظ لی به جای الی در چهار موضع و سپس گوید: در این باب بیشتر از سی نفر از اصحاب، راوی روایتند، و ابن عقده در کتاب «موالاة» این حدیث را تخریح کرده است و سیدبن طاوس در «طرائف» ص ۱۱۷ حدیث ۱۷۹ با مختصر اختلافی در عبارت از ابن مغزلی آورده است و در پایانش این عبارت را اضافه نموده است: أَلَا وَ أَنَّهُ لَنْ تَهْلِكَ أُمَّةٌ قَبْلَكُمْ حَتَّى تَدِينَ بِأَهْوَانِهَا، وَ تَظَاهِرَ عَلَيَّ نَبِيَّهَا، وَ تَقْتُلَ مَنْ يَأْمُرُ بِالْقِسْطِ فِيهَا. و در «بحار الانوار» طبع حروفی ج ۲۳، ص ۱۰۹ و ص ۱۱۰ از «طرائف» حکایت نموده است.

بکشید، و نباید مورد قهر و خشونت خود قرار دهید، و تا توان دارید نباید درباره آنها کوتاهی کنید، و من برای آنها از خداوند لطیف خواسته‌ام و خواهش مرا عطا فرموده است که در حوض کوثر بر من مانند این دو انگشت وارد شوند- و رسول خدا اشاره به دو انگشت مُسَبَّحَهُ خود (سبّابه) نمود؛ کسی که آنها را نصرت کند ناصر من است، و کسی که آنها را خذلان نماید خاذل من است، و ولی آنها ولی من است، و عدوی آنها عدوی من است.»

بدخشانی در کتاب «مِفْتَاحُ النَّجَا» گوید: طبرانی در «معجم کبیر» خود از زیدبن ارقم آورده است که:

۷۵- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنِّي لَكُمْ فَرَطٌ، وَإِنَّكُمْ وَارِدُونَ عَلَيَّ الْحَوْضَ - عَرْضُهُ مَا بَيْنَ صَنْعَاءَ إِلَى بُضْرَى، فِيهِ عَدَدُ الْكَوَاكِبِ مِنْ قَدْحَانِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ - فَاَنْظُرُوا كَيْفَ تَخْلُقُونِي فِي الثَّقَلَيْنِ؟!

قِيلَ: وَمَا الثَّقَلَانِ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟!

قَالَ: الْأَكْبَرُ كِتَابُ اللَّهِ سَبَبَ طَرَفُهُ بِيَدِ اللَّهِ وَ طَرَفُهُ بِأَيْدِيكُمْ، فَتَمَسَّكُوا بِهِ لَنْ تَزُلُوا وَ لَا تَضِلُّوا؛ وَ الْأَصْغَرُ عَثْرَتِي، وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ. وَ سَأَلْتُ لِهَمَا ذَلِكَ رَبِّي. فَلَاتَقَدِّمُوهُمَا فَتَهْلِكُوا، وَ لَا تَعْلَمُوهُمَ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ.^۱

حمّوئی در «فرائد السمّطین» با سند متصل خود روایتی نقل می‌کند از یزیدبن حیان که گفت ما بر زیدبن ارقم وارد شدیم و برای ما گفت: رسول خدا ﷺ برای ما خطبه خواند و چنین گفت:

۷۶- إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: أَحَدُهُمَا كِتَابُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، مَنْ تَبِعَهُ كَانَ عَلَى الْهُدَى، وَ مَنْ تَرَكَهُ كَانَ عَلَى ضَلَالَةٍ. ثُمَّ أَهْلُ بَيْتِي. أَذْكَرُكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي، سه بار گفت.^۲

ابن مغزالی در کتاب «فضائل القرآن» حدیث دیگری از زید بن ارقم نقل می‌کند

۱- «عِبَقَات»، ج ۲، ص ۷۴۴ در ترجمه احوال میرزا محمد بدخشی.

۲- «فرائد السمّطین»، ج ۲، ص ۲۵۰ باب ۴۸ حدیث ۵۰۲۰.

که رسول خدا ﷺ فرمود:

۷۷- إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي وَقَرَابَتِي - الحدیث. ۱

از طبرانی در «معجم کبیر» وی روایتی درباره ثقلین به روایت حذیفه بن اُسَید غِفاری یا زید بن ارقم تخریح شده است که ما به جهت اهمیّت و کثرت عنایت علمای عامّه به آن در اینجا به روایت علامه آیه الله میرحامد حسین هندی - اعلی الله مقامه الشریف - می آوریم. او می فرماید: علامه سخاوی در «استجلاب ارتقاء الغرف» گفته: [اما حدیث حذیفه بن اُسَید الغفاری، آن را طبرانی در «معجم کبیر» خود از طریق سلمة بن کهیل از ابوطفیل از ابوسعید از زید بن ارقم - رضی الله عنهما - روایت کرده اند که او گفت:

۷۸- لَمَّا صَدَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ حِجَّةِ الْوَدَاعِ نَهَى أَصْحَابَهُ عَنْ شَجَرَاتِ الْبَطْحَاءِ مُتَقَارِبَاتٍ أَنْ يَنْزِلُوا تَحْتَهُنَّ، ثُمَّ بَعَثَ إِلَيْهِنَّ، فَقَمَّ مَا تَحْتَهُنَّ مِنَ الشُّوكِ، وَعَمَدَ إِلَيْهِنَّ فَصَلَّى تَحْتَهُنَّ. ثُمَّ قَامَ فَقَالَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي قَدْ نَبَأَنِي اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ أَنَّهُ لَنْ يَعْمَرَ نَبِيٌّ إِلَّا نَصَفَ عُمُرَ الَّذِي يَلِيهِ مِنْ قَبْلِهِ. وَإِنِّي لَأُظَنُّ أَنْ يُوشِكَ أَنْ أَدْعَى فَأُجِيبَ، وَإِنِّي مَسْئُولٌ وَإِنَّكُمْ مَسْئُولُونَ، فَمَاذَا أَنْتُمْ قَائِلُونَ؟!

۱- «غایة المرام» ص ۲۱۴ حدیث ۲۱ از عامّه. سیّد هاشم بحرانی در اینجا به شماره حدیث ۲۲، از عامّه، حدیث دیگری از این مغالزی روایت می کند که او با اسنادش به علی بن ابی ربیع آورده است که او می گوید: من زید بن ارقم را دیدم در حالی که می خواست بر مختار وارد شود و به او گفتم: از تو چیزی به من رسیده است. گفت: آن چه چیز است؟! گفتم: تو از رسول خدا ﷺ شنیدی که فرمود: اِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي؟! قَالَ: اللَّهُمَّ نَعَمْ! و در «غایة المرام» ص ۲۱۱ حدیث اول از عامّه از عبدالله بن احمد بن حنبل با سند خود از علی بن ربیع روایت می کند که به زید بن ارقم در وقت دخول و یا خروجش از نزد مختار برخورد کردم و گفتم: تو شنیدی که رسول خدا ﷺ می گفت: اِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ؟! قَالَ: نَعَمْ. و در «ینایع المودة» ص ۳۲ از «زیادات مسند» عبدالله احمد حنبل آورده است. و این روایت را سید بن طاوس در «طرائف» ص ۱۱۴ از احمد بن حنبل در مسندش از اسرائیل بن عثمان بن مغیره بن ربیع آورده است. و در ص ۱۱۶ از «طرائف» از علی بن ربیع آورده است و ایضاً در «بحار الانوار» طبع حروفی ج ۲۳، ص ۱۰۹ آورده است.

قَالُوا: نَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ بَلَغْتَ وَ جَهَدْتَ وَ نَصَحْتَ، فَجَزَاكَ اللَّهُ خَيْرًا.
 فَقَالَ: أَلَيْسَ تَشْهَدُونَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، وَ أَنَّ جَنَّتَهُ حَقٌّ،
 وَ نَارَهُ حَقٌّ، وَ أَنَّ الْمَوْتَ حَقٌّ، وَ أَنَّ الْبَعْثَ حَقٌّ بَعْدَ الْمَوْتِ، وَ أَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا،
 وَ أَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ!؟

قَالُوا: بَلَى! نَشْهَدُ بِذَلِكَ، قَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ!

ثُمَّ قَالَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ اللَّهَ مَوْلَايَ وَ أَنَا مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ، وَ أَنَا أَوْلَى بِهِمْ مِنْ
 أَنْفُسِهِمْ، فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا مَوْلَاهُ - يَعْنِي عَلِيًّا - اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ.
 ثُمَّ قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي فَرَطُكُمْ وَ إِنكُمْ وَارِدُونَ عَلَيَّ الْحَوْضَ، حَوْضٌ عَرْضُهُ مَا بَيْنَ
 بُصْرَى إِلَى صَنْعَاءَ، فِيهِ عَدَدُ النُّجُومِ قِدْحَانٌ مِنْ فِضَّةٍ، وَ إِنِّي سَأَلْتُكُمْ حِينَ تَرِدُونَ عَلَيَّ
 عَنِ الثَّقَلَيْنِ، فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلُقُونِي فِيهِمَا!؟ الثَّقَلُ الْأَكْبَرُ كِتَابُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ سَبَبُ طَرَفُهُ
 بَيْدَ اللَّهِ وَ طَرَفُهُ بِأَيْدِيكُمْ، فَاسْتَمْسِكُوا بِهِ لَا تَضِلُّوا وَ لَا تَبَدُّلُوا، وَ عِترَتِي أَهْلُ بَيْتِي؛ فَإِنَّهُ قَدْ
 نَبَأَنِي اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ أَنَّهُمَا لَنْ يَنْقُضِيَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ. ١، ٢

۱- «عباقت» ج ۱، ص ۲۷۹ در ضمن ترجمه احوال طبرانی و ایضاً در «عباقت» ج ۱، ص ۴۰۲ این حدیث را از حذیفه بن اسید، ابن عساکر دمشقی روایت نموده است و در پایان آن ابن عساکر گوید: این حدیث شریف را از زید بن ارقم روایت نموده است.

۲- ابن صبَّاح مالکی در «الفصول المهمة» طبع سنگی ص ۲۴ و طبع حروفی ص ۲۲ گوید: ترمذی از زید بن ارقم روایت کرده است که رسول خدا ﷺ فرمود: من كنت مولاة فعلی مولاة. ترمذی همین لفظ را آورده و چیزی بر آن نیفزوده است و اما زهری روز و زمان و مکان را هم آورده است، او روایت را این طور آورده است که: لَمَّا حَجَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَجَّةَ الْوَدَاعِ وَ عَادَ قَاصِدًا إِلَى الْمَدِينَةِ قَامَ بِبَغْدِيرِ خَمٍّ وَ هُوَ مَاءٌ بَيْنَ مَكَّةَ وَ الْمَدِينَةَ وَ ذَلِكَ فِي الْيَوْمِ الثَّامِنِ عَشَرَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ الْحَرَامِ وَ قَتِ الْهَاجِرَةَ فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي مُسْتَوِلٌ وَ أَنْتُمْ مُسْتَوِلُونَ، هَلْ بَلَغْتُمْ؟ قَالُوا: نَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ بَلَغْتَ وَ نَصَحْتَ. قَالَ: وَ أَنَا أَشْهَدُ إِنِّي قَدْ بَلَغْتُ وَ نَصَحْتُ. ثُمَّ قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ أَلَيْسَ تَشْهَدُونَ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ؟ قَالُوا: نَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ. قَالَ: وَ أَنَا أَشْهَدُ مِثْلَ مَا شَهِدْتُمْ. ثُمَّ قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ خَلَفْتُ فِيكُمْ مَا أَنْ تَمْسِكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي: كِتَابُ اللَّهِ وَ أَهْلُ بَيْتِي، أَلَا وَ أَنَّ اللَّطِيفَ أَخْبَرَنِي أَنَّهُمَا لَمْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ، حَوْضِي مَا بَيْنَ بُصْرَى وَ صَنْعَاءَ عَدَدُ آتِيَتِهِ عَدَدُ النُّجُومِ، إِنَّ اللَّهَ مَسْأَلَكُمْ كَيْفَ خَلَفْتُمُونِي فِي كِتَابِهِ وَ أَهْلِ بَيْتِي. ثُمَّ قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ مِنْ أَوْلَى النَّاسِ

«چون رسول الله ﷺ از حَجَّة الوداع بیرون آمد، نهی کرد اصحاب خود را از فرود آمدن در زیر چند درختی که نزدیک به هم روئیده بودند. سپس فرستاد تا خارهای زمین زیر آنها را برچیدند و زمین را برای نشستن هموار نمودند. رسول خدا متوجه آن صوب شد، و در زیر آنها نماز خواند. پس از نماز برخاست و گفت: ای مردم! خداوند لطیف خبیر به من خبر داده است که هیچ پیامبری عمر نمی‌کند مگر به قدر نصف عمر پیامبری که قبل از او بوده است. و من می‌دانم که به نزدیکی خوانده می‌شوم و اجابت می‌کنم و من مورد سؤال و بازخواست قرار می‌گیرم، و شما نیز مورد بازخواست و سؤال قرار می‌گیرید، پس درباره من چگونه شهادت می‌دهید؟!

گفتند: شهادت می‌دهیم که تبلیغ کردی و رسالات خود را رسانیدی، و سعی و کوشش در راه نبوت و ابلاغ آن نمودی، و نصیحت و خیرخواهی و راهنمایی فرمودی! پس خدایت تو را جزای خیر دهد!

در این حال پیامبر گفت: آیا شما شهادت نمی‌دهید که معبودی غیر از الله نیست، و اینکه محمد بنده او و فرستاده اوست، و اینکه بهشت او حق است و آتش او حق است، و اینکه مرگ حق است، و اینکه برانگیخته شدن مردگان پس از مرگ حق است، و اینکه ساعت بر پا شدن قیامت بدون شک آمدنی است و اینکه خداوند تمام کسانی را که در میان گورها خفته‌اند بر می‌انگیزاند؟!

گفتند، آری! شهادت می‌دهیم بدین مطالب. رسول خدا گفت: بار خدایا تو گواه باش! سپس گفت: ای مردم! خداوند صاحب اختیار و اراده من است، و من صاحب اختیار مؤمنین هستم، و من اولی هستم به مؤمنین از اولویت آنها به خودشان. پس

← بالمؤمنین؟ قالوا: الله ورسوله اعلم. قال: انّ اولی الناس بالمؤمنین اهل بیتی (قال ذلک ثلاث مرّات) ثمّ قال فی الرّابعة و أخذ بید علی: اللهم من كنت مولاة فعلی مولاة، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه (يقولها ثلاث مرّات) ألا فليبلغ الشاهد الغائب. و این متن روایت را علی بن عیسیٰ از ابلی در «کشف الغمّة» ص ۱۶ از زهری روایت نموده است.

هر کس که من مولای او هستم، پس این - یعنی علی - مولای اوست. خداوند! تو ولایت کسی را داشته باش که او ولایت علی را دارد، و دشمن کسی باش که علی را دشمن دارد.

و پس از آن گفت: ای مردم! من علمدارِ پیشرو شما هستم و شما به دنبال من بر من در حوض وارد می شوید، حوضی که وسعتش به قدر مساحت ما بین بصرای شام و صنعاء یمن است، در آن حوض به قدر ستارگان آسمان کاسه های خالی از نقره است، و چون شما به سوی من آئید من از شما درباره ثقلین باز خواست و پرسش می کنم، پس شما بنگرید ببینید تا چگونه خلافت مرا در آن دو چیز ادامی کنید؟ ثقل بزرگتر کتاب خداست عزوجل، که سبب و واسطه ای است که یک سوی آن به دست خداست، و سوی دیگرش به دست شماست، پس بدان تمسک کنید، گمراه نشوید و در آن تبدیل و تغییر به عمل نیاورید! و عترت من اهل بیت من ثقل دیگر است. حَقّاً و تحقیقاً خداوند لطیف خبیر مرا آگاه کرده است که آن دو چیز منقضی نمی شوند و از بین نمی روند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند.»

آنگاه سمهودی راوی این روایت از طبرانی گوید: از این طریق روایت ضیاء در «مختارة» و ابونعیم در «حلیة» و غیره از حدیث زید بن حسن انماطی، از معروف بن خربوذ از ابوظیف از حذیفه به تنهایی روایت کرده اند.

و از افاده علامه سمهودی در «جواهر العقدین» و محمد بن یوسف شامی در کتاب «سُبُلُ الْهُدَى وَ الرَّشَادِ» معروف به «سیره شامیه» و ابن حجر مکی در «صواعق مُحَرَّقه» و فَخْر جَهْرُمی در «براهین قاطعه» و نورالدین حلبی در کتاب «إِنْسَانُ الْعِیُونِ» معروف به «سیره حلبیه» و احمد بن فضل بن محمد با کثیر در «وسيلة المآل» و محمود بن محمد قادری در «صراطِ سَوِیِّ» و مِرْزَا مُحَمَّدُ بَدْخَشَانِی در «مِفْتَاحُ النَّجَا» و «نَزْلُ الْأَبْرَارِ» و محمد صدر عالم در «مَعَارِجُ الْعُلَمَاءِ» و احمد بن عبدالقادر عَجَلِی در «ذخیره المآل» و مولوی ولی الله لکهنوی در «مرآة المؤمنین» نیز

واضح و لایح است که طبرانی این روایت را اخراج نموده کما ستطلع علیه فیما بعد انشاءالله تعالی.^۱

و نیز مرزا محمد بدخشانی در «مفتاح النجا» گفته است: حاکم از زید بن ارقم، و طبرانی در «معجم کبیر» از زید بن ارقم و زید بن ثابت تخریج روایت کرده اند که:

۷۹- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ مِنْ بَعْدِي: كِتَابَ اللَّهِ وَعِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي، وَإِنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.^۲

ابن بطریق در کتاب «عمده» با سند متصل خود از ولید بن صالح از زید بن ارقم روایت مفصل غدیر و خطبه مزبور را با عباراتی دیگر که در مفاد و معنی شبیه روایت طبرانی هستند، آورده است و درباره خصوص توصیه به ثقلین بدین عبارت از رسول خدا ﷺ نقل می کند که:

۸۰- أَلَا وَإِنِّي فَرَطُكُمْ وَإِنَّكُمْ تَبَعِي تُوشِكُونَ أَنْ تَرُدُّوا عَلَيَّ الْحَوْضَ، وَأَسْأَلُكُمْ حِينَ تَلْقَوْنِي عَنْ ثِقَلَيَّ كَيْفَ خَلَقْتُمُونِي فِيهِمَا؟! فَأَعْضَلْ عَلَيْنَا مَا نَدْرِي مَا الثَّقَلَانِ؟ حَتَّى قَامَ رَجُلٌ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ فَقَالَ: يَا أَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي يَا نَبِيَّ اللَّهِ مَا الثَّقَلَانِ؟!

قَالَ: الْأَكْبَرُ مِنْهُمَا كِتَابُ اللَّهِ سَبَبٌ طَرَفُهُ بِيَدِ اللَّهِ تَعَالَى وَ طَرَفٌ بِأَيْدِيكُمْ، فَتَمَسَّكُوا بِهِ وَ لَا تَزَلُّوا وَ لَا تَضَلُّوا؛ وَ الْأَصْغَرُ مِنْهُمَا عِزَّتِي - الخُطْبَةُ ۳،^۴

۱- «عبارات» ج ۱، ص ۲۷۹ و ص ۲۸۰ در ترجمه احوال طبرانی.

۲- «عبارات» ج ۱، ص ۲۸۰. و این عبارت را بدون کلمه من بعدی سید هاشم بحرانی در «غایة المرام» ص ۲۱۳ حدیث ۱۶ از صاحب «العمدة» که همان ابن بطریق است آورده است و گوید: صاحب «العمدة» با سند خود از طریق مخالفین این روایت را از زید بن ارقم آورده است و این به خوبی می رساند که ابن بطریق شیعه بوده است.

۳- «عبارات» ج ۱، ص ۳۴۰ و ص ۳۴۱ در ترجمه احوال ابن مغزلی آورده است که: و نیز ابن مغزلی در کتاب «المناقب» علی ما نقل عنه العلامة ابن بطریق طاب ثراه فی کتابه الموسوم بالعمدة گفته: اخیرنا تا آخر خطبه که بسیار طویل و شامل نکاتی دقیق است. و از این تعبیر صاحب «عبارات» از وی به طاب ثراه استفاده تشیع و جلالت ایمان او می شود.

۴- این روایت ابن مغزلی است که در «مناقب» ص ۱۶ تا ص ۱۸ شماره ۲۳ با سند متصل

شیخ احمد بن عبد القادر عَجَلِي شافعی در کتاب خود «ذخیره المال فی شرح عقد جواهر اللال» نیز شبیه همین مضمون ابن بطریق را از زید بن ارقم آورده است.

و جلال الدین سیوطی در «جامع الصغیر» از «مسند» اُحمد حنبل، و «صحیح» مسلم، و «مسند» عبد بن حمید بدین عبارت آورده:

۸۱- أَمَا بَعْدُ، أَلَا أَيُّهَا النَّاسُ! فَإِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ يُوشِكُ أَنْ يَأْتِيَ رَسُولُ رَبِّي فَأَجِيبْ، وَ أَنَا تَارِكٌ فِيكُمْ ثَقَلَيْنِ، أَوْلُهُمَا كِتَابُ اللَّهِ فِيهِ الْهُدَى وَ النَّوْرُ، مَنْ اسْتَمْسَكَ وَ أَخَذَ بِهِ كَانَ عَلَى الْهُدَى، وَ مَنْ أَخْطَاهُ ضَلَّ، فَخُذُوا بِكِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى وَ اسْتَمْسِكُوا بِهِ؛ وَ أَهْلُ بَيْتِي. أَذْكَرُكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي! أَذْكَرُكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي. آنگاه سیوطی گفته است: این روایت صحیح است.^۱

و ابن حجر هیتمی در «الصواعق المحرقة» نیز روایت دیگری از زید بن ارقم دارد و گوید: روایة صحیحة:

۸۲- كَانِي قَدْ دُعِيتُ فَأَجَبْتُ، إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: أَحَدُهُمَا آكِدُ مِنَ الْآخِرِ: كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَ عَرَّتِي، فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلِفُونِي فِيهِمَا؟! فَإِنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا

← خود از ولید بن صالح از امراة زید بن ارقم آورده است و در دنبال عبارات فوق، رسول خدا می فرماید: من استقبال قبلی و آجاب دعوتی! فلا تقتلوهم و لا تقهروهم و لا تقصروا عنهم فانی سألت لهم اللطيف الخبير فأعطاني، ناصرهما لي ناصر، و خاذلها لي خاذل، و وليهما لي ولي و عدوهما لي عدو. ألا و إنها لم تهلك أمة قبلكم حتى تتدين بأهوائها و تظاهر على نبوتها، و تقتل من قام بالقسط، ثم أخذ بيد علي بن ابيطالب عليه السلام فرقعها ثم قال: من كنت مولاه فهذا مولاه، و من كنت وليه فهذا وليه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه. این جمله را رسول خدا صلى الله عليه وآله سه مرتبه تکرار فرمود. این پایان خطبه بود. در نسخه مطبوعه «مناقب» و در «ينابيع المودة» ص ۲۲ از ابن مغازلی از ابن امراة زید بن ارقم آورده است. ابن مغازلی روایت را از امراة زید بن ارقم می آورد و در تعلیقه آن گوید: در «بحار» نقلاً از «عمدة» ابن بطریق (ص ۵۱) ابن امراة زید بن ارقم و هكذا أخرجه فی «الغدیر» ۳۷/۷ عن «العمدة» - انتهى. و اما در نسخه مطبوعه «عقبات» در اصفهان که ما از آن نقل کردیم از ابن امراة زید بن ارقم وارد است که علامه میرحامد حسین آن را ظاهراً به زید بن ارقم تصحیح فرموده است.

۱- «الجامع الصغیر فی أحادیث البشير النذیر» طبع چهارم، ج ۱، ص ۶۴.

عَلَى الْحَوْضِ^۱. و در روایت دیگری است: وَإِنَّهُمَا لَنْ يَمَفْرَقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ، سَأَلْتُ رَبِّي ذَلِكَ لَهُمَا فَلَا تَقَدِّمُوهُمَا فَتَهْلِكُوا، وَلَا تَقْصُرُوا عَنْهُمَا فَتَهْلِكُوا، وَلَا تَعْلَمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ!^۲

آنگاه گوید: برای این حدیث طرق کثیری است، زیرا که از بیست و اندی از اصحاب رسول الله روایت شده است. و سپس گوید: در این احادیث بالأخص گفتار رسول خدا که می فرماید: أَنْظُرُوا كَيْفَ تَخْلُقُونِي فِيهِمَا؛ وَ أَوْصِيكُمْ بِعَمْرَتِي خَيْرًا؛ وَ أَذْكَرُكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي! «بنگرید تا چگونه حق مرا در آن دو خلیفه حفظ می کنید؟! و من شما را درباره عترتم وصیت می کنم به خوبی؛ و من خدا را راجع به اهل بیتم به یاد شما می آورم» تأکید شدید بر مودت آنها، و مزید احسان به آنها، و احترامشان، و اکرامشان، و تأدیه حقوق واجبه و مستحبّه راجع به آنها استفاده می شود. چگونه این طور نباشد در صورتی که ایشان از جهت فخر و حسب و نسب شریف ترین بیتی هستند که در روی زمین می باشند.

و از گفتار رسول الله که می فرماید: لَا تَقَدِّمُوهُمَا فَتَهْلِكُوا، وَلَا تَقْصُرُوا عَنْهُمَا فَتَهْلِكُوا وَ لَا تَعْلَمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ! «از ایشان پیشی و سبقت نگیرید که هلاک می شوید، و به سستی و کوتاهی نیز نگرائید که هلاک می شوید، و به آنان چیزی رانیا موزید زیرا که آنها از شما داناترند!» استفاده می شود که هر کدام از اهل بیت که اهلیت وصول به مراتب عالیه و وظائف دینیّه را داشته باشد بر غیر او مقدم است.^۳

چهاردهم: حدیث ثقلین به روایت عبدالله بن حنطب:

سیوطی در کتاب «إحياء الميِّت» گوید: طبرانی تخریج روایت کرده است از مطّلب بن عبدالله بن حنطب، از پدرش عبدالله که گفت: رسول خدا ﷺ در جُحْفَه

۱ و ۲- «الصواعق المحرقة» ص ۱۳۶.

۳- «الصواعق المحرقة» ص ۱۳۶.

برای ما خطبه خواند و فرمود:

۸۳- أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؟! قَالُوا: بَلَىٰ يَا رَسُولَ اللَّهِ! قَالَ: فَإِنِّي سَأَلْتُكُمْ عَنِ اثْمِينِ: عَنِ الْقُرْآنِ وَ عِثْرَتِي.^۱

و علامه آیه الله میرحامد حسین هندی از سیوطی در کتاب «إنفاة فی رتبة الخلافة» از طبرانی از خود عبدالله بن حنطب تخریج روایت دارد که رسول خدا ﷺ برای ما خطبه خواند و فرمود:

۸۴- أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؟! قَالُوا: بَلَىٰ يَا رَسُولَ اللَّهِ! قَالَ: فَإِنِّي سَأَلْتُكُمْ عَنِ اثْمِينِ: عَنِ الْقُرْآنِ وَ عَنِ عِثْرَتِي، أَلَا تَقْدَمُوا فَتَضِلُّوا، وَ لَا تَخْلَفُوا عَنْهَا (عَنْهُمَا - ظ) فَتَهْلِكُوا!^۲

پانزدهم: حدیث ثقلین به روایت جبیر بن مطعم:

شیخ الاسلام قندوزی حسینی حنفی در کتاب «ینایع المودة» از کتاب «مودة القربی» سید علی همدانی از جبیر بن مطعم روایت می کند که رسول خدا ﷺ فرمودند:

۸۵- إِنِّي أَوْشِكُ أَنْ أُدْعَىٰ فَأَجِيبْ، وَ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ رَبِّنَا، وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي. فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلَفُونِي فِيهِمَا؟!^۳ و سید علی همدانی در کتاب «مودة القربی» از جبیر بن مطعم مرفوعاً بدین عبارت آورده است:

۸۶- أَلَسْتُ بِمَوْلَاكُمْ؟! قَالُوا: بَلَىٰ يَا رَسُولَ اللَّهِ! قَالَ: إِنِّي أَوْشِكُ أَنْ أُدْعَىٰ فَأَجِيبْ، وَ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ رَبِّنَا، وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي. فَانظُرُوا كَيْفَ تَحْفَظُونِي فِيهِمَا!^۴

۱- «احیاء المیت بفضائل أهل البيت» در حاشیه «الاتحاف بحب الاشراف» ص ۲۶۱ و ص ۲۶۲ حدیث ۴۳. و این حدیث را نیز در «عبارات» ج ۲ ص ۶۲۵ در ترجمه احوال سیوطی آورده است.

۲- «عبارات» ج ۲، ص ۶۲۷.

۳- «ینایع المودة» ص ۳۱.

۴- کتاب «مودة القربی»، المودة الثانية که در ضمن کتاب «ینایع المودة» ص ۲۴۶ آمده است.

علامه آیه الله میرحامد حسین - اعلی الله درجته - از کتاب «مَنْقَبَةُ الْمُطَهَّرِينَ»
 ابونعیم اصفهانی بدین عبارت از جبرین مطعم آورده است که: رسول خدا ﷺ
 فرمود:

۸۷- أَلَسْتُ مَوْلَاكُمْ؟ أَلَسْتُ مَوْلَاكُمْ؟ قَالُوا: بَلَى!

قَالَ: فَإِنِّي فَطَرْتُ لَكُمْ عَلَى الْحَوْضِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ، وَإِنَّ اللَّهَ سَأَلَكُمْ عَنِ اثْنَيْنِ: عَنِ
 الْقُرْآنِ وَعَنِ عِترَتِي.^۱

شانزدهم: حدیث ثقلین به روایت براء بن عازب:

ابونعیم اصفهانی در کتاب «مَنْقَبَةُ الْمُطَهَّرِينَ» علی ما نقل عنه با سند خود از براء
 ابن عازب تخریج روایت کرده است که: چون رسول خدا ﷺ در غدیر نزول کرد،
 در میان روز درنگ نمود، و امر فرمود تا زیر درختان را آماده کنند، و امر کرد تا بلال
 در میان مردم ندا در دهد؛ پس از اجتماع مردم فرمود:

۸۸- يَا أَيُّهَا النَّاسُ! أَلَا وَ يُوْشِكُ أَنْ أُدْعَى وَأَجِيبَ، وَإِنَّ اللَّهَ سَأَلَنِي وَ سَأَلَكُمْ. فَمَاذَا
 أَنْتُمْ قَائِلُونَ؟ قَالُوا: نَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ بَلَّغْتَ وَ نَصَحْتَ!
 قَالَ: وَ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ! قَالُوا: وَ مَا الثَّقَلَانِ!

قَالَ: كِتَابُ اللَّهِ سَبَبٌ عِنْدَهُ (بِيَدِهِ - ظ) فِي السَّمَاءِ وَ سَبَبٌ بِأَيْدِيكُمْ فِي الْأَرْضِ؛ وَ
 عِترَتِي أَهْلُ بَيْتِي، وَ قَدْ سَأَلْتُهُمَا رَبِّي فَوَعَدَنِي أَنْ يُورِدَهُمَا عَلَيَّ الْحَوْضِ - وَ عَرْضُهُ مَا بَيْنَ
 بُصْرَى وَ صَنْعَاءَ، وَ أَبَارِيقَهُ كَعَدَدِ نُجُومِ السَّمَاءِ. فَلَا تَسْبِقُوا أَهْلَ بَيْتِي فَتَفَرَّقُوا، وَ لَا تَخْلَفُوا
 عَنْهُمْ فَتَضِلُّوا، وَ لَا تَعْلَمُوهُمْ فَهُمْ أَعْلَمُ، فَإِنَّهُمْ (وَ إِنَّهُمْ - ظ) لَنْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ بَابِ هُدًى،
 وَ لَنْ يُدْخِلُوكُمْ فِي بَابِ ضَلَالَةٍ؛ أَحْلَمُ النَّاسِ كِبَارًا، وَ أَعْلَمُهُمْ صِغَارًا.^۲

و ابونعیم ایضاً این حدیث شریف را در کتاب «حلیة الأولیاء» روایت نموده، و به
 سیاق طولانی آن را از حذیفه بن اُسَید غفاری اخراج نموده چنانکه سابقاً از افاده

۱- «عبقات»، ج ۱، ص ۳۱۰ در ضمن ترجمه احوال حافظ ابونعیم اصفهانی.

۲- «عبقات»، ج ۱ ص ۳۱۲ در ترجمه احوال ابونعیم اصفهانی

علامه سخاوی در «استجلاب ارتقاء الغرف» دانستی.^۱

احمد بن حنبل در «مسند» خود، از عَفَّان، از حَمَّاد بن سَلَمَةَ، از زید بن علی بن ثابت، از براء بن عازب روایت کرده است که او گفت: در غدیر خم در سفری که با رسول خدا بودیم فرود آمدیم و مردم را برای اجتماع ندا کردند، رسول خدا ﷺ نماز ظهر را انجام داد، و دست علی را گرفت و گفت:

۸۹- أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنِّي أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟! قَالُوا: بَلَىٰ!

قَالَ: أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنِّي أَوْلَىٰ بِكُلِّ مُؤْمِنٍ مِنْ نَفْسِهِ؟! قَالُوا: بَلَىٰ! أَخِذْ أَيْدِيَّ عَلَيَّ فَقَالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ. اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ. فَلَقِيَهُ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فَقَالَ: هَدَيْتَنَا لَكَ يَا بْنَ أَبِيطَالِبٍ، أَصْبَحْتَ مَوْلَىٰ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مَوْمِنَةٍ.^۲

و ایضاً این خبر را ثعلبی با عبارت براء بن عازب اخراج نموده است.^۳

قندوزی پس از نقل این روایت چند روایت نقل می‌کند و سپس می‌گوید: این روایت را با همین لفظ و خطاب عمر بن الخطاب در «مشكاة المصابيح» از احمد بن حنبل نقل نموده است.^۴

هفدهم: حدیث ثقلین به روایت خزیمه بن ثابت:

ابونعیم اصفهانی در «حلیة الاولیاء» که حدیث مناشده امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ را نقل می‌کند و هفده نفر شهادت بر واقعه غدیر و حدیث ثقلین می‌دهند از جمله ایشان خَزِيمَةُ بن ثابت است که با عبارت: ثُمَّ قَالَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوا! فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلُقُونِي فِيهِمَا؟! وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّىٰ يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ، نَبَأَنِي بِذَلِكَ اللَّطِيفِ الْخَبِيرِ^۵ حدیث

۱- «عبارات»، ج ۱ ص ۳۱۲ در ترجمه احوال ابونعیم اصفهانی

۲ و ۳- «ینابیع المودّة» ص ۲۹ و ص ۳۰.

۴- «ینابیع المودّة» ص ۳۱.

۵- «ینابیع المودّة» ص ۳۸.

ثقلین را نقل می‌کند. و این همان متن عبارتی است که ما از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ به شماره ۱۲ ذکر کردیم.

و سخاوی در «استجلاب ارتقاء العُرف» از طریق ابن عقده روایتی را از ابوظیفیل روایت می‌کند که در آن مناشده امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ به همین کیفیت بیان شده است جز اینکه راجع به ثقلین بدین لفظ آمده است: **أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي، فَإِنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ. نَبَأَنِي بِذَلِكَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ.^۱**

و این همان متن عبارتی است که ما از ابوسعید خدری به شماره ۶۲ آوردیم. و شیخ عبیدالله هندی در کتاب «أَرْجَحُ الْمَطَالِبَ» با مختصر تفاوتی در عبارت، روایت سخاوی را آورده است.^۲

هجدهم: حدیث ثقلین به روایت انس بن مالک:

أَبُو نَعِيمٍ أَصْفَهَانِي عَلِيٌّ مَا نَقَلَ عَنْهُ فِي كِتَابِ «مَنْقَبَةِ الْمُطَهَّرِينَ» بِأَنَّ سِنْدَ خُودِ أَيْمَانِ بَنِي مَالِكٍ رَوَى أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَتْ تَقُولُ:

۹۰- «الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»^۳ أَتَدْرِي

مَنْ هُمْ يَا أُمَّ سَلِيمٍ (يَابْنَ أُمَّ سَلِيمٍ - ظ)؟

قُلْتُ: مَنْ هُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ!؟

قَالَ: نَحْنُ أَهْلُ الْبَيْتِ وَ شِيعَتُنَا ذِكْرُ الثَّقَلَيْنِ، وَ إِنَّهُمَا الْقَرِيبَانِ لَنْ يَفْتَرَقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ

الْحَوْضَ.^۴

«آنان که ایمان آورده‌اند و دل‌هایشان به ذکر خدا آرام گرفته است آگاه باش که دل‌ها به ذکر خدا آرام می‌گیرد. ای امّ سلیم (ای پسر امّ سلیم - ظ) آیا می‌دانی ایشان چه

۱- «عبقات» ج ۲، ص ۵۷۹.

۲- «أَرْجَحُ الْمَطَالِبَ» ص ۳۳۹.

۳- آیه ۲۸، از سوره ۱۳: رعد.

۴- «عبقات»، ج ۱، ص ۳۱۱ در ترجمه احوال ابونعیم.

کسانی هستند؟! من گفتم: مراد چه کسانی هستند ای رسول خدا؟! فرمود: ما اهل بیت و شیعیان ما دو ذکر ثقلین می‌باشیم، و آن دو ثقل با هم هستند تا در حوض بر من وارد شوند.»

آنچه به نظر حقیر در تفسیر آن آیه مبارکه طبق این روایت می‌رسد، معنی دقیق و عمیقی است که در روایات دیگر بیان نشده است، و آن به این است که ذکر الثقلین را تشبیه مضاف بگیریم، با حذف نون به واسطه اضافه و در اصل ذکران بوده است.

و در این صورت حضرت مراد از «الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ» را به اهل بیت و شیعیان نشان که در راه و روش کاملاً از آنها تبعیت دارند، و در عقیده و اخلاق و معارف دنباله‌رو منهاج راستین آنها می‌باشند تفسیر می‌کند، آنگاه می‌فرماید: اهل بیت و شیعیان دو ذکر ثقلین هستند. یعنی دو ذکر الله و حقیقت ولایت؛ و این واقعیت و اصالت الله تعالی که به ذکرش در میان خلائق متجلی است با حقیقت ولایت پیوسته، قرین و ملازم یکدیگرند و تا عالم باقی است انفکاک و جدائی نمی‌پذیرند. پس توحید در ولایت است و ولایت اثر و آینه و نشانگر توحید است. توحید عین ولایت است و ولایت عین توحید است. ذات متجلی در ولایت است، و ولایت متجلی فیه ذات است.

الله تعالی از علیّ جدا نیست و علیّ از الله جدا نیست. او در این اسم ظاهر است و این مظهر و ظهور اوست. و چون مظهر عین ظاهر است و متجلی فیه عین متجلی است، پس با هوویتی وحدت در کثرت، و کثرت در وحدت، این عینیت که برتر از معیت است، متحقق خواهد بود.

نوزدهم: حدیث ثقلین به روایت ابوهریره:

سمهودی در کتاب «جواهرالعقیدین» از ابوهریره روایت کرده است که رسول

الله ﷺ فرمود:

۹۱- إني خلقت فيكم اثنتين لن تزلوا بعدهما أبداً: كتاب الله ونسبي، ولن يتفرقا

حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ. این حدیث را بزّاز در «مسند» خود تخریج کرده است.^۱
 علامه آیه الله میرحامد حسین هندی - اعلى الله مقامه - در شرح ترجمه احوال محمود بن محمد بن علی شیخانی قادری مدنی از کتاب «الصرّاطُ السّویّ فی مناقب آل النّبویّ» عین این روایت را از ابوهریره روایت کرده است و نیز به تخریج بزّاز در مسندش تصریح نموده است،^۲ و در بدو گفتار گوید: «الصرّاطُ السّویّ فی مناقب آل النّبویّ» نسخه عتیقه آن به خطّ عرب پیش نظر قاصر حاضر است.^۳

و شیخ عبیدالله هندی در «أرجح المطالب»، عین این حدیث را از ابوهره با لفظ نِسْبَتِي بجای نَسَبِي آورده است.^۴

حدیث ابوهریره را با لفظ اثنتین همان طور که از سمهودی و شیخانی قادری نقل شد، سیوطی در «إحیاء المیت»^۵ و سخاوی در «استجلاب ارتقاء الغرف»^۶ نیز با لفظ اثنتین روایت نموده اند.

اما شیخ سلیمان قندوزی در «ینابیع الموده» با تخریج ابن عقده در کتاب «موالاة» از ابوهریره با لفظ الثقلین روایت نموده است.^۷ و از قیاس بین عبارات این احادیث معلوم می شود، در آن احادیث، تحریف به عمل آمده، و صحیح همان تخریج ابن عقده است. و ممکن است آن حدیث، روایت دیگری

۱- «عبقات»، ج ۲، ص ۶۴۴ در ترجمه احوال سمهودی.
 ۲ و ۳- «عبقات»، ج ۲ به ترتیب ص ۷۱۵ و ص ۷۱۰ در ترجمه احوال محمود شیخانی قادری.

۴- «أرجح المطالب» ص ۳۳۷.

۵- «احیاء المیت» ص ۲۴۷ حدیث ۲۲ با تخریج بزّاز.

۶- «عبقات»، ج ۲، ص ۵۸۲ در ترجمه احوال سخاوی به لفظ إني قانتُ فیکم اثنین آورده است.

۷- «ینابیع الموده» ص ۳۹ با تخریج ابن عقده از طریق محمد بن عبدالله بن ابی رافع از پدرش و از ابوهریره.

باشد.^۱

بیستم: حدیث ثقلین به روایت عامر بن لیلی بن ضَمِرَة:

سخاوی در کتاب «استجلاب ارتقاء الغرف»،^۲ و سمهودی در «جواهر العقدین»،^۳ و حافظ ابو الفتوح عَجَلی در «المَوْجَز مِنْ فَصَائِلِ الْخُلَفَاءِ»^۴ از ابن عقده در کتاب «موالاة» نقل کرده اند که او تخریج حدیث کرده است از طریق عبدالله بن سنان، از ابوظیفیل، از عامر بن لیلی بن ضمیره و حذیفه بن أسید، که رسول خدا در روز غدیر خطبه خواند و چنین و چنان فرمود، آنگاه درباره خصوص توصیه به ثقلین عین عبارتی را روایت کرده اند که ما در شماره ۷۸ از زید بن ارقم آوردیم: **أَلَا وَإِنِّي سَأَلْتُكُمْ حِينَ تَرُدُّونَ عَلَيَّ عَنِ الثَّقَلَيْنِ** - تا آخر روایت.

این روایت را نیز قندوزی در «ینابیع المودّة» با تخریج ابن عقده در کتاب «موالاة» از عامر بن ابی لیلی بن ضمیره و حذیفه بن أسید روایت می کند، و به ذیل آن که رسول الله توصیه به ولایت امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ و سفارش به ثقلین طبق عین همین عبارت اخیر می نماید، اکتفا می کند.^۵

بیست و یکم: حدیث ثقلین به روایت ضَمِیرَةُ اسلمی:

سخاوی در «استجلاب ارتقاء الغرف»^۶ و سمهودی در «جواهر العقدین»^۷ هر دو

۱- و در «غایة المرام» ص ۲۳۲ حدیث ۶۲، از خاصه به روایت ابن بابویه با سند متصل خود از ابوهریره روایت کرده است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: **إِنِّي خَلَفْتُ فِيكُمْ شَيْئَيْنِ، لَنْ تَضَلُّوا بَعْدِي أَبَدًا مَا أَخَذْتُمْ بِهِمَا وَ عَمِلْتُمْ بِمَا فِيهِمَا: كِتَابَ اللَّهِ وَ عَثْرَتِي، فَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ.**

۲- «عبارات» ج ۲، ص ۵۸۰ در ترجمه احوال سخاوی.

۳ و ۴- «عبارات» ج ۲، ص ۶۴۲ و ص ۶۴۳.

۵- «ینابیع المودّة» ص ۳۸ و ص ۳۹.

۶- «عبارات»، ج ۲، ص ۵۷۹ و ص ۵۸۰ در ترجمه سخاوی.

۷- «عبارات»، ج ۲، ص ۶۴۲ در ترجمه سمهودی و به عبارت: **و عن حمزة (ضمیرة ظ)**

آورده است.

از ابن عقده در کتاب «موالاة» آورده‌اند که: او تخریح حدیث کرده است از ضَمِيرَة
 اَسْلَمَى که: چون رسول الله ﷺ از حَجَّة الوداع مراجعت فرمود، در وادی خُم امر
 کرد تا زیر درختان را جارو نموده و خار و خاشاک را بزدايند؛ آنگاه در میان روز در
 آفتاب آمد و خطبه خواند و گفت:

۹۲- أَمَّا بَعْدُ، أَيُّهَا النَّاسُ! فَإِنِّي مَقْبُوضٌ أَوْشِكُ أَنْ أُدْعَى فَأُجِيبُ؛ فَمَا أَنْتُمْ قَائِلُونَ؟!
 قَالُوا: نَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ بَلَغْتَ وَنَصَحْتَ وَأَدَيْتَ!

قَالَ: إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي. أَلَا وَ
 إِنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ. فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلِفُونِي فِيهِمَا؟!

و قندوزی در «ینابیع المودّة» از طبرانی در «معجم کبیر» از ضمیرة اسلمی این
 روایت را تقطیع نموده و ذیل آن را از اِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ به بعد آورده است،^۱ و این
 تقطیع در چنین مقامی، مخلّ به مقصود است.

بیست و دوم: حدیث ثقلین به روایت عبدالرحمن بن عوف:

سَخَاوِي در «استجلاب ارتقاء العُرف» با تخریح ابن ابی شیبیه و ابی یَعْلَى در دو
 مسندشان و با تخریح بزّاز ایضاً در مسندش با این عبارت روایت کرده است که
 عبدالرحمن بن عَوْفُ گفت: چون رسول خدا ﷺ مکه را فتح نمود به سوی شهر
 طائف رهسپار شد، و هفده روز یا نوزده روز آنجا را محاصره کرد و سپس به خطبه
 برخاست و بعد از حمد و ثنای الهی گفت:

۹۳- أَوْصِيكُمْ بِعِترَتِي خَيْرًا؛ وَإِنْ مَوَّعِدْكُمْ الْحَوْضَ؛ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَسَتَقِيمَنَّ
 الصَّلَاةَ وَتُؤْتِنَ الزَّكَاةَ، أَوْ لَا بُعْثَنَّ إِلَيْكُمْ رَجُلًا مِنِّي - أَوْ كُنْفَسِي - يَضْرِبُ أَعْنَاقَكُمْ!
 ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - وَقَالَ: هَذَا.^۲

«من شمارا وصیت می‌کنم که با عترت من به خیر و خوبی عمل کنید، و تحقیقاً

۱- «ینابیع المودّة» ص ۳۸.

۲- «عقبات»، ج ۲، ص ۵۸۱ و ص ۵۸۲ در ترجمه احوال سخاوی و «ینابیع المودّة»
 ص ۴۰ با تخریح ابن عقده و حافظ ابوالفتوح عجلی و دیلمی و ابن ابی شیبیه و ابویعلی.

میعاد گاه شما حوض کوثر است؛ و قسم به آن کسی که جان من در قبضه قدرت اوست که البته البته باید شما نماز را بر پا بدارید و زکوة بدهید، و گرنه تحقیقاً من به سوی شما مردی را که از من است - یا مانند جان من است - گسیل می‌دارم تا گردن‌های شما را بزنند.

و سپس دست علی علیه السلام را گرفت و گفت: این است آن مرد!

بیست و سوم: حدیث ثقلین به روایت عبد بن حمید:^۱

قندوزی در «ینابیع المودّة» گوید: احمد بن حنبل با سند جید از عبد بن حمید با

این لفظ تخریج کرده است:

۹۴- إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي؛ وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.^۲

و ایضاً گوید: طبرانی در «معجم کبیر» خود با رجال و راویان موثق بدین لفظ

تخریج روایت نموده است:

۹۵- إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ خَلِيفَتَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي؛ وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.^۳

بیست و چهارم: حدیث ثقلین به روایت زید بن أسلم:

۱- باید دانست که عبد بن حمید خودش از اصحاب پیغمبر نیست، بلکه یکی از مصادر تخریج این روایت است که احمد بن حنبل از او روایت کرده است. در «أعلام» زرکلی ج ۴، ص ۴۱ گوید: عبد بن حمید بن نصر کسی که کنیه اش ابومحمّد است از حفاظ حدیث است که در سال ۲۴۹ فوت کرده است و بعضی گویند: نامش عبدالحمید است که به جهت تخفیف عبد بن حمید گفته‌اند و نسبت او به کس است که شهری است نزدیک سمرقند و از کتابهای او «مسند کبیر» و تفسیر قرآن است. زرکلی در «أعلام» ج ۱، ص ۱۹۲ گوید: احمد بن حنبل فوتش در سنه ۲۴۱ بوده است - انتهى. و بنابر این معلوم می‌شود عبد بن حمید با احمد بن حنبل هم‌عصر بوده‌اند، و روایت احمد از وی با آنکه مرگش هشت سال زودتر بوده است بدون اشکال است.

۲- «ینابیع المودّة» ص ۳۸.

۳- «ینابیع المودّة» ص ۳۸.

شیخ عبیدالله آمر تسری هندی در کتاب «أَرْجَحُ الْمَطَالِبِ» حدیث ثقلین را با تخریج احمدبن حنبل در «مسند»، و طبرانی در «معجم کبیر»، از زیدبن اسلم بدین عبارت روایت کرده است که رسول خدا ﷺ فرمود:

۹۶- إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ خَلِيفَتَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ، وَعِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي؛ وَإِنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.^۱

و سخاوی در «استجلاب ارتقاء العُرف» با روایت احمد بن حنبل در مسندش عین این عبارت را از زیدبن اسلم روایت نموده است.^۲

باید دانست که این عبارت به قدری در خلافت اهل بیت واضح است که از آن نصی عالی تر و رساننده تر نیست. زیرا می فرماید: من دو خلیفه و جانشین که در تمام جهات، حکم نفس خود من را دارند و پس از من جایگزین من هستند برای شما باقی می گذارم. و صدور این عبارت از رسول الله ﷺ انحصار به روایت زیدبن اسلم ندارد، بلکه سابقاً نظیر و مشابه آن در شماره ۵۸ از ابوسعید و نیز در شماره ۴۳ از وی ذکر شد و از زیدبن ثابت نیز روایت شد؛ و اعلام از عامه به همین عبارت در کتب خود ذکر کرده اند. و دانستیم که سیوطی در «إحیاء المیت»^۳ و در «الدَّر المنثور»^۴ و قندوزی در «ینابیع المودّة»^۵ و ملا علی متقی در «کنز العمال»^۶ و علامه بدخشانی در «مفتاح النّجا»^۷ و احمدبن حنبل در «مسند»^۸ و سمهودی

۱- «أرجح المطالب» ص ۳۳۶.

۲- «عبارات» ص ۵۷۹ در ترجمه احوال سخاوی.

۳- «احیاء المیت» ص ۲۶۹.

۴- «الدَّر المنثور» ج ۲، ص ۶۰.

۵- «ینابیع المودّة» ص ۳۸.

۶- «کنز العمال» طبع حیدرآباد، ج ۱، ص ۱۶۶، حدیث ۹۴۸.

۷- «عبارات» ج ۲، ص ۷۴۴.

۸- «مسند» احمد، ج ۵، ص ۱۸۱.

در «جواهر العقْدَین»^۱ و ثعلبی در تفسیر «الکشف و البیان»^۲ با سند متصل خود تخریج کرده‌اند.

و حقاً این حدیث مبارک که بیش از ده نفر از علمای شافعیّه و حنفیّه و غیرهما آن را روایت نموده‌اند، از قوی‌ترین مدارک حَقَانِیَّتِ امامت و امارت اهل بیت طاهرین پس از رسول خدا ﷺ محسوب می‌گردد.

بیست و پنجم: حدیث ثقلین به روایت حضرت امام حسن مجتبیٰ علیه السلام:

قندوزی در «ینابیع المودّة» آورده است که احمد بن حنبل و ابن حبان از حضرت حسن بن علی علیه السلام تخریج روایت کرده‌اند که:

۹۷- اِنِّی تَارِکٌ فِیْکُمْ خَلِیْفَتَیْنِ: کِتَابَ اللّٰهِ حَبْلٌ مَّمْدُودٌ مَا بَیْنَ السَّمَاءِ وَ الْاَرْضِ، وَ عِزَّتِیْ اَهْلَ بَیْتِیْ؛ وَ اِنَّهُمَا لَنْ یَنْفَرَقَا حَتّٰی یَرِدَا عَلَیَّ الْحَوْضَ.^۳

و این روایت از جهت مضمون بعینها مانند روایت شماره ۹۵ است که از زید بن اسلم آوردیم، فقط در آن روایت لفظ عزوجلّ به دنبال کلمه جلاله آمده است.

و دیگر روایتی است که قندوزی در «ینابیع المودّة» ص ۲۱ از حضرت امام حسن مجتبیٰ علیه السلام پس از بیعت مردم با آنحضرت به ولایت امر آورده است که ما انشاءالله آن را در زمره موارد احتجاج به حدیث ثقلین ذکر خواهیم نمود.

و قندوزی در «ینابیع المودّة» از کتاب «مناقب» احمد بن حنبل از عبدالله بن حسن مُتَنِّی بن حسن مجتبی بن علی مرتضی علیه السلام از پدرش، از جدّش: حسن سبط علیه السلام روایت کرده است که فرمود: جدّم رسول خدا ﷺ روزی خطبه خواند و بعد از حمد و ثنای خداوند چنین گفت:

مَعَاشِرَ النَّاسِ اِنِّیْ اُدْعٰی فَاْجِیْبُ، وَ اِنِّیْ تَارِکٌ فِیْکُمْ الثَّقَلَیْنِ: کِتَابَ اللّٰهِ وَ عِزَّتِیْ اَهْلَ بَیْتِیْ؛ اِنْ تَمَسَّکْتُمْ بِهُمَا لَنْ تَضَلُّوْا، وَ اِنَّهُمَا لَنْ یَنْفَرَقَا حَتّٰی یَرِدَا عَلَیَّ الْحَوْضَ. فَتَعَلَّمُوْا

۱- «جواهر العقْدَین»، «عبارات» ج ۲، ص ۶۴۲.

۲- «الکشف و البیان»، «عبارات» ج ۱، ص ۳۰۸.

۳- «ینابیع المودّة» ص ۱۸۳.

مِنْهُمْ وَلَا تَعْلَمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ، وَلَا تَخْلُوا الْأَرْضَ مِنْهُمْ وَلَوْ خَلَّتْ لَأَنْسَاخَتْ بِأَهْلِهَا. ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ إِنَّكَ لَا تَخْلِي الْأَرْضَ مِنْ حُجَّةٍ عَلَيَّ خَلَقْتَ لِيَلًا تَبْطُلُ حُجَّتَكَ؛ وَلَا تَضِلُّ أَوْلِيَاءَكَ بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَهُمْ.

أُولَئِكَ الْأَقْلُونَ عَدَدًا، وَ الْأَعْظَمُونَ قَدْرًا عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ. وَلَقَدْ دَعَوْتُ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَنْ يَجْعَلَ الْعِلْمَ وَ الْحِكْمَةَ فِي عَقِبِي وَ عَقِبِ عَقِبِي، وَ فِي زَرْعِي وَ زَرْعِ زَرْعِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، فَاسْتَجِيبْ لِي.^۱

این نود و هفت روایتی را که از بیست و پنج نفر از اصحاب رسول الله ﷺ در اینجا آوردیم، انتخابی بود از خود ما که اولاً روایات مسنده بیان شود، نه مرسله و مرفوعه و مقطوعه؛ و ثانیاً روایاتی باشد از خود اصحاب که از زبان رسول الله شنیده باشند، نه روایات تابعین و روایات دیگری که در کتب آمده و بدون سند متصل به صحابی ذکر شده است؛ و ثالثاً روایاتی که از جهت عبارت و لفظ در آن تکرار نیست و اگر می‌خواستیم جمیع روایات را گرچه با عبارت واحدی از راویان مختلفی باشد در اینجا بیاوریم از دویست روایت تجاوز می‌کرد.

سخاوی در کتاب «استجلاب ارتقاء العرف» نام هجده مرد از اصحاب رسول خدا و دوزن را می‌برد که مجموعاً بیست نفر از صحابی و صحابیّه این خبر را روایت کرده‌اند.

اما مردان صحابی را بدین نامها یاد کرده است: جابر بن عبدالله، حذیفه بن اسید، خزیمه بن ثابت، سهل بن سعد ساعدی، ضمیره اسلمی، عامر بن لیلی، عبدالرحمن بن عوف، عبدالله بن عباس، عبدالله به عمر، عدی بن حاتم، عقبه بن عامر، ابوذر، ابورافع، علی بن ابیطالب علیه السلام، ابو شریح خزاعی، ابو قدامه انصاری، ابوهریره، ابوالهیثم بن التیهان و رجال من قریش.

اما زنان صحابیّه را بدین نامها یاد کرده است: ام سلمه، ام هانی دختر حضرت

۱- «ینابیع المودّة» ص ۲۰.

أبو طالب^۱!

و ابن حَجَر هَيْتَمِي در «الصواعق المحرقة» بضع و عشرين (بیست و اندی) ذکر می‌کند^۲.

در مقدمه کتاب «جامع الأحادیث» فقیه فقید حضرت آیه‌الله بروجردی - تَعَمَّدَ اللهُ بِرِضْوَانِهِ - سی و چهار نفر می‌گوید^۳ و حضرت علامه فرموده‌اند: بعضی از اصحاب حدیث مقدارشان را به سی و پنج نفر رسانیده‌اند^۴.

و اما این حقیر روایان حدیث ثقلین را از خود اصحاب رسول الله ﷺ سی و شش نفر به شمار آورده‌ام: بیست و پنج نفر آنها که از آنهاست حضرت صَدِيقُهُ كَبِري سلام الله علیها نامشان و روایتشان به تفصیل ذکر شد. هشت نفر غیر از ایشانند که در حدیث مناشده امیر المؤمنین عليه السلام در خطبه خود جمیع حاضران را - که هر کس شاهد روز غدیر بوده است، برخیزد و گواهی دهد آنان که با دو گوش شنیده‌اند و با دل خود ضبط نموده‌اند، و هفده نفر برخاستند شهادت دادند - مذکور شده‌اند.

۱- «عبارات» ج ۲، ص ۵۷۵ تا ص ۵۷۹ از سخاوی در کتاب «استجلاب ارتقاء الغرف بحب أقرباء الرسول ذوی الشرف» نام این بیست صحابی و صحابه را می‌برد و روایتشان را در ص ۱۳۶ نقل می‌کند.

۲- «الصواعق المحرقة» ص ۸۹ و همچنین در «ینابیع المودّة» ص ۳۷ بیش از بیست نفر ذکر می‌کند. و در «عبارات» ج ۲، ص ۵۳۰ گوید: عبدالرؤف مناوی در «فیض القدر» گوید: کسی که مانند ابن جوزی پنداشته است که این خبر ضعیف است به غلط افتاده است و در این باب متجاوز از بیست نفر صحابی آن را روایت نموده‌اند. قندوزی در ص ۴۰ از «ینابیع المودّة» گوید: در کتاب «الصواعق المحرقة» گفته است: این حدیث را سی نفر از اصحاب روایت کرده‌اند و بسیاری از طرق آن صحیح و حسن است. ابن حجر هیشمی در «الصواعق المحرقة» ص ۱۳۶ در دو ثلث از صفحه گذشته گوید: این روایت طرق کثیری دارد و از بضع و عشرين صحابی روایت شده است.

۳- «جامع أحادیث الشیعة» طبع رحلی، ص ۲۹، سطر ۱۲.

۴- «المیزان فی تفسیر القرآن» ج ۳، ص ۴۱۸.

این حدیث، خبر مشهوری است که در کتب شیعه و عامّه به نحو تامّ و تمام آمده است، و ابوئُعمیر اصفهانی در «حلیة الأولیاء» و غیره از ابوطُفیل روایت کرده‌اند و از جمله آن هفده نفر، هشت نفرند که نام آنها در زمرهٔ راویان صحابی از رسول خدا نیامده است، و ایشان عبارتند از: ۱- سهل بن سعد ساعدی، ۲- عدی بن حاتم طائی، ۳- عقبه بن عامر، ۴- ابویؤب انصاری، ۵- ابوشریح خزاعی، ۶- ابوقدّامه انصاری، ۷- ابویعلی انصاری، ۸- ابوالهیثم بن التّیهان. و ما در اینجا از «ینابیع المودّة» ذکر کردیم.^۱

این هشت نفر با مجموع آن بیست و پنج می‌شود سی و سه نفر.

در «ینابیع المودّة» حدیث ثقلین را از ابوذر در مناشدهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام در روز شوری بیان می‌کند که آن حضرت به طلّحه، و عبدالرحمن بن عوف، و سعدبن ابی وقاص فرمودند: هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ، وَ أَنْكُمْ لَنْ تَضِلُّوا إِنْ اتَّبَعْتُمْ وَ اسْتَمْسَكْتُمْ بِهِمَا؟! قَالُوا: نَعَمْ!^۲

در این صورت به خوبی روشن است که این سه نفر صحابی از راویان روایتند و چون ما در زمرهٔ آن بیست و پنج نفر عبدالرحمن بن عوف را آوردیم اینک علاوه بر آنها طلّحه و سعدبن ابی وقاص راوی روایت خواهند بود. این دو نفر به علاوهٔ آن سی و سه نفر می‌شود سی و پنج نفر.

در «ینابیع المودّة» گوید: حدیث ثقلین را امیرالمؤمنین علیه السلام و حسن بن علی علیه السلام و جابر بن عبدالله انصاری و ابن عبّاس و زیدبن ارقم و ابوسعید خدری و ابوذر و زیدبن ثابت و حذیفه بن یمان و حذیفه بن اُسَید و جُبیربن مطعم و سلمان فارسی - رضی الله عنهم - روایت کرده‌اند.^۳

۱- «ینابیع المودّة» ص ۳۸.

۲- «ینابیع المودّة» ص ۳۵.

۳- «ینابیع المودّة» ص ۳۶ و سهمودی شافعی بنا به نقل «عبقات» ج ۲، ص ۶۳۸ تا ص

نام افراد مذکور همگی تابه حال در زمره راویان حدیث ثقلین که صحابی بوده‌اند، برده شده است، غیر از یک نفر که حضرت صحابی کبیر مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ: سلمان فارسی می‌باشد. و چون این یک صحابی را به آن سی و پنج نفر ضمیمه کنیم، سی و شش نفر خواهد شد.^۱

مجموع احادیثی را که محقق متضلع خبیر سید هاشم بحرانی در «غایة المرام» آورده است از طریق خاصه ۸۲، و از طریق عامه ۳۹ روایت است.^۲ علامه خبیر و محدث کبیر مرحوم میرزا نجم الدین شریف عسکری رحمته الله بر «غایة المرام» مستدرکی نوشته است، و خودش در کتاب «محمد و علی و حدیث الثقلین و حدیث السفینة» می‌گوید: ما علاوه بر مصادر سید هاشم بحرانی در حدیث ثقلین که از طریق عامه بالغ بر ۳۹ عدد شده است، ۴۰ روایت دیگر از مصادر عامه پیدا کردیم، و به عنوان مستدرک در حاشیه «غایة المرام» آوردیم.^۳

باری بر طالبان حق و حقیقت پوشیده نیست که تمام این روایات با کثرت و مضامین عدیده‌اش فقط یک امر را اثبات می‌کند، و آن این است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله برای امت خود معین و مشخص نموده‌اند که در امر دینشان به چه کسی باید تمسک کنند، و دستورات و احکام دنیا و آخرت خود را از چه کسی باید اخذ کنند، و در

← ۶۴۵ حدیث ثقلین را از امیرالمؤمنین علیه السلام و از فاطمه زهراء علیها السلام و از ام هانی خواهر امیرالمؤمنین و از فاطمه دختر امیرالمؤمنین علیها السلام و از ام سلمه، و زید بن ارقم و ابوسعید خدری، و جابر بن عبدالله انصاری و حذیفه بن اسید غفاری و زید بن ثابت و ضمیره اسلمی و عامر بن لیلی بن ضمیره و ابوذر غفاری و ابورافع غلام رسول الله و ابهریره روایت کرده است.

۱- یکی از راویان این حدیث عمر بن خطاب است چنانچه در «غایة المرام» ص ۲۱۸ حدیث سوم از خاصه از ابن بابویه با سند متصل خود از عمر بن خطاب روایت می‌کند، و در پایانش عمر می‌گوید: من گفتم: ای رسول خدا عترت تو کیانند؟ فرمود: أهل بیتی من ولد علی و فاطمة و تسعة من صلب الحسین ائمة ابرار. هم عترتی من لحمی و دمی. (بنابراین مجموع راویان ۳۷ نفر می‌شوند).

۲- «غایة المرام» ص ۲۱۱ تا ص ۲۳۵.

۳- «محمد و علی و حدیث الثقلین و حدیث السفینة» ص ۷۷.

شداثد و حوادث واقعه پس از آن حضرت باید به که مراجعه نمایند! و این امر با اصرح عبارات در تمام این روایات مشهود است که نیاز به شرح و بیان و تفسیر و تأویل ندارد.

شما یک نظر اجمالی به روایات منتخبه از آن ۹۷ روایت ببندازید تا ببینید چگونه با صریح‌ترین ندا، و بلندترین آهنگ، این مرام را تبلیغ فرموده است:

۱- إني تارك فيكم الثقلين: كتاب ربي وعترتي أهل بيتي! ألا وهما الخليفةتان من بعدي، ولن يفترقا حتى يردا على الحوض.^۱

۲- إني تركت فيكم خليفتين! إن أخذتم بهما لن تصلوا بعدي: كتاب الله وعترتي أهل بيتي، وإنهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض.^۲

۳- إني خلفت فيكم الثقلين! إن تمسكتم بهما لن تصلوا: كتاب الله وعترتي أهل بيتي.^۳

۴- إني مخلف فيكم الثقلين! إن تمسكتم بهما لن تصلوا: كتاب الله وعترتي أهل بيتي.^۴

۵- إني مخلف فيكم كتاب ربي عز وجل وعترتي أهل بيتي.^۵

۶- إني مخلف فيكم ما إن تمسكتم به لن تصلوا: كتاب الله وعترتي أهل بيتي.^۶

۱- از «فرائد السمطين» ج ۲، ص ۱۴۴، شماره ۴۶، باب ۳۳، حدیث ۴۳۷ و «مسند احمد» ج ۵، ص ۱۸۱ و طبرانی در «معجم كبير» كما فى «عقبات» ج ۱، ص ۲۸۰ و ص ۲۸۱ وليكن به لفظ انى تارك فيكم خليفتين آورده است.

۲- شماره ۵۸ از «عقبات» از ثعلبی در «الكشف و البيان».

۳- شماره ۹۰ بنا به روایت «ینابیع المودّة» از ابوهریره ص ۳۹ از کتاب ابن عقده «موالاة» که بدین عبارت آمده است و در پایان عبارت و لن يفترقا حتى يردا على الحوض وارد است.

۴- شماره ۳۲ با تخریج ابن عقده از جابر بنا به نقل «ینابیع المودّة» ص ۴۱.

۵- شماره ۱۷ بنا به روایت «ینابیع المودّة» ص ۴۰ با تخریج ابن عقده از فاطمه زهراء عليها السلام.

۶- شماره ۲، از کتاب «أرجح المطالب» ص ۳۳۷ با تخریج بزّاز و دولابی، و «ینابیع المودّة» ص ۳۹ از جعابی و «عقبات» ج ۲، ص ۵۸۱ از جعابی.

- ۷- إني تارك فيكم ما إن تمسكتم به لن تضلوا: كتاب الله وعترتي أهل بيّتي.^۱
- ۸- إني تارك فيكم الثقلين أحدهما أكبر من الآخر: كتاب الله وعترتي.^۲
- ۹- إني تارك فيكم الثقلين: الثقل الأكبر، والثقل الأصغر، الثقل الأكبر كتاب الله، والثقل الأصغر عترتي أهل بيّتي.^۳
- ۱۰- إني تارك فيكم الثقلين: كتاب الله وعترتي أهل بيّتي! فتمسكوا بهما لن تضلوا.^۴

- ۱۱- إني تركت فيكم ما إن أخذتم به لن تضلوا: كتاب الله وعترتي أهل بيّتي.^۵
- ۱۲- إني قد تركت فيكم ما إن أخذتم به لن تضلوا: كتاب الله وعترتي أهل بيّتي.^۶
- ۱۳- تركت فيكم ما لن تضلوا بعدى أبداً: كتاب الله وعترتي أهل بيّتي.^۷
- ۱۴- تركت فيكم ما لن تضلوا إن اعتصمتم به: كتاب الله وعترتي أهل بيّتي.^۸
- این احادیث که دعوت به اهل بیت و امیرالمؤمنین علیه السلام دارد تنها در خصوص روایات ثقلین خلاصه نمی شود، پیامبر با عبارات عديده در مواقع كثيره اتحاد نفس امیرالمؤمنین و آل او را که آل رسول خدايند تذکر داده است و بر روی آن اصرار وثيق و ابرام اکيد آورده است و این حقيقت، مشهود بوده است.

- ۱- شماره ۳۴، از کتاب «الشفاء بتعريف حقوق المصطفى» قاضي عياض يحصبي بنا به نقل «عبقات» ج ۱، ص ۳۷۸.
- ۲- شماره ۶۹، از «كنز العمال» ج ۱، ص ۱۶۷ حديث ۹۵۴ و «عبقات» ج ۱، ص ۲۷۸ از طبرانی.
- ۳- شماره ۴۰ با تركت فيكم الثقلين از «ارجح المطالب» ص ۳۳۷.
- ۴- شماره ۱۴ از «فرائد السمطين» حمّوئی ج ۱، باب ۵۸، ص ۳۱۷ و ص ۳۱۸.
- ۵- شماره ۳۰ «ارجح المطالب» ص ۳۳۶.
- ۶- شماره ۲۴ از «ينابيع المودة» ص ۳۰ از جامع ترمذی از ابوزر، و ايضاً در «عبقات» ج ۱، ص ۲۶۹ از سخاوی از ترمذی با تخريج ابن عقده.
- ۷- شماره ۲۶، از «ينابيع المودة» ص ۳۰ از ترمذی در باب مناقب اهل بیت از جابر.
- ۸- شماره ۳۵، از «كنز العمال» ج ۱، ص ۱۶۷ از ابن ابی شيبه و خطيب در «متفق و مفترق» از جابر.

حافظ جمال‌الدین زرنندی از عبدالله بن زیدبن ثابت، از پدرش روایت می‌کند که رسول خدا ﷺ فرمودند: مَنْ أَحَبَّ أَنْ يُنْسَأَ لَهُ - أَى يُتَأَخَّرُ فِي أَجَلِهِ - وَأَنْ يَمْتَعَ بِمَا خَوَّلَهُ اللَّهُ فَلْيُخْلَفْنِي فِي أَهْلِي خِلَافَةً حَسَنَةً، فَمَنْ لَمْ يَخْلُفْنِي فِيهِمْ بَتَرَ عُمُرَهُ، وَوَرَدَ عَلَيَّ يَوْمَ الْقِيَمَةِ مُسَوِّدًا.^۱

«هر کس دوست دارد که عقب بیفتد امر او - یعنی در اجلس تأخیر به عمل آید- و از آنچه که خداوند به او داده است بهره‌برداری نموده و متمتع گردد، باید درباره اهل بیت من به طریق نیکو و زیبایی، حق مرا حفظ کند. پس کسی که مرا و حق مرا در آنها پاسداری نکند عمرش بریده و مقطوع خواهد شد و در روز بازپسین با چهره سیاه بر من وارد می‌گردد.»

و طبرانی در «معجم اوسط» خود از ابن عمر روایت کرده است که او گفت: أَخْرَمَا تَكَلَّمَ بِهِ النَّبِيُّ ﷺ: أَخْلُفُونِي فِي أَهْلِ بَيْتِي خَيْرًا.^۲

«آخرین گفتاری که پیغمبرتان بدان لب گشود- که درود و سلام خدا بر او و بر آلش باد- این بود: خلیفه خوبی از من در اهل بیتم باشید! (یعنی مرا و حق مرا در اهل بیتم به خیر و خوبی قرار داده و نگهداری کنید!)»

و ملاً علی متقی در «کنز العمال» با تخریح دیلمی از انس و ابوسعید خدری آورده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: يَا عَلِيُّ! أَنْتَ تُبَيِّنُ لَأُمَّتِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنْ بَعْدِي.^۳ «ای علی! تو هستی که پس از من، آنچه را که امت من در آن اختلاف می‌کنند، برای آنها روشن می‌سازی و حق را از باطل جدا می‌کنی!»

۱- در «نظم درالسمطين» ص ۲۳۱ این روایت را از عبدالله بن بدر از پدرش آورده است و با عبارت من أَحَبَّ أَنْ يُسَأَلَ فِي أَجَلِهِ می‌باشد و روایتی را که مادر متن آوردیم از «ینابیع المودة» ص ۴۱ است.

۲- «ینابیع المودة» ص ۴۱ از کتاب «جواهر العقدين».

۳- «مناب» خوارزمی، طبع نجف ص ۲۴ و ملاً علی متقی در «کنز العمال» از طبع قدیم، ج ۶، ص ۱۵۶ و در آنجا گوید: دیلمی از انس تخریح کرده است.

ایضاً در «کنز العمال» است بانصّ ابن عباس که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: **أَنَا الْمُنْدَرُ، وَعَلِيٌّ الْهَادِي، وَبِكَ يَا عَلِيُّ يَهْتَدِي الْمُهْتَدُونَ**^۱. «منم بیم دهنده و ترساننده، و علی است رهنما و هدایت کننده. و به واسطه توست ای علی که راه یافتگان راه را پیدا می کنند!»

و صفوری شافعی از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که به امیرالمؤمنین علیه السلام گفتند: **أَنْتَ الصِّدِّيقُ الْأَكْبَرُ، وَأَنْتَ الْفَارُوقُ الَّذِي تَفَرَّقُ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ**^۲. «تو هستی که صدیق اکبر هستی، و تو هستی که فاروقی می باشی که میان حق و باطل را جدا می نمائی!»

و همچنین در «کنز العمال» روایت کرده است از کعب بن عجره که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: **تَكُونُ بَيْنَ النَّاسِ فُرْقَةً وَ اخْتِلَافٌ فَيَكُونُ هَذَا وَ أَصْحَابُهُ عَلَى الْحَقِّ - يَعْنِي صلی الله علیه و آله عَلِيًّا**^۳. «در میان مردم افتراق و دو دستگی پیدا خواهد شد، پس این مرد و یاران او بر حق می باشند - و رسول خدا صلی الله علیه و آله مقصودشان از اشاره به این مرد، علی بوده است.»

و نیز در «کنز العمال» روایت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: **مَنْ أَحَبَّ أَنْ يُحْيِيَ حَيَاتِي، وَ يَمُوتَ مِيتَتِي، وَ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ الَّتِي وَعَدَنِي رَبِّي قُضْبَانًا مِنْ قُضْبَانِهَا غَرَسَهُ بِيَدِهِ وَ هِيَ جَنَّةُ الْخُلْدِ - فَلْيَتَوَلَّ عَلِيًّا وَ ذُرِّيَّتَهُ مِنْ بَعْدِي، فَإِنَّهُمْ لَنْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ بَابِ هُدًى وَ لَنْ يُدْخِلُوكُمْ فِي بَابِ ضَلَالَةٍ**^۴. «کسی که دوست دارد مانند حیات من زنده باشد و مانند مرگ من بمیرد و داخل شود در بهشتی که پروردگار من به

۱- «میزان الاعتدال» ج ۱، ص ۲۲۵ طبع دارالسعادة و همچنین در «کنز العمال» طبع قدیم ج ۶ ص ۱۵۷ با تخریج دیلمی در «فردوس الاخبار» آورده است.

۲- «نزهة المجالس» صفوری ج ۱، ص ۲۰۵ از طبع قاهره.

۳- طبرانی در «معجم کبیر» بنا به نقل «کنز العمال» ج ۶، ص ۱۵۷.

۴- «مناقب» خوارزمی طبع نجف ص ۳۴، و ایضاً طبرانی در «معجم کبیر» و حاکم در «مستدرک» و ابونعیم در «فضائل الصحابة» بنا به نقل متقی در «کنز العمال» ج ۶، ص ۱۵۵ آورده اند.

من وعده داده است - آن بهشتی که بعضی از شاخه‌های درختان طویل آن را از میان همه شاخه‌های آن، خود خداوند به دست خود کاشته است و آن جَنَّتْ خُلْدُ است - پس بر او فرض است که ولایت علی و ذریّه او را پس از من اتّخاذ کند، چراکه ایشان شما را از در هدایت خارج نمی‌کنند، و در در ضلالت داخل نمی‌نمایند.»

بر اساس همین روایات متضافره، و احادیث متکثره، و اجماع اهل‌یقین و وفاداران به رسول خدا و نگهدارندگان میعاد و میثاق حضرت ربّ و دود است که شیعه از زمان خود رسول اکرم تا امروز مظفرانه و مظلومانه، غالبانه و مهجورانه فریادش بلند است. آنانند که تمسک به ثقلین نموده‌اند، و کلام پیامبرشان را به جان و دل پذیرفته‌اند که: کسی که از آنها پیش بیفتد هلاک می‌شود، و کسی که کُند برود و به آنها نرسد هلاک می‌شود، و به آنان چیزی را نیاموزند زیرا که ایشان از آنان داناترند.

اللَّهُمَّ وَفَّقْنَا لِلْعَمَلِ بِكِتَابِكَ الْكَرِيمِ، وَ لِاتِّبَاعِ عَلِيٍّ وَ ذُرِّيَّتِهِ خَاتَمِ الْوَصِيِّينَ وَ اَوْصِيَاءِ النَّبِيِّ الْمُقَرَّبِينَ. الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَ مَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ.

وَ كَانَ هَوَانًا فِي عَلِيٍّ وَ إِنَّهُ
لَأَهْلٌ لَهَا مِنْ حَيْثُ تَدْرِي وَ لَا تَدْرِي ۱
فَذَاكَ بَعْوَنَ اللَّهِ يَدْعُو إِلَى الْهُدَى
وَ يَنْهَى عَنِ الْفُحْشَاءِ وَ الْبَغْيِ وَ النُّكْرِ ۲
وَ صَيُّ النَّبِيِّ الْمُصْطَفَى وَ ابْنِ عَمِّهِ
وَ قَاتِلِ فُرْسَانَ الضَّلَالَةِ وَ الْكُفْرِ ۳

۱- «عشق و میل ما، در علی است، و او اهلیت برای عشق دارد چه بدانی و چه

ندانی!

۲- پس اوست که با کمک خود مردم را به هدایت می‌خواند، و از فحشاء و ستم و تجاوز و کار زشت باز می‌دارد.

۱- «المراجعات»، طبع اول ص ۲۸۶ و این اشعار از نعمان بن عجلان یکی از شعراء و بزرگان انصار است که در قصیده‌ای ابن عاص را مخاطب قرار داده است.

۳- اوست وصی مصطفی و ابن عم او و کشندهٔ اسب سواران ضلالت و کفر.

أَلَا إِنَّ خَيْرَ النَّاسِ بَعْدَ نَبِيِّهِمْ وَصِيَّ الْمُصْطَفَى عِنْدَ ذِي الذِّكْرِ ۱
وَأَوَّلُ مَنْ صَلَّى وَصِنُو نَبِيِّهِ وَ أَوَّلُ مَنْ أَرْدَى الْعُوَاةَ لَدَى بَدْرِ ۲

۱- «آگاه باشید که بهترین مردم پس از پیغمبرشان وصی مصطفی است نزد صاحب درایت و تذکار و توجه و یاد معبود.

۲- و اوست اول کسی که نماز خوانده است، و همشاخهٔ پیغمبرش بوده، و اول کسی است که در غزوهٔ بدر یلان گمراه را به خاک در افکند.

هَذَا وَصِيٌّ رَسُولِ اللَّهِ قَائِدُكُمْ وَ صِهْرُهُ وَ كِتَابُ اللَّهِ قَدْ نُشِرَا ۲

«این است وصی رسول خدا پیشوای شما و داماد او، و این است کتاب خدا که گسترده شده و مفتوح گردیده است.»

و از آیات حُجْرَبْنِ عَدِيِّ كُنْدِي است که در روز جمل گفته است:

يَا رَبَّنَا سَلِّمْ لَنَا عَلِيًّا سَلِّمْ لَنَا الْمُبَارَكَ الْمُضِيًّا
الْمُؤْمِنَ الْمَوْحَدَ التَّقِيًّا لَا خَطْلَ الرَّأْيِ وَلَا غَوِيًّا
بَلْ هَادِيًّا مُوَفَّقًا مَهْدِيًّا وَ أَحْفَظُهُ رَبِّي وَ أَحْفَظِ النَّبِيًّا
فِيهِ فَقَدْ كَانَ لَهُ وَلِيًّا ثُمَّ ارْتَضَاهُ بَعْدَهُ وَصِيًّا ۳

۱- «ای پروردگار ما برای ما علی را سالم نگاهدار: سالم نگاهدار برای ما این مرد برکت داده شده و نافذ الحکم را!»

۲- این مرد مؤمن موحد پرهیزکار را که در نظریه و رأیش نه فساد و تباهی است و نه گمراهی و ضلالت.

۳ و ۴- بلکه او مردی است هادی و موفّق و هدایت شده. پروردگار من او را

۱- همین مصدر. و این ابیات از فضل بن عباس است با ابیات دیگر.

۲- همین مصدر ص ۲۸۲. و این شعر از ابن عبدالمطلب مغیره بن حارث است در ضمن ابیات دیگری که در آن اهل عراق را بر علیه معاویه در صفین تحریض به جنگ می‌کند.

۳- همین مصدر.

حفظ و نگهداری کن و پیغمبر اکرم را در او حفظ و نگهداری کن، چرا که وی از طرف او صاحب ولایت بوده است، و سپس او را پسندید و پس از خود وصی خود قرار داد.»

اللَّهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ وَزِدْ وَبَارِكْ عَلَى مَوْلَانَا وَإِمَامِنَا عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ سَيِّدِ الْوَصِيِّينَ، وَ
 أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، وَ إِمَامِ الْمُؤَحَّدِينَ وَ قَائِدِ الْغُرِّ الْمَحْجَلِينَ، وَ يَعْسُوبِ الْمُسْلِمِينَ، وَ عَلِيٍّ
 ذُرِّيَّتِهِ الْأَنْجَبِينَ الْأَكْرَمِينَ، وَ الْعَنِّ أَعْدَاءَهُمْ وَ ظَالِمِيهِمْ وَ مُعَانِدِيهِمْ وَ مُنْكَرِي فُضَائِلِهِمْ وَ
 مُنَاقِبِهِمْ وَ غَاصِبِي حَقُوقِهِمْ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ.

درس صد و نود و یکم تا صد و نود و پنجم

موارد صدور و مواقع احتجاج و بحث کلامی حدیث ثقلین

درس ۱۹۱ تا ۱۹۵

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِیْنَ،

و لعنة الله على أعدائهم أجمعين، من الآن

إلى قيام يوم الدين، و لاحول و لا قوّة إلاّ

بالله العلیّ العظیم.

قَالَ اللّٰهُ الْحَكِیْمُ فِی كِتَابِهِ الْكَرِیْمِ:

وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللّٰهِ جَمِیْعًا وَ لَا تَفَرَّقُوا وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللّٰهِ عَلَیْكُمْ اِذْ كُنْتُمْ اَعْدَاءً
فَاَلَّفَ بَیْنَ قُلُوبِكُمْ فَاَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ اِخْوَانًا وَ كُنْتُمْ عَلٰی شَفَا حُفْرَةٍ مِّنَ النَّارِ فَاَنْقَذَكُمْ مِنْهَا
كَذٰلِكَ یُبَیِّنُ اللّٰهُ لَكُمْ آیَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُوْنَ!۱

«همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و تفرقه نکنید، و نعمت خداوند را که بر شما
ارزانی داشت به خاطر بیاورید، در آن زمانی که شما دشمن هم بودید و خداوند در
میان دل‌های شما آلفت افکند و بنابراین در سایه نعمت خدا برادر شدید، و شما در
لب پرتگاه گودال آتش بودید و خداوند شما را از آن برگرفت. این طور ای پیامبر،
خداوند آیاتش را بر شما مردم، روشن و مبین می‌دارد به امید آنکه شما راه را پیدا
کنید!»

۱- صدو سومین آیه، از سوره مبارکه آل عمران: سومین سوره از قرآن کریم.

و آیه ما قبل از این آیه این است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ.^۱

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، تقوای خدا را آن طور که باید و شاید و سزاوار مقام تقوای اوست بجای آورید و مبادا مرگ شمارا فراگیرد مگر آنکه شما در درجهٔ اعلای اسلام و تسلیم باشید!»

و آیات بعد از این آیه، اینهاست:

وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ. وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ.^۲

«و باید در میان شما اُمتی باشند که به سوی خیر بخوانند، و امر به معروف کنند، و نهی از منکر بنمایند، و آنها هستند آنان که البته رستگارند. و نباید بوده باشید مانند آنان که تفرق پیدا کردند، و اختلاف نمودند پس از آنکه بیّنات و ادلهٔ واضح و آشکارا بدانها رسید، و آن جماعت برای ایشان است عذاب عظیم.»

تا می‌رسد به این آیه که می‌فرماید: كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِنْهُمْ الْمُؤْمِنُونَ وَ أَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ.^۳

«شما بهترین اُمتی بودید که برای مردم برگزیده شد، که به شایستگی و نیکی و امور شناخته شده و پسندیده امر می‌کردید، و از زشتی و پلیدی و امور ناشناخته و نکوهیده نهی می‌نمودید و ایمان به خدا می‌آوردید! و اگر اهل کتاب هم ایمان آورده بودند تحقیقاً برای ایشان خوب بود. بعضی از آنان از مؤمنین هستند و اکثریت آنها از فاسقین می‌باشند.»

۱- آیه ۱۰۲، از سورهٔ ۳: آل عمران.

۲ و ۳- به ترتیب آیه ۱۰۴ و ۱۰۵ و آیه ۱۱۰، از سورهٔ ۳: آل عمران.

حضرت علامه استاذنا الأعظم آیه الله طباطبائی - قدس الله تربته الزکیة - در تفسیر واعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا، فرموده اند: خداوند سبحانه در آیات سابقه فرمود: وَكَيْفَ تَكْفُرُونَ وَأَنْتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ وَفِيكُمْ رَسُولُهُ وَمَنْ يَعْتَصِم بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ^۱.

«و چگونه شما کافر شده اید در حالی که آیات خدا بر شما خوانده می شود و در میان شما رسول خدا می باشد؟! و کسی که اعتصام به خدا نموده او را تکیه گاه خود قرار دهد، تحقیقاً به سوی صراط مستقیم رهبری شده است.»

این آیه می رساند که تمسک به آیات خدا و به رسول خدا (کتاب و سنت) اعتصام به خداست و متمسک و معتصم بالله در امن و ایمنی است و هدایتش تضمین شده است. و تمسک به رسول خدا تمسک به کتاب خداست، زیرا که کتاب، امر به تمسک به رسول الله را نموده است: مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا.^۲ «آنچه را که رسول ما به شما داده است، پس بر شما واجب است آن را بگیرید، و آنچه را که از شما منع کرده است پس واجب است از آن اجتناب نمائید!» و در آیه مورد نظر و تفسیر یعنی در و اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا می بینیم که آن اعتصام سابق که مردم را به سوی آن فرا خواند: وَمَنْ يَعْتَصِم بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ، تغییر و تبدیل یافته و از اعتصام به خدا، به اعتصام به ریسمان خدا تعبیر شده است.

و از این نتیجه می شود که حبل و ریسمان خدا همان کتاب خداست که واسطه و رابط میان بنده و معبود است و آسمان را با زمین متصل می نماید. و اگر می خواهی این طور بگو که ریسمان خدا، قرآن و پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است، و دانستی که مفاد و مرجع هر دو یکی است.

۱- آیه ۱۰۱، از سوره ۳: آل عمران.

۲- آیه ۷ از سوره ۵۹: حشر.

و قرآن کریم اگرچه هیچگاه نمی‌خواند مگر به تقوای حقیقی و اسلام ثابت لیکن منظور این آیه غیر از منظور آیه سابقه است که به حقیقت تقوی و مرگ در حال اسلام ثابت و واقعی فرا می‌خواند: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ**. زیرا که آیه سابقه، متعرض حکم افراد است و این آیه مورد تفسیر متعرض حکم جماعت مجتمع؛ و دلیل گفتار ما لفظ **جَمِيعاً** و لفظ **لَا تَفْرُقُوا** می‌باشد. و علیهذا این آیات همان طور که هر فردی را به عمل به کتاب و سنت امر می‌کند همان طور مجتمع اسلامی را به اعتصام به کتاب و سنت امر می‌نماید.^۱

علامه مطلب را ادامه می‌دهند تا می‌رسند به آیه: **وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَ اٰخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ**. و در اینجا می‌فرمایند: خداوند سبحانه در بسیاری از موارد کلامش این تفرقه و اختلاف را به ظلم و بغی و ستم نسبت داده است. خداوند سبحانه و تعالی می‌گوید: **وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغِيًّا بَيْنَهُمْ**^۲. «و در آن اختلاف نکردند مگر بعد از آنکه ادله و بینه‌های روشن بدانها رسید از روی ظلم و بغی و تجاوزی که در میان آنها بود.»

با اینکه می‌دانیم ظهور اختلاف در عقائد و آراء در میان مردم به واسطه اختلاف فهم‌ها و سعه اندیشه‌هایشان ضروری است. لیکن با وجود ضروری بودن اختلاف در عقائد و افکار، رد کردن مجتمع صحیح این اختلاف را و بر گرداندن افراد مختلف العقیده و الفکر را به جانب اتحاد همچنین ضروری است. پس رفع اختلاف بدین گونه ممکن است، و به واسطه آن عامل برطرف کننده مقدر است؛ و اعراض امت از این امر، بغی و ستمی است از ناحیه آنها و القاء نفوسشان را در تهلكه اختلاف، تعدی و تجاوزی است که با اختیار از آنها سر زده است.

قرآن عظیم در دعوت خود به اتحاد تأکید می‌فرماید و در نهی و جلوگیری از

۱- «المیزان فی تفسیر القرآن»، ج ۳، ص ۴۰۶ و ص ۴۰۷.

۲- آیه ۲۱۳ از سوره ۲: بقره.

اختلاف به حدّ اعلاّی بلوغ رسیده است. و این نیست مگر به علّت آنکه در امر این امت تفرّس نموده است که آنها نیز مانند امت های پیشین، بلکه بیشتر و شدیدتر از آنها بزودی با هم اختلاف می کنند. و ما در اباحت سابقه مراراً گفته ایم: دأب قرآن کریم آن است که هر جا که در تحذیر از چیزی مبالغه می کند، و در نهی از ارتکاب آن اصرار و ابرام زیاد اعمال می دارد، این علامت وقوع آن چیز و ارتکاب آن است.

و این امری است که پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مانند قرآن خبر داده است که اختلاف کم کم در اُمّتش ظهور می کند، و سپس به صورت فرقه های گوناگون پدیدار می شوند، همان طور که یهود و نصاری در میان خود اختلاف کردند این امت نیز بزودی با هم اختلاف پیدا می کنند، و این امر در بحث روائی که عنقریب خواهد آمد روشن می شود.

حوادث واقعه تاریخ، و جریانات تازه پدید، این غیب گویی قرآن را تصدیق می نماید. امت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ پس از وی درنگ نکردند که ناگهان متفرّق و متشتّت شدند و به صورت آراء و مذاهب و مکاتب گوناگونی درآمدند که بعضی بعض دگر را تکفیر کردند. و این جریان از عصر صحابه تا امروز که ما هستیم پیوسته ادامه دارد و هر وقت کسی خواسته است در میان دو مذهب رفع اختلافی را بنماید، خود زاینده مذهب سومی گردیده است.

آنچه که بحث تحلیلی و تجزیه ما را بدان رهبری می کند آن است که اصل این اختلاف به منافقین برمی گردد که قرآن درباره آنها با گفتار شدید و غلیظ به میدان آمده است، و خدعه و مکرشان را عظیم شمرده است.

و اگر آنچه را که خداوند در آیات سوره بقره، و توبه، و احزاب، و منافقین، و غیرها بیان کرده است بنگری تعجّب خواهی نمود. و این در حالی بود که رسول الله زنده بود و وحی منقطع نبود، اما همین که خداوند او را قبض روح نمود ناگهان دفعه واحده نام منافقین از بین رفت و زنگهایشان از صدا بیفتاد.

كَأَنَّ لَمْ يَكُنْ بَيْنَ الْحُجُوجِ إِلَى الصَّفَا أُنَيْسٌ وَ لَمْ يَسْمُرْ بِمَكَّةَ سَامِرٌ

«تو گوئی که از حَجون تا کوه صفا انیسی نبوده است و در مکه هیچ همدرد و همزبان و هم گفتگوی در شب وجود نداشته است.»

و درنگی نشد که مردم خود را در دامن اختلاف شدیدی یافتند، هر کدام به سوئی و به کناری؛ مذاهب مختلف در نهایت بُعد و دوری از هم در آن به وجود آمد و حکومت‌های استبداد و تحکم و زورگوئی ایشان را بنده و برده خود کرد و سعادت حیات و زندگی را به شقاوت ضلال و گمراهی بدل کردند و اللَّهُ الْمُسْتَعَان. و امید ما از خداوند آن است که ما را به استیفای این بحث در سوره براءت انشاءالله موفق گرداند. ۱، ۲، ۳

آیه الله علامه در بحث روائی از جمله می‌فرمایند: در تفسیر «الذّر المنثور» در قول خدای تعالی: **واعتصموا بحبل الله جميعاً** - الآیه گوید: ابن ابی شیبیه و ابن جریر از ابوسعید خُدَری تخریج روایت کرده‌اند که او گفت: رسول خدا ﷺ گفتند: **كِتَابُ اللَّهِ هُوَ حَبْلُ اللَّهِ الْمَمْدُودُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ**. «کتاب خدا ریسمانی است که از آسمان به سوی زمین کشیده شده است.»

و در «الذّر المنثور» آمده است که رسول خدا ﷺ فرمود: این قرآن سبب و

۱- «المیزان فی تفسیر القرآن» ج ۳، ص ۴۱۲ و ص ۴۱۳.

۲- محدّث عظیم سیّد هاشم بحرانی در «غایة المرام» ص ۲۱۲ حدیث هفتم از عامه از ابواسحق احمد بن محمد بن ابراهیم ثعلبی در تفسیرش در جزء دوم در تفسیر سوره آل عمران در قول خدای تعالی: **واعتصموا بحبل الله جميعاً و لا تفرقوا** روایت کرده است با سند متصل خود از عطیة عوفی از ابوسعید خُدَری که گفت از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌گفت: **أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي تَرَكْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ خَلِيفَتَيْنِ إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي، أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخَرِ: كِتَابُ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ فِي الْأَرْضِ - أَوْ قَالَ: إِلَى الْأَرْضِ - وَ عِترتي أَهْلِ بَيْتِي، أَلَا وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ.**

۳- إمام فخر رازی در تفسیر «مفاتیح الغیب» طبع دارالطباعة العامرة مصر، در ج ۳، ص ۲۴ در ضمن تفسیر آیه **واعتصموا بحبل الله جميعاً و لا تفرقوا** گوید: از ابوسعید از پیغمبر اکرم ﷺ روایت است که فرمود: **أَنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابُ اللَّهِ تَعَالَى حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ، وَ عِترتي أَهْلِ بَيْتِي.**

واسطه‌ای است که یک طرفش به دست خداست و طرف دیگرش به دست شماست؛ پس بدان تمسک کنید که گمراه نخواهید شد و ابداً پس از آن گمراه نخواهید شد! (لَنْ تَضِلُّوا وَلَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ أَبَدًا)، با تخریح ابن ابی شیبّه از ابوشریح خزاعی.

و در «معانی الأخبار» از حضرت سجّاد ع است که در ضمن حدیثی فرمود: وَ حَبْلُ اللَّهِ هُوَ الْقُرْآنُ. «ریسمان خدا همان قرآن است.» و در باره این معنی روایات دیگری از طرق فریقین شیعه و عامّه آمده است.

و در «تفسیر عیاشی» از حضرت باقر ع است که: أَلْ مُحَمَّدٌ هُمْ حَبْلُ اللَّهِ الَّذِي أَمَرَ بِالْاِعْتِصَامِ بِهِ، فَقَالَ: وَ اِعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَ لَا تَفَرَّقُوا. «آل محمد، ایشانند ریسمان خدا، آن ریسمانی که خداوند امر کرده است بدان اعتصام جویند، و فرموده است: و همگی به ریسمان خداوند معتصم گردید و جدائی و تفرقه ننمائید!»

علامه می‌فرماید: راجع بدین معنی روایات دیگری است و در بیان ما در قرآن مطالبی آمد که این واقعیت را تأیید می‌کند و روایات بعدی نیز این معنی را تأیید می‌نماید.

و در تفسیر «الدُّرُّ الْمَثُور» طبرانی از زیدبن ارقم تخریح کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اِنِّي لَكُمْ فَرْطٌ وَ اِنَّكُمْ وَاَرِدُونَ عَلَيَّ الْحَوْضَ، فَاَنْظُرُوا كَيْفَ تَخْلُقُونِي فِي الثَّقَلَيْنِ!؟

قِيلَ: وَ مَا الثَّقَلَانِ يَا رَسُولَ اللَّهِ!؟

قَالَ: الْاَكْبَرُ كِتَابُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ سَبَبَ طَرْفُهُ بِاَيْدِيكُمْ، فَتَمَسَّكُوا بِهِ لَنْ تَزَالُوا وَ لَنْ تَضِلُّوا؛ وَ الْاَصْغَرُ عَتْرَتِي، وَ اِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ، وَ سَأَلْتُ لَهُمَا ذَاكَ رَبِّي، فَلَا تَقْدَمُوهُمَا فَتَهْلِكُوا، وَ لَا تَعْلَمُوهُمَا فَاِنَّهُمَا اَعْلَمُ مِنْكُمْ.

«من برای شما جلودار رهبری هستم، و شما بر من در حوض کوثر وارد خواهید شد، پس ملاحظه کنید تا چگونه مرا و حق مرا در ثقلین (آن دو چیز نفیس و ارزشمند) باقی می‌گذارید!؟»

گفتند: ای رسول خدا مراد شما از ثقلین چیست؟!

فرمود: آن متاع ارزشمند و نفیس بزرگتر، کتاب خدای عزوجل است که یک سوی آن به دست خداست و سوی دیگر آن به دست شماست، پس بدان متمسک گردید که ثابت می‌مانید و گمراه نمی‌گردید. و متاع ارزشمند و نفیس کوچکتر عترت من است، و آن دو از هم جدائی ندارند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند. و من این پیوند و عدم انفکاک آن دو را از پروردگارم خواسته‌ام. بنابراین شما از آن دو پیشی نگیرید که هلاک می‌شوید، و به آنها نیاموزید زیرا که آن دو اعلم از شما می‌باشند.»
 علامه می‌فرماید: حدیث ثقلین از متواتراتی است که بر روایت آن فریقین (شیعه و عامه) اجماع دارند و در اوائل سوره بحث آن گذشت که راویان آن را از اصحاب مردان و زنان به سی و پنج راوی رسانیده‌اند و جمع کثیری از روایت و اهل حدیث آن را روایت نموده‌اند.

در تفسیر «الدر المنثور» ایضاً ابن ماجه و ابن جریر و ابن ابی حاتم از انس تخریج کرده‌اند که گفت: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفته‌اند: اِفْتَرَقَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ عَلَيَّ إِحْدَى وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً، وَإِنَّ أُمَّتِي سَتَفْتَرِقُ عَلَيَّ اثْنَتَيْنِ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً كُلُّهُمْ فِي النَّارِ إِلَّا وَاحِدَةً.

قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَمَا هَذِهِ الْوَاحِدَةُ؟!

قَالَ: الْجَمَاعَةُ. ثُمَّ قَالَ: وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا!

«بنی اسرائیل به هفتاد و یک فرقه منشعب و جدا شدند، و امت من به هفتاد و دو فرقه منشعب و جدا خواهند شد که همگی در آتشند مگر یک فرقه. گفتند: ای رسول خدا! آن یک فرقه کدام فرقه است؟! فرمود: جماعت. و پس از آن فرمود: جمیعاً به ریسمان خدا اعتصام کنید!»^۱

۱- علامه بحرانی در «غایة المرام» ص ۵۷۷ و ص ۵۷۸ باب ۶۹ و ۷۰ سه روایت از عامه و یک روایت از خاصه در این مطلب آورده است. أما روایت اول از عامه از موفق بن احمد خوارزمی است که با سند متصل خود روایت می‌کند از زاذان از امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام که فرمود:

← تفتقر هذه الأمة على ثلاث و سبعين فرقة، ثنتان و سبعون في النار و واحدة في الجنة و هم الذين قال الله عزّ وجلّ في حقهم: و ممّن خلقنا امة يهدون بالحقّ و به يعدلون و هم أنا و شيعتي:

«این اُمت بر هفتاد و سه فرقه جدا می‌شوند، هفتاد و دو فرقه از آن در آتشند و یک فرقه در بهشت و ایشانند که خدا درباره‌ی آنها فرموده است: و از میان خلایقی را که آفریده‌ایم جماعتی هستند که با حق رهبری می‌شوند، و گرایش خود را به سوی حق قرار می‌دهند. و آنان عبارتند از من و شیعیان من.»

دوم از عامّه از موفّق بن احمد خوارزمی با سند متصل خود از امیرالمؤمنین علیه السلام که فرمود: رسول خدا به من فرمود: یا علی مثلك في اُمتی مثل عیسی بن مریم افتقر قومه ثلاث فرق فرقة مؤمنون و هم الحواریون و فرقة عادوه و هم اليهود و فرقة غلوا فيه فخرجوا عن الايمان، و إن اُمتی ستفتقر فيک ثلاث فرق: شيعتك و هم المؤمنون و فرقة هم أعدائك و هم الناکثون و فرقة غلوا فيک و هم الجاحدون و هم الضّالّون، و أنت یا علیّ و شيعتك في الجنة و عدوّک و الغالی فيک في النار. «ای علی مثال تو در اُمت من مثال عیسی بن مریم است که قوم او به سه گروه منقسم شدند گروهی مؤمن به او بودند و ایشانند حواریون و گروهی با او دشمنی کردند و ایشانند یهود و گروهی درباره‌ی او غلّو نمودند و از ایمان به در رفتند. و حقّاً اُمت من درباره‌ی تو به سه گروه منقسم می‌شوند: شیعیان تو که به تو ایمان دارند، و دشمنان تو که پیمان تو را شکستند، و گروهی که درباره‌ی تو غلّو نمودند و ایشانند منکران تو و گمراهان! و ای علی تو با شیعیانت در بهشت هستی و دشمنانت و غلّو کنندگان درباره‌ات در آتش.»

و روایت سوم از ابن مردویه است که از موثّقین و اعلام مشاهیر عامّه است و اسناد می‌دهد به أبان بن تغلب از مسلم که گفت: از أبوذر و سلمان و مقداد شنیدم که می‌گفتند: ما در حضور رسول خدا نشسته بودیم که سه نفر از مهاجرین آمدند، در این حال پیغمبر فرمود: تفتقر اُمتی بعدی ثلاث فرق: أهل حقّ لا یشوبونه بباطل، مثلهم کالذهب کلّمّا فتنته النار زاد جودةً و امامهم هذا و أشار الی أحد الثلاثة و هو الذی امر الله فی کتابه اماماً و رحمةً و فرقةً أهل باطل لا یشوبونه بحقّ مثلهم کمثل الحديد کلّمّا فتنته النار زاد خبثاً و امامهم هذا. فسألتهم عن أهل الحقّ و امامهم فقالوا: علی بن ابیطالب علیه السلام و أمسکوا عن الآخِرین فجهدت فی الآخِرین أن یسمّوهما فلم یفعلوا - هذه روایة أهل المذهب. «اُمت من بعد از من به سه دسته منقسم می‌شوند: أهل حقّ به طوری که أبداً حق را به باطل آمیخته نمی‌نمایند، مثل ایشان مثل طلاست که هر چه آتش بدان بیشتر برسد و آن را آزمایش کند بر خوبی و پاکی آن می‌افزاید و امام آنها این است و اشاره کرد به یکی از آن سه نفر و او همان است که خداوند در کتابش به عنوان امام و رحمت امر به پیروی از وی نموده

علامه می‌فرماید: این روایت نیز از مشهورات است و شیعه به گونه‌ای دیگر آن را روایت کرده است به طوری که در «خصال» و «معانی الأخبار» و «احتجاج» و «امالی» و «کتاب سلیم بن قیس» و «تفسیر عیاشی» آمده است^۱ و ما با عبارت

← است. و فرقه‌ای اهل باطل هستند که آن را با حق آمیخته نمی‌کنند، مثل آنان مثل آهن است که هر چه آتش بدان بیشتر برسد و آزمایش کند بر پلیدی و کثافت او می‌افزاید و امام آنها این است! راوی می‌گوید: من از ابوذر و سلمان و مقداد از اهل حق و امامشان پرسیدم گفتند: علی بن ابیطالب است و از آن دو نفر دیگر جويا شدم، ایشان از گفتن امساک نمودند و هر چه کوشیدم تا از آن دو نفر جويا شوم و نامشان را برای من ذکر کنند، نکردند. و این روایت اهل مذهب است. و اما روایت خاصه: شیخ طوسی در «امالی» با دو سند متصل خود از مجاشعی از محمد بن جعفر بن محمد بن صادق علیه السلام، و از مجاشعی از حضرت علی بن موسی الرضا از پدرانش از امیرالمؤمنین علیه السلام بدین گونه که مجاشعی می‌گوید: من از حضرت رضی علیه السلام شنیدم که به رأس اليهود می‌گفت: شما بر چند فرقه قسمت شدید؟ گفت: بر فلان و فلان! حضرت فرمود: دروغ گفתי آنگاه روی خود را متوجه مردم نمود و فرمود: واللّه لو تبت لی الوسادة لقصیت بین اهل التوراة بتوراتهم و بین اهل الانجیل بإنجیلهم و بین اهل القرآن بقرآنهم. افترت اليهود علی احدی و سبعین فرقة: سبعون منها فی النار و واحدة ناجية فی الجنة و هی التي اتبعت یوشع بن نون و وصی موسی و افترت النصارى علی اثنتین و سبعین فرقة احدی و سبعین فرقة فی النار و واحدة فی الجنة و هی التي اتبعت شمعون و وصی عیسی علیه السلام. و تفرق هذه الأمة علی ثلاث و سبعین فرقة اثنتان و سبعون فرقة فی النار و واحدة فی الجنة و هی التي اتبعت و وصی محمد صلی الله علیه و آله.

در اینجا حضرت امام رضی علیه السلام با دست خود بر سینه مبارک زد (یعنی منم وصی محمد صلی الله علیه و آله) و سپس فرمود: ثلاث عشرة فرقة من الثلاث و سبعین (السبعین - ظ) فرقة كلها تتحل مودتی و حیی واحدة منها فی الجنة و هم النمط الأوسط و اثنتا عشرة فی النار. «سیزده گروه از هفتاد و سه گروه همگی به مودت و محبت من گرائیده‌اند یکی از آنها در بهشت است و آن گروه میانه‌رو هستند و دوازده گروه در آتشند.»

۱- شیخ مفید در «امالی» طبع جامعة المدرّسین ص ۲۱۲ و ۲۱۳ با سند متصل خود از بوهرن عبدی از ابو عقیل روایت کرده است که گفت: ما در نزد امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام بودیم که گفت: لتفرقن هذه الأمة علی ثلاث و سبعین فرقة، و الذی نفسی بیده كلها ضالة الا من اتبعنی و کان من شیعتی. «این امت بر هفتاد و سه فرقه جدا می‌شوند و سوگند به آن کسی که جان من در دست اوست جمیع آن فرقه‌ها گمراه هستند مگر کسی که از من پیروی کند و از شیعه من باشد.»

«خصال» می‌آوریم که او با اسناد خود به سلیمان بن مهران از جعفر بن محمد از پدرانش از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است که فرمود: من شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که می‌فرمود: «امت موسی پس از وی بر هفتاد و یک ملت پراکنده شدند، یک ملت از آنها اهل نجاتند و هفتاد ملت از آن در آتش. و امت عیسی پس از وی بر هفتاد و دو ملت پراکنده شدند، یک ملت از آنها اهل نجاتند و هفتاد و یک از آنها در آتش. و امت من پس از من بر هفتاد و سه ملت پراکنده شوند، یک ملت از آنها اهل نجاتند و هفتاد و دو ملت از آنها در آتش.»

و این روایت موافق است با روایاتی که اینک بیان می‌نمائیم.

در تفسیر «الدُّرُّ الْمَنْثُورُ» وارد است که ابو داود ترمذی و ابن ماجه و حاکم - و حاکم آن را صحیح شمرده است - از ابوهیریه روایت کرده‌اند که گفت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: یهود بر هفتاد و یک فرقه منقسم شدند، و نصاری بر هفتاد و دو فرقه، و امت من بر هفتاد و سه فرقه.»

علامه می‌فرماید: و این معنی نیز با طرق دیگری از معاویه و غیره روایت شده است.

و در تفسیر «الدُّرُّ الْمَنْثُورُ» است که حاکم تخریج روایت کرده است از عبدالله بن عمر که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «بر امت من خواهد آمد آنچه بر بنی اسرائیل آمده است (حَذْوُ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ)، کاملاً مشابه و نظیر هم، مثل تشابه یک لنگه کفش با لنگه دیگر، به طوری که در بنی اسرائیل اگر کسی بود که با مادرش آشکارا زنا می‌نمود، در امت من هم نظیر آن خواهد بود.»

بنی اسرائیل بر هفتاد و یک ملت منقسم شدند، و امت من بر هفتاد و سه ملت منقسم خواهد شد که همگی در آتشند مگر یک ملت. گفته شد: آن ملت کدام است؟! فرمود: آن ملتی که امروز من و اصحاب من برآند.»

علامه می‌فرماید: و از «جامع الأصول» ابن اثیر جزری از ترمذی از عمرو بن عاص از رسول اکرم صلی الله علیه و آله مثل این روایت آمده است.

و در «کمال‌الدین» با اسناد خود از غیاث بن ابراهیم از حضرت صادق از پدرانش علیهم‌السلام روایت است که گفت: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله گفت: كُلُّ مَا كَانَ فِي الْأُمَمِ السَّالِفَةِ فَإِنَّهُ يَكُونُ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ مِثْلَهُ حَذْوِ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ، وَالْقُدَّةِ بِالْقُدَّةِ.

«تمام آنچه در امت‌های پیشین بوده است مثل آن در این امت خواهد بود مانند تشابهی که یک لنگه نعل^۱ با لنگه دیگر آن دارد، و مانند تشابهی که یک چوبه تیر با یک چوبه دیگر دارد.»^۲

و در «تفسیر قمی» از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله وارد است که فرمود: لَتَرَ كِبْنَ سُنَّةٍ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ حَذْوِ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَالْقُدَّةِ بِالْقُدَّةِ، لَا تَخْطُونَ طَرِيقَهُمْ وَلَا يَخْطِي، شِبْرٌ بِشِبْرٍ وَ ذِرَاعٌ بِذِرَاعٍ، وَ بَاعٌ بِبَاعٍ، حَتَّىٰ أَنْ لَوْ كَانَ مِنْ قَبْلِكُمْ دَخَلَ جُحْرَ ضَبٍّ لَدَخَلْتُمُوهُ! قَالُوا: الْيَهُودُ وَالنَّصَارَىٰ تَعْنِي يَا رَسُولَ اللَّهِ؟! قَالَ: فَمَنْ أَعْنِي؟ لَتَنْقُضَنَّ عَرَى الْإِسْلَامِ عُرْوَةَ عُرْوَةً، فَيَكُونُ أَوَّلُ مَا تَنْقُضُونَ مِنْ دِينِكُمُ الْأَمَانَةَ، وَ آخِرُهُ الصَّلَاةَ.

«شما تحقیقاً و حتماً بر مرکب سنت پیشینیان از خود سوار خواهید شد، طابق النعل بالنعل و القُدَّة بالقُدَّة، شما از راه و روش آنها تخطی نخواهید نمود و آن طریق هم به خطا پیموده نمی‌شود، شبر به شبر، و ذراع به ذراع، و باع به باع،^۳ تا به جائی

۱- نعل یا نعال عبارت است از پاپوشی که فقط کف دارد و مانند کفش رو ندارد مثل دمپایی. و این تشابه نعل بانعل بواسطه تقارب آنهاست زیرا یک جفت از نعلین را که در نظر بگیرد، به یک لنگه آن از همه چیز شبیه تر لنگه دیگر آن است.

۲- قُدَّة عبارت است از چوبه تیر که سابقاً از چوب و یا از نی می ساختند و سرش را پیکان می‌زدند و بر دمش پَر قرار می‌دادند تا اینکه اولاً چوبه تیر بواسطه سبکی آن بتواند راه طولانی را طی کند و پیکان سرش که از آهن و فولاد بود بر هدف بنشیند و زخم وارد کند و پَر دمش برای آن بود که تیر راست حرکت کند و در راه کج و معوج نگردد. تیر سازان چوبه‌های تیر را اولاً می‌بریدند، و با هم دسته می‌کردند و با هم سر و ته آنرا قطع می‌کردند تا همه کاملاً به قدر هم و اندازه هم باشد در این صورت یکدانه چوب تیری را که در نظر بگیریم هیچ چیز شبیه تر به آن از دانه چوبه تیر دیگری نبود که با هم ساخته شده بودند و سر و دم آنرا قطع کرده بودند. فلذا حَذْوِ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَالْقُدَّة بِالْقُدَّة به دو چیزی می‌گویند که از هر جهت با هم مشابهت دارند.

۳- شبر به معنای وَجَب است یعنی مقدار درازی سر انگشت ابهام تا انگشت خنصر یعنی

که اگر در پیشینیان از شما کسی بوده است که در سوراخ سوسماری داخل می شده است شما نیز داخل می شوید.

گفتند: ای رسول خدا! مقصود شما یهود و نصاری هستند؟! فرمود: من آنان را قصد می کنم پس چه کسی را غیر از آنها قصد دارم؟! سوگند به خدا که یکایک از دستگیره های اسلام را می شکنید! اولین چیزی را که از دیتان می شکنید امانت است و آخرین چیز از آن نماز.»

و از «جامع الأصول» در آنچه از کتب صحاح استخراج کرده است و از صحیح ترمذی از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت است که فرمود: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَتَرَكِبَنَّ سُنَنَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ. «سوگند به آن خدائی که جان من در دست اوست هر آینه شما مرتکب تمام سنت ها و عادات و افعال شنیعه آنان که قبل از شما بودند خواهید شد!»

و در روایت رزین^۱ این عبارت نیز به دنبال آن آمده است: حَدَوُ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَ الْقُدَّةَ بِالْقُدَّةِ، حَتَّىٰ إِنْ كَانَ فِيهِمْ مَنْ أَتَىٰ أُمَّهُ يَكُونُ فِيكُمْ فَلَا أُدْرَىٰ أَتَعْبُدُونَ الْعِجْلَ أَمْ لَا؟!^۲

«عیناً و طبقاً با کارهای آنان بدون هیچ تفاوت، حتی اگر در میان آنان کسی باشد که با مادرش جمع شود، در میان شما هم خواهد بود، پس من نمی دانم آیا گوساله را هم می پرستید یا نه؟!»

علامه می فرماید: این روایت نیز از روایات مشهوره ای است که آن را اهل سنت

← از شست تا انگشت کوچک در وقتی که آن را باز می کنند. و ذراع از سر انگشت است تا مرفق و طول آن در حدود نیم متر می باشد. و باع عبارت است از فاصله سر انگشتان دو دست در وقتی که دستها را کاملاً می گشایند و یکی را به طرف راست و دیگری را به طرف چپ می برند.

۱- رزین بن معاویه عبدی صاحب کتاب «الجمع بین الصحاح الستة» می باشد.

۲- در «نهایه» ابن اثیر، ج ۲، ص ۳۳ در ماده خشرم آمده است که در خبر است از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: لَتَرَكِبَنَّ سُنَنَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ ذَرَاعاً بِذَرَاعٍ، حَتَّىٰ لَوْ سَلَكَوْا خَشْرَمَ دَبْرٍ لَسَلِمْتُمْوه. خشرم به کندوی زنبور عسل و خانه زنبور گویند و گاهی هم به خود آنها گفته می شود، و دَبْر عبارت است از زنبور عسل.

در کتاب‌های صحاحشان و غیرها روایت کرده‌اند؛ و روات شیعیان نیز در جوامع حدیثشان روایت نموده‌اند.

و در صحیحین (صحیح بخاری و صحیح مسلم) از انس روایت است که رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند که: لَيْرِدَنَّ عَلَيَّ الْحَوْضَ رِجَالٌ مِمَّنْ صَاحِبِي حَتَّى إِذَا رُفِعُوا اخْتَلَجُوا دُونِي، فَلَا قَوْلُنْ أَيْ رَبِّ أَصْحَابِي! فَلْيَقَالَنَّ: إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أُحَدِّثُوا بَعْدَكَ!
 «سوگند که هر آینه البته مردانی از اصحاب من بر من در حوض کوثر وارد خواهند شد تا همین که بخواهد به حساب آنها رسیدگی شود از نزد من ایشان را برابند و جدا کنند و روانه دوزخ سازند. پس البته من خواهم گفت: ای پروردگار من! اینها اصحاب من هستند! پس البته در جواب من گفته خواهد شد: تو نمی‌دانی آنان پس از تو چه کارهائی کرده‌اند، و چه حوادثی پدید آورده‌اند؟!»

و همچنین در صحیحین (صحیح بخاری و صحیح مسلم) از ابوهریره روایت است که رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: يَرِدُ عَلَيَّ يَوْمَ الْقِيَمَةِ رَهْطٌ مِّنْ أَصْحَابِي - أَوْ قَالَ مِنْ أُمَّتِي - فَيُحَلَّوْنَ عَنِ الْحَوْضِ. فَأَقُولُ: يَا رَبِّ أَصْحَابِي. فَيَقُولُ: لِأَعْلَمَ لَكَ بِمَا أُحَدِّثُوا بَعْدَكَ، إِنْ تَدُّوا عَلَيَّ أَعْقَابِهِمُ الْقَهْمَرَى فَيُحَلَّوْنَ. ۳، ۴

۱- در «نهایه» ابن اثیر، ج ۲، ص ۵۹ در ماده خلیج آمده است که در حدیث وارد است: «لَيْرِدَنَّ عَلَيَّ الْحَوْضَ أَقْوَامٌ ثُمَّ لِيُخْتَلَجَنَّ دُونِي» ای بچندبون و یقتطعون.

۲- در «نهایه» ابن اثیر ج ۱، ص ۴۲۱ در ماده حلاً وارد است که در حدیث رسول‌الله آمده است: «يَرِدُ عَلَيَّ يَوْمَ الْقِيَمَةِ رَهْطٌ فَيُحَلَّوْنَ عَنِ الْحَوْضِ» ای يُصَدُّونَ و يُمْنَعُونَ من و روده، یعنی آنها را از ورود در حوض کوثر منع می‌کنند و بازمی‌دارند.

۳- بسیاری از صحابه خودشان معترف به جنایات و کارهائی که بعد از رسول‌خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بجای آورده‌اند می‌باشند. بخاری در «صحیح» خود ج ۲، ص ۲۰۱ در باب مناقب عمر بن خطاب گوید: چون عمر را با دشنه زخم زدند شروع کرد به نالیدن. ابن عباس که گویا او را بی‌طاقت یافت گفت: ای امیر مؤمنان! اگر این حادثه برای تو پیش آمده است مهم نیست، زیرا تو با رسول خدا مصاحبت نمودی و خوب از عهده صحبت او برآمدی و سپس در حالی که او از تو راضی بود از او مفارقت کردی، پس از او با ابوبکر مصاحبت نمودی و خوب از عهده صحبت او برآمدی، و

← پس از آن در حالی که او از تورا ضی بود از او مفارقت کردی! سپس با این جماعت مصاحبت کردی و خوب صحبتی نمودی، و اینک اگر از ایشان مفارقت کنی در حالی مفارقت کرده‌ای که آنها از تورا ضی هستند. عمر در پاسخ گفت: «أما مصاحبتی را که از من با رسول خدا ذکر کردی با رضای او، از منت خداوند بود که بر من منت نهاد، و أما مصاحبت و خشنودی را که از من با ابوبکر ذکر کردی آن هم از منت خداوند بود که بر من منت گذارد، و أما ما تَرَى من جَزَعِي فهو من أَجَلِك و أَجَل أصحابك! و الله لو أَنَّ طِلَاعَ الأَرْضِ ذَهَباً لَأَفْتَدِيْتُ به من عذاب الله عَزَّ و جَلَّ قَبْلَ أَنْ أَرَاه.» و أما این بیتابی و جزعی را که از من می‌بینی به خاطر توست و به خاطر همشینیان و یاران توست. سوگند به خدا اگر به قدر سنگینی تمام کره زمین طلا داشتم آن را فدا می‌دادم تا قبل از اینکه عذاب خدای عزوجل را ببینم رها شوم.»

مراد از همشینیان و یاران ابن عباس امیر المؤمنین عليه السلام است که همیشه عمر با این تعبیر با ابن عباس روبرو می‌شد.

۴- شیخ مفید در «أمالی» طبع جامعه‌المدرسین ص ۵۰ و ص ۵۱ با سند متصل خود از عثمان بن عفان روایت می‌کند که او گفت: چون عمر را دشنه زدند در حال جان دادن، من آخرین کسی بودم که با دیدار او عمر جان داد. من بر او وارد شدم و سرش در دامن پسرش: عبدالله بود و او ملول (کسل و ناراحت) بود و در بعضی از نسخه‌هاست که: «و هو يُولُو (و او ولوله می‌کرد) عمر به پسرش گفت: ضَعْ خَدَيَّ بالأرض! «گونه مرا بر روی زمین بگذار.» پسر خودداری کرد. عمر گفت: ضَعْ خَدَيَّ بالارض، لا أم لك! «گونه مرا بر روی زمین بگذار، ای بی مادر!» عبدالله گونه عمر را به زمین گذارد. عمر شروع کرد به گفتن: «وَيْلٌ أُمِّي، وَوَيْلٌ أُمِّي ان لم تغفر لي» «ای وای بر مادرم! ای وای بر مادرم! اگر تو مرا نیامیزی!» همین طور این عبارت را تکرار کرد تا جان داد.

ابونعیم در «حلیة الأولیاء» ج ۱، ص ۵۲ و ابن تیمیّه در «منهاج السنّة» ج ۳، ص ۱۳۱ آورده‌اند که عمر می‌گفت: لَيْتَنِي كُنْتُ كَبِشِ أَهْلِي، يُسَمُّونِي مَا بَدَأَ لَهُمْ حَتَّى إِذَا كُنْتُ أَسْمُنُّ مَا أَكُونُ زَاهِمٌ بَعْضُ مَا يُحِبُّونَ فُجِعُوا بِعَضَى شَوَاءٍ و يعطونني قديداً ثم أكلوني و أخرجونني عذرةً و لم أكن بشراً. «ای کاش من گوسفند اهل بیت خودم بودم و مرا تا جائی که می‌خواستند می‌پروراندند و چاق می‌کردند تا وقتی که به نهایت درجه چاقی می‌رسیدم بعضی از دوستان و محبوبانشان به دیدنش می‌آمدند و آنها برای این دوستان مرا می‌پختند و سپس مرا قطعه قطعه می‌نمودند، آنگاه مرا می‌خوردند و به صورت کثافت و نجاست از آنها بیرون می‌آمدم، ولی بشر نبودم.»

و همچنین ابن تیمیّه در «منهاج السنّة» ج ۳، ص ۱۲۰ و محب‌الدین طبری در «الریاض النضرة» ج ۱، ص ۱۳۴ درباره ابوبکر روایت کرده‌اند که چون نگاهش افتاد به پرنده ای که بر روی

←

«جماعتی از اصحاب بر من در روز قیامت وارد می‌شوند- یا اینکه فرمود: از اُمَّتِ مَنْ - پس آنها را از ورود در حوض دُور می‌زنند و منع می‌کنند و طرد می‌نمایند. پس من می‌گویم: ای پروردگار من اینان اصحاب من هستند. در این حال

← درختی بود گفت: طُوبَى لَكَ يَا طَائِرُ، تَأْكُلُ الثَّمْرَ، وَ تَقَعُ عَلَى الشَّجَرِ، وَ مَا مِنْ حَسَابٍ وَ لَا عِقَابٍ عَلَيْكَ، لَوْ دَدْتُ أُنَى شَجَرَةٍ عَلَى جَانِبِ الطَّرِيقِ مَرَّ عَلَيَّ جَمَلٌ فَأَكَلَنِي وَ أَخْرَجَنِي فِي بَعْرِهِ وَ لَمْ أَكُنْ مِنْ الْبَشَرِ. «خوشا به حال تو ای مرغ که از میوه درخت می‌خوری و بر روی درخت می‌نشینی و نه حسابی داری و نه کتابی! من دوست داشتم که درختی بودم در کنار جاده تا شتری از نزد من عبور می‌کرد و مرا می‌خورد و مرا با پیشکش بیرون می‌داد، ولی انسان نبودم.»

و نیز ابن تیمیّه و محبّ الدین طبری در همین کتابها و همین مواضع از ابوبکر روایت کرده‌اند که در وقتی دگر گفت: لَيْتَ أُمِّي لَمْ تَلِدْنِي؛ لَيْتَنِي كُنْتُ تَبْنَةً فِي لَيْثِنَةٍ. «ای کاش مادرم مرا نزائیده بود. ایکاش من یک دانه گاه بودم در میان یک عدد خشت.»

و بخاری در «صحیح» خود ج ۱، ص ۵۴ از انس روایت می‌کند که: رسول خدا ﷺ به أنصار گفت: أَنْكُمْ سَتَرُونَ بَعْدِي أَثْرَةً شَدِيدَةً، فَاصْبِرُوا حَتَّى تَلْقُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ عَلَى الْحَوْضِ. قَالَ أُنْسٌ: فَلَمْ نَصْبِرْ.

«شما به زودی پس از من می‌بینید که عده‌ای غلبه می‌کنند و بهترین چیز را برای خود برمی‌دارند و صاحبش را محروم می‌نمایند. در این وضعیّت شما باید مقاومت کنید تا خدا و رسولش را کنار حوض ببینید. انس گفت: ما مقاومت نمودیم.»

و در «صحیح» بخاری ج ۲، ص ۱۳۵ از علاء بن مُسَيَّب از پدرش روایت است که گفت: من براء بن عازب را دیدم و به او گفتم: طُوبَى لَكَ صَحَبْتَ النَّبِيَّ ﷺ وَ بَايَعْتَهُ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَقَالَ: يَا ابْنَ أُخِي! أَنْكَ لَا تَدْرِي مَا أَحْدَثْنَا بَعْدَهُ! «خوشا به حال تو که با پیغمبر مصاحبت کردی و در زیر درخت با وی بیعت نمودی! او در پاسخم گفت: ای برادرزاده من تو خبر نداری که ما پس از او چکار کرده‌ایم؟!» و در این صورت که می‌بینیم این صحابی عظیم‌الشان که از سابقین الأوّلون است که با رسول خدا در زیر شجره بیعت کرده‌اند و خدا از ایشان راضی شد و از دل آنها مطلع شد و فتوحی نزدیک نصیبشان نمود؛ بر علیه خود و اصحاب خود گواهی می‌دهد که: آنها پس از پیغمبر بدعت نهادند و کارهای خلاف انجام دادند، و این شهادت مصداق همان خبر پیمبر است که اصحابش را خبرداد به اینکه پس از او کارهای تازه پدید و حوادث غیر مطلوب انجام می‌دهند، و به قهقرای جاهلیت برگشته مرتد می‌شوند. در این صورت هیچ عاقلی می‌تواند تصوّر کند که همه صحابه عادل و پرهیزگارند؟ همچنانکه اهل سنت بدین گفتار قائلند؟! این گفتار خلاف عقل است و راه را برای شخص متبّع که می‌خواهد به حقیقت و متن واقع راه یابد، می‌بندد.

خدا می‌گوید: تو نمی‌دانی که پس از تو چه کارهائی کرده‌اند؟! ایشان بر پاشنه‌های گام‌های خود به قهقری و عقب برگشته‌اند، بدین جهت آنان را در حوض منع و طرد نموده، دور می‌افکنند.»

علاّمه می‌فرمایند: این حدیث همچنین از روایات مشهوره‌ای است که فریقین (شیعه و سنی) در کتابهای احادیث صحیحه و جوامع خود از عده‌ای از صحابه رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مانند ابن مسعود، و انس، و سهل بن ساعد، و ابوهزیره، و ابوسعید خدری و عائشه، و اُمّ سلمه و اسماء دختر ابوبکر و غیرهم و از بعضی از ائمه اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام روایت کرده‌اند.^۱

۱- سید بن طاووس در کتاب «طرائف» طبع خیام در قم در ص ۳۷۶ و ۳۷۷ آورده است که عبدالمحمود^۱ می‌گوید: و از آنچه که من دیده‌ام از تکذیب این مذاهب چهارگانه عامه خودشان را و دینشان را و کثیری از صحابه پیغمبرشان را جمله و تفصیلاً، و شهادتشان را بر آنکه پیغمبرشان آنان را مذمت نمود و شهادت بر گمراهی صحابه داد، روایتی است که حمیدی در «جمع بین الصحیحین» ایضاً در «مسند» سهل بن سعد در حدیث بیست و هشتم از مُتَّفَقٌ علیه آورده است که گفت: شنیدم که پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌گفت: أَنَا فَرَطُكُمْ عَلَى الْحَوْضِ، مَنْ وَرَدَ شَرِبَ، وَ مَنْ شَرِبَ لَمْ يَظْمَأْ أَبَدًا، وَ لَيَرِدَنَّ عَلَى أَقْوَامٍ أَعْرَفْتُهُمْ وَ يَعْرِفُونَنِي ثُمَّ يُحَالُ بَيْنِي وَ بَيْنَهُمْ. «من جلودار و پرچم هدایت شما به سوی بهشتم در حوض کوثر؛ کسی که وارد شود از آن می‌آشامد و کسی که آشامید دیگر ابداً تشنه نمی‌گردد. و البته وارد می‌شوند بر من اقوامی که من آنها را می‌شناسم و آنها مرا می‌شناسند، سپس بین ما و آنها جدائی می‌افتد.»

ابو حازم که راوی این روایت از سهل بن سعد ساعدی است می‌گوید: من که مشغول حدیث کردن این روایت بودم نعمان بن ابی عیاش شنید و گفت: آیا تو به همین کیفیت از سهل بن سعد شنیدی؟! گفتم: آری! گفت: من گواهی می‌دهم بر ابوسعید خدری که چون از او شنیدم این روایت را، این عبارت را اضافه می‌کرد و می‌گفت که: فَيَقُولُ: إِنَّهُمْ أُمَّتِي! فَيَقَالُ: إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أَحَدْتُوا بَعْدَكَ؟! فَأَقُولُ: سُحْفًا سُحْفًا لِمَنْ بَدَّلَ بَعْدِي وَ غَيْرًا.^۲ «پس پیغمبر می‌گوید: اینان اُمّت من هستند. در این حال گفته می‌شود: تو نمی‌دانی چه حوادث و بدعت‌هائی بعد از تو به وجود آوردند؟ پس من می‌گویم: دور باشد از رحمت خدا، هلاکت و نابودی باشد از برای آن کسی که پس از من تبدیل کرده است و تغییر داده است.»

و از جمله روایتی است ایضاً که حمیدی در «جمع بین الصحیحین» در حدیث شصتم از

←

← مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ از «مسند» ابن عباس روایت می‌کند^۳ که گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: **أَلَا إِنَّهُ سَمِجَاءُ بِرِجَالٍ مِنْ أُمَّتِي فَيُوْخَذُ بِهِمْ ذَاتَ الشَّمَالِ، فَأَقُولُ: يَا رَبِّ أَصْحَابِي، فَيَقَالُ: إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أَحَدْتُوا بَعْدَكَ؟! فَأَقُولُ كَمَا قَالَ الْعَبْدُ الصَّالِحُ: وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَ أَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ. إِنْ تَعَذَّبْتَهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِنْ تَغْفِرَ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ.**^۴ قَالَ: فَيَقَالُ لِي: **إِنَّهُمْ لَمْ يَزَالُوا مُرْتَدِّينَ عَلَيَّ أَعْقَابِهِمْ مُنْذُ فَارَقْتَهُمْ.**^۵ «آگاه باشید که مردانی از امت مرا در روز قیامت می‌آورند و ایشان را می‌گیرند و به سمت چپ (که کنایه از شقاوت و دوزخ است) می‌برند و من می‌گویم: ای پروردگار من! ایشان اصحاب منند! گفته می‌شود، تو خبر نداری که آنها چه کارهایی پس از تو بجا آورده‌اند؟! و من می‌گویم همان طور که عبدصالح^۶ گفت: «خداوند! من گواه و شاهد آنان بودم تا زمانی که زنده میانشان بودم اما وقتی که تو مرا به سوی خود بردی، خودت گواه و شاهد و مراقب اعمالشان بودی و البته و البته تو بر هر چیز حاضر و ناظر و گواه و شاهدی! اگر آنها را عذاب کنی آنان بندگان تو هستند، و اگر از آنها درگذری تحقیقاً تو خداوند با عزت می‌باشی و از روی حکمت انجام می‌دهی!» رسول خدا فرمود: در این حال به من گفته می‌شود: ایشان پیوسته از زمانی که تو از آنها مفارقت نمودی، به سوی قهقرا و پشت برگشتند و ارتداد از شریعت تو و ولایت تو پیدا نمودند.»

و از جمله این روایات روایتی است که حمیدی در «جمع بین الصحیحین» در حدیث یکصد و سی و یکم از مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ از «مسند» انس روایت کرده است که گفت: رسول خدا ﷺ گفت: **لَيَرِدَنَّ عَلَيَّ الْحَوْضُ رِجَالٌ مِمَّنْ صَاحِبَتِي، حَتَّى إِذَا رَأَيْتَهُمْ وَ رُفِعُوا إِلَيَّ اخْتَلَجُوا دُونِي، فَلَا قَوْلَنَ: أَيْ رَبِّ أَصْحَابِي! أَصْحَابِي! فَلَيُقَالَنَّ لِي: إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أَحَدْتُوا بَعْدَكَ؟**^۷ «البته بر من در حوض وارد می‌شوند مردانی از آن کسانی که با من مصاحبت داشته‌اند، تا به جایی که چون من آنان را بینم و امرشان را ببخوامند به من واگذار کنند ناگهان آنها را برابند و از نزد من برانند. و من البته می‌گویم: ای پروردگار من! اصحاب من! اصحاب من! پس البته گفته می‌شود به من: تو نمی‌دانی آنچه را که پس از مفارقت تو بجای آورده‌اند و حوادثی را که از خود بجای گذارده‌اند!»

و نیز از جمله این روایات، روایتی است که حمیدی در «جمع بین الصحیحین» در حدیث دویست و شصت و هفتم از مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ از «مسند» ابوهریره از عطاء بن یسار از ابوهریره روایت نموده است که گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: **بَيْنَمَا أَنَا قَائِمٌ إِذَا زُمْرَةٌ، حَتَّى إِذَا عَرَفْتَهُمْ خَرَجَ رَجُلٌ مِنْ بَنِي وَ بَنِيهِمْ فَقَالَ: هَلُمَّ، فَقُلْتُ: إِلَى أَيْنَ؟ قَالَ: إِلَى النَّارِ وَاللَّهِ. قُلْتُ: مَا شَأْنُهُمْ؟ قَالَ: إِنَّهُمْ ارْتَدُّوا بَعْدَكَ عَلَى أَدْبَارِهِمُ الْفَهْقَرَى. ثُمَّ إِذَا زُمْرَةٌ حَتَّى إِذَا عَرَفْتَهُمْ خَرَجَ رَجُلٌ مِنْ بَنِي وَ بَنِيهِمْ فَقَالَ: هَلُمَّ، فَقُلْتُ: إِلَى أَيْنَ؟ فَقَالَ: إِلَى النَّارِ وَاللَّهِ. قُلْتُ: مَا شَأْنُهُمْ؟ قَالَ: إِنَّهُمْ ارْتَدُّوا عَلَى أَدْبَارِهِمُ الْفَهْقَرَى، فَلَا أَرَاهُ**

← يُخَلِّصُ مِنْهُمْ إِلَّا مِثْلَ هَمَلِ النَّعْمِ^۸.

«در وقتی که من در موقف و عرصات قیامت ایستاده‌ام ناگهان جمعی را می‌آورند تا جائی که چون من آنها را شناختم، مردی از میان من و میان آنها بیرون می‌آید و می‌گوید: بیائید! من می‌گویم: به کجا بیایند؟ آن مرد می‌گوید: قسم به خدا به سوی آتش! من می‌گویم: گناهشان چیست؟ می‌گوید: این جمع پس از تو مرتد شدند: و به سوی قهقرا و عقب بازگشتند.

سپس جمعی دگر را می‌آورند تا جائی که چون من آنها را شناختم، مردی از میان من و میان آنها بیرون می‌آید و می‌گوید: بیائید! من می‌گویم: به کجا؟ می‌گوید: قسم به خدا به سوی آتش! من می‌گویم: گناهشان چیست؟ آن مرد می‌گوید: این جمع پس از تو مرتد شدند و به سوی قهقرا به عقب بازگشتند. و همین طور دسته دسته به سوی جهنم می‌برند و من نمی‌بینم آن کس را که خلاص کند از ایشان را مگر به قدر بسیار قلیلی مانند کمی تعداد و شترهای رها شده در بیابان!» و مثل این روایت را با طرق عدیده‌ای از مسند عائشه روایت کرده‌اند. و مثل این روایت را با طرق عدیده‌ای از «مسند» أسماء بنت ابوبکر روایت کرده‌اند. و مثل این روایت را با طرق عدیده‌ای از «مسند» أم سلمة روایت کرده‌اند. و مثل این روایت را أيضاً از «مسند» سعید بن مسیب روایت کرده‌اند. و جمیع این روایات در «جمع بین الصحیحین» که مُصَنَّفُ آن حمیدی است آمده است.

و از جمله این روایات روایتی است که احمد بن حنبل در «مسند» عبدالله بن مسعود روایت کرده است که گفت: رسول خدا ﷺ گفت: أَنَا فَرَطُكُمْ عَلَى الْحَوْضِ، وَ لَيُرْفَعَنَّ إِلَيَّ رِجَالٌ مِنْكُمْ حَتَّى إِذَا أَهْوَيْتَ إِلَيْهِمْ لِأَنَّا وَلَهُمْ اخْتَلَبُوا دُونِي. فَأَقُولُ: أَيُّ رَبِّ أَصْحَابِي! فَيَقَالُ: إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أَحَدْتُوا بَعْدَكَ؟^۹

«من به عنوان جلودار و پرچم پیشتاز در جلوی شما می‌روم به سوی حوض و بعضی از مردان شما را به سوی من می‌آورند و بلند می‌کنند برای حساب، تا همین که من میل می‌کنم به سوی آنها که ایشان را بگیرم، در حضور من آنها را می‌ربایند و می‌برند. در این حال من می‌گویم: ای پروردگار من! اینان اصحاب منند! گفته می‌شود: تو نمی‌دانی چه حوادثی را بعد از تو بجای آورده‌اند.»

و مانند این روایت را أيضاً حمیدی در «مسند» حذیفة بن یمان، در حدیث هفتم از مُتَّفَقٌ علیه آورده است.^{۱۰، ۱۱}

ملاً علی متقی در «کنز العمال» طبع بیروت، ج ۱۱، ص ۱۷۶ و ص ۱۷۷ به ترتیب در احادیث ۳۱۱۱۲ تا ۳۱۱۱۵ گوید: رسول خدا فرمود: أَنَا أَخَذَ بِحُجْرَتِكُمْ أَقُولُ: اتَّقُوا النَّارَ! اتَّقُوا

←

← الحدود! فإذامتُ تركتكم، و أنا فرطكم على الحوض، فمن ورد فقد أفلح! فيؤتى بأقوام فيؤخذ بهم ذات الشمال فأقول: يا رب أمتي، فيقول: إنهم لم يزالوا بعدك يرتدوا على أعقابهم. (احمد حنبل در «مسند»، و طبرانی در «معجم کبیر» و أبونصر سجزی در «إبانة ابن عباس»): «من کمرهای شما را گرفته‌ام و می‌گویم: از آتش پرهیزید! از حدود خدا پرهیزید! و چون بمیرم جلودار و علم شما هستم بر حوض. بنابراین کسی که وارد شود نجات می‌یابد، و در آن حال اقوامی را می‌آورند و به سوی جانب چپ که جانب آتش است می‌برند و من می‌گویم: ای پروردگارم! اینها امت من هستند، خدا می‌فرماید: ایشان پس از تو پیوسته به سوی عقب برگشتند.»

أنا أخذ بحجزكم عن النار. أقول: إياكم و جهنم! إياكم و الحدود؛ فإذامتُ فأنا فرطكم، و موعدكم الحوض. فمن ورد فقد أفلح. و يأتي قوم فيؤخذ بهم ذات الشمال فأقول: يا رب! أمتي. فيقال: أنك لاتدري ما أحدثوا بعدك مرتدين على أعقابهم. (طبرانی در «معجم کبیر» از ابن عباس)

أنا فرطكم على الحوض أنتظر من يرد علي منكم، فلاألين ما نوزعت في أحدكم فأقول: إنه من امتي فيقال: لاتدري ما أحدث بعدك. (طس، ق - عن أبي الدرداء)

ألا ما بال أقوام يزعمون أن رحمی لاتنفع، والذی نفسی بیده إن رحمی لموصولة فی الدنيا و الآخرة. ألا و إني فرطكم - أيها الناس - على الحوض، ألا و سيجئ أقوام يوم القيمة فيقول القائل منهم: يا رسول الله أنا فلان بن فلان؛ فأقول: أما النسب فقد عرفت و لكنكم ارتددتم بعدی و رجعتم القهقري (ط، حم و عبد بن حمید، ع، ل، ش - عن أبي سعید)

سید شرف الدین عاملی در «الفصول المهمة» طبع دوم، ص ۱۹۱، پس از حکایت چند خبر در این معنی گوید: بخاری در صحیحش در باب حوض، از اسماء بنت ابی بکر روایت کرده است که گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: إني على الحوض حتى أنظر من يرد علي منكم، و سيؤخذ ناس دوني فأقول: يا رب مبي و من امتي! فيقال: هل شعرت ما عملوا بعدك؟! وَالله ما برحوا يزجعون على أعقابهم. قال البخاري: فكان ابن أبي مليكة يقول: اللهم إنا نعوذ بك أن نرجع على أعقابنا و نقتن عن ديننا - انتهى. ۱۲.

در اینجا آیه الله عاملی رحمه الله پس از حکایت دو خبر دیگر می‌فرماید: و کسی که واقف شود بر آنچه امام احمد از حدیث ابوطفیل در آخر جزء پنجم از «مسندش» آورده است می‌داند که در لیلۀ عقبه جماعتی دباب^{۱۳} را بر روی کوه غلطانیدند تا آنکه ناقۀ رسول الله صلی الله علیه و آله را رام دهند، «و هموا بما لم ينالوا و ما تقموا إلا أن أعناهم الله و رسوله من فضله». ۱۴ و کسی که سورۀ توبه را تلاوت نماید می‌داند که آنان از زمان پیش دنبال فتنه بوده‌اند: إنهم ابتغوا الفتنة من قبل و قلبوا الأمور لرسول الله صلی الله علیه و آله حتى جاء الحق و ظهر أمر الله و هم كارهون^{۱۵}؟ و يحلفون بالله إنهم لمنكم و ما هم

← مِنْكُمْ وَلَكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرُقُونَ. لَوْ يَجِدُونَ مَلَجًا أَوْ مَغَارَاتٍ أَوْ مَدَخَلًا لَوَلَّوْا إِلَيْهِ وَهُمْ يَجْمَحُونَ^{۱۶}. وَ مِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤَدُّونَ النَّبِيَّ وَ يَقُولُونَ هُوَ أَذُنٌ قُلُّ أذُنٌ خَيْرٌ لَكُمْ يَوْمَئِذٍ بِاللَّهِ وَ يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ رَحْمَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذِينَ يُؤَدُّونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ. يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ لَسِرْضُوكُمْ وَاللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضَوْهُ إِنْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ. أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ يُحَادِدِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا ذَلِكَ الْخِزْيُ الْعَظِيمُ^{۱۷}. وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَ نَلْعَبُ قُلْ أَبِاللَّهِ وَ آيَاتِهِ وَ رَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِؤْنَ^{۱۸}. وَ مِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهُ لَئِنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَ لَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ. فَلَمَّا آتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَ تَوَلَّوْا وَ هُمْ مُعْرِضُونَ. فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ^{۱۹}. الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ. اسْتَغْفِرُ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ^{۲۰}. وَ لَا تَتَّصِلْ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَ لَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ مَاتُوا وَ هُمْ فَاسِقُونَ. وَ لَا تَعْلَجْ بِكَ أَمْوَالُهُمْ وَ أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الدُّنْيَا وَ تَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَ هُمْ كَافِرُونَ. وَ إِذَا أَنْزَلْتَ سُورَةَ أَنْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ جَاهِدُوا مَعَ رَسُولِهِ اسْتَأْذَنَكَ أُولُو الطُّولِ مِنْهُمْ وَ قَالُوا ذَرْنَا نَكُنْ مَعَ الْقَاعِدِينَ. رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَ طَبَعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ^{۲۱}. سَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ إِذَا انْقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ لَتُعَرِّضُوا عَنْهُمْ فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ إِنَّهُمْ رَجِسٌ وَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمَ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ. يَحْلِفُونَ لَكُمْ لَتُرَضُّوا عَنْهُمْ فَإِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَى عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ^{۲۲}. تا آخر سوره که همه دلالت بر گسترش نفاق در میان آنان دارد.

و من نمی دانم چگونه هر کس که با پیغمبر صحبت داشت، به مجرد رحلت آن حضرت موثق و عادل شد؟! و مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ^{۲۳}، آن کسانی هستند که شکر و سپاس نعمت رسالت را بجای آوردند و از دین، انقلاب به کفر پیدا نمودند و پس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله بدعتی نهادند و حادثه ای نیافریدند و در دین تغییر و تبدیلی ندادند و استقامت و پایمردی نمودند در آنچه خداوند تعالی به آنان امر کرده بود و رسول خدا فرمان داده بود. وَأُولَئِكَ لَهُمُ الْخَيْرَاتُ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ. أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ^{۲۴}، و ایشانند که از سپاس و تمجید و مدح تمجید کنندگان و ثناگویان و مداحان بی نیازند، و از توصیف و تعریف ستایشگران برتر و عالی ترند، به واسطه آنکه خداوند به وسیله آنهاست که دین خود را تأیید نمود و دعوت حق را آشکارا منتشر فرمود. بر این اساس است که مودت آنها واجب و دعای بر آنها فریضه است. رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَ لِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَ لَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ^{۲۵}.

←

← در اینجا گفتار علامه سید شرف الدین در ص ۱۹۴ از «الفصول المهمة» که آخر مطالب این کتاب ارزشمند و نفیس است به پایان رسید. مرحوم سید شرف الدین در کتاب دیگر خود که به نام «الکلمة الغراء فی تفضیل الزهراء» است و با همین مجموعه تجلید شده است در ص ۲۲۲ می‌فرماید: بلاء در اسلام و در بلاد اسلام از آن پیدا شد که جمهور مسلمین اعتماد کردند بر صحت گفتار هر کس که در صدر اول بود و بنا گذاشتند بر عدالت تمام افرادی که با پیغمبر بوده‌اند و صحبت و برخوردی داشته‌اند؛ با آنکه در کتاب و سنت از ثنن منافقین و انتظارشان به دوائر و مشکلات و رنجها و مصیبت‌هایی که بر پیغمبر وارد شده است عجائی وارد شده است. و اگر می‌خواهی مطلب را خوب بدانی در سوره توبه و احزاب مطالعه کن که برای خردمندان کافی است:

وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ^{۲۶}. «از میان مردم و اهل مدینه کسانی هستند که نفاقشان را به حد اکمل رسانده‌اند. تو آنها را نمی‌شناسی، ما آنها را می‌شناسیم.» باری این بلا بعد از زمان رسول خدا وقتی اشتداد یافت که از حوض و رسیدگی در آن احوال منع شد و باب فحوص از حقایق و بواطن آن مردان منافق که به عنوان صحابی بودند مسدود گردید، و در اینجا بسیاری از حقایق تضحیح شد.

۱- مراد از عبدالمحمود خود اوست. سید هر جا در «طرائف» عبدالمحمود می‌گوید، منظورش خود اوست.

۲- «صحیح» مسلم ج ۴، ص ۱۷۹۳ و «صحیح» بخاری: جزء ۸، ص ۲۶ و جزء ۷، ص ۲۰۸. و ایضاً آیه الله سید شرف الدین عاملی در «الفصول المهمة» طبع دوم ص ۱۹۱ از «صحیح» بخاری فی باب الحوض، از سهل بن سعد روایت کرده است و در آخر آن علامت (اه) گذارده است.

۳- و نظیر این روایت را در مُقَدِّم، بخاری در اول باب قوله تعالی: و اتخذ الله ابراهيم خلیلاً از کتاب بدء الخلق از جزء دوم از «صحیح» خود از ابن عباس از رسول خدا ﷺ آورده است که فرمود: انکم تحشرون حُفَاءَ عُرَاءٍ عُرُلًا «شما در روز قیامت پابرهنه و عریان و ختنه‌نکرده محشور می‌شوید» و سپس این آیه را خواند: كما بدأنا اول خلق نعیده وَعَدَّا عَلینَا اِنَّا کُنَّا فاعلین، و اولین کسی که در روز قیامت لباس پوشیده می‌شود ابراهیم است. و اِنَّا نَاسًا مِنْ اَصْحَابِی یُوْخَذُ بِهِمْ ذَاتِ السَّمَالِ فَأَقُولُ: اَصْحَابِی اَصْحَابِی، فِیْقَالَ: اِنْهَمْ لَمْ یَزَالُوا مُرْتَدِّینَ عَلَیْ اَعْقَابِهِمْ مِنْذُ فَرَقْتَهُمْ. فَأَقُولُ کَمَا قَالَ الْعَبْدُ الصَّالِحُ: وَ کُنْتُ عَلَیْهِمْ شَهِیدًا مَا دَمْتُ فِیْهِمْ - اِلَی قَوْلِهِ - الْحَکِیْم. (الفصول المهمة، طبع ←

← دَوْم ص ۱۹۲).

۴- آیه ۱۱۷ و ۱۱۸، از سوره ۵ مائده در ضمن آخر آیات سوره مائده آمده است. این جواب، جواب حضرت عیسی بن مریم است به خداوند که در روز قیامت چون خدا از او مؤاخذه می‌کند که چرا اُمّت تو، تو را و مادرت مریم را خدا دانستند؟! او در ضمن پاسخهایی، این جواب را می‌دهد. و الحق جوابها بسیار متین و استوار است. حضرت استاذنا الفقیه آیه‌الله العظمی علامه بی‌بدیل حاج سید محمد حسین طباطبائی تبریزی - أفاض الله علينا من بركات رmse- هر وقت این آیات را برای ما می‌خواندند در عالمی از وجد و مسرت فرومی‌رفتند و چنان حالشان تغییر می‌کرد که از وَجَناتشان ظاهر می‌شد و می‌فرمودند: در این آیات قرآن از و إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّي إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ تَأْخِرُ سوره به قدری نکات بدیع در ادب عبودیت به کار رفته است که حَقّاً قرآن مجید غوغا کرده است.

۵- «صحیح» مسلم، کتاب الجنة، ج ۴، ص ۲۱۹۵.

۶- یعنی عیسی بن مریم عليه السلام.

۷- «صحیح» مسلم، ج ۴، ص ۱۸۰۰ و «صحیح» بخاری، ج ۷، ص ۲۰۷.

۸- «صحیح» بخاری، ج ۷، ص ۲۰۸.

۹- «مسند» احمد حنبل، ج ۱، ص ۲۵۳ و ص ۲۵۸.

۱۰- به «صحیح» مُسلم، ج ۴، ص ۱۷۹۶ مراجعه شود.

۱۱- همانطور که در صدر تعلیقه گفته شد، جمیع این روایات را ما از کتاب «طرائف» سیدبن طاووس رحمة الله علیه طبع مطبوعه خیام قم از ص ۳۷۶ تا ص ۳۷۸ حکایت نموده‌ایم.

۱۲- «من بر حوض کوثر می‌باشم که می‌نگرم کسی را که از شما بر من وارد می‌شود، و در نزدیکی من افرادی از مردم گرفته می‌شوند، در این حال من می‌گویم: ای پروردگار من! اینان از من هستند و از اُمّت من می‌باشند. پس گفته می‌شود: آیا تو فهمیدی که پس از تو چه کارهایی کرده‌اند؟! قسم به خدا ایشان پیوسته بر اعقاب خود به جاهلیت خود بازگشتند (یعنی روی پاشنه پا عقبگرد نموده، با یکصد و هشتاد درجه مخالف با اسلام که اینک بدان سو مواجه می‌باشند، بازگشت نموده‌اند).» بخاری می‌گوید: ابن ابی ملیکه عادتش این بود که می‌گفت: بار خدایا ما پناه می‌بریم به تو از اینکه بر اعقاب جاهلیت خود بازگردیم و در دین خودمان به فتنه درآئیم و در مواقع امتحان، خراب و فاسد گردیم - الحدیث.

۱۳- دَبَاب زره‌پوش سابق بود که به شکل اطافکی از چرم سخت و محکم می‌ساختند و افرادی در داخل آن بودند تا تیرو نیزه و سنگ بر آنان وارد نشود، آنگاه وقتی می‌خواستند قلعه و

←

و روایات با کثرت آنها و با مضامین مختلفه‌ای که در آنهاست، شهادت بر صدق آنچه ما از ظاهر آیات کریمه قرآنیّه استفاده نموده‌ایم می‌دهند و حوادث و جریاناتی که یکی پس از دیگری بعد از رحلت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پیش آمد، شهادت بر صدق روایت می‌دهند.

در تفسیر «الدُّرُّ الْمَنْثُورُ» آمده است که حاکم این روایت را از ابن عمر تخریج نموده و آن را صحیح دانسته است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: مَنْ خَرَجَ مِنَ الْجَمَاعَةِ قَيْدَ شِبْرِ فَقَدْ خَلَعَ رِبْقَةَ الْإِسْلَامِ مِنْ عُنُقِهِ حَتَّى يُرَاجِعَهُ. وَ مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ عَلَيْهِ إِمَامٌ جَمَاعَةٍ فَإِنَّ مَوْتَهُ مِيتَةٌ جَاهِلِيَّةٌ.

«کسی که از جماعت و مجتمع دستور و امر و نهی و سنت و ولایت رسول خدا به اندازه درازای یک وجب خارج شود، گره و تعهد و پیمان با اسلام را از گردنش

← حصنی را بگشایند این دَبَاب را به کنار آن متصل به دیوار قرار می‌دادند تا عاملان در آن از درون بدون آنکه دیده شوند و مورد تعرض قرار گیرند، دیوار را بشکافند و داخل حصن گردند.

۱۴- آیه ۷۴ از سوره ۹: توبه.

۱۵- اقتباس از آیه ۴۸ همین سوره.

۱۶- آیه ۵۶ و ۵۷ از همین سوره.

۱۷- آیه ۶۱ تا ۶۳ از همین سوره.

۱۸- آیه ۶۵ از همین سوره.

۱۹- آیه ۷۵ تا ۷۷ از همین سوره.

۲۰- آیه ۷۹ و ۸۰ از همین سوره.

۲۱- آیه ۸۴ تا ۸۷ از همین سوره.

۲۲- آیه ۹۵ و ۹۶ از همین سوره چون در ترجمه و تفسیر این آیات در ج ۱۰، از امام‌شناسی

از ص ۱۸۵ تا ص ۲۸۰ ضمن درسهای ۱۴۲ تا ۱۴۸ بحث کافی شده است، لهذا از ترجمه آنها در اینجا خودداری شد.

۲۳- آیه ۱۴۴ از سوره ۳: آل عمران.

۲۴- آیه ۸۸ و ۸۹ از سوره ۹: توبه.

۲۵- آیه ۱۰ از سوره ۵۹: حشر.

۲۶- آیه ۱۰۱، از سوره ۹: توبه.

انداخته است تا زمانی که برگردد و بازگشت کند. و کسی که بمیرد و امامی را از طرف رسول برای مرجعیت و اجتماع اسلام در سنت و قانون و قرآن و ولایت برای خود اتخاذ نکند حَقّاً و تحقیقاً مانند مرگ مردم جاهلیت که از اسلام بوئی به مشامشان نرسیده است مرده است.»

علامه می فرماید: مضمون و مفاد این حدیث نیز از روایات مشهوری است که شیعه و عامّه از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت کرده اند که فرمود: مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً. «کسی که بمیرد و امام زمان خود را نشناسد، مانند مردم زمان جاهلیت مرده است.»

و از «جامع الأصول» از ترمذی و «سنن» ابو داود از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت است که: لَا تَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي عَلَى الْحَقِّ. «پیوسته طائفه ای از امت من بر حق هستند.»

و در تفسیر «مجمع البيان» در تفسیر این کریمه مبارکه: أَكْفَرْتُمْ بَعْدَ إِيْمَانِكُمْ. «آیا شما کافر شدید بعد از آنکه ایمان آورده اید؟!» از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام روایت است که فرمود: هُمْ أَهْلُ الْبِدْعِ وَالْأَهْوَاءِ وَالْآرَاءِ الْبَاطِلَةِ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ. «ایشان اهل بدعت ها و آراء و افکار باطل می باشند که در این امت پیدا می شوند.»^۱

۱- در «غایة المرام» ص ۲۲۷ حدیث شماره ۳۸ از خاصه از «تفسیر علی بن ابراهیم» با سند متصل خود از ابوذر غفاری روایت می کند که چون آیه: يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ نازل شد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: در روز قیامت بر من پنج رایت وارد می شوند: رایتی با عجل این امت، و رایتی با فرعون این امت، و رایتی با سامری این امت، و رایتی با ذوالثندیه رئیس خوارج که همه تشنه کام و با جگر تافته به جهنم می روند و رایتی با امام المتقین امیرالمؤمنین است با جمعیتی که همه سیراب و شادکامند و به بهشت می روند. این روایت بسیار جالب و مفصل است و ما آن را به نحو اختصار در اینجا آوردیم: در کتاب سلیم بن قیس هلالی کوفی طبع سوم نجف ص ۹۲ و ص ۹۳ آمده است که: عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: إِنَّ النَّاسَ كُلَّهُمْ ارْتَدُّوا بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ غَيْرَ أَرْبَعَةٍ. أَنَّ النَّاسَ صَارُوا بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ بِمَنْزِلَةِ هِرُونَ وَمَنْ تَبِعَهُ، وَ مَنْزِلَةُ الْعَجَلِ وَ مَنْ تَبِعَهُ، فَعَلَى فِي شِبْهِ هِرُونَ وَ عَتِيقِ فِي شِبْهِ الْعَجَلِ، وَ عَمْرٍ فِي شِبْهِ السَّامِرِيِّ. وَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: لَبَّ جَيْشٌ قَوْمٍ مِنْ

و در «مجمع البیان» و «تفسیر عیاشی» در این گفتار خداوند تعالی: **كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ** «شما بهترین امتی هستید که برای مردم انتخاب و سوا گردیده شده‌اید.» از ابو عمرو زبیری از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت است که فرمود: **يَعْنِي الْأُمَّةَ الَّتِي وَجَبَتْ لَهَا دَعْوَةُ إِبْرَاهِيمَ، وَ هُمْ الْأُمَّةُ الَّتِي بَعَثَ اللَّهُ فِيهَا وَمِنْهَا وَ إِلَيْهَا، وَ هُمْ الْأُمَّةُ الْوَسْطَى، وَ هُمْ خَيْرُ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ.**

«مراد، امتی است که دعای حضرت ابراهیم درباره آنها مستجاب شده است، و ایشانند امتی که خداوند در آن و از آن و به سوی آن مبعوث نموده است، و ایشانند امت وسطی و میانه، و ایشانند بهترین امتی که برای مردم اختیار و انتخاب شده، از دیگران سوا کرده و بیرون کشیده شده‌اند.»

علامه می‌فرمایند: در توضیح این معنی از روایت در تفسیر آیه: **وَ مِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةٌ**

← أصحابی من أهل العلية و المکانة منی لیمروا علی الصراط، فإذا رأیتهم و رأونی و عرفتهم و عرفونی اختلجوا دونی؛ فأقول: رب أصحابی أصحابی! فیقال: ما تدری ما أحدثوا بعدک؟! إنهم ارتدوا علی أديارهم حيث فارتقهم فأقول: بعداً و سحفاً. و سمعت رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يقول: لتركبن أمتی سنة بنی اسرائیل حذو النعل بالنعل و حذو القذة بالقذة؛ شبراً بشبر، و ذراعاً بذراع، و باعاً بباع، حتی لو دخلوا جحرًا لدخلوا فيه معهم، ان التوراة و القرآن کتبه ملک واحد فی رق بقلم واحد و جرت الأمثال و السنن سواء. «تمام مردم پس از رسول خدا از آئین ولایت برگشتند مگر چهار نفر. مردم بعد از رسول خدا به مثابه هرون و تابعینش و به منزله گوساله و تابعینش شدند پس علی شبیه هرون است، و عتیق شبیه گوساله، و عمر شبیه سامری.» و من از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ شنیدم که می‌فرمود: «البتة جماعتی از اصحاب من که دارای مقام و مکانت هستند می‌آیند تا از روی صراط عبور کنند. چون من ایشان را دیدم و ایشان مرا دیدند، و من آنها را شناختم و آنها مرا شناختند، از نزد من ربوده می‌شوند. در این حال من می‌گویم: پروردگار من! اینها اصحاب منند، اینها اصحاب منند! پس گفته می‌شود تو نمی‌دانی که پس از تو چه کارها کرده‌اند؟ تو همین که از ایشان مفارقت کردی، به سوی قهقرا و عقب بازگشتند. و من می‌گویم: دوری و هلاکت و نابودی باد بر آنها.» و من شنیدم از رسول خدا که می‌فرمود: «شما طابق النعل بالنعل و مانند تشابه دو پیکان، سنت بنی اسرائیل را عملی می‌کنید، و جب به و جب، ذراع به ذراع، باع به باع تا به جائی که اگر آنها داخل سوراخی می‌شدند شما نیز با آنها داخل می‌شوید. قرآن و تورات را فرشته واحدی روی پوست واحدی به قلم واحدی نوشته است و مثالها و سنتها در هر دو یکسان است.»

مُسْلِمَةً لَكَ^۱ که در سوره بقره آیه ۱۲۸ آمده است، گذشت.

در تفسیر «الدُّرُّ الْمَثُورُ» آمده است که ابن ابی حاتم از ابو جعفر تخریج روایت کرده است که در تفسیر کُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ گفته‌اند: **أَهْلُ بَيْتِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ**.^۲
«مراد از بهترین امتی که از میان مردم سوا شده و برگزیده و اختیار شده‌اند، اهل بیت پیغمبر اکرم **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ** می‌باشند.»

این بحث را از تفسیر حضرت استاد - روحی له الفداء - بیان کردیم تا روشن شود آیات و روایات مسلمة صحیحه مُتَّقِنَه، درباره ثقلین و درباره مخالفین امامت چه می‌گوید. و آنها که پس از رسول اکرم برای اسلام بر سر و سینه می‌زدند کارشان جز هوای نفس و پیروی از نفس اماره و حُب ریاست و شهوت فرماندهی و حکومت در قالب خلافت چیزی نبوده است.

حضرت علامه در این بحثها و بیان روایات صحیحه عامه یک کتاب درس و تفسیر و بیان و تاریخ را اجمالاً بیان فرموده‌اند، و ما نیز به جهت اهمیت آن، مو به مو بیان نمودیم.

أَوَّلًا روشن ساخته اند که اعتصام به خدا در سایه تمسک به کتاب خدا و سنت رسول خداست و بدون تمسک به این دو جلوه و دو ظهور از خدا، اعتصام به خدا محتوایی در بر ندارد. آیات خدا در کتاب، ارجاع به سنت می‌دهد و سنت تحکیم قواعد و اساس کتاب را می‌نماید، پس تمسک به کتاب و رها کردن سنت، و اکتفا به **حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ** کردن، در حکم یاره گوئی‌هایی است که در زیر این گنبد کیود جز از شیطان و اعوانش شنیده نشده است.

این دو ظهور، دو ریسمان متصل به خدا و به خلق خدا هستند و بدون کتاب و

۱- دعای حضرت ابراهیم **عَلَيْهِ السَّلَام** است در موقعی که با فرزندش حضرت اسمعیل پایه‌ها و قواعد بیت‌الله الحرام را بنا می‌کردند: **رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَ تَبَّ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ.**

۲- «المیزان فی تفسیر القرآن» ج ۳، ص ۴۱۷ تا ص ۴۲۱.

امام، مفهوم و مفادی برای تکیه گاه مؤمن مسلمان در راه معرفت خدا و اسلام حقیقی و اعتصام به ذات احدیت وجود ندارد.

ثانیاً در **وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَلَا تَفَرَّقُوا**، مراد مقام امامت است که باید همه مسلمان گرداگرد او اجتماع نمایند. اوست که کتاب و سنت را سرپا می‌دارد. اوست که بر میزان کتاب و توحید و درایت و معرفت و ولایت خویشتن، جماعت اسلام و ایقان را حفظ می‌کند. اوست که سیر رسول خداست، و پیوند با او پیوند با اسلام و روح نبوت است. مراد از لفظ «جمیعاً» در آیه و لفظ «جماعت» در روایت این است، نه آن که کسی با هوی و هوس بر اریکه خلافت غاصبانه تکیه زند، و امت را جاهلانه به دور خود جمع کند، سپس نام این جمعیت مجازی و ساختگی را جماعت گذارد، و صاحبان اصلی این جماعت را به واسطه قلت عدد، و نیامدن در این گروه، از زمره متمرّدین و منعزلین از جماعت قلمداد کند، و با این حربۀ مجازی که به سرقت رבוده است، بر صاحبان واقعی آن بتازد و آنان را مخالف با جماعت بنمایاند.

در این چند جمله کوتاه توجهی کنید، تا یک کتاب از اسرار و رموز و مخفیات بر شما روشن گردد.

ثالثاً دعائی را که حضرت ابراهیم کرد و به اجابت رسید که از ذریۀه من امت مسلمی را قرار بده، منظور ظاهر اسلام نیست که هر کس لفظاً مسلمان باشد، گرچه در باطن آلوده و مغشوش و دچار ابتلائات نفسانی و غرور و حبّ جاه و آمال طولانی باشد، مورد استجابت دعای او باشد. اینان که دارای نفاق باطنی هستند نمی‌توانند مورد دعای او واقع شوند. مراد از امت مسلم خصوص اهل بیت و ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین هستند.

رابعاً حقیقت اسلام، ولایت است و کسی که امام را نشناسد اسلام نیاورده است، و حدیث **مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً** به خوبی می‌رساند که مردم دوران جاهلیت که بهره‌ای از اسلام نداشتند به واسطه عدم معرفتشان به

روح نبوت و ولایت بوده است؛ و این معنی بعینه در مسلمانی که امام را نمی‌شناسد موجود است.

خامساً می‌رساند که پیوسته در هر زمان امام موجود است، و طائفه‌ای از امت بر حق می‌باشند و زمین از حجت خالی نیست گرچه در اقلیت باشند؛ و این مطلب وجود امام زمان را در دوران غیبت اثبات می‌نماید.

سادساً آنان که با رسول خدا در سنت مخالفت کردند، وصایت امیرالمؤمنین را نپذیرفتند، عنوان صحابی بودن بر آنان ارجی نمی‌نهد، و به واسطه مخالفت با حدیث ثقلین که رکن اسلام است، و کارهای جدید و حوادث غیر مترقب پس از رحلت آن حضرت، در حوض کوثر وارد نمی‌شوند و از آب آن نمی‌آشامند و از آن قدح‌های آنجا که به مقدار شماره ستارگان است سهمیه‌ای ندارند. آنان را می‌ربایند و می‌برند به سوی دوزخ و از اطراف حوض منع و طرد می‌نمایند. بهشت و کوثر اختصاص به صاحبان ولایت دارد، یعنی آنان که با اسلام و کتاب، امام و ولایت را قبول کرده‌اند و بر ثقلین تکیه زده‌اند.

اینها مطالبی است که از احادیث فریقین استفاده می‌شود و در کتب صحاح نامبرده عامه وجود دارد. حال ببینیم در چه مواردی این حدیث از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صادر شده است؟ زیرا از مضامین آن به دست می‌آید که در موارد مختلفی بدان تکلم فرموده‌اند همانطور که در جلد دهم از «امام شناسی» دیدیم که درباره حدیث *مَنْزِلَةٌ أَنْتَ مِنْنِي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي* در چهارده مقام و موقف مختلف که با هم ارتباط نداشته‌اند رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بدین گفتار تنطق فرموده‌اند. آنچه را که حقیر درباره حدیث ثقلین استقصا نموده‌ام، بالغ بر ده مورد خواهد شد:

مورد اول: مطلقاتی است که بدون تعیین مقام و موطن حدیث، این روایت را به طور اطلاق بیان می‌کند و این مطلقات بسیار است و شاید از همه روایاتی که محل و مقام خاصی را برای آن نشان داده باشند بیشتر است.

گرچه ممکن است موارد این مطلقات همان احادیثی باشد که مقید به محلّ و موطن مخصوصی بوده است و راوی روایت فقط به ذکر بنیاد حدیث که امر به تمسک به ثقلین است، مبادرت جسته باشد و از ذکر مقام و موقفش صرف نظر نموده باشد، و بنابر روئے اصولیون حمل مطلق بر مقید باید کرد، همین طور امکان دارد در مواقع غیر خاصّ و موارد غیر مشخصی رسول خدا امر به تمسک به ثقلین در حَضَر و سَفَر و خَلُوت و جلوت و نزد بعضی از صحابه دون بعضی دگر نموده باشد و بنابر این روایاتی جداگانه باشد، و بنابر روئے اصولیون در نظیر این گونه مقامات حمل مطلق بر مقید الزامی نیست. هم مطلق و هم مقید را به جای خودش باقی می‌گذاریم.^۱

اینک ما به ذکر چند مورد از این مطلقات مبادرت می‌نمائیم:

ابوسعید خُدَری مرفوعاً روایت کرده است که:

إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ - حَبْلُ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ - وَعِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، وَلَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.^۲

ابن مغزالی عین این عبارت را بدون «حَبْلُ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ» از

زیدبن ارقم آورده است.^۳

۱- و از جمله این مطلقات، روایتی است که شیخ ابومنصور احمد بن علی بن ابیطالب طبرسی در کتاب «احتجاج» آورده در نامه حضرت امام هادی علی بن محمد النقی (ع) که به اهل اهواز نوشته‌اند، این رساله مفصل است تا می‌رسد به اینجا که حضرت می‌فرماید: مثل خبر مجمع علیه از رسول خدا ﷺ که فرمود: إِنِّي مُسْتَخْلَفٌ فِيكُمْ خَلِيفَتَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَعِثْرَتِي مَا أَنْ تَمَسَّكُمْ بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوا بَعْدِي وَأَنْهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ وَدَرَّ عِبَارَتٍ دِيْكَرٍ اسْتِ كِهَ اَيْنَ مَعْنَى رَا بَعِينَهُ مِي رَسَانَدُ وَ اَنْ كَفْتَارَ رَسُولَ اللّٰهِ اسْتِ كِهَ فَرَمُودُ: اَتَى تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللّٰهِ وَعِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي وَأَنْهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ مَا إِنْ تَمَسَّكُمْ بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوا ((غَايَةُ الْمَرَامِ))، ص ۲۳۴، حَدِيثَ ۸۲ اَزْ خَاصَّةً).

۲- «يُنَابِيعُ الْمَوْدَّةِ» اَزْ كِتَابِ «مَوْدَّةُ الْقُرْبَى» سَيِّدِ عَلِيِّ هَمْدَانِي، ص ۲۴۵.

۳- «مَنَاقِبُ» اِبْنِ مَغْزَالِي، ص ۲۳۴، حَدِيثَ ۲۸۱.

حمّوئی در «فرائد السّمطین» از زیدبن ارقم^۱، و در سه مورد از ابوسعید خُدّری^۲ و یکجا از امیرالمؤمنین علیه السلام^۳ به الفاظ اخیره و یکجا از زیدبن ثابت به لفظ *إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، وَعِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي؛ أَلَا وَهُمَا الْخَلِيفَتَانِ مِنْ بَعْدِي وَ لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ*.^۴ آورده است.

و مجلسی در «بحار الأنوار» از «کمال الدّین»، و «عیون اخبار الرضا» از حضرت امام رضا علیه السلام^۵ و از «امالی» شیخ طوسی از ابوسعید^۶، و از «معانی الاخبار» دو روایت^۷، و از سیوطی و طبرانی و سعید و احمد^۸ آورده است.

و «ملا علی ممتی هندی» در «کنز العمال» با تخریج و تصحیح ابن جریر در «تهذیب الآثار» روایت نموده است.^۹

و سید محمد ترمذی حنفی در کتاب «الکوکب الدرّی» از «صحیح» ترمذی از زیدبن ارقم با همین لفظ آورده است.^{۱۰}

و قاضی عیاض بن موسی یحصبی در کتاب «الشفا بتعریف حقوق المصطفی» با لفظ *إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ مَا إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِ لَنْ تَضَلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي فَأَنْظَرُوا كَيْفَ تَخْلُفُونِي فِيهِمَا؟!*^{۱۱} آورده است.

و از زیدبن ثابت روایاتی با عبارت *إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، وَ عِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي أَلَا وَهُمَا الْخَلِيفَتَانِ مِنْ بَعْدِي، وَ لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ*.

«من باقی گذارنده دو چیز نفیس در میان شما می باشم، کتاب خداوند عزّوجلّ، و عترت من که اهل بیت من هستند. آگاه باشید که آن دو تا دو خلیفه و جانشین من پس از من می باشند و ابداً از هم افتراق پیدا نمی کنند تا در حوض کوثر بر من وارد

۱ تا ۴- «فرائد السّمطین»، ج ۲ باب ۳۳ ص ۱۴۲ و ص ۱۴۷ حدیث ۴۲۶ تا ۴۴۱.

۵ تا ۸- «بحار الأنوار» طبع کمپانی، ج ۷، ص ۳۰ و ص ۳۱.

۹- «کنز العمال» طبع قدیم هند، ج ۱، ص ۹۶.

۱۰- «الکوکب الدرّی» طبع لاهور، ص ۱۱۱.

۱۱- «عباقت» ج ۱، ص ۳۷۸ در ضمن ترجمه احوال قاضی عیاض.

شوند.»

و با عبارت **إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ خَلِيفَتَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ، وَعِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي؛ وَإِنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.** «من در بین شما دو جانشین و خلیفه به یادگار می‌گذارم: کتاب الله، ریسمانی است کشیده در میان آسمان و زمین، و عترت من اهل بیت من، و آن دو متفرق نمی‌شوند تا بر من در حوض وارد شوند.»

و با عبارت **إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ وَعِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي؛ وَإِنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.** و در بعضی با کمی اختلاف در عبارت، در دوازده کتاب معتبر و مهم عامه: «فرائد السمطين» حموئی، «مُسْنَد» احمد بن حنبل، «مُعْجَمٌ كَبِيرٌ» طبرانی، «كَنْزُ الْعَمَالِ» ملا علی متقی، «ينابيع المودة» قندوزی، «الدُّرُّ الْمَشْهُورُ»، و «جامع الصَّغِيرِ»، و «إِحْيَاءُ الْمَيِّتِ» سُيُوطِي، «جواهر العُقَدَيْنِ» سَمْهُودِي، «اسْتِجْلَابُ ارْتِقَاءِ الْعُرْفِ»، «مِفْتَاحُ النَّجَا» بَدْخَشَانِي، و «وَسِيلَةُ الْمَالِ» أَحْمَدُ بْنُ مُفَضَّلٍ، وارد شده است که همگی از مطلقات می‌باشند.

و از جمله مطلقات روایت زیدبن ثابت است که گفت: رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفتند: **إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَعَلِيٌّ بْنُ أَبِيطَالِبٍ أَفْضَلُ لَكُمْ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ، لِأَنَّهُ مُتْرَجِمٌ لَكُمْ عَنْ كِتَابِ اللَّهِ.**^۱ «حقاً من در میان شما دو چیز پربها و ارزشمند را می‌گذارم، کتاب خدا و علی بن ابیطالب که او از کتاب خدا افضل است، زیرا بیانگر و مفسر و پرده بردارنده از کتاب خداست برای شما!»^۲

۱- «غایة المرام» ص ۲۱۴ حدیث ۲۰ از عامه ولیکن با طریق خاصه: فقیه احمد بن محمد بن شاذان در «مناقب» منقبت صدمین.

۲- و از جمله روایت صدوق است با سند متصل خود از اعمش از عطیه از ابوسعید؛ و از حبیب بن ابی ثابت از زیدبن ارقم که قال: قال رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: إِنِّي قَدْ دُعِيتُ وَأَجِبْتُ وَإِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ، أَحَدُهُمَا أَعْظَمُ مِنَ الْآخَرِ: كِتَابَ اللَّهِ وَعَزَّوَجَلَّ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ، وَعِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي فَإِنَّهُمَا لَنْ يَزَالَا أَبَدًا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ. فانظروا كيف تخلفوني فيهما؟! (غایة المرام، ص ۲۳۳ حدیث شصت و نهم از خاصه).

و از جمله مطلقات روایت ابن ابی الحدید است که گوید: رسول خدا ﷺ گفت: **خَلَّفْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي، - حَبْلَانِ مَمْدُودَانِ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ - لَا يَفْتَرِقَانِ حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.**

آنگاه ابن ابی الحدید گوید: در اینجا رسول خدا از امیرالمؤمنین که از اهل بیت است، به لفظ «سَبَب» تعبیر نموده است و با کلمه «حَبْلَانِ» مطلب را ایفا فرموده است. زیرا سبب در لغت به معنی ریسمان و غیره است.

و از اینکه فرموده است: مردم امر شده‌اند به مودت آنها، مراد آیه قرآن است: **قُلْ لَأَسْأَلَنَّكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى.** ۱، ۲، ۳

مورد دوم گفتار رسول اکرم ﷺ است به **وَقَدْ تَقِيفُ** (بزرگان از واردین از طائفه تقیف که از طائف بر پیغمبر وارد شدند).

قندوزی حَتَفِي^۴ و شمس‌الدین سخاوی شافعی^۵ روایت می‌کنند با سند متصل

۱- آیه ۲۳ از سوره ۴۲: شوری: «بگو ای پیغمبر من از شما هیچ مزدی نمی‌خواهم مگر مودت به ذوی‌القربای من.»

۲- «غایة المرام» ص ۲۱۶، حدیث ۳۶، از طرق عامه.

۳- و از جمله مطلقات روایتی است که صدوق با سند متصل خود از حضرت امام رضا علیه السلام آورده است که از پدرانش از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده‌اند که فرمود: رسول خدا ﷺ فرمود: **إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي، وَ لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.** (غایة المرام ص ۲۳۴، حدیث ۸۰ از خاصه) و ایضاً کلینی با سند متصل خود از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که در خطبه نماز جمعه فرمود: **وَ قَدْ بَلَغَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ الَّذِي أَرْسَلَ بِهِ، فَالْزَمُوا وَصِيَّتَهُ وَ مَا تَرَكَ فِيكُمْ مِنْ بَعْدِهِ مِنَ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَ أَهْلَ بَيْتِهِ الَّذِي لَا يَضِلُّ مَنْ تَمَسَّكَ بِهِمَا وَ لَا يَهْتَدِي مِنْ تَرَكَهُمَا.** (غایة المرام، ص ۲۳۴، حدیث ۸۱ از خاصه).

۴- «ینابیع المودّة» ص ۴۰ با تخریج ابن عقده و حافظ أبوالفتح عجلی در کتاب «موجز» و دیلمی، و ابن ابی شیبیه، و ابویعلی از عبدالرحمن بن عوف.

۵- کتاب «استجلاب ارتقاء الغرف» با تخریج ابن ابی شیبیه و ابویعلی در مسندشان و همچنین بزّاز در مسندش بنا بر نقل علامه آیه‌الله میرحامد حسین هندی در «عقبات» ج ۲، ص ۵۸۰ و ص ۵۸۱.

خود از عبدالرحمن بن عوف که چون رسول الله ﷺ مکه را فتح نمود به شهر طائف متوجه شد و آنجا را هفده روز و یا نوزده روز^۱ محاصره کرد. ثُمَّ قَامَ خَطِيبًا فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: أَوْصِيكُمْ بِعِزَّتِي خَيْرًا! وَإِنَّ مَوْعِدَكُمْ الْحَوْضُ. وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَتُقِيمَنَّ الصَّلَاةَ وَتَتَوْتِنَنَّ الزَّكَاةَ أَوْ لَا بُعْثَنَّ إِلَيْكُمْ رَجُلًا كَنَفْسِي يَضْرِبُ أَعْنَاقَكُمْ. ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ فَقَالَ: هُوَ هَذَا!!

«سپس به خطابه برخاست و حمد و ثنای خداوند را بجای آورد و پس از آن فرمود: من به شما توصیه می‌کنم که با عترت من به خوبی عمل نمائید، و به درستی که موعد و میعاد شما در قیامت با مادر حوض است. و سوگند به آن کسی که جان من در دست اوست، البته و حتماً باید نماز را بر پا بدارید و البته و حتماً باید زکوة را ادا کنید و گرنه بر می‌انگیزانم به سوی شما مردی را که مانند جان خود من است که گردنهای شما را بزند. و سپس دست علی را گرفت و گفت: او این مرد است!»

این روایت را نیز ابن حجر هیثمی با تخریج از ابن ابی شیبه از عبدالرحمن بن عوف ذکر کرده است.^۲

باید دانست که این خطبه حضرت در خود طائف نبوده است بلکه پس از مراجعت بوده است، و کلمه ثُمَّ قَامَ خَطِيبًا یعنی این خطبه پس از محاصره طائف بود، گرچه بعد از بازگشت باشد، و بدین نکته مرحوم آیه الله سیّد شرف‌الدین عاملی تصریح دارد آنجا که گوید: وَ تَارَةً بَعْدَ انْصِرَافِهِ مِنَ الطَّائِفِ.^۳

حال باید دید که آیا چون از طایف به جِعْرَانَه، و سپس برای ادای عمره به مکه آمد، در مکه وفود ثقیب آمدند یا آنکه پس از ادای عمره و بازگشت به مدینه، واردین از بنی ثقیف بدین شهر وارد شده به حضور مبارکش رسیدند؟

۱- در کتاب «انسان العیون فی سیره الامین المأمون» که معروف به «سیره حلبیه» است در ج ۳، ص ۱۳۳ گوید: حصار طائف هجده روز طول کشید بدون روز دخول و بدون روز خروج.

۲- «الصواعق المحرقة» ص ۷۵.

۳- «المراجعات» طبع اول، ص ۱۵.

واقعی در «مغازی» داستان ورود و فِدِ ثَقِيف را که مجموعاً شش نفر و تا سیزده نفر بوده‌اند به ریاست عَبْدِیَالِیْل به مدینه و ورودشان را به منزل مُغِیْرَةَ بِنِ شُعْبَةَ و مفصلاً داستان اقامت و کیفیت زیارت رسول‌الله و آمدن به مسجد و مدت درنگ و اقامتشان و ردّ و بدل‌ها را ذکر کرده است.^۱

مورخ شهیر میرزا محمد تقی خان سپهر لسان المُلک، این حضور را در مکه پس از مراجعت از طائف دانسته است؛ او می‌گوید: «در خبر است که چون رسول خدای طائف را حصار داد فَسَأَلَهُ الْقَوْمُ أَنْ یَبْرَحَ عَنْهُمْ لَیْقَدِمَ عَلَیْهِمْ وَفَدُهُمْ فِیْشَتَرِطُ لَهُ فِیْشَتَرِطُونَ لِأَنْفُسِهِمْ. فَسَارَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حَتَّى نَزَلَ مَكَّةَ فَقَدِمَ عَلَيْهِ نَفَرٌ مِنْهُمْ بِإِسْلَامٍ قَوْمِهِمْ، وَ لَمْ یَنْجِعِ الْقَوْمُ لَهُ بِالصَّلَاةِ وَ لَا الزَّكَاةِ. فَقَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: إِنَّهُ لَا خَيْرَ فِی دِینٍ لَا رُكُوعَ فِیْهِ وَ لَا سُجُودَ. أَمَا وَ الَّذِی نَفْسِ بَیْدِهِ لَیُقِیْمَنَّ الصَّلَاةَ وَ لَیُؤْتَنَّ الزَّكَاةَ، أَوْ لَا نَبْعَثَنَّ إِلَیْهِمْ رَجُلًا هُوَ مِنِّی كَنَفْسِی فَلَیضْرِبَنَّ أَعْنَاقَ مُقَاتِلِیْهِمْ وَ لَیَسْبِیَنَّ ذُرَارِیْهِمْ. هُوَ هَذَا - وَ أَخَذَ بَیْدِ عَلِیٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَاشَالَهَا».

یعنی «چون رسول خدای صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ طایف را حصار داد آن جماعت از درِ ضَرَاةً خواستار شدند که آن حضرت از طایف مراجعت فرماید؛ آنگاه از ایشان چند کس به درگاه آمده از قِبَلِ آن قوم قلاده اطاعت و متابعت پیغمبر را بر گردن بگذارند.

پس رسول خدا باز به مکه شد و گروهی از ایشان حاضر حضرت گشت و فرمانبرداری ثقیف را ضمانت کرد جز اینکه اقامت صلوة و ادای زکوة را صَعْب می‌شمرد. پیغمبر فرمود: دینی را که برکت رکوع و شرف سجود نباشد خیری نخواهد بود. سوگند با خدای که صلوة را بر پای کنند و زکوة را بر ذمّت نهند، و اگر نه مردی را که از من است و مانند نفس من است برایشان فرستم تا ایشان را با تیغ بگذارند و زن و فرزند آن جماعت را اسیر گیرد. - پس دست علی را گرفت و

۱- «مغازی» محمد بن عمر بن واقد ج ۳، ص ۹۶۲ تا ص ۹۷۰.

برافراشت و گفت: آن مرد جز این نیست!»

چون فرستادگان این بدانستند و باز شدند و خبر باز دادند هول و هراسی بزرگ در آن قبیله افتاد. ناچار ساخته صلوة و زکوة شدند. چون پیغمبر این بدانست فرمود: مَا اسْتَعَصَى عَلَى أَهْلِ مَمْلَكَةٍ وَلَا أُمَّةٍ إِلَّا رَمَيْتُهُمْ بِسَهْمِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ. یعنی «هیچ طائفه‌ای مرتکب عصیان من نشد، جز اینکه خدنگ خدای را بدیشان فرستادم.»
جمعی از اصحاب گفتند: خدنگ خدای کدام است؟

قَالَ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ! مَا بَعَثْتُهُ فِي سَرِيَّةٍ إِلَّا رَأَيْتُ جَبْرَائِيلَ عَنْ يَمِينِهِ وَمِيكَائِيلَ عَنْ يَسَارِهِ وَمَلَكًا أَمَامَهُ وَسَحَابَةً تَظَلُّهُ حَتَّى يُعْطِيَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ حَبِيبَهُ النَّصْرَ وَالظَّفَرَ.^۱
یعنی «علی را هرگز به قومی نفرستادم جز اینکه جبرائیل به دست راست و میکائیل به دست چپ و ملکی از پیش روی بود و ابری بر سرش سایه می انداخت، تا آنگاه که خدایش فتح و نصرت بدهد.»^۲

و از اینجاست که امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ در روز شوری به همراهان گفت: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ: لَا بُعْثَنَّ إِلَيْكُمْ رَجُلًا أَمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِإِيْمَانٍ غَيْرِي؟! قَالُوا: اللَّهُمَّ لَا.^۳ «من با شهادت و حضور خداوند شما را قسم می دهم که آیا غیر از من کسی در میان شما هست که رسول خدا درباره او گفته باشد: البتّه و حتماً من برمی انگیزانم به سوی شما مردی را که خداوند دل وی را به ایمان آزمایش کرده باشد؟! گفتند: پروردگارا تو شاهدی که: نه، در میان ما چنین کسی غیر از تو نیست!»

۱- این روایت را از ما استعصی علیّ أهل مملکة تا پایان آن حمّوئی در «فرائد السّمطين» ج ۱، ص ۲۲۲ با سند متصل خود از جابر بن عبدالله از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت کرده است، أمّا لفظ ولا أُمَّةً و لفظ حبیبه در آن نیست. (حدیث ۱۷۳ از باب چهل و سوم از سَمَطِ أَوَّل)

۲- «ناسخ التواریخ» مجلد حضرت رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، از طبع اسلامیّه، جزء سوم از جلد دوم، ص ۱۳۶ و ص ۱۳۷.

۳- همین کتاب، و همین جا، ص ۱۳۴.

در «احتجاج» شیخ طبرسی روایت مناشده امیرالمؤمنین علیه السلام را در روز شوری به همین عبارت آورده است^۱ اما در «خصال» شیخ صدوق با اسناد خود از عامربن واثله روایت کرده است که او گفت: امیرالمؤمنین علیه السلام در روز شوری فرمود:

نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لَتَنْتَهَيْنَنَّ بَنُو وَلِيَعَةٍ أَوْ لَا بَعَثَنَّ إِلَيْهِمْ رَجُلًا كَنَفْسِي، طَاعَتُهُ طَاعَتِي وَ مَعْصِيَتُهُ كَمَعْصِيَتِي يَغْشَاهُمْ بِالسَّيْفِ» غَيْرِي؟!
قَالُوا: اللَّهُمَّ لَا!^۲

در «امالی» شیخ طوسی با سند متصل خود از ابوذر غفاری روایت کرده است که گفت: رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به وفادین اهل طائف در هنگامی که بر آن حضرت وارد شده بودند فرمود: يَا أَهْلَ الطَّائِفِ! لَتَقِيمَنَّ الصَّلَاةَ وَ لَتَوْتَنَّ الزَّكَاةَ أَوْ لَا بَعَثَنَّ عَلَيْكُمْ رَجُلًا كَنَفْسِي يُحِبُّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يُحِبُّهُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ يَقْضِعُكُمْ بِالسَّيْفِ!

فَتَطَاوَلَ لَهَا أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَأَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ فَأَشَالَهَا، ثُمَّ قَالَ: هُوَ هَذَا. فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ وَ عُمَرُ: مَا رَأَيْنَا كَالْيَوْمِ فِي الْفَضْلِ قَطُّ.^۳

«ای اهل طائف! سوگند به خدا که باید نماز را برپا بدارید و زکوة را بدهید و گرنه هر آینه من برمی‌انگیزانم بر شما مردی را که مثل من است، خدا و رسول او را دوست دارد، و خدا و رسول او نیز وی را دوست دارند، و او شما را با شمشیرش خرد می‌کند.»

۱ و ۲- «بحار الأنوار»، طبع کمپانی، ج ۶، احوالات رسول اکرم، ص ۶۱۷ باب غزوة حنین و الطائف و أوطاس و سایر الحوادث الی غزوة تبوک. یعنی: «شمارا قسم به خدا می‌دهم که آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درباره او گفته باشد: ای پسران ولیعة! حتماً باید دست از شرک خود بردارید و گرنه من بر می‌انگیزانم به سوی آنها مردی را که همانند جان من است، طاعت از او طاعت از من است و مخالفت با او مثل مخالفت با من است، و او ایشان را در زیر شمشیرش می‌پوشاند؟! گفتند: نه بار پروردگارا، غیر از تو کسی نیست!»

۳- «بحار الأنوار» طبع کمپانی ج ۶، ص ۶۱۶ و ص ۶۱۷ در احوال حضرت رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ایضاً در «بحار الأنوار» ج ۹، ص ۳۳۸ با عین این سند و متن از «امالی» شیخ طوسی در احوال امیرالمؤمنین علیه السلام، درباب: انه كان صلوات الله عليه من أخص الناس برسول الله، آورده است.

پس اصحاب رسول خدا سر بر کشیدند به امید آنکه رسول خدا یکی از ایشان را قرار دهد، اما حضرت دست علی را گرفت و بلند نمود، سپس گفت: آن مرد این است. ابوبکر و عمر گفتند: ما هیچ گاه روزی را مانند آن روز در فضیلت و عظمت علی ندیدیم.»

مجلسی رحمته الله علیه در بیان خود در توضیح معنای قَصَع گوید: **شِدَّةُ الْمَضْغِ؛ وَ قَصَعُ الْغُلَامِ - كَمَنْعَ - ضَرْبٌ بِبَسْطِ كَفِّهِ عَلَى رَأْسِهِ** ۱. «یعنی قصع به معنی شدت جویدن است و اینکه می‌گویند: قَصَعُ الْغُلَامِ یعنی با دست باز بر سرش کوفت.» کنایه از اینکه امیرالمؤمنین علیه السلام شما را خرد می‌کند و درهم می‌شکند و یا با شمشیر بران و گشوده‌اش بر سرتان رگبار تیغ و سنان می‌بارد.

مجلسی از سید بن طاوس در «طرائف» از احمد بن حنبل از عبدالله بن خطیب^۲ روایت کرده است که گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله به وفد ثقیف فرمود در وقتی که بر آن حضرت وارد شده بودند:

لَتُسْلِمَنَّ أَوْ لَا بَعَثَنَّ إِلَيْكُمْ رَجُلًا مِنِّي - أَوْ قَالَ: مِثْلَ نَفْسِي - فَلْيَضْرِبَنَّ أَعْنَاقَكُمْ وَ لَيْسَبِينَ ذُرَارِيَكُمْ وَ لْيَأْخُذَنَّ أَمْوَالَكُمْ!

قَالَ عُمَرُ: فَوَاللَّهِ مَا أَشْتَهَيْتُ الْإِمَارَةَ إِلَّا يَوْمَئِذٍ؛ فَجَعَلْتُ أَنْصِبُ صَدْرِي لَهُ رَجَاءً أَنْ يَقُولَ هَذَا لِي. فَالْتَمَعْتُ إِلَى عَلِيٍّ فَأَخَذَ بِيَدِهِ ثُمَّ قَالَ: هُوَ هَذَا! هُوَ هَذَا! مَرَّتَيْنِ.^۳

«سوگند به خدا که البته باید اسلام بیاورید و گرنه برمی‌انگیزانم به سوی شما مردی را که از من است. - یا گفت: مثل من است - و او حتماً گردنهایتان را می‌زند و اولادتان را اسیر می‌کند و اموالتان را به غنیمت می‌گیرد.»

عمر می‌گوید: قسم به خدا من غیر از آن روز اشتهای امارت و فرماندهی را نکردم و سینه خود را پیش آورده، آماده پذیرش این فرمان رسول خدا بودم به امید

۱- همان مصدر.

۲- در نسخه‌های «عقب‌ات‌الأنوار» عبدالله بن حنطب آمده است.

۳- «بحار الأنوار» طبع کمپانی ج ۹، ص ۳۳۸.

آنکه بگوید: این منصب از آن این مرد است. اما رسول خدا ﷺ به سوی علی التغات فرمود و دست وی را گرفت و سپس گفت: او این مرد است! او این مرد است! دو بار رسول خدا این جمله را فرمود.»

سید هاشم بحرانی در «غایة المرام» عین متن این حدیث را از احمد بن حنبل^۱ و از «شرح نهج البلاغة» ابن ابی الحدید^۲ روایت کرده است.

ابن ابی الحدید در شرح خود گوید: این روایت را احمد در مسندش آورده است و در کتاب دیگرش به نام «فضایل علیؑ» بدین عبارت آورده است که رسول خدا ﷺ فرمود:

لَتَنْتَهَنَّ يَا بَنِي وَرَيْعَةَ أَوْ لَا بُعْثَنَّ إِلَيْكُمْ رَجُلًا كَنَفْسِي، يُمَضِّي فِيكُمْ أَمْرِي، يَقْتُلُ الْمُقَاتِلَةَ وَ يَسْبِي الذَّرِيَّةَ!

قَالَ أَبُو ذَرٍّ: فَمَا رَاعَنِي إِلَّا بُرْدُ كَفِّ عُمَرَ فِي حَجْرِي مِنْ خَلْفِي يَقُولُ: مَنْ تَرَاهُ؟ فَقُلْتُ: إِنَّهُ لَا يَعْزِيكَ! وَإِنَّمَا يَعْنِي خَاصِفَ النَّعْلِ بِالْبَيْتِ وَإِنَّهُ قَالَ: هُوَ هَذَا.^{۳، ۴}

«ای بنو ولیعه! حتماً باید دست از روش خود بردارید و گرنه من به سوی شما برمی‌انگیزم مردی را که به مثابه جان من است؛ امر مرا در میان شما اجرا می‌کند، جنگجویان شما را می‌کشد و ذریه شما را اسیر می‌نماید.

ابوذر می‌گوید: در آن حال چیزی مرا به شگفت در نیارود مگر سردی کف دست عمر که پشت سر من بود، و دستش را روی چشمانم گذاشت و گفت: تو می‌گوئی که این مرد کیست؟! من به او گفتم: مقصود پیامبر تو نیستی! آن کسی

۱- «غایة المرام» ص ۴۵۴ حدیث اول از عامه. و بجای لفظ مثل نفسی، لفظ نفسی آورده است یعنی: من جان و روح خودم را به سوی شما می‌فرستم.

۲- «غایة المرام» ص ۴۵۵ حدیث دهم از عامه و بجای لفظ کنفسی لفظ عدیل نفسی را آورده است یعنی: او هم لنگه و هم ترازوی من است.

۳- «غایة المرام» ص ۴۵۵، حدیث یازدهم از عامه.

۴- «خصائص» نسائی، طبع قاهره، ص ۱۹.

است که در اطاق دارد نعال پیمبر را پینه می‌زند و رسول خدا فرمود: او این مرد است.»

و ابن ابی الحدید گوید: در خبر مشهور از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ روایت است که به بنی ولیع فرمود: لَتَنْتَهَنَّ يَا بَنِي وَلِيَعَةَ أَوْ لَأَبْعَثَنَّ إِلَيْكُمْ رَجُلًا عَدِيلَ نَفْسِي، يَقْتُلُ مَقَاتِلَتِكُمْ^۱ وَ يَسْبِي ذَرَارِيَكُمْ.

قَالَ عَمْرُ بْنُ الْخَطَّابِ: فَمَا تَمَنَيْتُ الْإِمَارَةَ إِلَّا يَوْمَئِذٍ وَ جَعَلْتُ أَنْصِبُ لَهُ صَدْرِي رَجَاءً أَنْ يَقُولَ: هُوَ هَذَا. فَأَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ.^۲

خوارزمی موفق بن احمد صدرالأئمه نزد عامه، از فخر خوارزم ابوالقاسم محمود بن عمر زمخشری با سند متصل خود از عبدالله بن حنطب از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مضمون روایت فوق را روایت کرده است.^۳

و ابن شهر آشوب از عبدالله بن شداد روایت کرده است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به وفدی که بر او وارد شده بودند فرمود: لَتُقِيمَنَّ الصَّلَاةَ وَ تَوْتِنَنَّ الزَّكَاةَ أَوْ لَأَبْعَثَنَّ عَلَيْكُمْ رَجُلًا كَنَفْسِي. و بدین عبارت، ولایت او و اینکه او ولی امت پس از رسول الله می‌باشد را روشن ساخت.^۴

باید دانست که قرارداد کلام رسول خدا را در خطاب به وادین ثقیف از شهر طائف از جمله ادله تمسک به تقلین، به اعتبار همان دو روایت اولین بود که از قندوزی و سخاوی نقل نمودیم که حضرت در آن فرمودند: أَوْصِيكُمْ بِعِتْرَتِي خَيْرًا وَ إِنَّ مَوْعِدَكُمْ الْحَوْضُ. «من درباره عترت خودم به شما توصیه عمل به خوبی می‌کنم

۱- الْمُقَاتِلَةُ: الَّذِينَ يَأْخُذُونَ فِي الْقِتَالِ، وَ النَّاءُ لِلتَّائِيَةِ عَلَى تَأْوِيلِ الْجَمَاعَةِ، وَ الْوَاحِدُ الْمُقَاتِلُ. (أقرب الموارد)

۲- «غاية المرام» ص ۴۵۵، حدیث دوازدهم از عامه.

۳- «غاية المرام» ص ۴۵۴، حدیث دوم از عامه، و در پایان حدیث دوبار رسول خدا می‌فرماید: هو هذا: این است آن مرد!

۴- «مناقب» طبع سنگی، ج ۱، ص ۳۸۹، از «فردوس» دیلمی.

و میعادگاه شما در حوض است.»

رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در سفر مکه در حَجَّةِ الْوَدَاع، هم در عرفات و هم در منی خطبه خواندند و وصیّت به تمسّک به ثقلین نمودند.

مورد سوم از موارد توصیه حضرت در تمسّک به ثقلین در سرزمین عرفات است که در روز عرفه از سال دهم هجرت که چادر خود را در نَمْرَه^۱ زده بودند، موقع زوال خورشید ناقه قُصْوَاء^۲ را طلبیده و بر آن سوار شدند و تا وسط وادی عرفات آمدند و مردم را مخاطب ساخته و ایراد خطبه فرمودند.

این خطبه، خطبه نسبتاً مفصّلی است و حاوی دستورات و مطالب جدیدی است که اعلام و اعیان از علمای خاصّه و عامّه در کتب خود ذکر کرده‌اند و ما در همین دوره از «امام‌شناسی» آورده‌ایم.^۳

احمد بن ابی یعقوب بن جعفر بن وهب ابن واضح کاتب عبّاسی معروف به یعقوبی گوید: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: يَا أَيُّهَا النَّاسُ لَعَلَّكُمْ لَا تَلْقَوْنِي عَلَى مِثْلِ هَذِهِ، وَ عَلَيْكُمْ هَذَا. «ای مردم! شاید شما پس از این مرا بر حالتی شبیه این حالت و خود را شبیه این حالت مشاهده و ملاقات نکنید!»

آنگاه رسول خدا خطبه را ادامه می‌دهد تا می‌رسد به اینجا که می‌گوید: لَا تَزْجِعُوا بَعْدِي كُفَّارًا مُضِلِّينَ يَمْلِكُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ، إِنِّي قَدْ خَلَفْتُ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي! أَلَا هَلْ بَلَغْتُ؟! قَالُوا نَعَمْ! قَالَ اللَّهُمَّ

۱- نَمْرَه زمینی است متصل به عرفات که در آن مسجد نَمْرَه واقع است و جزء عرفات نیست و وقوف را نباید در آنجا انجام داد.

۲- در «سیره حلبیه» ج ۳، ص ۲۹۸ آورده است که: قُصْوَاء با فتحه قاف و مدّ است و بعضی که قُصْوَى با ضمه قاف و قُصْر خوانده‌اند اشتباه است و این ناقه حضرت غیر از ناقه عَضْبَاء و جَدْعَاء است، و نیز بعضی که این اسامی را عَلَم برای ناقه واحدی دانسته‌اند، اشتباه است.

۳- «امام‌شناسی» مطبوع ج ۶، درس ۸۳ تا ۹۰ صفحه ۱۳۳، از «تاریخ» یعقوبی، طبع بیروت سنه ۱۳۷۹ هجریّه، ج ۲، از ص ۲۰۹ تا ص ۲۱۲.

أَشْهَدُ. ثُمَّ قَالَ: إِنَّكُمْ مَسْئُولُونَ فَلْيَبْلِغُوا الشَّاهِدَ مِنْكُمْ الْغَائِبَ! ۱

«ای مردم! پس از من به کفر دیرینه جاهلی بازگشت نکنید که گمراه و گمراه کننده شوید و بعضی از شما مالک امر و نهی و اختیار دیگری شده و وی را در تحت حکومت و امارت خویشان درآورند. من حَقّاً و تحقیقاً در میان شما دو چیز ارزشمند و نفیس را به عنوان خلیفه به یادگار باقی گذاشتم که مادامی که به آن تمسک جوئید گمراه نمی شوید: کتاب الله و عترت من که اهل بیت من هستند! آیا ای مردم من رساندم و تبلیغ کردم؟! گفتند: آری! گفت: بار خدایا تو گواه باش! سپس گفت: حَقّاً شما مسئول می باشید، بنابر این بر حاضرین از شما فرض است که به غائبین برسانند!»

قندوزی از ترمذی در باب مناقب اهل بیت با سند متصل خود از جابر بن عبدالله انصاری روایت می کند که گفت: من رسول خدا ﷺ را در حجة الوداع در روز عرفه دیدم که بر ناقه قصوی سوار بود و خطبه می خواند و شنیدم که می فرمود: **أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي!** قندوزی گوید: ترمذی گوید: و در این باب از ابوذر و ابوسعید و زیدبن ارقم و حذیفة بن أسید روایت است. ۲، ۳

و قندوزی با تخریج سیّد ابوالحسین یحیی بن حسن در کتاب خود «أخبار المدينة» از محمد بن عبدالرحمن بن خلاد، از جابر بن عبدالله پس از آنکه وصیت رسول الله را در مرض موت بر منبر در تمسک به ثقلین روایت کرده است می گوید: و

۱- «تاریخ» یعقوبی، ج ۲، ص ۱۱۱ و ۱۱۲.

۲- «ینایع المودة» ص ۳۰. و قندوزی گوید: ایضاً این حدیث را محمد بن علی حکم ترمذی در کتاب خود «نوادیر الاصول» با همین عبارت تخریج کرده است. در «ینایع المودة» همین طور است ولی ظاهراً «حکیم» صحیح است.

۳- أبو الفداء ابن کثیر دمشقی در تفسیر خود در ذیل آیه مبارکه مودت عین گفتار ترمذی را متنأ و سنداً آورده است.

از جابر بن عبدالله وارد است که گفت: من رسول خدا ﷺ را در روز عرفه دیدم که بر ناقه قصوی سوار بود و خطبه می خواند و شنیدم که می فرمود: يَا أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ وَ عَثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي. این حدیث را ترمذی تخریح کرده و گفته است: حَسَنٌ غَرِيبٌ.^۱

شیخ عبیدالله حنفی عین متن این حدیث را از ترمذی در جامع خود از جابر تخریح کرده است.^۲ مبارک بن محمد بن محمد بن عبدالکریم معروف به ابن اثیر جَزْرِي عین متن این حدیث را با تخریح ترمذی از جابر در کتاب «جامع الأصول» خود تخریح کرده است.^۳

بَغْوِي در «مصائب السنّة» عین متن این حدیث از جابر، در روز عرفه تخریح نموده است.^۴

سَخَاوِي در «استجلاب ارتقاء العُرف» گوید: و اما حدیث جابر را ترمذی در جامع خود از طریق زید بن حسن انماطی از جعفر بن محمد بن علی بن الحسین، از پدرش از جابر بن عبدالله رَوَيْتْ می کند که گفت: رسول خدا ﷺ را در روز عرفه دیدم که بر ناقه قصواء نشسته بود و مردم را مخاطب نموده و شنیدم که می گفت: يَا أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ وَ عَثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي. و ترمذی گفته است: هَذَا حَسَنٌ غَرِيبٌ.^۵

زرنندی حنفی در کتاب «نظم در السمطين» عین متن این حدیث را از جابر در حج رسول خدا ﷺ در روز عرفه آورده است.^۶ و به این خطبه، آیه الله سید

۱- «ینابیع المودّة» ص ۴۱.

۲- «أرجح المطالب» ص ۳۳۵ تا ص ۳۴۱ ضمن بیان احادیثی در این باب از جامع

ترمذی، ج ۲، ص ۳۰۸.

۳- «عبارات»، ج ۱، ص ۴۲۴ ضمن ترجمه احوال ابن اثیر جزری.

۴- «مصائب السنّة» ج ۲، ص ۲۰۶.

۵- «عبارات»، ج ۲، ص ۵۷۷ و ص ۵۷۸.

۶- «نظم در السمطين» طبع نجف اشرف، ص ۲۳۲.

شرف‌الدین عاملی اشاره دارد.^۱

بعضی از مورّخین عامه که این خطبه را از رسول الله در روز عرفه روایت کرده‌اند عبارت: **وَ عِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي** را حذف کرده‌اند، و فقط به عبارت: **وَ قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي إِنْ اعْتَصَمْتُمْ بِهِ كِتَابَ اللَّهِ** اکتفا نموده‌اند.^۲ و بعضی همچون ابن هشام در سیره خود بجای عبارت: **وَ عِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي**، عبارت **وَ سُنَّةَ نَبِيِّهِ** آورده و گفته‌اند: **كِتَابَ اللَّهِ وَ سُنَّةَ نَبِيِّهِ**.^۳ و روشن است که دست تحریف در این روایات، به طور مغرضانه وارد شده است. زیرا اولاً در جمیع روایات **كِتَابَ اللَّهِ وَ عِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي** وارد است. و این دسته از روایات به قدری است که از احصاء بیرون است و از مقابله و مقایسه میان جمیع روایات معلوم می‌شود که این عبارت کتاب الله و سنتی عبارت منگری است که به چشم می‌خورد. و حتی جلال‌الدین سیوطی در «جامع الصغیر» خود فقط با عبارت **إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ خَلِيْفَتَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ عِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ**؛ از احمد بن حنبل، و از طبرانی در «معجم کبیر» از زید بن ثابت تخریج کرده است^۴ و عبارتی به لفظ دگر نیاورده است.

ثانیاً عبارت **كِتَابَ اللَّهِ وَ سُنَّتِي** در هیچ یک از صحاح ششگانه عامه وارد نشده است و فقط مالک بن انس در «موطأ» آنها بدون سند متصل، بلکه به طور ارسال و غیر مسند این عبارت را آورده است.

۱- «المراجعات» طبع اول، ص ۱۵.

۲- «البدایة و النهایة» ج ۵، ص ۷۰، و «سیره» ابن هشام ج ۴، ص ۱۰۲۲ تا ص ۱۰۲۳، و «سیره حلبیه» ج ۳، ص ۲۹۸ و ص ۲۹۹، و «بحار الأنوار» طبع کمپانی، ج ۶، ص ۶۶۸ از کتاب «منتقى»، و «روضه الصفا» ج ۲، حجة الوداع، و «تاریخ» طبری ج ۳، ص ۱۵۰ و ص ۱۵۱ از طبع دوم دارالمعارف، و «الوفاء بأحوال المصطفى» ج ۱، ص ۲۱۲، و «الکامل فی التاریخ»، ج ۲، ص ۳۰۲، و محمد حسنین هیکل در کتاب «حیة مُحَمَّد ﷺ از ص ۴۶۱ تا ۴۶۳ آورده است.

۳- «سیره» ابن هشام، ج ۴، ص ۱۰۲۲.

۴- «جامع الصغیر» ص ۱۰۴.

و طبری و ابن هشام از او أخذ کرده، و آنها هم بدون سند، مُرسلاً این عبارت را در تاریخ و سیره خود آورده‌اند.

و ثالثاً لفظ سُنَّتِي نیز غلط نیست، و معنی صحیحی دارد گرچه در این مقام از رسول اکرم صادر نشده است. و معنی صحیح آن عمل کردن به گفتار رسول خداست که ائمه طاهرين عليهم السلام و عترت خود را پشتوانه کتاب خداوند قرار داده و راه وصول به کتاب را منحصر در آن ذوات مقدسه که هم عالم و عارف به کتاب الله هستند، و هم از خطا و کذب مصون می‌باشند می‌داند، و معنی آن این نیست که انسان سنت رسول الله را از خلفای جور و دستیارانشان بگیرد که در مخالفت با رسول خدا و تمرد و سرپیچی از فرمان او، طوامیر و کتب مطروس است و در علم و درایتشان به کتاب خدا، و صدق گفتارشان هزار اشکال روشن و مشهود صفحه تاریخ را سیاه کرده‌است.

مورد چهارم خطبه رسول الله صلی الله علیه و آله در تمسک به ثقلین در مسجد خیف در روز عید قربان است.

باید دانست که از اعلام و اساطین علمای شیعه - رضوان الله علیهم - درباره باید دانست که از اعلام و اساطین علمای شیعه - رضوان الله علیهم - درباره تمسک به ثقلین از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در حجة الوداع در خصوص سرزمین منی سه خطبه مختلف المضمون وارد است:

أول از شیخ اجل اعظم ابن ابی زینب محمد بن ابراهیم نعمانی از اعلام قرن رابع، که در کتاب نفیس خود به نام «غیبت» ذکر نموده است. او می‌گوید: خبر داد به ما محمد بن همّام بن سهیل که گفت: حدیث کرد برای ما ابو عبدالله جعفر بن محمد حسنی که گفت: حدیث کرد برای ما ابواسحق ابراهیم بن اسحق حمیری که گفت: حدیث کرد برای ما محمد بن [ید] زید بن عبدالرحمن تیمی، از حسن بن حسین انصاری، از محمد بن حسین، از پدرش، از جدش که گفت: حضرت امام علی بن الحسین عليهما السلام گفتند:

رسول خدا ﷺ روزی در مسجد نشسته بودند و با آن حضرت اصحاب نیز بودند، پیامبر فرمود: **يَطْلُعُ عَلَيْكُمْ مِنْ هَذَا الْبَابِ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ يَسْأَلُ عَمَّا يَعْنِيهِ.** «داخل می شود بر شما از این در مردی از اهل بهشت، و از چیزی که برای او مهم است و به کارش می خورد سؤال می کند.»

در این حال مردی بلند قامت شبیه مردان طائفه مُضَر وارد شد، و جلو آمد، و بر رسول خدا ﷺ سلام کرد و نشست و گفت: **يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَنْ شَنِيدَهُمَ** که خداوند عز و جل در آیات نازل می گوید: **وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا**^۱. مراد از این ریسمان خدا که به ما امر می کند تا بدان اعتصام کنیم و از او تفرق و جدائی پیدا ننمائیم چیست؟!

حضرت رسول اکرم ﷺ مدتی با توجه و سکوت سر خود را به زیر انداخته، و پس از آن بلند نموده و با دست خود اشاره به سوی علی بن ابیطالب ﷺ نمودند و گفتند: **هَذَا حَبْلُ اللَّهِ مَنْ تَمَسَّكَ بِهِ عَصِمَ بِهِ فِي دُنْيَاهُ وَ لَمْ يَضَلَّ بِهِ فِي آخِرَتِهِ.** «این است ریسمان خدا، آن ریسمانی که هرکس بدان تمسک کند، در دنیایش از گزند آفات مصون می شود، و به واسطه اتصال با او در آخرتش نیز گمراه نمی گردد.»

آن مرد به سوی علی عليه السلام برجست و از پشت سر، علی را در آغوش گرفت و با خود می گفت: **اعْتَصَمْتُ بِحَبْلِ اللَّهِ وَ حَبْلِ رَسُولِهِ.** «من به ریسمان خدا و ریسمان رسول خدا چنگ زدم و ملاذ و ملجأ کانون وجودی خویش قرار دادم.» و سپس برخاست و پشت کرد و خارج شد.

یکی از مردمان حاضر گفت: **يا رسول الله! آيا من خودم را به وي برسانم و تقاضا کنم تا براي من استغفار کند؟!**

رسول خدا ﷺ فرمود: **إِذَا تَجَدُّهُ مُؤَفَّقًا**^۲. «در این صورت او را موفق خواهی

۱- آیه ۱۰۳، از سوره ۳: آل عمران.

۲- در تعلیقه آمده است که: در بعضی از نسخ حدیث **إِذَا تَجَدُّهُ مُؤَفَّقًا** وارد است یعنی: تو او را مرد رفیق و همراه خواهی یافت.

یافت». و آن مرد به او ملحق شد و از او خواست تا از خدا برایش غفران طلب نماید. آن مرد به این مرد گفت: آیا فهمیدی آنچه را که رسول خدا ﷺ به من گفت چه بود؟ و آنچه را که من به او گفتم چه بود؟ گفت: آری. آن مرد گفت: اگر بدین ریسمان متمسک باشی خداوند تو را مورد مغفرت خود قرار می‌دهد و گرنه خدا تو را نمی‌آمرزد!»

اگر رسول خدا ﷺ ما را به ریسمان خداوند که خدای عزّوجل در کتابش ما را امر به اعتصام به آن نموده است و اینکه از آن جدا نشده تفرقه از آن پیدا نکنیم، دلالت نکرده بود، در این صورت برای دشمنان دین و معاندین، راه تأویل در کتاب خدا باز می‌شد و از روی عناد و حسد از مراد و منظور آیات عدول نموده، آنها را تأویل کرده و به غیر از کسانی که مقصود خدا بوده‌اند و رسول خدا بر آنان دلالت نموده است، منطبق می‌ساختند. اما رسول خدا ﷺ در خطبه مشهوره خود که در مسجد خیف در حجة الوداع ایراد فرمود، چنین گفت:

إِنِّي فَرَطُكُمْ وَإِنَّكُمْ وَارِدُونَ عَلَيَّ الْحَوْضَ، حَوْضاً عَرْضُهُ مَا بَيْنَ بَصْرَى إِلَى صَنْعَاءَ، فِيهِ قِدْحَانُ عَدَدِ نَجُومِ السَّمَاءِ. أَلَا وَإِنِّي مُخَلَّفٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: الثَّقَلُ الْأَكْبَرُ الْقُرْآنُ، وَ الثَّقَلُ الْأَصْغَرُ عِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي. هُمَا حَبْلُ اللَّهِ مَمْدُودٌ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، مَا إِنْ تَمَسَّكُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا، سَبَبٌ مِنْهُ بِيَدِ اللَّهِ، وَ سَبَبٌ مِنْهُ بِأَيْدِيكُمْ.^۱
 إِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ قَدْ نَبَّأَنِي أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ كَأَصْبَعَيْ هَاتَيْنِ - وَ جَمَعَ بَيْنَ سَبَابَتَيْهِ - وَ لَا أَقُولُ كَهَاتَيْنِ - وَ جَمَعَ بَيْنَ سَبَابَتَيْهِ وَ الْوَسْطَى - فَتَفْضُلُ هَذِهِ عَلَيَّ هَذِهِ.

«من جلو دار و پیشرو شما هستم و شما بر من در حوض کوثر وارد می‌شوید حوضی که وسعتش به قدر وسعت میان شهر بصرای شام است تا شهر صنعاء یمن.

۱- در تعلقه آمده است: و در نسخه‌ای گوید: و در روایت دیگری طرف بیدالله و طرف بایدیکم وارد شده است.

در آن حوض قدحهایی است به تعداد ستاره‌های آسمان. آگاه باشید که من در میان شما دو چیز ارزشمند و گرانقدر را به یادگار و خلافت می‌گذارم: چیز ارزشمند بزرگتر قرآن است و چیز ارزشمند کوچکتر عترت من است اهل بیت من. آندو ریسمان خدا هستند که میان شما و میان خداوند عزوجل کشیده شده است. مادامی که شما بدان تمسک کنید گمراه نمی‌شوید. سببی از آن به دست خداست و سببی از آن به دست شماست.

خداوند لطیف و خبیر مرا آگاه کرده است که آن دو از هم جدا نمی‌شوند تا بر من در حوض وارد شوند مانند این دو انگشت من - در این حال رسول خدا دو انگشت سبابه خود را کنار هم نهاد - و نمی‌گویم: مثل این دو انگشت - و در این حال رسول خدا انگشت سبابه و انگشت وسطی را کنار هم نهاد - تا در نتیجه یکی بر دیگری فضیلت داشته باشد.»

نعمانی پس از بیان این حدیث گوید: من این روایت را به سه سند دیگر روایت می‌کنم: اول از عبدالواحد بن عبدالله متصلًا تا برسد به امیرالمؤمنین علیه السلام. دوم از عبدالواحد بن عبدالله متصلًا تا برسد به حضرت صادق علیه السلام. سوم از عبدالواحد بن عبدالله متصلًا تا برسد به حضرت باقر علیه السلام.^۱

دوم از شیخ اکبر و اعظم سعد بن عبدالله قُمی در کتاب «بصائر الدرجات» که گوید: حدیث کرد برای ما قاسم بن محمد اصفهانی از سلیمان بن داود منقری معروف به شاذکونی از یحیی بن آدم از شریک بن عبدالله از جابر بن یزید جعفی از حضرت باقر علیه السلام که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله مردم را در سرزمین منی برای خطبه فراخواند و فرمود: أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِزَّتِي أَهْلِ بَيْتِي، فَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.

۱- «غیبت» نعمانی، طبع سنگی ص ۱۶ تا ص ۱۸ و طبع حروفی مکتبه الصدوق ص ۴۱ تا ص ۴۳. و در «غایة المرام» ص ۲۲۵ حدیث ۲۲، از خاصه با اولین سند از سه سند دیگری که نعمانی ذکر کرده است، از نعمانی روایت نموده است.

ثُمَّ قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ حُرْمَاتٍ ثَلَاثٍ: كِتَابَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَعِثْرَتِي
وَالْكَعْبَةَ الْبَيْتِ الْحَرَامِ.

ثُمَّ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَمَّا كِتَابُ اللَّهِ فَحَرِّفُوا، وَأَمَّا الْكَعْبَةُ فَهَدَمُوا، وَأَمَّا الْعِثْرَةَ
فَقَتَلُوا، وَكُلُّ وَدَائِعٍ نَبَذُوا مِنْهَا فَقَدْ نَبَذُوا.^۱

«ای مردم من در میان شما دو چیز پر بها و نفیس را می‌گذارم که مادامی که بدانه‌ها
تمسک کنید گمراه نمی‌شوید: کتاب خدا و عترت من اهل بیت من، پس آن دو از هم
جدا نمی‌شوند تا بر من در حوض وارد گردند.

سپس فرمود: ای مردم! من در میان شما سه چیز محترم را که دارای حرمت و
احترام الهی است می‌گذارم: کتاب‌الله عزوجل، و عترت من، و کعبه بیت‌الله الحرام.
در این حال حضرت باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمودند: اَمَّا كِتَابُ خدَا رَا تَحْرِيفُ كَرَدْنَد، وَا مَّا
كَعْبَةَ رَا مَنَهْدَمُ نَمُودَنْد، وَا مَّا عِثْرَتُ رَا كَشْتَنْد، و تَمَامُ وِدِيعَه‌هَا وَا مَانَتَهَاي خدَاوَنْدِي
رَا بَه دُور اَفَكَنْدَنْد، و تَحْقِيقًا بَه دُور اَفَكَنْدَنْد.»

شیخ اقدم ابو جعفر محمد بن حسن بن فروخ صفار در «بصائر الدرجات» از علی
بن محمد از قاسم بن محمد از سلیمان بن داود از یحیی بن ادیم از شریک از جابر از
حضرت باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ عین متن این روایت را روایت می‌کند.^۲

۱- «غایة المرام» ص ۲۲۴ حدیث شماره ۱۷ از خاصه از «بصائر الدرجات» سعد بن
عبدالله قمی.

۲- «بصائر الدرجات»، محمد بن حسن صفار، ص ۱۲۱ با این تفاوت که اولاً کلمه ایها
الناس با حرف ندا: «یا» می‌باشد و ثانیاً در این روایت اَمَّا ان تَمَسَّكْتُمْ است بجای ما ان تَمَسَّكْتُمْ و
ثالثاً در آخرش دارد: و كُلُّ وَدَائِعٍ لَلَّهِ فَقَدْ تَبَرَّوْا. علامه حاج شیخ آقابزرگ طهرانی در «الذریعة» ج
۳، ص ۱۲۵ شماره ۴۱۶ گوید: این «بصائر الدرجات» از محمد بن حسن بن فروخ صفار است که
در سنه ۲۹۰ فوت کرده است و او از حضرت امام حسن عسکری عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت می‌کند. علامه
طهرانی در ص ۱۲۴ گوید - به شماره ۴۱۵ - که «بصائر الدرجات» در مناقب از شیخ الطائفة
ابوالقاسم سعد بن عبدالله اشعری قمی است که در سنه ۲۹۹ و یا سنه ۳۰۱ فوت کرده است -
انتهی. بنابر این روایتی را که در اینجا ما از حضرت باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ آوردیم هر دو نفر این بزرگان در کتاب
←

سوم از شیخ جلیل ابومنصور احمد بن علی بن ابیطالب طبرسی در کتاب «احتجاج» که گفت: حدیث کرد برای ما محمد بن موسی همدانی که گفت: حدیث کرد برای ما محمد بن خالد طیالسی که گفت: حدیث کرد برای ما سیف بن عمیره و صالح عقبه، هر دوی آنها از قیس بن سمعان، از علقمه بن محمد حصرمی، از حضرت باقر محمد بن علی علیه السلام که خطبه رسول الله را در مسجد خیف ذکر کرد که آن حضرت فرمود: **مَعَاشِرَ النَّاسِ! إِنَّ عَلِيًّا وَ الطَّيِّبِينَ مِنْ وُلْدِي هُمُ الثَّقَلُ الْأَصْغَرُ، وَ الْقِرَانُ هُوَ الثَّقَلُ الْأَكْبَرُ، فَكُلُّ وَاحِدٍ مُنْبِئٌ عَن صَاحِبِهِ وَ مُوَافِقٌ لَهُ، لَا يَفْتَرِقَانِ حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ، أَمَنَاءُ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ وَ حُكَّامُهُ فِي أَرْضِهِ.**

أَلَا وَ قَدْ أَدَيْتُ، أَلَا وَ قَدْ بَلَّغْتُ، أَلَا وَ قَدْ أَسْمَعْتُ، أَلَا وَ قَدْ أَوْضَحْتُ، أَلَا وَ إِنْ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ؛ وَ إِنَّمَا قُلْتُ عَن قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، أَلَا إِنَّهُ لَيْسَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرَ أُخِي هَذَا، وَ لَا تَحِلُّ إِمْرَةُ الْمُؤْمِنِينَ لِأَحَدٍ غَيْرِهِ.^۱

«ای جماعت مردم! تحقیقاً و مسلماً علی و پاکیزگان از اولاد من، ایشانند ثقل اصغر، و قرآن است ثقل اکبر. هر کدام از آنها از دیگری خبر می دهند، و هر کدام

← خود با یک سند ذکر کرده اند و جالب این نکته است که نام هر دو کتاب مشابه با هم و «بصائر الدرجات» است. علامه طهرانی در ص ۱۲۳ گوید: به شماره ۴۱۴ کتاب دیگری به نام «بصائر الدرجات» در تنزیه نبوات است که شامل معجزات پیغمبر اکرم است و از بعضی از اصحاب ماست.

۱- «غایة المرام» ص ۲۲۶، حدیث ۳۴ از خاصه. و در «احتجاج طبرسی» طبع حروفی نجف اشرف، ج ۱، ص ۷۵ و ص ۷۶ عین متن این حدیث را در ضمن خطبه مفصله غدیر خم از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است ولیکن با سند دیگر که عبارت است از: ابوجعفر مهدی ابن ابی حرب حسینی مرعشی از ابوعلی حسن بن شیخ ابوجعفر محمد بن حسن طوسی از پدرش ابوجعفر محمد بن حسن طوسی از جماعتی از ابو محمد هرون بن موسی تلعبیری از ابوعلی محمد بن همّام از علی سوری از ابو محمد علوی از اولاد افطس - که از عبدالله الصالحین بوده است - از محمد بن موسی همدانی؛ و از این به بعد در سند عیناً مانند سند «غایة المرام» است تا برسد به حضرت باقر علیه السلام. و در این روایت بجای و حُكَّامُهُ فِي أَرْضِهِ، حُكَّامُهُ فِي أَرْضِهِ آمده است.

موافق با دیگری هستند، و از هم جدا نمی‌شوند تا در حوض کوثر بر من وارد گردند، آن دو چیز امینان خدا هستند در میان مخلوقاتش، و فرمانروایان خدا هستند در روی زمینش.

آگاه باشید که من حَقًّا ادا کردم! آگاه باشید که من حَقًّا رساندم! آگاه باشید که من حَقًّا شنواندم! آگاه باشید که من حَقًّا روشن کردم! آگاه باشید که این گفتار، سخن خداوند عزّوجلّ است و من از قول او می‌گویم! آگاه باشید که غیر از این برادرم کسی امیر بر مؤمنان نیست و امارت و حکومت بر مؤمنین برای احدی جز او حلال نیست!»

باید دانست که علماء برای حضرت رسول اکرم ﷺ در زمین منی سه خطبه ذکر کرده‌اند: اول در خود مسجد خَیْف که در روز عید قربان که روز دهم از ماه ذی‌الحجّه است ایراد فرمودند.

دوم در روز قَرّ که روز یازدهم^۱ است در منی ایراد کرده‌اند. و سوم در روز نَفَرِ اوّل که روز دوازدهم است در آخرین نقطه منی در عَقَبَه ذکر نموده‌اند. و چون این مطالبی که ما در این خطبه از رسول خدا در سرزمین منی ذکر کردیم، در عبارات و مضمون کاملاً مخالف یکدیگرند، می‌توان آنها را سه خطبه متفاوت شمرد و بنابر این با آنچه که علماء ذکر کرده‌اند تطبیق نموده، و می‌توان گفت که یکی از این خطبه‌ها را در روز عید و یکی را در روز قَرّ و یکی را در روز نَفَرِ دربارۀ وصیّت و تأکید تمسک به ثقلین ایراد نموده باشند.

علیهذا مورد پنجم و مورد ششم از موارد خطبه رسول اکرم در تمسک به ثقلین جای خود را نشان می‌دهند، و باید اینک وارد شویم در مورد هفتم که خطبه آنحضرت در جُحْفَه در وادی غَدیر حُوم می‌باشد.

۱- روز «قَرّ» روز یازدهم ذوالحجّه است که حاجیان در زمین منی می‌مانند، روز نَفَرِ اوّل روز دوازدهم است که عده‌ای از آنها از منی کوچ می‌کنند، و روز نفر دوم روز سیزدهم است که بقیه حاجیان کوچ می‌نمایند.

و قبل از ورود در خطبه غدیر ذکر این نکته ضروری است که مورّخین عامّه در ذکر خطبه‌های سرزمین منی تا توانسته‌اند آنها را مختصر کرده و جملات و عبارات رسول خدا را درباره تمسک به ثقلین حذف کرده‌اند.

أبوالفداء دمشقی در تاریخ خود خطبه رسول الله ﷺ را در روز یازدهم ذی‌الحجه بیان می‌کند تا می‌رسد به اینجا که آنحضرت می‌فرمایند: **أَلَا لَا تَرْجِعُوا بَعْدِي كُفَّارًا يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ! أَلَا وَإِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ يَيْسُ أَنْ يَعْبُدَهُ الْمُصَلُّونَ وَلَكِنَّهُ فِي التَّحْرِيشِ بَيْنَكُمْ. أَلَا هَلْ بَلَغْتُ؟! أَلَا هَلْ بَلَغْتُ؟! ثُمَّ قَالَ: لِيُبَلِّغِ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ فَإِنَّهُ رَبٌّ مُبَلِّغٌ أَسْعَدَ مِنْ سَامِعٍ**^۱.

«آگاه باشید! شما پس از من به کفر دیرینه خود برنگردید که بعضی از شما گردن دیگری را بزنند! آگاه باشید که اینک شیطان مایوس شده است که نمازگزاران، وی را بپرستند ولیکن امید در آن بسته است که شما را به جان یکدیگر اندازد و تا حدّ قدرتش در نائره نفاق و اختلاف و إغراء به فتنه و فساد شعله‌افروزی کند. آگاه باشید آیا من رساندم؟! آگاه باشید آیا من رساندم؟! سپس فرمود: بر حاضرین لازم است که این مطالب مرا به غائبین برسانند، زیرا چه بسا آن افرادی که به آنها رسانیده می‌شود سعادتشان بیشتر و بهره برداریشان از خود افرادی که حضور داشته‌اند بیشتر باشد.»

أبوالفداء بیان خطبه حضرت را ادامه می‌دهد تا می‌رسد به اینجا که می‌گوید: حضرت فرمودند: **أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ فَاعْمَلُوا بِهِ**^۲. «ای مردم! من در میان شما گذاردم چیزی را که مادامی که آن را بگیرید

۱- حضرت رسول اکرم ﷺ غیر از خطبه غدیر خم که پس از مراجعت از حجّ در بین راه صورت گرفت، در خود حجّ مجموعاً پنج خطبه ایراد کرده‌اند: روز هفتم ذوالحجه در مکه مکرمه، روز نهم در زمین عرفات، روز دهم در منی در مسجد خیف، روز یازدهم نیز در زمین منی، روز دوازدهم نیز در منی در محلی به نام عَقَبَه که آخرین نقطه منی به طرف مکه است. و ما شرح این خطبه‌ها را بطور تفصیل در ج ۶، از «امام‌شناسی» از دوره علوم و معارف اسلام از ص ۶۶ تا ص ۱۵۸ آورده‌ایم.

۲- «البدایة و النّهایة» ج ۵، ص ۲۰۱ تا ص ۲۰۳.

گمراه نشوید و آن کتاب خداست پس بدان عمل کنید!»
 به طور روشن و آشکارا از مقایسه میان جمیع روایات وارده در این مقام و خطبه‌هایی که آنحضرت بیان فرموده‌اند، به دست می‌آید که لفظ وَ عِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي هم در این خطبه بوده و عناداً و بغیاً و حسداً ساقط نموده‌اند.

مورد هفتم: خطبه رسول الله ﷺ در تمسک به ثقلین در غدیر خم

ما با توفیقات حضرت ایزد مَنَّان عَزَّ اسْمُهُ در مجلد ششم از «امام‌شناسی» سفر حجّة الوداع رسول اکرم را که در حقیقت مقدمه‌ای برای پایه‌گذاری ولایت و خلافت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام بود به طور تفصیل آوردیم و بحث از خود حدیث و خطبه غدیر به تنهایی سه مجلد هفتم و هشتم و نهم را استیعاب کرد. اینک در اینجا فقط با نهایت اختصار به ذکر حدیث ثقلین که در این خطبه آمده است از بعضی از مصادر مهم تاریخی اکتفا می‌نمائیم.^۱

احمد بن ابی یعقوب کاتب عباسی در تاریخ خود آورده است که چون رسول خدا از مکه مراجعت نمود در جائی که نزدیک جُحْفَه بود و به آن غدیر خم می‌گفتند هجده شب که از ماه ذی‌الحجه سپری شده بود، فرود آمد و به خطبه برخاست و دست علی بن ابیطالب عَلَيْهِ السَّلَام را گرفت و گفت:

أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟!

قَالُوا: بَلَىٰ يَا رَسُولَ اللَّهِ!

۱- قندوزی در «ینایع المودّة» ص ۴۴۷ باب ۷۷، از «مناقب» احمد بن حنبل از حضرت امام جعفر صادق عَلَيْهِ السَّلَام از پدرش امام محمد باقر عَلَيْهِ السَّلَام روایت می‌کند که گفت: من نزد جابر بن عبدالله آمدم و به او گفتم: مرا از حجّة الوداع خبر بده! او برای من شرحی مفصل بیان کرد و سپس گفت: قال رسول الله ﷺ: إني تارك فيكم الثقلين ان تمسكتم بهما لن تضلوا من بعدي: كتاب الله و عترتي أهل بيتي، و إنهما لن يفترقا حتى يردا عليّ الحوض. قال: اللهم اشهد، اللهم اشهد، اللهم اشهد- ثلاثاً-. ايضاً این روایت را امام علی الرضا از پدرانش عَلَيْهِمُ السَّلَام روایت کرده است.

قَالَ: فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ. اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ.

«آیا من ولایت من به خودشان بیشتر و اکیدتر نیست؟ گفتند: آری ای رسول خدا! فرمود: بنابراین هر که من مولای اویم، علی مولای اوست. خداوند تو ولایت کسی را داشته باش که او ولایت علی را دارد، و دشمن بدار آنکه را که علی را دشمن دارد.»

پس از این فرمود: أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي فَرَطُكُمْ وَأَنْتُمْ وَارِدِيَّ عَلَى الْحَوْضِ، وَإِنِّي سَأَلْتُكُمْ حِينَ تَرُدُّونَ عَلَيَّ عَنِ الثَّقَلَيْنِ، فَاَنْظُرُوا كَيْفَ تَخْلُقُونَنِي فِيهِمَا؟!
قَالُوا: وَمَا الثَّقَلَانِ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟!

قَالَ: الثَّقَلُ الْأَكْبَرُ كِتَابُ اللَّهِ، سَبَبَ طَرَفُهُ بِيَدِ اللَّهِ وَ طَرَفٌ بِأَيْدِيكُمْ، فَاسْتَمْسِكُوا بِهِ وَ لَا تَضَلُّوا وَ لَا تُبَدِّلُوا، وَ عِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي.^۱

«ای مردم! من راهنما و پیشرو شما هستم و جلو می‌روم و شما همگی بر من در حوض وارد می‌شوید، و چون شما می‌آئید من از شما درباره ثقلین مؤاخذه و پرسش می‌کنم، حال ببینید چگونه حق مرا در ثقلین نگهداری می‌کنید؟! گفتند: ای رسول خدا مراد از ثقلین چیست؟!

گفت: ثقل بزرگتر کتاب خداست، واسطه و سببی است که یک سرش به دست خداست و سر دیگرش به دست شماست، پس آن را محکم بگیرید و گمراه نشوید و آن را تبدیل و تحریف منمائید! و عترت من اهل بیت من.»^۲

۱- «تاریخ» یعقوبی، طبع بیروت سنه ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۱۱۲.

۲- أبو الفداء ابن کثیر دمشقی در ذیل آیه مودت در تفسیر خود گوید: و قد ثبت فی الصحیح أن رسول الله ﷺ قال فی خطبته بغدیر خم: إِنِّي تَارِكُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترَتِي، وَأَنْهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ. و در همین جا روایت احمد بن حنبل را از زید بن ارقم مفضلاً نقل می‌کند که در آن رسول خدا فرمود: أَمَّا بَعْدُ، أَلَا أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ يَوْشِكُ أَنْ يَأْتِيَ رَسُولَ رَبِّي فَأَجِيبُ، وَأَنِّي تَارِكُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ. أَوَّلُهُمَا كِتَابُ اللَّهِ تَعَالَى فِيهِ الْهُدَى وَ النَّوْرُ، فَخُذُوا بِكِتَابِ اللَّهِ وَ اسْتَمْسِكُوا بِهِ. - فَحَثَّ عَلَيَّ كِتَابَ اللَّهِ وَ رَغَبَ فِيهِ وَ قَالَ ﷺ: - وَ أَهْلَ بَيْتِي، أَذْكَرُكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي، أَذْكَرُكُمْ فِي أَهْلِ بَيْتِي - الْحَدِيثُ.

ابن مغزلی با سند متصل خود از ولید بن صالح از امرأة زید بن ارقم^۱ خطبه مفصلة غدیر را روایت می‌کند تا می‌رسد به اینجا که رسول خدا ﷺ می‌فرماید: **أَلَا وَإِنِّي فَرَطُكُمْ وَإِنَّكُمْ تَبِعِي، تَوْشِكُونَ أَنْ تَرِدُوا عَلَيَّ الْحَوْضَ، فَأَسْأَلُكُمْ حِينَ تَلْقَوْنِي عَنْ ثَقَلِي كَيْفَ خَلَفْتُمُونِي فِيهِمَا؟!**

قَالَ: فَأُعِيلَ^۲ عَلَيْنَا مَا نَدْرِي مَا الثَّقَلَانِ حَتَّىٰ قَامَ رَجُلٌ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَقَالَ: بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي أَنْتَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ مَا الثَّقَلَانِ؟!

«آگاه باشید که من پیشرو شما هستم و شما دنباله‌رو من! به نزدیکی در حوض کوثر بر من وارد می‌شوید، و من از شما سؤال می‌کنم در وقتی که شما مرا می‌بینید که چگونه مرا و حق مرا در آن دو خلیفه و یادگار بجای آورده‌اید؟! زیدبن ارقم می‌گوید: مطلب بر ما مشکل آمد که مراد از ثقلین چیست؟ تا مردی از مهاجرین بر خاست و گفت: پدرم و مادرم قربانت گردد ای پیامبر خدا! مراد از ثقلین چیست؟!»

قَالَ: الْأَكْبَرُ مِنْهُمَا كِتَابُ اللَّهِ تَعَالَى - سَبَبٌ طَرَفٌ^۳ بِيَدِ اللَّهِ وَ طَرَفٌ بِأَيْدِيكُمْ، فَتَمَسَّكُوا بِهِ وَ لَا تَضَلُّوا - وَ الْأَصْغَرُ مِنْهُمَا عِثْرَتِي. مَنْ اسْتَقْبَلَ قِبْلَتِي وَ أَجَابَ دَعْوَتِي! فَلَا تَقْتُلُوهُمْ وَ لَا تَفْهَرُوهُمْ وَ لَا تُفْصِرُوا عَنْهُمْ! فَإِنِّي قَدْ سَأَلْتُ لَهُمُ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ فَأَعْطَانِي، نَاصِرُهُمَا لِي نَاصِرٌ، وَ خَاذِلُهُمَا لِي خَاذِلٌ، وَ وَلِيُّهُمَا لِي وَلِيٌّ، وَ عَدُوُّهُمَا لِي عَدُوٌّ - الْخُطْبَةُ^۴.

۱- در تعلقه گوید: در «بحار» نقلاً از «عمده» ابن بطریق ص ۵۱، ابن امرأة زیدبن ارقم آورده است، و ایضاً در «الغدیر» ج ۷، ص ۳۷ نقلاً از «عمده» -انتهی. و ما که سابقاً این حدیث را از «عبارات» نقل کردیم با لفظ زیدبن ارقم بود بدون ضم ضمیمه‌ای.

۲- **عَلْتُ الضَّالَّةَ أَعْيَلُ عَيْلًا وَ عَيْلَانًا فَأَنَا عَائِلٌ:** اذا لم تدر أي وجهة تبغيها. زمانی که چیزی گم شود و انسان متحیر بماند که از کدام طرف باید دنبالش بگردد.

۳- در تعلقه گوید: در حاشیه «ازهار» - یعنی کتاب الأزهار فی مناقب الإمام الأبرار- طرفه، آمده است و همچنین در «عمده» و در «بحار الانوار» - به نقل از «عمده».

۴- «مناقب» ابن مغزلی ص ۱۸ ضمن حدیث ۲۳، و به وجه مبسوط‌تری علی بن عیسی

ابن عساکر در «تاریخ دمشق» با سند متصل خود از ابوظیفیل عامرین واثله روایت کرده است که او گفت: شنیدم از زیدبن ارقم که می‌گفت: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در میان مکه و مدینه نزد پنج درخت بزرگ فرود آمد، مردم زیر درختان را جارو زدند، در این حال رسول خدا رفت و نماز خواند، و پس از آن برای خطبه قیام کرد و حمد و ثنای خدا را بجای آورد، و از مواعظ و مطالب موجب تذکار و یادآوری به قدری که خداوند می‌خواست او بگوید گفت، پس از آن فرمود:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ - لَنْ تَضِلُّوا إِذَا اتَّبَعْتُمُوهُمَا [ظ] - كِتَابَ اللَّهِ وَ
أَهْلَ بَيْتِي عِترَتِي.

ثُمَّ قَالَ: اتَّعَلَّمُونَ أُنَى أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟! [قاله] ثَلَاثَ مَرَّاتٍ. فَقَالَ النَّاسُ!
نَعَمْ! فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَإِنَّ عَلِيًّا مَوْلَاهُ.^۱

«ای مردم! من در میان شما دو چیز را باقی می‌گذارم که تا زمانی که از این دو چیز پیروی کنید گمراه نمی‌شوید: کتاب خدا و اهل بیت من عترت من! پس از آن فرمود: آیا می‌دانید که ولایت من به مؤمنین از ولایت خودشان به خودشان قوی‌تر و شدیدتر است؟! این جمله را رسول خدا سه بار فرمود.

مردم گفتند آری!...»^۲

بلاذری در «انساب الأشراف» در ترجمه امیرالمؤمنین عَلِيًّا با سند متصل خود از زیدبن ارقم آورده است که گفت: ما با رسول خدا در حجة الوداع بودیم چون به غدیر خم رسیدیم امر فرمود تا زیر درختان را تنظیف کردند. سپس ایستاد و گفت:
كَأَنِّي قَدْ دُعِيتُ فَأَجَبْتُ [وَ] إِنَّ اللَّهَ مَوْلَايَ وَ أَنَا مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ، وَ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ مَا
إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي! فَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ

← اربلی در «کشف الغمة» ص ۱۶ آورده است

۱- «تاریخ دمشق» ج ۲، از ترجمه امام علی بن ابیطالب عَلِيًّا، ص ۳۶، حدیث ۵۳۴.

۲- ابن حجر هیتمی در «الصواعق المحرقة» ص ۲۵ قصه غدیر را با حدیث ثقلین مشروحاً

از زیدبن ارقم نقل کرده است.

الْحَوْضَ . ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ فَقَالَ: مَنْ كُنْتُ وَلِيِّهُ فَهَذَا وَلِيُّهُ . اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ!

راوی روایت، ابوظیفیل گوید: من به زیدبن ارقم گفتم: تو خودت این عبارت را از رسول اکرم شنیدی؟! گفت: در زیر درختان کسی نبود مگر اینکه با چشمش دید و با گوشش شنید.^۱

نسائی در «خصائص» خود این روایت را از زیدبن ارقم روایت کرده است.^۲ ملاً علی مُتقی در «کنز العمال» از ابن جریر طبری در «مُسْنَدُ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمٍ» از ابوظیفیل آورده است که: چون رسول خدا ﷺ از حَجَّةِ الْوَدَاعِ بازگشتند و به غدیر خم رسیدند، امر کردند تا زیر درختان را نظیف کردند و فرمودند:

كَأَنَّ قَدْ دُعِيْتُ فَأَجَبْتُ . إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ ، أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخَرِ : كِتَابُ اللَّهِ - حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ - وَ عِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي ، فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلُقُونِي فِيهِمَا ، فَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ .

ثُمَّ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ مَوْلَايَ وَ أَنَا وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ . ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ فَقَالَ: مَنْ كُنْتُ وَلِيِّهُ فَعَلَى وَلِيِّهِ . اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ!

فَقُلْتُ لِيَزِيدٍ: أَنْتَ سَمِعْتَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؟! فَقَالَ: مَا كَانَ فِي الدَّوْحَاتِ أَحَدٌ إِلَّا قَدْ رَأَاهُ بِعَيْنِهِ وَ سَمِعَهُ بِأُذُنِهِ (ابن جریر).^۳

ابونعیم اصفهانی با سند متصل خود روایت می‌کند از عبدالله بن جعفر - در قرائتی که برای او شده و با اذنی که در روایت آن به ابونعیم داده شده است - که گفت: حدیث کرد برای ما احمد بن یونس طبری، حدیث کرد برای ما عمار بن نصر، حدیث کرد برای ما ابراهیم بن الیسع مکی، حدیث کرد برای ما جعفر بن محمد از

۱- «أنساب الأشراف»، ج ۱، ص ۳۱۵، حدیث ۴۶.

۲- «خصائص» ص ۲۱ از طبع مطبعة تقدم در قاهره.

۳- «کنز العمال» طبع حیدرآباد سنه ۱۳۸۷، ج ۱۵، ص ۹۱. فضائل علیؑ.

پدرش از جدش از علی که گفت: رسول خدا ﷺ در جُحْفَه برای ما خطبه خواند...^۱
و گفت:

أَيُّهَا النَّاسُ! لَسْتُ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؟ قَالُوا: بَلَىٰ! قَالَ: فَإِنِّي كَأَنِّي لَكُمْ عَلَى
الْحَوْضِ فَرَطًا وَ سَائِلُكُمْ عَنِ اثْنَتَيْنِ: عَنِ الْقُرْآنِ وَ عَنِ عِثْرَتِي - الخطبة.^۲

سَخَاوِی با تخریج ابن عَقْدَه روایت کرده است از هارون بن خارجه از فاطمه
دختر علی بن ابی طالب رضی الله عنه از اُمِّ سَلَمَه که گفت: رسول خدا ﷺ در غدیر خم
دست علی را گرفت و بلند کرد تا جایی که ما سپیدی زیر بغل رسول خدا را دیدیم و
گفت: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ (الحدیث). و نیز گفت: يَا أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي مُخَلَّفٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ:
كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي، وَ لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّىٰ يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.^۳

قُنْدُوزِی با تخریج بَزَّاز در مسندش روایت کرده است از اُمِّ هَانِی خَواهر
امیرالمؤمنین رضی الله عنه که چون رسول اکرم صلی الله علیه و آله از حَجَّش مراجعت نمود و در غدیر خم
نازل شد، در میان گرمای روز به خطبه ایستاد و گفت:

أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي أَوْشِكُ أَنْ أَدْعَىٰ فَأَجِيبَ، وَ قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ
لَنْ تَضَلُّوا أَبَدًا: كِتَابَ اللَّهِ - حَبْلٌ طَرَفُهُ بِيَدِ اللَّهِ وَ طَرَفُهُ بِأَيْدِيكُمْ - وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي.
أَذْكُرْكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي، أَلَا إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرَقَا حَتَّىٰ يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.^۴

ابو موسی مدائنی در «سیر الصَّحَابَة» حدیث غدیر خم را مفصلاً از حذیفه بن

۱- در نسخه اصل «حلیة الأولیاء» سفید مانده است.

۲- «حلیة الأولیاء» ج ۹، ص ۶۴.

۳- «عبقات» ج ۲، ص ۵۸۲ ضمن ترجمه احوال سخاوی.

۴- «ینابیع المودة» ص ۴۰. در «غایة المرام» ص ۲۳۳ حدیث شصت و هفتم از خاصه از
ابن بابویه با سند متصل خود روایت می کند از حضرت صادق رضی الله عنه از پدرش حضرت باقر رضی الله عنه که
او فرمود: من رفتم نزد جابر بن عبدالله انصاری و به او گفتم: داستان حجة الوداع را برای ما بیان
کن! جابر حدیثی طولانی در این باره ذکر کرد و سپس گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: انی تارک
فیکم الثقلین ما ان تمسکتُم به لن تضلُّوا من بعدی: کتاب الله عزَّ و جلَّ و عترتی اهل بیتی. سپس سه
بار گفت: اللَّهُمَّ اشْهَدْ!

أَسِيدٌ تَخْرِيجٌ كَرْدَةٌ اسْتِ تَا مِي رَسَدُ بَه اَيْن فِقْرَه كَه رَسُولِ خِدا مِي فَرْمَايِد:
 أَلَا وَ إِنِّي سَأَانِلُكُمْ حِينَ تَنْزِلُونَ عَلَيَّ عَنِ الثَّقَلَيْنِ! فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلُقُونَنِي فِيهِمَا حِينَ
 تَلْقَوْنَنِي؟! قَالُوا: وَ مَا الثَّقَلَانِ يَا رَسُولَ اللَّهِ!؟

قَالَ: الثَّقَلُ الْأَكْبَرُ كِتَابُ اللَّهِ - سَبَبٌ طَرْفُهُ بِيَدِ اللَّهِ وَ طَرْفُهُ بِأَيْدِيكُمْ؛ فَاسْتَمْسِكُوا بِهِ؛ وَ
 لَا تَضِلُّوا وَ تُبَدِّلُوا - وَ الثَّقَلُ الْأَصْغَرُ عَشْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي. قَدْ نَبَأَنِي اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ أَنَّهُمَا
 لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَلْقَيَانِي وَ سَأَلْتُ رَبِّي لَهُمَا ذَلِكَ! ۱

شیخ عبیدالله حنفی امر تسری این حدیث را به عین همین متن از حذیفه بن
 اُسَید تخریج کرده است. ۲

شمس‌الدین سخاوی این حدیث را با همین متن از حذیفه بن اُسَید و زیدبن
 ارقم از طبرانی در «معجم کبیر» آورده است و در پایان آن گوید: و از همین وجه ضیاء
 در «مختاره» آورده است، و ابونُعَیم در «حلیه» و غیره از حدیث زیدبن حسن
 انماطی از معروف بن خربوذ از ابوطَیْل از حذیفه به تنهایی روایت کرده است. ۳
 نورالدین سمهودی این حدیث را با همین متن از حذیفه بن اُسَید و عامر بن لیلی
 ابن ضمرة با تخریج ابن عقده در کتاب «موالاة» از طریق عبدالله بن سنان از ابوطَیْل
 از آن دو نفر روایت کرده است، و ایضاً از طریق ابن عقده، ابوموسی مدینی در «سیر
 الصحابة» و حافظ ابوالفتوح عَجَلی در کتاب خود به نام «الموجز من فضائل الخلفاء»
 روایت نموده‌اند. ۴

۱- «غایة المرام» ص ۲۱۴ حدیث ۹ از عامه. در «غایة المرام» ص ۲۲۵ حدیث ۲۵ از
 خاصه روایتی است از ابونصر محمد بن مسعود عیاشی در تفسیر خود با اسنادش از ابوجمیله
 مفضل بن صالح از بعضی از اصحابش که عین متن این حدیث را از رسول خدا ذکر نموده است.
 ۲- «أرجح المطالب» ص ۳۳۸ و بجای تنزلون لفظ تردون می‌باشد، و لفظ سبب نیست.
 ۳- «عبقات» ج ۲، ص ۵۷۸ و ص ۵۷۹ در ضمن ترجمه احوال سخاوی در کتاب
 «استجلاب ارتقاء الغرف» با لفظ تردون و لفظ سبب، و بجای لن یفترقا، لن ینقضیا آمده است.
 ۴- «عبقات» ج ۲، ص ۶۴۳ در ضمن ترجمه احوال سمهودی در کتاب «جواهرالعقدین» با
 ←

ابن عساکر دمشقی این حدیث را با همین متن، در سیاق طرق حدیث غدیر از معروف بن خربوذ مکی از ابوطیفیل از حُدَیْفَةَ بْنِ أُسَیْدِ غِفَارِی روایت نموده است.^۱ سخاوی حدیث ثقلین را در روز غدیر خم از ابوسعید خدری به لفظ دیگری نیز آورده است که وی از زمره هفده نفر صحابی بود که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آنها را و بقیه حضار را قسم به خدا دادند تا آنان که در غدیر بودند برخیزند و شهادت دهند.

و این حدیث را با تخریج ابن عقده از طریق محمد بن کثیر از فطر و ابوجارود از ابوظیفیل روایت نموده است، و متن حدیث در خصوص ثقلین این است:

ثُمَّ قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي. فَإِنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ. نَبَأَنِي بِذَلِكَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ.

و از علی علیه السلام بخصوصه این طور یاد فرمود: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ. این شهادت را که ابوسعید در جمله هفده نفر داده است، حضرت فرمود: صَدَقْتُمْ، وَأَنَا عَلَي ذَلِكَ مِنَ الشَّاهِدِينَ.^۲

و سخاوی نیز حدیث ثقلین را با تخریج ابن عقده در «موالاة» از حدیث ابراهیم محمد اسلمی از حسین بن عبدالله بن ضمیره از پدرش از جدش: ضمیره اسلمی در روز غدیر خم از حجة الوداع بدین عبارت روایت کرده است که: فَقَالَ صلى الله عليه وآله: أَمَّا بَعْدُ، أَيُّهَا النَّاسُ! فَإِنِّي مَقْبُوضٌ أَوْشِكُ أَنْ أُدْعَى فَأَجِيبَ، فَمَا أَنْتُمْ قَائِلُونَ؟! قَالُوا: نَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ بَلَغْتَ وَ نَصَحْتَ وَ أَدَيْتَ! قَالَ: إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي. أَلَا وَ

← عین متن سخاوی بدون اندک اختلافی مگر در لن ینقضیا که در این روایت ان لایتفرقا وارد شده است.

۱- «عبقات» ج ۱، ص ۴۰۲، در ضمن ترجمه احوال ابن عساکر از «تاریخ دمشق».

۲- «عبقات» ج ۲، ص ۵۷۹ ضمن ترجمه احوال سخاوی در کتاب «استجلاب ارتقاء الغرف بحب اقرباء الرسول ذوی الشرف».

إِنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ . فَأَنْظِرُوا كَيْفَ تَخْلُقُونِي فِيهِمَا .^۱

و به حدیث ثقلین در روز غدیر از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اشاره فرموده است علامه آیه الله سید شرف الدین عاملی در کتاب «المراجعات»^{۲، ۳}

مورد هشتم: گفتار رسول خداست در تمسک به ثقلین بعد از نماز صبح

شیخ طوسی در «امالی» با سند متصل خود از جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده است که: روزی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نماز صبح را برای ما بجای آورد، و چون از نماز فارغ شد، روی به ما آورده و برای ما سخن می گفت و پس از آن فرمود: ای مردم هر کس فاقد خورشید گردد به ماه تمسک می کند، و هر کس فاقد ماه گردد به فرقدان تمسک می نماید. جابر گوید: من و ابویوب انصاری برخاستیم و با ما آنس بود و عرض کردیم: ای رسول خدا، مراد از خورشید چیست؟ فرمود: من هستم. آنگاه رسول الله برای ما مثلی زد و گفت:

خداوند تعالی ما را که خلق فرمود به منزله ستارگان آسمان قرار داد که هرگاه ستاره ای ناپدید شود ستاره دگری طلوع می کند. من خورشیدم. چون مرا بردند تمسک به ماه کنید! گفتیم ماه کیست؟!

فرمود: أَخِي وَ وَصِيِّي، وَ وَزِيرِي، وَ قَاضِي دِينِي، وَ أَبُو وَلَدِي، وَ خَلِيفَتِي فِي أَهْلِي.

۱- همین مصدر، ص ۵۸۰.

۲- «المراجعات» طبع اول، ص ۱۵: وَ قَدْ صَدَعَ بِهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي مَوَاقِفَ شَتَّى: تَارَةً يَوْمَ

غَدِيرِ خَمٍّ - الخ کلامه.

۳- باید دانست که این روایات را ما غالباً از مصادر عامه آورده ایم به جهت اتمام حجت و الزام خصم، و گرنه در داستان غدیر از مصادر خاصه چه از کتب تفسیر و چه از کتب حدیث، و چه از کتب تاریخ و سیره، روایات بسیار است، همچون روایت شیخ مفید در «ارشاد» که داستان غدیر و خطبه رسول الله و امر به تمسک به ثقلین را مفصلاً ذکر نموده است. (غایة المرام ص ۲۳۰ حدیث چهل و هفتم از خاصه، و نیز گوید: این روایت را شیخ ابوعلی طبرسی در «إعلام الوری» روایت نموده است.)

«برادر من، و وصی من، و وزیر من، و پرداخت کننده دین من و پدر دو پسران من، و خلیفه من در اهل من.»

گفتیم: مراد از فرقدان کیستند؟ فرمود: حَسَن و حُسَيْن. و سپس قدری سکوت نمود و فرمود: هُوَ لَاءِ وَ فَاطِمَةُ هِيَ الزُّهْرَةُ عِثْرَتِي وَ أَهْلُ بَيْتِي. هُمْ مَعَ الْقُرْآنِ لَا يَفْتَرِقَانِ حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.^۱ «آن جماعت با فاطمه که اوست ستاره زهره تابناک و درخشان، آنها را عترت من اهل بیت من، ایشان با قرآنند، جدائی ندارند تا در حوض بر من وارد شوند.»

مورد نهم: گفتار رسول خدا در تمسک به ثقلین بعد از نماز ظهر

قندوزی از «مناقب» احمد بن حنبل از احمد بن عبدالله بن سلام از حذیفه بن یمان روایت می کند که او گفت: رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نماز ظهر را برای ما انجام دادند و سپس با چهره مبارک خود رو به ما کرده و فرمودند:

مَعَاشِرَ أَصْحَابِي! أَوْصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ وَ الْعَمَلِ بِطَاعَتِهِ، وَ إِنِّي أَدْعِي فَاجِبِي، وَ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا، وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ. فَتَعَلَّمُوا مِنْهُمَا وَ لَا تَعْلَمُوهُمَا فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ.^۲

«ای جماعت اصحاب من، من شما را وصیت می کنم به تقوای خداوند، و عمل به طاعتش، و من خوانده می شوم و اجابت دعوت می نمایم، و من در میان شما دو چیز گرانبه و ارزشمند باقی می گذارم: کتاب الله و عترت من اهل بیت من. پس شما از آنها یاد بگیرید و به آنها یاد ندهید، چرا که ایشان اعلم از شما می باشند.»

۱- «غایة المرام» ص ۲۳۱ و ص ۲۳۲، حدیث ۵۵، از خاصه.

۲- «ینابیع المودة» ص ۳۵.

مورد دهم: گفتار رسول خدا در تمسک به ثقلین در وقت حضور انصار

شیخ طبرسی از ابوْمُفَضَّلِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ شیبانی با اسناد صحیح خود از مردانی موثق روایت کرده است که رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در مرض موت در حالی که به فضل بن عباس و یکی از غلامان خود به نام ثوبان تکیه کرده بودند برای نماز از منزل بیرون رفتند؛ و این همان نمازی بود که به جهت سنگینی مرض نمی‌خواستند از منزل بیرون روند اما بر خود تحمیل نموده و بیرون رفتند. چون نماز را در مسجد بجای آوردند به منزل مراجعت نموده و به غلام خود گفتند: بر در منزل بنشین و از آمدن هیچ‌یک از انصار مانع مشو؛ و در این حال، حال بیهوشی بر آن حضرت رخ داد. انصار آمدند و دور تا دور در منزل حلقه زدند و گفتند: از برای ملاقات رسول خدا برای ما اجازه بگیر!

غلام گفت: رسول خدا بیهوش شده است و زنان وی نزد او هستند. انصار شروع کردند به گریستن. رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ صدای گریه انصار را شنید و فرمود: ایشان کیانند؟ گفتند: انصار.

فرمود: در اینجا از اهل بیت من کیست؟ گفتند: علی و عباس، رسول خدا آنان را طلبید و بر آنها تکیه داد و بیرون شد تا به ستون چوبی از چوب درخت خرما که ستون مسجد بود تکیه کرد و مردم دور وی گرد آمدند. حضرت خطبه‌ای خواند و در ضمن آن فرمود:

مَعَاشِرَ النَّاسِ! إِنَّهُ لَمْ يَمُتْ نَبِيٌّ قَطُّ إِلَّا خَلَفَ تَرَكَةً، وَ قَدْ خَلَفْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَ أَهْلَ بَيْتِي. أَلَا فَمَنْ ضَيَعَهُمْ ضَيَعَهُ اللَّهُ. أَلَا وَ إِنَّ الْأَنْصَارَ كِرْشِي وَ عَيْبَتِي الَّتِي آوَى إِلَيْهَا؛ وَ إِنِّي أَوْصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ وَ الْإِحْسَانِ إِلَيْهِمْ، فَاقْبَلُوا مِنْ مُحْسِنِهِمْ، وَ تَجَاوَزُوا عَنْ مُسِيئِهِمْ.^۱

۱- «احتجاج طبرسی» طبع نجف ج ۱، ص ۸۹ و ص ۹۰، و «غایة المرام» ص ۲۲۶ حدیث ۳۵ از خاصه از «احتجاج» و در «بحار الأنوار» طبع کمپانی، ج ۷، ص ۳۰ از «امالی» طوسی از

«ای جماعت مردم! هیچ پیغمبری نمی‌میرد مگر آنکه ترکه‌ای از خود جانشین خود می‌گذارد، و من در میان شما دو چیز ارزشمند و پربها جانشین خود گذاردم: کتاب خدا و اهل بیت من. آگاه باشید! هر کس آنان را ضایع بگذارد خداوند وی را ضایع می‌گذارد. آگاه باشید که انصار در حکم اهل و عیال من هستند و صندوق و محفظه من هستند که من به سوی آن مأوی می‌گیرم. و من شما را به تقوای خداوند توصیه می‌نمایم و به احسان نمودن به انصار. نیکوکار از ایشان را بپذیرید، و از گناهکارشان درگذرید!»

شیخ مفید با سند متصل خود روایت می‌کند از عبدالله بن عباس که گفت: در مرضی که رسول الله در آن از دنیا رحلت کردند، علی بن ابیطالب و عباس بن عبدالمطلب و فضل بن عباس بر پیغمبر وارد شدند و گفتند: یا رسول الله! این جماعت انصارند در مسجد که مرد و زنشان بر تو می‌گریند. حضرت فرمود: برای چه می‌گریند؟ گفتند: می‌ترسند از آنکه تو بمیری! حضرت فرمود: دستتان را به

← ابوعمرو از ابن عقده با سند متصل تا ابوسعید خدری از رسول خدا ۹ بدین عبارت روایت کرده است که فرمود: اِنِّی تَارِکٌ فِیْکُمُ التَّقْلِیْنِ اِلَّا اِنَّ اَحَدَهُمَا اَکْبَرُ مِنَ الْاٰخَرِ: کتاب الله جبل ممدود من السماء الی الارض، و عترتی اهل بیتی، و انهما لن یفترقا حتّٰی یردا علیّ الحوض. و قال: اَلَا اِنَّ اَهْلَ بَیْتِی عِیْنِیْ اَوٰی اِلَیْهَا، و اِنَّ الْاَنْصَارَ تُرْسِی، فاعفوا عن مسیئهم و اعینوا محسنهم. آنگاه مجلسی در شرح و بیان این حدیث فرموده است: در بعضی از کتب مخالفین وارد است که بجای لفظ عَیْنِی لفظ عَیْبَتِی و بجای لفظ تُرْسِی لفظ کِرْشِی آمده است. و در «نهایه» ابن اثیر آمده است: الانصار کِرْشِی و عَیْبَتِی مراد آنست که انصار محلّ راز و موضع سرّ و امانت او بوده‌اند و آنانکه رسول خدا در امور به آنها استعانت می‌جسته است و لفظ کِرْش و عَیْبَة را برای این معنی استعاره آورده است، زیرا علف‌خواران نشخوار کننده، علف را در کِرْش خود جمع می‌کنند و انسان لباسش را در جامه‌دان خود می‌گذارد. و گفته شده است: مراد از کِرْش جماعت است یعنی انصار جماعت من و اصحاب من می‌باشند. گفته می‌شود: علیه کِرْش من الناس یعنی جماعتی از مردم - انتهی گفتار مجلسی. و اَنَا اَقُولُ: در «مجمع البحرین» آمده است که: و الکِرْشُ الْجَمَاعَةُ مِنَ النَّاسِ، و در خبر نبوی است: الْاَنْصَارُ کِرْشِی یعنی از جهت مودّت و رأفت، انصار به منزله اولاد صغار من هستند چون از غرائز و جبلّی انسان است که فرزندان کوچک خود را دوست دارد و کِرْشُ الرَّجُلِ عِیَالُهُ مِنَ الصِّغَارِ وُلْدُهُ - انتهی گفتار صاحب «مجمع».

من دهید تا برخیزم. در این حال لحافی به خود بسته و دستمالی بر سر بسته و از منزل بیرون آمد تا بروی منبر نشست و حمد و ثنای خدا را بجای آورده پس از آن گفت:

أَمَا بَعْدُ، أَيُّهَا النَّاسُ! فَمَا تُنْكِرُونَ مِنْ مَوْتِ نَبِيِّكُمْ؟! أَلَمْ أَنْعَ إِلَيْكُمْ وَ تَنْعَ إِلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ؟ لَوْ خُلِدَ أَحَدٌ قَبْلِي ثُمَّ بَعَثَ إِلَيَّ لَخُلِدْتُ فِيكُمْ.

أَلَا إِنِّي لَأَحِقُّ بِرَبِّي وَ قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ تَعَالَى بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ تَفَرُّوْنَهُ صَبَاحًا وَ مَسَاءً. فَلَا تَنَافَسُوا وَ لَا تَحَاسَدُوا وَ لَا تَبَاغَضُوا وَ كُونُوا إِخْوَانًا كَمَا أَمَرَكُمُ اللَّهُ. وَ قَدْ خَلَفْتُ فِيكُمْ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي وَ أَنَا أُوصِيكُمْ بِهِمْ.

ثُمَّ أُوصِيكُمْ بِهَذَا الْحَيِّ مِنَ الْأَنْصَارِ. فَقَدْ عَرَفْتُمْ بِلَاهِمُ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ عِنْدَ رَسُولِهِ وَ عِنْدَ الْمُؤْمِنِينَ، أَلَمْ يُوسِّعُوا فِي الدِّيَارِ، وَ يُشَاطِرُوا الثَّمَارَ، وَ يُؤَثِرُوا وَ بِهِمُ الْخِصَاصَةُ؟! فَمَنْ وَلِيَ مِنْكُمْ أَمْرًا يَضُرُّ فِيهِ أَحَدًا أَوْ يَنْفَعُهُ فَلْيَقْبَلْ مِنْ مُحْسِنِ الْأَنْصَارِ، وَلْيَتَجَاوَزْ عَن مَسِيئِهِمْ. وَ كَانَ آخِرَ مَجْلِسِهِ حَتَّى لَقِيَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ.^{۱، ۲}

«اما بعد، ای مردم! چرا مرگ پیامبرتان را غیر مترقب می‌شمارید؟! آیا خبر مرگ من به شما داده نشده است؟! و خبر مرگ شما به شما داده نشده است؟! اگر بنا بود کسی پیش از من جاودان زیست می‌نمود سپس مرگش به او می‌رسید من هم در میان شما جاودان می‌زیستم.

آگاه باشید که من به پروردگارم می‌رسم و من چیزی در میان شما گذارده‌ام مادامی که به آن چنگ زیند گمراه نمی‌شوید: کتاب خدای متعال است که در میان شماست، هر صبح و هر شب آن را می‌خوانید. بنابراین (در ریاست و مقام) از

۱- «امالی» شیخ مفید، طبع جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، مجلس ششم، ص ۴۵ تا ص ۴۷ حدیث ۶، و «غایة المرام» ص ۲۳۴ حدیث ۱۷۸ از خاصه.

۲- قندوزی در «ینابیع المودة» ص ۴۰ با تخریج سید ابوالحسن یحیی بن حسن در کتابش به نام «اخبار مدینه» از محمد بن عبدالرحمن بن خالد از جابر بن عبدالله، این روایت را به نحو اختصار آورده است.

هم سبقت نگیرید، و در این امر حسد نورزید و دشمنی نکنید، و همان طور که خداوند به شما امر نموده است برادر یکدیگر باشید. و من به عنوان جانشین از خودم در میان شما عترتم را اهل بیتم را باقی گذاردم و من شما را بدیشان وصیت می‌کنم.

پس از آن شما را وصیت می‌کنم درباره این گروه از مؤمنین که انصار می‌باشند. شما دانسته‌اید رنج و مصیبت و مشکلاتی را که در راه خدا و در راه حفظ رسول خدا، و در راه حفظ و صیانت مؤمنین تحمل کرده‌اند تا چه حد بوده است؟! آیا آنها شما را به خانه‌ها و شهرهای خود راه ندادند و مسکن و محل اقامتشان را گشایش ندادند؟! آیا آنها ثمرات و بهره‌های زندگی خود را با شما تقسیم نمودند؟! آیا آنها با وجود ابتلای به فقر و تنگدستی، شما را بر خودشان مقدم نشمردند؟! بنابراین هر کس از شما چنانچه امری از امارت را به دست گیرد، خواه برای کسی ضرر داشته باشد یا منفعتی، باید در مقابل خوبیهای انصار، نیکانشان را بپذیرد و در برابر بدیهایشان از بدکارانشان درگذرد و عفو و اغماض پیشه گیرد. و این آخرین مجلس رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود تا به زیارت خدای عزَّ وَجَلَّ شتافت.^۱

شیخ مفید نیز با سند متصل خود از عبدالرحمن بن ابی لیلی از حسین بن علی بن ابیطالب عَلَيْهِ السَّلَام آورده است که گفت: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به آنس فرمود: يَا أَنَسُ! ادْعُ لِي سَيِّدَ الْعَرَبِ! فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَلَسْتُ سَيِّدَ الْعَرَبِ؟! قَالَ: أَنَا سَيِّدُ وُلْدِ آدَمَ وَ عَلِيٌّ سَيِّدُ الْعَرَبِ.^۲

۱- سید بن طاووس - رضوان الله علیه - در کتاب «طرائف» طرفه سی و سوم با سند خود از حضرت کاظم از حضرت صادق عَلَيْهِمَا السَّلَام حدیث مفصلی درباره خطبه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در وقتی که انصار را فراخوانده‌اند، روایت نموده است، این خطبه را سید هاشم بحرانی در «غایة المرام» ص ۲۲۸ حدیث چهارم از خاصه ذکر کرده است.

۲- در تعلیقه گوید: شیخ صدوق در امالی در مجلس دوم از عائشه در حدیثی روایت کرده است که او گفت: من گفتم: و ما السَّيِّدُ؟ «سید و سالار کیست؟» فقال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: من افترضت طاعته كما افترضت طاعتي. «آن کسی که اطاعتش به همان گونه که اطاعت من واجب است، واجب باشد.»

فَدَعَا عَلِيًّا، فَلَمَّا جَاءَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: يَا أَنَسُ! أَدْعُ لِي الْأَنْصَارَ. فَجَاءُوا، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: يَا مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ! هَذَا عَلِيٌّ سَيِّدُ الْعَرَبِ فَأَحِبُّوهُ لِحُبِّي وَ أَكْرِمُوهُ لِكَرَامَتِي، فَإِنَّ جَبْرَيْلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَخْبَرَنِي عَنِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مَا أَقُولُ لَكُمْ.^۱

«ای انس! بخوان که سید و سالار عرب حضور من بیاید. انس گفت: ای رسول خدا مگر تو سید و سالار عرب نیستی؟! پیامبر فرمود: من سید و سالار فرزندان آدم می باشم و علی سید و سالار عرب است.»

انس علی را فراخواند، چون علی علیه السلام آمد پیامبر فرمود: ای انس بخوان تا انصار حضور من بیایند. انصار آمدند، در این حال پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفت: ای جماعت انصار! این علی است که سید عرب است، پس به جهت محبتی که من به او دارم شما هم وی را دوست داشته باشید، و به جهت احترام و گرامی بودنش نزد من شما هم وی را گرامی بدارید، این را که من به شما می گویم جبرئیل علیه السلام از خداوند عَزَّوَجَلَّ به من خبر داده است.»

مُلَّا عَلِيٌّ مَتَّقِي عَيْنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَأَى فِي رِوَايَتِهِ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: يَا مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ! أَلَا أَدُلُّكُمْ عَلِيًّا مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا، بَعْدَهُ أَبَدًا؟! هَذَا عَلِيٌّ فَأَحِبُّوهُ بِحُبِّي، وَ أَكْرِمُوهُ بِكَرَامَتِي، فَإِنَّ جَبْرَيْلَ أَمَرَنِي بِالَّذِي قُلْتُ لَكُمْ عَنِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ.^۲

«ای جماعت انصار! آیا من رهبری نکنم شما را به چیزی که اگر بدان چنگ زنید

۱- «امالی» مفید، طبع جامعه مدرسین، ص ۴۴ و ص ۴۵ مجلس ششم، حدیث ۴.

۲- «کنز العمال» طبع قدیم، ج ۶، ص ۶۰۰، و حموئی در «فرائد السمطين» ج ۱، ص ۱۹۶ و ص ۱۹۷ باب ۴۰ حدیث ۱۵۴ عین این روایت را با سند خود از امام حسن علیه السلام آورده است و در پایان آن گوید: ابونعیم گوید: ابوبشراز سعید بن جبیر از عائشه مثل آن را به طور مختصر در سؤدد روایت کرده است و حاکم در «مستدرک» ج ۳، ص ۱۲۴ از عمر بن حسن راسبی از ابو عوانه از ابوبشراز سعید بن جبیر از عائشه روایت کرده و گفته است: این حدیث شاهی از روایت عروه از عائشه و شاهد دیگری از روایت جابر بن عبدالله انصاری دارد که به همین مضمون از پاسخ آن حضرت در سؤال عائشه وارد است.

پس از آن هیچ وقت گمراه نشوید؟! این علی است! پس به سبب محبتی که من به او دارم شما هم به او محبت داشته باشید، و به سبب مقام و کرامتی که او نزد من دارد شما هم او را مکرم و معزز بدانید! جبرئیل از جانب خداوند عزوجل مرا امر کرد تا این را به شما بگویم.»

و شیخ عبدالرحمن صفوری شافعی بدین لفظ آورده است: **أَلَا أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ مَنْ إِذَا تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ؟ قَالُوا: بَلَىٰ يَا نَبِيَّ اللَّهِ! قَالَ: هَذَا عَلِيٌّ فَأَجِبُوهُ بِحُبِّي، وَ أَكْرَمُوهُ بِكَرَامَتِي.**^۱

«آیا نمی‌خواهید من شما را رهبری نمایم به کسی که چون به وی چنگ زنید هیچ وقت گمراه نگردید؟! گفتند: آری ای پیغمبر خدا! فرمود: این علی است، او را به محبت من دوست بدانید! و به کرامت من مکرم بشمارید!»

مورد یازدهم: گفتار رسول خدا بر فراز منبر در مسجد در آخرین خطبه

قندوزی از «مناقب» احمد بن حنبل از کتاب سلیم بن قیس روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب عليه السلام گفتند: آنچه را که رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز عرفه بر روی ناقه قصوی و در مسجد خیف، و در روز غدیر و در روزی که رحلت کردند در خطبه خود بر روی منبر گفته‌اند این است:

أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي تَرَكْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ، لَنْ تَضِلُّوا مَا تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا: الْأَكْبَرُ مِنْهُمَا كِتَابُ اللَّهِ، وَالْأَصْغَرُ عِرَّتِي أَهْلَ بَيْتِي، وَإِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ عَهْدَ إِلَيَّ أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّىٰ يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ كَهَاتَيْنِ - أَشَارَ بِالسَّبَابَتَيْنِ - وَلَا أَنْ أَحَدَهُمَا أَدَمَ مِنَ الْآخِرِ، فَتَمَسَّكُوا بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا، وَلَا تَقَدَّمُوا مِنْهُمْ وَلَا تَخَلَّفُوا عَنْهُمْ، وَلَا تَعْلَمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ.^۲

۱- «نزّهة المجالس» ج ۲، ص ۲۰۸.

۲- «ینایع المودة» ص ۳۴.

«ای مردم! من حَقّاً بجای می‌گذارم در میان شما دو چیز ارزشمند و نفیس را، مادامی که بدان دو چیز تمسک کنید گمراه نمی‌شوید! بزرگتر از آنها کتاب الله است و کوچکتر عترت من اهل بیت من. و خداوند لطیف و خبیر به من سفارش کرده و پیمان نهاده است که آن دو چیز از هم جدا نمی‌شوند تا بر من در حوض وارد شوند، مثل این دو تا- و اشاره فرمود با دو انگشت سبّابه خود - و نه اینکه یکی از آن دو چیز مقدّم بر دیگری باشد؛ بنابراین این بر شماست که بدان دو چنگ زنید تا گمراه نشوید، و بر آنها پیشی نگیرید و از آنها تخلف نوزید! و به آنها چیزی نیاموزید چرا که آنها از شما داناترند!»

و در «غایة المرام» این روایت را از سلیم از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ با عبارتی شبیه بدین عبارت آورده است.^۱

شیخ مفید در «امالی» با سند معروف و متصل خود از معروف بن خربوذ روایت می‌کند که گفت: از ابو عبیدالله^۲ غلام عباس شنیدم که با حضرت ابو جعفر محمد بن علی عَلَيْهِ السَّلَامُ مذاکره می‌کرد و می‌گفت: من از ابوسعید خدری شنیدم که می‌گفت: آخرین خطبه‌ای که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای ما ایراد کرد خطبه‌ای بود که در مرض مرگش بود و در حالی که بر علی بن ابیطالب و میمونه کنیزش تکیه داده بود از منزل بیرون شد و گفت:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ، وَ سَكَتَ. فَقَامَ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا هَذَانِ الثَّقَلَانِ؟! فَغَضِبَ حَتَّى احْمَرَّتْ وَجْهُهُ ثُمَّ سَكَنَ وَقَالَ: مَا ذَكَرْتُهُمَا إِلَّا وَ أَنَا أُرِيدُ أَنْ

۱- «غایة المرام» ص ۲۲۶ حدیث ۳۱: قال علی عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ الَّذِي قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَوْمَ غَدِيرِ خَمٍّ وَ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ وَ يَوْمَ قُبُضٍ فِي آخِرِ خُطْبَةِ خُطْبَتَيْهَا رَسُولُ اللَّهِ حِينَ قَالَ: تَرَكْتُ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ لَنْ تَضِلُّوا مَا تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا: كِتَابَ اللَّهِ وَ أَهْلَ بَيْتِي، وَ أَنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ عَهْدَ إِلَيَّ أَنْتَهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ - كَهَاتَيْنِ الْأَصْبَعَيْنِ - وَ إِنَّ أَحَدَهُمَا أَقْدَمُ مِنَ الْآخَرِ فَتَمَسَّكُوا بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا وَ تَوَلَّوْا وَ لَا تَقْدُمُوهُمَ وَ لَا تَتَخَلَّفُوا عَنْهُمْ وَ لَا تَعْلَمُوهُمَ فَانَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ.

۲- در نسخه اصل، ابو عبدالله است.

أَخْبَرَكُمْ بِهِمَا وَلَكِنَّ رَبَّوْتُ فَلَمْ أَسْتَطِعْ؛ سَبَبَ طَرْفُهُ بِيَدِ اللَّهِ وَ طَرْفٌ بِأَيْدِيكُمْ، تَعْمَلُونَ فِيهِ كَذَا وَ كَذَا، أَلَا وَ هُوَ الْقُرْآنُ؛ وَ الثَّقَلُ الْأَصْغَرُ أَهْلُ بَيْتِي!

ثُمَّ قَالَ: وَ أَيُّمُ اللَّهُ إِنِّي لَأَقُولُ لَكُمْ هَذَا وَ رِجَالٌ فِي أَصْلَابِ أَهْلِ الشُّرْكِ أَرْجَى عِنْدِي مِنْ كَثِيرٍ مِنْكُمْ! ثُمَّ قَالَ: وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّهُمْ عَبْدٌ إِلَّا أَعْطَاهُ اللَّهُ نُورًا يَوْمَ الْقِيَمَةِ حَتَّى يَرِدَ عَلَى الْحَوْضِ، وَ لَا يُبْغِضُهُمْ عَبْدٌ إِلَّا أَحْتَجَبَ اللَّهُ عَنْهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ.

فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ أَبَا عُبَيْدٍ اللَّهِ يَا تَيْنَا بِمَا يَعْرِفُ.^۱

«ای مردم! من در میان شما دو ثقل از خود باقی می‌گذارم، و ساکت شد. مردی برخاست و گفت: یا رسول الله! آن دو ثقل کدام است؟! حضرت به قدری خشمگین شد تا چهره‌اش برافروخت و سپس آرام شد و گفت: من آن دو چیز را برای شما نگفتم مگر آنکه می‌خواستم شمارا از آن خبردار نمایم اما نفسم بند آمد و نتوانستم بیان کنم. واسطه و سببی است که یک سرش به دست خدا و سر دگرش به دست شماست، و شما در آن چنین و چنان می‌کنید. آگاه باشید که آن قرآن است؛ و ثقل کوچکتر اهل بیت من است.

و پس از این فرمود: این مطلب را من به شما می‌گویم در حالی که مردانی از آنان که اینک در صُلب‌های مردمان مشرک هستند نزد من از بسیاری از شما میدمندترند. و سپس فرمود: ایشان را دوست ندارد مگر بنده‌ای که خداوند به وی در روز قیامت نوری بخشد تا بر من در حوض وارد شود، و مغبوض ندارد آنها را مگر بنده‌ای که خداوند خود را از او در روز قیامت محجوب دارد.

حضرت امام محمد باقر علیه السلام گفتند: راوی این روایت که ابو عبیدالله است، در این مطلب آنچه را که خود می‌داند برای ما آورده است (و در نسخه بدل آمده است: آنچه را که ما می‌دانیم برای ما آورده است).

۱- «امالی» شیخ مفید، طبع جامعه مدرسین، ص ۱۳۵ و ص ۱۳۶ حدیث سوم، و در حاشیه «بحار الانوار» در آخرش، در حاشیه نسخه بدل بما نعرف دارد.

و در «غایة المرام» عین این حدیث را سنداً و متناً از شیخ مفید روایت نموده است.^۱

سلیم بن قیس هلالی در کتابش از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت کرده است که گفت: رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در آخرین خطبه‌ای که برای مردم خواند، و آن در روز رحلتش بود، فرمود:

إِنِّي تَرَكْتُ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ، لَنْ تَضِلُّوا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا: كِتَابَ اللَّهِ وَ أَهْلَ بَيْتِي، فَإِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ عَهَدَ إِلَيَّ أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ - وَ أَشَارَ بِإِصْبَعَيْهِ الْمُسَبَّحَتَيْنِ - وَ لَا أَقُولُ كَهَاتَيْنِ إِحْدَاهُمَا أَطْوَلَ مِنَ الْأُخْرَى - وَ أَشَارَ بِالْمُسَبَّحَةِ وَ الْوُسْطَى ؛ فَتَمَسَّكُوا بِهِمَا لَا تَضِلُّوا، وَ لَا تَقْدَمُوهُمَ وَ لَا تَخْلَفُوا عَنْهُمْ فَتَمَرُقُوا، وَ لَا تَعْلَمُوهُمَ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ.

معنی این عبارت مشابه معنی همان روایاتی است که گذشت. در اینجا سلیم می‌گوید: من به امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ عرض کردم: نام عترت را که اهل بیت هستند برای من بیان کن!

قَالَ: الَّذِي نَصَبَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَغْدِرُ خُمًا، فَأَخْبَرَهُمْ أَنَّهُ أَوْلَى بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، ثُمَّ أَمَرَهُمْ أَنْ يَعْلِمَ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ مِنْهُمْ. فَقُلْتُ: أَنْتَ هُوَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟! قَالَ: أَنَا أَوْلُهُمْ وَ أَفْضَلُهُمْ، ثُمَّ ابْنِي الْحَسَنُ مِنْ بَعْدِي أَوْلَى بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، ثُمَّ ابْنِي الْحُسَيْنُ مِنْ بَعْدِهِ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، ثُمَّ أَوْصِيَاءَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حَتَّى يَرِدُوا عَلَيْهِ حَوْضَهُ وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ.^۲

«حضرت فرمود: آن کسی است که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در روز غدیر خم او را نصب به ولایت نمود، پس آنها را خبر داد که او ولایتش به آنها از خودشان به خودشان شدیدتر و اکیدتر است، و سپس امر کرد تا حاضرین از آنها به غائبین خبر دهند. من

۱- «غایة المرام» ص ۲۳۲، حدیث ۵۷ از خاصه.

۲- کتاب سلیم بن قیس کوفی عامری که از صحابه امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ است، طبع نجف، ص

۱۰۱ و ص ۱۰۲.

عرض کردم: تو هستی ای امیرالمؤمنین؟!»

حضرت فرمود: من اول آنها و افضل آنها هستم، پس از من فرزندانم حسن است که ولایتش به مؤمنین از ولایت خودشان شدیدتر است، و سپس فرزندانم حسین است که ولایتش به مؤمنین از ولایتشان به خودشان شدیدتر است، و پس از حسین اوصیای رسول الله ﷺ می‌باشند که یکی پس از دیگری می‌آیند تا بر او در حوضش وارد شوند.»

در «غایة المرام» این روایت را سنداً و متنأ از سُلَیْم نقل کرده است.^۱ و علامه آیه الله سید شرف الدین عاملی به این خطبه در منبر مسجد مدینه اشاره فرموده است.^۲

سید الفقهاء العظام علی بن طاووس - تَعَمَّده الله فی رضوانه - در «طرائف» خود مرفوعاً از عیسی آورده است که گفت: من از حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر عَلَيْهِ السَّلَام پرسیدم که نظر شما چیست؟! مردم بسیار می‌گویند که رسول خدا ﷺ امر کردند که ابوبکر با مردم نمازگزارد سپس عمر؟! حضرت قدری مکث نموده سر خود را به زیر انداخته و پس از آن گفتند: این طور نیست که مردم می‌گویند ولیکن تو ای عیسی در امور بسیار بحث می‌کنی و تا مطلب بر تو روشن نشود دست بر نمی‌داری! عیسی می‌گوید: من گفتم: پدر و مادرم فدایت شود من از تو سؤال می‌کنم حقیقت امر را از آنچه که برای دین من منفعت دارد، چرا که نگرانم از آنکه گمراه شوم از روی جهالت، اما چون تو کسی را بیابم مطلب را برای من روشن می‌کند!

حضرت فرمود: چون مرض رسول الله سنگین شد، علی را خواست و سرش را در دامن او گذاشت و بیهوش شد، و موقع نماز فرارسید و اعلان نماز داده شد،

۱- «غایة المرام» ص ۲۳۵ حدیث ۲۷ از خاصه و صاحب کتاب: سیدهاشم بحرانی گوید: من خودم این روایت را از روی کتاب سلیم از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام نوشته‌ام.

۲- «المراجعات» طبع اول، ص ۱۵.

عائشه بیرون رفت و گفت: ای عُمَر بیرون رو و با مردم نماز بخوان!
 عمر گفت: پدرت سزاوارتر است. عائشه گفت: راست می‌گوئی ولیکن او مرد
 نرمی است و من نگرانم از اینکه مردم بر او بجهند. عمر گفت: او نماز بخواند، اگر
 کسی بر او جَسْت یا حرکتی از متحرّکی پدیدار شد من کفایت می‌کنم. عائشه گفت:
 علاوه بر این محمّد بیهوش است و من گمان ندارم از این بیهوشی دیگر به هوش آید
 و آن مرد به او مشغول است - و مراد عائشه علی بود- ای عمر به نماز مبادرت جو
 پیش از آنکه به هوش آید، زیرا من نگرانم اگر به هوش آید علی را به نماز امر کند؛ و
 از دیشب تا به حال سخنان پنهانی را که با علی می‌گوید دانسته‌ام و در آخر گفتارش
 بود که می‌گفت: الصَّلوة الصَّلوة.

حضرت امام کاظم علیه السلام فرمودند: ابوبکر رفت تا با مردم نماز بخواند مردم این را
 مکروه شمردند و سپس گمان کردند به امر رسول خدا بوده است، و هنوز تکبیر
 نگفته بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله به هوش آمد و فرمود: عبّاس را بطلبید. عبّاس و علی
 مجموعاً پیامبر را به مسجد بردند تا با مردم نماز گزارد، و پیامبر نشسته بود، سپس او
 را بر روی منبرش گذاردند آن جلوسی که دیگر بر آن منبر نشست.

جمیع اهل مدینه از مهاجر و انصار به دورش جمع شدند حتّی دختران از
 خانه‌ها بیرون شدند، و مردم ناله‌کنان و گریه‌کنان و فریاد زنان و انا لله و انا الیه
 راجعون گویان بودند. پیامبر هم قدری سخن می‌گفت و قدری ساکت می‌شد؛ و از
 جمله سخنانی که فرمود این بود:

يَا مَعْشَرَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَمَنْ حَضَرَنِي فِي يَوْمِي هَذَا وَ سَاعَتِهِ هَذِهِ! فَلْيُبَلِّغْ
 شَاهِدِكُمْ غَائِبِكُمْ! أَلَا قَدْ خَلَقْتُ فِيكُمْ كِتَابَ اللَّهِ، فِيهِ التَّوْرُ وَالْهُدَى وَالْبَيَانُ، مَا فَرَّطَ اللَّهُ
 فِيهِ مِنْ شَيْءٍ، حُجَّةٌ لِلَّهِ لِي عَلَيْكُمْ، وَ خَلَقْتُ فِيكُمْ الْعِلْمَ الْأَكْبَرَ، عِلْمَ الدِّينِ وَ تَوْرَ الْهُدَى
 وَ صَيِّي عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ. أَلَا هُوَ حَبْلُ اللَّهِ فَاعْتَصِمُوا وَ لَا تَفَرَّقُوا عَنْهُ، وَ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ
 عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا.

«ای جماعت مهاجر و انصار، و ای کسانی که در این روز و در این ساعت حضور

بهم رسانیده‌اید، بر شما فرض است که حاضرین به غائبین برسانند. هان بدانید که من در میان شما کتاب خدا را جانشین خود قرار دادم که در آن نور و هدایت و بیان است و خداوند در آن از هیچ چیز کوتاهی ننموده است، آن حُجَّت من است بر شما! و من در میان شما بزرگترین نشانه، نشانه دین و نور هدایت: وصی خودم علی بن ابیطالب را جانشین خود قرار دادم. هان بدانید که او ریسمان خداست، پس واجب است که بدان اعتصام نمائید و از گرد او دور نشوید، و یادبیاورید نعمت خدا را که بر شما ارزانی داشت در وقتی که دشمن بودید و خداوند در میان دلهایتان اُلفت افکند، تا به نعمت خداوندی همه با هم بر ادرشدید!»

يَا أَيُّهَا النَّاسُ! هَذَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ كُنَزُ اللَّهِ الْيَوْمَ وَمَا بَعْدَ الْيَوْمِ. مَنْ أَحَبَّهُ وَتَوَلَّاهُ الْيَوْمَ وَمَا بَعْدَ الْيَوْمِ فَقَدْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ وَأَدَّى مَا أُوجِبَ عَلَيْهِ، وَمَنْ عَادَاهُ الْيَوْمَ وَمَا بَعْدَ الْيَوْمِ جَاءَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَعْمَى وَأَصَمًّا، لَأَحْبَبَ لَهُ عِنْدَ اللَّهِ.

«ای مردم! این است علی بن ابیطالب که گنج خداست امروز و پس از امروز، کسی که او را دوست داشته باشد و ولایت او را در امروز و پس از امروز داشته باشد، به آنچه با خداوند پیمان بسته است وفا نموده است و آنچه را که خدا بر او واجب کرده ادا کرده است؛ و کسی که با او امروز و پس از امروز دشمنی ورزد در روز قیامت کور و کر محسور خواهد شد، و حجّتی در نزد خدا نخواهد داشت.»

أَيُّهَا النَّاسُ! لَا تَأْتُوا غَدًا بِالدُّنْيَا تَرْفُونَهَا زَفًّا، وَيَأْتِي أَهْلَ بَيْتِي مَقْهُورِينَ مَظْلُومِينَ تَسِيلُ دِمَاؤُهُمْ أَمَامَكُمْ وَ سَعَاةَ الضَّلَالَةِ وَالشُّورَى لِلْجَهَالَةِ. أَلَا وَإِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَهُ أَصْحَابٌ وَ آيَاتٌ، وَ سَمَّاهُمْ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ وَ عَرَفْتَكُمْ وَ أَبْلَغْتَكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ وَلَكِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ! لَا تَرْجِعَنَّ بَعْدِي كُفَّارًا مُرْتَدِّينَ مُتَوَالِيْنَ الْكِتَابِ عَلَى غَيْرِ مَعْرِفَةٍ، وَ تَدْعُونَ السُّنَّةَ بِالْهَوَى، لِأَنَّ كُلَّ سُنَّةٍ وَ حَدِيثٍ وَ كَلَامٍ خَالَفَ الْقُرْآنَ رَدٌّ وَ بَاطِلٌ.

«ای مردم! فردا نزد من نیائید در حالی که دنیایتان را درخشان نموده، و اهل من بیابند در حالی که مقهور و مظلوم باشند و خونهایشان در جلوی شما و کارگردانان

ضلالت و شورای جهالت، ساری و جاری باشد! هان بدانید که برای امر ولایت، یاران و نشانه‌هایی است که خداوند در کتابش نام برده و من ایشان را به شما شناسانده‌ام، و وظیفه رسالت خود را به شما ابلاغ نموده‌ام ولیکن شما گروهی هستید که جاهل می‌باشید!»

شما بعد از من به کفر دیرینه برنگردید و ارتداد پیدا نکنید که به کتاب خدا از روی غیر معرفت دست یازید، و سُنَّت را با هوای نفس بیامیزید. چونکه هر سُنَّت و حَدَث و گفتاری که مخالف قرآن باشد مردود و باطل است.»

الْقُرْآنُ إِمَامٌ هُدًى، لَهُ قَائِدٌ يَهْدِي إِلَيْهِ وَيَدْعُو إِلَيْهِ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ، وَلِيُّ الْأَمْرِ بَعْدَ وَوَلِيِّهِ، وَوَارِثُ عِلْمِي وَحُكْمِي وَسِرِّي وَعَلَانِيَتِي وَمَا وَرَثَةُ النَّبِيِّونَ مِنْ قَبْلِي، وَأَنَا وَارِثٌ وَوَرِثٌ؛ وَلَا تَكْذِبْكُمْ أَنْفُسُكُمْ!

«قرآن پیشوای هدایت است، از برای اوست پیشرو و رهبری که به سوی او هدایت می‌کند، و با حکمت و موعظه حسنه مردم را به سوی او می‌خواند. اوست ولی امر بعد از ولی امر، و وارث علم من و حکم من و پنهان من و آشکار من و آنچه پیغمبران قبل از من به ارث گذارده‌اند، و من وارث علوم و حکم پیامبرانم، و ارث گذارنده برای اولیا و ائمه پس از خودم؛ پس نباید نفس‌های شما، شمارا گول زند تا تکذیب خودتان بنمائید! (یعنی خودتان به خودتان دروغ نگوئید!)»

أَيُّهَا النَّاسُ! اللَّهُ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي! فَإِنَّهُمْ أَرْكَانُ الدِّينِ، وَ مَصَابِيحُ الظُّلَمِ، وَ مَعْدِنُ الْعِلْمِ. عَلِيُّ أَخِي، وَ وَارِثِي، وَ وَزِيرِي، وَ أَمِينِي، وَ الْقَائِمُ بَعْدِي، وَ الْوَفِيُّ بِعَهْدِي عَلَى سُنَّتِي، وَ يَقْتُلُ عَلَى سُنَّتِي، وَ أَوَّلُ النَّاسِ إِيمَانًا، وَ آخِرُهُمْ عَهْدًا بِي عِنْدَ الْمَوْتِ، وَ أَوْسَطُهُمْ لِي لِقَاءَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَ لِيَبْلُغَ شَاهِدُكُمْ غَايَتِكُمْ! أَلَا وَ مَنْ أَمَّ قَوْمًا عُمِيًّا وَ فِي الْأُمَّةِ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ فَقَدْ كَفَرَ.

«ای مردم! خدا را در نظر بگیرید، خدا را در نظر بگیرید درباره اهل بیت من! زیرا که آنان ستونهای دین هستند و چراغهای تاریکیها و معدن علم. علی برادر من است، و وارث من، و وزیر من، و امین من، و قائم بعد از من، و وفا کننده به عهد من

بر سنت من، و بر سنت من قتال می‌کند، اولین کسی است که ایمان آورده است، و آخرین کسی است که در وقت مردن من با من تجدید عهد دارد، و میانه‌ترین آنهاست در روز قیامت برای لقاء و دیدار من، و فرض است بر حاضرین از شما که این حقایق را به غائبین برسانند.

هان بدانید که کسی که فرمانروائی قومی را از روی جهالت آنان پیشه گیرد، در صورتی که در آن امت از او داناتر وجود داشته باشد تحقیقاً کافر شده است.»

أَيُّهَا النَّاسُ! مَنْ كَانَتْ لَهُ قِبَلِي تَبِعَاتٌ، فَهَا أَنَا ذَا، وَمَنْ كَانَتْ لَهُ عِنْدِي عِدَاةٌ فَلْيَأْتِ فِيهَا عَلِيٌّ بَنَ أَبِيطَالِبٍ، فَإِنَّهُ ضَامِنٌ لِدَلِكِ كُلِّهِ حَتَّى لَا يَبْقَى لِأَحَدٍ عَلَيٌّ تَبِعَةٌ.^۱

«ای مردم! در نزد هر کس از ناحیه من، دیه و قصاصی و ضمانی است، اینک منم بیاید برای مطالبه! و به هر کس من وعده‌ای داده‌ام به نزد علی بن ابیطالب رود چون او ضمانت همه آنها را نموده است. این بدین جهت است که برای هیچ کس در نزد من تعهد و ضمان و دیه و طلبی نباشد.»

مورد دوازدهم: گفتار رسول خدا ﷺ در حجره خویش است درباره تمسک

به ثقلین در مرض موت در حالی که حجره پر از جمعیت اصحاب بود

شیخ طوسی در «امالی» با سند متصل خود روایت می‌کند از محمد بن عیسی قیسی که گفت: شنیدم از ابو ثابت غلام ابوذر غفاری که می‌گفت: شنیدم از ام سلمه که می‌گفت: شنیدم از رسول خدا ﷺ در مرضی که با آن رحلت نمود در حالی که حجره اش مملو از اصحابش بود که گفت:

أَيُّهَا النَّاسُ! أَوْشِكُ أَنْ أَقْبِضَ قَبْضًا سَرِيعًا فَيَنْطَلِقَ بِي، وَ قَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْكُمْ الْقَوْلَ مَعْدِرَةً إِلَيْكُمْ. أَلَا إِنِّي مُخَلَّفٌ فِيكُمْ كِتَابَ رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ، وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي!

۱- «غایة المرام» ص ۲۲۸ و ص ۲۲۹ حدیث ۴۱، از خاصه، از ابن طاووس در «طرائف» طریفة سی و سوم.

ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ فَرَفَعَهَا فَقَالَ: هَذَا عَلِيٌّ مَعَ الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ، خَلِيفَتَانِ تَصِيرَانِ لَا يَخْتَلِفَانِ لَا يَفْتَرِقَانِ حَتَّى يَرِدَا عَلِيَّ الْحَوْضَ فَأَسْأَلُهُمَا مَاذَا خُلِفْتُ فِيهِمَا؟^۱

«ای مردم! نزدیک است که مرا به سرعت قبض کنند و ببرند، و من اینک به این گفتار به جهت رفع عذر شما مبادرت می‌کنم. آگاه باشید که من در میان شما کتاب پروردگارم را عزوجل، و عترتم را که اهل بیت من هستند، از خود به عنوان خلیفه و جانشین باقی می‌گذارم.

سپس دست علی را گرفت و بلند کرد و گفت: این است علی که با قرآن است و قرآن با علی است، این دو خلیفه و جانشین پیوسته با هم می‌گردند، و اختلاف نمی‌کنند، و از هم جدا نمی‌شوند تا بر من در حوض وارد شوند، و من از آن دو سؤال می‌کنم که چگونه مرا در میان آنها جانشینی کرده‌اند؟!»

شیخ عبیدالله آمر تسری حنفی از ام سلمه با سند خود تخریج کرده است عین متن این حدیث را بدون کلمه تَصِيرَانِ لَا يَخْتَلِفَانِ و بجای کلمه لَا يَفْتَرِقَانِ کلمه لَا يَتَفَرَّقَانِ آورده، و در لفظ ماداً به ما اکتفا شده است.^۲ و در پایان گوید: این حدیث را ابن عقده و دارقطنی^۳ در «سنن» خود تخریج کرده‌اند.^۴

و علامه نورالدین سمهودی در کتاب «جواهر العقدين» عین متن این حدیث را با عبارت شیخ عبیدالله در «أرجح المطالب» با تخریج جعفر بن محمد رزّاز ذکر کرده است.^۵

۱- «غایة المرام» ص ۲۳۱ حدیث ۵۴ از خاصه. و در «الصواعق المحرقة» ص ۷۵ گوید: و در روایتی وارد است که در مرض موت چنین فرمود. و قندوزی در «ینابیع المودة» بعد از آنکه از ص ۲۷۹ تا ص ۲۸۵ چهل حدیث از «الصواعق المحرقة» در منقبت امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقل می‌کند این حدیث را نیز در ص ۲۸۵ ذکر می‌کند.

۲ و ۴- «أرجح المطالب» ص ۳۴۰.

۳- دارقطنی نامش أبو الحسن علی بن عمر بن أحمد است که صاحب کتاب سنن است. وی شافعی مذهب است، تولدش در سنه ۳۰۶ و فوتش در سنه ۳۸۵ واقع شد.

۵- «عباقت» ج ۲، ص ۶۴۵ در ضمن ترجمه احوال سمهودی.

این حدیث مبارک نیز به روایت حضرت صدیقه کبری فاطمه زهرا علیها السلام روایت شده است، چنانکه قندوزی با تخریج ابن عقده، از طریق عروة بن خارجه از آن حضرت آورده است که فرمود: از پدرم صلی الله علیه و آله شنیدم که در مرض مرگش در حالی که حجره اش پر از اصحاب بود می فرمود؛ آنگاه عین متن این حدیث را آورده است و در پایانش این جمله است: **فَأَسْأَلُكُمْ مَا تَخْلُفُونِي فِيهِمَا؟!۱**

یعنی «من از شما سؤال می کنم که چگونه حق مرا در آن دو جانشین ادا کردید؟!»

علامه آیه الله سید شرف الدین عاملی - رضوان الله علیه - به این مورد از سخن رسول الله به حدیث ثقلین اشاره فرموده است.^۲

موارد استشهاد به حدیث ثقلین

اینک که بحمدالله و المنة مواردی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله به حدیث ثقلین لب گشوده بازگو کردیم، جای آن دارد مواقع و مواضع و مواردی را که بدین حدیث تکیه و استشهاد و استدلال و بیان شده است نیز بازگو کنیم:

مورد اول: احتجاج امیرالمؤمنین علیه السلام در

مسجد رسول الله در زمان خلافت عثمان

ابراهیم بن محمد بن مؤید حموئی در کتاب گرانقدر و نفیس «فرائد السمطين» مناشده و احتجاج بسیار مفصل و طولانی را از کتاب سلیم بن قیس هلالی از امیرالمؤمنین علیه السلام در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله بیان می کند که حقاً احتجاج بسیار قوی و مستدلّی است و حاوی بدایع نکات و عجائب مقامات، و درجات و اختصاصات امیرالمؤمنین - علیه افضل صلوات المصلین - است که سند افتخاری

۱- «ینابیع المودة» ص ۴۰.

۲- «المراجعات» طبع اول، ص ۱۵.

است برای شیعه که دارای چنین امامی است، و سند خِذْلان و نکبتی است برای عامه که با وجود چنین منبع فیض و کانون علاء و مقام، چگونه دین و شرف را به ثَمَنِ بَخْسِ فروختند، و با تبعیت و پیروی از افراد دون و پست، خود را از کمالات و درجات و آبشخوار علم و درایت و وصول به عزّ کمال محروم داشتند.

حضرت مولی الموالی عَلَيْهِ السَّلَامُ در این احتجاج با مردمی که در مسجد رسول خدا مجتمع بودند و ذکر مهاجر و انصار را به میان آورده بودند، احتجاج می‌کند تا می‌رسد به این فقره که می‌فرماید:

أَتَشِدُّكُمْ لِلَّهِ! أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَامَ خَطِيبًا لَمْ يَخْطُبْ بَعْدَ ذَلِكَ فَقَالَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي. فَتَمَسَّكُوا بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوا، فَإِنَّ اللَّطِيفَ [الْخَبِيرَ] أَخْبَرَنِي وَ عَهْدَ إِلَيَّ أَنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.

فَقَامَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ شِبْهَ الْمُعْضِبِ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَكُلُّ أَهْلِ بَيْتِكَ؟ قَالَ: لَا، وَلَكِنْ أَوْصِيَانِي مِنْهُمْ، أَوْلَاهُمْ أَحْيَى وَ وَزِيرِي وَ وَارِثِي وَ خَلِيفَتِي فِي أُمَّتِي وَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي؛ هُوَ أَوْلَاهُمْ ثُمَّ ابْنِي الْحَسَنُ، ثُمَّ ابْنِي الْحُسَيْنَ، ثُمَّ تَسَعَةَ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ وَاحِدٌ بَعْدَ وَاحِدٍ حَتَّى يَرِدُوا عَلَيَّ الْحَوْضَ، [هُم] شُهَدَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ حُجَّتُهُ عَلَيَّ خَلْقِهِ وَ خُزَّانُ عِلْمِهِ وَ مَعَادِنُ حِكْمَتِهِ، مَنْ أَطَاعَهُمْ أَطَاعَ اللَّهَ، وَ مَنْ عَصَاهُمْ عَصَى اللَّهَ! فَقَالُوا كُلُّهُمْ: نَشْهَدُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ ذَلِكَ.^۱

«من شمارا به خداوند سوگند می‌دهم! آیا می‌دانید که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به خطبه ایستاد در آن خطبه آخرین خود و گفت: ای مردم! من دو چیز پر بها و ارزشمند را برای شما باقی می‌گذارم: کتاب خدا و عترتم اهل بیتم را، پس شما به آندو چنگ زنید تا دیگر گمراه نشوید، چون حضرت خداوند لطیف خبیر به من خبر داده و به

۱- «فرائد السَّمَطِين» جزء اول که سَمَطُ اول است باب ۵۸ از ص ۳۱۲ تا ص ۳۱۸، و فقرات مورد ذکر مادر ص ۳۱۷ و ص ۳۱۸ است. و «کتاب سلیم بن قیس» ص ۱۱۱ تا ۱۱۷ و فقرات مورد ذکر مادر ص ۱۱۶ است.

من سفارش کرده و پیمان نهاده که آن دو تفرق پیدا نمی‌نمایند تا در حوض بر من وارد شوند.

پس عمر بن خطاب به صورت و شباهت مردی خشم‌آلود برخاست و گفت: یا رسول‌الله! این برای همه اهل بیت توست؟! فرمود: نه، ولیکن برای اوصیای من است از آنان. اول آنها برادرم و وزیرم و وارثم و خلیفه‌ام در میان اُمّت، و ولی هر مؤمن پس از من است. اوست اولین آنها، پس از او پسر حسن و سپس حسین، و پس از وی نه نفر از فرزندان حسین یکی پس از دیگری، تا بر من در حوض وارد شوند. ایشانند شهیدان و گواهان خدا در روی زمینش، و حجت وی در میان بندگانش، و خزانه‌داران علمش و معدنهای حکمتش؛ کسی که از آنان پیروی کند از خدا پیروی کرده است، و کسی که از آنها سرپیچی بکند از فرمان خدا سرپیچی کرده است؟! همه آن جمعیت حاضر در مسجد گفتند: آری! ما شهادت می‌دهیم که اینها را رسول خدا گفته است.»

در «غایة المرام» این فقره را از کتاب سُلیم بن قیس آورده است.^۱

مورد دوم: احتجاج امیرالمؤمنین علیه السلام در رُحبه کُوفه به حدیث ثقلین:

شیخ عبیدالله امر تسری هندی با سند خود آورده است از ابوطقیل که علی علیه السلام بر خاست و حمد و ثنای خدا را بجای آورد و گفت: من شما را به خدا سوگند می‌دهم که هر کدام از شما که در غدیر خم حضور داشته است بر خیزد، و فقط کسانی برخیزند که شنیده‌اند و حفظ کرده اند نه کسانی که خبر غدیر به آنها رسیده است. هفده نفر برخاستند و شهادت دادند بر مناشده و احتجاج مفصلی که امیرالمؤمنین علیه السلام از واقعه غدیر خم نمود، و یکایک از سخنان رسول خدا را در آن روز بیان نمودند تا می‌رسند به اینجا که می‌گویند:

ثُمَّ قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِرَّتِي أَهْلَ بَيْتِي، فَإِنَّهُمَا

۱- «غایة المرام» ص ۲۲۶ حدیث ۲۹ از خاصه.

لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ، نَبَأَنِي بِذَلِكَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ.
 ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي تَالِبٍ فَقَالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ. فَقَالَ عَلِيٌّ: صَدَقْتُمْ وَأَنَا عَلِيٌّ
 ذَلِكَ مِنَ الشَّاهِدِينَ!^۱

«سپس پیامبر فرمود: من باقی گذارنده هستم در میان شما دو چیز گر انقیمت را: کتاب الله و عترتم اهل بیتم را، زیرا که این دو از هم متفرق نمی شوند تا بر من در حوض وارد آیند. خداوند لطیف خبیر مرا بدان آگاه گردانیده است. پس از این، دست علی را گرفت و گفت: هر کس که من صاحب اختیار و اراده اویم، پس علی صاحب اختیار و اراده اوست. حضرت فرمود: راست گفتید و من هم بر این مطلب با شما از گواهان می باشم.»

ابونعیم إصفهانی در «حلیة الأولیاء» و غیره بنا به نقل قندوزی، از ابوظفیل از امیرالمؤمنین علیه السلام این روایت را تخریج نموده است.^۲

شمس الدین سخاوی در کتاب «استجلاب ارتقاء العرف» با تخریج ابن عقده از طریق محمد بن کثیر از فطر و ابوجارود، هر دوی آنها از ابوظفیل از امیرالمؤمنین علیه السلام این حدیث را روایت کرده است و از جمله هفده نفر شاهدان قضیة غدیر خم، خزیمة بن ثابت، و سهل بن سعد ساعدی، و عدی بن حاتم، و عقبة بن عامر، و ابویوب انصاری، و ابوسعید خدری، و ابوشریح خزاعی، و ابوقدامة انصاری، و ابولیلی، و ابوالهیثم بن تیہان و مردانی از قریش بوده اند.^۳

نورالدین سمهودی در کتاب «جواهر العقدین» بعد از ذکر مؤیداتی برای این حدیث شریف گفته است: در این باب بیشتر از بیست نفر صحابی - رضوان الله علیهم - روایت دارند، تا می رسد به اینکه می گوید: و از ابوظفیل روایت است. و در

۱- «أرجح المطالب» ص ۳۳۹.

۲- «ینایع المودة» ص ۳۸.

۳- «عقبات» ج ۲، ص ۵۷۹ در ضمن ترجمه احوال سخاوی گوید: و اما حدیث خزیمة -

تا آخر گفتار.

اینجا همین روایت را با قیام هفده نفر و شهادت بر این موضوع را کاملاً بیان می‌کند، و تصدیق امیرالمؤمنین علیه السلام را نیز در ذیل آن طبق روایات سابقه طابق النعل بالنعل دارد.^۱

مورد سوم: احتجاج امیرالمؤمنین علیه السلام در مجلس شورای عمر است

احمد بن حنبل در کتاب «مناقب» خود بنا به نقل قندوزی از ابوذر رضی الله عنه روایت کرده است که گفت: علی علیه السلام به طلحه، و عبدالرحمن بن عوف، و سعید بن ابی وقاص فرمود:

هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرَقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ، وَ إِنَّكُمْ لَنْ تَضِلُّوا إِنْ اتَّبَعْتُمْ وَ اسْتَمْسَكْتُمْ بِهِمَا؟! قَالُوا: نَعَمْ.^۳

«آیا شما می‌دانید که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفت: من باقی می‌گذارم در میان شما دو چیز نفیس را: کتاب الله و اهل بیت که عترتم می‌باشند، و آن دو از هم انفکاک پیدا نمی‌کنند تا در روز قیامت در حوض بر من وارد شوند و به درستی که شما اگر از آن دو پیروی کنید و بدانها چنگ زنید گمراه نمی‌شوید؟! گفتند: آری.»

شیخ طوسی در «امالی» بنا به نقل سید هاشم بحرانی با سند متصل خود از سالم بن ابی الجعد، مرفوعاً از ابوذر غفاری، عین متن این مناشده را ذکر کرده است.^۴ حافظ ابوالمؤید موفق بن احمد حنفی اخطب خوارزم^۵ با سلسله سند متصل

۱- «عبقات» ج ۲، ص ۶۴۱ و ص ۶۴۲ در ضمن ترجمه احوال سمهودی گوید: و عن أبي الطفيل أن علياً - تا آخر گفتار.

۲- مراد سعدین ابی وقاص است که در این نسخه سعید آمده است.

۳- «ینابیع المودة» ص ۳۵.

۴- «غایة المرام» ص ۲۲۴ حدیث ۱۶، از خاصه.

۵- معروف به خوارزمی که در سنه ۴۸۴ متولد و در سنه ۵۶۸ فوت کرده است.

خود روایت می‌کند از ابوطیفیل عامر بن واثله که گفت: من با علی بن ابیطالب علیه السلام در خانه در روز شوری بودم و شنیدم که می‌گفت: **لَا حَتَجَنَّ عَلَيَّكُمْ بِمَا لَا يَسْتَطِيعُ عَرَبِيَّكُمْ وَلَا عَجَمِيَّكُمْ تَغْيِيرَ ذَلِكَ**.^۱ «من در امروز با شما چنان احتجاج و مخاصمه علمی خواهم کرد که هیچ یک از شما نه از عرب و نه از عجم قادر بر انکارش نباشد.»

آنگاه شروع می‌فرماید به احتجاج و مناشده به طور تفصیل، و ذکر یکایک از مناقب و فضایل و اولویّت خود در جمیع امور تا می‌رسد به اینکه می‌فرماید:

فَأَنْشِدُكُمْ بِاللَّهِ أَنْتَعَلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَ عَثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، لَنْ تَضِلُّوا مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا، وَ لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ! قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ!

حضرت همین طور به احتجاج خود ادامه می‌دهند تا اینکه ابوطیفیل می‌گوید: من در روز شوری دم در خانه ایستاده بودم و صداهای ایشان بلند شده بود و شنیدم که علی علیه السلام می‌گفت: **بَايَعَ النَّاسُ أَبَا بَكْرٍ وَأَنَا وَاللَّهِ أَوْلَى بِالْأَمْرِ وَأَحَقُّ بِهِ مِنْهُ فَسَمِعْتُ وَأَطَعْتُ مَخَافَةَ أَنْ يَرْجِعَ النَّاسُ كُفَّارًا يَضْرِبُ بَعْضُهُمْ رِقَابَ بَعْضٍ بِالسَّيْفِ. ثُمَّ بَايَعَ أَبُو بَكْرٍ لِعُمَرَ وَأَنَا وَاللَّهِ أَحَقُّ بِالْأَمْرِ مِنْهُ فَسَمِعْتُ وَأَطَعْتُ مَخَافَةَ أَنْ يَرْجِعَ النَّاسُ كُفَّارًا. ثُمَّ أَنْتُمْ تَرِيدُونَ أَنْ تُبَايَعُوا الْعُثْمَانَ إِذَا لَا أَسْمَعُ وَلَا أَطِيعُ.**

إِنَّ عُمَرَ جَعَلَنِي فِي خَمْسِ نَفَرٍ أَنَا سَادِسُهُمْ، لِأَيْمِ اللَّهِ لَا يُعْرِفُ لِي فَضْلٌ فِي الصَّلَاحِ وَلَا لَا يُعْرِفُونَهُ لِي كَمَا نَحْنُ فِيهِ شَرُّ سِوَاءٍ. وَأَيْمِ اللَّهِ لَوْ أَشَاءُ أَتَكَلَّمُ بِمَا لَا يَسْتَطِيعُ عَرَبِيَّكُمْ وَلَا عَجَمِيَّكُمْ وَلَا الْمُعَاهِدُ مِنْهُمْ وَلَا الْمُشْرِكُ أَنْ يَرُدَّ خِصْلَةً مِنْهَا.

«مردم با ابوبکر بیعت کردند، و سوگند به خداوند که من از او به خلافت اولی و سزاوارتر بودم اما گوش کردم و اطاعت نمودم از ترس آنکه مبادا مردم به کفر

۱- حمّوئی در «فرائد السمطين» ج ۱، ص ۳۱۹ تا ص ۳۲۲ حدیث ۲۵۱ از باب ۵۸ از سمط اول این مناشده را از ابوطیفیل با سند متصل خود روایت نموده است.

برگردند و بعضی از آنان گردن دگری را با شمشیر بزنند. پس از آن ابوبکر برای عمر بیعت گرفت، و سوگند به خدا که من برای امارت و حکومت سزاوارتر بودم اما گوش کردم و اطاعت نمودم از ترس آنکه مبادا مردم به کفر برگردند. و از این پس شما می‌خواهید برای عثمان بیعت بگیرید، در این صورت من گوش نمی‌کنم و اطاعت نمی‌نمایم.

عمر مرا در پنج نفری قرار داد که من ششمین آنها هستم، سوگند به خداوند که برای من فضیلتی در صلاح شناخته نشد و اینان نیز فضیلتی را برای من نمی‌شناسند و ما را همگی در یک میزان و معیار و نهج واحد می‌پندارند. و سوگند به خداوند که اگر بخواهم چنان سخنی بگویم که نه عرب آنها و نه عجم آنها و نه معاهد آنها و نه مشرک آنها، نتواند یک خصلت از آن خصلتها را رد کند.»

در اینجا نیز حضرت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ به گفتار و احتجاج قوی خود ادامه می‌دهند و همه آن گروه تصدیق می‌کنند.^۱ این روایت بسیار جالب است، اما ما به جهت خوف از إطاله کلام به همین فقرات از آن اکتفا کردیم.

مورد چهارم: احتجاج با طلحه

و از جمله احتجاجات حضرت احتجاج با طلحه است چنانکه در «غایة المرام» ص ۲۲۶ حدیث ۲۹ از خاصه از سلیم بن قیس از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ در ضمن حدیثی طولانی که طلحه را مخاطب قرار داده بودند وارد است که حضرت فرمود: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به من فرمود: «أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَرُونََ مِنْ مُوسَى غَيْرِ النَّبِيِّ» فَلَوْ كَانَ غَيْرِ النَّبِيِّ لَأَسْتَنْهَا رَسُولُ اللَّهِ. وَ قَوْلُهُ: إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ أَمْرِينَ لَنْ تَضِلُّوا مَا تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِي، لَا تَقْدَمُوهُمْ، وَلَا تَخْلَفُوا عَنْهُمْ، وَلَا تَعْلَمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ.

۱- «مناقب خوارزمی»، طبع سنگی، ص ۲۱۶ تا ص ۲۲۰، و طبع حروفی نجف اشرف، ص ۲۲۱ تا ص ۲۲۵.

«منزله و نسبت تو با من مانند منزله و نسبت هارون است با موسی غیر از مقام نبوت». و این می‌رساند که در تمام مقامات امیرالمؤمنین به منزله هارون است و اگر در غیر نبوت در چیز دیگری هم فرق داشت آن را هم پیغمبر استثنا می‌نمود. و گفتار رسول خدا که: «من باقی گذارنده هستم در میان شما دو امر را که مادام که به آن دو امر تمسک کنید گمراه نمی‌شوید: کتاب خدا و عترت من! از ایشان جلوتر نروید، و عقب‌تر نباشید و به آنها چیزی را نیاموزید، زیرا که آنان أعلم از شما هستند.» و این فقرات از خطاب آن حضرت به طلحه در کتاب سلیم ص ۱۱۸ آمده است.

مورد پنجم: احتجاج امیرالمؤمنین علیه السلام است

در صفین در حضور ابوهریره و ابودرداء

توضیح آن است که: در کتاب سلیم بن قیس آمده است که قبل از واقعه صفین، معاویه به عنوان رسالت ابوهریره و ابودرداء را به حضور حضرت فرستاده بود؛ و حضرت در حضور جمعیت عسکر خود که حاوی از انصار و مهاجرین بود فضائل خود را بیان کردند از جمله حدیث غدیر را از رسول الله نقل کردند تا به اینجا می‌رسد که حضرت فرمودند: عَلِيُّ أَخِي وَ وَزِيرِي وَ وَصِيِّ وَ وَارِثِي وَ خَلِيفَتِي فِي أُمَّتِي وَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي وَ أَحَدَ عَشَرَ إِمَامًا مِنْ وُلْدِهِ: الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ ثُمَّ تَسَعَةٌ مِنْ وُلْدِ الْحَسَنِ وَ أَحَدٌ بَعْدَ وَاحِدٍ، الْقُرْآنَ مَعَهُمْ وَ هُمْ مَعَ الْقُرْآنِ، لَا يُفَارِقُونَهُ حَتَّى يَرِدُوا عَلَيَّ الْحَوْضَ تَا آخِر.

و نیز در دنباله این حدیث در ذیلش حضرت رسول می‌فرماید: وَ أَمَرَنِي فِي كِتَابِهِ بِالْوَلَايَةِ، وَ إِنِّي أَشْهَدُكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ أَنَّهَا خَاصَّةٌ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وُلْدِي وَ وُلْدِ أَخِي وَ وَصِيِّ، عَلِيُّ أَوْلَهُمْ ثُمَّ الْحَسَنُ ثُمَّ الْحُسَيْنُ ثُمَّ تَسَعَةٌ مِنْ وُلْدِ الْحَسَنِ، لَا يُفَارِقُونَ الْكِتَابَ حَتَّى يَرِدُوا عَلَيَّ الْحَوْضَ.

و نیز در همین خطبه و احتجاج از رسول خدا حدیث می‌فرماید که: أَنْشِدُكُمْ اللَّهُ اتَّعَلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَامَ خَطِيْبًا وَ لَمْ يَخْطُبْ بَعْدَهَا وَ قَالَ: إِنِّي تَرَكْتُ فِيكُمْ أَيُّهَا

النَّاسُ أُمْرَيْنِ، لَنْ تَضَلُّوا مَا تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا: كِتَابَ اللَّهِ وَ أَهْلَ بَيْتِي، فَإِنَّهُ قَدْ عَاهَدَ إِلَيَّ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرَقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ؟! فَقَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ، قَدْ شَهِدْنَا ذَلِكَ كُلَّهُ، فَقَالَ: حَسْبِيَ اللَّهُ.^۱

* * *

مورد ششم: احتجاج حضرت امام مجتبیٰ علیه السلام

است بعد از بیعت با او به خلافت

شیخ مفید در «امالی» با سند متصل خود از هشام بن حسان روایت می‌کند که گفت: شنیدم از حضرت ابو محمد حسن بن علی علیه السلام که برای مردم خطبه می‌خواند پس از بیعت مردم با وی به امارت و ولایت امر، فَقَالَ: نَحْنُ حِزْبُ اللَّهِ الْغَالِبُونَ، وَ عَتْرَةُ رَسُولِهِ الْأَقْرَبُونَ، وَ أَهْلُ بَيْتِهِ الطَّاهِرُونَ، وَ أَحَدُ الثَّقَلَيْنِ اللَّذَيْنِ خَلَفَهُمَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي أُمَّتِهِ، وَ التَّالِي كِتَابَ اللَّهِ فِيهِ تَفْصِيلُ كُلِّ شَيْءٍ، لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لَا مِنْ خَلْفِهِ، فَالْمَعُولُ عَلَيْنَا فِي تَفْسِيرِهِ، لَأَنْتَظِنِّي تَأْوِيلَهُ بَلْ نَتَيَقَّنُ حَقَائِقَهُ، فَأَطِيعُونَا فَإِنَّ طَاعَتَنَا مَفْرُوضَةٌ إِذْ كَانَتْ بِطَاعَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَقْرُونَةً.

قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ.»^۲ «وَ لَوْرُدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلَى

۱- کتاب سلیم بن قیس ص ۱۷۹ تا ص ۱۹۰ و فقرات مذکور به ترتیب در ص ۱۸۷ و ص ۱۸۸ و ص ۱۸۹ از آن واقع است. این حدیث را در «غایة المرام» ص ۲۱۸ حدیث شماره چهارم از خاصه از محمد بن ابراهیم نعمانی در کتاب «غیبت» با سند متصل خود از سلیم بن قیس از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است. و أيضاً به طور تفصیل و مبسوط در «غایة المرام» ص ۲۳۰ و ص ۲۳۱ حدیث شماره پنجاه و یکم از نعمانی در «غیبت» با سند متصل خود از سلیم، و نیز با سند دیگر از عمر بن ابی سلمة روایت کرده است، و در «غایة المرام» ص ۲۳۱ حدیث پنجاه و دوم از «غیبت» نعمانی آورده است که از آن دوازده نفر که برخاستند و شهادت دادند چهار نفر آنها که عبارت بودند از هیشم بن تیهان و ابویوب و عمار و خزیمة ذوالشهادتین برخاستند و جداگانه شهادت به مواد و خصوصیات دیگری دادند که مختص به خود آنها بود.

۲- آیه ۵۹، از سوره ۴: نساء.

أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ»^۱
 وَأُحْذَرُكُمْ الْإِصْغَاءَ لِهَتَافِ الشَّيْطَانِ بِكُمْ فَإِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ فَتَكُونُوا كَأَوْلِيَاءِهِ الَّذِينَ
 قَالَ لَهُمْ: «لَا غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌ لَكُمْ فَلَمَّا تَرَأَتِ الْفِتْنَانِ نَكَصَ عَلَى
 عَقْبَيْهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيٌّ مِنْكُمْ إِنِّي أَرَى مَا لَا تَرَوْنَ»^۲

فَتَلْقَوْنَ إِلَى الرِّمَاحِ وَزَرًّا، وَإِلَى السُّيُوفِ جَزْرًا، وَ لِلْعُمْدِ حَطْمًا، وَ لِلْسَّهَامِ غَرَضًا ثُمَّ
 «لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ أَمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا»^{۳، ۴}

«و گفت: ما هستیم حزب الله که غالبند، و عترت رسول او که از همه به وی
 نزدیکترند، و اهل بیت او که همگی طیب و طاهرند، و یکی از دو چیز نفیس و
 سنگین قیمت که رسول خدا صلی الله علیه و آله در اُمتش به خلافت گذارد، و پشت سر و
 چسبیده به کتاب الله که در آن تفصیل هر چیز موجود است، باطل نه از روبروی آن
 و نه از پشت سرش به سوی آن نمی آید. بنابر این یگانه راه اعتماد و اتکاء به کتاب
 الله ما هستیم که در تفسیر و تأویل آن راه گمان و پندار را نمی پیمائیم، بلکه حقائقش
 را با علم و یقین ادراک می کنیم، لهذا از ما اطاعت کنید، چرا که اطاعت از ما فرض
 است چونکه به طاعت از خدا و رسول خدا مقرون است.

خداوند عزوجل می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا و از رسول
 خدا اطاعت کنید و اگر در موردی نزاع نمودید آن را به حکم خدا و رسولش
 برگردانید.» و ایضاً می فرماید: «و اگر آن را به رسول خدا و به اولوا الامر از خودشان
 ارجاع دهند تحقیقاً کسانی از صاحبان امر که حکم آن را استنباط می کنند، حکم
 واقع را در آن مورد می دانند و می فهمند.»

۱- آیه ۸۳، از سوره ۴: نساء.

۲- آیه ۴۸، از سوره ۸: انفال.

۳- آیه ۱۵۸، از سوره ۶: انعام.

۴- «امالی» مفید، طبع جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ص ۳۴۸ تا ص ۳۵۰، حدیث ۴ از

مجلس چهل و یکم.

و من شما را بر حذر می‌دارم از آنکه گوشتان را به آواز شیطان فرادهید، زیرا که وی دشمن آشکارای شماست و در نتیجه شما مانند دوستان او می‌شوید که به آنان گفت: «امروز کسی از مردم بر شما مظفر و پیروز نمی‌گردد و من پشت و پناه شما هستم. اما چون دو صف متقابل (مُسْلِم و کافر) به هم برخورد کردند، پشت نموده فرار را بر قرار اختیار کرد و گفت: من از شما بیزارم، من می‌بینم چیزی را که شما نمی‌بینید.»

و در این صورت هدف آماج نیزه‌ها، و طعمه شمشیرها، و کوبیده شده گرزها و چماق‌ها، و نشانه تیرهای او قرار خواهید گرفت، سپس «برای نفسی که اینک ایمان بیاورد، بدون ایمان قبلی، و یا در سایه ایمانش کار خیری انجام نداده باشد، این ایمان ضروری ابداً سودی نخواهد بخشید.»

این حدیث را شیخ طوسی در «امالی» با سند متصل خود از هِشام بن حَسَّان از حضرت مجتبیٰ علیه السلام آورده است، و سید هاشم بحرانی در «غایة المرام» از شیخ مفید در «امالی»، و از شیخ طوسی در «امالی» روایت نموده است.^۱

احمد بن حَنْبَل در کتاب «مناقب» بنا به نقل قندوزی، با سند خود از هِشام بن حَسَّان این احتجاج را از حضرت مجتبیٰ علیه السلام تا وَ احْذَرُوا الْاِصْغَاءَ لِهَتَافِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ آورده است.^۲

مورد هفتم: احتجاج حضرت امام حسن مجتبیٰ علیه السلام بعد

از صلح با معاویه بر فراز منبر کوفه در حضور جمعیت

سبط ابن جوزی شمس الدین ابوالمظفر در کتاب «تذکره خواص الأمة» آورده

۱- «غایة المرام» ص ۲۳۴، حدیث ۷۷ از خاصه از مفید، و ص ۲۲۴ حدیث ۱۵ از خاصه از طوسی.

۲- «ینابیع المودة» ص ۲۱. و در این روایت بجای وَ التَّالِي لِكِتَابِ اللَّهِ، عبارت وَ نحن ثانی کتاب الله آمده است یعنی: ما جفت و همدوش کتاب خدا می‌باشیم.

است که: معاویه حرکت کرد تا داخل کوفه شد؛ و عمرو بن عاص به وی اشارت کرد تا به امام حسن علیه السلام امر کند به منبر رود و عجز و ناتوانی او در خطبه و سخن گفتن ظاهر شود. معاویه به امام حسن علیه السلام گفت: برخیز خطبه بخوان! حضرت برخاست و خطبه خواند و فرمود: **أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ اللَّهَ هَدَاكُمْ بِأَوْلِيَانَا، وَ حَقَّنَ دِمَاءَكُمْ بِآخِرِنَا، وَ نَحْنُ أَهْلُ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنَّا الرَّجْسَ وَ طَهَّرَنَا تَطْهِيراً، وَ إِنَّ لِهَذَا الْأَمْرِ مُدَّةً، وَ الدُّنْيَا دُولٌ، وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ لِنَبِيِّهِ: (وَ إِنْ أَدْرَى لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَكُمْ وَ مَتَاعٌ إِلَى حِينٍ) فَضَجَّ النَّاسُ بِالْبُكَاءِ.**

«ای مردم! خداوند، شما را به واسطه اول ما هدایت کرد و خون شما را به واسطه آخر ما حفظ نمود. و ما اهل بیت پیغمبر شما هستیم که هرگونه رجس و پلیدی و آلودگی را از ما زدود و ما را کاملاً پاک و پاکیزه نمود. و برای امر امامت مدتی است، و دنیا پیوسته در گردش بوده دست به دست می‌گردد. و خداوند به پیغمبرش فرمود: بگو: «من نمی‌دانم، شاید این واقعه امتحان شما باشد و تمتع موقتی که تا زمانی بهره‌بردارید.» پس مردم صدای خود را به گریه بلند کردند.»

معاویه رو کرد به عمرو عاص و گفت: این است رأی تو، و رو کرد به حضرت امام حسن و گفت: **حَسْبُكَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ** «کافی است ای ابو محمد.»

و در روایتی است که حضرت در خطبه فرمودند: **نَحْنُ حِزْبُ اللَّهِ الْمُؤْمِلِحُونَ، وَ عِترَةُ رَسُولِهِ الْمُطَهَّرُونَ، وَ أَهْلُ بَيْتِهِ الطَّيِّبُونَ الطَّاهِرُونَ وَ أَحَدُ الثَّقَلَيْنِ الذِّينِ خَلَفَهُمَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِيكُمْ، فَطَاعَتُنَا مَقْرُونَةٌ بِطَاعَةِ اللَّهِ، فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ. وَ إِنْ مُعَاوِيَةَ دَعَانَا إِلَى أَمْرٍ لَيْسَ فِيهِ عِزٌّ وَ لَانَصَفَةٌ، فَإِنْ وَافَقْتُمْ رَدَدْنَا عَلَيْهِ وَ خَاصَمْنَاهُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى بِطَبْعِي السُّيُوفِ، وَ إِنْ أَبَيْتُمْ قَبَلْنَا. فَتَادَاهُ النَّاسُ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ: الْبَقِيَّةَ الْبَقِيَّةَ.**

«مائیم حزب خدا که رستگارانند، و عترت رسول او که مطه‌رند، و اهل بیت او که

طیب و طاهرند، و یکی از دو ثَقَل که رسول خدا در میان شما باقی گذاشت. بنابراین اطاعت از ما مقرون است به اطاعت از خدا، پس اگر در امری نزاع نمودید باید آن را به خدا و رسول ارجاع دهید! و معاویه ما را به امری فراخوانده است که در آن عزت و انصاف نیست. پس اگر شما با من موافقت دارید این دعوتش را ردّ می‌کنیم و با تیزی دم شمشیرهای برّان با او در پیشگاه خداوند تعالی می‌جنگیم و مخاصمه می‌کنیم؛ و اگر شما ابا دارید از جنگ و مخاصمه، ما آن را می‌پذیریم. در این حال مردم از هر جانب فریاد زدند: پرهیز از ریختن بقیه خونها. پرهیز از ریختن بقیه خونها.^۱

مورد هشتم: احتجاج حضرت سید الشهداء

علیه السلام در سرزمین مینی به حدیث ثقلین

سلیم بن قیس هلالی در کتابش آورده است که یکسال^۲ پیش از مرگ معاویه حضرت سیدالشهداء علیه السلام عازم حج شدند. توضیح آنکه چون حضرت امام حسن علیه السلام در سنه ۴۹ هجری به زهر معاویه توسط جُعدَة دختر اشعث بن قیس که زوجه آن حضرت بود، مسموم شده و به شهادت رسیدند^۳ پیوسته فتنه و بلاء بالا می‌رفت و شدت امر بر شیعه بیشتر می‌شد به طوری که در هیچ نقطه از اقطار اسلامی یک ولیّ خدا نبود مگر آنکه برخون خود ترسان و هراسان بود و طرید و شرید و منفور بود، و برعکس دشمنان خدا ظاهر و بدون پرده و حجاب، عَلَناً به بدعت و ضلالت خود مباهات می‌کردند. یکسال قبل از اینکه معاویه بمیرد حضرت حسین بن علی سیدالشهداء علیه السلام عازم حجّ بیت‌الله الحرام شدند، و با آن

۱- «تذکرة الخواصّ» ص ۱۱۳.

۲- و در بعضی از نسخه‌ها دو سال.

۳- ابن اثیر جزری در «الکامل فی التاریخ» ج ۳، ص ۴۶۰ در حوادث سال چهل و نهم هجری آورده است که: در این سال حسن بن علی علیه السلام وفات یافتند و جعدَة دختر اشعث بن قیس کِنْدی او را زهر داد.

حضرت عبدالله بن جعفر و عبدالله بن عباس همراه بودند.

سید الشهداء علیه السلام تمام بنی هاشم را از مردان و زنان و موالیان آنها (غلامان و پسر خوانندگان و هم پیمانان و غیرهم) و همچنین از انصار آن افرادی را که می شناخت، و همچنین اهل بیت خود را جمع کرد و پس از آن رسولانی را اعزام کرد، و به آنها دستور داد که یکنفر از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله را که معروف به زهد و صلاح و عبادت است فرومگذارید مگر آنکه همه آنها را نزد من در سرزمین مبنی گرد آورید. در سرزمین مبنی در خیمه بزرگ و افراشته آن حضرت بیش از هفتصد نفر مرد مجتمع شدند که همه از تابعین بودند و قریب دویست نفر از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند. حضرت به خطبه برخاست و با مناشده و احتجاج، سوابق خود و پدرش و جنایات طاغیه معاویه را بیان کرد تا رسید به اینجا که فرمود:

أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ فِي آخِرِ خُطْبَةٍ خَطَبَهَا: إِنِّي تَرَكْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَ أَهْلَ بَيْتِي، فَتَمَسَّكُوا بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا؟! قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ!

«آیا می دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله در آخرین خطبه ای که ایراد کرد گفت: من در میان شما باقی گذاردم دو چیز نفیس و ارزشمند را: کتاب الله و اهل بیتم را؛ پس به آندو چنگ زنید تا گمراه نشوید؟! گفتند: بار خداوندا، آری.»

حضرت این مناشده را ادامه می دهند و همه اللَّهُمَّ نَعَمْ می گویند، قَدْ سَمِعْنَا می گویند، و بر این اساس متفرق شدند.^۱

مورد نهم: شهادت ابن عباس است در تمسک به حدیث ثقلین

موفق بن احمد خوارزمی اخطب خوارزم با سند خود روایت می کند از مجاهد که گفت: به ابن عباس گفته شد: نظر تو درباره علی بن ابیطالب چیست؟! فَقَالَ:

۱- کتاب سلیم بن قیس، ص ۲۰۶ تا ص ۲۰۹. و مادر طبع دوّم از کتاب «لمعات الحسين علیه السلام» این خطبه را با ترجمه اش از ص ۲۳ تا ص ۳۰ آورده ایم.

ذَكَرَتْ وَاللَّهِ أَحَدَ الثَّقَلَيْنِ، سَبَقَ بِالشَّهَادَتَيْنِ، وَصَلَّى الْقِبْلَتَيْنِ، وَهُوَ أَبُو السَّبْطَيْنِ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ، وَرُدَّتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ مَرَّتَيْنِ بَعْدَ مَا غَابَتْ عَنِ الْقِبْلَتَيْنِ، وَجَرَّدَ السَّيْفَ تَارَتَيْنِ، وَهُوَ صَاحِبُ الْكُرْتَيْنِ، فَمَثَلُهُ فِي الْأُمَّةِ مَثَلُ ذِي الْقُرْنَيْنِ، ذَاكَ مَوْلَايَ عَلِيُّ بْنُ أَبِيطَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ.^۱

«در جواب گفت: قسم به خدا که یکی از ثقلین را یاد کردی که به شهادتین از مردم سبقت گرفت، و بر دو قبله نماز گزارد، و اوست پدر دو سبط و فرزند رسول خدا حسن و حسین، و خورشید دوبار برای او برگشت بعد از آنکه از دو قبله پنهان شده بود، و دوبار شمشیر را برهنه کرد، و اوست صاحب دو بار حمله، بنابراین مثال او در این امت مثال ذی القرنین است، اوست مولای من علی بن ابیطالب علیه السلام.»

مورد دهم: شهادت عمروعاص است در تمسک به حدیث ثقلین

موفق بن احمد خوارزمی که وی را مخالفین صدر الأئمة خوانند، در حدیث مکاتبه معاویه به عمروعاص به جهت استعانت و کمک او به معاویه در جنگ و خصومت بر علیه امیرالمؤمنین علیه السلام، در ضمن پاسخ عمروعاص به معاویه که عمرو مفضلاً مناقب و فضایل و سوابق امیرالمؤمنین علیه السلام را شرح می دهد می رسد به اینجا که می گوید: وَ أَكَّدَ الْقَوْلَ عَلَيْكَ وَ عَلَيَّ وَ عَلَيَّ جَمِيعَ الْمُسْلِمِينَ وَ قَالَ: إِنِّي مُخَلَّفٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي.^۲

«و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله گفتار خود را بر تو و بر من و بر جمیع مسلمین تأکید نمود به اینکه گفت: من در میان شما دو ثقل و چیز نفیس و گرانقدر را جانشین از خودم می گذارم: کتاب خدا و عترتم را.»

۱- «مناقب» خوارزمی، طبع سنگی، ص ۲۳۰ و طبع حروفی نجف، ص ۲۳۶، و «غایة المرام» ص ۲۱۴، حدیث ۲۴ از عامه از خوارزمی.
 ۲- «مناقب» خوارزمی، طبع سنگی، ص ۱۲۶، و طبع حروفی نجف اشرف، ص ۱۳۰، و «غایة المرام» ص ۲۱۳، حدیث ۱۷ از عامه از خوارزمی.

مورد یازدهم: شهادت حسن بصری است در لزوم تمسک به حدیث ثقلین

ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه» آورده است که ناقدی روایت کرده است که: سئِلَ الْحَسَنُ الْبَصْرِيُّ عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ كَانَ يُظَنُّ بِهِ الْإِنْحِرَافُ عَنْهُ وَ لَمْ يَكُنْ كَمَا ظَنَّ فَقَالَ: مَا تَقُولُ فِيمَنْ جَمَعَ الْخِصَالَ الْأَرْبَعَ: اَيْتَمَانُهُ عَلَيَّ بَرَاءَةٌ، وَ مَا قَالَ لَهُ مِنْ غَزَاةٍ تَبُوكَ، فَلَوْ كَانَ غَيْرَ النَّبُوَّةِ لَأَسْتَشْنَاهُ، وَ قَوْلُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: الثَّقَلَانِ: كِتَابُ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي؛ وَ إِنَّهُ لَمْ يُؤَمَّرْ عَلَيْهِ أَمِيرٌ قَطُّ وَ قَدْ أَمَرَتِ الْأَمْرَاءُ عَلَيَّ غَيْرِهِ.^۱

«از حسن بصری پرسیدند: نظریه تو درباره علی چیست؟ زیرا گمان انحراف از علی عَلَيْهِ السَّلَامُ درباره وی می‌رفت، و این طور نبود و آن گمان درست نبود. حسن بصری در پاسخ گفت: چه می‌گوئی درباره کسی که چهار خصلت در او گرد آمده است: رسول خدا او را بر ارسال سوره براءت امین شمرد، و آنچه را که در جنگ تبوک درباره او گفت، و اگر علی غیر از نبوت با رسول خدا تفاوتی داشت آن را رسول خدا استثنا می‌نمود، و گفتار پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ درباره ثقلان: کتاب الله و عترت من، و دیگر آنکه در تمام دوران نبوت در جنگها کسی را امیر بر او قرار نداد، در حالی که امیرانی را بر غیر علی امیر گردانید.»

باری تا اینجا در این بحث، سخن ما را جمع به موارد عدیده صدور و مواضع و مواقع کثیره احتجاج و استشهاد به این حدیث مبارک بود. اینک باید بحثی به نحو اختصار در سند و دلالت و مفاد آن بنمائیم و به عبارتی اُخْرَى از جهت بحث کلامی پیرامون آن سخنی داشته باشیم.

بحث در سند و دلالت حدیث ثقلین

با آنچه تا به حال از کیفیت صدور و روایت جمعی کثیر از اصحاب رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و تابعین، و تنها یکصد و هشتاد و هفت نفر از اساطین و اعلام علمای عامه، و

۱- «غایة المرام» ص ۲۱۷، حدیث شماره ۳۴ از عامه.

ثبت و ضبط آن در صحاح و سنن و سیره و تواریخ و تفاسیرشان و تنصیص و تصریحشان در توثیق و تصحیح بسیاری از طرق این روایت که ذکر شد، معلوم شد که این حدیث از روایات صحیحة السَّند و مستفیض و متواتر، بلکه فوق متواتر و قطعی الصُّدوری است که در صدور آن از زبان مبارک پیامبر ختمی مرتبت جای ذرّه‌ای شبهه و شک و تأمل نمی‌باشد.

این حدیث در «صحیح» مُسَلِّم و «خصائص» نَسَائِی، و «مسند» احمد بن حنبل و «صحیح» تِرْمِذِی وارد است، و فقط بخاری در صحیحش^۱ نیاورده است، و ابن جوزی در کتابش «العِلَلُ المتناهیة» ذکر کرده است.^۲ اما دربارهٔ گفتار بخاری و

۱- و از آنچه گفتیم معلوم می‌شود: گفتار برادر عزیز ایمانی ما دکتر سید محمد تیجانی سماوی در کتاب ارزشمند خود به نام «لأكون مع الصادقین» ص ۱۱۱ که بخاری و مسلم و ترمذی و ابن ماجه این چهار نفر حدیث ثقلین را در کتابشان ذکر نکرده‌اند، تمام نیست، ابن ماجه و مسلم و ترمذی این حدیث را ذکر کرده‌اند.

۲- و ایضاً ابن تیمیّه به طعن و قدح در جملهٔ لَنْ يَفْتَرَقَا پرداخته است و میرحامدحسین به تفصیل به دفع او پرداخته است. و در پایان گوید: چگونه بر قدح اصل حدیث ثقلین سنداً یا انکار ثبوت جملهٔ عدم افتراق و ما شباهها کذلک اَدْنَى مسلمی اقدام کند حال آنکه نواصب لثام که به اتفاق اهل اسلام محکوم به کفر می‌باشند نیز مجال این معنی ندارند. و قصارای سعی نامشکور و حمادای جهد نامبرور - شَتَانِ عَلِیٍّ مَا أَفَادَهُ مَخَاطَبُنَا اللَّيْبِ فِي الْعِبَارَةِ الْمَاضِيَةِ مِنَ «التُّحْفَةِ» - اینست که به زعم باطل خود به دلیل عقلی در صحّت این حدیث شریف کلامی آغاز نهاده، دادِ جهل و سفاهت داده‌اند.

و از اینجاست که قدوة نواصب اغثام و أسوۀ این زرقاء طغام: عَمْرُوبِنِ بَحْرِ بَصْرِيٍّ معروف به جاحظ با آن همه شدّت نصب و عُدوان و کثرت بغی و طغیان که اُنمودج آن در مجلد حدیث غدیر و مجلد حدیث منزلت دیدی در «رسالة مدح اهل البيت»^۳ که حق سبحانه و تعالی اظهاراً للحَقِّ و اِرْدَاءً لِلْبَاطِلِ زبان قلمش در آن معترف به صواب فرموده، به حدیث ثقلین استدلال بر کمال افضلیت اهل البيت^۴ نموده به ایراد لفظ اصرح و اوضح آن که مشتمل بر جملهٔ عدم افتراق نیز می‌باشد در تسوید وجوه اهل انکار و شقاق، قصب استباق ربوده چنانچه در رسالهٔ مذکوره گفته اعلم أن الله تعالی لو أراد أن يسوّی بین بنی هاشم و بین الناس لما أبان منهم ذوی القربی و لما قال: و أنذر عشیرتک الأقرین، و قال تعالی: و اِنَّهٗ لَذِکْرٌ لِّکَ و لِقَوْمِکَ. و اذا کان

←

بطلان آن، علامه آیه الله میرحامد حسین هندی در کتاب نفیس و ذیقیمت «عبقات الأنوار» یکصد و شصت وجه ذکر نموده است^۱ و چنان بخاری را رسوا و حیرت زده می نماید که راه فراری برای وی باقی نمی گذارد.

او می گوید: پس باید دانست که حضرت بخاری در تاریخ صغیر خود که نسخه آن بحمدالله تعالی پیش نظر قاصر حاضر است، می فرماید: احمد گفت در حدیث عبدالملک از عطیه از ابوسعید که پیغمبر گفت: «تَرَكْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ» «احادیث کوفیان اینها منکر شمرده می شوند».

و این کلام غرابت نظام حضرت بخاری والامقام، چندان که مایه تخجیل و تشویر جاننثاران این امام کبیر شود کم است، زیرا بر کسی که ادنی تتبع مُصَنَّفَاتِ مُحَقِّقِينَ اخبار کرده است کالشمس فی رَابِعَةِ النَّهَارِ بر او واضح و آشکار است که امام احمد حدیث شریف ثقلین را به طرق عدیده، و اسانید سدیده، و روایات متکثره، و سیاقات متوافره روایت کرده، در تأیید و تشیید و توكید و توطید آن

← لقومه فی ذلک ما لیس لغيرهم فکل من کان أقرب کان أرفع؛ ولو سواهم بالناس لما حرّم علیهم الصدقة؛ و ما هذا التحريم إلا لإکرامهم، و لذلك قال للعباس حين طلب ولاية الصدقات: لا أولیک غسلات خطايا الناس و أوزارهم بل أولیک سقایة الحجّ (الحاجّ ظ) و الإنفاق علی زوّار الله؛ و لهذا کان رباہ أول ربا وضع، و دم ابن ربیعة بن الحارث أول دم هدر لأنهما القدوة فی النفس و المال؛ و لهذا قال علیّ علی منبر الجماعة: نحن اهل بیت لا یقاس بنا أحد من الناس، و صدق کرّم الله وجهه و کیف یقاس بقوم منهم رسول الله صلی الله علیه (و آله) و سلّم و الأَطِیَّان: علیّ و فاطمة، و السیطان: الحسن و الحسین، و الشّهِیدان: أسدالله حمزة و ذوالجناحین جعفر، و سیّدالوادئ عبدالمطلب، و ساقی الحجج العباس، و النّجدة و الخیر فیهم، و الأنصار أنصارهم، و المهاجر من هاجر إلیهم و معهم؛ و الصّدیق من صدّقهم، و الفاروق من فرّق بین الحقّ و الباطل فیهم، و الحوارئ حواریهم، و ذوالشّهادتین لأنّه شهد لهم، و لاخیر إلا فیهم و لهم و منهم و معهم. و قال عنه: إتی تارک فیکم الخلیفتین أحدهما أكبر من الآخر: کتاب الله حیل ممدود من السماء إلی الأرض، و عترتی اهل بیتی؛ نبأنی اللطیف الخیر أنّهما لن یتفرّقا حتّی یردا علیّ الحوض. (عبقات الأنوار، ج ۲، ص ۹۴۲، و ص ۹۴۳).

۱- «عبقات الأنوار» طبع اصفهان، مجلد دوم از حدیث ثقلین، ص ۸۲۴ تا ص ۹۰۵.

افزوده است؛ نه آنکه -العیاذبالله- چنین جهّمند جلیل و ناقدِ عدیم‌المثیل که نزد حضراتِ سُنَّیّه، جُهَیْنَةُ اخبار و عَیْبَةُ اسرار و حافظِ احادیث و آثار و نافی کذب از سرورِ مختار -علیه و آله الأطهار آلاف السّلام مِنَ الْمَلِکِ الْعَفَّار- معدود می‌شود، در پی قدح و جرح این حدیث شریف افتاده، خود را داخل زمره هالکة ناصبین جاحدین و والج زرافه ضالّه منکرین معاندین کرده باشد.

و چگونه این حرفِ راست نشنید، حال آنکه سابقاً بحمدالله تعالی دانستی که امام احمد بالخصوص در «مُسْنَد» عظیم الشّان خود که برای تبیین جلالَت مرتبت، و عظمت منزلت او حسب افاداتِ أعلام این حضرات، طوأمیر طویله کفایت نمی‌کند، طرقِ عدیده این حدیث آورده و آن را از زیدبن ارقم به دو طریق نقل کرده و از روایت زیدبن ثابت به دو سند اخراج نموده و از حدیث ابوسعید خُدَری به چهار وجه روایت فرموده است.

پس افتراءِ قَدْح و جَرَح این حدیث شریف بر مثلِ چنین مُثَبِّتِ مُؤَيَّد و مُؤَسَّسِ مُشَيَّد از تَقْطُظ و تَفْطُن و حَزْم و هوشیاریِ ملازمانِ حضرت بخاری عجیب و بس عجیب، و برای اتباع و اشیاع جنابش که در اصلاح فاسد و ترویج کاسد، وَرَتَقُ فَتَقُ و رُفُو حَرْقِ او کمر همّت بر میان جان بسته‌اند مورث اقصای انزعاج و وجیب است.^۱

و اما درباره بطلان گفتار ابن جوزی به تفصیل به میدان آمده و شهادت‌های علمای عامّه را بر بطلان کلامش شاهد آورده است، از جمله گفتار سَمهودی را ذکر کرده است که او گفته است: «شگفت‌آور گفتار ابن جوزی است در «علل مُتَنَاهِیّه»؛ مبادا به سخنش گول بخوری، چرا که گویا در وقت این گفتار از هیچ چیز مستحضر نبوده است مگر از این طرق واهیه^۲. او بقیه طُرُق حدیث را بیان ننموده است، زیرا

۱- «عیقات» ج ۲، ص ۸۲۴ و ص ۸۲۵.

۲- آیه‌الله میرحامد حسین در «عیقات» ج ۱، ص ۲۲۰ و ص ۲۲۱ از علامه سخاوی در

در صحیح مسلم و غیره از زیدبن ارقم روایت که... و حاکم در مستدرک از سه طریق تخریج نموده، و در هر یک از آنها گفته است، این روایت بر شرط شیخین صحیح است و آن را تخریج نموده‌اند.^۱

و از جمله می‌گوید: و از صنایع شنیعه و بدایع فظیحه و غرائب بادیة العوار، و عجائب واضحه الشنار این است که ابن الجوزی با آن همه طول باع و وسعت اطلاع، و غزارت علوم دینیّه، و مهارت در فنون یقینیّه، و تقدّم در علم حدیث و اثر، تفوّق بر ناقدین اهل نظر، الی غیر ذلک من المفاخر المّبهره و المآثر المّزهره که حضرات اهل سنّت به کمال مبالغه و اغراق برای حضرتش ثابت می‌کنند، از جمیع طرق و آسانید کثیره و منیره این حدیث شریف تعامی صریح نموده، به سندی طریف روایت این خبر منیف فرموده، و از راه کمال نصب و عدوان و نهایت بغض و شنان با اهل بیت سیدالانسان و الجان - علیه وعلیهم آلاف السّلام من الملک المّنان - آن را در کتاب «العِلل المّتناهیة فی الأحادیث الواهیة» که موضوع آن بیان احادیث واهیة متزلزله شدیده التّزلزل کثیرة العِلل می‌باشد، مندرج ساخته، به حکم عدم صحّت و اظهار مقدوحیّت رجالِ سندِ اعلام، مشاقّت و مخالفت اعلام بلکه رایات منابّدت و معانّدت اسلام و اهل اسلام افراخته چنانچه در کتاب مذکور گفته است...^۲

از جمله افرادی را که ابن جوزی ضعیف شمرده است عَطِيَّةٌ عَوْفِي كُوفِي است که حدیث را از ابوسعید روایت کرده است، و جرم عطیه تشیع و ولای او به

← «استجلاب ارتقاء الغرف» در ذکر این حدیث شریف حکایت کرده است که او گفته است: من تعجّب می‌کنم از ایراد ابن جوزی در «علل متناهیة» بلکه أعجب از این، گفتار اوست که می‌گوید: این حدیث صحیح نیست با اینکه خواهد آمد بعضی از طرق این حدیث در «صحیح» مسلم است. زیرا مسلم در «صحیح» خود حدیث زید را از طریق سعیدبن مسروق و أبو حیّان یحیی بن سعید بن حیّان هر دو تای آنها - و عبارت از دومی است - از یزیدبن حیّان که عموی دومی است از زیدبن ارقم. و در اینجا روایت زید را به طور مشروح می‌آورد - الکلام.

۱- «عبقات» ج ۲، ص ۶۳۸ و ص ۶۳۹ از نورالدین سمهودی در کتاب «جواهر العقّدين».

۲- «عبقات» ج ۲، ص ۸۳۶.

اهل بیت است. و علاوه بسیاری از اعلام عامّه خودشان عطیه را توثیق نموده‌اند.^۱ علامه میرحامد حسین می‌فرماید: این حدیث شریف که در «مسند» اسحق بن راهویّیه و «مسند» احمد، و «مسند» عبد حمید، و «مسند» دازمی، و «صحیح» مسلم، و «صحیح» ترمذی، و «فضائل القرآن» ابن ابی الدنیا، و «نوادِر الأُصول» حکیم ترمذی، و «کتاب السنّة» ابن ابی عاصم، و «مسند» بزّاز، و کتاب «الخصائص» نسائی، و «مسند» ابویعلی، و «ذریّه طاهره» دولابی، و «صحیح» ابن خزیمه، و «صحیح» أبو عوآنه، و کتاب «المصاحف» ابن الأثیر، و «أمالی» محامدلی، و کتاب «الولایة» ابن عقده، و کتاب «الطالبيين» جعابی، و معاجم ثلاثه طبرانی^۲، و «مستدرک» حاکم،

۱- در «عقبات» ج ۲، ص ۸۹۲ و ص ۸۹۳ یکصد و چهل و دوم ایرادی را که بر بخاری وارد کرده است این است که: قدح ابن جوزی در عطیه که روایت این حدیث شریف از ابوسعید خدری نموده مردود است به اینکه عطیه را ابن سعد توثیق نموده، چنانچه ابن حجر در «تهذیب التهذیب» گفته: «ابن سعد گفته است: ابن عطیه با ابن اشعث خروج کردند، حجّاج به محمدبن قاسم نوشت که: سب علی بن ابیطالب را بر وی عرضه کن! اگر او سب نکرد چهارصد شلاق تازیانه‌اش بزَن و ریشش را بتراش. محمدبن قاسم از او درخواست سب علی را نمود و او امتناع ورزید، فلهمذا حکم حجّاج را در باره وی جاری کرد، و سپس عطیه به سوی خراسان روان شد و در آنجا اقامت کرد تا عمر بن هبیره والی عراق شد. در این زمان به عراق آمد و در عراق بماند تا در سنه ۱۱۰ وفات نمود. و عطیه از موثّقین است انشاءالله و احادیث صالحه‌ای از او رسیده است، و بعضی از مردم به احادیث او تمسک نمی‌کنند.» و محتجب نماند که ابن سعد منحوس متعنتی است عظیم الحیف و العدوان، و متشتتی است صریح الجور و الطغیان که از راه نهایت تحامل و انحراف، و غایت جور و اعتساف، اساتت ادب در حق جناب امام جعفر صادق - علیه و آباءه و آبائنه المعصومین آلف التّحیة ماذرّ شارق - آغاز نهاد، به اسقاط احتجاج به آن جناب و استضعاف آن امام ذوی الالباب و إثبات اتصاف کلام آن حضرت به اختلاف و اضطراب، دادر کمال نصب و خروج داده، پس توثیق چنین مبتلای بغض و عناد به اهل بیت امجاد (علیهم السلام) الی یوم التّناد، برای عطیه وثیق‌الاسناد از دلائل نهایت وثوق و اعتماد، و غایت ترزن و استناد اوست. و غالباً کسانی که ابن سعد به کلام خود «و بعضی از مردم به احادیث او تمسک نمی‌کنند» اشاره به ایشان کرده، از ابن سعد هم در حروریت و اعوجاج و مروق و لجاج بالاتر خواهند بود، فانتبه و لاتغفل!

۲- بر اهل تحقیق و اطلاع پوشیده نیست که: جمیع احادیثی که طبرانی در «معجم کبیر»

و «شَرَفَ النُّبُوَّةَ» خرگوشی، و «مَنْعَبَةُ الْمُطَهَّرِينَ»، و «حِلْيَةُ الْأَوْلِيَاءِ» أبو نعیم اصفهانی، و کتاب «طُرُقُ حَدِيثِ الثَّقَلَيْنِ» ابن طاهر و غیر از آن موجود و مسرود است. هیچ طریقی جز این طریق طریف پیش نظر نبود؟!

همانا بود، ولیکن باعث ابن جوزی برین صنیع فطیع، تخدیع آعمار و ایقاعشان در انخداع و اغترارست که به دیدن کتابش مروی بودن این حدیث منحصر به همین طریق واحد دانند، و به قَدْح و جَرْح رجال آن در کلام او و ارسیده، اَتَّبَاعاً له حکم به عدم صحّت آن رانند وَلَكِنَّ اللَّهَ كَشَفَ سِرَّهُ وَ هَتَكَ سِتْرَهُ بِأَيْدِي أَهْلِ نِحْلَتِهِ وَإِنْ كَانُوا أَصْحَابَ الْإِخْمَالِ وَ كَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ.^۱

حقیر این طرز عمل و این گونه کیفیت بحث ابن جوزی را در مسأله ثَقَلَيْنِ به این تشبیه می‌کنم که: فی المثل، جائی در شهر آتش گرفته است و دود و دخانش از دور مشهود است و صداهای بوق و آژیر و سائل اِطفاء حریق و اتومبیلهای حامل آب با گارد مخصوص عُمَال آن برای آتش نشانی به سوی آن نقطه در حرکتند، و رادیوها و روزنامه‌ها همگی داستان این حریق و کیفیت خاموش کردن، و سبب و علت پیدایش آن را نوشته‌اند و دوستان بسیار و مُؤْتَقِنِ بی‌شمار خود انسان هم که در قرب آن حریق سکونت دارند، تمام خصوصیات آن را از شروع و ختم و خسارات برای انسان بیان کرده باشند، ولی انسان بگوید: چون یکی از این مُخْبِرین فلان دیوانه، یا فلان سفیه، و یا بهمان بهلول، و یا بهمان شخص غیر مُؤْتَقِن بوده است؛ چنین حریقی اصلاً اتفاق نیفتاده و از ریشه دروغ است؛ و با کمال جرأت در صدد انکار اصل حریق باشد. آیا این شیوه، شیوه صحیح است؟! این انکار، انکار عقلانی است؟! و یا فی المثل در آسمان شَقُّ الْقَمَرِ شده و ماه به دو بخش از هم جدا شده، قرآن هم خبر داده است، افراد شهر و کوی و برزن هم همه گفته‌اند، حتّی مسافری خارج

← خود آورده است از احادیث صحیحه است؛ چون طبرانی در «معجم کبیر» غیر از روایت صحیح السند تخریج نکرده است.

۱- «عبقات» ج ۲، ص ۹۰۵ و ص ۹۰۶.

چون وارد شهر شدند از کیفیت آن که در دیشب به وقوع پیوست در شگفت بوده‌اند، آیا انسان می‌تواند بگوید که چون یکی از مُحبرین، یهودی بوده است و قول او حجت نیست، اصولاً نباید بدین قضیه اذعان نمود؟! و نباید بدین جهت آن را از قضایای مسلمة تاریخ به شمار آورد؟

نه، البته نمی‌تواند بگوید. زیرا قول یهودی در اینجا نقشی ندارد، و ما آن را به عنوان استناد و استشهاد منحصر به فرد نمی‌آوریم. آنقدر قرائن بسیار و شواهد متیقن الاعتبار در اینجا هست که یهودی بگوید و یا نگوید در حجیت این حادثه شکمی نداریم. خیانت ابن جوزی در نزد ارباب علم و صاحبان درایت این گونه است که همه را به مذمت خود برانگیخته است که شما فرضاً بگو: عطیه ضعیف و مردود است و روایت جمله کوفیان مناکیر است، شما با روایات صحیحة السند از طریق غیر عطیه و غیر کوفیان چه می‌کنید؟ روایاتی که تصریح شده است که بر شرط شیخین صحیح است؟!^۱

۱- خیانت دینی و جنایت فقهی و علمی ابن جوزی به قدری عجیب است که نواده او: ابوالمظفر یوسف بن قزغلی معروف به سبط ابن جوزی در کتاب «تذکره خواصّ الأمة» طبع سنگی، ص ۱۸۲ در باب دوازدهم که در ذکر ائمه علیهم السلام به طور کلی است می‌گوید: احمد در «فضائل» می‌گوید: خبر داد به ما اسود بن عامر که خبر داد به ما اسرائیل از عثمان بن مغیره از علی بن ربیعه که گفت: من زید بن ارقم را دیدم و گفتم: آیا تو از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدی که می‌گفت: ترکت فیکم الثقلین، واحد منهما اکبر من الآخر؟ قال: نعم، سمعته یقول: ترکت فیکم الثقلین: کتاب الله جبل ممدود بین السماء، و عترتی أهل بیتی. ألا انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض. ألا فانظروا کیف تخلفون فیهما. در اینجا سبط ابن جوزی می‌گوید: اگر کسی اشکال کند که جدّ تو در کتاب «علل واهیه» گوید: خبر داد به ما عبدالوهاب انماطی از محمد بن مظفر از محمد بن عتیقی از یوسف بن دخیل از جعفر بن عقیلی از احمد حلوانی از عبدالله بن داهر که او گفت: خبر داد به ما عبدالله بن عبدالقدّوس از اعمش از عطیه از ابوسعید از رسول اکرم صلی الله علیه و آله که عین معنی این حدیث را فرموده است و سپس جدّ تو گوید: این حدیث ضعیف است، و ابن عبد قدّوس رافضی است و ابن داهر ارزش ندارد. من در پاسخ می‌گویم: روایتی را که ما آورده‌ایم احمد بن حنبل در «فضایل» تخریح کرده است و در سلسله سندش هیچیک از آن کسانی را که جدّم

علامه آیه‌الله میرحامد حسین هندی - اُعلی الله مقامه - در ردگفتار ابن جوزی و بخاری حَقَّ مطلب را استیفا نموده است، و راجع به خصوص بخاری گوید: و بالجمله، نزد ارباب نصفت، اعراض بخاری از اخراج حدیث ثقلین عموماً و به سیاق مسلم خصوصاً خیانتی است عظیم و خبانتی است فخیم. بارها! مگر اینکه اعراض بخاری از اخراج خصوص سیاق مسلم توجیه کرده شود به اینکه چون سیاق مذکور از تحریف زیدبن ارقم سالم نیست، و کلام خودش مشتمل بر بیان ابتلاء او به کِبَر سنِّ و قِدَم عهد و نسیان در اوّل روایت، شاهد آن است، لهذا حضرت بخاری به مزید احتیاط - تَحَرُّجاً مِنْ أَنْ يَرَوِيَ حَدِيثاً مُحَرَّفاً - ترک آن فرموده است! لیکن مظنون نیست که حضرات اهل سنت که دلدادۀ امثال زیدبن ارقم از صحابه کرام می‌باشند، برین توجیه به مقابله اهل حق اقدام نمایند مگر با وصف تسلیم این توجیه نیز وجهی برای اعراض از الفاظ و طُرُقِی که حاکم نیشابوری در کتاب «المستدرک» آورده، و صحّت آن بر شرط بخاری و نیز مُسَلِّم واضح و عیان گردیده، جز کتمان حَقِّ و اِلْطَاطِ صدق به دست نمی‌رسد.

و از اینجا و امثال آن می‌توان دانست که بیچاره مسلم گاه‌گاهی لب به اظهار طَرْفِ مِنَ الْحَقِّ می‌گشاید و درین‌گونه احادیث مثل بخاری اعراض کلی نمی‌نماید، و همین است سبب در اینکه مرتبه کتابش نزد متعصّبین اهل سنت به مرتبه کتاب بخاری نمی‌رسد،^۱ همچنانکه به مرتبه عناد و لجاج ابن جوزی نمی‌رسد.^۲

← ضعیف شمرده است وجود ندارد و این روایت را نیز ابوداود در «سنن» و ترمذی و عامّة محدّثین ذکر کرده‌اند و رزین در «جمع بین الصحاح السنّة» ذکر نموده است، و چگونه بر جَدَم مخفی ماند حدیثی را که مسلم در «صحیح» خود از حدیث زیدبن ارقم روایت کرده است؟ در اینجا سبط ابن جوزی حدیث زید بن ارقم را بیان می‌کند. و در پایان آن می‌گوید: الثقلان: الخطران العظیمان یعنی ثقلین به معنی دو چیز خطیر و عظیم می‌باشند.

۱- «عبارات» ج ۲، ص ۹۳۳.

۲- ابن حجر هیتمی در «الصّواعق المحرقة» ص ۸۹ دو ثلث از صفحه گذشته که حدیث

اینک که قطعیت صدور این حدیث مبارک کالشمس فی رابعة النهار ملموس و محسوس و مشهود شد، وارد در متن حدیث می‌شویم:

إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ يُوشِكُ أَنْ يَأْتِيَ رَسُولُ رَبِّي فَأُجِيبُ (یا عباراتی مشابه با آن) إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ - حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ - وَعِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي (یا عباراتی مشابه با آن).

از اینکه می‌فرماید: من از خودم باقی می‌گذارم و یادگار می‌گذارم و یا جانشین می‌گذارم، و من می‌روم و رسول پروردگارم را اجابت می‌کنم، و اینها را در میان شما خلیفه قرار می‌دهم، استفاده می‌شود که قرآن و عترت از جهت اهمیت به مثابه نفس خود آن حضرت هستند و بر امت لازم است نه تنها از نقطه نظر تشریف، بلکه از جهت اشراف آنها بدانها با نظر تکریم و تعظیم و تفخیم بنگرند و آنها را ولی و والی و مُسَيِّطِر و مُهَيِّمَن بر خود بدانند، به مثابه حیات رسول‌الله که ولی و والی و مسیطر و مهیمن بود. و از جمله فَاَنْظُرُوا كَيْفَ تَخْلُقُونِي فِيهِمَا که در بسیاری از مصادر روایات گذشت، استفاده می‌شود که قرآن و عترت، خلیفه رسول خدا می‌باشند و حضرت می‌فرماید: ای امت من اینک من می‌روم، شما بنگرید تا وجود باقی من و هستی مداوم من که قرآن و عترت است، چگونه شما مرا و حقیقت مرا و امر و نهی

← ثقلین را از ترمذی و احمد بن حنبل روایت کرده است می‌گوید: ذکر کردن ابن جوزی این حدیث را در «علل متناهیة» غلط است و یا غفلت است از استحضار بقیه طرق آن. بلکه در «صحیح» مسلم از زید بن ارقم روایت است که رسول خدا ﷺ در روز غدیر خم که آبی است در جُحْفَة فرود آمد. در اینجا ابن حجر حدیث زید را روایت می‌کند و سپس می‌گوید: و در روایت صحیح است که: إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ أَمْرِينَ لَنْ تَضِلُّوا أَنْ تَبْعْتُمُوهُمَا وَ هُمَا كِتَابُ اللَّهِ وَ أَهْلُ بَيْتِي وَ عِثْرَتِي وَ طِبْرَانِي این زیاده را دارد که: أَنِّي سَأَلْتُ ذَلِكَ لَهْمًا، فَلَاتَقْدَمُوا هُمَا فَتَهْلِكُوا، وَ لَا تَقْصُرُوا عَنْهُمَا فَتَهْلِكُوا، وَ لَا تَعْلَمُوهُمْ فَأَنْتُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ. و پس از آن می‌گوید: و در روایتی است که: كِتَابُ اللَّهِ وَ سُنَّتِي، و این است مراد از احادیثی که بر کتاب خدا اقتصر کرده، زیرا سُنَّت مبین کتاب است و ذکر کتاب ما را از ذکر سُنَّت بی‌نیاز می‌کند. و بالجمله حاصل گفتار ترغیب و تحریض و تأکید است بر تمسک به کتاب و سُنَّت و به عالمان به آن دوازده اهل بیت، و از مجموع استفاده بقاء این امور سه‌گانه تا روز قیامت خواهد شد.

مرا و حقوق مرا و تمام شئون و آثار مرا در آن دو چیز حفظ می‌کنید؟! از اینجاست که با ندای بلند می‌گوید: **اللَّهُ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي! أَذَكَّرُكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي**، سه بار تکرار فرمود.

معنای لغوی ثقلین

ثَقَلَيْنِ با فتحه ثاء و قاف تشبیه **ثَقُل** است، و آن به معنی چیز نفیس و خطیر و محفوظ و مصون است. چنانکه در «لسان العرب» و «تاج العروس» و «قاموس» و غیرها از کتب لغت آمده است.

در «تاج العروس» در ماده **ثَقُل** گوید: **الثَّقَلُ مُحَرَّكَةٌ: مَتَاعُ الْمَسَافِرِ وَ حَشْمُهُ^۱ وَالْجَمْعُ اثْقَالٌ، وَ كُلُّ شَيْءٍ خَطِيرٍ نَفِيسٍ مَّصُونٍ لَهُ قَدْرٌ وَ وَزْنٌ ثَقُلَ عِنْدَ الْعَرَبِ.** «ثَقُلَ با فتحه قاف، متاع مسافر و خدمتکاران او هستند، و جمع آن **اثْقَال** است، و هر چیزی که دارای اهمیت و نفاست است و باید محفوظ و مصون بماند و دارای وزن و ارزش است، عرب آن را **ثَقُل** گوید.»

آنگاه زبیدی صاحب کتاب گوید: و از همین نظر به تخم شتر مرغ ثقل گویند زیرا کسی که آن را بیابد خوشحال می‌شود و غذائی به دست می‌آورد. و همچنین است در حدیث که: **إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَ عَثْرَتِي**، کتاب خدا و عثرت را ثقل قرار داد به جهت تعظیم قدر و منزلت، و تفخیم شأن و مرتبت آنها. و **ثَعْلَبٌ** گوید: آن دورا ثقل قرار داد به علت آنکه تمسک بدانها و عمل بدانها سنگین است.^۲

و در «نهایه» ابن اثیر آورده است که در حدیث آمده است: **إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَ عَثْرَتِي. سَمَاهُمَا ثَقَلَيْنِ لِأَنَّ الْأَخْذَ بِهِمَا ثَقِيلٌ. وَ يُقَالُ لِكُلِّ خَطِيرٍ**

۱- در «أقرب الموارد» ج ۱، ص ۱۹۶ ماده **حَشْمٌ** گوید: **حَشْمُ الرَّجُلِ** عبارتند از خدمه او و افرادی که به جهت ارزش و اعتنا، انسان درباره آنان غضب پیدا می‌نماید از اهل و عیال و غلامان و همسایگان و نزدیکان و اقرباء، و جمع آن **أَحْشَامٌ** است.

۲- «تاج العروس» ج ۷، ص ۲۴۵، ماده **ثَقُل**.

[نَفِيسٍ] ثَقُلَ . فَسَمَاهُمَا ثَقَلَيْنِ اِعْظَامًا لِقَدْرِهِمَا وَ تَفْخِيمًا لِشَأْنِهِمَا .^۱

«رسول خدا ﷺ کتاب الله و عترت را دو ثقل نامید، به علت آنکه گرفتن آن دو سنگین است. و به هر چیز خطیر (نفیس) ثقل گفته می شود، و به جهت بزرگداشت میزان قدر آنها و اهمیّت و مقام بلند و رفیع آنها پیغمبر آن دو را ثقل نامید.»

و در «صحاح اللّغة» گوید: وَ الثَّقَلُ بِالتَّحْرِيكِ: مَتَاعُ الْمُسَافِرِ وَ حَشْمُهُ.^۲ «ثقل با حرکت قاف، متاع و اثاثیه و اسباب مسافر و خدم و دستیاران اوست.»

و در «مصباح المنیر» گوید: وَ الثَّقَلُ: الْمَتَاعُ، وَ الْجَمْعُ اَثْقَالٌ مِثْلُ سَبَبٍ وَ اَسْبَابٍ. قَالَ الْفَارَابِيُّ: الثَّقَلُ: مَتَاعُ الْمُسَافِرِ وَ حَشْمُهُ.^۳ «ثقل متاع است و جمعش اثقال، مثل سبب که جمعش اسباب آید. و فارابی گوید: ثقل متاع مسافر و حشم اوست.»

و در «أقرب الموارد» گوید: وَ الثَّقَلُ وَ زَانَ سَبَبٍ مَتَاعُ الْمُسَافِرِ وَ حَشْمُهُ. يُقَالُ: لِلْمُسَافِرِ ثَقْلٌ كَثِيرٌ. وَ كُلُّ شَيْءٍ نَفِيسٍ مَصُونٍ، وَ مِنْهُ اِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: الْقُرْآنَ وَ عِثْرَتِي. ج اَثْقَالٌ. وَ اَصْلُ الثَّقَلِ مَا يَكُونُ مَعَ الْاِنْسَانِ مِمَّا يُثْقَلُ.^۴

و در «الصّوَاعِقُ الْمُحْرِقَةُ» گوید: (تنبيه): رسول خدا ﷺ قرآن و عترتش را که عبارتند از اهل و نسل و نزدیکترین خویشاوندان، ثقلین نامید، به علت آنکه ثقل به هر چیز نفیس مصون گویند و این دو تا از این قبیل می باشند، زیرا که هر کدام از آنها، معدن علوم لدنی و اسرار و حکم بلندرته و احکام شرعیه هستند، فلذا آن حضرت تحریض و تأکید فرمود بر اقتداء و تمسک به آنها و فراگیری و تعلّم از آنها و فرمود: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ فِيْنَا الْحِكْمَةَ اَهْلَ الْبَيْتِ «حمد اختصاص به خدا دارد، آن که حکمت را در ما اهل بیت قرار داد.»

و گفته شده است: کتاب و عترت را ثقلین گویند به جهت ثقل و جوب رعایت

۱- «نهاية» ابن اثیر ج ۱، ص ۲۱۶ ماده ثقل.

۲- «صحاح اللّغة» طبع بولاق سنه ۱۲۸۲، ج ۲، ص ۱۶۰ ماده ثقل.

۳- «مصباح المنیر» شهاب فیومی، طبع سنگی، ماده ثقل.

۴- «أقرب الموارد» سعید خوری شرتوتی لبنانی، ج ۱، ص ۹۱ ماده ثقل.

حقوقشان. و آنان که پیامبر اصرار و ابرام بر آنها دارد، فقط آنانند که عارف به کتاب الله و سنت رسولش می‌باشند، چرا که ایشانند آنان که با کتاب خدا مفارقتی ندارند تا در کنار حوض بر پیغمبر فرود آیند.

و مؤید این مطلب خبری است که سابقاً گذشت که در آن پیامبر فرمود: **وَلَا تَعْلَمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ**. «به آنان نیاموزید، زیرا که ایشان از شما داناترند!» و بدین سخن از بقیه علماء جدا شدند، چون خداوند هرگونه رجس و پلیدی را از آنان زدوده است، و به مقام طهارت مطلقه فائز گردانیده است، و به کرامات باهره و مزایای متکثره تشریف فرموده است.^۱

و ایضاً در «الصَّوَاعِقُ الْمُحْرِقَةُ» پس از بیان چند روایت از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درباره تمسک به ثقلین: کتاب خدا و عترت گوید: و در روایتی وارد است که: **أَخْرَمَا تَكَلَّمُ بِهِ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: أَخْلُفُونِي فِي أَهْلِي!** «آخرین سخن پیغمبر این بود که فرمود: شما خلیفه من باشید در بین اهل من!»

و پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کتاب و اهل بیت را ثقلین نامید به جهت تعظیم قدر شان، زیرا به هر چیز خطیر و شریف ثقل گویند؛ یا به جهت آنکه ادای حقوق آنها ثقیل است، و از این قبیل است قول خداوند متعال: **إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا**.^۲ «ما به زودی بر تو گفتار سنگینی را القاء خواهیم نمود.» یعنی گفتاری دارای قدر و وزن است، زیرا پیغمبر ادا نمی‌کند مگر تکلیف به اموری که سنگین است بجا آوردن آن.

و جنّ و انس را ثقلین گویند^۳ به جهت آنکه فقط در روی زمین اقامت دارند و به

۱- «الصَّوَاعِقُ الْمُحْرِقَةُ» ابن حجر هیتمی، ص ۹۰.

۲- آیه ۵ از سوره ۷۳: المزمّل.

۳- یک جا فقط در قرآن کلمه ثقلین به کار برده شده است و آن در آیه ۳۱، از سوره ۵۵: الرَّحْمَنُ است: **سَتَفْرُغُ لَكُمْ آيَةُ الثَّقَلَانِ**. «ما به زودی به حساب شما خواهیم رسید ای گروه جنّ و انس.» خطاب به جن و انس است به جهت آنکه قبلاً بحث در جنّ و انس بوده است: **خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ، - وَ خَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَارِجٍ مِنْ نَارٍ**. «ما گروه انسان را از گل خشک شده همچون

جهت آنکه به واسطه قوه تمیز از سایر اقسام حیوان فضیلت دارند. و در این احادیث بالأخص این سخن پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «انظروا كيف تحلفون فيهما؟! و اوصيكم بعترتي خيرا! و اذكركم الله في اهل بيتي!» «بنگرید تا چگونه حق مرا در آن دو خلیفه ادا می کنید؟! و سفارش می کنم به شما که با عترت من به خیر و خوبی عمل کنید! و خدا را به یاد شما می آورم درباره اهل بیت!» حث اکید و ترغیب شدید بر مودت آنها، و مزید احسان به آنها، و احترامشان و اکرامشان و تأدیة حقوقشان اعم از حقوق واجبه و حقوق مستحبّه، به دست می آید. و چگونه این طور نباشد در حالی که ایشان شریفترین بیتی هستند که از لحاظ فخر و حسب و نسب در روی زمین به وجود آمده است.^۱

ابن ابی الحدید گوید: رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، کتاب و عترت را ثقلین نامید، چون معنی ثقل در لغت متاع مسافر و حشم اوست. و گویا چون آن حضرت مشرف بر حرکت و انتقال به سوی جوار پروردگار خود بود، خود را به منزله مسافری می دانست که از منزلی به منزل دیگری انتقال یابد و کتاب و عترت را همچون متاع و حشم خود قرار داد، زیرا آن دو خصوصی ترین چیزهائی بودند که با وی ربط داشتند.^۲

سید هاشم بحرانی از محمد بن عباس با سند متصل خود از مجام بن عطیه از ابوسعید خدری پس از آنکه حدیث ثقلین را روایت می کند در پایان آن ابوسعید می گوید: «وإنما سماهما الثقلین لعظم خطرهما و جلاله قدرهما.»^۳ «فقط نامیدن رسول اکرم آن دو را به عنوان ثقلین به جهت عظمت اهمیت و بزرگی قدر و ارزش آنها

← گل کوزه گری خلق نمودیم، و گروه جن را از آتش برافروزنده آفریدیم.» آیه ۱۳ و ۱۴ از همین سوره.

۱- «الصواعق المحرقة»، ص ۱۳۶.

۲- «شرح نهج البلاغه» طبع دار احیاء الکتب العربیة، ج ۶، ص ۳۸۰ در ضمن شرح خطبه ۸۵ آنجا که می فرماید: ألم أعمل فيكم بالثقل الأكبر، و اترك فيكم الثقل الأصغر؛ و این تفسیر را از ابن ابی الحدید نیز در «غایة المرام» ص ۲۱۷ ضمن حدیث ۳۹، از عامه ذکر نموده است.

۳- «غایة المرام» ص ۲۲۶ حدیث ۳۳، از خاصه.

بود.»

معنای لغوی اهل بیت و عترت

چون معنی ثقلین معلوم شد اینک باید دید معنی اهل بیت و عترت کدام است؟ و این بحث در دو مرحله تحقق می‌پذیرد: اول در معنی لغوی و استعمال آن در لسان عرب به طریق حقیقت یا مجاز. دوم در مراد و مقصود از آنها در حدیث شریف بخصوص.

اما در مرحله اول و معنی لغوی و استعمال آنها اعم از حقیقت و مجاز، در «تاج العروس» آورده است که آل عبارت است از اهل مرد و عیال وی، و ایضاً پیروان و دوستانش. و از آنجاست حدیث **سَلْمَانٌ مِّنَّا آلَ الْبَيْتِ**. «سلمان از ما آل بیت است.» خدا می‌فرماید: **كَذَابِ آلِ فِرْعَوْنَ**^۱. «مانند عادت و رسم و روش آل فرعون.» در اینجا ابن عرفه گوید: یعنی کسی که از جهت دین یا مذهب یا نسب به فرعون برگردد. و از این قبیل است قوله تعالی: **أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ**^۲. «آل فرعون را با شدیدترین وجهی از عذاب داخل جهنم کنید.» و نیز از این قبیل است گفتار رسول خدا ﷺ: **لَا تَحِلُّ الصَّدَقَةُ لِمُحَمَّدٍ وَلَا لِآلِ مُحَمَّدٍ**. «صدقه گرفتن حلال نیست برای محمد و برای آل محمد.»

شافعی گفته است: این خبر دلالت دارد بر آنکه بر پیغمبر و آل او صدقه حرام است و بجای آن بر ایشان خمس معین شده است، و آنان عبارتند از کسانی که از صلب بنی هاشم و بنی عبدالمطلب می‌باشند. و از رسول خدا ﷺ سؤال شد: **مَنْ أَلْكُ؟** «آل تو چه کسانی هستند؟!» فرمود: **أَلِ عَلِيٍّ وَ أَلِ جَعْفَرٍ وَ أَلِ عَقِيلٍ وَ أَلِ عَبَّاسٍ**. و حضرت امام حسن رضی الله عنه بر پیغمبر اکرم ﷺ صلوات فرستاد و می‌گفت: **اللَّهُمَّ**

۱- در سه جای قرآن وارد است: آیه ۱۱، از سوره ۳: آل عمران، و آیه ۵۲، و آیه ۵۴ از سوره ۸: انفال.

۲- آیه ۴۶، از سوره ۴۰: غافر: و **يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ**.

اجْعَلْ صَلَوَاتِكَ وَ بَرَكَاتِكَ عَلَى آلِ أَحْمَدَ. «بار خدایا درودها و تحیت های خود را بر آل احمد قرار بده!» که مراد از آل احمد خود رسول الله بوده است. زیرا که در نماز صلوات بر رسول الله بخصوص واجب است لقله تعالی: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيمًا.^۱ «ای کسانی که ایمان آورده اید بر پیغمبر درود بفرستید و بر وی سلام کنید سلام کردنی.» و حضرت امام حسن (علیه السلام) کسی نبوده است که در امر واجب خللی وارد کند.^{۲، ۳}

و ایضاً آورده است: اهل مرد عشیره و ذوی القربای او هستند، و از این قبیل است گفتار خداوند تعالی: فَأَبْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَ حَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا.^۴ در موقع نزاع و تخاصم بین زن و مرد که احتمال شقاق و جدائی می رود «شما یک حکم از اهل مرد و یک حکم از اهل زن روانه کنید! تا اگر اراده اصلاح داشته باشند، خداوند میان آن مرد و زن را وفق دهد...» و اهل مذهب کسانی هستند که بدان ایمان دارند و معتقد و معتقد هستند. و استعمال اهل مرد، برای زنش مجاز است، و اولاد داخل معنی اهل می باشند و به این معنی تفسیر شده است قوله تعالی: وَ سَارَ بِأَهْلِهِ^۵ «و موسی با خود، زوجه و اولادش را برد...» و گفته شده است: اهل پیغمبر عبارتند از آنان که آل او می باشند، و در آن احفاد و ذریه ها داخلند، و از اینجاست قوله تعالی: وَ أُمْرُ أَهْلِكَ بِالصَّلَاةِ وَ الصُّطْبِرِ عَلَيْهِمَا.^۶ «و امر کن اهلت را به نماز و در آن پافشاری کن!» و قوله

۱- آیه ۵۶، از سوره ۳۳: احزاب.

۲- «تاج العروس» ج ۷، ص ۲۱۶ ماده آل.

۳- و در «مجمع البحرین» طبع حروفی نجف، ج ۵، ص ۳۱۴ گوید: اهل الرّجل: أله و هم أشیاعه و أتباعه و أهل ملته ثم كثر استعمال الأهل و الآل حتّى سمی بهما أهل بیت الرّجل. لأنهم أكثر من يتبعه. و فیومی در «المصباح المنیر» طبع سنگی، در ماده أهل گوید: و الأهل أهل البیت، و الأصل فيه القرابة و قد أطلق على الأتباع.

۴- آیه ۳۵ از سوره ۴: نساء.

۵- آیه ۲۹، از سوره ۲۸: قصص: فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ.

۶- آیه ۱۳۲، از سوره ۲۰: طه.

تعالی: **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ**،^۱ و قوله تعالی: **رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَّجِيدٌ**.^{۲، ۳}

و ایضاً در «تاج العروس» آورده است: **عِترَة** عبارت است از نسل انسان و اقربای وی، خواه اولاد باشد یا غیر اولاد؛ و بعضی گفته‌اند: عترت مرد عبارت است از خویشاوندان و نزدیکترین از افراد عشیره او از آنهایی که در گذشته‌اند؛ و از این قبیل است گفتار ابوبکر: **نَحْنُ عِترَة رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ الَّتِي خَرَجَ مِنْهَا، وَ بِيَضْتُهُ الَّتِي تَفَقَّاتُ عَنْهُ، وَ إِنَّمَا جِئْتِ الْعَرَبُ عَنَّا كَمَا جِئْتِ الرَّحَى عَن قُطْبِهَا**. «ما عترت رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ هستیم آن عترتی که رسول خدا از آن بیرون آمد، و چون پوست تخم مرغی می‌باشیم که از رسول خدا خالی شد، و جوجه‌اش که رسول خدا بود از داخل این پوست جدا شد، و عرب از ما شکافت و منتشر شد همان طوری که سنگ آسیا از محورش شکافته می‌شود و دور می‌زند.»

ابن اثیر گفته است: به جهت آنکه ایشان از قریش بوده‌اند. و عامه مردم این طور می‌دانند که عترت عبارت است از خصوص اولاد مرد، و فقط عترت رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اولاد فاطمه عَلَيْهِ السَّلَام می‌باشند.

این گفتار ابن سیده است. و ابو عبیده و غیره گفته‌اند: مراد از عترت و اُسره و فَصِيلَة مرد، نزدیکترین اقوام او هستند. و ابن اثیر گفته است: عترت مرد اخص اقربای اوست. و ابن اعرابی گفته است: عترت مرد، اولاد او و ذریه او و نوادگان او هستند که از صلب وی به وجود آمده‌اند. او می‌گوید: بنابراین عترت پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

۱- آیه ۳۳، از سوره ۳۳: أحزاب.

۲- آیه ۷۳، از سوره ۱۱: هود.

۳- «تاج العروس» ص ۲۱۷ ماده أهل.

۴- در «نهایه» ابن اثیر ج ۱، ص ۳۱۰ ماده جَوَبَ گوید: و از این قبیل است قول ابوبکر که در روز سقیفه به انصار گفت: **إِنَّمَا جِئْتِ الْعَرَبُ عَنَّا كَمَا جِئْتِ الرَّحَى عَن قُطْبِهَا**. ای خُرَقَتِ الْعَرَبُ عَنَّا فَكُنَّا وَسَطًا وَ كَانَتِ الْعَرَبُ حَوَالَيْنَا كَالرَّحَى وَ قُطْبُهَا الَّذِي تَدُورُ عَلَيْهِ.

اولاد فاطمه بتول عَلَيْهَا می باشند.

و از ابوسعید روایت است که عترت ساقهٔ درخت است. او گفته است: عترت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عبدالمطلب و اولاد او می باشند. و گفته شده است: عترت او اهل بیت او هستند که نزدیکترین افراد به او می باشند و ایشان عبارتند از اولاد او و علی و اولاد او. و گفته شده است: عترت او نزدیکترین و دورترین آنها هستند. و گفته شده است: عترت مرد اقربای او از پسر عموهای نزدیک وی هستند. و از اینجاست حدیث ابوبکر که چون رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ با اصحاب خود دربارهٔ اسیران بدر مشورت نمود گفت: **عِزَّتُكَ وَ قَوْمُكَ** «ایشان عترت تو و قوم تو هستند!» که مراد او از عترت، عباس و کسانی که از بنی هاشم در میان آنان بودند و مراد از قوم، قریش بودند.

و مشهور و معروف آن است که عترت او اهل بیت او هستند، و ایشانند آنان که زکات و صدقهٔ واجبه بر آنها حرام است و آنانند مراد از ذوی القربی که بر ایشان خمس معین گردیده است، خمسی که در سورهٔ انفال آمده است.^۱

با همین تفصیل و شرحی که ما از زبیدی آوردیم، ابن منظور **أَنْدُلُوسِي** در «لسان العرب» آورده است.^۲

بقیهٔ لغویین چون جوهری^۳، و شرتونی^۴، و ابن اثیر^۵، و غیرهم^۶ مختصراً نیز بر

۱- «تاج العروس» ج ۳، ص ۳۸۰.

۲- «لسان العرب» ج ۴، ص ۵۳۸ مادهٔ **عَتَرَ**.

۳- «صحاح اللغة» طبع بولاق مصر سنه ۱۲۸۲، ج ۱، ص ۲۵۸: **عَتْرَةُ الرَّجُلِ نَسْلُهُ وَ رَهْطُهُ**

الأدنون.

۴- «أقرب الموارد فی فصیح العربیة و الشوارد» ج ۲، ص ۷۴۱: **العِترَةُ بالكسر: ولد الرَّجُلِ وَ ذرِیَّتُهُ وَ عقبه من صلبه، و قیل: رهطه و عشیره الأدنون مَمَّنْ مَضَى وَ غِبِر.**

۵- «الذَّهَابِيَّةُ فِي غَرِيبِ الْحَدِيثِ وَ الْأَثَرِ» ج ۳، ص ۱۷۷: **عَتَرَ [هـ] فِيهِ: «خَلَفْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ:**

كِتَابِ اللَّهِ وَ عَتَرْتِي «عَتْرَةُ الرَّجُلِ أَخَصُّ أَقَارِبِهِ، وَ عَتْرَةُ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: بَنُو عَبْدِ الْمُطَّلِبِ. وَ قِيلَ: أَهْلُ بَيْتِهِ الْأَقْرَبُونَ. وَ هُمُ أَوْلَادُهُ وَ عَلِيُّ وَ أَوْلَادُهُ: وَ قِيلَ: عَتْرَتُهُ الْأَقْرَبُونَ وَ الْأَبْعَدُونَ مِنْهُمْ.

۶- مانند فیومی در «المصباح المنیر» طبع سنگی، مادهٔ **عَتَرَ**، که گوید: **العِترَةُ نَسْلُ الْإِنْسَانِ.**

همین طریق مشی کرده‌اند.

باید دانست که آنچه را که اهل لغت در کتب خود ذکر می‌نمایند، موارد استعمال الفاظ است که اعم از حقیقت و مجاز است و با آن نمی‌توان معانی حقیقیه را به دست آورد. معنی عترت همان‌طور که از فهم عامه فهمیده شد و لغویین در این کتب آوردند، عبارت است از اهل بیت و اولاد و ذریه، نه خویشاوندان مطلقاً گرچه اقوام دور باشند. و گفتار ابوبکر که: **نَحْنُ عِتْرَةُ رَسُولِ اللَّهِ** بر سبیل مجاز است نه حقیقت، و در اینجا چون معلوم است که ابوبکر با پیغمبر با ریشه بسیار بسیار دور پیوند دارد که همان قریش باشد، این خود قرینه بر استعمال مجازی است و گرنه در صورت فقدان قرینه به هیچ وجه نمی‌توان عترت را حمل بر این اقوام دور نمود.

ابن ابی الحدید در شرح گفتار امیرالمؤمنین **عَلَيْهِ السَّلَامُ**: **فَأَيْنَ يَتَاهُ بِكُمْ؟! وَكَيْفَ تَعْمَهُونَ وَبَيْنَكُمْ عِتْرَةُ نَبِيِّكُمْ؟! «پس کجا شما را در وادی سرگردانی و تحیر می‌برند؟ و چگونه شما متحیر شده و راه را گم کرده‌اید در حالی که در میان شما عترت پیغمبر شما وجود دارد؟!»** می‌گوید: مراد از عترت رسول الله، نزدیکترین اهل او و نسل او می‌باشد، و صحیح نیست سخن کسی که می‌گوید: مراد، خویشاوندان حضرت است گرچه دور باشند. و گفتار ابوبکر را که در روز سقیفه یا پس از آن گفت: **نَحْنُ عِتْرَةُ رَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَبَيْضَتُهُ الَّتِي فُقَاتَ عَنْهُ**. «ما عترت رسول خدا **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** هستیم و همچون پوست تخم مرغی که از رسول خدا خالی شده باشد می‌باشیم» باید فقط بر طریق مجاز گرفت، چرا که آنان نسبت به امصار بعیده و قبایل گوناگون و مختلفی که در شهرها و نواحی زندگی می‌کنند، عترت او هستند نه در حقیقت و واقع امر. آیا نمی‌بینی که عدنانی به قحطانی مفاخرت و مباهات می‌کند و می‌گوید: **أَنَا ابْنُ عَمِّ رَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ**. «من پسر عموی رسول خدا هستم»؟! او نمی‌خواهد بگوید من پسر

← قال الازهری: و روی ثعلب عن ابن الأعرابی أنّ العترة ولد الرجل و ذریته و عقبه من صلبه و لاتعرف العرب من العترة غیر ذلك - الخ.

عموی واقعی و حقیقی او هستیم، بلکه نسبت به قحطانی که بسیار نسبش دور است می‌خواهد بگوید کأنه من پسر عم وی می‌باشم، و این کلمه ابن عم را مجازاً استعمال نموده و بدان لب گشوده است.

و اگر کسی بگوید: بر تقدیر حذف مضاف و مضاف‌هائی که اسقاط کرده است استعمال نموده است، یعنی من پسر پسر عموی پدر پدر - و همچنین برود تا عدد کثیری را در پسران و پدران بیاورد - رسول خدا هستم؛ همین‌طور ابوبکر هم خواسته است بگوید: من عترت اجداد او می‌باشم بر طریق حذف مضاف. در پاسخ وی باید گفت:

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بیان نموده است که عترت وی کیست؟ در هنگامی که گفت: **إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ** گفت: **عِثْرَتِي أَهْلُ بَيْتِي**. و در وقت دیگر نیز روشن نمود که اهل او کیست در حالی که کساء را بر رویشان انداخت، در آن زمانی که آیه نازل شد: **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ ۙ، عرض کرد: اللَّهُمَّ هُوَ لَأَهْلِ بَيْتِي فَأَذْهِبِ الرِّجْسَ عَنْهُمْ!** «بار پروردگارا! اینان اهل بیت من می‌باشند پس رجز و پلیدی را از ایشان ببر!»

اگر بگوئی بنابر این، در این خطبه امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام که می‌فرماید: **وَفِيكُمْ عِثْرَةُ نَبِيِّكُمْ**، آن حضرت چه کسی را اراده نموده است؟ می‌گویم: خودش و دو پسرش را. و در حقیقت اصل خود اوست، و دو پسرانش تابع او هستند و نسبتشان به او مانند نسبت ستارگان درخشان است با طلوع خورشید جهانتاب. و بر این مطلب رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ما را آگاه نموده است آنجا که فرموده است: **وَأَبُوكُمَا خَيْرٌ مِنْكُمَا**.^{۲، ۳}

۱- آیه ۳۳، از سوره ۳۳: أحزاب.

۲- «شرح نهج البلاغه» طبع دار احیاء الکتب العربیة، ج ۶، ص ۳۷۵ و ص ۳۷۶، خطبه ۸۵ و در «غایة المرام» ص ۲۱۷ از شرح نهج در تحت حدیث شماره ۳۹، از عامه مفصلاً نقل نموده است.

۳- در اینجا ذکر این نکته ضروری است که چون عترت در لغت بر خصوص خویشاوندان

بحث ما تا به حال در مرحله اول بود یعنی در مرحله معنی لغوی و مفهوم عامی آن اعم از حقیقت و مجاز.

مراد از اهل بیت و عترت

امّا در مرحله دوم باید دید مراد رسول خدا ﷺ از اهل بیت و عترت در حدیث ثقلین چه بوده است؟ مراد حضرت رسول اکرم ﷺ از، عترتی اهل بیتهی خصوص وجود مقدس امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و فاطمه زهراء علیهما السلام و حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام و نه پسر یکی پس از دیگری از ذریه امام حسین علیهما السلام است که آخرین آنها حضرت بقیه الله - ارواحنا فداه - می باشد.

شاهد ما اول حدیث کساء است که پیمبر که علی و فاطمه و حسنین علیهم السلام را در زیر کساء گرفت عرض کرد: **اللَّهُمَّ هُوَ لَاءِ أَهْلِ بَيْتِي!** و با خودش مجموعاً پنج نفر اهل البیت بودند و ذریه حضرت سیدالشهداء علیهم السلام به دلایل قطعیه و قرائن شهودیه تا

← و اولاد نزدیک اطلاق می شود فقط شامل اصحاب کسا می گردد، و بقیه ائمه علیهم السلام با مناط قطعی و قرائن خارجی نقلی جزء مراد و مقصودند. بحرانی در «غایه المرام» ص ۲۳۲ حدیث پنجاه و ششم از خاصه از شیخ صدوق با سند متصل خود از ابویصیر روایت می کند که گفت: من از حضرت صادق جعفر بن محمد علیهما السلام پرسیدم که: **مَنْ آل مُحَمَّدٍ؟! «آل محمد چه کسانی هستند؟!»** قال: **ذُرِّيَّتُهُ** «فرمود: ذریه او.» پرسیدم: **من اهل بیته؟ «اهل بیت او چه کسانی هستند؟»** قال: **الْأئمة الأوصياء** «امامان که اوصیای او هستند.» پرسیدم: **من عترته؟! «عترت او چه کسانی هستند؟»** قال: **اصحاب العباء.** «فرمود: اصحاب کساء.» پرسیدم: **من ائمته؟ «امت او چه کسانی هستند؟»** قال: **المؤمنون الذين صدقوا بما جاء به من عند الله عز وجل، لیتمسکوا بالثقلین اللذین أمروا بالتمسک بهما: کتاب الله و عترته اهل بیته الذین اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیراً.** و هما الخلیفتان علی الأمة بعد رسول الله ﷺ. «مؤمنینی که به آنچه رسول خدا از جانب خدا آورد وفادار بوده و آن را راست پنداشتند و درست عمل کردند به واسطه تمسکشان به کتاب خدا عز وجل و به عترت او اهل بیت او: آنان که خداوند هرگونه رجس و آلودگی را از آنان زدود و به طهارت و پاکی مطلق رسانید، آن دو چیز، دو جانشین رسول خدا هستند بر امتش پس از رسول خدا ﷺ.»

امام زمان داخلند^۱ و ما بحث از این حقیقت را به طور مستوفی در ضمن بحث از آیه تطهیر نموده‌ایم.^۲

دوم روایاتی است که شیعه و عامّه از رسول خدا ﷺ روایت کرده‌اند که آن حضرت تفسیر این فقره را مشروحاً فرموده و علی بن ابیطالب و حسنین و صدیقه کبری، و سپس نه امام دیگر را یا یکایک آنها را با نام و نشان‌شان و یا به طور اجمال تا حضرت مهدی قائم آل محمد ﷺ بیان نموده است.

این روایات که از فریقین با سند قطعی و صحیح الصدور رسیده است فراوان و بسیار جالب است و ما اینک به بعضی از آنها که از طریق عامّه نیز وارد شده است، اشاره می‌نمائیم. این روایات به طور اجمال به سه دسته منقسم می‌شوند: اول آنهایی که فقط به عنوان دوازده خلیفه، و یا به عدد نقباء بنی اسرائیل آمده است. دوم آنهایی که تعداد ائمه ﷺ را تا امام دوازدهم شمرده است. سوم آنهایی که اسامی یا القاب و خصوصیات یکایک از آنها را ذکر نموده است.

اما از دسته اول روایت بخاری است که با سند متصل خود از جابر بن سمره روایت می‌کند که گفت: شنیدم از رسول خدا ﷺ که می‌گفت: **يَكُونُ اثْنَا عَشَرَ امِيرًا. فَقَالَ كَلِمَةً لَمْ أَسْمَعْهَا، فَقَالَ أَبِي: إِنَّهُ قَالَ كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ.**^۳ «پس از من دوازده امیر

۱- بحرانی در «غایة المرام» ص ۲۱۹ و ص ۲۲۰ حدیث شماره ۹ از خاصه حدیثی را در تفسیر آیه: **ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا** آورده است که چون در مجلس مأمون بحث از آن شد و علماء همگی گفتند: مراد از **الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا**، اُمت است، حضرت امام رضا ﷺ فرمودند: مراد از آن عترت طاهره است. و چون مأمون از وجهش پرسید حضرت مفصلاً پاسخهایی دادند و از جمله به حدیث ثقلین تمسک نمودند و سپس حضرت اثبات می‌کنند که معنی عترت عبارت است از آل محمد.

۲- دوره علوم و معارف اسلام، قسمت (۲): «امام‌شناسی» ج ۳، درس ۴۰ تا ۴۵، ص ۱۱۹ تا ص ۲۰۲.

۳- «صحیح» بخاری، طبع مصر سنه ۱۳۵۵، ج ۴، ص ۱۷۵ کتاب احکام، باب قبل از باب اخراج خصوم.

خواهد بود. در این حال کلمه ای گفت که من آن را نشنیدم. پدرم گفت: پیغمبر گفت: همه ایشان از قریش می باشند.»

مُسلم قُشَیری با سند متصل خود روایت می کند از حَصین از جابر بن سمره که گفت: با پدرم وارد شدیم بر رسول اکرم ﷺ و شنیدم که می گفت: إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَا يَنْقُضِي حَتَّى يَمُضِيَ فِيهِمْ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً. قَالَ: ثُمَّ تَكَلَّمَ بِكَلَامٍ خَفِيَ عَلَيَّ. فَقُلْتُ لِأَبِي: مَا قَالَ؟! قَالَ: كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ.^۱ «این امر پایان نمی یابد مگر زمانی که دوازده خلیفه در آن بگذرند. گفت: سپس پیغمبر جمله ای فرمود که بر من پنهان بماند. من به پدرم گفتم: چه گفت؟! گفت: همگی آنان از قریش هستند.»

این حدیث را حَمُوئی در «فرائد السَّمَطِين» آورده است.^۲ و نیز حَمُوئی با سه سند دیگر از مسلم با عبارتی مشابه این عبارت ذکر کرده است و همگی از مسلم قُشَیری هستند.^۳

حاکم در «مستدرک» با دو سند یکی از عون بن جُحَیفة از پدرش، و دیگری از شَعبی از جابر با عبارتی شبیه به این مضمون آورده است.^۴ قُندوزی از کتاب «جمع الفوائد» از جابر بن سمره مرفوعاً این حدیث را آورده است و گوید: شیخین (بخاری و مسلم) و تِرْمَذی و ابوداود نیز با همین لفظ روایت نموده اند.^{۵،۶}

۱- «صحیح» مسلم، طبع محمد فؤاد عبدالباقی، ج ۳، ص ۱۴۵۲، حدیث ۵، از کتاب امارت (۳۳) شماره ۱۸۲۱.

۲- «فرائد السَّمَطِين» ج ۲، ص ۱۴۸، حدیث ۴۴۲.

۳- «فرائد السَّمَطِين» ج ۲، ص ۱۴۹ و ص ۱۵۰، حدیث ۴۴۳ تا ۴۵۰.

۴- «المستدرک علی الصَّحیحین» ج ۳، ص ۶۱۷ و ص ۶۱۸.

۵- «ینابیع المودّة» ص ۴۱۴ باب هفتاد و هفتم در تحقیق آنکه: حدیث بعدی اثنا عشر خلیفة وارد شده است، از «مودّة القربی» میرسید علی همدانی.

۶- و ایضاً قُندوزی در «ینابیع المودّة» ص ۴۴۵ از عبدالملک بن عمیر از جابر بن سمره

أَمَّا أَنْ دَسْتَهُ دَوْمَ از روایات که تعداد آنها را به عنوان **أَوْلَهُمْ عَلَيَّ ثُمَّ الْحَسَنُ ثُمَّ الْحُسَيْنُ ثُمَّ تِسْعَةٌ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ**، با اختلاف مضامین و تعبیرات مُبَيَّن می‌نماید بسیار است:

شیخ صدوق در «عیون أخبار الرضا عَلَيْهِ السَّلَامُ» از حضرت صادق جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن الحسن از پدرش حسین بن علی روایت می‌کند که گفت: **سُئِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ مَعْنَى قَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: إِنِّي مُخَلَّفٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترَتِي: مَنْ العِترَةُ؟** «از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ از معنی گفتار رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ پرسیدند که فرموده است: من در بین شما دو چیز ارزشمند و مصون و خطیر را از خود به یادگار می‌گذارم، کتاب خدا و عترتم را، مراد چه کسانی هستند؟»

گفت: **أَنَا وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ الْأئِمَّةُ التَّسْعَةُ: تَسِعُهُمْ مَهْدِيَّهُمْ وَ قَائِمُهُمْ، لَا يُفَارِقُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَ لَا يُفَارِقُهُمْ حَتَّى يَرُدُّوا عَلَيَّ رَسُولِ اللَّهِ حَوْضَهُ**^۱. «حضرت فرمود: مراد از آن، من و حسن و حسین و امامان نه‌گانه می‌باشیم که نهمین آنها مهدی آنها و قائم آنهاست که از کتاب خدا جدا نمی‌شوند، و کتاب خدا از آنها جدا نمی‌شود تا بر رسول خدا در حوضش وارد گردند.»

حمّوئی در «فرائد السّمطين» با سند متصل خود از ابراهیم بن عمر یمانی از ابوطیفیل از حضرت ابو جعفر عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت می‌کند که پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به

← روایت کرده است که گفت: مادر محضر رسول خدا بودیم و شنیدم که گفت: بعدی اثنا عشر خلیفه، و سپس صدای خود را آهسته کرد. من به پدرم گفتم: آنچه را که پیغمبر صدایش را آهسته نمود چه بود؟ پدرم گفت: پیغمبر فرمود: **كُلُّهُمْ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ**. و از شعبی از مسروق روایت است که گفت: در حالی که ما نزد ابن مسعود بودیم و مصاحف خود را به وی عرضه می‌داشتیم، جوانی گفت: آیا پیغمبر شما با شما در میان نهاده است که بعد از او چند خلیفه خواهد بود؟! ابن مسعود به وی گفت: تو نوجوانی هستی و این مطلب را قبل از تو کسی از من نپرسیده است. آری پیغمبر ما با مادر میان نهاده است که پس از او دوازده خلیفه خواهد بود به تعداد نجباء بنی اسرائیل.

۱- «غایة المرام» ص ۲۳۲، حدیث پنجاه و هشتم از خاصّه.

امیرالمؤمنین علیؑ گفتند: بنویس آنچه برای تو املاء می‌نمایم! امیرالمؤمنین علیؑ عرض کرد: مگر تو بیم آن داری که من فراموش کنم؟! رسول خدا فرمود: من از فراموشی تو نگران نیستم، زیرا از خداوند عزوجل خواسته‌ام که حافظه‌ات را نگهدارد و چیزی را که دانستی دستخوش نسیان نسازد! ولیکن این مطلب را برای شرکای خودت بنویس! عرض کرد: شرکای من چه کسانی هستند ای پیامبر خدا؟!^۱

رسول خدا ﷺ فرمود: امامان از فرزندان تو که به واسطه آنهاست که باران رحمت بر امت من می‌بارد، و به واسطه آنهاست که دعایشان مستجاب می‌شود، و به واسطه آنهاست که بلا از آنان می‌گردد، و به واسطه آنهاست که رحمت از آسمان فرو می‌ریزد، وَ هَذَا أَوْلُهُمْ، وَ أَوْمًا بِيَدِهِ إِلَى الْحَسَنِ ثُمَّ أَوْمًا بِيَدِهِ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ثُمَّ قَالَ ﷺ: الْأُمَّةُ مِنْ وُلْدِهِ.^۱ «و این است اولین آنها، و حضرت با دست خود اشاره به حَسَنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ کردند سپس اشاره به حسینؑ نمودند و پس از آن رسول خدا ﷺ فرمود: امامان از اولاد حسین.»

این روایت را شیخ صدوق در «أمالی» خود آورده است.^۲ و حمّوئی در «فرائد السمّطین» با سند متصل خود از ابوجعفر محمد بن علی بن بابویه تا می‌رسد به مجاهد از ابن عباس روایت می‌کند که مردی یهودی که به او نَعْتَل می‌گفتند بر رسول اکرم ﷺ وارد شد و عرض کرد: یا محمد! مطالبی در ذهن من خطور می‌کند و از دیر زمانی است که چنین است. اگر پاسخش را بدهی من به دست تو مسلمان می‌شوم.

۱- «فرائد السمّطین» ج ۲، ص ۲۵۹، حدیث ۵۲۷ از سید جلال‌الدین عبدالحمید از پدرش امام شمس‌الدین فخّارین معد بن فخّار موسوی تا می‌رسد به شیخ صدوق: ابوجعفر محمد بن علی بن بابویه تا می‌رسد به امام باقرؑ.

۲- «أمالی» صدوق، طبع سنگی، ص ۲۴۱ مجلس ۶۳ که در روز جمعه ۳ جمادی‌الاولی سنه ۳۶۸ بوده است.

در اینجا یهودی مسائلی از توصیف پروردگار و صفات او و از وصی حضرت سؤال می‌کند و حضرت مُفَصَّلًا جواب می‌دهند و درباره وصی می‌فرمایند: نَعَمْ إِنَّ وَصِيَّيَ وَالْخَلِيفَةَ مِنْ بَعْدِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَبَعْدَهُ سِبْطَايَ: الْحَسَنُ ثُمَّ الْحُسَيْنُ يَتْلُوهُ تَسْعَةً مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ أُمَّةً أُبْرَأُ. «وصی من و جانشین پس از من علی بن ابیطالب علیه السلام است، و پس از او دو سبط من حسن و حسین که در دنبال حسین، نه نفر از صلب حسین امامان ابرار خواهند بود.»

نَعْتَلُ يَهُودِي مِيْ كُوِيْد: يَا مُحَمَّدُ! اَنَّهُارَا بَرَايَ مِنْ نَامِ بِيْر! رَسُوْلُ خُدَا فَرَمُوْد: نَعَمْ اِذَا مَضَى الْحُسَيْنُ فَاْبْنُهُ عَلِيٌّ، فَاِذَا مَضَى عَلِيٌّ فَاْبْنُهُ مُحَمَّدٌ، فَاِذَا مَضَى مُحَمَّدٌ فَاْبْنُهُ جَعْفَرٌ، فَاِذَا مَضَى جَعْفَرٌ فَاْبْنُهُ مُوسَى، فَاِذَا مَضَى مُوسَى فَاْبْنُهُ عَلِيٌّ، فَاِذَا مَضَى عَلِيٌّ فَاْبْنُهُ مُحَمَّدٌ، ثُمَّ اِبْنُهُ عَلِيٌّ، ثُمَّ اِبْنُهُ الْحَسَنُ، ثُمَّ الْحُجَّةُ بِنُ الْحَسَنِ. فَهَذِهِ اِثْنَا عَشَرَ اُمَّةً اَعَدَدَ نُقَبَاءِ بَنِي اِسْرَائِيْلَ.

«آری! چون حسین درگذرد فرزندش علی است، و چون علی درگذرد فرزندش محمد است، و چون محمد درگذرد فرزندش جعفر است، و چون جعفر درگذرد فرزندش موسی است، و چون موسی درگذرد فرزندش علی است، و چون علی درگذرد فرزندش محمد است، و سپس فرزندش علی است، و سپس فرزندش حسن است، و سپس حجّت خدا پسر حسن است. اینان دوازده امام هستند که به عدد نقباء بنی اسرائیل می‌باشند.»

در اینجا نعتل پس از آنکه جای آنها را در بهشت می‌پرسد و حضرت از آن خبر می‌دهد، و از غیبت طولانی امام قائم علیه السلام خبر می‌دهد، و تفصیلی در ظهور حضرت قائم بیان می‌کند، یهودی مسلمان می‌شود، و اشعاری بدیع و دل‌انگیز می‌سراید.^۲

۱- اینطور مضبوط است، ولیکن صحیح اماماً می‌باشد.

۲- «فرائد السّمطين» ج ۲، ص ۱۳۲ تا ۱۳۵، باب ۳۱، حدیث ۴۳۱.

این حدیث را بتمامه علی بن محمد خزّاز در کتاب نصوص خود که «کفایة الأثر» نام دارد آورده است.^۱ و ایضاً بحرانی در «غایة المرام» بطور تفصیل آورده^۲ و در «کفایة الأثر» موجود است^۳ و قندوزی همچنین مشروحاً و مفصلاً از «فرائد السّمطین» روایت نموده است.^۴

و حمّوئی در «فرائد السّمطین» حدیث مناشده و احتجاج مفصل امیرالمؤمنین ع را در زمان عثمان در مسجد رسول اکرم ص با سند متصل عبدالحمید بن فخّار بن معدبن فخّار موسوی متّصلاً تا برسد به سلیم بن قیس هلالی از امیرالمؤمنین ع روایت می‌کند. این حدیث مشروحاً و بطور تفصیل مناقب و فضائل آن حضرت را نشان می‌دهد و ملاحظه تمام آن بسیار جالب است و اینک ما چند فقره از آن را که تصریح درباره امامان دوازده گانه دارد در اینجا ذکر می‌کنیم:

أول فقره‌ای راجع به آیه تطهیر است که أمّ سلمه می‌گوید: من هم ای رسول خدا از زمره آنها می‌باشم؟! فقال: أنتِ إلى خير، إنما نزلت في [و في ابنتي] و في أخي عليّ ابن أبي طالب و في ابنتي و في تسعة من ولد ابني الحسين خاصة ليس معنا فيها لأحد شرک (ظ) ۵، ۶.

۱- «بحار الأنوار» طبع حروفی، ج ۳۶، ص ۲۸۳ تا ص ۲۸۵، حدیث ۱۰۶ از نصّ (کفایة الأثر). و نیز صدر آن را که درباره توحید است در ج ۳، ص ۳۰۳، و ص ۳۰۴، حدیث ۴۰، از نصّ کفایة الأثر آورده است.

۲- «غایة المرام» ص ۳۹، حدیث ۳۶ از عامّه از حمّوئی در «فرائد».

۳- «کفایة الأثر» ص ۲۸۹ که با «خراج و جرائح» راوندی در یک مجموعه تجلید شده‌اند.

۴- «ینابیع المودّة» ص ۴۴۰ تا ص ۴۴۲، باب ۷۶ فی بیان الأئمة الإثني عشر بأسمائهم از «مودّة القربی» میرسیّد علی همدانی.

۵- «فرائد السّمطین» ج ۱، ص ۳۱۶.

۶- شیخ محمدجواد مغنیه در کتاب «الشّیعة و التشیع» ص ۳۶ و ص ۳۷ گوید: امام از اهل بیت است. در امام چند شرط می‌باشد: اول آنها در نزد اهل سنت آن است که از خاندان قریش باشد، به واسطه حدیث لایزال هذا الأمر من قریش ما بقى منهم اثنان. این حدیث را بخاری در صحیحش ج ۹ از کتاب احکام آورده است. و شیعه اثنان عشریه می‌گویند: امامت اختصاص به ←

«رسول خدا فرمود: تو بر روش نیکو هستی اما این آیه فقط درباره من [و درباره دخترم] و درباره برادرم علی بن ابی طالب، و درباره دو پسرانم و درباره نه نفر از فرزندان پسرم حسین بخصوصهم فرود آمده است و هیچ کس را با ما در معنی و مفاد آیه شرکتی نیست.»

دوم فقره: وَ فِي هَذَا لَيَكُونَنَّ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ وَ تَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَيَّ النَّاسِ.^۱ «و او شما را مسلمان نامید پیش از این و در این (قرآن) تا رسول شهید و گواه بر شما باشد و شما شهیدان و گواهان بر مردم باشید!» است که سلمان برخاست و گفت: يَا رَسُولَ اللَّهِ! آن کسانی که تو شهید و گواه برایشان هستی و آنان گواه و شهید بر مردمان هستند چه کسانی می باشند؟! آنان که خداوند ایشان را برگزید و در دین خدا برایشان حَرْجٌ و تَنگي و عُسرتی قرار نداد، و آنان بر ملت و آئین پدر شما ابراهیم هستند.

رسول خدا ﷺ فرمود: خداوند فقط سیزده نفر را اراده نموده است، و در میان امت اختصاص به آنها دارد. سلمان گفت: برای ما بیان کن ای رسول خدا! فرمود: أَنَا وَ أَخِي عَلِيٌّ وَ أَحَدَ عَشَرَ مِنْ وُلْدِي.^۲ «من هستم، و برادرم علی است، و یازده تن از

← علیؑ و دو پسرش حسن و حسینؑ دارد و سپس اولاد حسین فقط. و استدلال می کنند به آنچه مسلم در صحیح ج ۲، ص ۱۹۱ از طبع سنه ۱۳۴۸ هـ. روایت کرده است که رسول خدا ﷺ فرمود: إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَا يَنْقُضِي حَتَّى يَمْضِيَ فِيهِمْ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً، كُلَّهُمْ مِنْ قَرِيشٍ. و نظیر این روایت در «صحیح» بخاری ج ۹ کتاب احکام آمده است اما به جای لفظ خلیفه، لفظ امیر آورده است. علامه حلی در «شرح تجرید» ص ۲۵۰ از طبع مطبوعه عرفان گوید: مراد از ۱۲ فقط امامان شیعه می باشند، چون به تواتر ثابت شده است که پیغمبر به حسین فرمودند: ابْنِي هَذَا إمام ابن امام أخو امام أبو ائمة تسعة، تاسعهم قائمهم. و محب الدین طبری شافعی در کتاب «ذخائر العقبی» ص ۱۳۶ طبع سنه ۱۳۵۶ هـ روایت کرده است که پیغمبر فرمود: لو لم يبق من الدنيا إلا يوماً واحداً لطول الله ذلك اليوم، حتى يبعث رجلاً من ولدي، اسمه كاسمي. فقال سلمان: من أي ولدك يا رسول الله؟ قال: من ولدي هذا، و ضرب يده على الحسين.

۱- قسمتی از آیه ۷۸، از سوره ۲۲: حج.

۲- «فرائد السمطين» ج ۱، ص ۳۱۷.

اولاد من می باشند.»

و سوم فقره حدیث ثقلین است که رسول خدا در آخرین خطبه بیان فرمود، و عمر شبیه مرد خشمگین بر خاست و گفت: یا رسول الله! آیا جمیع اهل بیت تو جانشین تو اند؟! فقال: لا، وَلَكِنْ أَوْصِيَاءِي مِنْهُمْ، أُولَئِهِمْ أَخِي وَ زَيْرِي وَ وَارِثِي وَ خَلِيفَتِي فِي أُمَّتِي وَ وَلِيُّ كُلِّ مَوْمِنٍ بَعْدِي. هُوَ أَوْلُهُمْ، ثُمَّ ابْنِي الْحَسَنُ، ثُمَّ ابْنِي الْحُسَيْنُ، ثُمَّ تِسْعَةٌ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ وَاحِدٌ بَعْدَ وَاحِدٍ حَتَّى يَرِدُوا عَلَيَّ الْحَوْضَ، [هُمْ] شُهَدَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، وَ حُجَّتُهُ عَلَيَّ خَلْقِهِ، وَ خُزَّانُ عِلْمِهِ، وَ مَعَادِنُ حِكْمَتِهِ، مَنْ أَطَاعَهُمْ أَطَاعَ اللَّهَ، وَ مَنْ عَصَاهُمْ عَصَى اللَّهَ.

«رسول خدا فرمود: نه، ولیکن اوصیای من بخصوصهم می باشند. اول آنها برادرم و وزیرم و وارثم و جانشینم در اُمتم و ولی هر مؤمن پس از من است، اوست اول آنها، سپس پسرم حسن، پس از او پسرم حسین، پس از او نه تن از فرزندان حسین یکی پس از دیگری خواهند بود تا بر من در حوض وارد آیند، (ایشانند) شهداء و گواهان خداوند بر روی زمینش، و حجّت او بر مخلوقاتش، و خزانه داران علمش، و معدنهای حکمتش، کسی که آنها را اطاعت کند خدا را اطاعت کرده است، و کسی که مخالفت آنان را بنماید خدا را مخالفت نموده است.»
در دنبال هر سه فقره، همگی حَضَارِ مَسْجِدِ از مهاجرین و انصار تصدیق نموده گفتند: شهادت می دهیم که رسول خدا ﷺ این طور فرمود.^۱
این روایت را سُلَیْم در کتاب خود بطولها و تفصیلهای ذکر نموده است.^۲

۱- «فرائد السمطين» ج ۱، ص ۳۱۲ تا ص ۳۱۵، باب ۵۸، حدیث ۲۵۰.

۲- کتاب «السقیفة» معروف به «کتاب سلیم بن قیس هلالی کوفی»، طبع سوّم نجف، ص ۱۱۱ تا ص ۱۲۵. سُلَیْم از اصحاب امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام است و وفاتش در حدود سنه ۹۰ هجری است. خودش از موثقین و معتمدین اصحاب است و کتابش در نهایت وثوق و اعتبار است. حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَام راجع به کتابش فرموده است: من لم یکن عنده من شیعتنا و محبّینا کتاب سلیم بن قیس الهلالی، فلیس عنده من أمرنا شیء و لا یعلم من أسابنا شیئاً، و هو أبجد الشّیعة، و هو سرٌّ من
←

قندوزی از میرسید علی همدانی از کتاب «مودّة القربی» از عبایه بن ربیع از جابر روایت می‌کند که گفت: رسول خدا ﷺ گفت: **أَنَا سَيِّدُ النَّبِيِّينَ وَعَلِيٌّ سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ، وَإِنَّ أَوْصِيَاءِي بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ: أَوْلَهُمْ عَلِيٌّ وَآخِرُهُمُ الْقَائِمُ الْمَهْدِيُّ**^۱.

«من سید و سالار پیغمبرانم، و علی سید و سالار اوصیای پیغمبران است، و اوصیای من پس از من دوازده نفرند، اول آنها علی و آخر آنها قائم مهدی است.»
و قندوزی ایضاً از میرسید علی همدانی از سلیم بن قیس هلالی از سلمان فارسی روایت می‌کند که او گفت: من بر رسول خدا ﷺ وارد شدم در حالی که حسین ع بر روی دو رانش نشسته بود، و رسول خدا دوگونه‌اش را می‌بوسید، و دهانش را می‌بوسید و می‌گفت: **أَنْتَ سَيِّدٌ، ابْنُ سَيِّدٍ، أَخُو سَيِّدٍ، وَأَنْتَ إِمَامٌ، ابْنُ إِمَامٍ، أَخُو إِمَامٍ، وَأَنْتَ حُجَّةٌ، ابْنُ حُجَّةٍ، أَخُو حُجَّةٍ، أَبُو حُجَجٍ تِسْعَةٍ، تَأْسِمُهُمْ قَائِمُهُمُ الْمَهْدِيُّ**^۲.

«تو سید و سالاری! پسر سید و سالاری! برادر سید و سالاری! و تو امامی! پسر امامی! برادر امامی! و تو حجّتی! پسر حجّتی! برادر حجّتی! پدر نه حجّتی که نهمین آنها قائمشان مهدی است.»

و این حدیث را همچنین حمّوئی در «فرائد السّمطین» و موفّق بن احمد خوارزمی در «مناقب» تخریح کرده‌اند.^۳

← **أسرار آل محمد ﷺ**. «کسی از شیعیان و محبّان ما که در نزد او کتاب سلیم بن قیس هلالی نباشد، از امر ما نزد او چیزی نیست، و هیچ چیز از اسباب ما را نمی‌داند، چونکه کتاب سلیم کتاب ابجد شیعیان است، و آن سری است از اسرار آل محمد ﷺ.»

۱- ۲- «ینابیع المودّة» ص ۴۴۵ به نقل از مودّت دهم از کتاب «مودّة القربی».

۳- سیدهاشم بحرانی در «غایة المرام» ص ۲۱۸ حدیث شماره پنجم از خاصّه از محمد بن ابراهیم نعمانی در کتاب «غیبت» از أحمد بن زیاد بن جعفر همدانی با سند متصل خود از حضرت امام جعفر صادق از پدرش محمد بن علی، از پدرش علی بن الحسین، از پدرش حسین بن علی. روایت کرده است که فرمود: چون از امیرالمؤمنین ع از معنی گفتار رسول الله ﷺ سؤال شد که ←

و قندوزی ایضاً از کتاب «مودّة القربی» از ابن عباس روایت می‌کند که گفت: شنیدم از رسول خدا ﷺ که می‌گفت: **أَنَا وَعَلِيٌّ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَتِسْعَةٌ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ مُطَهَّرُونَ مَعْصُومُونَ**.^۱ «من با علی و حسن و حسین و نه تن از فرزندان حسین هستیم که مطهّران و معصومان می‌باشیم.»

و این حدیث را همچنین حمّوئی در «فرائد السّمطین» تخریج کرده است.

و قندوزی ایضاً از کتاب «مودّة القربی» از امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب عليه السلام روایت می‌کند که گفت: رسول خدا ﷺ گفت: **مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَرْكَبَ سَفِينَةَ النَّجَاةِ، وَ يَسْتَمْسِكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى، وَ يَعْتَصِمَ بِحَبْلِ اللَّهِ الْمَتِينِ فَلْيُؤَالَ عَلِيًّا وَلْيُعَادِ عَدُوَّهُ، وَلْيَأْتِمْ بِالْأَيْمَةِ الْهَدَاةِ مِنْ وُلْدِهِ، فَإِنَّهُمْ خُلَفَائِي وَ أَوْصِيَائِي وَ حُجَجُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ مِنْ بَعْدِي وَ سَادَاتُ أُمَّتِي وَ قُودُ الْأَتْقِيَاءِ إِلَى الْجَنَّةِ. حِزْبُهُمْ حِزْبِي وَ حِزْبِي حِزْبُ اللَّهِ، وَ حِزْبُ أَعْدَائِهِمْ حِزْبُ الشَّيْطَانِ**.^۲

«هر کس دوست دارد سوار کشتی نجات شود، و تمسک به دستگیره محکم نماید، و به ریسمان متین و استوار الهی خود را نگهدارد، باید با علی ولایت داشته باشد، و با دشمنش دشمن باشد، و باید به ائمه هدی از فرزندان علی اقتدا نماید، زیرا که ایشان جانشینان من، و اوصیای من، و حجّت‌های خداوند بر خلایق پس از من، و سید و سروران امت من، و راهنمایان و کشدگان متقیان به سوی بهشت می‌باشند. حزب آنها حزب من است، و حزب من حزب خداست، و حزب دشمنانشان حزب شیطان است.»

← فرموده است: **أَتَى مَخْلَفَ فَيْكُم الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترَتِي** مراد از عترت چه کسانی می‌باشند؟ حضرت فرمود: **أَنَا وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ الْأَيْمَةُ التَّسْعَةُ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ تَسَعُهُمْ قَائِمُهُمْ، لَا يَفَارِقُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَ لَا يَفَارِقُهُمْ حَتَّى يَرِدُوا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ حَوْضَهُ.**

۱ و ۲- «ینابیع المودّة» ص ۴۴۵ به نقل از مودّت دهم از کتاب «مودّة القربی».

و قندوزی ایضاً از کتاب «مودّة القربی» از ابن عباس روایت کرده است که گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: **إِنَّ اللَّهَ فَتَحَ هَذَا الدِّينَ بِعَلِيٍّ، وَإِذَا قُتِلَ فَسَدَ الدِّينُ وَلَا يُصْلِحُهُ إِلَّا الْمَهْدِيُّ**.^۱

«خداوند این دین را با علی گشود، و چون کشته شود دین فاسد می‌گردد و کسی نمی‌تواند آن را اصلاح کند مگر مهدی.»

در کتاب سُلَیْم بن قَیْس از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام روایت می‌کند ضمن خطبه‌ای که در حضور ابودرداء و ابوهریره که معاویه آنها را قبل از واقعه صفین به عنوان رسالت به محضر حضرت فرستاده بود، در حضور جماعت عسکر خود که حاوی مهاجرین و انصار بودند ایراد کردند، حضرت فضایل خود را ایراد نمودند من جمله حدیث غدیر را از رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل کردند تا به اینجا می‌رسند که حضرت رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: **عَلِيٌّ أَخِي وَوَزِيرِي وَوَصِيِّي وَوَارِثِي وَخَلِيفَتِي فِي أُمَّتِي وَوَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي وَ أَحَدَ عَشَرَ إِمَامًا مِنْ وُلْدِهِ: الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ ثُمَّ تَسَعَةٌ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ وَ أَحَدٌ بَعْدَ وَ أَحَدٍ. الْقُرْآنَ مَعَهُمْ وَ هُمْ مَعَ الْقُرْآنِ، لَا يُفَارِقُونَهُ حَتَّى يَرِدُوا عَلَيَّ الْحَوْضَ**.^۲

«علی برادرم، و وزیرم، و وصییم، و وارثم، و جانشینم در اُمتم، و مولا و صاحب اختیار هر مؤمنی است که پس از من است، و یازده امام از اولادش: حسن و حسین و سپس نه نفر از اولاد حسین یکی بعد از دیگری. قرآن با آنهاست و آنها با قرآن هستند، با قرآن مفارقت نمی‌کنند تا در حوض بر من وارد شوند.»

حضرت خطبه را ادامه می‌دهند و در ذیلش از حضرت رسول نقل می‌کنند که فرمود: **وَ أَمْرِي فِي كِتَابِهِ بِالْوَلَايَةِ، وَ إِنِّي أَشْهَدُكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهَا خَاصَّةٌ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وُلْدِي وَ وُلْدِ أَخِي وَ وَصِيِّي، عَلِيٌّ أَوْلَهُمْ، ثُمَّ الْحَسَنُ، ثُمَّ**

۱- مصدر گذشته.

۲- «کتاب سلیم»، طبع سوم نجف، و این خطبه از ص ۱۷۹ تا ص ۱۹۰ با مجموع قضایا و نامه معاویه که به حضرت نوشت ادامه دارد اما این دو فقره بخصوصهما به ترتیب در ص ۱۸۷ و ص ۱۸۸ می‌باشند.

الْحُسَيْنِ، ثُمَّ تَسَعَةُ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ، لَا يُفَارِقُونَ الْكِتَابَ حَتَّى يَرِدُوا عَلَى الْحَوْضِ.^۱
 «و خداوند مرا در کتابش امر به ولایت نمود، و من شمارا ای مردم گواه می‌گیرم که آن ولایت و امامت و امارت اختصاص به علی بن ابیطالب و اوصیای از فرزندان من و فرزندان برادرم و وصییم دارد. اول آنها علی است، پس از او حسن، پس از او حسین، پس از او نه تن از اولاد حسین، که ایشان از کتاب خدا جدا نمی‌شوند تا بر من در کنار حوض وارد شوند.»

در اینجا امیرالمؤمنین علیه السلام مطلب را ادامه می‌دهند تا احتجاج می‌کنند به

۱- قندوزی در اینجا در «ینابیع المودّة» ص ۴۴۶ پس از ختم مطالب کتاب «مودّة القربی» می‌گوید: بعضی از محققین می‌گویند: احادیثی که دلالت دارد بر اینکه خلفاء بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله دوازده نفرند از طرق کثیره‌ای وارد شده و شهرت دارد. و با شرح زمان و تعریف کون و مکان دانسته شد که مراد حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله از این حدیث دوازده نفر امام اثناعشر هستند که از اهل بیت او و عترت او می‌باشند، زیرا امکان ندارد این حدیث را حمل بر خلفای پس از او از اصحابش بنمائیم، زیرا آنها از دوازده نفر کمترند. و امکان ندارد حمل بر پادشاهان اموی کنیم، زیرا از دوازده نفر بیشترند و به علت ظلم فاحشی که نمودند مگر عمر بن عبدالعزیز، و به علت آنکه آنها از غیر بنی هاشم بودند و رسول خدا فرموده است: **كُلُّهُمْ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ**. در روایتی که عبدالملک از جابر روایت کرده در آنجا که صوتش اخفا شد و اخفاء صوت رسول الله در این گفتار ترجیح می‌دهد این روایت را، زیرا آنها خلافت بنی هاشم را مستحسن نمی‌شمردند. و امکان ندارد حمل بر ملوک بنی عباس کنیم چونکه مقدار آنها از این عدد بیشتر است و به علت آنکه **آیة قل لا اسئلكم علیه أجرًا إلا المودّة فی القربی** و حدیث کسارا مراعات کم می‌نمودند. بنا بر این هیچ چاره نیست جز آنکه این حدیث را حمل بر ائمه اثناعشر از اهل بیت و عترت او بنمائیم، زیرا که ایشان از همه اهل زمانشان عالمتر بوده‌اند و جلیل‌تر بوده‌اند، و ورع و تقواشان از همه افزون بود و نسبشان از همه عالی‌تر بود و حسبشان از همه نیکوتر بود و مقام و کرامتشان در نزد خدا از همه بیشتر بود، و علومشان از پدرانشان بود که متصل می‌شد به رسول خدا صلی الله علیه و آله و علومشان علوم بالوراثه و علوم لدنی بود. اهل علم و تحقیق و اهل کشف و توفیق آنان را این طور شناخته‌اند. و مؤید این مطلب است یعنی اینکه امامان دوازده‌گانه از اهل بیت و عترت رسول خدا هستند و شاهد و مرجح این حقیقت است حدیث ثقلین و احادیث فراوان دیگری که در این کتاب ذکر شد. و اما اینکه رسول خدا فرموده است در روایت جابر بن سمرة: **كُلُّهُمْ تَجْتَمِعُ عَلَيْهِ الْأُمَّةُ** مراد آن است که اُمت که اقرار به امامت جمیع آنها می‌کند در وقت ظهور قائمشان مهدی علیه السلام.

آخرین خطبه‌ای که پیامبر خواندند و پس از آن خطبه‌ای نخواندند، و دعوت به تَقْلین: کتاب و عترت یعنی اهل بیت کردند، و عَمَر به صورت غضب برخاست و گفت: ای رسول خدا این برای جمیع اهل بیت توست؟! پیغمبر فرمود: لا، وَلَكِنْ اَوْصِيَانِي مِنْهُمْ: اَخِي وَوَزِيرِي وَوَارِثِي وَخَلِيفَتِي فِي اُمَّتِي وَوَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي؛ هَذَا اَوْلَاهُمْ وَخَيْرُهُمْ، ثُمَّ وَصِيَّ ابْنِي هَذَا - وَ اَشَارَ اِلَى الْحَسَنِ - ثُمَّ وَصِيَّهُ هَذَا - وَ اَشَارَ اِلَى الْحُسَيْنِ - ثُمَّ وَصِيَّ ابْنِي سَمِيَّ اَخِي، ثُمَّ وَصِيَّهُ سَمِيَّ، ثُمَّ سَبَعَهُ مِنْ وُلْدِهِ وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ حَتَّى يَرِدُوا عَلَيَّ الْخَوْضَ، شُهَدَاءَ اللّٰهِ فِي اَرْضِهِ وَ حُجَّتَهُ عَلَيَّ خَلْقِهِ، مَنْ اطَاعَهُمْ اطَاعَ اللّٰهَ، وَ مَنْ عَصَاهُمْ عَصَى اللّٰهَ - الخطبة.^۱

«نه، ولیکن فقط در میان ایشان اوصیای من هستند که با کتاب خدا مفارقت ندارند و خلیفه من می‌باشند: برادرم و وزیرم و وارثم و خلیفهام در اُمتم و ولی و صاحب اختیار هر مؤمن بعد از من، این اوّل آنها و بهترین آنهاست، و سپس وصی من این پسر من - و اشاره کرد به حسن - و سپس وصی او این - و اشاره کرد به سوی حسین - و سپس وصی پسر من که همانم برادرم می‌باشد، و سپس وصی او که همانم من است، و پس از او هفت نفر از اولاد او یکی بعد از دیگری تا بر من در کنار حوض وارد شوند. ایشانند شهدای خداوند در روی زمین او و حجّت او بر خلق او، کسی که فرمانشان را ببرد فرمان خدا را برده است، و کسی که سرپیچی کند سرپیچی از خدا کرده است» تا آخر خطبه.^۲

و اما دسته سوم از روایات آنهایی که اسامی و یا القاب یکایک از امامان عَلَيْهِمُ السَّلَامُ را از رسول خدا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ بیان می‌کند از عامه و خاصه:

۱- «کتاب سلیم» ص ۱۹۰.

۲- باید دانست که این روایت با روایت پیشین مروی از «فراند السمطین» تکراری نیست. آن خبر در احتجاج امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ در مجلس شوری است، و این خبر در جنگ صفین و ورود ابوهریره و ابودرداء، و در «کتاب سلیم» هم در دو جا بیان شده است و به لحاظ حفظ اصل مطلب، ما هم در دو مقام ذکر نمودیم و ترجمه‌اش را هم آوردیم.

حَمُوئِي در «فرائد السَّمَطَيْنِ» چهار حدیث متصل الاسناد از جابر بن عبدالله انصاری روایت می‌کند که او لَوْحِ فَاطِمَةَ عَلَيْهِ السَّلَامُ را که لوح اخضر (سبز) بوده است ملاحظه کرده است و در آن به طور تفصیل نام و خصوصیات هر یک از امامان عَلَيْهِ السَّلَامُ نوشته شده بوده است.^۱ این روایات با سند شیعه اجمالاً در «عیون أخبار الرضا عَلَيْهِ السَّلَامُ» و کتاب «اکمال الدین و اتمام النعمة» شیخ اعظم أبوجعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه و در «أمالی» شیخ الطائفة محمد بن حسن طوسی - رضوان الله علیهما - آمده است و ما در اینجا فقط به ذکر یکی از آنها می‌پردازیم:

در «فرائد السَّمَطَيْنِ» و «عیون أخبار الرضا» با سند متصل خود روایت می‌کنند از ابونضر که چون حالت احتضار به حضرت محمد بن علی عَلَيْهِ السَّلَامُ در حال ارتحال دست داد، فرزند خود حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ را فراخواند تا عهد و میثاق امامت را به او واگذار نماید. برادرش زید بن علی گفت: لَوِ اَمْتَمْتَلْتَ فِی تِمْتَالِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَرَجَوْتُ أَنْ لَا تَكُونَ أَتَيْتَ مُنْكَرًا! «تو در این پیمان اگر مثل انتقال امامت از حسن و حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ که از برادر به برادر دیگر بود نه به فرزند، عمل می‌نمودی من امیدمند بودم که عمل منکر و زشتی را در اینجا بجا نیاورده بودی!»

حضرت باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ در پاسخ فرمود: يَا أَبَا الْحُسَيْنِ! إِنَّ الْأَمَانَاتِ لَيْسَ بِالْمِثَالِ، وَ لَا الْعَهْدُ بِالسُّومِ، وَ إِنَّمَا هِيَ أُمُورٌ سَابِقَةٌ عَنِ حُجَجِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى. «ای ابوالحسین! موثقی و عهد امامت و امانتهای ولایت و امارت از روی به مثل عمل نمودن نیست، و پیمان‌ها و التزام‌های آن به معامله و عرض متاع و ثمن نمی‌ماند، بلکه تنها مربوط به امور سابقه و وصیت‌ها و التزامهائی است که از حجّت‌های خداوندی تبارک و تعالی رسیده است.»

۱- «فرائد السمطين» ج ۲، ص ۱۳۶ تا ص ۱۴۱، باب ۳۲: فی حدیث اللّوح الذی کتب الله فيه أو أمر بعض کرام الکاتبین بأن یکتب فيه، أسماء أوصیاء رسول الله ﷺ، ثم أهداه إلى نبيّه، فأهداه النبي ﷺ إلى أم الأوصیاء فاطمة صلوات الله علیها؛ حدیث ۴۳۲ تا ۴۳۵.

در این حال حضرت، جابر بن عبدالله را طلب کردند^۱ و به او گفتند: ای جابر! آنچه خودت عیاناً از صحیفه فاطمه مشاهده کرده‌ای برای ما بیان کن! جابر عرض کرد: آری یا ابا جعفر! من وارد شدم بر سیده و خانم فاطمه دختر رسول الله ﷺ تا آنکه وی را به میلاد حسین عَلَيْهِ السَّلَام تهنیت گویم، در آنجا دیدم که در دست او صحیفه‌ای است از جنس دُرّ سپید (دُرَّةٌ بَيْضَاءُ)، گفتم: ای خانم و سید و سرور بانوان! این صحیفه‌ای را که من با تو می‌بینم چیست؟!

گفت: در آن اسامی ائمه از فرزندان من می‌باشد. من عرض کردم: به من بده تا بینم در آن چیست؟!

گفت: ای جابر اگر منع و نهی نبود، من به تو می‌دادم ولیکن نهی شده است از اینکه کسی آن را مس کند مگر پیغمبر یا وصی پیغمبر یا اهل بیت پیغمبر باشد و اما تو اجازه داری از ظاهر آن نگاه به درون آن اندازی!

جابر گفت: من آن را خواندم و در آن بود:

ابوالقاسم محمد بن عبدالله المصطفی، و مادرش آمنه است.

ابوالحسن علی بن ابی طالب المُرْتَضَى، مادرش فاطمه دختر اسد بن هاشم بن عبدمناف است.

ابومحمد الحسن بن علی و ابو عبدالله الحُسَین بن علی التَّقِی، مادرشان فاطمه دختر محمد است.

ابومحمد علی بن الحُسَینِ العَدَل، مادرش شاه بانویه دختر یزدجرد بن شاهنشاه.

ابوجعفر محمد بن علی البَاقِر، مادرش امّ عبدالله دختر حسن بن علی بن ابیطالب است.

ابو عبدالله جعفر بن محمد الصادق، مادرش امّ فروه دختر قاسم بن محمد بن

۱- طلب نمودن جابر را در حال ارتحالشان که در آن وقت وصیت به حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَام نمودند و حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَام رشید و کبیر بودند منافات دارد با روایتی که دلالت دارد بر آنکه جابر فقط تا حضرت باقر را ادراک می‌کند.

ابی بکر است.

ابو ابراهیم موسی بن جعفر الثَّقَّة، مادرش جاریه‌ای است به نام اُمِّ حمیده.

ابوالحسن علی بن موسی الرِّضا، مادرش جاریه‌ای است به نام نجمه.

ابوجعفر محمّد بن علی الزَّکَی، مادرش جاریه‌ای است به نام خَیْزُران.

ابوالحسن علی بن محمّد الأَمین، مادرش جاریه‌ای است به نام سوسن.

ابومحمّد الحسن بن علی الرِّفِیق، مادرش جاریه‌ای است به نام سَمَّانه.

أبو القاسم محمّد بن الحَسَن که اوست حَجَّت قائم، مادرش جاریه‌ای است به نام

نرجس، صلوات الله علیهم اجمعین.

شیخ ابوجعفر ابن بابویه گوید: در این حدیث این طور نام حضرت قائم عَلَيْهِ السَّلَام

بدین گونه آمده است و آنچه فتوا و نظریه من است همان نهی است که در روایات از

بردن نام او وارد است.^۱،^۲

۱- «فرائد السَّمطین» سمط ۲، باب ۳۲، ص ۱۴۰ و ص ۱۴۱، حدیث ۴۳۵. و این حدیث را متناً و سنداً شیخ صدوق در «عیون أخبار الرِّضا» طبع انتشارات جهان، ج ۱، ص ۴۰ و ص ۴۱، باب ۶: النصوص علی الرِّضا عَلَيْهِ السَّلَام بالامامة فی جملة الأئمّة الاثناعشر عَلَيْهِمُ السَّلَام.

۲- آیه الله شیخ لطف الله صافی گلپایگانی در کتاب «منتخب الأثر» ص ۱۰۷ از کتاب «کفایة الأثر» با سند متصل خود روایت می‌کند از حذیفه بن یمان که می‌گوید: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای ما نماز خواند و پس از نماز سیمای مبارک را به سوی ما برگردانید و گفت: معاشر أصحابی! اوصیکم بتقوی الله و العمل بطاعته، فمن عمل بها فاز وغنم و أنجح، و من ترکها حلت به اللدامة، فالتمسوا بالتقوی السَّلامَة من أهوال يوم القيمة. فکأنی أَدعی و أُجیب و انی تارکٌ فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی أهل بیتی، ما ان تمسکتُم بهما لن تضلُّوا، و من تمسک بعترتی من بعدی کان من الفائزین، و من تخلف عنهم کان من الهالکین.

من عرض کردم: ای رسول خدا! چه کس را خلیفه خود می‌گذاری؟! فرمود: همان کس را که موسی بن عمران بر قومش خلیفه گذارد. گفتم: وصیش یوشع بن نون را؟! فرمود: فَأَنْ وَصَّی و خلیفتی من بعدی علی بن ابیطالب عَلَيْهِ السَّلَام قائد البررة و قاتل الکفرة، منصورٌ من نصره، مسخوذ من خذله. عرض کردم: ای رسول خدا! امامان پس از تو چند نفرند؟! فرمود: به نفرات نقباء بنی اسرائیل، نه نفر از صُلب حسین می‌باشند که خدا به آنها علم من و فهم مرا داده است. آنها

←

این بود محصل گفتار ما در تحقیق معنی لغوی اهل بیت و عترت و مراد و مقصود از آن در حدیث ثقلین که بر زبان رسول الله ﷺ جاری شده است. و در این صورت با علم و یقین به خصوص مراد و منظور، مطلب روشن است و بحث و فحص از معانی لغویّه با آنکه خالی از فائده نیست اما زیاد فایده‌ای ندارد، و عترت و اهل بیت رسول خدا ﷺ به سعه و گسترش و عنوان عام و کلی خود باقی نیست و منحصرأ در این افراد خاص و اشخاص مخصوص متعین است.

و از آنچه گفته شد، معلوم می‌شود تفسیری که زیدبن ارقم از معنی اهل بیت نموده است من درآوردی است و شاهدهی از لغت و سُنّت ندارد. او اهل بیت را به اهل و عصبه آنان که صدقه بر آنها حرام است: آل علی و آل عباس و آل جعفر و آل عقیل تفسیر نموده است، چنانکه حمّوئی با سند متصل خود از یزیدبن حیان روایت کرده است که گفت: ما بر زیدبن ارقم داخل شدیم او به ما گفت: رسول خدا ﷺ برای ما خطبه خواند و گفت: **إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: أَحَدُهُمَا كِتَابُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، مَنْ تَبِعَهُ كَانَ عَلَى الْهُدَى، وَمَنْ تَرَكَهُ كَانَ عَلَى الضَّلَالَةِ، ثُمَّ أَهْلُ بَيْتِي. أَذْكَرُكُمْ**

← خزینه داران علم خدا و معدنهای وحی او هستند. عرض کردم: اولاد حسن علیه السلام چه منصبی دارند؟ فرمود: خداوند تعالی امامت را در نسل حسین علیه السلام نهاد و این است قول خدا عزّوجلّ: و جعلها كلمة باقية في عقبه. عرض کردم: آیا اسامی آنها را برای من نمی‌گوئی؟ فرمود: آری! مراد وقتی که به معراج بردند به سوی آسمان و نظر به ساق عرش کردم دیدم با نور نوشته بود: لا اله الا الله، محمد رسول الله ائدته بعلی و نصرته به. و دیدم نورهای فاطمه و حسن و حسین را و در سه جا دیدم علیاً، علیاً، و محمداً و محمداً و موسی و جعفر و الحسن؛ و الحجة مانند ستاره درخشان در میان آنها می‌درخشید. من گفتم: ای پروردگار من کیستند اینها که تو اسامی آنها را با اسم خودت قرین داشتی؟! خداوند فرمود: یا محمد! ایشان اوصیاء و امامان بعد از تو می‌باشند. من آنان را از سرشت تو آفریدم خوشا به حال کسی که دوستشان داشته باشد و وای بر کسی که دشمنشان بدارد، به برکت آنهاست که من باران رحمت می‌بارم و به واسطه آنهاست که من ثواب می‌دهم و عذاب می‌نمایم. و پس از آن رسول خدا ﷺ دستش را به سوی آسمان برداشت و دعا کرد به دعاهائی که چون گوش فرا دادم شنیدم می‌گفت: **اللهم اجعل العلم و الفقه فی عقبی و عقب عقبی، و فی ذرعی و ذرع ذرعی (و فی زرعی و زرعی - ظ).**

اللَّهِ فِي أَهْلِ بَيْتِي. (قَالَهَا) ثَلَاثَ مَرَّاتٍ.

قُلْنَا: [يَا زَيْدُ] مَنْ أَهْلُ بَيْتِهِ؟ نِسَاؤُهُ؟ قَالَ: لَا، أَهْلُ بَيْتِهِ أَهْلُهُ وَ عَصَبَتُهُ الَّذِينَ حُرِّمُوا الصَّدَقَةَ بَعْدَهُ: آلُ عَلِيٍّ وَ آلُ الْعَبَّاسِ وَ آلُ جَعْفَرٍ وَ آلُ عَقِيلٍ.^۱

«من در میان شما دو چیز نفیس و خطیر و مصون به یادگار از خود می‌نهم: یکی از آندو کتاب الله عزوجل است که هر که از آن پیروی کند بر هدایت است و هر که آن را رها کند در ضلالت است. و آن دیگر اهل بیت من است. آنگاه رسول خدا سه بار فرمود: من خدا را به یاد شما می‌آورم، در حفظ و حراست و تبعیت و اطاعت از اهل بیت من!

یزید بن حیان می‌گوید: ما گفتیم: ای زید! اهل بیت او کیستند؟! آیا زنان او اهل بیت او هستند؟! گفت: اهل بیت او، اهل او و خویشاوندان پدری او می‌باشند که صدقه گرفتن بر آنان حرام شده است: آل علی و آل عباس و آل جعفر و آل عقیل.»
 علامه محمد بن یوسف گنجی شافعی بر این تفسیری که زید بن ارقم برای اهل بیت می‌کند، سه اشکال دارد. توضیح آنکه: گنجی در کتاب خود «کِفَايَةُ الطَّالِبِ» این خطبه غدیر را با سند متصل و با متن مفصل از زید بن ارقم روایت می‌کند و می‌گوید: این حدیث را نیز مسلم در «صحيح» و ابوداؤد و ابن ماجه قزوینی در دو کتاب «سُنَنِ»

۱- «فرائد السمطين» ج ۲، باب ۴۸ از سمط دوم، ص ۲۵۰ حدیث ۵۲۰. و این روایت را میر حامد حسین هندی در «عَبَقَات» مجلد ثقلین طبع اصفهان ج ۱، ص ۳۱۱ و سید هاشم بحرانی در «غَايَةُ الْمَرَامِ» ص ۲۱۵ حدیث ۳۰، از عامه به روایت حمّوئی در «فرائد السمطين» آورده است. و با سند دیگر مسلم قشیری در «صحيح» خود از طبع مصر سنه ۱۳۲۷، ج ۲، ص ۳۲۵ با اتصال سند به یزید بن حیان که او گفت: من با حصین بن سبره و عمر بن مسلم نزد زید بن ارقم رفتیم. آنگاه زید مفصلاً داستان غدیر را شرح می‌دهد و در پایان، تفسیر خودش را از اهل بیت بیان می‌کند در پاسخ حصین که می‌گوید: اهل بیت او چه کسانی هستند؟ و نیز اضافه می‌کند که: کُلُّ هَؤُلَاءِ حَرَمُ الصَّدَقَةِ؟ قَالَ: نَعَمْ. حصین می‌پرسد: آیا صدقه بر تمام اینها حرام است؟ گفت: آری! و احمد بن حنبل در «مسند» ج ۴، ص ۳۶۶ با سند خود این روایت را به طور تفصیل آورده است و محبّ الدین طبری در «ذخائر العقبی» با تخریج مسلم آورده است (ص ۱۶).

خود تخریح نموده‌اند. آنگاه می‌گوید: تفسیری که زید بن ارقم برای اهل بیت نموده است پسندیده نیست. چون او می‌گوید: **أَهْلُ بَيْتِهِ مَنْ حُرِّمَ الصَّدَقَةُ بَعْدَهُ**. «اهل بیت وی کسانی هستند که پس از او بر آنها صدقه حرام است.» یعنی بعد از پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ. و حرام بودن صدقه اختصاص به زمان بعد ندارد شامل زمان حیات پیمبر هم می‌شود، و نیز به علت آنکه کسانی که صدقه بر آنها حرام است منحصر در این افراد نیستند بلکه جمیع بنی المطلب (فرزندان مطلب)^۱ با ایشان در جرمان شرکت دارند، و به علت آنکه آل مرد غیر از خود اوست بنابر قول صحیح، و بنابر تفسیر ابن ارقم باید امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام خارج از عنوان اهل بیت باشد.

اما مذهب صحیح آن است که اهل البیت عبارتند از علی و فاطمه و حسنین عَلَيْهِمُ السَّلَام همان طور که مسلم به اسناد خود از عائشه روایت کرده است که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صبحگاهی بیرون آمد و **عَلَيْهِ مِرْطٌ مَرْحَلٌ**^۲ **مِنْ شَعْرِ أَسْوَدَ**. «در حالی که بر دوشش کسائی بود از موی سیاه که بر آن نقوشی مانند نقوش جهاز شتر بود.» پس حسن بن علی عَلَيْهِمُ السَّلَام آمد، او را در زیر کسای خود برد، سپس حسین عَلَيْهِمُ السَّلَام آمد او را با حسن در زیر کسا برد، و پس از آن فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام آمد او را هم در زیر کسا برد و سپس علی عَلَيْهِ السَّلَام آمد او را هم در زیر کسا برد، و پس از آن فرمود: **إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً**.^۳ «این است و غیر از این نیست که خداوند خواسته است هرگونه آلودگی و پلیدی را از شما اهل بیت ببرد و شما را به حدّ اعلای طهارت و قداست و نزاهت برساند.»

۱- مراد بنی عبدالمطلب هستند یعنی فرزندان عبدالمطلب.

۲- در «أقرب الموارد» گوید: **المِرْطُ بالكسر: كساءٌ من صوف أو خزّ أو كتان يؤتزّر به.** «مرط با کسرۀ میم، کسائی است از جنس پشم یا خزّ یا کتان که آنرا بر خود می‌گیرند.» و نیز گوید: **المرحل من الثياب ما أشبهت نقوشه رحال الإبل.** «مرحل از لباس آن لباسی است که نقوش آن مانند نقوش جهاز شتر باشد.»

۳- آیه ۳۳ از سوره ۳۳: أحزاب.

و این عمل پیغمبر دلیل بر آن است که اهل بیت همان کسانی هستند که خداوند با گفتار خود با عنوان اهل بیت، آنان را ندا کرده است و رسول خدا آنها را با خود داخل در کسا نموده است.

و ایضاً مُسَلَّم با اسناد خود روایت کرده است که چون آیه مباهله نازل شد، رسول خدا ﷺ علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را فراخواند و گفت: **اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلِي**.^۱ «بار خداوند! اینان هستند اهل من.»^{۲، ۳}

۱- «کفایة الطالب»، طبع نجف اشرف، سنه ۱۳۵۶، ص ۱۱ باب اول فی بیان خطبته ﷺ بماء يُدعى خُماماً.

۲- سیدبن طاوس در کتاب «الطرائف فی معرفة مذاهب الطوائف» طبع مطبعة خیام در قم ص ۱۱۶ گوید: قال عبدالمحمود (مراد از عبدالمحمود خود اوست، او در کتاب «طرائف» خود را عبدالمحمود خوانده است): چگونه مراد پیغمبر ﷺ بر حاضرین پنهان ماند با آنکه وقتی آیه تطهیر در زیر کساء نازل شد و پیغمبر، علی و فاطمه و حسن و حسین را در زیر کسا جمع نموده بود، گفت: **اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْل بَيْتِي فَأَذْهَبْ عَنْهُمْ الرَّجْسَ**. «بار پروردگارا! اینان هستند اهل بیت من، پس تو رجس و پلیدی را از آنان بردار.» و پیغمبر اهل بیت خود را که پس از وفاتش خلیفه کرده است این طور توصیف نموده است که آنها پیوسته با کتاب خدا هستند و از آن مفارقت ندارند تا در حوض کوثر بر او وارد شوند. چگونه بر حاضرین پنهان ماند تا بدانند که هر که از عترت است معصوم است و با کتاب خدا در پنهان و آشکار و در غضب و رضایت و در فقر و غنا و در خوف و امن مفارقت ندارد؛ آنانند که خداوند بدانها اشاره نموده است.

۳- سید شرف الدین عاملی در کتاب «الفصول المهمة» طبع دوم، ص ۴۲ پس از روایت مفصله از رسول خدا: **من مات علی حب آل محمد مات شهیداً** - الحدیث که از تفسیر ثعلبی و «کشاف» نقل کرده است در تعلیقه آن گوید: مراد از آل محمد در این حدیث و نظیر آن، مجموع من حیث المجموع هستند به اعتبار ائمه آل محمد که خلفاء رسول خدا ﷺ می باشند؛ و اوصیاء او و وارثان حکمت او و اولیای او هستند. یعنی آنان که ثقل او می باشند که خداوند آنها را قرین قرآن قرار داده است و در نص صریح آورده است که آن دو تا از یکدیگر افتراق ندارند؛ و کسی که تمسک به آن دو تا کند گمراه نمی شود؛ و کسی که از یکی از آنها تخلف جوید، هدایت نمی یابد. و مراد از آل در اینجا جمیع آنها بنا بر استغراق نیستند تا یکایک از نزدیکان و أرحام رسول خدا را به نحو شمول شامل شود. چون این مرتبه، مرتبه سامیه ای است که جز به اولیاء خدا که قوامین به امر او هستند بخصوصهم شامل فرد دیگری نمی گردد به مقتضای روایات

آنچه از حدیث ثقلین به دست می‌آید از امامت و امارت و حکومت و ولایت و طهارت و علم و فهم و اعلمیّت امامان و رشد و هدایت متابعان، و کفر و غَوایت و ضلالت متخلّفان، و بقاء و دوام این امر تا قیامت و غیر ذلک، از دقّت در این حدیث با طرق مختلفه و مضامین متفاوته بسیار است، ولی ما فقط در اینجا به ذکر دو نکته اشاره می‌کنیم:

نکته اول: حُجّیّت اهل بیت و عترت است همانند حُجّیّت کتاب در جمیع معارف اصیل و فرهنگ قویم اسلام. بدین معنی که به مثابه قرآن کریم در اصالت و واقعیّت و اتقان و مَصوْنیّت از غلط و خلط و اشتباه در تمام معارف و عقاید و احکام و قصص و حکایات و قوانین باقسامها و اخلاق و فلسفه و عرفان و علوم طبیعی و تجربی همان‌طور که قرآن سند است و تمام این فرهنگ گسترده باید بدان برگردد همچنین اهل بیت و امامان دوازده‌گانه در تمام این مراحل و منازل دوشادوش قرآن اصالت و واقعیّت و تحقّق دارند و باید جمیع معارف و فرهنگ با آن گستردگی و وسعتش بدانها بازگشت نماید، و گرنه غلط و اشتباه و متزلزل و فاسد و خراب خواهد بود.

ما با هر فرد از افراد عامّه و سنیّ مذهب بحث و گفتگو داشته باشیم چون به کتاب الله برگردد و شاهدی از آیه‌ای آورده شود، برای طرفین بحث تمام است، زیرا آیه قرآن از جهت اتقان و احکام و مَصوْنیّت و عصمت، بالادست ندارد و کسی را یارای آن نیست که بر آن خرده گیرد و به علّت عدم قبول قرآن بحث را ادامه دهد.

← صحیحۀ متواتره از طریق عترت طاهره. آری واجب است محبّت جمیع اهل بیت او و ذریّه او فرداً فرداً به جهت آنکه از آن شجره طاهره عليه السلام جدا شده‌اند. و شاخه‌هایی از آن درخت می‌باشند، و بدین وسیله قرب و نزدیکی به سوی خداوند تعالی و شفاعت از جدّشان نصیب می‌شود - فدای پیغمبر باد پدرم و مادرم- و من چنین بودم که اولاد خود را وصیّت می‌کردم تا این حدیث را بعد از شهادتین بر کفن من بنویسند تا خداوند را با آن ملاقات نمایم. و اینک وصیّت خود را به ایشان تکرار می‌کنم و باید نوشتن آنها بر روی عمامه‌ای که از کفن می‌بندند بوده باشد.

حدیث ثقلین، عترت را همدوش و همپایه و هم‌ترازو و هم‌لنگه قرآن قرار داده است، و هر کس به پیمبر معتقد است باید طبق این حدیث، کلام و گفتار و روش و عمل و کردار و اخلاق و عقیده و سایر جهات ادراکی خود را با امامان وفق دهد و تطبیق نماید، زیرا این حدیث ایشان را عیناً مانند قرآن قرار داده است از جهت حجّیت و اصالت.^۱

بناءً علیهذا وقتی ما با یک نفر از عامّه و سنّی مذهببان در بحث برخورد می‌نمائیم، چون به گفتار امیرالمؤمنین و یا امام حسن و امام حسین و هر یک از امامان تا حضرت بقیةالله می‌رسیم که صدور آن کلام از ذوات مقدّسه ایشان به ثبوت رسیده باشد، حتماً باید بحث را قطع کنیم و دنبال ننمائیم، چرا که به حجّت رسیده‌ایم و او برای ما روشنگر راه و چراغ هدایت است که تمام ظلمت‌ها و ضلالت‌ها در پرتو او روشن می‌شود، و راه نمایان می‌گردد، و تزلزل‌ها و اضطراب‌ها سکون می‌پذیرد، و از تیه و وادی تاریک و تحیر و سرگردانی به مقام امن و امان و

۱- در «غایة المرام» ص ۲۲۵ حدیث شماره بیستم از خاصّه از عیاشی در تفسیر خود با اسناد خود از مسعدة بن صدقه روایت می‌کند که گفت: حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند: انّ الله جعل ولايتنا اهل البيت قطب القرآن و قطب جميع الكتب، عليها يستدير محكم القرآن و بها نوهت الكتب و يستبين الايمان، و قد أمر رسول الله صلى الله عليه و آله أن يُقتدى بالقرآن و آل محمد و ذلك حيث قال في آخر خطبة خطبها: انى تارك فيكم الثقلين: الثقل الأكبر و الثقل الأصغر، أمّا الأكبر فكتاب ربى، و أمّا الأصغر فعترتى اهل بيتى، فاحفظونى فيهما، فلن تضلّوا ما تمسّكتم بهما. «خداوند ولایت ما اهل بیت را قطب قرآن قرار داد و قطب جمیع کتابهای آسمانی قرار داد. محکّمات قرآن بر ولایت ما دور می‌زند و کتب آسمانی در مدح و تعظیم ولایت ما فریاد برآوردند؛ و ایمان به ولایت ما ظاهر می‌گردد، و رسول اکرم صلى الله عليه و آله در آخرین خطبه‌ای که ایراد نمود، امر کرد تا به قرآن و آل محمد اقتدا کنند آنجا که گفت: من در میان شما دو متاع نفیس و خطیر و دست نخورده مصون را قرار می‌دهم: یک متاع نفیس و مصون بزرگتر، و یک متاع نفیس مصون کوچکتر. اما بزرگتر کتاب الله کتاب پروردگار من و اما کوچکتر پس عترت من است که اهل بیت من می‌باشند، بنابراین بر شما لازم است که مرا و حقّ مرا در آن دو چیز حفظ نمائید، و تا مادامی که بدان دو چیز تمسک کنید گمراه نمی‌شوید!»

آبشخوار علم و معرفت و عقل و درایت می‌رسد. این است مفاد این حدیث در خلیفه قرار دادن آنان را در مقارنت قرآن کریم کتاب وحی آسمانی، نه تنها مفاد آن که نصب خلیفه و امام از جهت امارت و حکومت و ریاست بر قاطبه مردم باشد.

تمام فریق عامّه چه در اصولشان از اشاعره و معتزله، و چه در فروعشان از حنابله و احناف و مالکیّه و شافعیّه و یا فرق دیگری که بر افتاده‌اند و یا کم و بیش وجود دارند همچون ظاهریه، مذهبشان در عقائد و اصول که تابع اشعری هستند و در فروع، دچار خلل و اشکال است، زیرا بدون حجّت می‌باشند.

ما در اینجا نمی‌خواهیم بگوئیم رؤسای آنان اهل دنیا و خائن بوده‌اند و یا فاسق و معصیتکار، و یا جاهل و نادان، بلکه می‌خواهیم بگوئیم با فرض آنکه آنها از جهت ورع و تقوی، و از جهت زهد و بی‌اعتنائی به زخارف دنیا، و از جهت اطلاع هم در مقام عالی جای داشته باشند، با وجود این، تمسک به آنان و به عقائدشان و آرائشان بدون دلیل و حجّت است. نه کتاب خدا گفتارشان را حجّت کرده است، و نه سُنّت رسول الله ﷺ.

اما حدیث ثقلین که مؤید کتاب خداست، گفتار ائمه اثناعشر شیعه را حجّت کرده است؛ و تبعیت شیعه در عقائد و معارف و اصول دین و فقه و قوانین و احکام از این امامان طبق حدیث ثقلین است که عامّه از آن اعراض نموده‌اند.

ما می‌گوئیم: همان‌طور که امروز نمی‌توانیم از حضرت موسی و عیسی تبعیت کنیم با آنکه رسول خدا بوده‌اند، و نمی‌توانیم دستورات تورات و انجیل را گرچه فرضاً صحیح و درست باشد به کار بندیم، زیرا حجّت برای ما نیستند، پیغمبریشان و کتابشان نسخ شده است و حتماً باید از محمد بن عبدالله ﷺ و کتابش قرآن کریم تبعیت کنیم چونکه حجّت داریم، همین‌طور نمی‌توانیم از غیر ائمه اثناعشر پیروی کنیم، و معارف و فقه و تفسیر و اخلاق و سایر امور معارف و فرهنگ را از غیر ایشان أخذ کنیم، چون حجّت بر گفتار آنان اقامه شده است، و حجّت بر پیروی قول غیرشان نداریم.

اگر خدا در موقف و عرصات قیامت از سنی مذهبان بپرسد- و حتماً می پرسد- که چرا شما در دین خود اصول را مثلاً از ابوالحسن اشعری گرفتید، و فروع را مثلاً از شافعی؟ که به شما گفت؟ که امر کرد؟ چه جواب دارند؟!

اگر بگویند: اینها بهترین مردم در نزد ما در روی زمین بودند، و خدا جواب دهد: مردم خوب بسیارند، از موسی و عیسی علیه السلام که برتر نیستند، به چه دلیل قاطع عذر و به چه حجّتی از آنان تقلید و تبعیت نمودید؟! هیچ پاسخی ندارند.

اما به مفاد حدیث ثقلین، عاملین به آن می گویند: پیغمبر، امام صادق علیه السلام را برای ما حجّت کرد، امام رضا علیه السلام را حجّت کرد، امام زمان علیه السلام را حجّت کرد. ما به گفته پیغمبر تو که خودت در قرآنت گفتارش را برای ما حجّت نمودی عمل کردیم و او برای ما امامان را حجّت نمود؛ گفتارش، کردارش و رفتارشان را در جمیع شئون علمی و معارف و فقه و تفسیر و اخلاق حجّت نمود.

نکته دوم: عصمت اهل بیت و عترت است. یعنی در حدیث ثقلین، رسول خدا شهادت به عصمت آنان داده است همان طور که شهادت به عصمت قرآن داده است. از اینجاست که امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه خود می فرماید: **فَأَنْزَلُوهُمْ مَنَازِلَ الْقُرْآنِ** ۱. «عترت رسول خدا را در منزلهای قرآن قرار دهید!»

ابن ابی الحدید در شرح می گوید: **تَحْتَهُ سِرٌّ عَظِيمٌ. وَ ذَلِكَ أَنَّهُ أَمَرَ الْمُكَلَّفِينَ بِأَنْ يُجْرُوا الْعِتْرَةَ فِي إِجْلَالِهَا وَ إِعْظَامِهَا وَ الْإِنْقِيَادِ لَهَا وَ الطَّاعَةِ لِأَمْرِهَا مَجْرَى الْقُرْآنِ.** «در زیر این گفتار سری است عظیم، به علت آنکه حضرت به مکلفین امر کرده است که عترت را در بزرگداشتش، و در اعظامش، و در انقیاد و اطاعت از آن، و در پیروی و تبعیت از او امرش، جاری مجرای قرآن و به منزله و محلّ قرآن قرار دهند.»

آنگاه می گوید: اگر بگوئی این سخن اشعار دارد بر اینکه عترت عصمت دارند،

۱- «نهج البلاغه» خطبه ۸۵، و از طبع مصر با تعلیقه شیخ محمد عبده، ج ۱، ص ۱۵۴: **فَأَيْنَ يَتَاهُ بَكْمُ؟ بَلْ كَيْفَ تَعْمَهُونَ وَ بَيْنَكُمْ عِتْرَةُ نَبِيِّكُمْ وَ هُمْ أَرْزَمَةُ الْحَقِّ وَ أَعْلَامُ الدِّينِ وَ أَلْسِنَةُ الصِّدْقِ، فَأَنْزَلُوهُمْ بِأَحْسَنِ مَنَازِلِ الْقُرْآنِ، وَ رَدُوهُمْ وَرُودَ الْهَيْمِ الْعِطَاشِ.**

رأى اصحاب شما در این مسأله چیست؟!

من در جواب می‌گویم: ابو محمد بن مُتُوَيْه رَضِيَ اللهُ عَنْهُ در کتاب «الکِفَايَةِ» نَصّ و تصریح نموده است بر اینکه علی عَلَيْهِ السَّلَامُ معصوم است، و اگر چه واجب العصمة نیست و اگر چه نیز عصمت شرط در امامت نباشد، اما ادلّه و نصوص دلالت بر عصمت علی دارد، و بر علم غیب و اطلاع وی بر باطن. این امری است که علی اختصاص به آن دارد و صحابه دیگر را از آن بهره ای نیست.

و تفاوت میان اینکه بگوئیم: زَيْدٌ مَعْصُومٌ (زید معصوم است) و میان اینکه بگوئیم: زَيْدٌ وَاجِبُ الْعِصْمَةِ (زید واجب العصمة است) ظاهر است، بر اساس آنکه علی امام است و از شرائط امام آن است که معصوم باشد.

اعتبار اوّل مذهب ماست،^۱ و اعتبار دوم مذهب امامیه.^۲

اما پس از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ چنان این کتاب عزیز را از لحاظ معنی و مفاد تحریف و تعطیل و ضایع نمودند، و چنان عترت رسول خدا را منکوب و مقهور و مأسور و مقتول و منهوب و محبوس و مطرود و مصلوب نمودند که تا ظهور آخرین حجّت حقّ، این مظلومیّت و غربت و غیبت در سراسر گیتی مشهود است، و امید است که با ظهور حضرتش، دردها درمان، و امراض شفا یابد، و چشمهای رمدآلود و مبتلا به دویبنی و نفاق به زیارتش منور گردد. آمین رَبِّ الْعَالَمِينَ.

شیخ طوسی در «أمالی» می‌فرماید: خبر داد به ما شیخ مفید از جعفر بن محمد بن قولویه از پدرش از سعد بن عبدالله از أحمد بن محمد بن عیسی از حسن بن محبوب زراد از ابو محمد انصاری از معاویه بن وهب که گفت: من حضور جعفر بن محمد عَلَيْهِ السَّلَامُ نشسته بودم که پیرمردی که از پیری خم شده بود آمد و گفت: السَّلَامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ. حضرت ابو عبدالله عَلَيْهِ السَّلَامُ گفتند: وَ عَلَيْكَ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ

۱- چون ابن ابی‌الحدید، معتزلی بوده است.

۲- «شرح نهج البلاغة» ابن ابی‌الحدید، طبع دار احیاء الکتب العربیّة، ج ۶، ص ۳۷۶ و ص ۳۷۷. و در «غایة المرام» ص ۲۱۷ از شرح نهج تحت حدیث شماره ۳۹ از عامّه ذکر نموده است.

اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ، ای پیرمرد بیا نزد من! پیرمرد پیش آمد و دست حضرت را بوسید و گریست. حضرت فرمودند: ای پیر مرد! علّت گریهات چیست؟! پیرمرد گفت: یابن رسول الله، صد سال است که در آستانه امید شما اقامت دارم، با خود می گویم این سال، و این ماه، و این روز زمان فرج است و نمی بینم در شما گشایشی را، آیا تو مرا ملامت می کنی که چرا می گریم؟! معاویه بن وهب گفت: حضرت گریست و سپس گفت: ای پیرمرد! اگر مرگت دیر برسد، با ما هستی، و اگر به سرعت بدان عالم شتافتی در روز قیامت با ثَقَلِ رسول خدا ﷺ می باشی!

پیر مرد گفت: پس از این دیگر بر آنچه از دستم رفته است باک ندارم ای پسر رسول خدا! حضرت گفتند: ای پیرمرد، رسول خدا ﷺ فرمودند: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ، مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ الْمُنَزَّلِ، وَ عِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي.» وَأَنْتَ مَعَنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ. و تو با ما هستی در روز قیامت.

«پس از آن فرمود: ای پیرمرد تو را از اهل کوفه نمی پندارم! گفت: نه. حضرت فرمود: از کجا هستی؟ گفت: از دهات و اطراف کوفه، فدایت شوم. حضرت فرمود: أَيْنَ أَنْتَ عَنْ قَبْرِ جَدِّي الْمُظْلُومِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ؟! «چقدر فاصله داری با قبر جدّ مظلومم حسین علیه السلام؟!» گفت: نزدیک آن می باشم، حضرت فرمود: چقدر به زیارتش می روی؟! گفت: می روم و زیاد می روم.

حضرت فرمود: ذَاكَ دَمٌ يَطْلُبُ اللَّهُ تَعَالَى بِهِ مَا أُصِيبَ وَ لُدَّ فَاطِمَةَ، وَ لَا يُصَابُونَ بِمِثْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ لَقَدْ قُتِلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي سَبْعَةِ عَشَرَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ نَصَحُوا اللَّهَ وَ صَبَرُوا فِي جَنْبِ اللَّهِ، فَجَزَاهُمْ أَحْسَنَ جَزَاءِ الصَّابِرِينَ.

إِنَّهُ إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَقْبَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ مَعَهُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ يَدُهُ عَلَى رَأْسِهِ تَقَطَّرُ دَمًا، فَيَقُولُ: يَا رَبِّ! سَلْ أُمَّتِي فِيهِمْ قَتَلُوا ابْنِي؟!

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كُلُّ الْجَزَعِ وَ الْبُكَاءِ مَكْرُوهٌ سِوَى الْجَزَعِ وَ الْبُكَاءِ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.^۱
 «آن خونی است که خداوند به واسطه اهمیت آن، طلب می کند تمام مصائبی را که بر فرزندان فاطمه رسیده است (یعنی از هیچ یک از مصائب نمی گذرد، بلکه از یکایک از مصائب مؤاخذه و مذاقه و محاسبه می نماید). در حالی که فرزندان فاطمه هیچ کدام به مثل حسین عليه السلام مصیبت نمی بینند. حسین عليه السلام با هفده تن از اهل بیتش کشته شد، به واسطه آنکه برای خدا خیر خواهی کردند، و در این راه خدا صبر کردند، و خداوند هم به آنها نیکوترین پاداش شکیبایان و صابران را عنایت نمود. چون روز قیامت برپا شود، رسول خدا صلى الله عليه وآله در صحرای محشر در موقف عدل الهی می آید در حالی که با وی حسین عليه السلام است، و دست رسول خدا بر سر حسین است به طوری که از دست رسول خدا قطره های خون می چکد و می گوید: ای پروردگار من! از امت من بپرس به چه علت پسر مرا کشتند؟!

حضرت صادق عليه السلام فرمود: هرگونه جزع و گریه ای ناخوشایند است مگر جزع و گریه بر حسین عليه السلام.^۲

محمد بن یعقوب کلینی در «کافی» با سند متصل خود روایت می کند از حضرت ابو جعفر امام باقر عليه السلام که گفت: رسول خدا صلى الله عليه وآله گفت: اَنَا وَافِدٌ عَلَى الْعَزِيزِ الْجَبَّارِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ، وَكِتَابُهُ وَ أَهْلُ بَيْتِي، ثُمَّ أُمَّتِي، ثُمَّ أَسْأَلُهُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ وَ بِأَهْلِ بَيْتِي؟!^۳
 «من به عنوان میهمان محترم بر خداوند عزیز و جبار در روز قیامت وارد می شوم، و کتاب خدا و اهل بیتم وارد می شوند، پس از آن امتم وارد می شوند؛

۱- «غایة المرام» ص ۲۲۳ و ص ۲۲۴ حدیث چهاردهم از خاصه.

۲- این حدیث را به وجه مبسوطتری شیخ صدوق بنا به نقل «غایة المرام» ص ۲۱۸ و ص ۲۱۹ حدیث ششم از خاصه نقل می کند و در آن اسامی ائمه عليهم السلام ذکر شده است و حضرت اضافه می کند: یا شیخ! و الله لو لم یبق من الدنيا الا یومٌ واحدٌ لطول الله ذلك الیوم حتی یخرج قائمنا أهل البیت - الکلام. «ای پیرمرد! قسم به خدا اگر از عمر دنیا نمانده باشد مگر یک روز، خداوند آن روز را طولانی می کند تا قائم از ما اهل بیت خروج کند - تا آخر حدیث.»

۳- «غایة المرام» ص ۲۲۹، حدیث ۴۴ از خاصه.

سپس من از اُمَّتَم می‌پرسم: شما با کتاب خدا و با اهل بیت من چه کردید؟!^۱
 محمد بن حسن صفّار در «بصائر الدرجات»^۱ و سعد بن عبدالله قمی در
 «بصائر الدرجات»^۲ مضمون این حدیث را نیز با سند متصل خود روایت نموده‌اند.
 از جناب محترم ثقة المحدثین آقای حاج شیخ فاضل تبریزی - أطال الله بقاءه -
 که فعلاً بحمد الله تعالی در حال حیات و در ارض مقدّس رضوی عَلَيْهِ السَّلَام اقامت دارند و
 بنده نیز از منبر نیکو و سخن ولایی جنابش بهره‌مند شده‌ام نقل شده که:

در سفری که در ماه جمادی الثانیة ۱۳۹۵ یا ۱۳۹۶ هجریة قمریة به مکه و مدینه
 برای ادای عمره مشرف شده بودم، روزی که برای زیارت مرقد مطهر
 رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وارد حرم شدم دیدم عمله‌ها برای مرمت اساس مرقد مطهر داخل
 محوطه شبّاکِ قبر می‌شوند؛ من هم مقداری آجر برداشتم و به دنبال عمله‌ها به
 درون محوطه وارد شدم، چشمم به شکل قبور افتاد، با دقت مشاهده نمودم، در
 پشت سر قبور، قبری دیدم که کنار محراب نمازگزاران بنا شده، و روی آن این
 عبارت نوشته شده است: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: فَاطِمَةُ مُهَجَّةٌ قَلْبِي، وَ ابْنَاهَا ثَمَرَةٌ
 فُوَادِي، وَ بَعْلُهَا نُورٌ بَصَرِي، وَ الْأَنْمَةُ مِنْ وُلْدِهَا أَمْنَاءُ رَبِّي، حَبْلٌ مَمْدُودٌ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ
 الْخَلْقِ. مَنْ تَمَسَّكَ بِهِمْ نَجَا، وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُمْ هَوَى.

«فاطمه جان و روح من است، و دو پسرانش میوه دل منند، و شوهرش نور چشم
 من است، و امامان از فرزندانش امینان پروردگار منند، که ریسمانی کشیده شده میان
 او و خلافتش می‌باشند. کسی که به آنان چنگ زند و تمسک جوید نجات می‌یابد، و

۱- «غایة المرام» ص ۲۲۹، حدیث ۴۵ از خاصّه از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَام که گفت: رسول خدا
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: اَنَا قَادِمٌ عَلَى اللَّهِ ثُمَّ يَتَقَدَّمُ عَلَيَّ كِتَابُ اللَّهِ، ثُمَّ عَلَيَّ أَهْلُ بَيْتِي، ثُمَّ تَقَدَّمُ عَلَيَّ أُمَّتِي؛ فَيَقْفُونَ
 فَيَسْأَلُهُمْ مَا فَعَلْتُمْ فِي كِتَابِي وَ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ!؟

۲- «غایة المرام» ص ۲۲۹ دنباله حدیث ۴۵ می‌فرماید: و سعد بن عبدالله در
 «بصائر الدرجات» از شعب حدّاد روایت کرده است که: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: اَنَا أَوَّلُ قَادِمٍ عَلَى اللَّهِ
 تَبَارَكَ وَ تَعَالَى ثُمَّ يَتَقَدَّمُ عَلَيَّ كِتَابُ اللَّهِ وَ أَهْلُ بَيْتِي ثُمَّ تَقَدَّمُ عَلَيَّ أُمَّتِي، فَأَقُولُ لَهُمْ: بِسْمَا فَعَلْتُمْ فِي كِتَابِ
 اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ!

کسی که از آنان تخلف ورزد و اعراض کند در درّه هلاک سقوط می نماید.»
 علامه حلی در کتاب «نهج الحق و کشف الصدق» گوید: زمخشری که کَانَ مِنْ
 أَشَدِّ النَّاسِ عِنَادًا لِأَهْلِ الْبَيْتِ^۱ و نزد جمهور عامه مرد موثق و مأمونی است، با اسناد
 خود روایت کرده است از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که فرمود: فَاطِمَةُ مُهَجَّةٌ قَلْبِي، وَ ابْنَاهَا
 ثَمْرَةُ فَوَادِي، وَ بَعْلُهَا نُورٌ بَصْرِي، وَ الْأَيْمَةُ مِنْ وُلْدِهَا أَمْنَاءُ رَبِّي، وَ حَبْلٌ مَمْدُودٌ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ
 خَلْقِهِ، مَنْ اعْتَصَمَ بِهِمْ نَجَا، وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُمْ هَوَى.^۲

این حدیث عظیم المعنی و مبارک المراد را سیدبن طاوس^۳ و مجلسی^۴ و شیخ
 سلیمان قندوزی^۵ و خوارزمی^۶ و حمّوئی^۷ و محمد بن ابی الفوارس^۸ و زمخشری^۹ و

۱- یعنی «از شدیدترین مردم بوده است در عناد و خصومت با اهل بیت علیهم السلام». حقیر گوید:
 زمخشری گرچه عالمی است سنی و حنفی مذهب، اما چنانکه از تفسیر «کشاف» و کتاب
 «ربیع الأبرار» او مستفاد میشود در ولاء اهل بیت مرد معتدلی بوده است و این عبارت علامه
 درباره او شاید از طغیان قلم باشد.

۲- «نهج الحق و کشف الصدق» طبع منشورات دارالهجرة قم، ص ۲۲۷.

۳- «طرائف» ص ۱۱۷ و ص ۱۱۸ از زمخشری با سند متصل خود و فقط با عبارت علامه
 این تفاوت را دارد که بجای مهجة قلبی، بهجة قلبی آمده است.

۴- «بحار الأنوار» طبع حروفی، ج ۲۳، ص ۱۱۰ به نقل از «طرائف» از زمخشری.

۵- «ینابیع المودة» ص ۸۲ به نقل از حمّوئی با سندش از جمیل بن صالح از حضرت امام
 جعفر الصادق علیه السلام از پدانش از امیرالمؤمنین علیه السلام از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و عبارت همان عبارت
 «طرائف» است: بهجة قلبی، أما باللفظ: و حبله الممدود تعبیر کرده است.

۶- «مقتل امام حسین علیه السلام» ج ۱، ص ۵۹ با عین عبارت «ینابیع المودة» از حمّوئی آورده از
 امام محمد بن احمد بن علی بن شاذان از حسن بن حمزه از علی بن محمد بن قتیبه از فضل بن
 شاذان از محمد بن زیاد از حمید بن صالح از جعفر بن محمد علیه السلام از پدرش و او از پدرش و او از
 امام حسین علیه السلام از حضرت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.

۷ تا ۹- به ترتیب از «فراند السّمطین» و کتاب «اربعین» و «مناقب» از نسخه های خطی این
 سه کتاب بنا به نقل «احقاق الحق» ج ۴، ص ۲۸۸ و ج ۹، ص ۱۹۸. در کتاب «اربعین» ابن ابی
 الفوارس بجای نور بصری، نور عینی آورده است و در این کتاب و دو کتاب دیگر: «فراند»، و
 «مناقب»، بقیه عبارات عین عبارت قندوزی است.

شیخ جمال‌الدین حنفی موصلی^۱ روایت کرده‌اند.

در این حدیث مانند بعضی از احادیثی که گذشت ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَامُ را به حَبَل ممدود (ریسمان کشیده و رابط بین خدا و خلق خدا) تعبیر فرموده است. اما ای شگفتا که چند روز از رحلتش نگذشته بود که ریسمان برگردن حبل‌الله انداخته، شیر ژیان و اسدالله الغالب را برای تمکین و تسلیم و بیعت با روبهان به مسجد کشیدند و فرزندش حسین را، که عترت او و عترت رسول او بود و ریسمان رابط خدا و خلق بود، بالب تشنه میان دو نهر آب سربریدند، و ریسمان خدا را پاره کردند، و ربط خدا و خلق را گسستند. خودش در رَجَز می‌گوید:

مَنْ لَهُ جَدٌّ كَجَدِّي فِي الْوَرَى؟	أَوْ كَشَيْخِي؟ فَأَنَا ابْنُ الْقَمَرَيْنِ ۱
فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءِ أُمِّي، وَ أَبِي	قَاصِمُ الْكُفْرِ بَدْرٍ وَ حُنَيْنٌ ۲
فِي سَبِيلِ اللَّهِ؛ مَاذَا صَنَعْتُ	أُمَّةَ السَّوِّءِ مَعَا بِالْعِزَّتَيْنِ: ۳
عِثْرَةَ الْبَرِّ النَّبِيِّ الْمُصْطَفَى	وَ عَلِيٍّ الْوَرْدِ بَيْنَ الْجَحْفَلَيْنِ؟ ۴

۱ - «در میان جمیع خلائق کیست که جدی مانند جد من داشته باشد؟ و یا مربی و معلمی مانند استاد من علی؟ پس من پسر دو ماه تابناکم.

۲ - فاطمه زهرا مادر من است، و پدرم شکننده کفر است در روز جنگ بدر و غزوه حنین.

۳ - این کارها را پدرم در راه خدا انجام داده است؛ و حالا ببینید این اُمت زشت کردار با دو عترت پاک چه کردند؟

۴ - یکی عترت پیامبر نیکو و نیکوکردار محمد مصطفی پیامبر خدا، و دیگر عترت علی مرتضی که در جنگها میان دو لشکر که چهره‌ها زرد می‌شد، چهره‌اش چون گل سرخ می‌درخشید.»

۱- «دُرَر بحر المناقب» از نسخه خطی این کتاب بنا به نقل «احقاق الحق» ج ۴، ص ۲۸۸ وج ۹، ص ۱۹۸. در این کتاب بقیه عبارات عین عبارت قندوزی است.

لله الحمد و له الشکر که در ظلّ عنایات خاصّه و توجّهات کامله حضرت امام زمان - ارواحنا لتراب مقدمه الفداء - این مجلد از «امام شناسی» که جلد سیزدهم از آن است از دوره علوم و معارف اسلام، در صبح روز شنبه بیست و پنجم ماه مبارک رمضان یکهزار و چهارصد و ده هجریه قمریه در شهر مقدّس مشهد رضوی - علیه و علی آبائه و ابنائه الأئمة الكرام - در وقت ضحی دو ساعت به ظهر مانده اختتام پذیرفت. بمحمّد و آله الطّاهرين صلّ علی محمّد و آله الطّیّبین، و العن اللّهم أعدائهم أجمعین من الآن الی قیام یوم الدین.

حدیث ثقلین از حکمت‌تربنی سناوشید بر امامت و خلافت بلا فصل حضرت مولی‌المؤمنین
امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است. علمای شیعه رضوان الله علیهم از صدر
اسلام تا به حال در کتب کلامیه خود این حدیث صحیح اسناد و متواتر و مقطوع الضم و در را
آورده اند، و بر مفاد و محتوای آن استدلال نموده اند. از صفحه ۲۳۷ کتاب

اہم مطالب این مجلد:

- ۱- جریان غزوة احد و پایداری امیرالمؤمنین علیه السلام در دفاع از جان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم
- ۲- وقایع روزهای آخر عمر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
- ۳- اسناد و روایات مختلف و متعدد حدیث ثقلین و تواتر آن
- ۴- موارد صدور و مواقع احتجاج به حدیث ثقلین
- ۵- بحث در مفاد حدیث ثقلین و استفاده تجتبی و عصمت ائمه بیت از آن
- ۶- امام باقر آن در بنده عوالم معیت دارد

انتشارات علامہ طباطبائی